

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دلیل روشن

(پاسخ به شبّهات قفاری درباره اندیشه مهدویت)

نصرت الله آیتی

سرشناسه	: آیتی، نصرت الله
عنوان و نام پدیدآور	: دلیل روشن (پاسخ به شبهات قفاری درباره اندیشه مهدویت) / نصرت الله آیتی.
مشخصات نشر	: قم: آینده روشن، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۵۵۲ص.
شابک	: ۱۹۳۰۰۰ ریال: ۱-۴۶-۵۰۷۳-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - امامت شیعه.
موضوع	: ناصر القفاری، شبهات درباره مهدویت.
موضوع	: اصول مذهب الشیعه؛ عرض و نقد.
موضوع	: نقدهای روشی، نقدهای موردی.
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ت ۲ / ۹ / ۵ / B۲۲۲۴
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۷۴۴۹۹



دلیل روشن

(پاسخ به شبهات قفاری درباره اندیشه مهدویت)

نویسنده:	نصرت الله آیتی (ayati110@yahoo.com)
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
طرح جلد:	۱. اکبرزاده
صفحه آرا:	علی قنبری
حروف نگار:	ناصر احمدپور
نوبت چاپ:	اول، ۱۳۹۳
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
بها:	۱۹۳۰۰۰ ریال
شابک:	۱-۴۶-۵۰۷۳-۶۰۰-۹۷۸
مراکز پخش:	قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۹۰۲
فروشگاه اینترنتی:	www.intizar.ir/shop

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

يَتَأْتِيهَا الْعَزِيزُ مَسْنًا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُزَجَّجَةٍ فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ
وَتَصَدَّقَ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

سوره يوسف، آیه ۸۸

تقدیر به آستان بلند بانوی دو عالم و کوثر آفرینش

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

فهرست

۲۳	مقدمه
۲۵	اهمیت موضوع
۲۶	پیشینه تحقیق
۲۷	روش تحقیق

فصل اول: نقدهای روشی

۳۱	۱. استناد به روایات غیرمعتبر و شاذ
۳۵	۲. تعمیم دیدگاه یک یا چند عالم شیعی به همه عالمان شیعه
۳۶	۳. تمرکز بیش از حد بر روی مسائل حاشیه‌ای و فرعی
۳۷	۴. برخورد گزینشی با روایات
۳۷	۵. رعایت نکردن جانب ادب در نوشتار

فصل دوم: نقدهای موردی

۴۱	مهدویت و غیبت از منظر فرقه‌های شیعی
۴۱	شبهه ۱. عبد الله بن سبا، بنیان‌گذار اندیشه غیبت
۴۵	خلاصه شبهه
۴۵	نقد و بررسی: خلط میان بنیان‌گذاران اندیشه غیبت و تطبیق آن بر مصداق خاص
۴۷	عمر بن خطاب، اولین طراح اندیشه غیبت
۴۸	شبهه ۲. اختلاف شیعیان در تعیین مصداق امام غایب
۴۸	نقد و بررسی: اگر اختلاف، دلیل بطلان ادعای همه اختلاف‌کنندگان است، این عویصه دامن اهل سنت را نیز خواهد گرفت.

- پیدایی و تحوّل اندیشه غیبت نزد شیعیان دوازده امامی ۵۰
- شبهه ۳. انکار تولد و غیبت امام مهدی عجله الله تعالی فرجه توسط بیشتر شیعیان معاصر شهادت امام حسن عسکری عجله الله تعالی فرجه ۵۰
- خلاصه شبهه ۵۴
- نقد و بررسی ۵۵
- پاسخ ادعای اول ۵۵
- پاسخ اول: اعتقاد اکثریت شیعیان معاصر زمان شهادت امام عسکری عجله الله تعالی فرجه به وجود فرزند غایبی برای آن حضرت ۵۵
- پاسخ دوم: ادعای ندیدن نمی تواند با ادعای دیدن مقابله کند ۵۹
- پاسخ سوم: معیار حقانیت یک عقیده انبوهی طرفداران آن نیست ۵۹
- پاسخ ادعای دوم: اتفاق نظر شیعیان بر اعتقاد به وجود فرزند غایبی برای امام حسن عسکری عجله الله تعالی فرجه تا پیش از شهادت آن حضرت ۶۱
- شبهه ۴. ابداع اندیشه غیبت به انگیزه های مادی ۶۵
- خلاصه شبهه ۶۸
- نقد و بررسی ۶۸
- پاسخ اول: وجود اعتقاد به غیبت حتی پیش از شهادت امام حسن عسکری عجله الله تعالی فرجه ۶۸
- پاسخ دوم: مبتلا بودن بنیادی ترین عقاید قفاری به اشکال خودش ۶۹
- پاسخ سوم: تأیید اعتقاد به غیبت امام مهدی توسط عالمان بزرگی که عهده دار امر نیابت نبودند ۷۱
- شبهه ۵. ابداع اندیشه غیبت به انگیزه رهایی از ناکامی های سیاسی ۷۱
- خلاصه شبهه ۷۲
- نقد و بررسی ۷۲
- پاسخ اول: تحلیل یادشده اصل باور به مهدی را هدف قرار می دهد، نه اندیشه غیبت را ۷۲
- پاسخ دوم: برای تسکین سرخوردگی ها نیازی به ابداع اندیشه غیبت نیست ۷۳
- شبهه ۶. سرایت اندیشه غیبت از ابن سبا و کعب الاحبار و آیین مجوسیت به شیعه ۷۳
- خلاصه شبهه ۷۶
- نقد و بررسی ۷۶

فهرست ۹

- پاسخ اول: خلط میان مهدویت محمد بن حنفیه و غیبت او ۷۶
- پاسخ دوم: کعب الاحبار محدث پر آوازه اهل سنت است و نه شیعیان ۷۷
- پاسخ سوم: مجوسیان معتقد به غیبت نیستند ۷۸
- پاسخ چهارم: اشتراک دو آیین یا مذهب در یک باور لزوماً به معنای سرایت کردن آن باور از یک کدام به دیگری نیست ۸۰
- شبهه ۷. عثمان بن سعید بنیان گذار اندیشه غیبت ۸۱
- نقد و بررسی: پیامبر گرامی اسلام ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام بنیان گذاران اندیشه غیبت ۹۰
- نقدی دیگر ۹۲
- شبهه ۸. نزاع مدعیان نیابت با عثمان بن سعید ۱۰۲
- نقد و بررسی: فقدان ادعای نیابت در عصر سفارت عثمان بن سعید ۱۰۲
- شبهه ۹. بیرون آوردن توقیع توسط سایر مدعیان نیابت ۱۰۳
- نقد و بررسی ۱۰۳
- شبهه ۱۰. مخالفت بخشی از جامعه شیعی با نیابت محمد بن عثمان ۱۰۳
- نقد و بررسی ۱۰۴
- شبهه ۱۱. وکالت محمد بن بلال ۱۰۵
- نقد و بررسی ۱۰۵
- شبهه ۱۲. وجود افراد خائن در میان نواب ۱۰۶
- نقد و بررسی ۱۰۶
- پاسخ اول: هیچ یک از خائنان وکیل نبوده اند ۱۰۶
- پاسخ دوم: امام مأمور به ظاهر است ۱۰۸
- پاسخ سوم: قصاص قبل از جنایت ممنوع است ۱۰۹
- شبهه ۱۳. لعن مخالفان شیوه رایج نواب ۱۰۹
- نقد و بررسی ۱۱۰
- پاسخ ادعای نخست ۱۱۰
- پاسخ ادعای دوم ۱۱۰
- شبهه ۱۴. ادعای عصمت نواب ۱۱۱
- نقد و بررسی ۱۱۱

- ۱۱۱..... پاسخ اول: وجوب اطاعت به معنای عصمت نیست
- ۱۱۲..... پاسخ دوم: هم مسلکان قفاری فاسق را هم واجب الاطاعة می دانند
- ۱۱۳..... شبهه ۱۵. شیوع واژه پول در ادبیات وکلا.....
- ۱۱۳..... نقد و بررسی
- ۱۱۳..... پاسخ اول
- ۱۱۳..... پاسخ دوم
- ۱۱۴..... شبهه ۱۶. نزاع شیعیان در عصر نیابت نایب سوم.....
- ۱۱۴..... پاسخ اول: تنهایک نفر به نزاع با نایب سوم برخاست
- ۱۱۵..... پاسخ دوم: منازعه به معنای باطل بودن طرف های نزاع نیست
- ۱۱۶..... شبهه ۱۷. اعتراف شلمغانی به مادی بودن انگیزه نزاع ها.....
- ۱۱۶..... نقد و بررسی
- ۱۱۶..... پاسخ اول: برای نقد یک تفکر نمی توان به ادعاهای دشمنان آن استناد کرد
- ۱۱۷..... پاسخ دوم: فساد شلمغانی از منظر اهل سنت
- ۱۱۸..... شبهه ۱۸. تعطیل شدن نیابت به دلیل دروغ بودن وعده ها و شعله ور شدن نزاع.....
- ۱۱۸..... نقد و بررسی
- ۱۱۹..... چرایی پایان یافتن دوران نیابت.....
- ۱۲۱..... شبهه ۱۹. افسانه مادر امام مهدی علیه السلام.....
- ۱۲۴..... نقد و بررسی سندی.....
- ۱۲۴..... بررسی اول: بررسی منابع.....
- ۱۲۶..... بررسی دوم: بررسی سند.....
- ۱۲۶..... نقد و بررسی محتوایی.....
- ۱۲۷..... احتمال اول.....
- ۱۲۷..... احتمال دوم.....
- ۱۲۷..... نقد احتمال اول.....
- ۱۳۱..... نقد احتمال دوم.....
- ۱۳۶..... تحلیل اختلاف روایت مربوط به مادر امام مهدی.....
- ۱۳۷..... شبهه ۲۰. توصیف مادر امام مهدی به سیده النساء.....
- ۱۳۷..... نقد و بررسی: منظور از سیده النساء، حضرت فاطمه علیها السلام است.....

فهرست ۱۱

- شبهه ۲۱. امتناع از ملاقات به دلیل شرک ۱۳۸
نقد و بررسی: امتناع برای تشویق به اسلام آوردن بوده است ۱۳۸
شبهه ۲۲. آشکار نشدن نشانه‌های بارداری ۱۳۹
نقد و بررسی سندی ۱۳۹
نقد و بررسی محتوایی: وجود نمونه‌های مشابه در گذشته تاریخ ۱۴۳
تحلیل قفاری و نقد آن ۱۴۵
شبهه ۲۳. تعارض در روایت تولد امام مهدی ۱۴۶
نقد و بررسی سندی ۱۴۶
نقد و بررسی محتوایی ۱۴۶
شبهه ۲۴. تعارض روایات از نظر آشکار بودن یا مخفی بودن حمل ۱۴۸
نقد و بررسی سندی ۱۴۹
شبهه ۲۵. تعارض در نام مادر امام مهدی علیه السلام ۱۵۰
نقد و بررسی ۱۵۰
شبهه ۲۶. تعارض در رفتار مولود ۱۵۱
نقد و بررسی سندی ۱۵۱
نقد و بررسی محتوایی: تقطیع حدیث از سوی قفاری ۱۵۲
شبهه ۲۷. رشد غیر عادی امام مهدی ۱۵۳
نقد و بررسی سندی ۱۵۴
نقد و بررسی محتوایی ۱۵۵
پاسخ اول: اعتراف عالمان سنی مذهب به نمونه‌های مشابه ۱۵۵
پاسخ دوم: برخورد گزینشی قفاری با روایات ۱۵۶
پاسخ سوم: پی نبردن قفاری به مفهوم حقیقی روایات ۱۵۷
شبهه ۲۸. لغو بودن تحقق امور خارق‌العاده برای مولودی که غایب است ۱۵۹
نقد و بررسی: برای فایده داشتن امور خارق‌العاده لازم نیست همه مردم حضور داشته باشند ۱۵۹
شبهه ۲۹. اعتقاد به تولد امام مهدی مستند به سخن یک زن است ۱۶۱
نقد و بررسی سندی ۱۶۱
نقد و بررسی محتوایی ۱۶۱
پاسخ اول: آگاهی بسیاری از شیعیان از تولد امام مهدی ۱۶۱

پاسخ دوم: شیخ طوسی مستند ماجرای تولد امام مهدی <small>عج</small> را منحصر در گزارش حضرت حکیمه نمی‌داند.....	۱۷۱
شبهه ۳۰. تعارض غیبت با لزوم معرفت امام.....	۱۷۳
نقد و بررسی سندی.....	۱۷۳
نقد و بررسی محتوایی.....	۱۷۳
پاسخ پرسش اول.....	۱۷۴
پاسخ پرسش دوم.....	۱۷۵
شبهه ۳۱. تعارض روایات آغاز غیبت.....	۱۷۸
نقد و بررسی سندی.....	۱۷۹
نقد و بررسی محتوایی.....	۱۸۰
پاسخ اول: غیبت امری تدریجی بود و نه دفعی.....	۱۸۰
پاسخ دوم: فقدان تعارض در روایات مورد نظر فقاری.....	۱۸۲
شبهه ۳۲. تناقض در روایات مربوط به مکان زندگی امام مهدی <small>عج</small>	۱۸۵
خلاصه شبهه.....	۱۹۰
پاسخ ادعای نخست.....	۱۹۰
نقد و بررسی سندی.....	۱۹۰
نقد و بررسی محتوایی.....	۱۹۱
پاسخ ادعای دوم.....	۱۹۲
نقد و بررسی سندی.....	۱۹۲
نقد و بررسی محتوایی: مخفی شدن امام مهدی در سرداب، اتهامی بی‌دلیل.....	۱۹۲
۱. روایاتی که از مکانی خاص یاد کرده‌اند.....	۱۹۳
۲. روایاتی که مکان حضرت را نامعلوم معرفی کرده‌اند.....	۱۹۵
شبهه ۳۳. تعارض روایات مربوط به نام امام مهدی <small>عج</small>	۲۰۱
نقد و بررسی سندی.....	۲۰۳
نقد و بررسی محتوایی.....	۲۰۳
پاسخ اول: نهی از نام بردن امام مهدی به معنای مجهول بودن نام آن حضرت نیست.....	۲۰۳
تحلیل چرایی ممنوع بودن تصریح به نام امام مهدی.....	۲۰۴

۲۰۶.....	پاسخ دوم: حرمت تصریح به نام امام مهدی از اصول مذهب تشیع نیست
۲۰۷.....	شبهه ۳۴. تعارض روایات مربوط به مدت غیبت امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۱۱.....	خلاصه شبهه
۲۱۱.....	نقد و بررسی
۲۱۱.....	پاسخ ادعای نخست: نزدیک بودن ظهور، همچون نزدیک بودن قیامت
۲۱۴.....	پاسخ ادعای دوم
۲۲۲.....	شبهه ۳۵. تعارض فلسفه غیبت و علم امام
۲۲۴.....	خلاصه شبهه
۲۲۴.....	نقد و بررسی
۲۲۴.....	پاسخ ادعای نخست
۲۲۷.....	پاسخ ادعای دوم
۲۳۰.....	شبهه ۳۶. اگر خطر کشته شدن امام مهدی <small>علیه السلام</small> را تهدید می‌کرد، چرا این خطر برای نواب وجود نداشت؟
۲۳۰.....	نقد و بررسی: پنهان کاری راز ایمن ماندن نواب
۲۳۳.....	شبهه ۳۷. چرا امام مهدی در دوران حکومت‌های شیعی آشکار نشد؟
۲۳۴.....	نقد و بررسی
۲۳۶.....	شبهه ۳۸. دلیل غیبت، امتحان قلوب شیعیان
۲۴۵.....	نقد و بررسی سندی
۲۴۶.....	نقد و بررسی محتوایی
۲۴۷.....	شبهه اول
۲۴۷.....	پاسخ
۲۴۹.....	شبهه دوم
۲۴۹.....	پاسخ
۲۵۳.....	شبهه سوم
۲۵۴.....	پاسخ
۲۵۵.....	شبهه چهارم
۲۵۵.....	پاسخ

۲۵۵.....	شبهه پنجم.....
۲۵۶.....	پاسخ.....
۲۵۶.....	شبهه ششم.....
۲۵۷.....	پاسخ.....
۲۵۸.....	شبهه هفتم.....
۲۵۸.....	پاسخ.....
۲۵۹.....	شبهه هشتم.....
۲۵۹.....	پاسخ.....
۲۶۳.....	شبهه نهم.....
۲۶۳.....	پاسخ.....
۲۶۵.....	شبهه ۳۹. دست یازیدن شیعه به تأویل قرآن برای اثبات غیبت.....
۲۶۶.....	نقد و بررسی سندی.....
۲۶۷.....	نقد و بررسی محتوایی: دلیل شیعه بر غیبت، روایات تأویلی نیست.....
۲۶۸.....	۱. دلیل عقلی.....
۲۶۹.....	۲. دلیل نقلی.....
۲۷۲.....	شبهه ۴۰. استناد شیعه به غیبت انبیا برای اثبات غیبت امام مهدی.....
۲۷۴.....	نقد و بررسی.....
۲۷۴.....	پاسخ اول: خلط قفاری میان دلایل غیبت و آن چه در مقام رفع استبعاد گفته شده.....
۲۷۷.....	پاسخ دوم: رفع استبعادات قفاری.....
۲۸۶.....	شبهه ۴۱. طولانی بودن عمر امام مهدی <small>علیه السلام</small> پذیرفتنی نیست.....
۲۹۲.....	نقد و بررسی سندی.....
۲۹۳.....	نقد و بررسی محتوایی.....
۲۹۳.....	پاسخ اول: استبعاد نمی تواند دلیل انکار باشد.....
۲۹۴.....	پاسخ دوم: استناد قفاری به روایات اهل سنت در نقد شیعه.....
۳۰۴.....	شبهه ۴۲. انکار ختم نبوت و نسخ حکم ارث.....
۳۰۵.....	نقد و بررسی سندی.....
۳۰۵.....	بررسی منابع.....

فهرست ۱۵

۳۰۶	بررسی سندی
۳۰۷	نقد و بررسی محتوایی
۳۰۷	پاسخ اول: شیخ صدوق اعتقاد به تغییر حکم ارث را عقیده‌ای شیعی معرفی نکرده
۳۰۸	پاسخ دوم: وجود نمونه مشابه در منابع اهل سنت
۳۰۹	دو پرسش درباره روایت یادشده
۳۱۰	پاسخ پرسش اول
۳۱۱	پاسخ پرسش دوم
۳۱۶	پاسخ سوم: رعایت نکردن جانب انصاف
۳۱۸	پاسخ چهارم
۳۱۹	ضابطه کلی
۳۱۹	شبهه ۴۳. نسخ حکم جزیه
۳۲۰	نقد و بررسی سندی
۳۲۰	بررسی اول: بررسی منابع
۳۲۱	بررسی دوم: بررسی سند
۳۲۱	نقد و بررسی محتوایی: نسخ حکم ارث اعتقاد اهل سنت است
۳۲۱	شبهه ۴۴. قضاوت بر اساس آموزه‌های دین یهود
۳۲۲	نقد و بررسی سندی
۳۲۳	نقد و بررسی محتوایی
۳۲۳	پاسخ اول: مقصود روایت مورد نظر قضاوت طبق آیین یهود نیست
۳۲۴	پاسخ دوم: دانشمندان سنی و تجویز قضاوت قاضی بر اساس علم خود
۳۲۷	شبهه ۴۵. وضع احکام جدید توسط امام مهدی
۳۲۸	نقد و بررسی سندی
۳۲۸	بررسی اول: بررسی منابع
۳۳۰	بررسی دوم: بررسی سند
۳۳۰	بررسی محتوایی: پذیرش احکام یادشده از سوی اهل سنت
۳۳۰	الف) قتل شیخ زانی
۳۳۱	ب) قتل مانع زکات

- شبهه ۴۶. کشته شدن کسانی که فقه نیاموخته‌اند توسط امام مهدی ۳۳۳
- نقد و بررسی: خالی بودن منابع شیعی از حدیث یادشده ۳۳۳
- شبهه ۴۷. داوری امام مهدی بر اساس غیر قرآن ۳۳۴
- نقد و بررسی ۳۳۵
- پاسخ اول: حدیث مورد نظر و امثال آن در منابع اهل سنت نیز نقل شده است ۳۳۵
- پاسخ دوم: تفسیر اشتباه قفاری از روایت مورد نظر ۳۳۷
- شبهه ۴۸. آورده شدن کتاب جدید توسط امام مهدی علیه السلام ۳۴۲
- نقد و بررسی ۳۴۳
- تفسیر روایاتی که از آورده شدن کتاب جدید سخن می‌گویند ۳۴۴
- شبهه ۴۹. تخریب خانه کعبه و مسجد الحرام توسط امام مهدی ۳۴۸
- نقد و بررسی سندی ۳۴۹
- نقد و بررسی محتوایی ۳۴۹
- پاسخ اول: به اعتقاد اهل سنت، بازسازی خانه کعبه از آرزوهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود ۳۴۹
- پاسخ دوم: تخریب مسجد الحرام، برای توسعه آن ۳۵۱
- پاسخ سوم: تخریب مسجد کوفه، نشانگر اهداف اصلاحی امام مهدی علیه السلام ۳۵۱
- شبهه ۵۰. انتقام امام مهدی علیه السلام از عمر و ابابکر ۳۵۳
- نقد و بررسی سندی ۳۵۵
- شبهه ۵۱. قتل عام عرب توسط امام مهدی علیه السلام ۳۵۵
- نقد و بررسی سندی ۳۵۷
- نقد و بررسی محتوایی ۳۵۷
- پاسخ اول: وجود روایات مشابه در منابع اهل سنت ۳۵۷
- پاسخ دوم: برخورد گزینشی قفاری با روایات ۳۵۹
- پاسخ سوم: شمشیر امام مهدی بر گردن کشتان عرب فرود خواهد آمد ۳۶۱
- شبهه ۵۲. قتل عام قریش توسط امام مهدی ۳۶۲
- نقد و بررسی سندی ۳۶۳
- نقد و بررسی محتوایی ۳۶۳
- پاسخ اول: وجود روایات مشابه در منابع اهل سنت ۳۶۳

۳۶۴	پاسخ دوم: روایات مورد نظر ناظر به تبه کاران قریش است
۳۶۷	شبهه ۵۳. کامل تر بودن امام مهدی <small>علیه السلام</small> از پیامبر گرامی اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۶۹	نقد و بررسی سندی
۳۶۹	نقد و بررسی محتوایی
۳۶۹	پاسخ اول: اعتقاد اهل سنت به موفق نشدن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به انجام برخی از اهداف خود
۳۷۴	پاسخ دوم: کامل بودن شخصیت مستلزم دست یابی به تمام اهداف نیست
۳۷۵	توضیح حدیث «العلم سبعة وعشرون حرفاً»
۳۷۶	شبهه ۵۴. قتل عام اهل سنت توسط امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۷۸	نقد و بررسی سندی
۳۸۰	نقد و بررسی محتوایی
۳۸۰	نقد مطلب اول
۳۸۴	نقد مطلب دوم
۳۸۵	نقد مطلب سوم
۳۸۸	خطب های دیگر قفاری
۳۸۹	خطب اول: مترادف پنداشتن مرجئه با اهل سنت
۳۸۹	پاسخ
۳۹۲	خطب دوم: مترادف پنداشتن نواصب با اهل سنت
۳۹۲	پاسخ
۳۹۴	شبهه ۵۵. تعصب امام مهدی <small>علیه السلام</small> نسبت به شیعیان
۳۹۵	نقد و بررسی سندی
۳۹۵	نقد و بررسی محتوایی
۳۹۷	شبهه ۵۶. مخالفت امام مهدی <small>علیه السلام</small> با سیره پیامبر گرامی اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۹۸	نقد و بررسی سندی
۳۹۹	نقد و بررسی محتوایی
۳۹۹	پاسخ اول: وجود نمونه مشابه در منابع اهل سنت
۴۰۰	پاسخ دوم: تفاوت در سیره به دلیل تفاوت شرایط است
۴۰۰	پاسخ سوم: همانندی سیره امام مهدی با سیره پیامبر گرامی اسلام در نگاه اهل بیت

- شبهه ۵۷. مخالفت امام مهدی با سیره امام علی علیه السلام ۴۰۴
- نقد و بررسی سندی ۴۰۵
- نقد و بررسی محتوایی: همانندی سیره مهدوی و سیره علوی ۴۰۶
- شبهه ۵۸. امام مهدی علیه السلام سنتی جدید خواهد داشت ۴۰۸
- نقد و بررسی سندی ۴۰۸
- نقد و بررسی محتوایی ۴۰۹
- پاسخ اول: تعارض حدیث یادشده با مجموعه روایات انکارناپذیر ۴۰۹
- پاسخ دوم: حدیث یادشده به معنای تفاوت سیره امام مهدی با سیره پیامبر نیست ۴۰۹
- شبهه ۵۹. اختصاص نعمت‌های عصر ظهور به شیعیان ۴۱۳
- نقد و بررسی سندی ۴۱۴
- نقد و بررسی محتوایی ۴۱۵
- پاسخ مطلب اول ۴۱۶
- پاسخ اول ۴۱۶
- پاسخ دوم ۴۱۸
- پاسخ مطلب دوم ۴۱۸
- شبهه ۶۰. وجود رگه‌هایی از آموزه‌های دین یهود در اندیشه مهدویت ۴۲۰
- نقد و بررسی سندی ۴۲۲
- نقد و بررسی محتوایی ۴۲۲
- پاسخ شبهه اول ۴۲۳
- پاسخ شبهه دوم ۴۲۳
- پاسخ شبهه سوم ۴۲۵
- شبهه ۶۱. تعطیلی نماز جمعه به سبب غیبت ۴۲۶
- نقد و بررسی ۴۲۷
- پاسخ اول: اختلاف نظر در مسائل فقهی طبیعی است ۴۲۷
- پاسخ دوم: بسیاری از فقهای شیعه معتقد به وجوب نماز در عصر غیبتند ۴۲۷
- پاسخ سوم: بسیاری از فقهای اهل سنت نیز وجوب نماز جمعه را مشروط به وجود امام می‌دانند ۴۲۸

۴۳۰.....	پاسخ چهارم: رأی فقهی عدم وجوب نماز جمعه ارتباطی با غیبت ندارد
۴۳۲.....	شبهه ۶۲. انحصار بیعت به بیعت با امام مهدی <small>عجل الله تعالی فرجه</small>
۴۳۳.....	نقد و بررسی
۴۳۳.....	پاسخ اول
۴۳۳.....	پاسخ دوم
۴۳۴.....	شبهه ۶۳. تعطیل شدن جهاد به سبب غیبت
۴۳۶.....	نقد و بررسی محتوایی
۴۳۶.....	پاسخ اول: سیره عملی شیعه، بهترین گواه زنده بودن جهاد
۴۳۸.....	پاسخ دوم: جهاد مذموم، جهادی است که به انگیزه‌های مادی باشد
۴۴۱.....	شبهه ۶۴. تعطیلی اجرای حدود به سبب غیبت
۴۴۳.....	نقد و بررسی سندی
۴۴۳.....	نقد و بررسی محتوایی
۴۴۳.....	پاسخ مطلب اول: تناقض در سخن فقاری
۴۴۴.....	پاسخ مطلب دوم
۴۴۵.....	پاسخ مطلب سوم
۴۴۵.....	شبهه ۶۵. تقیه، بدعت شیعه
۴۴۶.....	نقد و بررسی
۴۴۶.....	پاسخ اول: تقیه، اصلی قرآنی و عقلی
۴۴۸.....	پاسخ دوم: تقیه ارتباطی با غیبت ندارد
۴۴۹.....	پاسخ سوم: دلیل روی آوردن شیعه به تقیه
۴۵۰.....	شبهه ۶۶. شیعیان شهیدند
۴۵۱.....	نقد و بررسی سندی
۴۵۲.....	نقد و بررسی محتوایی
۴۵۴.....	شبهه ۶۷. رهبری شیعه توسط یک زن
۴۵۵.....	نقد و بررسی سندی
۴۵۵.....	نقد و بررسی محتوایی
۴۵۵.....	پاسخ اول: هیچ‌گاه رهبری شیعه به دست یک زن نبوده است
۴۵۷.....	پاسخ دوم: عثمان بن سعید، نخستین زعیم شیعه

- ۴۶۰..... پاسخ سوم: مادر امام حسن عهده دار وکالت بوده است، نه نیابت خاص
- ۴۶۲..... شبهه ۶۸. انتقال قدرت به خارج بیت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۶۳..... نقد و بررسی سندی
- ۴۶۴..... نقد و بررسی محتوایی
- ۴۶۴..... پاسخ اول: مبتنی بودن تحلیل یادشده بر پیش فرضی باطل
- ۴۶۴..... پاسخ دوم: عزل مادر امام حسن علیه السلام از نیابت، بدون دلیل است
- ۴۶۵..... پاسخ سوم: چرا مادر امام حسن علیه السلام به عزل خود اعتراض نکرد؟
- ۴۶۶..... شبهه ۶۹. برخورداری نواب از حق تشریح
- ۴۷۰..... نقد و بررسی سندی
- ۴۷۰..... نقد و بررسی محتوایی
- ۴۷۰..... پاسخ شبهه اول: وجوب اطاعت به معنای عصمت نیست
- ۴۷۱..... پاسخ شبهه دوم: شیعه به امکان نسخ قرآن توسط امام اعتقاد ندارد
- ۴۷۲..... پاسخ شبهه سوم: خلط میان تخصیص و تقیید و اعلان تخصیص و تقیید
- ۴۷۶..... پاسخ شبهه چهارم: تفویض مورد نظر قفاری به اعتقاد شیعه نیز باطل است
- ۴۸۰..... شبهه ۷۰. مسدود شدن باب نیابت از ترس رسوایی
- ۴۸۲..... نقد و بررسی سندی
- ۴۸۲..... نقد و بررسی محتوایی
- ۴۸۲..... پاسخ اول
- ۴۸۳..... پاسخ دوم
- ۴۸۴..... پاسخ سوم
- ۴۸۴..... پاسخ چهارم
- ۴۸۵..... شبهه ۷۱. تناقض در روایات غیبت
- ۴۸۶..... نقد و بررسی سندی
- ۴۸۶..... نقد و بررسی محتوایی
- ۴۸۶..... پاسخ اول: هماهنگی روایات غیبت
- ۴۸۷..... پاسخ دوم: ثبت روایات غیبت پیش از آغاز غیبت
- ۴۸۹..... شبهه ۷۲. تناقض روایات ملاقات با امام مهدی علیه السلام
- ۴۸۹..... نقد و بررسی سندی

فهرست ۲۱

- ۴۹۰..... نقد و بررسی محتوایی
- ۴۹۰..... پاسخ اول: توقیع مورد نظر نافعی ملاقات نیست؛ نافعی ادعای ملاقات است
- ۴۹۱..... پاسخ دوم: میان عام و خاص تعارضی نیست
- ۴۹۱..... پاسخ سوم: توقیع مورد نظر، درباره ادعای نیابت است
- ۴۹۲..... شبهه ۷۳. ارجاع شیعه به فقها به جای کتاب و سنت
- ۴۹۳..... نقد و بررسی
- ۴۹۴..... شبهه ۷۴. نیابت فقها از امام مهدی علیه السلام
- ۴۹۵..... نقد و بررسی
- ۴۹۶..... پاسخ اول: اشتراک نظر شیعه و اهل سنت در لزوم حاکمیت مجتهدان بر جامعه
- ۵۰۰..... پاسخ دوم: اختلاف نظر فقهای شیعه درباره حوزه اختیارات فقیه
- ۵۰۱..... شبهه ۷۵. مهدی موهوم
- ۵۰۲..... نقد و بررسی
- ۵۰۲..... شبهه اول: مخالفت تمامی مسلمین با شیعیان اثناعشری درباره مسئله امام مهدی علیه السلام
- ۵۰۲..... پاسخ اول: حق و باطل را با آمار و ارقام طرفداران نمی توان ثابت کرد
- ۵۰۲..... پاسخ دوم: عدول قفاری از روشی که به آن متعهد شده بود
- ۵۰۳..... شبهه دوم: فقدان دلیلی مستند بر اثبات امام مهدی علیه السلام
- ۵۰۳..... پاسخ
- ۵۰۳..... شبهه سوم: اعتقاد به امام مهدی علیه السلام منشأ شر است
- ۵۰۳..... پاسخ
- ۵۰۴..... شبهه ۷۶. اعتراف نسب شناسان به بی فرزند بودن امام حسن علیه السلام
- ۵۰۵..... نقد و بررسی
- ۵۰۵..... پاسخ اول: نسب شناسان شیعه یا سنی؟
- ۵۰۵..... پاسخ دوم: اعتراف نسب شناسان سنی به تولد فرزند امام حسن علیه السلام
- ۵۱۰..... شبهه ۷۷. امامت کودک
- ۵۱۱..... نقد و بررسی
- ۵۱۱..... پاسخ اول
- ۵۱۱..... پاسخ دوم

۵۱۶	شبهه ۷۸. اعتراف شیعه به نبود فرزند برای امام حسن <small>علیه السلام</small>
۵۱۹	نقد و بررسی سندی.....
۵۱۹	نقد و بررسی محتوایی.....
۵۲۱	شبهه ۷۹. اعتراف اهل بیت به نبود فرزند برای امام حسن <small>علیه السلام</small>
۵۲۲	نقد و بررسی.....
۵۲۲	پاسخ اول: استناد به منابع اهل سنت برای نقد شیعه.....
۵۲۳	پاسخ دوم: نگاه نداشتن جانب امانت.....
۵۲۷	شبهه ۸۰. انکار وجود فرزند امام حسن <small>علیه السلام</small> توسط جعفر.....
۵۳۱	نقد و بررسی سندی.....
۵۳۱	نقد و بررسی محتوایی.....
۵۳۱	پاسخ شبهه اول.....
۵۳۲	پاسخ شبهه دوم.....
۵۳۳	پاسخ شبهه سوم.....
۵۳۵	خطب‌های دیگر قفاری.....
۵۳۵	خطب اول.....
۵۳۶	خطب دوم.....
۵۳۶	خطب سوم.....
۵۳۸	خطب چهارم.....
۵۳۸	شبهه ۸۱. انکار وجود فرزند از سوی پدر.....
۵۴۱	نقد و بررسی.....
۵۴۵	خاتمه.....
۵۴۷	فهرست منابع.....

مقدمه

باور به منجی که با خروج خود، عدل و داد را در مقطع پایانی تاریخ حیات انسانی به ارمغان خواهد آورد و به ستم و تجاوز ظالمان در پهنه کره خاکی پایان خواهد داد و دولت دادگستری را بنیان خواهد داد، باوری است که پیروان ادیان سه‌گانه ابراهیمی و بخش چشم‌گیری از سایر ملل به آن ایمان دارند.

در اسلام نیز به رغم وجود مذاهب مختلف اسلامی و تفاوت‌های عقیدتی ناشی از آن، همه مسلمانان بر اساس بشارت پیامبر گرامی اسلام ﷺ به ظهور منجی موعود با نام «مهدی» در آخرالزمان اعتقاد راسخ دارند. اخبار مهدویت که از جمله روایات متواتر در بین مسلمانان به شمار می‌آید، به خوبی بسیاری از ابعاد این اعتقاد را روشن ساخته است.

در این بین، شیعه اثنی‌عشری با نگاه خاص خود به موضوع مهدویت - که برگرفته از فرمایشات پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام است - باور دارد که مهدی موعود فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام است که در سال ۲۵۵ ق متولد شده و پس از گذراندن دوران حدوداً هفتاد ساله غیبت صغرا، هم‌اکنون در پس پرده غیبت کبرا به سر می‌برد. این باور از سوی مخالفان از ابعاد مختلف به چالش کشیده شده و اشکالات و شبهات بسیاری درباره آن مطرح شده است.

از جمله نویسندگانی که تلاش کرده با القای شبهاتی، قرائت شیعی این آموزه فاخر را به نقد بکشد، دکتر ناصر القفاری - از نویسندگان وهابی مسلک معاصر - است. وی

دانش آموخته دانشگاه قصیم و عضو هیئت علمی و مدیر گروه الهیات و مذاهب معاصر همین دانشگاه است. عنوان رساله کارشناسی ارشد او «مسأله التقرب بین الشيعة والسنة» است و کتاب *اصول مذهب الشيعة الامامة الاثني عشرية عرض و نقد* رساله دکتری اوست. وی برای دسترسی به منابع شیعه و نگارش رساله اش به مصر، عراق، بحرین، کویت و پاکستان سفر کرده است. *مقدمات فی الاعتقاد، مقدمه فی الملل والنحل، نواقض توحید الاسماء والصفات، حقیقه الصحیفة السجادیة او ما یسمی بزبور آل محمد، البدعة المالیه عند الشيعة الامامیه، العالم الاسلامی والغرب واصول الدین عند الائمه الاربعه واحده* از دیگر آثار او به شمار می‌روند.

کتاب *اصول مذهب الشيعة* به لحاظ تنوع مباحث و جامعیت و شمار بسیار شبهات آن و طرح مطالب در قالب‌های به ظاهر علمی، نزد وهابیون موقعیتی ممتاز یافته است. این رساله رتبه نخست را به دست آورد و از این رو به چاپ و توزیع گسترده آن در سطح دانشگاه‌ها اقدام شد و چاپ‌های متعددی از آن صورت گرفت. امروز این کتاب در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر به عنوان یکی از مواد درسی تدریس می‌شود و در بسیاری از پایگاه‌ها و سایت‌های اینترنتی به شکلی گسترده در دسترس قرار گرفته است. این رساله در بیش از ۱۵۰۰ صفحه و در سه جلد چاپ شده و دارای پنج باب است؛ باب اول با عنوان «اعتقاد شیعی در باره مصادر اسلام» در سه فصل به بررسی نظریه شیعه در باره قرآن، سنت و اجماع پرداخته است. در باب دوم با عنوان «اعتقاد شیعه در اصول دین» عقاید شیعه را در توحید الوهیت، توحید ربوبیت، بحث اسما و صفات الهی و بالأخره ایمان و ارکان آن در شش فصل پی گرفته است. در باب سوم - که عنوان آن «اصول و معتقدات خاص شیعه» است - بحث امامت، عصمت امام، تقیه، مهدی و غیبت او، رجعت، ظهور، بدأ و مسئله طینت را در هشت فصل ارائه می‌کند. «شیعیان معاصر و ارتباط آنان با اسلاف خود» عنوان چهارمین باب این کتاب است و بالأخره در باب پنجم «تأثیر شیعه در دنیای اسلام»

مورد بررسی قرار گرفته است. وی در پایان این باب دو دیدگاه بزرگان سلفی را درباره شیعیان ذکر می‌کند که برخی آن‌ها را اهل بدعت و برخی آنان را محکوم به کفر می‌دانند.

آن‌چه در ادامه می‌آید تلاشی است جهت پاسخ‌گویی به شبهات فصل چهارم از باب سوم که با عنوان «المهدیة والغیبة» در ۱۱۰ صفحه مطرح شده است. نویسنده در این جا بر خود فرض می‌داند از تمام اساتیدی که در به ثمر نشستن این مجموعه نقش آفرین بوده‌اند خصوصاً حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمسعود پورسیدآقایی ریاست محترم مؤسسه آینده روشن که تمام امکانات لازم را برای فراهم شدن این اثر مهیا نمودند قدردانی نماید. همچنین بر خود لازم می‌دانم از گروه قرآن و حدیث مؤسسه آینده روشن که با نقد و بررسی این نوشته در جلسات پیوسته خود سهم وافری در غنای آن داشتند تشکر ویژه نمایم. بدیهی است اگر در این رساله قوتی وجود داشته باشد آن را وامدار اساتید و اعضاء گروه قرآن و حدیث مؤسسه آینده روشن است.

اهمیت موضوع

در اهمیت موضوع می‌توان به این نکته اکتفا کرد که مهدویت از مؤلفه‌های اساسی آموزه امامت است که سنگ بنای هندسه کلامی شیعه و کانون باورهای تشیع اثنی‌عشری به شمار می‌رود. اصل امامت - که اساس تشیع است - امروزه و در عصر غیبت در چهره امام مهدی علیه السلام نمایان شده و آن حضرت، عمود خیمه امامت است. بنابراین دفاع از این آموزه به معنای دفاع از آموزه امامت به شمار می‌رود که رمز هویت تشیع و نقطه افتراق باورهای شیعی با اعتقادات سایر مذاهب اسلامی است. از سوی دیگر، این آموزه بی‌بدیل با انرژی فوق‌العاده‌ای که در دل خود دارد، منشأ بسیاری از تحولات اجتماعی و سیاسی می‌تواند باشد و بلکه بوده و هست، و نظام ولایت فقیه با تمام برکات آن و تحولاتی که در جهان معاصر به دنبال داشته است،

یکی از ابعاد کارکردهای این اندیشه سترگ به شمار می‌آید. براین اساس، دفاع از اندیشه مهدویت، هم دفاع از نظام امامت است و هم پاسداری از بن‌مایه‌های فکری نظام مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه.

پیشینه تحقیق

شبّهات مهدویت، عمری به درازای غیبت دارند. تولد مخفیانه امام مهدی علیه السلام، آغاز غیبت آن حضرت و حضور نداشتن عادی ایشان در انظار مردم - که البته به دلیل شرایط خاص آن دوران بود - به طور طبیعی برای عموم مردم پرسش‌هایی ایجاد کرد و با کوشش‌های عالمان آن عصر و اصحاب و خواص امام عسکری علیه السلام که از روایات غیبت و نیز از جریان تولد امام مهدی علیه السلام آگاه بودند، بسیاری از این پرسش‌ها پاسخی درخور یافتند و آنان که دغدغه حقیقت داشتند به حقیقت رهنمون شدند. اما کسانی که قصد بهانه‌جویی و تخریب داشتند، فضا را برای اشکال‌تراشی و شبّه‌پراکنی مناسب دیدند و با طرح شبّهات، فضا را غبارآلود کردند و البته هم‌زمان با شروع فعالیت جبهه باطل، عالمان راستین نیز به روشن‌گری و شبّه‌زدایی پرداختند. بنابراین جریان پاسخ به شبّهات نیز عمری به درازی غیبت دارد. از مهم‌ترین منابع برجای مانده که با هدف پاسخ‌گویی به شبّهات نگاهشسته شده‌اند، می‌توان به *کمال الدین شیخ صدوق، الفصول العشرة و رسائل فی الغیبة شیخ مفید و الغیبة شیخ طوسی* اشاره کرد که هر یک به شبّهات عصر خویش پاسخ داده‌اند. بنابراین برخی از شبّهات مطرح شده در کتاب *اصول مذهب الشیعة* که پیش‌تر از سوی سلف او مطرح شده بودند، در گذشته تاریخ پاسخ گرفته‌اند؛ با این حال در نقد شبّهات کتاب *اصول مذهب الشیعة* دو کتاب به رشته تحریر درآمده است؛ نخست کتاب *تنزیه الشیعة الاثنی عشریه عن الشبّهات الواهیه* از آیت‌الله ابوطالب تجلیل و دوم *نقد اصول مذهب الشیعة* نوشته استاد حسینی قزوینی. همچنین آقای ابوالفضل اسلامی در جلد سوم *موسوعة الامام المهدی* به برخی از شبّهات قفقاری پاسخ داده‌اند. در عین حال، سه

کتاب یادشده فارغ از محاسن بسیار، به صورت تفصیلی شبهات را نقد نکرده‌اند، بلکه به پاسخ به برخی از مطالب مهم اکتفا کرده‌اند و نیاز به توضیحات بیشتر در بسیاری از موارد احساس می‌شود.

روش تحقیق

نوع پژوهش حاضر، کتابخانه‌ای و روش آن تحلیلی - تبیینی است. در رساله پیش رو تلاش شده است در مرحله نخست، روایاتی که قفاری به استناد آن‌ها شبهه‌ای را مطرح کرده است از نظر سندی بررسی شوند و میزان اعتبار یا ضعف آن‌ها روشن شود. بدیهی است در صورتی که روایتی از نظر سندی ضعیف باشد و به صدور آن از معصوم اطمینان حاصل نشود، شبهه مبتنی بر آن نیز خود به خود از دور خارج شده و نیاز به پاسخ نخواهد داشت؛ در عین حال، در ادامه بررسی سندی، به بررسی محتوایی پرداخته شده و کوشش شده از روایات مورد استناد قفاری - فارغ از مسئله اعتبار یا ضعف آن - دفاع شود و اثبات گردد که پذیرش مضمون روایات مورد استناد قفاری، خالی از هر محذوری است و به همه اشکالات او می‌توان پاسخ‌های منطقی و مستدل داد و از آن‌ها به خوبی دفاع کرد.

فصل اول:

نقدهای روشی

پیش از بیان نقدهای موردی، بیان تفصیل شبهات قفاری و بیان پاسخ‌های آن، بجاست برخی اشکالات کلی که به شیوه قفاری در طرح شبهات وارد است را مطرح کنیم.

۱. استناد به روایات غیرمعتبر و شاذ

قفاری ابتدا مدعی شده است که در کتاب خود، از ذکر روایات شاذ و ضعیفی که نشان دهنده حقیقت مذهب تشیع نیست، پرهیز کرده و تنها به روایات مستفیض و معتبر استناد جسته است:

من در این رساله تنها آن دسته از اعتقاداتشان را بیان کرده‌ام که مبتنی بر روایات مستفیضشان است و بزرگانشان به آن اقرار کرده‌اند... تا گفته نشود که ما به برخی از روایات شاذ و ضعیفشان - که منعکس کننده حقیقت مذهب نیست - استناد کرده‌ایم.^۱

در حالی که به رغم ادعای وی، خواننده کتاب در بخش «المهدیة والغیبة» هیچ اثری از بحث‌های سندی نمی‌یابد؛ چراکه نویسنده در هیچ جای کتاب خود به اثبات اعتبار روایات بر مبنای عالمان شیعه نپرداخته، بلکه همچنان که در بخش نقدهای موردی خواهد آمد، بسیاری از شبهات او مبتنی بر روایاتی است که بر اساس مبانی عالمان شیعه فاقد اعتبارند. با این حال، روشن نیست که چگونه اعتبار

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰.

روایات مورد استنادش را از نظر دانشمندان شیعه ادعا کرده است. تنها استدلالی که برای قفاری بر ادعای اعتبار روایات می‌توان آورد، وجود این روایات در منابع مهم شیعه است؛ منابعی که عالمان شیعه از آن‌ها با عظمت یاد کرده‌اند. یعنی به پندار قفاری، وقتی روایتی در یکی از منابع شیعه وجود داشته باشد و دانشمندان شیعه از آن کتاب به عظمت یاد کرده باشند، آن روایت به اعتراف خودشان معتبر خواهد بود. به همین دلیل، قفاری در مقدمه کتاب خود هنگامی که منابع شیعی مورد مراجعه خود را برمی‌شمارد، توصیفات عالمان شیعه از آن منابع را نیز ذکر می‌کند. اما وی تجلیل از یک کتاب را با اعتقاد به اعتبار تمام روایات آن خلط کرده است، در حالی که هیچ تلازمی میان بزرگداشت یک کتاب و اعتبار تمام روایات آن نیست؛ چراکه این بزرگداشت با نگاه به عظمت مقام علمی نویسنده، آگاهی او به موضوع کتاب، دقت او در گزینش روایات، دسترسی به مصادر اولیه و منابع کهن، تبویب مناسب، جامعیت کتاب و... می‌تواند باشد. بنابراین، بزرگداشت عالمان شیعه از یک کتاب، دلیل بر اعتقاد آنان به اعتبار همه روایات آن کتاب نیست. از این رو، شیخ مفید - که از بزرگ‌ترین استوانه‌های تشیع به شمار می‌رود - از یک سواز کتاب شریف کافی با عنوان «وهومن اجل کتب الشیعة و اکثرها فائدة»^۱ یاد کرده، اما از سوی دیگر، با این که شیخ کلینی در کتاب کافی بابی با عنوان «أن الأئمة علیهم السلام يعلمون علم ما کان وما یکون ولا یخفی علیهم الشیء»^۲ قرار داده و روایاتی با همین مضمون نقل کرده، این دیدگاه و روایات آن را نپذیرفته و اجماع شیعیان را درباره علم امام به آن چه خواهد آمد، نفی کرده است. او اتفاق نظر شیعیان را درباره علم امام به حکم همه آن چه خواهد بود، دانسته، نه این که به اعیان آن چه حادث می‌شود و خواهد بود، به تفصیل علم داشته باشند. وی مدعی شده

۱. تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۷۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

اعتقاد به آگاهی امام از هرچه خواهد شد، در نزد ما پذیرفته نیست.^۱
شیخ مفید در جایی دیگر، درباره شیخ صدوق و کتاب‌های روایی اش - همچون
کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه شیعه است - می‌نویسد:

اما آن چه را ابوجعفر^{علیه السلام} روایت کرده، پس عمل به تمام آن واجب نیست، اگر از
راه‌هایی که سخن ائمه^{علیهم السلام} وابسته به آن است ثابت نشده باشد؛ چراکه در
میان آن‌ها خبرهای واحدی وجود دارد که نه علم‌آور است و نه به آن می‌توان
عمل کرد و روایت‌هایی در آن هست که در روایان آن امکان سهو و غلط
وجود دارد، بلکه ابوجعفر آن چه را شنیده، روایت کرده و آن چه را حفظ
داشته، نقل کرده و درستی آن را ضمانت نکرده است.^۲

همچنین شیخ طوسی - که خود نویسنده دو کتاب از کتب اربعه شیعه است -
پس از نقل روایتی از کتاب کافی مضمون روایت تحریم گوشت الاغ اهلی را موافق با
اهل سنت یاد می‌کند و اکثر روایان آن را از اهل سنت می‌شمارد و بیان می‌دارد که به
آن چه فقط اهل سنت روایت کرده باشند، نمی‌توان اعتنا کرد.^۳

وی در جایی دیگر، درباره استدلال به روایتی از کتاب کافی، این حدیث را درست
نمی‌داند؛ چراکه خبر واحد است و موجب علم و عمل به آن نیست.^۴
از عالمان متأخر شیعه که به همین مطلب رأی داده‌اند می‌توان به امام خمینی و
آیت‌الله خویی^{رحمتهما} اشاره کرد. امام خمینی پس از نقل روایتی درباره حيله‌های فرار از
ربا که در کافی و من لا یحضر آمده است، آن را غیر قابل اعتماد و ناسازگار با ساحت
امام می‌داند.^۵ آیت‌الله خویی نیز درباره اعتبار کتب اربعه می‌نویسد:

۱. المسائل العکبریة، ص ۷۰.

۲. المسائل السرویه، ص ۷۲.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۴۱.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۷۲.

۵. کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۵۱.

ادعای قطع به صدور تمام روایات کتب اربعه از معصومین علیهم السلام واضح البطلان است و حتی نویسندگان این کتاب‌ها نیز چنین اعتقادی نداشته‌اند.^۱

وقتی بنا بر باور اندیشه‌وران بزرگی همچون شیخ مفید و شیخ طوسی همه روایات کتاب شریف کافی - که معتبرترین کتاب شیعه است - اعتبار نداشته باشد، دیگر کتاب‌ها جای خود خواهند داشت و جالب است که آقای قفاری در کتاب خود در تعریف اخباریان و اصولیان به مطلب پیش گفته، اعتراف کرده و چنین نوشته است:

پس اخباریان از اجتهاد منع می‌کنند و به روایات عمل می‌کنند و معتقدند تمام روایات کتب اربعه (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) صحیح است و صدورشان از ائمه قطعی است و به کتاب و روایات بسنده می‌کنند و به همین دلیل، اخباری نامیده می‌شوند که منسوب به خبر است و اجماع و دلیل عقلی را انکار می‌کنند و معتقدند نیازی به اصول فقه نیست و آن را درست نمی‌دانند و در برابر آن‌ها اصولیان یا مجتهدانی هستند که معتقد به اجتهادند و این‌که ادله احکام کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقلی است و تمام روایات کتب اربعه را صحیح نمی‌دانند و این‌ها اکثریت هستند.^۲

بنابراین به اعتراف قفاری، بیشتر عالمان شیعه همه روایات کتب اربعه را قطعی نمی‌دانند و اخباریان نیز که در اقلیتند، تنها کتب اربعه را قطعی می‌دانند و نه همه جوامع حدیثی شیعی را. بر این اساس، روایت‌های غیر کتب اربعه به اجماع عالمان شیعه لزومی ندارد که قطعی‌الصدور باشند، در حالی که بسیاری از روایاتی که آقای قفاری بر آن‌ها خرده گرفته، از غیر کتب اربعه است. همچنین تنها به دلیل وجود روایتی - حتی در کتب اربعه - نمی‌توان آن را به همه شیعیان نسبت داد و اعتقادی شیعی خواند.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۵.

۲. اصول مذهب الشیعه، ص ۷۷.

براساس آن چه گذشت، روشن شد که این ادّعی قفاری که در کتاب خود به روایات معتبر استناد کرده، بی اساس است؛ زیرا او نه از راه بررسی اسناد روایات، اعتبار روایات مورد استنادش را ثابت کرده و نه به استناد وجود آن‌ها در منابع معتبر، اعتقاد به اعتبار آن‌ها را به همه عالمان شیعه می‌تواند نسبت دهد.

۲. تعمیم دیدگاه یک یا چند عالم شیعی به همه عالمان شیعه

با توجه به آن چه گذشت، اشتباه فاحش دیگر قفاری روشن می‌شود. وی در کتاب خود در پی نقد اعتقادات مذهب تشیع است، بلکه از عنوان کتاب او فهمیده می‌شود که وی در پی نقد همه اعتقادات شیعه نبوده و اصول و عقاید زیربنایی مکتب تشیع (اصول مذهب الشیعه) را نقد کرده است. روشن است که زمانی عقیده‌ای را به دین یا مذهبی می‌توان نسبت داد که آن عقیده از باورهای همگانی معتقدان به آن دین یا مذهب به شمار رود، یا مخالفانی انگشت شمار داشته باشد. بنابراین، قفاری برای اثبات آن چه در کتاب خود آورده، باید اثبات کند که همه، یا اکثر قریب به اتفاق شیعیان بر آن چه وی آورده، اتفاق نظر دارند، در حالی که وی گاه با تنها یک روایت در یکی از منابع نه‌چندان مهم شیعه - که نهایتاً از اعتقاد نویسندۀ آن کتاب به آن روایت حکایت دارد - باور به آن حدیث را به همه عالمان شیعه نسبت داده و آن را از اعتقادات مذهب تشیع خوانده است. به تعبیر دیگر، بسیاری از آن چه قفاری در کتاب خود آورده، بیش از آن که نقد مذهب تشیع باشد، نقد آرای شماری از دانشمندان شیعه است که بی‌گمان هرگز به کلیت مذهب تشیع آسیبی نمی‌رساند؛ چراکه این نقدها پیش از آن که در نزد مخالفان انجام شود، در نزد خود عالمان شیعه صورت پذیرفته است و اندیشه‌وران شیعی به دلیل دیدگاهی که در باب مفتوح بودن باب اجتهاد دارند، همیشه آرای یکدیگر را نقد می‌کنند و نکات ضعف و قوت را گوشزد می‌نمایند. تا کنون هیچ‌گاه این نقد و بررسی‌ها و نقض و ابرام‌ها به معنای ابطال مذهب تشیع تفسیر نشده است. به تعبیر دیگر، گرچه شماری

از نقدهای قفاری متوجه بخش‌هایی از نظام عقیدتی تشیع است، اما بسیاری از انتقادات او درباره دیدگاه‌های یک یا چند عالم شیعی است و در صورتی که این نقدها درست باشند - که البته هیچ‌کدام درست نیستند - آن‌چه آسیب خواهد دید، دیدگاه همان یک یا چند عالم شیعه است و نه نظام عقیدتی مذهب تشیع. برای نمونه، اگر روایتی که مادر امام مهدی علیه السلام را نوه قیصر روم می‌داند، درست نباشد، اما دیدگاه کسانی همچون شیخ صدوق که این روایت را پذیرفته‌اند، نقد خواهد شد؛ اما این نقد بر اندیشه‌وران بزرگ دیگری همچون شیخ نعمانی و نویسنده *اثبات الوصیه* که این روایت را پذیرفته‌اند، وارد نخواهد بود؛ یا اگر بر روایتی که بنا بر آن، امام مهدی علیه السلام جزیه را نمی‌پذیرد، خدشه‌ای باشد، تنها عیاشی که این روایت را نقل کرده، نقد خواهد شد، اما دیگر اندیشه‌وران شیعی از انتقاد به دور خواهند ماند و مکتب تشیع از این نقدها آسیبی نخواهد دید؛ چراکه هرگز این اعتقادات از اجزای نظام عقیدتی مذهب تشیع به شمار نمی‌روند.

۳. تمرکز بیش از حد بر روی مسائل حاشیه‌ای و فرعی

افزون بر آن‌چه گذشت، بسیاری از نقدهای قفاری بر اعتقاداتی است که بر فرض این‌که از عقاید مذهب تشیع باشند و انتقادات هم پذیرفته شود، باز اصل نظام عقیدتی تشیع آسیبی نخواهد دید؛ چراکه این اعتقادات از مسائل جزئی و حاشیه‌ای هستند که باطل بودنشان بر مذهب تشیع خدشه‌ای نمی‌زند. برای نمونه، باور به این‌که مادر امام مهدی علیه السلام نوه قیصر روم بوده یا نه، این‌که حضرت حکیمه آثار بارداری را در حضرت نرجس مشاهده کرده یا نه، این‌که حضرت نرجس از بارداری خود آگاه بوده یا نه، این‌که نام ایشان سوسن بوده یا چیز دیگر، این‌که امام مهدی علیه السلام پس از تولد *«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»* بر زبان جاری کرده یا ذکر دیگری، این‌که رشد آن حضرت طبیعی بوده یا غیرطبیعی و ده‌ها نمونه از این دست، چیزهایی هستند که نه ثابت شدنشان اهمیتی چندانی دارد و نه بطلانشان چیزی را برهم می‌زند؛ در

فصل اول: نقدهای روشی [۳۷]

حالی که بسیاری از نقدهای قفاری دربارهٔ همین مسائل حاشیه‌ای است و او کوشیده با تکثیر این نوع از اشکالات، اساس اعتقاد به وجود امام مهدی علیه السلام را در نظر خواننده سست جلوه دهد.

۴. برخورد گزینشی با روایات

از دیگر اشکالات روشی قفاری، برخورد گزینشی با روایات است. او کوشیده است از ناآگاهی مخاطبان عمومی - که منابع شیعی را در اختیار ندارند یا دارای انگیزه‌ای برای رجوع به آن‌ها و تفحص از صحت و سقم دعاوی قفاری نیستند - سوء استفاده کرده و با گزینش هدف‌دار روایات، مفهوم مورد نظر خود را به عنوان باور شیعی به مخاطبان القا نماید. به عنوان نمونه، او بر اساس برخی از روایات ضعیف، از امام مهدی شیعیان چهره‌ای خشن و بی‌رحم ارائه می‌دهد، در حالی که با مراجعه به روایات معتبر و متعدد، روشن می‌شود که روایات شیعه با تعابیری همچون «رحمة للعالمین»^۱ یا «اشبه الناس برسول الله خلقاً و خلقاً»^۲ آن حضرت را مایه رحمت برای همه انسان‌ها، بلکه برای همه هستی، و خلق و خوی آن حضرت را شبیه خلق و خوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معرفی کرده‌اند.

۵. رعایت نکردن جانب ادب در نوشتار

بر آن چه گذشت، این نکته را می‌توان افزود که متأسفانه قفاری در کتاب خود حرمت قلم را شکسته و جانب ادب را نگه نداشته است؛ اگر کلمات زشت و فحاشی‌های او در این کتاب جمع‌آوری شود، خود کتابی جدا خواهد شد. مسلمانی آزاداندیش که مدعی است دغدغهٔ حقیقت دارد و از سر احساس وظیفه، قلم به دست می‌گیرد و برای رضای خداوند قلم می‌زند، چگونه به خود اجازه می‌دهد

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۴۰۹.

این چنین از کلمات زشت استفاده کند و به طرف مقابل خود توهین نماید؟ به راستی، آیا کسی که خود را حق می داند و معتقد است برهان او قوی و منطقی استوار است، به این همه بدزبانی نیازی دارد؟ آیا به کاربردن تعبیرهایی چون «ولا ینقضی العجب من تلك الجراة علی الكذب و خفة العقل والاغرب کیف لایستحیی شیعة هذا العصر من إخراج هذا العار للناس»،^۱ «وعدو موتور و زندق حاقد»،^۲ و «ولقد أصبح هؤلاء عاراً علی بنی آدم و ضحكة یسخر بهم کل عاقل»^۳ برازنده نویسنده ای انصاف مدار و کتابی علمی است؟

آن چه گذشت، پاره ای از خدشه های کلی و روشی نوشته قفاری بود. در ادامه، همه فصل چهارم متن کتاب او به ترتیب بازگو می شود و اشکالات آن گوشزد خواهد شد.

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۶.

۲. همان، ص ۱۰۷۹.

۳. همان، ص ۱۰۳۰.

فصل دوم:

نقدهای موردی

مهدویت و غیبت از منظر فرقه‌های شیعی

شبهه ۱. عبد الله بن سبأ، بنیان‌گذار اندیشه غیبت

آقای قفاری سخن خود در بخش مهدویت را این‌گونه آغاز می‌کند:

* اندیشه ایمان به امام پنهان یا غایب در میان بسیاری از فرقه‌های شیعه وجود دارد؛ چراکه آنان پس از مرگ امامشان به حیات او و همیشگی بودن حیاتش و نیز پنهان شدن از مردم و بازگشت او در آینده به عنوان مهدی اعتقاد دارند. این فرقه‌ها جز در تعیین مصداق امامی که بازمی‌گردد، اختلاف نظر ندارند؛ همچنان که تعیین شخص امامانی که امام غایب از جمله آنان است، از مسائل اختلافی شان به شمار می‌رود.

قمی، نوبختی، شهرستانی و دیگران، سبئی را نخستین فرقه‌ای یاد کرده‌اند که به توقف بر علی و غیبت او معتقد بوده‌اند. این فرقه گمان می‌کردند علی کشته نشده، نمرده و کشته نمی‌شود و نمی‌میرد تا آن‌که بر عرب حکومت کند و زمین را - همچنان

المهدية والغيبة عند فرق الشيعة

* فكرة الإيمان بالإمام الخفي أو الغائب توجد لدى معظم فرق الشيعة، حيث تعتقد في إمامها بعد موته أنه لم يموت، وتقول بخلوده، واختفائه عن الناس، وعودته إلى الظهور في المستقبل مهدياً، ولا تختلف هذه الفرق إلا في تحديد الإمام الذي قدرت له العودة، كما تختلف في تحديد الأئمة وأعيانهم والتي يعتبر الإمام الغائب واحداً منهم.

وتعتبر السبئية - كما يقول القمي، والنوبختي، والشهرستاني وغيرهم - أول فرقة قالت بالوقف على علي وغيبته حيث زعمت «أن علياً لم يقتل ولم يموت، ولا يقتل ولا يموت حتى يسوق العرب بعصاه،

که از ظلم و ستم پر شده است - از عدل و داد سرشار کند.

چون خبر مرگ علی [علیه السلام] به عبدالله بن سبأ رسید، به آورنده خبر گفت: «تودروغ می‌گویی! اگر مغز سرش را در هفتاد همیان برایم بیاوری و هفتاد شاهد عادل بر کشته شدنش اقامه کنی، باز هم ما می‌دانیم که او نمرده و کشته نشده است و کشته نمی‌شود تا این که به حکومت برسد.» پس از آن در انتظار بازگشتن او از غیبتش نشستند. سپس این اندیشه از سبئی به برخی از فرقه‌های کیسانیه مثل کربیه منتقل شد و پس از مرگ محمد بن حنیفه - که او را امام می‌پندارند - ادعا کردند که او نمرده، بلکه در کوه رضوی میان مکه و مدینه است و در طرف راست او شیری و در جانب چپش پلنگی است که از او تا زمان خروج و قیامش محافظت می‌کنند.

آنان بر این باور بودند که او همان مهدی منتظر است و گمان می‌کردند او به زودی در کوه رضوی به مدت هفتاد سال غایب، و سپس آشکار خواهد شد و حکومت را برایشان برپا خواهد داشت و ستمگران بنی‌امیه را خواهد کشت... ولی چون هفتاد سال گذشت و به چیزی از آرزوهایشان دست نیافتند، برخی از شاعرانشان شعری سرودند تا این که پیروان بر این عقیده استوار بمانند و همچنان منتظر مهدی شان باشند، هر چند غیبتش به اندازه عمر نوح به درازا بکشد.

ویملاً الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً».

ولما بلغ عبدالله بن سبأ نعي علي بالمدائن قال للذي نعاها: «كذبت، لو جننا بدماعه في سبعين صرة، وأقمت علي قتله سبعين عدلاً لعلمنا أنه لم يموت ولم يقتل، ولا يموت حتى يملك الأرض» وظلت تنتظر عودته من غيبته، ثم انتقلت هذه «الفكرة» من السبئية إلى بعض فرق الكيسانية الكربية حيث قالت لما مات محمد بن الحنفية - وهو الذي تدعي أنه إمامها -: إنه حي لم يموت وهو في جبل رضوى بين مكة والمدينة عن يمينه أسد وعن يساره نمر موكلان به يحفظانه إلى أوان خروجه وقيامه.

وقالوا: إنه المهدي المنتظر وزعموا أنه سيغيب عنهم سبعين عاماً في جبل رضوى ثم يظهر فيقيم لهم الملك، ويقتل لهم الجبابرة من بني أمية... فلما مضت سبعون سنة ولم ينالوا من أمانيتهم شيئاً حاول بعض شعرائهم توطئهم أصحابه علي هذه العقيدة، وأن يرضوا بالانتظار ولو غاب مهديهم مدة عمر نوح عليه السلام.

پس از این، توقّف بر امام و انتظار بازگشت او به عنوان مهدی میان فرقه‌های شیعی رواج یافت و پس از وفات هریک از امامان اهل بیت، از میان پیروانش فرقه‌ای با چنین ادعایی تکوّن یافت و در خصوص تعیین امامی که بر او توقّف شده و باز خواهد گشت، میانشان اختلاف شدیدی در گرفت و به همین دلیل، سمعانی می‌گوید: «آنان دربارهٔ انتظار امامی که چشم به راهش هستند، اختلاف نظر دارند؛ اختلافی که حماقت آشکاری از آن هویدا است.»

حتی پاره‌ای از فرقه‌های زیدی (جارودیه) در توهم انتظار امامی که مرده بود، سرگردان شدند و به گفته اشعری، بغدادی، شهرستانی و دیگران، دربارهٔ تعیین امام منتظر میان انشعابات این فرقه اختلاف شد. بر این اساس، سخن احمد امین - که گلدزیهر نیز به آن اشاره کرده که تمام فرقه‌های زیدی منکر این تفکر بوده‌اند - اشتباه است.

البته شیعیان به غیبت افراد شناخته شده‌ای از اهل بیت معتقد بوده‌اند؛ افرادی که در گذشته تاریخ وجود داشته‌اند و مانند دیگر مردم زندگی کرده‌اند، اما پس از مرگشان این فرقه‌ها درباره‌شان آن ادعا را طرح کرده‌اند و مرگشان را نپذیرفته‌اند و گمان کرده‌اند که غایب شده و دوباره ظهور خواهد کرد.

ثم شاع التوقف على الإمام وانتظار عودته مهديًا بعد ذلك بين فرق الشيعة. فبعد وفاة كل إمام من آل البيت تظهر فرقة من أتباعه تدعي فيه هذه الدعوى. وتنتظر عودته، وتختلف فيما بينها اختلافًا شديدًا في تحديد الإمام الذي وقفت عليه وقدرت له العودة - في زعمهم - ولذلك قال السمعاني: «ثم إنهم في انتظارهم الإمام الذي انتظروه مختلفون اختلافًا يلوح عليه حمق بليغ».

وحتى بعض فرق الزيدية وهي الجارودية تاهت في وهم هذا الانتظار للإمام الذي قد مات، مع اختلاف فروع هذه الطائفة في تحديد الإمام المنتظر، كما نقل ذلك الأشعري والبغدادي والشهرستاني وغيرهم ولذلك فإنه لا صحة لما قاله بعضهم من أن الزيدية كلها تنكر هذا الاتجاه كما قاله أحمد أمين وأشار إليه جولدسيهر.

هذه عقيدة الغيبة عند فرق الشيعة، ارتبطت بأفراد من أهل البيت معروفين وجدوا في التاريخ فعلاً وعاشوا حياتهم كسائر الناس، فلما ماتوا ادعت فيهم هذه الفرق تلك الدعوى، حيث لم تصدق بموتهم،

اما اندیشه غیبت در باور شیعیان دوازده امامی با اندیشه غیبت در میان دیگر فرقه‌ها تفاوت دارد؛ چراکه آنان به غیبت شخصیتی خیالی معتقد هستند؛ شخصیتی که حتی به باور بیشتر فرقه‌های شیعی معاصر پیدایش این ادعا، وجود خارجی نداشته است. این شخصیت نزد طرفدارانش شخصی رمزی است که مردم او را ندیده‌اند و نشناخته‌اند و از مکانش آگاهی ندارند. به ادعای آنان، وی پس از ولادتش غایب شده، حملش آشکار نشده و تولدش با هاله‌ای از پنهان‌کاری انجام گرفته، بلکه خانواده‌اش و وکیلش نزدیک‌ترین مردم به او از وجود این حمل و آن مولود آگاهی نیافته‌اند و آن را انکار کرده‌اند و بلکه برای شیعه که مدعی وجود این شخصیت هستند، جز از طریق نایبانی که ادعای ارتباط با وی می‌کرده‌اند، آشکار نشده است.

چنین شخصیتی، مهدی منتظر شیعیان است و ایمان به او پایه و زیربنای مذهبشان را تشکیل می‌دهد و اساس تشیع بر آن استوار است؛ چراکه پس از پایان یافتن سلسله امامان شیعه با وفات حسن عسکری ایمان به غیبت فرزند پنداری‌اش محوری برای دیگر باورهایشان شد و ستونی که از فروریختن بنیان تشیع جلوگیری کرد.

وزعمت أنهم غابوا، وسيعودون للظهور مرة أخرى.

اما هذه الفكرة عند الاثني عشرية فتختلف من حيث إنها ارتبطت عندهم «بشخصية خيالية» لا وجود لها عند أكثر فرق الشيعة المعاصرة لظهور هذه «الدعوى» وهي عند أصحابها شخصية رمزية، لم يرها الناس، ولم يعرفوها، ولا يعلمون مكانها، غابت - كما يدعون - بعد ولادتها، ولم يظهر حملها، وأحيطت ولادتها بسياج من السرية والكتمان، بل إن عائلتها، ووكيلها وأقرب الناس إليها لم يعلموا بأمر هذا الحمل وذلك المولود، وكانوا له منكرين، بل لم يظهر للشيعة التي تدعيه إلا من خلال نواب يدعون الصلة به.

هذه الشخصية هي شخصية المهدي المنتظر عندهم، ويشكل الإيمان بها عند الاثني عشرية الأصل الذي يبنين عليه مذهبهم، والقاعدة التي تقوم عليها بنية التشيع عندهم؛ إذ بعد انتهاء وجود أئمة الشيعة بوفات الحسن العسكري أصبح الإيمان بغيبة ابنه المزعوم هو المحور الذي تدور عليه عقائدهم،

ولی کی و چگونه این اندیشه نزد شیعیان دوازده امامی تکون یافت؟^۱

خلاصه شبهه

سخنان پیش گفته را در این جمله می توان خلاصه کرد که بنیان گذاران اندیشه غیبت، عبدالله بن سبأ بوده است و این اندیشه از او به دیگر فرقه های شیعه و در نهایت به امامیه اثنی عشری انتقال یافته است. بر این اساس، اندیشه غیبت ساختگی و به دور از هر نوع پشتوانه حقیقی به شمار می رود.

نقد و بررسی: خلط میان بنیان گذاردن اندیشه غیبت و تطبیق آن بر مصداقی خاص

گذشته از این که در تاریخ، شخصیتی به نام عبدالله بن سبأ وجود داشته یا این که چنین شخصیتی از مجعولات پاره ای از نویسندگان است،^۲ باید گفت قفاری در سخنان خود دچار خبط بزرگی شده و میان اصل اندیشه غیبت و تطبیق آن بر مصداقی خارجی تفاوتی نگذاشته است. آنچه وی به استناد کتاب های شیعی ثابت کرده، چیزی نیست جز تطبیق اندیشه غیبت بر مصداق خاص توسط فرقه سبئیه؛ زیرا در کتاب *فرق الشیعة والمقالات والفرق* بیش از این نیامده است که نخستین فرقه ای که اندیشه غیبت را بر مصداق خاص تطبیق کرد و مدعی شد امام علی علیه السلام زنده و غایب است، سبئیه بوده و کتاب های یاد شده درباره تکون اصل این اندیشه توسط فرقه سبئیه سخنی نگفته اند، بلکه در مقام گزارش از فرقه ها و عقاید آنها چنین نوشته اند: «فرقة منهم قالت أن علیاً لم یقتل ولم یمت...»^۳ فرقه ای از آنان بر این عقیده بوده اند که علی کشته نشده و نمرده است...» روشن است که این

والأساس الذي یمسك بنیان الشیعة من الانھیار

ولكن كيف ومتی بدأت هذه الفكرة عند الأثنی عشریة؟

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۰۰-۱۰۰۳.

۲. نک: عبدالله بن سبأ.

۳. فرق الشیعة، ص ۴۰.

عبارت مدلولی جز این ندارد که سبئیه نخستین فرقه‌ای بوده‌اند که به غیبت امام علی علیه السلام معتقد شده‌اند و البته پذیرش این سخن به دور از هر نوع محذور است. همچنین فارق از تردیدی که در اصل وجود شخصیت عبدالله بن سبأ وجود دارد می‌توان پذیرفت که سبئیه، نخستین کسانی بوده‌اند که از غیبت امام علی علیه السلام سخن گفته‌اند، اما این که اصل اندیشه غیبت گذشته از تطبیق آن بر شخصی خاص پیش از شکل‌گیری فرقه سبئیه وجود نداشته و بنیان‌گذار آن عبدالله بن سبأ بوده، مطلبی دیگر است که کتاب‌های یادشده، هرگز درباره آن قضاوتی نکرده‌اند. به تعبیر دیگر، میان این مطلب که سبئیه نخستین فرقه‌ای بوده که به غیبت امام علی علیه السلام معتقد شده و این که پیش از آن اصل اندیشه غیبت وجود نداشته، هیچ تلازمی وجود ندارد؛ بلکه با وجود آن که اعتقاد به وجود اصل اندیشه غیبت پیش از زمان پیدایش فرقه سبئیه بوده، باز هم می‌توان پذیرفت که سبئیه نخستین گروهی بوده‌اند که به اشتباه آن را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرده‌اند. به همین دلیل، نوبختی و اشعری قمی به رغم این که سبئیه را نخستین فرقه معتقد به غیبت امام علی علیه السلام یاد کرده‌اند، به فاصله‌ای اندک به صراحت از طرح اندیشه غیبت در کلمات امام علی علیه السلام سخن گفته‌اند.^۱

البته میان نویسندگان شیعه و سنی در این باره تفاوت وجود دارد؛ نویسندگان شیعی همچون نوبختی و اشعری در این باره چیزی جز این نگفته‌اند که در گذشته تاریخ، نخستین فرقه که اندیشه غیبت را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرد، سبئیه بوده؛ اما نویسندگان سنی مذهب همچون شهرستانی از مطلب پیش‌گفته چنین نتیجه می‌گیرند که اصل اندیشه غیبت را نخستین بار، سبئیه طرح کرده‌اند^۲ و البته از آنان جز این توقعی نبوده است.

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۷۴.

عمر بن خطاب، اولین طراح اندیشه غیبت

آن چه نکته پیش گفته را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد بنیان‌گذار اندیشه غیبت عبدالله بن سبا نبوده و پیش از او نیز این اندیشه در میان مسلمین مطرح بوده است، سخنان خلیفه دوم به هنگام رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. وی به نقل طبری و برخی دیگر از تاریخ‌نویسان مشهور سنی و شیعه چنین گفت:

برخی از منافقان گمان می‌کنند که پیامبر خدا ﷺ رحلت کرده است؛ ولی به خدا سوگند او نمرده، بلکه به سوی پروردگارش رفته است، همچنان که موسی بن عمران به سوی پروردگارش رفت و چهل شب غایب شد و پس از آن که گفته شد وفات کرده، برگشت. به خدا سوگند، پیامبر خدا ﷺ نیز برمی‌گردد و دست و پای کسانی را که گمان می‌کنند او رحلت کرده، قطع می‌کند.^۱

یعقوبی که از نظر زمانی بر طبری پیش است، سخنان عمر را این چنین گزارش می‌کند:

به خدا سوگند، پیامبر خدا رحلت نکرد و رحلت نمی‌کند، بلکه غایب شد و همچنان که موسی بن عمران چهل شب غایب شد، او نیز دوباره برمی‌گردد.^۲

براساس گزارش‌های تاریخی، با تذکر ابوبکر، عمر از این سخن خود بازگشت؛ اما اصل طرح مسئله غیبت پیامبر گرامی اسلام ﷺ از جانب عمر جز رسوخ اندیشه غیبت در ذهن خلیفه دوم توجیهی نمی‌تواند داشته باشد. بی‌گمان، رسوخ این اندیشه در ذهن عمر از سخنان پیامبر اکرم ﷺ متأثر بوده است و برای آن منشأ دیگری نمی‌توان یافت؛ چرا که از سویی معقول نیست عمر پس از رویارویی با رحلت پیامبر اسلام ﷺ از پیش خود و بدون دلیل، رحلت آن حضرت را انکار کند و از

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ الدرر، ص ۲۷۲؛ همچنین نک: صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۴.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۴.

غیبت رسول خدا ﷺ سخن بگویند، با این که مسئله رحلت آن بزرگوار مسئله‌ای آشکار بوده و همه مردم مدینه از بیماری پیامبر ﷺ آگاه بوده‌اند و رحلت آن حضرت نه به صورت ناگهانی، که پس از دوره‌ای بیماری بوده و خود آن حضرت نیز پیشاپیش از نزدیک بودن زمان رحلت خود سخن گفته بودند؛ از سوی دیگر، مسئله غیبت از اخبار غیبی مربوط به آینده به شمار می‌رود که کسی جز پیامبر گرامی اسلام ﷺ درباره آن نمی‌توانسته سخن بگوید. بنابراین، اگر طرح مسئله غیبت پیامبر گرامی اسلام ﷺ غیر از آن چه گفته شد، مستندی داشته باشد، سخن خلیفه دوم بسیار ناسنجیده و نامعقول خواهد بود. بنابراین، اصل اندیشه غیبت در گفتار رسول گرامی اسلام ﷺ مطرح بوده است، گرچه عمر در تعیین مصداق آن به خطا رفت.

حال باید دید که قفاری در پی اثبات چه چیزی بوده است. اگر مقصودش از نقل عبارت صاحبان فرق، این است که سبئیه نخستین معتقدان به غیبت امام علی علیه السلام بوده‌اند، سخنی حق است و البته از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که بنیان‌گذار اندیشه غیبت، عبدالله بن سبأ بوده است؛ ولی اگر ادعا کرده که پیدایی اصل اندیشه غیبت به فرقه سبئیه بازمی‌گردد، این مطلب از گفتار نویسندگان شیعی اثبات پذیر نیست و قفاری نخواهد توانست بر عقاید شیعه به استناد منابع شیعی خرده بگیرد.

شبهه ۲. اختلاف شیعیان در تعیین مصداق امام غایب

افزون بر آن چه گذشت، در کلمات قفاری این نکته نیز به چشم می‌خورد که در میان شیعیان درباره تعیین امام غایب، اختلاف شدیدی وجود داشت و گویا به نظر او این خود دلیلی بر بطلان اندیشه غیبت است.

نقد و بررسی: اگر اختلاف، دلیل بطلان ادعای همه اختلاف‌کنندگان است، این عویصه دامن اهل سنت را نیز خواهد گرفت.

پاسخ تفصیلی درباره ادعای یادشده در پی خواهد آمد؛ اما قفاری باید بداند که

اختلاف و دودستگی، عمری به درازای عمر انسان دارد و همیشه در کنار حق، جریان‌هایی باطل نیز بوده‌اند و البته این اختلافات به فرقه یا مذهبی خاص منحصر نبوده است. در میان اهل سنت نیز چنین چنددستگی‌ها فراوان وجود داشته است؛ فرقه‌هایی چون واصلیه، هذیلیه، نظامیه، خابطیه، بشریه، معمریه، مرداریه، ثمامیه، هشامیه، جاحظیه، خیاطیه، کعبیه، جبائیه، بهشمیه، جهمیه، نجاریه، ضراریه، مشبهه، ازرقه، بیهیه، عجارده، اخنسیه، معبریه، رشیدیه، شبیانیه، مکرمیه، معلومیه و مجهولیه، اندکی از صدها فرقه‌ای هستند که به اعتراف نویسندگان سنتی مذهب در میان اهل سنت وجود داشته‌اند.^۱ البته همیشه دانشمندان برای ارزیابی درستی یک اندیشه، به مبانی و اصول فکری آن توجه کرده‌اند و هیچ‌گاه هیچ عالم و متفکری تنها به دلیل وجود اختلاف و دودستگی درباره موضوعی، طرف‌های نزاع را تخطئه نکرده و از اساس، مدّعی بطلان تمام دیدگاه‌های موجود نشده است. اگر قفاری چنین دیدگاهی برگزیند، با وجود اختلافات فراوانی که در میان اهل سنت وجود دارد، اشکال او دامن هم‌مذهبان او را نیز فرا خواهد گرفت. بر این اساس، از وجود اختلاف نظر شیعیان در تعیین مصداق امام غایب، بطلان تمام آن‌ها را نمی‌توان استنتاج نمود.

در این بخش از سخنان قفاری، این ادعا نیز وجود داشت که مهدی منتظر شیعیان دوازده‌امامی، شخصیتی خیالی است که کسی او را ندیده و نشناخته، حملش آشکار نشده، تولّدش مخفیانه بوده و حتی نزدیک‌ترین کسانی که او را انکار کرده‌اند و جز از طریق نایبانی که مدّعی ارتباط با او بوده‌اند، آشکار نگردیده است. درباره این ادعا به زودی سخن خواهیم گفت.

پیدایی و تحوّل اندیشه غیبت نزد شیعیان دوازده امامی

شبهه ۳. انکار تولد و غیبت امام مهدی عجل الله فرجه توسط بیشتر شیعیان معاصر شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

قفاری ذیل عنوان «وضعیت شیعه پس از رحلت حسن عسکری» در این باره چنین می نویسد:

* وضعیت شیعه بعد از وفات حسن، ناگزیر باید در بحث پیدایی اندیشه غیبت بررسی شود؛ چراکه این مطلب ارتباط تنگاتنگی با پیدایی اندیشه غیبت دارد؛ زیرا پس از وفات حسن - امام یازدهم آن ها - در سال ۲۶۰ قمری «برای او جانشینی دیده نشد و فرزند آشکاری از او شناخته نشد. پس جعفر و مادرش میراث او را تقسیم کردند.» کتاب های شیعیان به این مطلب اعتراف کرده اند.

به همین دلیل، شیعه مضطرب شد و جمعیتش پراکنده گشت؛ چراکه بدون امام شدند و به باورشان بدون امام، دینی نخواهد بود؛ چراکه او حجّت بر اهل زمین است و حتی به اعتقاد آن ها - همچنان که گذشت - کتاب خدا جز به سبب امام حجّت نیست و بقای هستی به سبب امام است؛ زیرا «اگر زمین بدون امام شود، اهلش را در

* لا بد في الحديث عن النشأة أن نتناول حال الشيعة بعد وفاة الحسن لعلاقته الوثيقة بنشأة هذه الفكرة. إذ بعد وفاة الحسن - إمامهم الحادي عشر - سنة (۲۶۰ هـ) «لم ير له خلف، ولم يعرف له ولد ظاهر، فاقسم ما ظهر من ميراثه أخوه جعفر وأمه» كما تعترف بذلك كتب الشيعة نفسها.

وبسبب ذلك اضطرب أمر الشيعة، وتفرق جمعهم، لأنهم أصبحوا بلا إمام، ولا دين عندهم بدون إمام، لأنه هو الحجّة على أهل الأرض. وحتى كتاب الله سبحانه ليس حجة عندهم إلا به - كما سلف -،

←

خود فرو می برد» و او مایه امنیت مردم است؛ «اگر امام لحظه ای از زمین برود، زمین مضطرب می شود، همچنان که دریا مضطرب می شود». ولی امام بدون این که فرزندی داشته باشد، از دنیا رفت و زمین بدون امام ماند و هیچ یک از این اتفاق ها نیفتاد. از این رو، شیعه متحیر شد و درباره بزرگ ترین مسائل (تعیین امام) میان شان اختلاف افتاد و به گفته نوبختی به چهارده فرقه و به نقل قمی به پانزده فرقه تقسیم شد؛ در حالی که این دو نویسنده خود شیعه دوازده امامی هستند و از آن جا که در قرن سوم می زیسته اند، معاصر با پیدایی این اختلافات بوده اند. از این رو، گزارش های آنان درباره وضعیت شیعه پس از حسن عسکری برای ما مهم است.

فرقه ها پس از دو نویسنده یاد شده بیشتر شدند و به دامنه اختلافات افزودند؛ چراکه طبق گزارش مسعودی نویسنده شیعی (درگذشته ۳۴۶ قمری) درباره اختلاف شیعه، شیعیان پس از وفات حسن بیشتر از بیست فرقه شدند و پس از آن را خدا می داند.

این فرقه ها درباره مسئله امامت دیدگاه های گوناگونی اختیار کردند؛ پاره ای از آن ها بر این باور بودند که «حسن بن علی زنده است و رحلت نکرده، بلکه غایب شده است و هموقائم است و جایز نیست در حالی که فرزند ظاهری ندارد بمیرد؛ چراکه زمین از امام خالی نمی شود». این فرقه بر حسن عسکری توقف کردند و به

وبالإمام بقاء الكون، إذ «لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت»، وهو أمان الناس «ولو أن الإمام رفع من الأرض ساعة لَمَاجَتْ بأهلها كما يُموج البحر بأهله». ولكن الإمام مات بلا عقب، وبقيت الأرض بلا إمام، ولم يحدث شيء من هذه الكوارث. فتحييرت الشيعة واختلفت في أعظم أمر عندها وهو تعيين الإمام، فافتقرت إلى أربع عشرة فرقة كما يقول النوبختي، أو خمس عشرة فرقة كما ينقل القمي، وهما من الاثني عشرية. وممن عاصر أحداث الاختلاف، إذ هما من القرن الثالث، فمعلوماتهما مهمة في تصوير ما آل إليه أمر الشيعة بعد الحسن العسكري.

ومن بعدهما زادت الفرقة واتسع الاختلاف، حيث يذكر المسعودي الشيعي (المتوفى سنة ۳۴۶هـ) ما بلغه اختلاف شيعة الحسن بعد وفاته، وأنه وصل إلى عشرين فرقة فما بالك بما بعده.

وقد ذهب هذه الفرق مذاهب شتى في أمر الإمامة، فمنهم من قال: «إن الحسن بن علي حي لم يموت، وإنما غاب وهو القائم، ولا يجوز أن يموت ولا ولد له ظاهر، لأن الأرض لا تخلو من إمام». فوقفت ←

مهدی بودن او معتقد شدند و به انتظارش نشستند و این شیوة شیعیان پس از وفات هر امامی بود که مدعی امامتش بودند. عده‌ای دیگر مرگ او را پذیرفتند، ولی خیال کردند پس از مرگش زنده شده، ولی غایب شده و به زودی ظهور می‌کند. فرقه‌های دیگری نیز بودند که در پی انتقال امامت از حسن به برادرش جعفر برآمدند و برخی دیگر از اساس، منکر امامت حسن شدند؛ چراکه او بدون فرزند از دنیا رفت.

اما شیعیان دوازده امامی بر این پندار عقیده مند شدند که حسن عسکری فرزندی دارد «که تولدش را مخفی نگاه داشت و امرش را پنهان کرد، به دلیل این‌که دوران سخت بود و سلطان وقت به جدّ در پی او... پس فرزندش را در زمان حیاتش آشکار نساخت و عامه شیعیان پس از وفاتش او را نشناختند».

در مقابل، بنابر دیدگاه مخالف دیگری «حسن بن علی قطعاً وفات کرد، همچنان که پدراننش قطعاً وفات کردند و روایات فراوانی در این باره وجود دارد که قابل تکذیب نیستند. افزون بر این‌که بسیاری رحلت او را مشاهده کردند و دوست و دشمن به صورت متواتر از آن خبر دادند و در این مطلب شکی راه ندارد. شبیه دلایل یادشده فرزند نداشتن او را نیز ثابت می‌کنند و چون دو مطلب پیش گفته نزد ما ثابت شد،

هذه الفرقة على الحسن العسكري وقالت بمهديته وانتظاره كما هي العادة عند الشيعة بعد وفاة كل إمام تدعي إمامته، وذهبت فرقة أخرى إلى الإقرار بموته، ولكنها زعمت أنه حي بعد موته، ولكنه غائب وسيظهر بينما فِرَق أخرى حاولت أن تمضي بالإمامة من الحسن إلى أخيه جعفر، وأخرى أبطلت إمامة الحسن بموته عقيماً.

أما الأثنا عشرية فقد ذهبت إلى الزعم بأن للحسن العسكري ولداً «كان قد أخفى (أي الحسن) مولده، وستر أمره لصعوبة الوقت وشدة طلب السلطان له... فلم يظهر ولده في حياته، ولا عرفه الجمهور بعد وفاته».

ويقابل ذلك اتجاه آخر يقول: «إن الحسن بن علي قد صحت وفاته كما صحت وفاة آبائه بتواطؤ الأخبار التي لا يجوز تكذيب مثلها، وكثرة المشاهدين لموته، وتواتر ذلك عن الولي له والعدو، وهذا ما لا يجب الاتيابه فيه، وضح بمثل هذه الأسباب أنه لا ولد له، فلما صح عندنا الوجهان ثبت أنه لا إمام بعد الحسن بن علي، وأن الإمامة انقطعت... كما جاز أن تنقطع النبوة بعد محمد، فكذلك جائز أن تنقطع

روشن می شود که پس از حسن بن علی امامی نیست و سلسله امامت قطع شده است... و همچنان که قطع شدن نبوت پس از محمد ﷺ امکان پذیر است، منقطع شدن امامت نیز جایز است؛ چراکه رسالت و نبوت اهمیت بیشتری دارد و بندگان به آن نیازمندترند و حجت به آن تمام تر است و عذر با آن بیشتر برطرف می شود؛ زیرا نبوت با خود براهین آشکار و نشانه های روشن دارد و وقتی نبوت با چنین جایگاهی قطع شد، امامت نیز می تواند قطع شود.»

فرقه ای دیگر معتقد بودند به یقین حسن بن علی رحلت کرده و جانشینی ندارد و خداوند به زودی از میان کسانی که درگذشته اند، قائم آل محمد ﷺ را برخواهد انگیخت. اگر خواست، حسن بن علی را برخواهد انگیخت و اگر خواست، دیگری را مبعوث خواهد کرد و ما الآن در زمان فترت هستیم که امامت در آن قطع شده است.

باری، سخن هایی متعارض ابراز کرده اند و دیدگاه هایی مختلف برگزیده اند و گروه ها و احزاب گوناگونی در میانشان پدید آمده و هر حزبی به آن چه داشته، دل خوش کرده... و در این زمان فترت، به قدری حیرت بر آن ها سایه افکند که برخی از آنان معتقد به توقف شدند و گفتند: «ما نمی دانیم در این باره چه بگوییم و امر بر ما مشتبه شده است...».

الإمامة، لأن الرسالة والنبوة أعظم خطرًا وأجل، والخلق إليها أحوج، والحجة بها ألزم، والعذر بها أقطع، لأن معها البراهين الظاهرة والأعلام الباهرة، فقد انقطعت، فكذلك يجوز أن تنقطع الإمامة». وقطعت كذلك فرقة أخرى بموت الحسن بن علي وأنه لا خلف له، وقالت: إن الله سيبعث قائمًا من آل محمد ممن قد مضى، إن شاء بعث الحسن بن علي، وإن شاء بعث غيره، ونحن الآن في زمن فترت انقطعت فيه الإمامة.

وهكذا تضاربت أقوالهم، واختلفت اتجاهاتهم، وتفرقوا شيعًا وأحزابًا كل حزب بما لديهم فرحون... وبلغت الحيرة في تلك الفترة أن اختار بعضهم التوقف وقال: «نحن لا ندري ما نقول في ذلك وقد اشتبه علينا الأمر...».

خلاصه شبهه

قفاری در کلمات پیش آمده در پی درافکندن دو مطلب بوده است: مطلب نخست این که افزون بر این که اصل اختلاف شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و انشعاب آن ها به ۱۴ و بلکه بیست فرقه دلیل بر بطلان اعتقاد آنان است، انکار وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام در نزد اکثر شیعیانی که در آن عصر می زیسته اند، دلیل دیگری بر بطلان دیدگاه شیعیان اثناعشری است. گرچه نویسنده به این مطلب تصریح نکرده، در مواضع دیگر به آن پرداخته است. برای مثال او در جایی دیگر می نویسد:

قصه مهدی در کتاب های شیعه قصه عجیبی است که خیال رشته هایش را بافته و در ترسیم رخداد هایش به نهایت خود رسیده و به افسانه ای بزرگ تبدیل شده است که نه عقل آن را می پذیرد و نه فطرت سالم آن را قبول می کند، تا جایی که بیشتر فرقه های شیعی معاصر شکل گیری آن، آن را انکار کردند.^۱

قفاری بر مدّعی خود - افزون بر آن چه گذشت - در مواردی دیگر به کلمات شیخ نعمانی و شیخ صدوق - که از حیرت بسیاری از شیعیان معاصر شهادت امام عسکری علیه السلام سخن گفته اند - استناد کرده است.^۲

دومین مطلبی که قفاری در صدد القای آن بوده - گرچه به آن تصریح نکرده - این است که پی ریزی اندیشه وجود امام مهدی غایب و اکنشی از سوی عالمان شیعه دوازده امامی برای مواجهه با حیرت و تزلزلی که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بر جامعه شیعی سایه افکنده بود، به شمار می آمد.

۱. همان، ص ۱۰۲۰.

۲. همان، ص ۱۰۳۹، ۱۰۴۱.

نقد و بررسی

پاسخ ادعای اول

پاسخ اول: اعتقاد اکثریت شیعیان معاصر زمان شهادت امام عسکری علیه السلام به وجود فرزند غایبی برای آن حضرت

در پاسخ ادعای یادشده، باید گفت اولاً این ادعا که بیشتر شیعیان معاصر امام حسن عسکری علیه السلام وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام را انکار می کرده اند، بی دلیل و بلکه خلاف واقع است. در این باره بخش هایی از کلمات استاد سامی بدری در نقد احمد الکاتب در پی می آید:

جناب احمد الکاتب میان دو قضیه خلط نموده و منابع هر دو را یکی دانسته و حال آن که حقیقت چیز دیگری است:

مطلب نخست، مسئله متفرق شدن اصحاب امام عسکری علیه السلام بعد از رحلتشان به چهارده فرقه که شیعه امامیه یکی از آنهاست و مستند او در این باره کتاب *فرق الشیعه نوبختی والمقالات والفرق اشعری* قمی است.

مطلب دوم، حیرت فراگیری است که عموم شیعیان را پس از انقطاع نیابت خاصه و آغاز غیبت کبرا فراگرفت؛ چنان که شیخ نعمانی و شیخ صدوق (پدر و پسر) و شیخ طوسی و شیخ مفید با عبارت صریحی آن را بیان کرده اند؛ ولی احمد الکاتب به ناحق و به دروغ و افترا این عبارات را از مسیر واقعی اش منحرف کرده و آن ها را به قضیه نخست ربط داده و خواننده را به گمراهی کشانده است.

اکنون خلاصه ای از این دو مسئله در پی می آید:

مسئله اول. ادعای پراکندگی اصحاب امام عسکری علیه السلام: باید گفت - صرف نظر از

این که آن چه در منابع شیعه آمده، تقسیم شیعیان به چهارده فرقه است؛ یعنی شیعیان اثناعشری یکی از چهارده فرقه بوده اند و این لزوماً به این معنا نیست که به لحاظ کمیت تعداد شیعیان دوازده امامی یک چهاردهم جمعیت شیعه بوده، بلکه

این امکان وجود دارد که به رغم این که شیعیان دوازده امامی یک فرقه از چهارده فرقه شیعیان بوده اند، به لحاظ کمیت اکثریت شیعیان را تشکیل می داده اند. بنابراین، ادعای قفاری در مباحث آینده که بارها از انکار وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در نزد اکثر شیعیان سخن گفته و آن را به کتاب های کهن شیعه نسبت داده، از اساس باطل است. گذشته از آن چه گفته شد - به تصریح شماری از منابع کهن شیعی و سنی، شیعیان دوازده امامی که وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام را باور داشته اند، به لحاظ کمیت اکثریت شیعیان را تشکیل می داده اند و به گفته این منابع، سیزده فرقه دیگر به رغم تنوعشان اندک هوادارانی داشته اند. تعدادی از آن منابع کهن بدین قرارند:

شیخ مفید می نویسد:

چون ابو محمد حسن بن علی بن محمد رحلت نمود، اصحاب آن حضرت به گفته ابو محمد حسن بن موسی نوبختی چهارده فرقه شدند. اکثریت آنان به امامت قائم منتظر معتقد شدند و ولادت او را ثابت دانسته، نص بر او را صحیح یافتند و گفتند او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهدی مردمان است.

شیخ صدوق نیز در کتابش *اکمال الدین* به حقیقت پیش گفته اشاره کرده است.

وی می نویسد:

ما از هر کدام از مخالفان قائم علیه السلام پرسیدیم از یکی از این دو حال خارج نبود: یا معتقد به امامت یازده امام از پدرانش بود و یا نبود. اگر از معتقدان به امامت آنان بود، بر او واجب است به امامت امام دوازدهم نیز ایمان آورد؛ به دلیل روایاتی که از ائمه علیهم السلام به نام و نسب او تصریح کرده و به دلیل این که شیعیان بر امامتش و این که او قائمی است که پس از غیبتی طولانی ظهور کرده و جهان آکنده از ظلم و ستم را سرشار از عدل و داد می کند، اجماع دارند.

ذهبی نیز در *سیر اعلام النبلاء* از ابو محمد ابن حزم نقل کرده است:

فصل دوم: نقدهای موردی [۵۷]

حسن [بن علی بن محمد] بدون فرزند وفات کرد و اکثر رافضه بر این باور بودند که او فرزندی داشته که مخفی اش کرده است.

ابن حزم (۴۸۴-۵۴۸ قمری) در کتاب *الفصل فی الملل می نویسد:*

روافض بر این باورند که امامت تنها در علی علیه السلام است، به دلیل نصّ بر او... پس حسن رحلت کرد، بدون این که فرزندی داشته باشد و شیعیان به فرقه های مختلفی تقسیم شدند. اکثر آن ها بر این باور بودند که برای حسن بن علی فرزندی متولد شده و او را مخفی نگاه داشته....

او در جای دیگری می نویسد:

تمام قطعیه از امامیه - که اکثر شیعه هستند - شامل متکلمان و نظریه پردازان و شمار بسیاری هستند معتقدند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب زنده است و نمرده و نمی میرد تا این که خروج کرده و زمین را از عدل و داد پر کند....

اشعری سنی در کتابی - که در سال ۲۹۷ نگاشته - به مطلب پیش گفته تصریح کرده است. وی - که مقدم بر ابن حزم است - به این نکته تصریح دارد که اکثریت اصحاب حسن عسکری علیه السلام معتقد بودند آن حضرت فرزندی دارد که امام دوازدهم است و همو مهدی منتظر است. کتاب ابوالحسن اشعری - *مقالات الاسلامیین* - که از تألیف آن در سال ۲۹۷ یعنی سی و پنج سال پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام فراغت یافته، منبع مهمی است که سزاوار است یک پژوهش گرا از آن غفلت نرزد. وی می نویسد:

فرقه اول از شیعیان که قطعیه هستند... و اکثریت شیعه را تشکیل می دهند گمان می کنند که پیامبر بر امامت علی بن ابی طالب تصریح کرد... و حسن بن علی بر امامت پسرش محمد بن حسن بن علی تصریح کرد و او همان غایب منتظر است که مدعی اند ظهور کرده و جهان را پس از آن که از ظلم و

ستم آکنده شده از عدل و داد پرمی‌کند.^۱

استاد سامی بدری پس از نقل عبارات پیش‌گفته می‌نویسد:

در پرتو منابع کهن شیعه و سنی روشن شد که اکثر اصحاب حسن عسکری علیه السلام و معتمدان آن حضرت که اکثر شیعیان آن زمان بوده‌اند، معتقد بوده‌اند که آن حضرت فرزندی دارد و پدر بزرگوارش بر امامت او تصریح کرده بودند و او همان مهدی موعود است.^۲

بنابراین، نسبت شیعیان دوازده‌امامی به دیگر شیعیان یک به چهارده و یا یک به بیست نبوده است و از تقسیم شیعیان به ۱۴ یا ۲۰ فرقه نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که اکثریت شیعیان معاصر امام حسن عسکری علیه السلام منکر وجود فرزند آن حضرت شدند.

مسئله دوم. حیرت شیعیان در آغاز غیبت کبرا: بدون تردید، بسیاری از شیعیان پس از آگاهی از پایان یافتن نیابت خاصه با رحلت نایب چهارم در حیرت فراگیری فرورفتند؛ چرا که امام مهدی علیه السلام مرجعی برای آنان برنگزید تا امورشان را به انجام رساند. افزون بر این که زیدیه و معتزله و دیگران شبهات بسیاری طرح کرده بودند. عالمان شیعه در این دوران رفع حیرت شیعیان، کتاب‌های ماندگاری نوشتند، همچون *الغیبة نعمانی، الامامة والتبصرة من الحيرة* نوشته علی بن بابویه، *اکمال الدین و اتمام النعمة* شیخ صدوق و *الغیبة* شیخ طوسی.^۳

به تعبیر دیگر، اگر نویسندگان بزرگی همچون شیخ نعمانی و شیخ صدوق از حیرت شیعیان سخن گفته‌اند، حیرت لزوماً به معنای انکار نیست؛ بلکه حیرت به دلیل وجود شبهاتی است که در ذهن شیعیان وجود داشته است؛ شیعیانی که با وجود اعتقاد به وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام در ذهنشان سؤالات و ابهاماتی در

۱. شبهات ورود، ص ۳۹۴ - ۴۰۸.

۲. همان، ص ۴۰۸.

۳. همان، ص ۴۰۹.

این باره داشته‌اند و با وجود این پرسش‌ها هرگز از دایرهٔ باورمندان به امام مهدی عجل الله فرجه خارج نشده‌اند و آرام آرام با همّت عالمان شیعه برای پرسش‌هایشان پاسخ مناسب یافته‌اند و بر اعتقاد وجود و غیبت امام مهدی عجل الله فرجه ثابت قدم و استوار گردیده‌اند. خلاصهٔ نخستین پاسخ شبههٔ سوم قفاری چنین است که به اعتراف نویسندگان بزرگ شیعه و سنی به رغم اختلاف اصحاب امام حسن عسکری عجل الله فرجه، بیشتر شیعیان به وجود و غیبت فرزند آن حضرت اعتقاد داشته‌اند؛ گرچه در این باره پرسش‌ها و ابهاماتی نیز بوده که عالمان شیعه به آن‌ها پاسخ داده‌اند. بنابراین، ادعای قفاری که پس از شهادت امام حسن عسکری عجل الله فرجه بیشتر شیعیان منکر وجود فرزند برای آن حضرت شدند بی‌اساس است.

پاسخ دوم: ادعای ندیدن نمی‌تواند با ادعای دیدن مقابله کند

دومین پاسخ به ادعای یادشده را از شیخ صدوق نقل می‌کنیم. وی در این باره چنین می‌نویسد:

در چنین مواردی سخن مثبتین بر نافیین مقدم است، گرچه نافیین اکثریت باشند؛ چرا که نفی کنندگان، ادعای ندیدن می‌کنند و نمی‌توانند ادعای نبود کنند؛ اما مثبتین ادعای دیدن می‌کنند. بنابراین ادعای نافیین معارض با ادعای مثبتین نیست. به تعبیر دیگر گرچه اکثریت ممکن است حتی ادعای نبود کرده باشند - و لذا فرقه‌های دیگری ساختند - اما استدلال آن‌ها بیش از این نبوده که ما فرزندی ندیدیم و روشن است که این استدلال آن‌ها باطل بوده است؛ چرا که از ندیدن نمی‌توانستند بر نبودن دلیل بیاورند.^۱

پاسخ سوم: معیار حقانیت یک عقیده انبوهی طرفداران آن نیست

سومین پاسخ به اشکال قفاری این است که اگر واقعاً اکثر شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری عجل الله فرجه وجود و غیبت امام مهدی عجل الله فرجه را انکار کرده‌اند

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۸۰.

- گرچه این فرض خلاف واقع است - گویا آقای قفاری درصدد برآمده که انکار اکثر را دلیلی بر بطلان عقیده اقلیت معرفی کند. از این استدلال به خوبی می‌توان دریافت که به اعتقاد او مرز میان واقعیت و خیال و معیار حق و باطل، انکار و پذیرش مردم است. پذیرش مردم دلیل واقعیت داشتن یک پدیده و انکار آنان علامت خیالی بودن آن است، در حالی که اگر نشانه حقانیت باوری مقبولیت آن نزد همه مردم باشد و متقابلاً انکار مردم دلیل بر بطلان آن به شمار آید، حقانیت هیچ باوری اثبات پذیر نیست. آیا انکار حقانیت آیین اسلام در نزد بیشتر مردم دنیای معاصر دلیل باطل بودن این آیین مقدس است؟ آیا اتفاق اکثر مردم بر بت پرستی در عصر پیامبران بزرگ، نشانه حقانیت بت پرستی است؟ مگر نه این است که به رغم دعوت - به تعبیر قرآن - ۹۵۰ ساله حضرت نوح علیه السلام به یکتا پرستی، جز اندکی به او ایمان نیاوردند؟^۱ آیا می‌توان انکار اکثریت قوم نوح را دلیل بر افسانه بودن اعتقادات نوح پیامبر علیه السلام دانست؟

به راستی میان منطق قرآن - که گاه اکثر مردم را غیر مؤمن و مشرک می‌خواند^۲ - و منطق قفاری که حق و باطل را با آمار و ارقام می‌خواهد ثابت کند و به جای آن که اهل حق و باطل را از راه شناخت آن بشناسد، از راه اقبال و ادبار مردم می‌خواهد شناسایی می‌کند چه تفاوتی وجود دارد؟ ابن قبه - فیلسوف بزرگ شیعی - بیش از هزار و صد سال پیش چه زیبا گفته است:

اما این که می‌گویند شیعیان با هم در نزاعند و یکدیگر را تکفیر می‌کنند، سخنشان راست است و عموم مسلمانان نیز چنینند و یکدیگر را تکفیر می‌کنند. بنابراین هرچه دوست دارند، بگویند و هر تهمتی خواستند، بزنند؛ چرا که براهمه نیز به مثل این اشکال به مسلمانان اعتراض می‌کنند... و اگر حق جز با دلیلی که بر آن اتفاق نظر باشد ثابت نمی‌شود، هیچ حقی ثابت

۱. سوره هود، آیه ۴۰: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ».

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۶: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ آیه ۱۰۳: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ».

نخواهد شد.^۱

آری، اکثریت فریب می دهد و به غلط می اندازد. وقتی انبوه جمعیت ها سخنی می گویند یا عقیده ای را برمی گزینند، نسبت دادن خطا به همه آنان بسیار دشوار است؛ اما کسانی که از منطق قرآن پیروی می کنند و دانش آموخته مکتب قرآنند، نیک می دانند که در بازار حقیقت، انبوهی جمعیت ها به پیشیزی نمی آرزند و این جمعیت هائند که با حقیقت محکم می خورند و میزان راستی و درستی شان روشن می شود، نه این که جمعیت ها معیار حقیقت باشند.

دومین مطلب - که گویا قفاری در پی القای آن بوده، گرچه بدان تصریح نکرده - این است که پی ریزی اندیشه وجود امام مهدی علیه السلام و واکنش عالمان شیعه دوازده امامی برای مواجهه با حیرت و تزلزلی بوده که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بر جامعه شیعی سایه افکنده است. به تعبیر دیگر، اندیشه وجود فرزند غایبی برای امام عسکری علیه السلام بیش از آن که بهره ای از واقعیت داشته باشد، تدبیری برای برون رفت از مشکلاتی به شمار می رود که دامن گیر جامعه شیعه شده بود.

پاسخ ادعای دوم: اتفاق نظر شیعیان بر اعتقاد به وجود فرزند غایبی برای امام حسن عسکری علیه السلام تا پیش از شهادت آن حضرت

در پاسخ به شبهه یاد شده باید گفت قفاری طبیعتاً درصدد نقد اعتقادات شیعه بر اساس مبانی اهل سنت نیست؛ چرا که اگر او از منظر نویسندگی و هابی و با نگاه انکار و تردید، همه باورهای شیعه را بی اساس و ساختگی و بافته ذهن خیال پرداز عالمان شیعه معرفی کند، میان ما و او هیچ اصلی مشترک نخواهد بود و باب گفت و گو و مفاهمه بسته خواهد شد و ما نیز مشابه همین اتهامات را متوجه او و اعتقاداتش می کنیم. بر این اساس، مبنای نقدهای او باید مقبولات عالمان شیعه

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۰۸.

باشد؛ همچنان که قفاری در مقدمه کتاب خود ادعا کرده که در نقد اعتقادات شیعیان تنها از منابع خودشان استفاده نموده است. از این رو، برای ارزیابی و بررسی صحت و سقم تحلیل او چاره‌ای جز مراجعه به منابع مورد استناد وی و منابع مشابه نیست.

منابع کهن شیعی - که نویسندگان آن معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بودند و به خوبی از فضای حاکم بر جامعه شیعی پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام هم‌زمان با شهادت و پس از آن آگاهی داشتند - به صراحت بیان کرده‌اند که امام عسکری علیه السلام اصحاب و ویژه‌ای داشتند که با آن حضرت در ارتباطی تنگاتنگ بودند و حاملان روایات و معارف آن حضرت به شمار می‌رفتند. آنان وظیفه دریافت نامه‌ها و درخواست‌های شیعیان و رساندن آن به امام علیه السلام و نیز ابلاغ پاسخ‌های امام علیه السلام به مردم را برعهده داشتند. این اصحاب خاص پس از شهادت آن حضرت بر این باور که آن حضرت فرزند غایبی دارد، اتفاق نظر داشتند و میانشان هیچ تردیدی ایجاد نشد؛ بلکه همه شیعیان تا پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام بر این عقیده بودند. ابوسهل نوبختی - از دانشمندان قرن سوم - در این باره می‌نویسد:

حسن علیه السلام پس از خود جماعتی از افراد مورد اطمینان را به جا گذارد. آنان از او حلال و حرام را روایت می‌کردند و نامه‌های شیعیان و وجوهای آن‌ها را می‌رساندند و پاسخ آن‌ها را می‌آوردند. ... آن‌ها عادل بودند و خود آن حضرت در ایام حیاتش به عدالتشان گواهی داده بود و چون امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت، همگی آنان هم نظر بودند که او فرزندش را جانشین خود قرار داده و او همان امام است.^۱

ابومحمد نوبختی - دیگر نویسنده شیعی که او نیز در قرن سوم می‌زیسته - پس از اشاره به این که احادیث فراوانی درباره مخفی بودن ولادت امام مهدی علیه السلام و غیبت آن

۱. التنبیه فی الامامة؛ به نقل از: کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۹۲.

حضرت روایت شده است، می نویسد: پیوسته شیعه امامیه صحیح التشیع بر این باور بوده است.^۱

به گواهی اشعری قمی - از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام - اعتقاد به این که امام مهدی علیه السلام فرزند امام عسکری علیه السلام است و زندگی غایبانه دارد، از باورهایی بوده که همواره شیعیان بر آن اتفاق نظر داشته اند و حتی پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام شیعه بر این باور بوده است. وی در این باره می نویسد:

احادیث فراوان صحیحی روایت شده که ولادت قائم بر مردم مخفی است و نامش فراموش می شود و ناشناخته می ماند و مکانش دانسته نمی شود تا زمانی که ظهور کند و پیش از قیامش به او اقتدا شود. با وجود چنین خفا و استتاری چاره ای جز این نیست که افراد مورد اطمینان خودش و پدرش گرچه اندک باشند، از امر او مطلع باشند... و این است راه آشکار امامت و هدف واجب و لازمی که پیوسته شیعه امامیه هدایت یافته بر آن اتفاق نظر داشتند و ما بر همین باور تا زمان درگذشت حسن بن علی - درود خدا بر او باد - اجماع داشتیم.^۲

بر این اساس، به گواهی اشعری قمی نه تنها میان اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام بر وجود فرزندی غایب برای آن حضرت اتفاق نظر وجود داشته، بلکه این مسئله پیش از شهادت آن حضرت میان تمام شیعیان اجماعی بوده و اگر اختلافی در این خصوص پیش آمده، پس از شهادت آن حضرت و به دلیل میدان داری افراد فرصت طلب و سودجو یا جاهل بوده است.

با توجه به آن چه گذشت، این تحلیل قفاری که عالمان شیعه پس از مواجهه با حیرت جامعه شیعی به دلیل فقدان فرزند برای امام عسکری علیه السلام، اندیشه وجود فرزند غایب برای آن حضرت را اختراع کرده اند، بی اساس است و به گزارش عالمانی که در

۱. فرق الشیعة، ص ۱۱۹.

۲. المقالات والفرق، ص ۱۰۶.

آن عصر می زیسته‌اند، اعتقاد به وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام از باورهای اجماعی و اتفاقی اصحاب امام عسکری علیه السلام حتی پیش از شهادت آن حضرت بوده است و فرقه‌های دیگری که به اندیشه‌ای غیر از اندیشه شیعه امامیه اثناعشری گرایش پیدا کرده‌اند، انحرافی از عقیده رایج و بلکه اجماعی شیعیان بوده‌اند و با این حال، اعتقاد به وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام را اندیشه‌ای مصنوعی برای برون رفت از حیرت و تزلزل جامعه شیعی نمی‌توان تفسیر کرد.

آن چه گذشت واقعیت عصر امامت امام عسکری علیه السلام و شهادت آن حضرت و پس از آن به گزارش عالمان شیعی بود و اگر قفاری براساس گزارش‌های عالمان شیعی می‌خواهد قضاوت کند، به چیزی دست نمی‌یابد، جز آن چه گذشت؛ اما اگر از پیش خود و از منظر نویسندگانی وهابی همه واقعیات را بخواهد انکار کند، دیگر ما را با او سخنی نیست.

با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که ادعای قفاری درباره اضطراب شیعه به دلیل بی‌امامی در حالی که معتقد بودند دین بدون امام نمی‌شود، چون او بر اهل زمین حجّت است و... سخنی باطل به شمار می‌آید؛ زیرا اکثر شیعیان با این که به مسائلی از این قبیل که دین بدون امام نمی‌شود و امام حجّت بر اهل زمین است و بدون امام، زمین اهل خود را فرومی‌برد و... اعتقاد داشتند و روایات آن را شنیده بودند. آنان از روایات فراوانی که از غیبت امام مهدی علیه السلام سخن گفته بود نیز آگاهی داشتند و به خوبی میان این دو عقیده آشتی برقرار کرده بودند و می‌دانستند امام با وجود پنهان‌زیستی، آثار و برکات وجودی خود را به همراه می‌تواند داشته باشد. به همین دلیل - بنا بر آن چه گذشت - گرچه پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام میان شیعیان درباره امام مهدی علیه السلام اختلاف افتاد، اکثر آنان بر مذهب شیعه اثناعشری استوار ماندند.

در پایان این قسمت توجه به این نکته ضروری است که به گفته قمی و نوبختی،

هنگامی که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید، برای آن حضرت جانشینی دیده نشد و فرزند ظاهری از وی مشاهده نگردید.^۱

با دقت در این تعابیر روشن می شود که آن چه نویسندگان یاد شده نفی کرده اند، وجود فرزند امام عسکری علیه السلام نیست، بلکه دیده شدن جانشین آن حضرت و مشاهده شدن فرزند آشکار امام عسکری علیه السلام است. بنابراین، از اعتراف دانشمندان شیعه به دیده نشدن جانشین و فرزند امام عسکری علیه السلام، اعتراف به وجود نداشتن فرزند امام عسکری علیه السلام را نمی توان نتیجه گرفت. به همین دلیل، نویسندگان یاد شده به فاصله چند سطر به تصریح از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و غیبت آن حضرت سخن گفته اند و ما عبارات آنان را پیش از این به تفصیل ذکر کردیم. برای اساس، روشن نیست که چگونه قفاری پس از نقل این سخن عالمان شیعه که «لم یر له خلف ولم یعرف له ولد ظاهر» ادعا می کند: «لأنهم ابقوا بلا إمام... ولكن الإمام مات بلا عقب و بقیة الأرض بلا إمام و...».

شبهه ۴. ابداع اندیشه غیبت به انگیزه های مادی

قفاری ذیل عنوان «دلایل اعتقاد به غیبت» چنین می نویسد:

* شاید خواننده از این اصرار شدید بر اعتقاد به امامت یکی از اهل بیت تعجب کند. این اصرار چنان است که مرگ آنان را انکار می کنند یا مدعی می شوند که آنان پس از مرگشان زنده شده اند، یا برای کسی که فرزندی ندارد، فرزند اختراع می کنند و اندکی از آن ها بودند که پس از این که مرگ امامی که فرزندی نداشت برایشان آشکار شد، راه حق را پیمودند و از تحزب و تشیع دست برداشتند و به انقطاع امامت معتقد

۱. «لم یر له خلف ولم یعرف له ولد ظاهر» (فرق الشیعة، ص ۱۰۵)

* ولعل القارئ یعجب من ذلك الإصرار الشدید علی القول بإمامة أحد من آل البیت حتی ینکرون موت من مات، أو یدعون أنه حی بعد موته، أو یخترعون ولداً لمن لا عقب له، وقلیل منهم ثاب إلى رشده لما انکشف له الغطاء بموت الإمام عقیماً فترك التحزب والتشیع وقال بانقطاع الإمامة، ورجع إلى شئون

شدند و زندگی خود را در پیش گرفتند. شاید شیعیان راستین همین‌ها باشند؛ چراکه وقتی واقعیت برایشان آشکار شد و پرده‌ها کنار رفت، از اعتقاد خود بازگشتند. به مهم‌ترین دلیل این اصرار از میان اختلافات و نزاعی که در میان این فرقه‌ها وجود داشت، می‌توان دست یافت؛ نزاع بر سر دفاع از اعتقاداتشان و به دست آوردن پیروان بیشتر؛ چراکه هر گروهی به مهدی خودش دعوت می‌کرد و دیگری را تکذیب می‌نمود و از میان این دشمنی‌ها حقیقت درز کرد.

برای مثال، خوب است به سخن شیعیان دوازده امامی که معتقد به غیبت و توقف بر فرزند پنداری حسن عسکری هستند، درباره ادعای گروه دیگری از شیعیان که به غیبت و توقف بر موسی کاظم اعتقاد دارند، گوش دهیم: «ابو ابراهیم - موسی کاظم علیه السلام - از دنیا رفت و نزد وکلای او اموال فراوانی بود و همین انگیزه شد تا آنان بر آن حضرت توقف نمایند و رحلت ایشان را انکار کنند؛ چراکه به اموال چشم طمع دوخته بودند. نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار بود و نزد علی بن ابی حمزه سیصد هزار دینار...».

در این باره گزارش‌های دیگری هم نقل کرده‌اند که از واقعیات پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد پس پرده ادعای غیبت و انتظار رجعت او چیزی جز طمع در اموال

حیاته. ولعل هذه الفئة هي التي تشيع عن صدق، فلما تبين لها الأمر، وسقط القناع رجعت. إن أهم سبب لهذا الإصرار بتبين من خلال اختلاف هذه الفرق ونزاعها فيما بينها للدفاع عن رأيها والفوز بأكثر قدر من الأتباع، حيث إن كل طائفة تنادي بمهدي لها وتكذب الأخرى، ومن خلال تلك الخصومة تتسرب الحقيقة.

لنستمع - مثلاً - إلى ما ترويّه الأثنا عشرية - التي تقول بالغيبة والوقف على الابن المزعوم للحسن للعسكري - في كشف حقيقة دعوى الطائفة الأخرى التي تقول بالغيبة والوقف على موسى الكاظم تقول: «مات أبو ابراهيم (موسى الكاظم) وليس من قوامه أحد إلا وعنده المال الكثير، وكان ذلك سبب وقفهم وجحدهم موته طمعاً في الأموال، كان عند زياد بن مروان القندي سبعون ألف دینار، وعند علي بن أبي حمزة ثلاثون ألف دینار...».

وجاء عندهم روايات أخر بهذا المعنى تكشف ما خفي... وأن وراء دعوى غيبة الإمام و انتظار رجعتهم

وجود نداشته و در این میان، گروه‌هایی وجود داشته‌اند که از ادعای تشیع نفع می‌برده‌اند، افراد ساده‌لوح را می‌فریفتند و اموالشان را به نام نواب امام دریافت می‌کردند و هنگامی که امام رحلت می‌کرد، مرگش را انکار می‌کردند تا این که اموال را نزد خود نگاه دارند و پرداخت اموال به منزلهٔ خمس امام غایب همچنان ادامه داشته باشد.

این چنین برنامهٔ غارت اموال جریان داشت و در این میان قربانیان واقعی، انسان‌های ساده‌لوحی بودند که اموال خود را به کسانی می‌پرداختند که آنان را نایبان امام در نقاط مختلف دنیای اسلام می‌پنداشتند و کسانی که این غنیمت گوارا را به چنگ می‌آوردند، در دل مردم محبت اهل بیت را می‌نشانند و از ستم‌ها و محنت‌های اهل بیت و مطالبهٔ حقوق آنان سخن می‌گفتند تا در میان امت اسلامی تخم تفرقه بکارند و از ثروت‌های به دست آمدهٔ تشکیلات سرتی خود را که در مسیر تخریب کیان دولت اسلامی تلاش می‌کرد، تغذیه نمایند.^۱

خلاصه شبیه

پی‌ریزی اندیشه غیبت از طرف کسانی بوده است که انگیزه‌های مادی داشتند؛ زیرا به اعتراف خود این افراد، در گذشته نیز کسانی با همین انگیزه ادعاهای مشابهی

الرغبة في الاستئثار بالأموال، وأن هناك فئات منتفعة بدعوى التشيع تغزى بالسذج، وتأخذ أموالهم باسم أنهم نواب الإمام، فإذا ما توفي الإمام أنكروا موته لتبقى الأموال في أيديهم، ويستمر دفع الأموال إليهم باسم خمس الإمام الغائب.

وهكذا تدور عمليات النهب والسلب... والضحية هم أولئك السذج المغفلون الذين يدفعون أموالهم إلى من زعموا أنهم نواب الإمام في بلدان العالم الإسلامي. والذين استمروا هذه الغنيمة الباردة فظلوا يذكون في النفوس محبة آل البيت، واستشعار ظلم آل البيت، والحديث عن محن آل البيت، والمطالبة بحق آل البيت... ليفرقوا الأمة، ويتخذوا من تلك الأموال وسيلة لتغذية جمعياتهم السرية التي تعمل على تقويض كيان الدولة الإسلامية.

مطرح کرده بودند.

نقد و بررسی

پاسخ اول: وجود اعتقاد به غیبت حتی پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

پیش از ارائه پاسخ به شبهه یادشده، توجه به این نکته ضروری است که قفاری در آغاز این بخش اصرار پاره‌ای از شیعیان بر انکار رحلت امام و ادعای حیات و غیبت او را تعجب‌آمیز خوانده است. تعجب او خود شگفتی برانگیز است؛ چراکه از قضا همین اصرار، خود بهترین گواه بر این است که اندیشه غیبت مهدی موعود علیه السلام آن قدر ریشه‌دار، عمیق و مسلّم بوده که گاه شیعیان را بر آن می‌داشت شهادت قطعی امام را انکار کنند و او را همان امام غایب بپندارند. بنابراین، از این اصرار نباید تعجب کرد، بلکه باید از آن آموخت که شیعه در طول تاریخ نسل به نسل و سینه به سینه اندیشه غیبت مهدی موعود علیه السلام را با خود حمل می‌کرده و در آن اندکی تردید نداشته است. این اعتقاد از باورهای تردیدناپذیر شیعه به شمار می‌رفت. بنابراین، برای اصل اندیشه غیبت به دور از اختلافاتی که در تعیین مصداق آن وجود داشته، جز سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام مستندی نمی‌توان یافت.

اما در پاسخ این ادعا که طرح اندیشه غیبت امام مهدی علیه السلام به انگیزه به چنگ آوردن ثروت بوده، باید گفت که با توجه به آن چه در نقد شبهه پیشین گذشت، روشن شد که مسئله اعتقاد به امام مهدی علیه السلام و غیبت آن حضرت حتی پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام در میان خواص و بلکه تمام شیعه وجود داشته و برخلاف تصور قفاری این اعتقاد پس از شهادت امام عسکری علیه السلام تکوّن نیافته است. بر این اساس، تحلیل وی درباره علت تکوّن اندیشه غیبت امام مهدی علیه السلام از اساس باطل می‌شود؛ چراکه تحلیل او در این باره بر پیدایی این اندیشه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام مبتنی است؛ یعنی پس از شهادت آن حضرت عده‌ای با این ادعا که فرزند او امام غایب است و ما نایبان او هستیم، در پی کسب ثروت برآمدند. حال آن که ثابت شد

این اعتقاد حتی پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نیز وجود داشته و بلکه به تعبیر برخی از عالمان معاصر آن زمان از مسائل مورد اتفاق شیعیان بوده است.

پاسخ دوم: مبتلا بودن بنیادی‌ترین عقاید قفاری به اشکال خودش

این استدلال که به اعتراف عالمان شیعه راز تکوین اندیشه غیبت امام کاظم علیه السلام در نزد برخی از شیعیان، طمع به چنگ آوردن ثروت بوده و از این رو، علت اعتقاد به غیبت امام مهدی علیه السلام نیز همین امر است، چنان سست می‌نماید که گویا بی‌نیاز از پاسخ است. اما به اشارت می‌توان گفت استدلال یادشده به این می‌ماند که ملحدی مدّعی شود از آن جا که به اعتراف مسلمانان کسانی چون مسیلمه کذاب به قصد جاه و مقام و به چنگ آوردن ثروت به دروغ ادعای پیامبری کردند، پس -نعوذ بالله- پیامبر نیز به دروغ دعوی پیامبری کرد و او نیز هدفی جز کسب جاه و ثروت نداشته است. آیا آقای قفاری این استدلال را می‌پذیرد و به آن گردن می‌نهد؟

اگر بتوان باب چنین تحلیل‌هایی را گشود و از پیش خود و بدون مستند رخدادهای تاریخی را معلول توطئه عده‌ای فرصت طلب و سودجو معرفی کرد، هیچ شخصیتی را از تیررس این اشکال نمی‌توان خارج کرد. آیا اجماع اهل حلّ و عقد در سقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به خلافت مسلمین را همچون قفاری نمی‌توان تحلیل کرد و آن را اجتماع گروهی فرصت طلب و سودجو برای به چنگ آوردن قدرت و ثروت نمی‌توان خواند؟ به راستی اگر کسی ادعا کند اهل حلّ و عقد از پیش بر سر چگونگی تقسیم ثروت بی‌اندازه دنیای اسلام با ابوبکر توافق کرده بودند و به همین دلیل، به خلافت او رأی دادند، قفاری چه پاسخ خواهد داد؟ اگر کسی مدّعی شود انتخاب عمر توسط ابوبکر دلیلی جز توافق پنهانی آن دو بر سر چگونگی تقسیم قدرت نداشته و ابوبکر با این انتخاب مزد حمایت‌های بی‌دریغ عمر از خود را در طول دوران خلافتش ادا کرد، قفاری چه پاسخ خواهد گفت؟ وقتی قفاری توافق صدها عالم شیعی بر اندیشه غیبت را به دلیل توافق آنان بر کسب ثروت و قدرت می‌داند و چنین

توافقی را نه تنها امکان پذیر، بلکه تحقق یافته می خواند، آیا توافق میان دو نفر (عمر و ابوبکر) یا تعدادی محدود از اهل حل و عقد را توافقی برای به چنگ آوردن ثروت و قدرت نمی توان خواند؟ اگر کسی همین نوشته قفاری را محصول دلارهای امریکا و اسرائیل بخواند و مدّعی شود وی سردرآخور دشمنان اسلام دارد و به هزینه آنان کتاب خود را نوشته و منتشر کرده تا وحدت جامعه مسلمین را خدشه دار کند، قفاری چگونه از خود دفاع خواهد کرد؟

بنابراین، قفاری باید از ورود به حوزه انگیزه‌ها و طرح احتمال توطئه پنهانی افراد فرصت طلب و سودجو آن هم بدون مستند بپرهیزد؛ چراکه طرح این ادّعا چنان آتشی برخواهد انگیخت که حتی دامان او و بنیادی ترین عقایدش را می گیرد. بنابراین، بهتر است این حربۀ پوسیده را - که جز تیر اتهام چیزی در ترکش ندارد - بر زمین گذارد و اگر بر مدّعی خود دلیلی منطقی دارد بیاورد، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

این قبه نیز به شبهه‌ای مانند شبهه قفاری چنین پاسخ داده است:

به ما بگو اگر امام شما خروج کند و پیروز شود، آیا خمس می گیرد؟ خراج را گردآوری می کند؟ آیا از فیء و غنم و معادن و مانند آن حق را می ستاند؟ اگر بگویید: خیر، او با حکم اسلام مخالفت کرده است و اگر بگویید: آری، به او می گوئیم اگر کسی بر او احتجاج کند و بگوید: خدای تعالی فرموده است: «از کسی پیروی کنید که از شما اجری درخواست نکند» و بگوید: خدای تعالی فرموده است: «بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را می خورند» به او چه می گوئید تا امامیه نیز مشابه آن را به شما پاسخ گوید؟ خدا شما را توفیق دهد! این اعتراضی است که ملحدان، مسلمانان را بدان سرزنش می کنند و نمی دانم چه کسی آن را به اینان القا کرده است.^۱

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۱۲.

پاسخ سوم: تأیید اعتقاد به غیبت امام مهدی توسط عالمان بزرگی که عهده‌دار امر نیابت نبودند

سوم این که عالمان بلندمرتبه‌ای همچون اشعری نوبختی، ابن قبه، کلینی، علی بن بابویه و... جریان وکالت و نیابت از امام مهدی علیه السلام را تأیید کرده‌اند؛ با وجود این که هیچ یک از منابع، این عالمان را نایبان و وکیلان امام مهدی علیه السلام نشمرده‌اند و به تعبیر دیگر، نظام وکالت برای این دسته از عالمان هیچ نفعی به دنبال نداشته و افراد یادشده از این رهگذر بهره‌ای نمی‌بردند. براین اساس، اگر ادعای غیبت امام مهدی علیه السلام و نیابت آن حضرت، دروغین و با هدف به چنگ آوردن اموال بوده، هرگز عالمان یادشده در برابر آن سکوت نمی‌کردند و سکوت آنان تأییدی بر حقانیت اندیشه غیبت و نظام وکالت است.

شبهه ۵. ابداع اندیشه غیبت به انگیزه‌هایی از ناکامی‌های سیاسی

قفاری در ادامه می‌نویسد:

* شاید آرزوی شیعه برای دست یافتن به قدرتی سیاسی مستقل از حکومت اسلامی، از دیگر عوامل اعتقاد به مهدویت و غیبت بوده است. این مطلب از اهتمام به مسئله امامت فهمیده می‌شود. و البته وقتی آرزوهایشان به یأس تبدیل می‌شد و سرخورده و تحقیر می‌شدند، همچون گریزگاهی روانی از واقعیات می‌گریختند و به آرزوها و خیالات روی می‌آوردند تا این که خود را از ناکامی و شیعیان‌شان را از ناامیدی نجات دهند. با وجود این، بذرا امید را در نفوس پیروان خود می‌پراکندند و آنان را به بازگشت قدرت در آینده امیدوار می‌ساختند. به همین دلیل، اعتقاد به مهدویت و

* ولعل من أسباب القول بالمهدية والغيبة أيضًا تطلع الشيعة إلى قيام كيان سياسي لهم مستقل عن دولة الإسلام، وهذا ما نلمسه في اهتمامهم بمسألة الإمامة، ولما خابت آمالهم، وغلبوا على أمرهم وانقلبوا صاغرين هربوا من الواقع إلى الآمال والأحلام كمهرب نفسي ينفذون به أنفسهم من الإحباط وشیعتهم من اليأس، وأخذوا يبتنون الرجاء والأمل في نفوس أصحابهم، ويمنونهم بأن الأمر سيكون في النهاية لهم.

غیبت پس از وفات هرامامی، شیعیان را برای مقابله با عوامل یأس برمی‌انگیخت. با وجود این، گسترش باور به مهدویت برایشان سودهای مادی نیز در پی داشت؛ همچنان که تشیع قلب‌های صاحبان نحله‌ها و مذاهب افراطی را نیز به خود جلب می‌کرد؛ چراکه آنان از میان این عقیده فضای مناسبی برای دست‌یابی به عقاید خود و بازگشت به باورهایشان فراهم می‌یافتند....^۱

خلاصه شبهه

ابداع اندیشه غیبت امام مهدی معلول ناکامی‌های سیاسی بوده است.

نقد و بررسی

پاسخ اول: تحلیل یادشده اصل باور به امام مهدی را هدف قرار می‌دهد، نه اندیشه غیبت را. تحلیل دومی که قفاری برای ساختگی بودن اندیشه غیبت ارائه کرده، اگر درست باشد، بیش از آن که اعتقاد به غیبت را نفی کند، اصل اندیشه مهدویت را باطل می‌سازد؛ زیرا به استناد همین تحلیل، همچون شماری از غرب‌زدگان اصل اندیشه مهدویت را ساختگی می‌توان خواند؛ به این بیان که چون جامعه مسلمان به انحطاط و ضعف گرایید و فساد و بی‌عدالتی در آن گسترش یافت و در خود توان مقابله با آن را نمی‌دیدند، مهدویت را اختراع کردند و به ظهور مهدی موعود و گسترش عدالت و برچیده شدن فساد و ستمگری توسط او دل‌خوش کردند. این در حالی است که قفاری اصل اندیشه مهدویت را قبول دارد و به همین دلیل، تحلیل یادشده از نظر او نیز پذیرفتنی نیست. بنابراین، تحلیل پیش‌گفته قفاری نه تنها اعتقاد به امام

ولذلك فإن القول بالمهدية والغيبة ينشط دعواته بعد وفاة كل إمام لمواجهة عوامل اليأس وفقدان الأمل، بالإضافة إلى تحقيق المكاسب المادية. كما أن التشيع كان مهوى قلوب أصحاب النحل والأهواء والمذاهب المتطرفة؛ لأنهم يجدون من خلاله الجو المناسب لتحقيق أهدافهم، والعودة إلى معتقداتهم.
۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۰۹.

فصل دوم: نقدهای موردی [۷۳]

مهدی علیه السلام به قرائت شیعی را مخدوش می‌کند، بلکه اساس اندیشه مهدویت حتی به قرائت اهل تسنن را نیز فرومی‌ریزد؛ در حالی که این اندیشه از اعتقادات تردیدناپذیر دین اسلام است.

پاسخ دوم: برای تسکین سرخوردگی‌ها نیازی به ابداع اندیشه غیبت نیست

در نقد تحلیل یادشده افزون بر آن چه گذشت، باید گفت اگر تحلیل قفاری درست باشد و شیعه به دلیل ناامیدی از کسب قدرت سیاسی مهدویت را از پیش خود ابداع کرده باشد، آن چه دوی این سرخوردگی بود و نوامیدی او را تسکین می‌داد اصل اندیشه مهدویت بود، نه اعتقاد به غیبت امام مهدی علیه السلام؛ یعنی شیعه می‌توانست برای غلبه بر یأس و تسکین ناکامی‌های خود، خویش را به آمدن موعودی که قدرت را به او باز می‌گرداند دل خوش کند و برای غلبه بر سرخوردگی‌هایش هیچ نیازی به اعتقاد به غیبت مهدی موعود نداشت، بلکه اصل اندیشه مهدویت به قرائت اهل تسنن^۱ می‌توانست او را تسکین دهد. بنابراین قفاری با این تحلیل، هرگز ساختگی بودن اندیشه غیبت را نمی‌تواند اثبات کند و اگر تحلیل او درست باشد، اصل اندیشه مهدویت خدشه خواهد خورد و البته روشن است که او خود به این امر رضایت ندارد؛ چراکه این اندیشه از اعتقادات تردیدناپذیر دین اسلام است.

شبهه ۶. سرایت اندیشه غیبت از ابن سبأ و کعب الاحبار و آیین مجوسیت به

شیعه

قفاری در باب ریشه‌های اندیشه غیبت می‌گوید:

* اندیشه مهدویت و غیبت شیعی از پاره‌ای ادیان و نحله‌ها سرچشمه می‌گیرد که

^۱. به اعتقاد اهل تسنن، امام مهدی علیه السلام هم اکنون وجود ندارد، اما در آینده‌ای ظهور می‌کند که تعیین نشده و آن زمان شاید بسیار نزدیک باشد.

* ولهذا فإن مسألة المهدي والغيبه حسب الاعتقاد الشيعي لها جذورها في بعض الديانات والنحل،

بعید نیست پیروان این ادیان در پایه‌گذاری آن در ذهن شیعه تأثیر داشته باشند. به باور بعضی از مستشرقان این اندیشه از آیین یهود سرچشمه می‌گیرد؛ چراکه به باور یهودیان ایلیا به آسمان رفت و در آخر زمان بازخواهد گشت. بنابراین، به اعتقاد آنان ایلیا نخستین نمونه‌ی امامان مخفی و غایب شیعه محسوب می‌شود. ولی به باور من این مطلب به تنهایی برای نشان دادن ردّ پای آیین یهودیت کفایت نمی‌کند؛ چراکه در دین اسلام نیز از عروج عیسی به آسمان و بازگشت او در آخر زمان سخن گفته شده است. بنابراین، این اندیشه با اصول اسلامی ناهمخوان نیست، ولی از آن جا که مستشرقان منکر اصل مهدویتند، این‌گونه تحلیل کرده‌اند. آن‌چه ردّ پای آیین یهودیت را بهتر آشکار می‌کند، برگشتن اندیشه‌ی غیبت به ابن سبأ از عالمان یهود است. افزون بر این که به تصریح شماری از شاعران شیعه، اندیشه‌ی مهدویت از احادیث کعب الاحبار سرچشمه گرفته که پیش از اسلام آوردن یهودی بوده است.

آن‌چه گفته شد، به وضوح در این شعر کثیر عزه، شاعر کیسانی مذهب، درباره‌ی ابن حنفیه نمایان است:

مما لا يستبعد معه أن لأتباع تلك الديانات دوراً في تأسيس هذه الفكرة في أذهان الشيعة. ويميل بعض المستشرقين أنها ذات أصل يهودي، لأن اليهود يعتقدون بأن إيليا رفع إلى السماء وسيعود في آخر الزمان، ولذلك فإن إيليا هو - حسب رأيهم - النموذج الأول لأنمة الشيعة المختلفين الغائبين.

وفي نظري أن هذا لا يكفي لإظهار الأثر اليهودي، لأن في الإسلام أن عيسى رفع إلى السماء وسيعود في آخر الزمان، فليست هذه الفكرة التي عرضها غريبة على الأصول الإسلامية، ولكن لأن المستشرقين ينكرون مسألة المهديّة أصلاً قالوا هذا القول. إنما يبرز إيضاح الأثر اليهودي أكثر من أوجه أخرى هي أن نظرية الغيبة ترجع في أصولها إلى ابن سبأ وهو حبر من أخبار اليهود.

كذلك ما صرح به بعض شعراء الشيعة من أن فكرة المهديّة مستمدة من أخبار كعب الأحبار الذي كان على دين اليهودية قبل إسلامه، ويبدو ذلك بوضوح فيما قاله شاعر الكيسانية كثير عزة في ابن الحنفية:

او مهدی است که کعب برادر اخبار در سال‌های گذشته به ما خبر داده است. فان فلوتن می‌گوید: «اعتقاد به مهدی منتظر به صورت ویژه‌ای توجه مستشرقین را به خود جلب کرده است.»

وی در ادامه این باور را به اسرائیلیات مرتبط می‌سازد و آن را به باورهای یهودیت و مسیحیت بازمی‌گرداند؛ چراکه این مسئله در زمره پیش‌گویی درباره برخی از شخصیت‌ها و حوادث معین است که در کتاب‌های اسرائیلی وجود داشته است. چنین چیزها در ابتدا نزد اعراب رایج نبوده و از طریق یهودیان و مسیحیان مسلمان شده، به دست مسلمانان رسیده است.

به نظر می‌رسد ارتباطی که وی برای این عقیده با یهودیت و مسیحیت برمی‌شمارد، به دلیل قرار داشتن این عقیده در قلمرو اخبار غیبی که عرب از آن آگاهی نداشته، ضعیف است؛ چراکه پاره‌ای از معجزات پیامبر عربی و هاشمی اسلام نیز اخبار غیبی بوده، ولی مستشرقان از آن‌جا که نبوت محمد ﷺ را انکار می‌کنند، بر اساس دیدگاه کفرآمیز خود چنان تحلیل می‌کنند.

به نظر من، اعتقاد شیعیان دوازده‌امامی به مهدویت و غیبت از آیین مجوس

هوالمهدی خبرناه کعب أخو الأخبار فی الحقب الخوالی

و يقول فان فلوتن: «وأما نحن معاصر الغربیین فقد استرعت عقیده المهدی المنتظر بوجه خاص أنظار المستشرقین منا.»

ثم یربط هذه العقیده بالاسرائیلیات ویردها إلى أصول یهودیة و نصرانیة، لأنه یرى أنها تخل تحت نطاق التنبؤ ببعض الأشخاص والحوادث المعینة، وهو التنبؤ الذي أفاضت فیہ كتب اسرائیلیة لم تكن معروفة عند العرب فی بادی الأمر، وإنما وصلت إليهم عن طریق اليهود والمسیحیین الذین اعتنقوا الإسلام.

ویدوأن یربطه هذه العقیده بالیهودیة والنصرانیة لمجرد أنها تدخل فی نطاق الإخبار بالمغیبات الذي لا یرفقه العرب كما یقول هو یربط ضعیف، ذلك أن من معجزات رسول الإسلام العربی الهاشمی الإخبار ببعض المغیبات، لكن هؤلاء یحللون هذه المسائل وفق عقلیتهم الکافرة، واتجاههم المنکر لنبوة محمد صلی الله علیه وسلم.

سرچشمه می‌گیرد؛ چراکه بیشتر شیعیان شیعه فارسند و مجوسیت از ادیان آنان است. مجوسیان در انتظار کسی هستند که زنده، باقی و مهدی است. او از نسل «بشتاسف بن بهراسف» است و به او «ابشاوثن» می‌گویند. او در دژی بزرگ از خراسان و چین است. این باور با حقیقت مذهب اثناعشری همخوانی دارد.^۱

خلاصه شبهه

اعتقاد به غیبت در تفکرات ابن سبا و کعب الاحبار و نیز آیین مجوسیت ریشه دارد.

نقد و بررسی

پاسخ اول: خلط میان مهدویت محمد بن حنفیه و غیبت او

قفاری در ابتدای این قسمت چندان بی‌میل نیست که اندیشه غیبت را برگرفته از آیین یهودیت بداند. او به گمان خود بر این مدعا دو قرینه می‌آورد: نخست این که عبدالله بن سبا یهودی، اولین شخصیتی به شمار می‌رود که به غیبت امام علی علیه السلام معتقد شده و دوم این که کثیر - شاعر کیسانی مذهب - در شعر خود به سخنان کعب الاحبار یهودی استناد کرده است.

پیش از این، به تفصیل درباره ادعای نخست نویسنده توضیح داده شد که اگر عبدالله بن سبا شخصیتی بود که غیبت امام علی علیه السلام را ادعا کرده، از آن چنین نمی‌توان استنتاج کرد که او پایه‌گذار اصل اندیشه غیبت نیز بوده است؛ چراکه میان این دو تفاوت بسیار است. به لحاظ تاریخی تنها می‌توان گفت عبدالله بن سبا

وأرجح في هذه المسألة أن عقيدة الاثني عشرية في المهديّة والغيبة ترجع إلى أصول مجوسية، فالشّيعَة أكثرهم من الفرس، والفرس من أديانهم المجوسية، والمجوس تدّعي أن لهم منتظرًا حيًا باقيا مهديًا من ولد بشتاسف بن بهراسف يُقال له: أبشاوثن، وأنه في حصن عظيم من خراسان والصّين. وهذا مطابق لجوهر المذهب الاثني عشري.

۱. همان، ص ۱۰۰۹ - ۱۰۱۱.

نخستین کسی بوده که این اندیشه را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرده است، اما این که پیش از او کسانی دیگر این اندیشه را بر غیر امام علی علیه السلام تطبیق نکرده باشند، مطلبی دیگر است که از آن به دست نمی آید. همچنان که طرح اندیشه غیبت در سخنان خلیفه دوم عمر به خوبی برای این مطلب گواهی می داد.

اما قفاری درباره شعر کثیر از این نکته آشکار غفلت کرده که کثیر در این شعر اصل مهدی بودن محمد بن حنیفه را به کعب نسبت داده و نه غایب بودن او را: «هو المهدی خبرناه کعب». روشن نیست چگونه قفاری از این شعر توانسته است انتقال اندیشه غیبت را از طریق کعب الاحبار به کیسانیه استنباط نماید.

پاسخ دوم: کعب الاحبار محدث پر آوازه اهل سنت است و نه شیعیان

گذشته از آن چه گذشت، بسیار جای تعجب دارد که قفاری جرئت کرده از تأثیر افکار و اندیشه های کعب الاحبار بر شیعه سخن بگوید، با این که به گواهی تاریخ و منابع عامه، اهل سنت او را شخصیتی برجسته می دانسته اند و کتاب هایشان سرشار از روایات اوست! مگر نه این که کعب الاحبار در مواردی متعدّد طرف مشورت عمر - خلیفه دوم - بوده است؟^۱ آیا تعبیر «الأن کعب الأحبار أحد العلماء إن کان عنده لعلم کالبحار»^۲ سخن امام شیعیان است یا سخن معاویه اهل سنت؟ آیا تعبیری همچون «هو من کبار التابعین و علمائهم و ثقاتهم و کان من أعلم الناس بأخبار التوراة و کان حبراً من أحبارهم أسلم فأحسن إسلامه و کان له فهم و دین و کان عمر یرضی عنه»^۳ دیدگاه عالمان سنتی مذهب است یا اندیشه ورزان شیعه؟ آیا عبد الله بن عمر، ابوهریره، عبد الله بن زبیر، عبد الله بن عمر بن عاص و دیگر شخصیت های سنتی، راوی روایات کعب الاحبارند یا عالمان شیعه؟ ای کاش قفاری دست کم

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۵۹، ج ۵۰، ص ۱۵۸ و...

۲. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۲.

۳. التمهید، ج ۲۳، ص ۳۹.

یکی از این تعابیر بلند دانشمندان سنی مذهب در وصف کعب الاحبار را در کلمات عالمان شیعه پیدا می‌کرد و آن وقت از تأثیر افکار او در اعتقادات شیعیان سخن می‌گفت! چگونه قفاری جوانان مسلمان را نادان و ساده لوح انگاشته و چنین بی‌پروا اشکالات و ضعف‌های مذهب خود را به مذهب شیعه نسبت داده است؟

پاسخ سوم: مجوسیان معتقد به غیبت نیستند

اما در پاسخ ادعای قفاری که اندیشه غیبت را برآمده از آیین مجوس دانسته باید گفت با مراجعه به منابع کهن و دست اول آیین زرتشت، به خوبی روشن می‌شود که اساساً زرتشتیان معتقد به غیبت موعود خود نیستند. آنان درباره موعود بر این باورند که در آخر زمان از زرتشت سه پسر متولد می‌شود که با نام عمومی «سوشیانس» خوانده می‌شوند. این سه برادر از پشت و نطفه زرتشت پیامبر ایران هستند. بنابر سنت نطفه زرتشت را ایزد نریو سنگ برگرفت و به فرشته آب ناهید سپرد که آن را در دریاچه کیانسیه (هامون) حفظ کرد. در آغاز هزاره یازدهم دوشیزه‌ای از خاندان بهروز خداپرست و پرهیزکار در آن دریاچه آب تنی می‌کند و از آن نطفه آبستن می‌شود. پس از سپری شدن نه ماه، هوشیدر پا به عرصه دنیا خواهد گذاشت. این پسر درسی سالگی از طرف اهورامزدا برانگیخته می‌شود و دین در پرتو ظهور وی جان می‌گیرد. در آغاز هزاره دوازدهم دگرباره دوشیزه‌ای از خاندان بهروز در دریاچه هامون تن خود را می‌شوید و از نطفه زرتشت بارور می‌شود و از او هوشیدرماه زاده خواهد شد و در سی سالگی به رسالت خواهد رسید. در پایان هزاره دوازدهم باز از خاندان بهروز دوشیزه‌ای در آب هامون شست و شو می‌کند و بارور می‌شود و از او سوشیانس آخرین آفریده اهورامزدا متولد می‌شود. در سی سالگی مزدیسنا امانت رسالت را به وی واگذار می‌کند و به واسطه نشانه متوقف شدن خورشید در وسط آسمان به عالمیان، ظهور سوشیانس و نوکننده جهان بشارت داده خواهد شد و از ظهور وی اهریمن و

دیو دروغ نابود گردد.^۱

و چون روزگار اوشیدرماه به سر شود، دختران بروند بر آب کانفسه نشینند. دختری باشد که نام او «اردبد» باشد از آن آب آستن شود و چون نه ماه برآید، سیاوشانس از وی بزاید و چون سی ساله شود به همپرسگی اورمزده افزونی رسد و سی شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد و فرو نشود و مردمان بدانند که دیگر باره شگفتی پدیدار خواهد شدن. پس سیاوشانس بیاید و مردم به یک بارگی دین مازدیسنان بپذیرند و هر جایگاهی که منافقی یا اشموگی باشد، نیست شود و همه مردمان به یک بارگی بر دین به مازدیسنان بایستند. پس ایزد تعالی به قدرت خویش اهریمن را نیست کند و سیاوش فرماید تایشن کند به گاه او شهن ساخته گرداند که بامداد باشد گاه هاون گیرد و مردم همه جمع باشند به گاه هاون حرکت و جنبش تمام برد، پدیدار آید و چون نماز پیشین باشد، همه زنده شوند و خرم و بانشاط باشند و بعد از آن نماز دیگر شب نباشد. مردمان همه به نزدیک دادار اورمزد باشند و جمله دین بپذیرند، پاکیزه شوند و از همه بلاها و دردها برهند.^۲

آن چه گذشت، باور زرتشتیان درباره موعود بود. بسیار مایه تأسف است که قفاری در رساله دکتری خود برای نسبت دادن عقیده ای به زرتشتیان به جای مراجعه به متون کهن، به کتاب های دست چندم و آن هم نه منابع زرتشتیان، که به کتاب نویسنده ای مسلمان رجوع کرده و تأسف بارتر این که مجموعه اساتید مرکزی دانشگاهی بر سخنان او مهر تأیید زده اند و نوشته او را با عنوان رساله دکتری پذیرفته اند! آیا ارجاعات نویسنده به منابع شیعی نیز از همین میزان اتقان و درستی برخوردار است؟

۱. بیشت ها، ۲: ۱۰۱؛ وندیداد، ۴: ۱۷۵۷-۱۷۵۸، ج ۲۳، ص ۳۹.

۲. وندیداد، ۴: ۱۷۶۰-۱۷۶۳.

پاسخ چهارم: اشتراک دو آیین یا مذهب در یک باور لزوماً به معنای سرایت کردن آن باور از یک کدام به دیگری نیست

باور شیعیان به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه برآمده از کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام است و در این باره صدها روایت در منابع کهن شیعی گردآوری و ثبت شده است. اساساً وجود مشابه این عقیده در آیین مجوسیت - بر فرض وجود آن، که البته این فرض باطلی است - دلیل رسوب این تفکر از مجوسیت به شیعه نیست؛ همچنان که به تصریح قفاری مشابه این باور در یهودیت وجود دارد و صرف مشابهت دلیل بر انتقال آن از آیین یهود نیست. به تعبیر دیگر، اگر صرف اشتراک دو مذهب در عقیده ای بر رسوب آن عقیده از آیین کهن به مذهب دیگر دلالت کند، باید اصل توحید، معاد، نبوت، باور به موعود و... را که از اعتقادات بنیادین اسلامی است، از رسوبات آیین یهود و مسیحیت دانست؛ چراکه این اعتقادات پیش از اسلام در این آیین ها وجود داشته اند و اگر صرف اشتراک دلیل بر انتقال نیست، همچنان که خود قفاری به آن اعتراف کرده است. پس به دلیل اشتراک مذهب تشیع و مجوس در عقیده غیبت موعود، آیین کهن تر را منشأ این اعتقاد نمی توان دانست؛ البته صرف نظر از این که اساساً اعتقاد به غیبت در آیین مجوس وجود ندارد.

شبهه ۷. عثمان بن سعید بنیان گذار اندیشه غیبت

قفاری در فصلی با عنوان «بنیان گذار نظریه غیبت نزد شیعیان دوازده امامی» چنین می نویسد:

* اگر به اعتراف کتاب های فرق شیعه و دیگران، ابن سبا بنیان گذار اندیشه نص بر امامت علی است، در این جا ابن سبای دیگری نیز وجود دارد که برای اندیشه امامت

* إذا كان ابن سبأ هو الذي وضع عقيدة النص على علي بالإمامة - كما تذكره كتب الفرق عند الشيعة وغيرها - فإن هناك ابن سبأ آخر هو الذي وضع البديل «لفكرة الإمامة» بعد انتهائها حسيًا بانقطاع

که با پایان یافتن نسل حسن به آخر راه رسید، جایگزینی پی ریزی نمود، یا او یکی از افراد مجموعه‌ای بود که این اندیشه را پایه‌گذاری کردند و او چهره برجسته این ادعا بود. نام این مرد عثمان بن سعید عمری است در کتاب‌های دوازده امامی‌ها چنین آمده که او از کسانی بود که مدعی شد باب غائب است و پیش از او مرد دیگری به نام شریعی چنین ادعا کرده بود و پس از او نیز کسان دیگری چنین ادعایی کردند. او با نهایت پنهان‌کاری نقش خود را ایفا کرد؛ چراکه برای استتار به ظاهر در کار تجارت روغن بود. او به نام خمس و زکات و حق اهل بیت از پیروان پول می‌گرفت و آن را از سر ترس و برای رعایت تقیه در کوزه‌های روغن و سکه پنهان می‌کرد و گمان می‌کرد حسن فرزندی چهارساله دارد که مخفی شده و باز گمان می‌کرد کسی جز خودش با او ملاقات نمی‌کند و خودش تنها سفیر میان او و شیعیان است که اموال آن‌ها را می‌گیرد و سؤالات و مشکلاتشان را دریافت می‌نماید و به امام منتقل می‌کند.

و عجیب است با این‌که شیعه جز سخن معصوم سخن کس دیگری را نمی‌پذیرد تا آن‌جا که اجماع بدون معصوم را کنار می‌نهد، اما همو در مهم‌ترین اعتقاداتش ادعای یک مرد غیرمعصوم را می‌پذیرد، با این‌که کسان دیگری نیز ادعاهایی شبیه ادعای او را داشتند و همگی گمان می‌کردند نایب غایبند و میانشان نزاع شدیدی درگرفت و هرکدامشان توقیعی در لعن و تکذیب دیگری بیرون می‌آورد و گمان می‌کرد

نسل الحسن، أو أنه واحد من مجموعة وضعت هذه الفكرة، لكنه هو الوجه البارز لهذه الدعوى. هذا الرجل يدعى عثمان بن سعید العمري، وقد ورد في كتب الاثنى عشرية أنه ممن ادعى البابية للغائب، وقد سبقه في ذلك رجل آخر يدعى الشريعي، وتلاه آخرون ادعوا كدعواه. وقد قام بدوره في منتهى السرية حيث «كان يتجر في السمن تغطية على الأمر»، وكان يتلقى الأموال التي تؤخذ من الأتباع باسم الزكاة والخمس وحق أهل البيت فيضعها «في جراب السمن وزقاقة... تقية و خوفًا». وقد زعم - في دعواه - أن للحسن ولدًا قد اختفى وعمره أربع سنوات، وزعم أنه لا يلتقي به أحد سواه فهو السفير بينه وبين الشيعة يستلم أموالهم ويتلقى أسئلتهم ومشكلاتهم ليوصلهم للإمام الغائب.

ومن الغريب أن الشيعة تزعم أنها لا تقبل إلا قول معصوم حتى ترفض الإجماع بدون المعصوم، وها هي تقبل في أهم عقائدها دعوى رجل واحد غير معصوم وقد ادعى مثل دعواه آخرون، كل يزعم أنه الباب

که از طرف غایب منتظر است. اسامی این مدعیان را طوسی در بخشی با عنوان «نام مذمت شدگانی که ادعای باییت کردند - لعنت خداوند بر آن‌ها باد» گردآوری کرده است.

به گزارش کتاب‌های شیعه، عثمان بن سعید در بیشتر مناطق دنیای اسلام وکیلانی داشت که مردم را به سوی امامت چنین شخصیت معدومی و پذیرش باییت عثمان بن سعید دعوت می‌کردند. ابن بابویه قمی از آن‌ها یاد کرده و محمدباقر صدر اسامی آن‌ها را جمع‌آوری کرده است و البته در این میان وکیلان دیگری نیز بوده‌اند که مورد رضایت عثمان بن سعید و پیروانش قرار نگرفتند و طوسی نام هفت نفر از آن‌ها را در بخشی با عنوان «وکیلان مذمت شده ائمه علیهم‌السلام» گردآوری کرده است. به باور آن‌ها تفاوت باب و وکیل این است که باب با امام غایب ملاقات می‌کند؛ ولی وکیل امام را نمی‌بیند و تنها با باب در ارتباط است و واسطه میان شیعه و باب است.

باب اول عثمان بن سعید بود که دوازده امامی‌ها به او اعتماد داشتند و هنگام مرگش پسرش محمد را به جانشینی خود نشانده، ولی برخی از آن‌ها با این امر به مخالفت برخاستند و باییت فرزندش را نپذیرفتند و میانشان نزاعی در گرفت و یکدیگر

للغائب وكان النزاع بينهما على أشده، وكل واحد منهم يخرج توقيفاً يزعم أنه صدر عن الغائب المنتظر يتضمن لعن الآخر وتكذيبه، وقد جاء على ذكر أسمائهم الطوسي في مبحث بعنوان: «ذكر المذمومين الذين ادعوا البايية لعنهم الله».

ولعثمان بن سعید - كما تنقل كتب الشيعة - وكلاء في معظم الديار الإسلامية يدعون لإمامة هذا المعدوم والقول ببابية عثمان بن سعید. وقد جاء على ذكر هؤلاء الوكلاء ابن بابويه القمي، وهو أجمع نص لأسمائهم، كما يذكر محمد باقر الصدر وهناك وكلاء آخرون غير مرضيين من عثمان بن سعید ومن يشايه، وقد ذكر منهم الطوسي سبعة في مبحث بعنوان «ذكر المذمومين من وكلاء الأئمة».

والفرق عندهم بين الباب والوكيل: أن الباب يلتقي بالإمام الغائب، والوكيل يلتقي بالباب ولا يرى الإمام، ويكون الواسطة بين الشيعة والباب.

ولما توفي عثمان بن سعید الباب الأول المعتمد عند الاثني عشرية، عين من بعده ابنه محمداً، ولكن

را لعن کردند.

یکی از آن مخالفان احمد بن هلال کرخی بود که وقتی به او گفته شد: آیا امر ابوجعفر محمد بن عثمان را نمی‌پذیری و به او رجوع نمی‌کنی، با این‌که امام واجب‌الاطاعة به نام او تصریح کرده است؟ پاسخ داد: من از آن حضرت نشنیدم که به وکالت او تصریح کرده باشد، ولی پدرش را انکار نمی‌کنم؛ اما یقین ندارم که ابوجعفر وکیل صاحب‌الزمان است. به او گفتند: دیگران از آن حضرت این مطلب را شنیده‌اند. و او پاسخ داد: شما باید و آن‌چه شنیده‌اید... پس لعنش کردند و از او بی‌زاری جستند.

از بعضی از نوشته‌هایشان سبب این نزاع فهمیده می‌شود. برای مثال، طوسی درباره‌ی مردی با نام محمد بن علی بن بلال می‌نویسد: او بابت محمد بن عثمان عمری را نپذیرفت و میانشان جریان معروفی اتفاق افتاد؛ چراکه محمد بن علی اموالی از امام که نزدش بود را نگاه داشت و از پرداخت آن امتناع ورزید و مدّعی وکالت شد و در نهایت جامعه‌ی شیعه از او بی‌زاری جست و لعنش کرد.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید او در وکالت شریک عثمان بن سعید بود، ولی پس از مرگ او اموال را مصادره کرد. پس او به دلیل جمع‌آوری ثروت بر سر وکالت و بابت

خالفه في ذلك طائفة منهم، فلم ترتض بابيّة ابنه، ونشأ نزاع بينهم ولعن بعضهم بعضاً.

فهذا أحد المخالفين ويدعى أحمد بن هلال الكرخي لما قيل له: «ألا تقبل أمر أبي جعفر محمد بن عثمان وترجع إليه، وقد نص عليه الإمام المفترض الطاعة فقال لهم: لم أسمعني نص عليه بالوكالة، ولست أنكر أباه - يعني عثمان بن سعيد - فأما أن أقطع أن أبا جعفر وکیل صاحب الزمان فلا أجسر عليه. فقالوا: قد سمعه غيرك، فقال: أنتم وما سمعتم... فلعنوه وتبرؤوا منه».

وتكشف بعض أوراقهم سبب هذا التنازع بينهم، يذكر الطوسي - مثلاً - عن رجل يدعى محمد بن علي بن بلال بأنه رفض بابيّة محمد بن عثمان العمري، وأنه جرى بينه وبين العمري قصة معرفة - كما يقول - حيث تمسك الأول «بالأموال التي كانت عنده للإمام، وامتنع من تسليمها وادعى أنه الوكيل حتى تبرأت منه الجماعة ولعنوه».

فأنت تلاحظ أنه شارك عثمان بن سعيد في الوكالة، فلما توفي استأثر بالمال. فهو تزاحم وتكالب علي

نزاع و کشمکش داشت و اگر واقعاً امام غایبی وجود داشت که امور شیعیان را از طریق ابواب مدیریت می کرد، اموال به دست این مرد حيله گرنمی افتاد و مورد اعتماد صاحب الزمان قرار نمی گرفت؛ چراکه به باور آن ها امام آن چه را بوده و خواهد بود می داند. پس چرا از همان اول دستور نداد از ارتباط با او پرهیزند تا اموال به دستش نرسد؟ ولی حقیقت این است که امام غایبی وجود نداشت، بلکه گروه هایی بودند که اموال مردم را به نام تشیع و دین می خوردند و نزاعشان به همین دلیل بود.

سپس محمد بن عثمان وفات کرد (۳۰۴ یا ۳۰۵ قمری) «پس از آن که قریب به پنجاه سال متصدی امر باییت بود و مردم اموالشان را به او می دادند و او با همان خطی که در زمان حیات حسن توقیعات نوشته می شد، برایشان در امور مهم دینی و دنیوی توقیع بیرون می آورد و گاه به سؤالاتشان پاسخ های عجیب می داد.»

پس از او مردی با نام ابوالقاسم حسین بن روح متولی این امر شد و به گزارش روایاتشان او در آخر حیات محمد بن عثمان عهده دار وظیفه خطیر باییت گردید و دریافت اموال شیعیان به او واگذار شد. از این رو، مردی به نام محمد بن علی اسود می گوید: موقوفات جمع آوری شده را نزد ابوجعفر محمد بن عثمان می بردم و او آن ها

البایة والوكالة من أجل جمع الأموال... وإلا لو كان هناك «إمام» غائب، يسير أمر شيعته عن طريق الأبواب لما صارت الأموال إلى هذا الرجل المحتال، ولما كان محل ثقة الإمام صاحب الزمان، لأن الإمام عندهم يعلم ما كان وما يكون... فلماذا لم يصدر أمره من البداية في التحذير من التعامل معه حتى لا يأخذ أموال الناس؟! لكن الحقيقة أنه لا إمام غائب؛ بل عصابات تأكل أموال الناس بالباطل باسم التشيع والتدين، وأن نزاعها كان لأجل ذلك.

ثم توفي محمد بن عثمان بن سعيد (ت ۳۰۴ أو ۳۰۵) بعد أن تولى البایة «نحواً من خمسين سنة، يحمل الناس إليه أموالهم، ويخرج إليهم التوقيعات بالخط الذي كان يخرج في حياة الحسن عليه السلام إليهم بالمهمات في أمر الدين والدنيا وفيما يسألونه من المسائل بالأجوبة العجبية».

وتولى بعده رجل يدعى أبا القاسم الحسين بن روح، وقد كان كما تذكر رواياتهم يقوم بمهمة البایة في آخر حياة محمد بن عثمان؛ حيث كان يحيل إليه استلام الأموال التي يأتي بها الأشياع، ولذلك قال رجل يدعى (محمد بن علي الأسود): كنت أحمل الأموال التي تحصل في باب الوقف إلى أبي جعفر محمد بن

را تحویل می‌گرفت. دو یا سه سال قبل از وفاتش اموال را نزد او بردم و او دستور داد آن‌ها را نزد ابوالقاسم روحی ببرم. من چنین کردم و از او رسید خواستم. وی نزد ابوجعفر (محمد بن عثمان) شکایت کرد و ابوجعفر به من دستور داد از او رسید مطالبه نکنم و گفت: هرچه به دست ابوالقاسم برسد، به دست من رسیده است. و من پس از آن پیوسته اموال را به او می‌دادم و از او رسید درخواست نمی‌کردم.

و چون یکی از آن‌ها در دادن اموال به ابوالقاسم بن روح تردید کرد، باب - محمد بن عثمان - بر او خشم ناک شد و گفت: چرا دستور مرا اطاعت نکردی؟ و آن مرد درصدد برآمد با او از در مهربانی وارد شود و از غضب او بکاهد؛ چراکه می‌ترسید همچنان که عادت باب‌ها در مواجهه با امتناع‌کنندگان از پرداخت اموال بود توقیعی در لعن و بیزاری از او بیرون آورد و به همین دلیل، با نرمی به او گفت: «به آن چه برایم نوشته بودی دست نیافتم»، ولی باب خشمگینانه گفت: آن طور که می‌گویم رفتار کن! آن مرد می‌گوید: من جز اطاعت فوری چاره‌ای نداشتم. پس نزد ابوالقاسم بن روح که در خانه‌ای کوچک بود، رفتم و جریان را برایش بازگو کردم و او شادمان شد و خداوند را شکر کرد. من دینارها را به او تحویل دادم و پیوسته پول‌هایی را که به دستم می‌رسید نزد او می‌بردم.

عثمان العمري فيقبضها مني فحملت إليه شيئاً من الأموال في آخر أيامه قبل موته بسنتين أو ثلاث سنين، فأمر بتسليمه إلى أبي القاسم الروحي فكنت أطلبه بالقبوض، فشكا ذلك إلى أبي جعفر (محمد بن عثمان) فأمرني ألا أطلبه بالقبوض، وقال: كل ما وصل إلى أبي القاسم فقد وصل إلي، فكننت أحمد بعد ذلك الأموال إليه ولا أطلبه بالقبوض.

ولما تردد أحدهم في تسليم أمواله إلى أبي القاسم بن روح غضب منه الباب محمد بن عثمان وقال له: لم تمتثل ما قلته لك؟ ولكن الرجل حاول أن يلاطفه ويهدئ من غضبه خشية أن يخرج له توقيعاً بلعنه والبراءة منه كعادة الأبواب فيمن يرفض دفع الأموال إليهم، فقال له متلطفاً: «لم أجسر على ما رسمته لي» إلا أن الباب أجابه وهو غاضب وقال له: «قم كما أقوال لك» يقول الرجل: «فلم يكن عندي غير المبادرة، فصررت إلى أبي القاسم بن روح وهو في دار ضيقة فعزفته ما جرى فسربه وشكر الله عز وجل، ودفعت إليه الدنانير، وما زلت أحمد إليه ما يحصل في يدي بعد ذلك من الدنانير».

و تو ملاحظه می‌کنی که چگونه شخصیت‌های برجسته شیعی برای خود قداست قائلند و خود را واجب‌الاطاعه و سخنان خود را معصومانه می‌دانند، وگرنه چیزی نخواهد بود، مگر لعن و دوری از رحمت خداوند.

همچنان که می‌بینی واژه پول در توقیعات منسوب به منتظر و نیز در سخنان ابواب و وکیلان رواج دارد.

انتخاب ابوالقاسم به این دلیل بود که او در مورد مکان زندگی غایب رازدارتر بوده؛ چراکه انتخاب باب در نزد سازمان‌های شیعه برحسب ویژگی‌های خاص انجام می‌گرفته که شاید از بارزترین آن‌ها رازداری و مشهور و در انظار نبودن بوده است. بر نکته یادشده این کلام الغیبه طوسی دلالت دارد: از سهل نوبختی سؤال شد: چگونه این امر به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسید، نه به تو؟ او پاسخ داد: آن‌ها به انتخاب خود آگاه‌ترند، ولی من کسی هستم که با دشمنان ارتباط دارم و با آن‌ها مناظره می‌کنم و اگر همچون ابوالقاسم از مکان او آگاه باشم و از نظر دلیل بر مکان آن حضرت در مضیقه قرار بگیرم، شاید دشمنان را بر مکان راهنمایی کنم؛ ولی اگر حجت زیر عبای ابوالقاسم باشد و با قیچی تکه‌تکه شود، عبا را از او بر نمی‌دارد.

اما به رغم این تعیین ابوالقاسم بن روح باعث ایجاد نزاع بزرگی در میان

فأنت تلاحظ ما تحيط به الرموز الشيعية نفسها من صفة القداسة، وما تضيفي به على قولها من العصمة ووجوب الطاعة المطلقة، وإلا فاللعن والطرده من رحمة الله.

كما تلاحظ بأن لغة المال هي السائدة في التوقيعات المنسوبة للمنتظر وعلى السنة الأبواب والوكلاء. وكان اختيار أبي القاسم لأنه أحفظ لسر المكان الذي يقيم فيه الغائب، حيث إن اختيار الباب يتم من قبل الدوائر الشيعية حسب مواصفات خاصة لعل من أبرزها حفظ السر، وعدم الظهور والشهرة، يدل على ذلك ما جاء في الغيبة للطوسي «أن سهلاً النوبختي سئل فقليل له: كيف صار هذا الأمر إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح دونك؟ فقال: هم أعلم وما اختاروه، ولكن أنا رجل ألقى الخصوم وأناظرهم، ولو علمت بمكانه كما علم أبو القاسم وضغطتني الحجة على مكانه لعلني كنت أدل على مكانه، وأبو القاسم فلو كانت الحجة تحت ذيله وقرض بالمقاريض ما كشف الذيل عنه».

ورغم ذلك فقد أثار تعيين أبي القاسم بن روح نزاعاً كبيراً بين الخلايا السرية، فانفصل عدد من

جمعیت‌های سرّی شد.

از این رو، تعدادی از سرانشان جدا شدند و برای خود ادعای بابت کردند و لعن و بیزاری در میانشان بسیار شد و برخی از آن‌ها به دلیل این که نتوانستند پیروان بیشتری پیدا کنند، مجبور شدند از راز ادعای بابت پرده بردارند. یکی از آن‌ها محمد بن علی شلمغانی (کشته شده در سال ۳۲۳ هجری) است. او از کسانی است که مدعی شد نایب مهدی رافضی هاست و با حسین بن روح بر آن حسادت ورزید و مفتضحشان کرد و گفت: ما با ابوالقاسم حسین بن روح در این امر وارد نشدیم، مگر این که می دانستیم در چه چیزی وارد شده ایم. ما مثل دو سگ که بر سر مرداری می جنگند با هم می جنگیدیم.

احمد کسروی ایرانی (شیعی الاصل) در ادامه این مطلب چنین نوشته است: «او سخن راستی گفته است؛ چرا که نزاع جز بر سر پول نبود. مردی پولی جمع می کرد و در آن طمع می کرد، پس ادعای بابت می کرد تا آن را به دیگری تحویل ندهد.»

سپس ابن روح در سال ۳۲۶ درگذشت و بابت با وصیت او به نفر چهارمی با نام ابوالحسن علی بن محمد سمري منتقل شد. او مقام نیابت را عهده دار شد و غیبت امام نزدیک به هفتاد سال طول کشید و به رغم انتظار و اندوه شیعیان، آرزوی شیعه

رؤسائهم وادعوا البایبة لأنفسهم... وكثر التلاعن بینهم.

وقد اضطر بعضهم لأن يكشف حقيقة دعوى البایبة تلك بسبب أنه لم ينجح في اقتناص مجموعة أكبر من الأتباع، ومن هؤلاء محمد بن علي الشلمغاني المقتول سنة (۳۲۳ هـ) وهو ممن ادعى النيابة عن مهدي الروافض، ونافس أبا القاسم الحسين بن روح عليها، وفضح أمرهم فقال: «ما دخلنا مع أبي القاسم الحسين بن روح إلا ونحن نعلم فيما دخلنا فيه، لقد كنا نتهاشش على هذا الأمر كما تتهاشش الكلاب على الجيف».

ويعقب على ذلك أحمد الكروي الإيراني (الشيعی الاصل): «لقد صدق فيما قال، فإن التخاصم لم يكن إلا لأجل الأموال، كان الرجل يجمع المال ويطمع فيه فيدعي البایبة لكيلا يسلمه إلى آخر».

ثم ما لبث ابن روح أن توفي سنة (۳۲۶ هـ) فانتقلت البایبة بوصية منه إلى رجل رابع يدعى: أبا الحسن علي بن محمد السمري. والذي تولى منصب البایبة وكان قد انقضى على غيبة الإمام قرابة سبعين عامًا

در بازگشت او تحقق نیافت و وعده‌های ظهوری که به شیعه داده می‌شد، دروغ از آب درآمد و شیعیان به شک افتادند و پس از کشمکش شدیدی که میان مدعیان بابت درگرفت حقیقت شروع به نمایان شدن کرد. به همین دلیل، تمام فعالیت‌های باب مخفیانه شد و از این رو، شما در کتاب‌های شیعه آن نامه‌ها و توقیع‌های منسوب به غایب منتظر را که گذشتگان داشتند دیگر نمی‌بینی. یکی از شیعیان به این مطلب اعتراف کرده، گرچه خواسته این عوامل را بپوشاند و آن را با کثرت فشارهایی که بر شیعه وارد می‌شد، تحلیل کند.

سمری سه سال در منصب [ظاهری اش] بود و چه بسا ناامیدی بر او چیره شد و احساس کرد منصب او به عنوان وکیل مورد اعتماد امام غایب خاصیتی ندارد و وقتی در بستر مرگ به او گفته شد: وصی تو پس از مرگ کیست؟ گفت: برای خداوند امری است که به او می‌رسد. این چنین ادعای ارتباط مستقیم با غایب پایان یافت؛ چراکه به سبب مسابقه‌ای که بر سر آن درگرفت حقیقتش روشن شد. و ادعای غیبت به بن بست رسید؛ چراکه اندیشه بابت خاصه سودی نبخشید، ولی بزرگان شیعه توقیعی منسوب به سمری از منتظر بیرون آوردند که بر پایان یافتن بابت مستقیم دلالت داشت و نظریه نیابت عامه‌ای را که بزرگان شیعه در آن شراکت داشتند، طرح کرد.

لم يتحقق فيها أمل الشيعة في رجعتهم رغم انتظارهم إياه وتلهفهم عليه. وقد تخلفت وعود الشيعة بالظهور للغائب المستور، وساد الشك الأوساط الشيعية، وبدأت تتكشف حقيقة الأمر بعد النزاع الحاد الذي وقع بين أدعياء البابية، ولذلك اختفى نشاط الباب تماماً، فلا تجد له في كتب الشيعة مثل ما تجد لأسلافه من الرقاع والتوقيعات التي ينسبونها للغائب المنتظر. وقد اعترف بذلك بعض الشيعة وإن حاول أن يتستر على تلك الأسباب فيعزو الأمر إلى كثرة الضغوط على الشيعة.

وقد استمر السمري في منصبه (الشكلي) ثلاث سنوات، وربما أدركته «الخيبة وشعر بتفاهة منصبه كوكيل معتمد للإمام الغائب، فلما قيل له وهو على فراش الموت: من وصيك من بعدك؟ قال: لله أمر هو بالغه». وهكذا انتهت دعوى الصلة المباشرة بالغائب، لأن أوراقها انكشفت بسبب التنافس عليها. ووصلت دعوى الغيبة إلى طريق مسدود، إذ لم تنجح فكرة البابية الخاصة، ولكن أخرج شيوخ الشيعة توقيعاً منسوباً للسمري عن المنتظر يعلن فيه انقطاع البابية المباشرة، واختراع مبدأ النيابة العامة التي

بعد از این تغییر، جریان غیبت مهدی از بن بست خارج شد و نزاع‌های ظاهری بر سر منصب بابیت پنهان شد و غنیمت به صورت مساوی میان همه تقسیم شد و عقیده نیابت تثبیت گردید که ما پس از طرح بحث اعتقاد شیعیان درباره مهدی متعرض آن خواهیم شد.

این باب‌های چهارگانه عثمان بن سعید، پسرش، ابن روح و سمی بنیان‌گذاران اندیشه غیبت و مهدویت هستند، یا این‌که چهره‌های بارزی به شمار می‌روند که اندیشه مهدی اثناعشری را پی‌ریزی کردند و به دوران فعالیت آن‌ها تحت عنوان بابیت غیبت صغرا گفته می‌شود که هفتاد سال یا بیشتر طول کشید. ما به زودی اندیشه غیبت و مهدویت را طبق آن‌چه در کتاب‌های اثناعشریه آمده، بررسی خواهیم کرد و محتوای آن را شناسایی خواهیم نمود؛ چراکه این عقیده امروزه اساس مذهب شیعه را تشکیل می‌دهد.^۱

نقد و بررسی: پیامبر گرامی اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام بنیان‌گذاران اندیشه غیبت

از سخنان قفاری چنین برداشت می‌شود که جریان وجود و غیبت امام مهدی ﷺ در هیچ‌یک از روایات پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام مطرح نشده بود؛ نه امام حسن عسکری علیهم‌السلام در این باره سخنی فرموده بود، نه هیچ‌کس از تولد امام مهدی ﷺ

یشارك فیها شیوخ الشيعة - كما سيأتي - .

وبعد هذا التغيير خرجت قضية غيبة المهدي من طريقها المسدود، واختفت ظواهر النزاع على منصب البابية واقتسمت الغنيمة بين الجميع بالسوية، وقررت عقيدة النيابة والتي سنتحدث عنها بعد استعراضنا لقضية المهدي عند الشيعة.

هؤلاء الأبواب الأربعة: عثمان بن سعيد، وابنه، وابن روح، والسمري، هم المؤسسون لقضية الغيبة والمهدية، أو هم الوجوه البارزة التي رسمت نظرية المهدي عند الاثني عشرية، وتسمى فترة عملهم بالبابية: «الغيبة الصغرى» والتي استمرت سبعين سنة أو تزيد.

وستتناول نظرية المهدية والغيبة كما جاءت في كتب الاثني عشرية، ونتعرف على مضامينها، حيث أصبحت اليوم هي أساس المذهب الشيعي.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۱۹-۱۰۱۱.

آگاه شد، نه هیچ‌یک از شیعیان آن حضرت را ملاقات کرده‌اند؛ و نه هیچ‌کس از وجود آن حضرت اطلاع یافته و پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام در این باره در میان شیعیان هیچ ذهنیتی وجود نداشته است و به یک باره مردی مجهول‌الهویه به نام عثمان بن سعید مدعی شد که امام حسن علیه السلام فرزند غایبی دارد و خود را نایب آن حضرت خواند. به راستی اگر واقعیت همان باشد که در سخنان قفاری آمده، حق به جانب اوست و شیعیان ساده‌لوحانی بیش نیستند!

اما گزارش‌های متون کهن تاریخی و حدیثی واقعیت را به گونه‌ای دیگر نشان می‌دهند. به گزارش آن‌ها پیشوایان معصوم علیهم السلام پیش از تولد امام مهدی علیه السلام در صدها روایت موضوع تولد مخفیانه و غیبت آن حضرت را توضیح داده بودند و امام عسکری علیه السلام نیز به ویژه در مواضع متعددی از غیبت و پنهان‌زیستی فرزند دل‌بند خود گفته است. مسئله غیبت امام مهدی علیه السلام چنان مسلم و تردیدناپذیر بوده که حتی پیش از تولد آن حضرت ده‌ها کتاب با عنوان *الغیبه* نوشته شده است. برای مثال، ابراهیم بن صالح انماطی از اصحاب امام باقر علیه السلام^۱، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی معاصر امام رضا علیه السلام^۲، علی بن حسن بن فضال از اصحاب امام هادی علیه السلام^۳، عباس بن هشام متوفای ۲۲۰ قمری^۴ و... از کسانی هستند که پیش از تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام درباره غیبت آن حضرت کتاب نوشته‌اند. پس از تولد امام مهدی علیه السلام نیز ده‌ها نفر از شیعیان مورد اعتماد یا جمال‌دلربای آن حضرت را زیارت کرده‌اند یا توسط امام عسکری علیه السلام از تولد آن حضرت اطلاع یافته‌اند. چنان‌که گذشت، اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام بر این مطلب اتفاق نظر داشته‌اند و بلکه تمام

۱. الرجال نجاشی، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۲۵۷.

۴. همان، ص ۲۸۰.

فصل دوم: نقدهای موردی [۹۱]

شیعیان پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام بر این مطلب اجماع کرده‌اند. از سوی دیگر، عثمان بن سعید انسانی مجهول‌الهویه نبود، بلکه از شخصیت‌های معروف بود که سال‌ها توفیق ادای وظیفه‌ی خطیر وکالت از امام هادی و امام عسکری علیه السلام را بر عهده داشت و امام حسن عسکری علیه السلام در مواضع متعددی در حضور شیعیان او را توثیق کرده بود و به وکالت او از ناحیه‌ی فرزند عزیزش تصریح فرموده بود. برای نمونه، شیخ طوسی به سند خود از چند نفر از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام چنین روایت می‌کند:

نزد ابومحمد حسن بن علی علیه السلام برای پرسش از حجت پس از او گرد می‌آمدیم. در مجلس چهل نفر حضور داشتند. پس عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا، می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم که شما به آن از من داناترید... ناگهان نوجوانی همچون پاره‌ی ماه را دیدیم که شبیه‌ترین مردم به ابومحمد علیه السلام بود. امام حسن علیه السلام فرمود: این امام شما پس از من و خلیفه‌ی من بر شماست؛ از او اطاعت کنید و پس از من پراکنده نشوید که دینتان فاسد خواهد شد. آگاه باشید که شما پس از امروز او را نخواهید دید تا این که مدتی طولانی بگذرد. پس سخن عثمان را بپذیرید و به دستور او گردن نهید و سخنش را بپذیرید. او جانشین امام شماست و امر به دست اوست.^۱

آن چه گذشت - که تفصیل پاره‌ای از آن در آینده نیز خواهد آمد - به روشنی نشان می‌دهد باور شیعه به امام غایب ریشه در سخن عثمان بن سعید ندارد تا این که قفاری از پذیرش قول یک غیرمعصوم در مهم‌ترین مسائل اظهار تعجب کند. آن چه تعجب برانگیز می‌نماید، این است که چگونه قفاری صدها روایتی را که دردها منابع کهن شیعه همچون *الامامة والتبصرة*، *کافی*، *کمال‌الدین*، *الغیبة نعمانی* و *الغیبة*

۱. *الغیبة للحجة*، ص ۳۵۷.

شیخ طوسی و... وجود دارد و آن‌ها را ده‌ها نفر از راویان حدیث که دارای سلاقی مختلف و دیدگاه‌های متفاوت بوده‌اند و در مناطق مختلف جغرافیایی می‌زیسته‌اند، از امامان اهل بیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و همگی از غیبت امام مهدی علیه‌السلام سخن گفته‌اند، ندیده یا نخواسته ببینند و مدعی شده که اعتقاد شیعیان به وجود امام غایب ریشه در سخن عثمان بن سعید دارد؟

نقدی دیگر

یکی از نویسندگان معاصر از منظری دیگر به شبهه یادشده پاسخ داده است که ذکر آن در این جا خالی از لطف نیست. وی در این باره می‌نویسد:

در منابع کهن شیعی سخن از منصبی با عنوان منصب وکالت در دوران غیبت صغرا به میان آمده است، به گونه‌ای که عده‌ای ادعا داشتند واسطه بین امام زمان علیه‌السلام و شیعیان در آن دوران هستند و به جمع‌آوری اموال شرعی شیعیان می‌پرداختند.

هرچند در منابع این بحث وجود دارد، اما آیا این منصب نمی‌تواند ساختگی باشد؟ به عبارت دیگر، آیا امکان ندارد عده‌ای مخفیانه طرحی را برنامه‌ریزی کرده باشند تا از سردرگمی و حیرت شیعه در آن دوران استفاده کنند تا هم از موقعیت اجتماعی خوبی برخوردار شوند و هم از اموالی که به دست آن‌ها می‌رسید، بهره ببرند؟ آیا توطئه‌ای در کار نبوده است؟

بخشی از شبهات مطرح شده در مورد امام زمان علیه‌السلام در بحث وکلا - به ویژه وکلای اربعه - در واقع از همین گونه سؤال‌ها سرچشمه می‌گیرد.^۱ برای جواب دادن به این سنخ سؤال‌ها و شبهه‌ها، باید به بررسی واقعیت منصب وکالت در دوران غیبت صغرا پرداخت تا به طور اساسی و جدی جواب روشنی برای این گونه سؤال‌ها یافت و صحت یا عدم صحت ادعای مدعیان منصب وکالت را روشن کرد.

۱. اصول مذهب الشیعه، ص ۸۹۲- ۸۹۳؛ تطور الفکر السياسي الشیعی، ص ۲۳۱؛ بهایی‌گری، ص ۹-۱۰.

با توجه به اطلاعات موجود در مورد شخصیت وکلا و فعالیت‌های آنان شواهدی را دال بر صحت ادعای وکالت از سوی امام عصر علیه السلام می‌توان اقامه کرد.^۱

الف) شخصیت وکلای چهارگانه

در منابعی که به معرفی شخصیت وکلا پرداخته شده، به هیچ نقطه ضعف اخلاقی یا شخصیتی در مورد وکلا اشاره نشده است؛ بلکه هر آن چه هست، نشان از مدح و عظمت شأن آن‌هاست.^۲ از این رو، به راحتی و بدون ارائه دلیل و مدرک محکم و قطعی نمی‌توان تهمت وضع این منصب را متوجه ایشان نمود.

ب) مورد درخواست واقع شدن

منظور این است که شیعیان در مسائل عقیدتی، علمی، فقهی و اموری از این قبیل به ایشان رجوع می‌کرده‌اند و این افراد پناه‌گاه شیعیان در آن دوران بوده‌اند.

برای نمونه، به این موارد توجه شود:

یکم. احمد بن اسحاق قمی نامه‌ای به محمد بن عثمان نوشت و سؤال‌هایی را مطرح کرد؛^۳

دوم. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری که هم پدرش^۴ و هم خودش^۵ جزء علما و رجال مطرح شیعه در قم هستند و صاحب تألیف بوده،^۶ نامه‌ای به محمد بن عثمان نوشت و درخواست کرد آن را بر حضرت حجّت علیه السلام

۱. از آن جا که اطلاعات موجود، بیشتر درباره وکلای اربعه است و درباره سایر وکلا اطلاعات بسیار اندکی وجود دارد، شواهد حول این چهار وکیل خواهد بود.

۲. برای آگاهی از جایگاه شخصیتی و اجتماعی ایشان، نک: سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام، ص ۴۵۰-۴۸۲.

۳. الغیبة للحجة، ص ۲۸۷-۲۹۰.

۴. رجال طوسی، ص ۴۳۲.

۵. رجال نجاشی، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۶. همان.

عرضه کند؛^۱

سوم. علی بن حسین بن بابویه از ابن روح درخواست کرد که از محضر امام زمان علیه السلام برای فرزنددار شدن او دعا کند. وی همچنین سؤالاتی از ابن روح پرسیده است؛^۲

چهارم. اسحاق بن یعقوب سؤال هایی مطرح کرده و از محمد بن عثمان درخواست کرده که آن را به محضر امام برساند و جواب آن ها را دریافت کند.^۳

با توجه به عالم و فقیه بودن این افراد و نداشتن جایگاه علمی و فقهی ممتاز و ویژه و کلاً این گونه سؤال ها می تواند نشان از اعتماد آن فقیهان و عالمان بر وکیلان به شمار آید.

ج) انکار نکردن اصل منصب وکالت توسط مخالفان

مدعیان دروغین و مخالفان^۴ وکلاً پس از آن که مورد لعن و تبری و طرد از سوی وکلای اربعه واقع می شدند، اصل منصب وکالت را انکار نمی کردند؛ در حالی که اینان خود جزو رجال مطرح شیعه بودند و اگر این منصب واقعی نبود، آن گاه که برای آنان فایده ای نمی داشت، بهترین راه برای غلبه بر وکلا آن بود که اصل منصب وکالت را انکار کنند؛ در حالی که ایشان سخنانی گفته اند که بر قبول منصب وکالت دلالت می کند:

یکم. احمد بن هلال وکالت عثمان بن سعید را قبول دارد و می گوید من در مورد محمد نصّی نشنیده ام، اما وکالت پدرش برای امام زمان علیه السلام را نفی نمی کنم؛^۵

۱. الغیبة للحجة، ص ۳۷۴، ۳۸۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳؛ الغیبة للحجة، ص ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۰.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۳ - ۴۸۴؛ الغیبة للحجة، ص ۲۹۰ - ۲۹۲.

۴. درباره مدعیان دروغین نک: الغیبة للحجة، بخش مدعیان دروغین و مذموم، ص ۳۹۷.

درباره مخالفان، نیاز به بررسی جدی وجود دارد. تمام آن ها را با نام مدعیان دروغین می آورند، اما تعیین نوع مخالفت آن ها جای کار دارد.

۵. الغیبة للحجة، ص ۳۹۹.

فصل دوم: نقدهای موردی [۹۵]

دوم. محمد بن علی بن بلال در مجلسی اعتراف کرده که محمد بن عثمان برحق است و به او امر شد که اموال را به او برد کند؛^۱

ج) از سخنان شلمغانی در ابتدای کتاب *الغیبة* اش که شیخ طوسی جملاتی از آن را نقل کرده، چنین برمی آید که وی وجود منصب وکالت را پذیرفته است. همچنین در برخی از سخنان نقل شده از او اصل منصب وکالت مورد تأیید قرار گرفته است.^۲

د) اخبار غیبی

به این نمونه‌ها توجه کنید:

یکم. خبر دادن محمد بن عثمان و سمیری از مرگ خود؛^۳

دوم. خبر دادن سمیری از مرگ علی بن حسین بن بابویه بدون این که کسی از او سؤالی کرده باشد؛^۴

سوم. گاه برخی از اموال که به آنان می رسید، پذیرفته نمی شد و یا به آورنده توضیحاتی مبنی بر جاماندن بخشی از اموال می دادند و در مواردی نشانی و مشخصات اموالی را به او می گفتند که آورنده همراه داشت.^۵

این گونه اخبار غیبی جدای از صحت و سقم تک تک گزارش ها و موارد بیان شده، ظن ما را به صحت ادعای آنان می تواند تقویت کند.

ه) نبودن رابطه خاص بین وکلا

وجود نوعی پیوند و رابطه خاص بین افرادی که ادعایی مشابه را مطرح می کنند، می تواند احتمال ساختگی بودن ادعای آنان را تقویت کند، در حالی که عدم وجود پیوند و رابطه بین متصدیان یک منصب می تواند به نوعی حاکی از صحت ادعای آنان باشد. از این رو، بررسی وجود رابطه خاص

۱. همان، ص ۴۰۰-۴۰۱.

۲. همان، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ۵۰۲-۵۰۳؛ الغیبة للحجة، ص ۳۶۵-۳۶۶ و ۳۹۴.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۴؛ الغیبة للحجة، ص ۳۹۴-۳۹۶.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۶ و ۴۶۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸، ۵۰۹، ۵۱۶، ۵۱۸ و ۵۱۹.

بین وکلا - به خصوص وکلای اربعه - در پی خواهد آمد.

۱. پیوند خانوادگی

هرچند عثمان بن سعید و محمد پدر و پسر هستند، ابن روح فردی منتسب به خاندان نویختی البته از طرف مادر است و از لحاظ پدری دقیق معلوم نیست که جزو کدام خاندان است.^۱ وضعیت خاندانی سمی هم دقیق معلوم نیست؛ او را از اهالی صیمر و از خاندان علی بن محمد بن زیاد صیمری نام می‌برند که نادرست است و خلط اطلاعات به شمار می‌رود.^۲ با مطالعه زندگی این چهار نفر - که در رأس منصب وکالت در دوران خود قرار دارند - نمی‌توان بین ایشان پیوند خانوادگی خاصی مشاهده کرد. منظور ما از پیوند خانوادگی، پیوندی است که به نوعی زمینه‌ساز انتخاب فرد، برای تصدی امر وکالت باشد و بتوان بر این ادعا شاهد اقامه کرد، وگرنه صرف پیوند خانوادگی در نظر نیست.

۲. رابطه حزبی

در میان اینان رابطه حزبی که موجب توهم هم‌داستان بودنشان باشد دیده نمی‌شود. در کتاب شیخ طوسی گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد ابن روح با وجودی که جزو دستیاران محمد بن عثمان بوده، جایگاه ممتازی در میان آنان نداشته است.^۳ حتی بنا بر گزارشی وقتی محمد فردی را به تسلیم اموالش به ابن روح امر می‌کند، او در ابتدا دچار تردید می‌شود و از دادن اموال به ابن روح خودداری می‌کند.^۴ همچنین با وجود افرادی مثل احمد بن متیل و پسرش جعفر، کسی احتمال جانشینی ابن روح را نمی‌داده است.^۵

۱. خاندان نویختی، ص ۲۱۴.

۲. «نقد کتاب سازمان وکالت و پاسخ نقد»، مجله تاریخ درآینه پژوهش، ش ۱۲، ص ۱۵۴-۱۵۵. اطلاعات علی بن محمد سمی با علی بن محمد بن زیاد صیمری خلط می‌شود.

۳. الغیبة للحجة، ص ۳۶۹.

۴. همان، ص ۳۶۸.

۵. همان، ص ۳۶۹.

فصل دوم: نقدهای موردی [۹۷]

در ضمن با وجود افرادی مثل کلینی و ابراهیم بن هاشم، سمی انتخاب می‌شود و در اطلاعات موجود رابطه‌ای بین سمی و وکلای قبلی در حدی که او را کاندیدای جانشینی ابن روح قرار دهد دیده نمی‌شود.

(و نداشتن جایگاه علمی و فقهاتی ممتاز

آیا این وکلا از لحاظ علمی و فقهاتی در حدی بوده‌اند که بتوانند جامعه شیعی آن روز را با توجه به مسائل کلامی پیش آمده در مورد امامت و مسائل شرعی دیگر، به تنهایی هدایت کنند؟

در حقیقت، با توجه به اطلاعات موجود نمی‌توان جایگاه علمی و فقهاتی ویژه‌ای را برای وکلای اربعه در نظر گرفت. در مورد عثمان بن سعید و محمد بن عثمان از آن جا که محضر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را درک کرده‌اند، می‌توان ردپایی در نقل احادیث دید. برای مثال، گفته شده که محمد دست به تألیف کتاب فقهی زده است،^۱ اما در مورد ابن روح و سمی اطلاعاتی که بتوان آن‌ها را در ردیف فقها و علمای شیعه قرار داد در دسترس نیست. در مورد ابن روح آمده است که او کتاب *التأدیب* را برای تأیید مطالبش به نزد علمای قم فرستاد.^۲ البته این بدان معنا نیست که اینان هرگز به علوم و مسائل فقهی آگاه نبوده‌اند. برخی حضور نداشتن آنان در مباحث علمی و فقهی را دلیل تقیه شدیدشان دانسته‌اند.^۳ به هر حال، گویا این وکلا خودشان جایگاه خاص علمی و فقهی نزد شیعیان نداشته‌اند.

با وجود این، افرادی مانند احمد بن اسحاق قمی، محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، ابن بابویه و اسحاق بن یعقوب سؤال‌های علمی و فقهی خود را به سوی اینان گسیل داشته‌اند. آیا این امر نشانه اعتماد این افراد به وکلای اربعه و قبول رابط بودن آنان نیست؟

۱. همان، ص ۳۶۳.

۲. همان، ص ۳۹۰.

۳. تاریخ سیاسی عصر غیبت امام دوازدهم، ص ۱۴۹.

ز) اطاعت شخصیت‌های مورد قبول شیعه از وکلای اربعه عقل می‌گوید: به صورت طبیعی وقتی عده‌ای بخواهند بدعتی را به مکتبی وارد کنند، متولیان واقعی آن مکتب به مبارزه با بدعت‌گران خواهند پرداخت و به دروغ‌گویان که قصد سوءاستفاده از مردم دارند واکنش نشان خواهند داد و موضع‌گیری خواهند کرد.

اگر پدید آوردن منصب وکالت امری ساختگی می‌بود، علما و فقهای مقبول شیعه که تا آن روز در برابر هر بدعتی قد علم کرده بودند و به نحوی پیش‌گام در حفظ ساحت ائمه علیهم‌السلام و مذهب تشیع بودند باید موضع منفی می‌گرفتند، در حالی که شواهد زیر حاکی از تأیید وکلاست:

یکم. وقتی از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چرا به جانشینی محمد بن عثمان انتخاب نشدی، بر درستی گزینش ابن‌روح چنین تأکید می‌کند که ممکن بود من به علت مناظرات جایگاه امام را آشکار کنم؛ ولی اگر امام زیر جامه ابن‌روح پنهان باشد و او را با قیچی تکه‌تکه کنند جای ایشان را نشان نمی‌دهد.^۱

دوم. نامه‌های ابن‌بابویه، محمد بن عبدالله حمیری، احمد بن اسحاق و دیگران و پرسش‌ها و درخواست‌های آنان بر چیزی جز تأیید وکلا دلالت نمی‌کند.

سوم. عبدالله بن جعفر حمیری که از علمای قم است می‌گوید: «هنگامی که ابوعمر و درگذشت، نامه‌ای به همان خط نزد ما آمد که ما با آن مکاتبه می‌کردیم، مبنی بر جانشینی ابی‌جعفر.^۲ این سخن نشان از پذیرش ادعای محمد می‌تواند باشد.

وجود این‌گونه شواهد در حالی است که ابوسهل نوبختی و ابن‌بابویه وقتی حسین بن منصور حلاج ادعای وکالت دارد، با او درگیر می‌شوند و او را در

۱. الغیبة للحجة، ص ۳۹۱.

۲. همان، ص ۳۶۲.

انظار مردم مفتضح می‌سازند.^۱ این‌گونه حمایت‌ها و تأییدها بر چه چیزی دلالت می‌کنند؟ اگر گفته شود برخی از رجال شیعه مانند احمد بن هلال، محمد بن علی بن بلال و شلمغانی با این وکلا به نزاع برخاسته‌اند، پاسخ آنان از بحث‌های قبل روشن می‌شود؛ زیرا این مخالفت در حد ردّ اصل منصب وکالت نبود و در حد مخالفت با متصدی وقت منصب بود.

ح) وضعیت امامیه در پایان غیبت صغرا سرانجام وکالت چه بود؟ آیا رهبری اینان باعث هماهنگی شیعیان شد یا برعکس اختلافات را شدیدتر کرد؟

۱. انسجام پایانی شیعیان

پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام و در سال‌های ابتدایی غیبت صغرا، شیعیان آن حضرت متحیر شدند؛^۲ ولی شیعیان متحیر با تلاش وکلا و دیگر علمای شیعه در گذر زمان سرانجام مسیر حقیقت را شناختند، هرچند تحیر و سردرگمی گروه‌هایی از شیعیان تا سال‌های طولانی ادامه یافت و سبب نوشتن کتاب‌هایی مثل *الامامة والتبصرة من الحيرة، الغيبة نعمانی، کمال الدین و تمام النعمة* شد.^۳ با وجود این، هر چه از سال‌های اولیه غیبت گذشت، دیگر آن تقسیم‌های اولیه در کار نبود.^۴

۲. غلبه بر مخالفان و به اثبات رساندن حقانیت خود

مدعیان دروغین در دوران محمد بن عثمان و سال‌های ابتدایی وکالت ابن‌روح فعال بودند و اکثر مخالفت‌ها در آن دوران بود.^۵ اما در سال‌های

۱. همان، ص ۴۰۱ و ۴۰۳؛ *رجال نجاشی*، ص ۲۳؛ *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۵۳-۵۶؛ *خاندان نوبختی*، ص ۱۱۶.

۲. *فرق الشیعة*، ص ۹۶؛ *المقالات والفرق*، ص ۱۰۲-۱۱۶.

۳. در مقدمه همین کتاب‌ها به این مطلب اشاره شده است.

۴. با مراجعه به کتاب‌های فرق و مذاهب، به این نکته پی می‌بریم.

۵. احمد بن هلال، محمد بن علی بن بلال و محمد بن نصیر مربوط به دوران محمد و شلمغانی، حلاج و ابوبکر بغدادی در دوران ابتدایی و میانی ابن‌روح هستند. توجه شود که تمام این مخالفت‌ها در یک حد قرار ندارد و علت مخالفت‌ها متفاوت است.

پایانی وکالت حسین بن روح و دوران سمی گزارش می‌از این مخالفت در دست نیست و اگر موردی هم باشد، در حد مخالفت‌ها در دوران محمد و اوایل دوران ابن‌روح قوت ندارد. به بیان دیگر، در گذر زمان، تعداد مخالفان و فعالان برضد وکلای اربعه سیر نزولی گرفت و در اواخر دوران غیبت صغرا به کمترین حد خود می‌رسد. در همان دوران هم که مخالفت‌ها اوج گرفت، گزارش‌هایی مبنی بر عدم موفقیت مخالفان در آسیب رساندن به وکالت محمد بن عثمان وجود دارد.^۱

در مجموع نه تنها مخالفان وکلا و مدعیان دروغین نتوانستند رهبری وکلا را مخدوش کنند، بلکه با گذر زمان هدایت و رهبری اینان در جامعه آثار وجودی خود را آشکارتر ساخت و قدرت رهبری آنان را نشان داد.^۲

ط) نبود اختلاف بین وکلای اربعه

در میان وکلا، هرگز وکیلی سخن وکیل قبلی را نقض نمی‌کرد یا رفتار و عمل او را خطا نمی‌خواند؛ بلکه شواهدی بر همسان بودن روش آنان در دست است. برای مثال، برخی از توقیعات صادر شده در دوران ابن‌روح درباره لعن مدعیان دروغین، به لعن مدعیان دروغ‌های قبل نیز پرداخته است.^۳ حاصل سخن آن‌که با مطالعه درباره وکلای اربعه گزارشی دیده نمی‌شود که حاکی از اختلاف ایشان و یا رد سخن و عمل وکیل قبلی باشد.

ی) توقیعات

صدور غالب توقیعات به دست وکلای اربعه،^۴ صدور آن‌ها به همان خط در دوران وکیل قبلی،^۵ وجود امور غیبی در توقیعات^۶ و پاسخ به سؤال‌هایی که

۱. الغیبة للحجة، ص ۳۵۶ و ۳۶۳.

۲. قدرت رهبری اینان از درافتادن با افرادی مثل نمیری و شلمغانی فهمیده می‌شود.

۳. الغیبة للحجة، ص ۳۷۳؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۵۷.

۴. الغیبة للحجة، ص ۳۵۶ و ۳۶۳.

۵. همان.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶؛ الغیبة للحجة، ص ۳۹۵.

فصل دوم: نقدهای موردی [۱۰۱]

فراتر از جایگاه علمی وکلا بود، همه در کنار هم می‌تواند حاکی از این باشد که منبع اصلی صدور توقیعات شخص دیگری است که این وکلا ادعای وکالت او را دارند.

از کنار هم قرار دادن مجموعه این شواهد می‌توان به این واقعیت رسید که در دوران غیبت صغرا منصبی با عنوان وکالت وجود داشته و این منصب مورد پذیرش جامعه تشیع امامی آن روزگار بوده است. از این رو، اگر کسی بخواهد این منصب را ساختگی و غیرواقعی بخواند، باید مدارک و دلایل متقنی ارائه دهد تا علاوه بر رد شواهدی که اقامه شده، دلیل محکمی بر ساختگی بودن آن باشد؛ وگرنه صرف ادعا و شبهه وارد کردن، خواننده منصف را از مسیر حقیقت جدا نخواهد کرد، هرچند شاید بتواند برای مدتی پرده‌ای از ابهام بر چهره حقیقت بکشد، اما خورشید همواره پشت ابر نخواهد ماند.^۱

افزون بر آن چه گذشت، در سخنان قفاری خبط‌های متعدّد دیگری نیز وجود دارد که به آن‌ها اشاره اجمالی می‌شود.

شبهه ۸. نزاع مدعیان نیابت با عثمان بن سعید

وی در شرح حال عثمان بن سعید می‌نویسد:
کسان دیگری نیز شبیه ادعای او را طرح کردند و همگی گمان می‌کردند که باب امام غایبند و بینشان نزاع شدیدی درگرفت.^۲

نقد و بررسی: فقدان ادعای نیابت در عصر سفارت عثمان بن سعید

خوش بختانه با رجوع به منابع کهن روشن می‌شود که در عصر سفارت عثمان سعید هیچ‌کس ادعای سفارت نکرده و هیچ‌کس با او درباره امر نیابت امام

۱. «اثبات تاریخی وجود امام زمان علیه السلام از راه بررسی منصب وکالت در عصر غیبت صغرا»، فصل‌نامه مشرق موعود، ش ۹.

۲. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۱۲.

مهدی علیه السلام نزاع ننموده است؛ چراکه در عصر سفارت او حتی یک مورد مدعی دروغین نیابت وجود نداشته است. این امر نشان دهنده ثبات جایگاه او و اتفاق نظر شیعیان بر امر نیابت اوست که البته این مطلب معلول زمینه سازی امام عسکری علیه السلام و بارها تذکر آن حضرت درباره نیابت عثمان بن سعید از امام مهدی علیه السلام بود و البته تعداد انگشت شماری از مدعیان دروغین نیز وجود داشتند که به دنبال جاه و ثروت بودند، اما این مدعیان پیش از رحلت نایب اول توان عرض اندام نداشتند و همگی پس از رحلت او ادعای دروغ خود را طرح کردند. با توجه به نکته پیش گفته، روشن می شود این سخن قفاری نیز بی اساس است که می گوید: «و هناک وکلاء غیر مرضیین من عثمان بن سعید و من شایعه.»^۱

شبهه ۹. بیرون آوردن توقیع توسط سایر مدعیان نیابت

وی در ادامه می نویسد:

و همه مدعیان نیابت، توقیع بیرون می آوردند و گمان می کردند که آن توقیع از جانب غایب منتظر صادر شده است.^۲

نقد و بررسی

این ادعا نیز مانند ادعای پیشین بی اساس است؛ چراکه در منابع حتی یک مورد نیز وجود ندارد که مدعیان دروغین نیابت، توقیعی بیرون آورده باشند و آن را به امام مهدی علیه السلام نسبت داده باشند. به همین دلیل، قفاری برای ادعای خود هیچ سندی نیاورده است.

شبهه ۱۰. مخالفت بخشی از جامعه شیعی با نیابت محمد بن عثمان

او در ادامه نوشته است:

۱. همان، ص ۱۰۱۳.

۲. همان ص ۱۰۱۲.

فصل دوم: نقدهای موردی [۱۰۳]

و چون عثمان بن سعید - باب اول، که مورد اعتماد شیعه بود - وفات کرد، برای پس از خود پسرش محمد را قرار داد، ولی برخی از آنان با او مخالفت کردند و به باییت او رضایت ندادند و میانشان نزاع درگرفت و یکدیگر را لعن کردند.^۱

نقد و بررسی

نویسنده بر مدّعی خود دلیلی نیاورده و برای آن سندی ذکر نکرده، اما برای روشن شدن میزان راستی سخنان او در سخنان شیخ طوسی بررسی می‌کنیم. وی چنین روایت می‌کند:

پیوسته شیعه به عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان اعتقاد داشت تا این که ابو عمر عثمان بن سعید - که خدایش رحمت کند - وفات کرد. پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و متولی امور شد و تمام کارها به او سپرده شد و شیعه بر عدالت و وثاقت و امانت داری او اجماع داشت؛ چرا که پیش از آن در زمان حیات حسن علیه السلام و بعد از رحلت آن حضرت و در زمان پدرش عثمان بن سعید به امانت داری و عدالت و لزوم رجوع به او تصریح شده بود. در عدالت او هیچ اختلافی وجود نداشت و در امانت داری اش تردیدی نبود. در طول حیاتش در امور مهم توقیعات با همان خطی که در زمان حیات پدرش نوشته می‌شد، به دست او بیرون می‌آمد و شیعه در این باره جز او را نمی‌شناخت و به هیچ کس جز او رجوع نمی‌کرد.^۲

در صدر همان روایتی که جریان مخالفت احمد بن هلال را توضیح داده و آقای قفاری به آن استناد کرده است نیز چنین آمده است:

احمد بن هلال از اصحاب ابو محمد علیه السلام بود. پس شیعیان به دلیل تصریحی که از امام حسن علیه السلام در زمان حیات حضرتش وجود داشت، بر وکالت محمد

۱. همان، ص ۱۰۱۳.

۲. الغیة للحجة، ص ۳۶۲.

بن عثمان - خداوند از او خشنود باد - اجماع داشتند و چون حسن رضی الله عنه رحلت فرمودند، جامعه شیعه به احمد بن هلال گفتند: آیا وکالت ابوجعفر محمد بن عثمان را نمی‌پذیری؟^۱

البته قفاری برای این که تعداد مخالفان را زیاد نشان دهد، از ذکر صدر حدیث خودداری کرده و تنها ذیل آن را نقل کرده است. براین اساس، به گواهی منابع کهن، شیعیان بر نیابت نایب دوم اجماع داشتند و روشن است که با وجود چنین اتفاق نظری که میان شیعیان درباره سفارت او وجود داشت، وجود انگشت شمار مدعیان دروغین که به معارضه با او پرداختند، به سفارت او آسیبی نمی‌رساند؛ چراکه اگر اتفاق نظر و اجماع دلیل حقانیت باشد، هیچ حقی اثبات‌پذیر نخواهد بود.

شبهه ۱۱. وکالت محمد بن بلال

وی در ادامه مدعی شده که محمد بن علی بن بلال همچون عثمان بن سعید وکیل امام مهدی رضی الله عنه و مورد اعتماد آن حضرت بوده و با وفات عثمان بن سعید از تحویل اموال خودداری کرده است.^۲

نقد و بررسی

ادعای مشارکت محمد بن علی بن بلال با عثمان بن سعید در وکالت از امام مهدی رضی الله عنه و وثاقت او نزد امام مهدی رضی الله عنه نیز همچون دعاوی پیشین آقای قفاری بی‌اساس است؛ چراکه از این جمله شیخ طوسی «او اموالی از امام نزدش بود که آن را نگه داشت و از پرداخت آن خودداری کرد»^۳ که قفاری به استناد آن مدعی وکالت ابن بلال از امام مهدی رضی الله عنه شده، هرگز وکالت او استنباط‌شدنی نیست؛ زیرا ممکن

۱. همان، ص ۳۹۹.

۲. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۱۴.

۳. الغیة للحجة، ص ۴۰.

فصل دوم: نقدهای موردی [۱۰۵]

است ابن بلال به دروغ ادعای وکالت کرده باشد و شیعیان ناآگاه، وجوه شرعی خود را به او پرداخته باشند، همچنان که این امر پیشینه داشته است.^۱ شیخ طوسی به نکته پیش گفته تصریح کرده و پس از ذکر خودداری او از پرداخت وجوه شرعی می نویسد:

او مدعی وکالت بود و شیعیان از او بیزاری جستند و لعنش کردند.^۲

براین اساس، محمد بن علی بن بلال، نه وکیل امام مهدی علیه السلام بود و نه مورد اعتماد آن حضرت.

شبهه ۱۲. وجود افراد خائن در میان نواب

قفاری براساس شبهه پیش گفته - که بطلان آن روشن شد - شبهه دیگری درافکنده و مدعی شده است:

پس او (محمد بن علی بن بلال) به دلیل جمع آوری ثروت بر سر وکالت و بابت نزاع و کشمکش داشت، و الاً اگر واقعاً امام غایبی وجود داشت که امور شیعیان را از طریق ابواب مدیریت می کرد، اموال به دست این مرد حيله گرنمی افتاد و مورد اعتماد صاحب الزمان قرار نمی گرفت؛ زیرا به باور آن ها امام آن چه را بوده و خواهد بود می داند. پس چرا از همان اول دستور نداد از ارتباط با او بپرهیزند تا اموال به دستش نرسد، ولی حقیقت این است که امام غایبی وجود نداشت.^۳

نقد و بررسی

پاسخ اول: هیچ یک از خائنان وکیل نبوده اند

گرچه با توجه به آن چه در شبهه پیشین گفته شد، این شبهه از اساس فروخواهد ریخت؛ چراکه اصولاً وکالت ابن بلال از امام مهدی علیه السلام ثابت شده نیست، اما برای

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.

۲. الغیبة للحجة، ص ۴۰۰.

۳. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۱۴.

بررسی جوانب بحث باید گفت از مدعیان دروغین وکالت در هیچ یک از منابع با عنوان وکیل امام مهدی علیه السلام یاد نشده و تنها شخصیتی که از میان مدعیان دروغین وکالت احتمالاً سِمَت وکالت را برعهده داشته، شلمغانی بوده است که به گفته شیخ طوسی او وکیل حسین بن روح بود و البته شیخ طوسی در جایی دیگر از محمد بن همام چنین روایت می‌کند:

محمد بن علی شلمغانی نه باب ابوالقاسم (حسین بن روح) بود و نه طریق به او، و وی هرگز شلمغانی را برای هیچ کاری منصوب نکرده بود و کسی که چنین بگوید، به اشتباه رفته است و او صرفاً فقیهی از فقهای ما بود.^۱

براین اساس، افزون بر تردیدی که در اصل وکالت شلمغانی وجود دارد، او وکیل حسین بن روح بوده و از ناحیه او به این منصب برگزیده شده است. بنابراین، او وکیل امام مهدی علیه السلام و منصوب از سوی آن حضرت نبوده تا سؤال شود: چگونه امامی که به ماکان و مایکون علم دارد، در نصب وکیل به خطا رفته است.^۲

۱. همان، ص ۴۰۸.

۲. البته شیخ طوسی در بخش معروف به «وکالای مذمومین» از احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال یاد کرده است و به همین دلیل ممکن است تصور شود این دو در زمره وکلای امام مهدی علیه السلام بوده‌اند، اما با دقت در تعابیر شیخ روشن می‌شود که این تصور مقرون به صحت نیست؛ چراکه شیخ طوسی در ابتدا پیش از ذکر نام اسامی سفرای امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت چنین می‌نویسد: «وقبل ذکر من كان سفيراً حال الغيبة نذكر طرفاً من اخبار من كان يختص بكل امام ويتولى له الامر على وجه الاجاز و نذكر من كان ممدوحاً منهم حسن الطريقة و من كان مذموماً سيء المذهب ليعرف الحال في ذلك» (الغيبة للحجة، ص ۳۴۵). وی سپس نام احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال را در زمره مذمومین ذکر می‌کند. اگرچه جمله «من كان يختص بكل امام ويتولى له الامر» در وکالت این دو نفر از سوی امام مهدی علیه السلام ظهور دارد، اما وی در مقدمه باب «مذمومینی که ادعای باییت کردند» - که از جمله آنان احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال هستند - تصریح می‌کند که تمام این‌ها در ابتدا به دروغ ادعای وکالت امام را کردند و سپس ادعاهای بالاتری نمودند: «كل هؤلاء المدعين ائمة يکون كذبهم على الامام وانهم وکلانهم...» (همان، ص ۳۹۷). یا در شرح حال محمد بن علی بن بلال تصریح می‌کند او ادعا کرد که وکیل امام مهدی علیه السلام است (همان، ص ۴۰۰) و با وجود چنین تصریحاتی

پاسخ دوم: امام مأمور به ظاهر است

ثانیاً بر فرض که بپذیریم در میان وکلای امام مهدی علیه السلام افراد خائنی هم یافت شده‌اند، چنین افرادی هنگامی که به وکالت منصوب می‌شده‌اند انسان‌های صالحی بوده‌اند و پس از نصب به وکالت راه انحراف در پیش می‌گرفته‌اند و نصب چنین افرادی به وکالت با وجود علم امام به آینده به دلایل متعددی بدون اشکال است؛ زیرا به باور شیعه گرچه امامان معصوم علیهم السلام علم غیب دارند، اما آن‌ها موظفند بر طبق ظاهر رفتار کنند و جز در موارد استثنایی از دخالت دادن علم غیب در تصمیم‌گیری‌ها بپرهیزند؛ زیرا در سایه همین رفتار عادی و طبیعی امام معصوم علیه السلام زمینه برای امتحان مردم فراهم می‌شود و آن‌ها خواهند توانست بدون اجبار، مسیر سعادت یا شقاوت را انتخاب کنند.

نمونه قرآنی این مسئله بلعم باعور است. وی که مردی وارسته و زاهد بود، به روایت اهل سنت چنان مورد لطف الهی قرار گرفت که عرش خداوند را می‌دید،^۱ مستجاب الدعوه بود^۲ و اسم اعظم می‌دانست؛^۳ اما در نهایت به دلیل دنیاپرستی کارش به آن جا رسید که به تعبیر قرآن مثلش مثل سگ است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ أَنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ».^۴ مگر نه این است که خداوندی که ماکان و مایکون را می‌داند، سرانجام بلعم باعور را می‌دانسته؟ پس چرا این علم پیشین باعث نشد او را از الطاف خود محروم کند و به او اسم اعظم را نیاموزد و مستجاب الدعوه اش نگرداند؟ آیا جز به این دلیل است که اراده الهی بر این تعلق

نمی‌توان به استناد کلام اول شیخ طوسی، این دو نفر را از وکلای امام مهدی علیه السلام خواند و محتمل است این دو وکلای نواب آن حضرت به شمار می‌رفته‌اند و از این طریق عهده‌دار امور امام مهدی علیه السلام بوده‌اند (بتولی له الامر).

۱. فیض القدیو، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲. جامع البیان، ج ۹، ص ۱۶۶.

۳. تفسیر ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۲۷۵.

۴. سورة اعراف، آیه ۱۷۶.

گرفته است که درباره انسان‌ها به پشتوانه علم غیب خود داوری نکند و انسان‌ها را براساس رفتارهایی که از خود بروز می‌دهند، بهره‌مند یا محروم گرداند؟ علم پیشوایان معصوم به غیب که پرتوی از علم غیب الهی و شعبه‌ای از آن به شمار می‌آید نیز همین‌گونه است و وقتی خداوند که علم غیبش بالذات و نامحدود است، انسان‌ها را با توجه به علم پیشین خود ثواب و عقاب نمی‌کند، نباید توقع داشت امام معصومی که علم غیبش بالغیر و محدود است، درباره انسان‌ها براساس علم پیشین خود داوری نماید.

پاسخ سوم: قصاص قبل از جنایت ممنوع است

دیگران که برخورد امام با وکلایی که در آن وضعیت صالح و شایسته بوده‌اند و سپس به انحراف کشیده شده‌اند، از مصادیق قصاص قبل از جنایت است که به حکم شرع و عقل ناپسند است. بنابراین، اگر در میان وکلای امام افرادی وجود می‌داشتند که پس از منصوب شدن وکالت به انحراف کشیده شده‌اند، باز هم نصب آن‌ها به این مقام بدون اشکال است؛ زیرا آن‌ها در زمانی که به وکالت نصب شده‌اند افرادی سالم و شایسته بوده‌اند و انتصابشان به وکالت بدون محذور بوده است و زمانی هم که شایستگی آن را از دست داده‌اند از این مقام خلع شده‌اند. با توجه به آن چه گذشت، پاسخ این سؤال ففاری که چرا امام مهدی علیه السلام از ابتدا آن‌ها را از ارتباط با چنین افراد خائنی پرهیز نداد نیز روشن می‌شود؛ چرا که پیش فرض این سؤال دخالت دادن علم غیب امام در همه شئون و حل و فصل همه امور توسط علم غیب امام است، در حالی که - گذشت - امامان معصوم جز در موارد استثنایی مأمور به عمل بر طبق ظاهر بوده‌اند.

شبهه ۱۳. لعن مخالفان شیوه رایج نواب

نویسنده مورد نظر در ادامه می‌نویسد:

عادت ابواب این بود که در لعن و نفرین کسانی که از پرداخت اموال به آن‌ها

خودداری می‌کردند، توقیع بیرون می‌آوردند.^۱

نقد و بررسی

این جمله دوا دعا را دربر دارد: اول این که عادت و شیوه نواب امام مهدی علیه السلام این بود که برای مخالفان خود توقیع بر لعن بیرون می‌آوردند و دوم این که این شیوه در برابر کسانی اعمال می‌شد که از پرداخت اموال به آن‌ها خودداری می‌کردند.

پاسخ ادعای نخست

در پاسخ ادعای نخست باید گفت براساس گزارش منابع جز در مورد پنج نفر (شریعی،^۲ احمد بن هلال،^۳ محمد بن علی بن بلال،^۴ شلمغانی^۵ و نمیری^۶) امام مهدی علیه السلام در لعن کسی توقیعی صادر نفرموده است. بنابراین، نمی‌توان صدور توقیع در لعن مخالفان را شیوه و عادت نواب خواند.

پاسخ ادعای دوم

پاسخ ادعای دوم این است که از قضا هیچ‌یک از توقیع‌هایی که بر ضد افراد یادشده صادر شده، به دلیل انحرافات مالی نبوده، بلکه به گزارش شیخ طوسی دلیل صدور توقیع بر لعن شریعی دروغ بستن او بر خدا و پیشوایان معصوم علیهم السلام و نسبت دادن امور ناشایست به آن‌ها و در نهایت کفر و الحاد بوده است.^۷ نمیری نیز از این جهت لعن شد که مدّعی پیامبری خود و ربوبیت امام هادی علیه السلام

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۱۵.

۲. الغیبة للحجة، ص ۳۹۷.

۳. همان، ص ۳۹۹.

۴. همان، ص ۴۰۰.

۵. همان، ص ۴۰۵.

۶. همان، ص ۴۱۱.

۷. همان، ص ۳۹۷.

گردید.^۱ شلمغانی نیز کارش به کفر و الحاد کشیده شد و مدّعی بود حقیقت خداوند یکی است، ولی گونه‌های گوناگونی دارد؛ روزی به رنگ سفید، روزی قرمز و روز دیگر سیاه است.^۲ ابن هلال نیز منکر نیابت نایب دوم شد^۳ و محمد بن علی بن بلال افزون بر انحراف مالی، به دروغ ادعای وکالت امام مهدی علیه السلام را نیز داشت.^۴ بنابراین، تصویری که قفاری از نواب ارائه کرده که شیوه آن‌ها در رویارویی با کسانی که از پرداخت اموال به آن‌ها خودداری می‌کردند صدور توقیع بوده، تصویری سیاه و عاری از حقیقت است.

شبهه ۱۴. ادعای عصمت نواب

نویسنده پس از نقل ماجرای فردی که از پرداخت اموال به حسین بن روح خودداری کرده بود و با واکنش شدید محمد بن عثمان مواجه شد، می‌نویسد:
تو ملاحظه می‌کنی که شخصیت‌های برجسته شیعه برای خود قداست قائلند و خود را معصوم و واجب‌الاطاعه مطلق می‌دانند.^۵

نقد و بررسی

پاسخ اول: وجوب اطاعت به معنای عصمت نیست

در پاسخ به این کلام قفاری خوب است به این سخنان یکی از اندیشه‌وران بزرگ سنی مذهب توجه کرد:

راه سوم اثبات امامت استیلا و قهر است. پس اگر امام مُرد و کسی که شرایط

۱. همان، ص ۳۹۸.

۲. همان، ص ۴۰۸.

۳. همان، ص ۳۹۹.

۴. همان، ص ۴۰۰.

۵. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۱۶.

فصل دوم: نقدهای موردی [۱۱۱]

امامت را دارد، بدون بیعت و نصب و بلکه با قدرت خود و لشکریانش بر مردم مسلط شد، خلافتش صحیح است تا این که به جامعه مسلمین نظم ببخشد. پس اگر فاسق یا جاهل بود و شرایط امامت را نداشت، در این باره دو احتمال است و صحیح ترین آن ها این است که خلافتش صحیح است، به خاطر آن چه ذکر کردیم... واجب است اطاعت امر و نهی امام مادامی که مخالف شرع نباشد، چه امام عادل باشد چه ستمگر.^۱ دیدگاه صحیح این است که امام با فسق از امامت ساقط نمی شود.^۲

بنابر آن چه گذشت، میان وجوب اطاعت و عصمت هیچ تلازمی وجود ندارد و به اعتقاد اهل سنت حتی حاکم فاسق و ستمگر نیز واجب الاطاعه است. بنابراین، از وجوب اطاعت کسی عصمت او را نمی توان استنباط کرد. بنابراین، استنباط قفاری از روایت مورد نظر که لزوم اطاعت از سفیران امام مهدی علیه السلام بر عصمت آنان دلالت دارد، خطاست.

پاسخ دوم: هم مسلکان قفاری فاسق را هم واجب الاطاعه می دانند

ثانیاً وقتی دانشمندان بزرگ هم مسلک قفاری اطاعت از شخص فاسق ستمگر را واجب می دانند، چگونه او از اعتقاد شیعه به وجوب اطاعت نایبان امام مهدی علیه السلام که از نظر شیعه انسان هایی مؤمن، پرهیزکار و در کمال وارستگی بودند، استیحاş می کند، صرف نظر از این که اگر شیعه اطاعت از نواب را واجب می دانند، به این دلیل است که آنان عهده دار مقام نیابت از امام زمانی هستند که معصوم و واجب الاطاعه است و انکار آنان انکار امام معصوم و سرپیچی از آنان سرپیچی از امام معصوم علیه السلام است؛ وگرنه بدون لحاظ این جایگاه، نایبان نیز انسان های عادی هستند که بر دیگران هیچ برتری ندارند. بنابراین، آن کسی که در واقع واجب الاطاعه است امام

۱. روضة الطالبین، ج ۷، ص ۲۶۷؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۲۹۸؛ كشف القناع، ج ۶، ص ۲۰۲؛ المعنی، ج ۱۰، ص ۵۳.

۲. روضة الطالبین، ج ۷، ص ۲۶۸؛ كشف القناع، ج ۶، ص ۲۰۳.

معصوم علیه السلام است و نه نواب آن حضرت.

شبهه ۱۵. شیوع واژه پول در ادبیات وکلا

وی در ادامه چنین نوشته است:

همچنان که می بینی واژه پول تنها واژه ای است که در میان توقیعات منسوب به منتظر و برزبان ابواب و وکلا رایج است.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول

اولاً با بررسی توقیعات امام مهدی علیه السلام روشن می شود که حدود سه چهارم توقیعات، مربوط به اموری همچون مسائل اعتقادی، فقهی، پاسخ به سؤالات، راهنمایی شیعیان و... است و در آن ها از مسائل مالی سخنی به میان نیامده است و تنها حدود یک چهارم از آن ها درباره مسائل مالی است. بنابراین، رواج واژه پول در توقیعات از اساس ادعایی باطل است

پاسخ دوم

ثانیاً گویا قفاری می خواهد به خوانندگان این گونه القا کند که توقیعات مالی مضامینی همچون تشویق به پرداخت پول، تهدید از پرداختن آن، نحوه تقسیم اموال میان افراد ذونفع و... داشته است؛ در حالی که در مواضع متعددی حتی همین بخش اندک توقیعات در پی القای مطالب دیگری است، همچون دستور به نگرفتن اموال فرستاده شده^۲ بازگرداندن اموال حرام،^۳ اعلام مقدار دقیق اموال فرستاده شده^۴

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۱۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۶.

۳. همان.

۴. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۰۰.

و... بنابراین، تصویری که قفاری از مسائل مالی نایبان امام مهدی علیه السلام ارائه می دهد، با واقعیت همخوانی ندارد.

شبهه ۱۶. نزاع شیعیان در عصر نیابت نایب سوم

ادامه سخنان نویسنده مورد نظر چنین است:

تعیین ابوالقاسم بن روح میان شیعیان نزاع بزرگی برانگیخت. از این رو، تعدادی از سرانشان آهنگ جدایی سردادند و برای خود دعوای باییت کردند... و میانشان لعن و بیزاری بسیار شد.^۱

پاسخ اول: تنهایک نفر به نزاع با نایب سوم برخاست

اولاً در منابع تنها از نزاع نایب سوم با شلمغانی به صراحت سخن به میان آمده است و به جز این مورد از نزاع و لعن شخص دیگری توسط حسین بن روح سخن گفته نشده است. البته شاید حالاً، ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون نیز در عصر نایب سوم ادعاهای باطل خود را مطرح کرده باشند که البته به این مطلب در منابع تصریح نشده است. اما به گفته شیخ طوسی نادانی و فساد اخلاق ابوبکر بغدادی و دیوانگی ابودلف مشهورتر از آن بود که نیاز به گفتن داشته باشد^۲ و به گفته جعفر بن محمد بن قولویه، ابودلف در جایی حضور نمی یافت، مگر این که تحقیق می شد.^۳ بنابراین، آن دو نفر در میان شیعیان جایگاه و موقعیتی نداشتند تا این که بتوانند در برابر حسین بن روح قد علم کنند و با او به ستیز و مخاصمه برخیزند. بنابراین، سخن قفاری که تعیین حسین بن روح نزاع بزرگی میان شیعیان برانگیخت، جز سیاه‌نمایی چیزی نیست.

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۱۷.

۲. الغیبة للحجة، ص ۴۱۳.

۳. همان، ۴۱۲.

پاسخ دوم: منازعه به معنای باطل بودن طرف‌های نزاع نیست

ثانیاً آقای قفاری که نزاع میان نایبان امام مهدی علیه السلام و مدعیان را قرینه‌ای بر ساختگی بودن ادعای نیابت گرفته، گویا فراموش کرده که در گذشته تاریخ نزاع‌ها و درگیری‌هایی به مراتب بیشتر و شدیدتر وجود داشته است؛ اما اهل سنت در برخی موارد نه تنها به باطل بودن طرفین نزاع حکم نداده‌اند که هر دو را حق به جانب و بلکه مأجور خوانده‌اند. نووی از بزرگ‌ترین شارحان صحیح مسلم چنین می‌نویسد:

اما علی پس خلافتش صحیح است به اجماع و او تنها خلیفه در زمان خود بود و کسی جز او این منصب را نداشت؛ و اما معاویه پس او از عادلان و فضلان و صحابه برگزیده بود و اما جنگ‌هایی که در گرفت، به این دلیل بود که هر گروهی شبهه‌ای داشت که بر اساس آن خود را حق به جانب می‌دانست و تمام آن‌ها عادل بودند - رضی الله عنهم - و در جنگ‌ها و غیر آن تأویلی داشتند و هیچ‌یک از این اقدامات آن‌ها را از مرز عدالت خارج نساخت؛ چراکه همه مجتهد بودند.^۱

حال چه شده است که نزاع معاویه، طلحه، زبیر و عایشه با امام علی علیه السلام خلیفه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ریختن خون هزاران نفر از مسلمانان بی‌گناه نزاع بر سر جیفه دنیا نبود و آن‌ها را از مرز حقانیت خارج نکرد و دلیل انحرافشان نبود؛ اما نزاع میان نواب امام مهدی علیه السلام با مدعیان دروغین نیابت که انگشت‌شمار بودند و خونی نریختند و از نزاع لفظی پافراتر ننهادند، دلیل باطل بودن ادعای آنان و انحرافشان از حقیقت است؟ به راستی عجیب است که یک‌جا نزاع علامت باطل بودن طرفین نزاع است و در جای دیگر با این‌که همین نزاع با شدت بیشتر وجود دارد، نه یک طرف که هر دو طرف حق شمرده می‌شوند! **﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾**.

۱. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۱۵، ص ۱۴۸.

شبهه ۱۷. اعتراف شلمغانی به مادی بودن انگیزه نزاعها

آقای قفقاری سلسله دعاوی خود را چنین ادامه داده است:

برخی از شیعیان از آنجا که نتوانستند پیروان بیشتری جذب کند، مجبور شدند از حقیقت ادعای بابت پرده بردارند. یکی از آنها محمد بن علی شلمغانی (کشته شده به سال ۳۲۳ هجری) است. او از کسانی است که ادعا کرد نایب مهدی رافضه هاست و با ابوالقاسم بن روح در این باره به نزاع برخاست و مفتضحشان کرد و گفت: ما و ابوالقاسم حسین بن روح داخل در این امر نشدیم، مگر این که می دانستیم در چه چیزی داخل شده ایم و مثل دوسگ که بر سر مرداری می جنگند، با یکدیگر می جنگیدیم.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول: برای نقد یک تفکر نمی توان به ادعاهای دشمنان آن استناد کرد

نویسنده در این بخش ادعاهای خود، برای اثبات دروغ بودن جریان نیابت به سخن شلمغانی مدعی دروغین نیابت استناد کرده است و این از عجیب ترین استدلال هاست؛ چرا که او خواسته ادعای بدون سند و مدرک کسی را که خود از دشمنان جریان نیابت بوده، سندی بر ضدّ جریان نیابت یاد کند. واقعاً غریب است که در نقد یک مذهب، جریان فکری یا اجتماعی به دروغ‌هایی که دشمنان به آن بسته اند، استناد شود! البته ما با قفقاری در بخشی از مسیر همراه هستیم و ادعای شلمغانی درباره خودش را می پذیریم و از آنجا که «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»، قبول داریم که او به اعتراف خودش اگر با حسین بن روح بر سر نیابت به نزاع برخاست، مقصدی جز رسیدن به مطامع دنیوی نداشت و همچون سگان درنده به دنبال جیفه دنیا بود، اما قفقاری توقع نداشته باشد که کسی ادعای بدون سند و

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۱۷.

مدرک شلمغانی درباره حسین بن روح را هم بپذیرد؛ زیرا در تاریخ افراد فراوانی بوده‌اند که به مرام و مذهب خود پشت کرده و آیین جدیدی اختیار کرده‌اند و پس از این تغییر موضع درباره مرام و مذهب سابق خود و افراد وابسته به آن اظهار نظرهایی کرده‌اند. روشن است که بسیاری از این تغییر موضع‌ها نه معلول هویدا شدن حقیقت که به دلیل اغراض مادی، سیاسی، اجتماعی و... بوده است و طبیعتاً موضع‌گیری‌ها و اظهارنظرهای چنین افرادی نیز متأثر از همان اغراض بوده است. به همین دلیل تا بر ادعای خود دلیلی معتبر اقامه نکنند، نمی‌توان به سخنانشان اعتماد کرد.

پاسخ دوم: فساد شلمغانی از منظر اهل سنت

آن‌چه مطلب پیش‌گفته را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد شلمغانی انسانی صالح و حقیقت‌طلب نبوده و مخالفت او با نایبان امام مهدی علیه السلام از سرآزاداندیشی و حقیقت‌جویی نیست و به همین دلیل، نمی‌توان به اظهارنظرهای او اعتماد کرد، توصیفات عالمان اهل سنت از شخصیت و عقاید شلمغانی است. برای نمونه، ذهبی در این باره می‌نویسد:

ابن ابی‌العزاق زندیق دروغ‌پرداز، ابوجعفر، محمد بن علی شلمغانی رافضی. او قائل به تناسخ بود و مدعی بود خداوند در او حلول کرده و در هر چیزی به اندازه ظرفیتش حلول می‌کند. پس خداوند در آدم و ابلیس حلول کرد، با این‌که این دو ضد یکدیگر بودند. او معتقد بود مردم به هر کس نیازمند باشند او خداست و موسی و محمد را خائن می‌دانست؛ چرا که هارون موسی را فرستاد و علی، محمد را ولی آن‌ها به هارون و محمد خیانت کردند و بر این عقیده بود که علی سیصد سال به محمد فرصت داد و پس از آن شریعتش از میان می‌رود. از دیگر اعتقادات او ترک نماز و روزه و مباح بودن هر فرجی بود و این‌که باید فاضل با مفضول نزدیکی کند تا این‌که نور را در او داخل نماید و کسی که از این کار سر باز زند، در مرحله دوم مسخ می‌شود. پس جاهلان را فریفت و دروغ گفت و گروهی را گمراه کرد و بزرگ شیعیان ابوالقاسم حسین

بن روح ملقب به باب صاحب الزمان او را رسوا کرد.^۱

حال با وجود توصیفات یادشده آیا بازمی توان به ادعای شلمغانی اعتماد کرد و گفتار او را درباره حسین بن روح که به تعبیر ذهبی باعث رسوایی او شد، پذیرفت؟

شبهه ۱۸. تعطیل شدن نیابت به دلیل دروغ بودن وعده‌ها و شعله‌ور شدن نزاع

ادامه سخنان قفاری این چنین است:

و وعده‌های شیعه به ظهور غایب پنهان، خلاف از آب درآمد و شک در میان شیعیان گسترش یافت و پس از نزاع شدیدی که میان مدعیان باییت درگرفت، حقیقت امر شروع به هویدا شدن کرد و به همین دلیل، تمام فعالیت‌های باب تعطیل شد. از این رو، شما [در عصر نایب چهارم] دیگر نامه‌ها و توقیعات منسوب به غایب منتظر را که در عصر اسلاف او وجود داشت، نمی بینی.^۲

نقد و بررسی

قفاری در این عبارت، دو تحلیل از خاتمه یافتن فعالیت‌های سفرای امام مهدی (پایان یافتن دوران غیبت صغرا) ارائه کرده است: اول، خلف وعده ظهور امام غایب و دوم، نزاع شدید میان مدعیان باییت.

درباره تحلیل نخست او باید گفت نویسنده بر این تحلیل هیچ سندی نیاورده و توضیح نداده که چگونه به تعبیر او شیوخ شیعه برای ظهور زمانی تعیین کرده بودند و وعده آن‌ها دروغ از آب درآمد و البته اگر در این باره سندی داشت، حتماً از ارائه آن دریغ نمی‌ورزید. بنابراین، تحلیل نخست او بی‌اساس و فاقد مدرک است.

درباره تحلیل دوم وی که درگرفتن نزاع شدید میان مدعیان باییت است، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد و روشن شد که اولاً مدعیان دروغین نیابت در طول

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۶۶؛ الکامل، ج ۸، ص ۲۹۲.

۲. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۱۸.

هفتاد سال دوران غیبت صغرا تعدادی انگشت شمار بودند و ثانیاً بر اثر مداخلات شخص امام مهدی علیه السلام و روشن‌گری‌های نواب آن حضرت چهره حقیقی مدعیان آشکار شد و آن‌ها نتوانستند در میان شیعیان جایگاهی برای خود فراهم کنند.^۱ بنابراین، نزاع آنان با سفرای امام مهدی علیه السلام به هیچ عنوان باعث دل‌سردی مردم از سازمان وکالت نبود.

چرایی پایان یافتن دوران نیابت

گذشته از نقدهای یاد شده بر تحلیل قفاری از پایان یافتن دوران غیبت صغرا، به نظر می‌رسد از مهم‌ترین عوامل پایان یافتن دوران غیبت صغرا این بوده که این دوران به خودی خود مطلوبیتی نداشته، بلکه این دوران مرحله گذر از عصر حضور معصوم علیه السلام به عصر غیبت کامل معصوم بوده است. توضیح این‌که اقتضای عوامل غیبت امام مهدی علیه السلام این بوده که آن حضرت رخ در نقاب غیبت بکشد و این غیبت تا زمانی ادامه خواهد داشت که فطرت‌های مردم بیدار شود و ضرورت وجود او را بیابند و برای آمدنش لحظه‌شماری کنند و پس از آمدنش قدر و ارزشش را بدانند. بنابراین، برای رسیدن به این بلوغ چاره‌ای از پنهان‌زیستن نبوده است. اما اگر

۱. در این باره برخی از تعابیر شیخ طوسی درباره مدعیان دروغین نیابت چنین است. وی درباره شریعی می‌نویسد: «فلعننه الشيعة وتبرأت منه» (الغیبة للحجة، ص ۳۹۷). درباره ابن هلال نوشته است: «فلعنوه - الشيعة الجماعة - وتبرؤا منه» (همان، ص ۳۹۹). درباره ابن بلال می‌نویسد: «حتى تبرأت الجماعة منه ولعنوه» (همان، ص ۴۰۰). درباره حلاج چنین آورده است: «وصیژه ابوسهل احدوثة و ضحكة و یطنز به عند كل احد و شهرا مره عند الصغیر و الكبير و كان هذا الفعل سبباً لكشف امره و تنفیر الجماعة منه» (همان، ص ۴۰۲). درباره شلمغانی می‌نویسد: «فاشتهر ذلك في الطائفة فاجتمعت على لعنه والبراءة منه» (همان، ص ۴۱۱). نظرش درباره ابودلف چنین است: «ما عرفناه قط اذا حضر في مشهد الا استخف به ولا عرفته الشيعة الا مدة يسيرة والجماعة تبرأ منه» (همان، ص ۴۱۲). درباره ابوبکر بغدادی می‌نویسد: «وامرأبی بکر البغدادی فی قلّة العلم والمرّة اشهر» (همان، ص ۴۱۳). این تعابیر به خوبی نشان‌گر فقدان موقعیت مطلوب برای مدعیان باییت در میان شیعیان است.

آن حضرت به ناگاه و بدون آمادگی نسبی شیعه، غیبت خود را آغاز می‌کرد، چه بسا شیرازه جامعه شیعی از هم می‌گسست و سیل شبهات و مشکلات و فشارها بنیان آن را از اساس فرو می‌ریخت. بنابراین، برای رسیدن به وضعیت غیبت کامل معصوم علیه السلام چاره‌ای نبود، جز این که در مقطعی محدود با وجود مخفی بودن امام علیه السلام از دیدگان شیعه، از طریق سفیران که با آن حضرت در ارتباط بودند و از جانب آن حضرت راهنمایی مستقیم می‌شدند، شیعیان را سرپرستی و هدایت کنند و آنان را برای ورود به مرحله غیبت کامل آماده نمایند. طبیعی است که با تحقق این هدف و انس شیعه با غیبت امام معصوم علیه السلام و دریافت این واقعیت که در دوران غیبت معصوم برای تدبیر شئون دینی و اجتماعی به عالمان و فرزندان می‌توان رجوع کرد، دیگر برای استمرار دوران سفارت دلیلی وجود نخواهد داشت؛ چرا که این مرحله برای انتقال از وضعیت حضور به وضعیت غیبت کامل پی‌ریزی شده بود. براساس همین توضیح می‌توان مسئله کم شدن توقیعات امام مهدی علیه السلام به آخرین سفیر را نیز تحلیل کرد؛ چرا که وقتی تصمیم بر این بود که آرام آرام دوران سفارت پایان یابد و ارتباط شیعیان با امام مهدی علیه السلام یک سره قطع شود، طبیعی‌ترین حالت ممکن این است که این قطع ارتباط ناگهانی نباشد، بلکه با روبه پایان رفتن دوران سفارت ارتباط امام با شیعیان از طریق سفر آرام آرام محدود و محدودتر شود و در نهایت باب ارتباط بسته شود. بنابراین، کمتر بودن توقیعات امام مهدی علیه السلام برای سفیر چهارم در قیاس با دیگر سفیران کاملاً طبیعی و منطقی است و بلکه اگر ما در عصر سفارت نایب چهارم با انبوهی از توقیعات مواجه بودیم، برایمان پرسش وجود داشت که چرا با وجود تصمیم بر پایان یافتن عصر سفارت این همه توقیع وجود دارد.

جناب علی بن محمد سمري از این مطلب آگاهی کامل داشت و هرگز در اهمیت منصب خود اندکی تردید نکرد و تا آخرین لحظات حیات با کمال جدیت وظایف سفارت را انجام داد.

رونالدسن نیز که مدعی شده احساس ناامیدی و بی‌اهمیت بودن منصب سفارت به نایب چهارم دست داده، بر مدعی خود هیچ دلیلی ندارد و به تعبیر قفاری در جایی دیگر، او و دیگر مستشرقان براساس افکار الحادی خود رخدادهای تاریخی را تحلیل کرده‌اند. بنابراین، تحلیل‌های آنان اگر بدون مدرک باشد، اندکی ارزش ندارد. البته قفاری که در آغاز کتابش خود را متعهد دانسته در نقد عقاید شیعه فقط از منابع شیعه استفاده کند، گویا از سر ضیق خناق چاره‌ای جز استناد به سخنان مستشرقان که در جاهای دیگر آن‌ها را کافر خوانده، نداشته است و البته ما نیز حال ایشان را درک می‌کنیم.

شبهه ۱۹. افسانه مادر امام مهدی عجل الله فرجه

قفاری در ادامه در فصلی با عنوان «چارچوب کلی قصه مهدی در باور شیعیان اثناعشری» چنین می‌نویسد:

* قصه مهدی در کتاب‌های شیعه، قصه عجیبی است که خیال، رشته‌هایش را بافته و در ترسیم رخدادهایش به نهایت خود رسیده و به افسانه‌ای بزرگ تبدیل شده است؛ افسانه‌ای که عقل و فطرت‌های سالم، آن را نمی‌پذیرند، تا جایی که بیشتر فرقه‌های شیعی معاصر شکل‌گیری، آن را انکار کردند. در این جا، چارچوب کلی این موضوع را بررسی می‌کنیم و به مباحثی چون چگونگی اختیار شدن مادر مهدی پنداری توسط حسن، ولادت مهدی، مخفی شدن او، بازگشت و سیره‌اش می‌پردازیم.

کتاب‌های شیعه، رخدادهای جریان پیوند حسن با مادر مهدی را همچون

* قصة المهدي في كتب الشيعة قصة غريبة، نسج الخيال خيوطها وبلغ مداه في صياغة أحداثها، وتحولت إلى أسطورة كبرى لا تجد إلى العقل منفذاً، ولا في الفطر السليمة قبولاً حتى أنكرتها أكثر الفرق الشيعة التي عاصرت ولادتها. ولنعرض لخطوطها العامة بدءاً من اختيار الحسن لأم المهدي المزعوم، إلى ولادة المهدي، واختفائه، ثم عودته، وسيرته.

أما اقتران الحسن بأم المهدي فقد صاغت كتب الشيعة أحداثه بما يشبه قصص ألف ليلة وليلة،

قصه‌های هزار و یک شب ترسیم کرده‌اند. چنان‌که کتاب‌های شیعه تصویر کرده‌اند، حسن عسکری کنیزی را با علم غیبی که از همگان پوشیده است اختیار کرد. او خادمش را به بازار کنیزفروشان می‌فرستد. همچنین اوصاف کنیز، نوع لباسش، سخنی که هنگام خریده شدنش به زبان جاری می‌کند و اتفاقاتی که هنگام معامله می‌افتد را برایش شرح می‌دهد. نامه‌ای نیز به زبان رومی به او می‌دهد تا آن را به کنیز دهد. وقتی کنیز نامه را می‌بیند بسیار گریه می‌کند و بر آن دست می‌کشد. وقتی خادم تعجب می‌کند، کنیز هویت خود را آشکار می‌کند. او می‌گوید که ملیکه - دختر یوشع، پسر قیصر پادشاه روم - است و داستان زندگی‌اش را بازمی‌گوید و موانعی را که پیش روی ازدواجش با خواستگارانش پیش آمده به یاد می‌آورد. همچنین می‌گوید که در خواب دیده که پیامبر خدا او را از مسیح خواستگاری می‌کند و به او می‌گوید: «ای روح الله، من آمده‌ام از وصی تو، دخترش ملیکه را برای این پسر خواستگاری کنم» و با دستش به ابومحمد (حسن عسکری) اشاره کرد.

سپس بارها خواب می‌بیند، تا آن‌جا که در عالم خواب، مادر حسن عسکری به همراه مریم دختر عمران و هزار کنیز بهشتی به ملاقات او می‌روند و مریم به او می‌گوید: «این بانوی زنان، مادر همسر تو ابومحمد است.» پس مادر مهدی او را در آغوش می‌گیرد. او می‌گیرد و از این‌که حسن عسکری به دیدارش

فاختیار الحسن العسکری للجارية التي ينسبون لها الولد قد تم - كما تصوره كتب الشيعة - عن دراية بالغيب المستور، فهو يبعث خادمه لسوق بيع الجواري، ويعطيه أوصاف الجارية، ونوع لباسها، والكلام الذي ستنطق به أثناء بيعها، وما يحدث أثناء المساومة، ويرسل معه كتاباً لها بالرومية ما إن تنظر إليه حتى تبكي بكاءً شديداً وتتمسح به، وحينما يعجب الخادم من كل ذلك تكشف له عن هويتها وأنها مليكة بنت يوشع بن قیصر ملك الروم. وتسرد له قصة حياتها، ووقوف الكوارث أمام زواجها من خطابها، وأنها رأت في منامها أن رسول الله ﷺ جاء يخطبها من المسيح وقال له: «يا روح الله جئتك خاطباً من وصيك شمعون فتاته مليكة لابني هذا، وأوماً بيده إلى أبي محمد» (الحسن العسکری).

ثم تتابع الرؤى عليها حتى تزورها في المنام أم الحسن العسکری، ومعها مریم بنت عمران، وألف وصيفة من وصائف الجنان فتقول لها مریم: هذه سيدة النساء أم زوجك أبي محمد ﷺ، فتتعلق بها أم

نمی‌رود، شکایت می‌کند، ولی مادر حسن به او می‌گوید: «پسرم محمد تا زمانی که تو به خداوند مشرک هستی، به دیدارت نمی‌آید.» سپس ماجراهای قصه اتفاق می‌افتد تا آن جا که او در اثر این رویاها اسلام می‌آورد و دیدارهای حسن عسکری در عالم رویا آغاز می‌شود.

سپس ماجرای اسیر شدنش به دست مسلمانان را بیان می‌کند. او می‌گوید که برای پوشیده ماندن رازش، خود را نرجس نامیده و از مالکش خواسته او را جز به کسی که مورد رضایتش است - کسی که به او در خواب ویژگی‌هایش الهام شده - نفرشد. پس از آن به حسن می‌رسد و این دیدار برای او تازگی ندارد؛ زیرا او را می‌شناسد و پیش از این در عالم رویا با او دیدار کرده است. پس به او بشارت می‌دهد که فرزندی خواهد آورد که شرق و غرب دنیا را خواهد گرفت و جهان را از عدل و داد سرشار خواهد کرد.^۱

نقد و بررسی سندی

در نقد سندی روایت مورد نظر فقاری از دو جنبه می‌توان بحث کرد: بحث اول، بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده‌اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا نه؛ و بحث دوم، بررسی سند این روایت است.

المهدي وتبكي وتشكو إليها امتناع الحسن العسكري من زيارتها، لكن أم الحسن قالت لها: إن ابني محمد لا يزورك وأنت مشركة بالله. ثم تمضي أحداث القصة حتى تسلم بتأثير هذه المنامات، فتبدأ زيارات الحسن العسكري لها في الأحلام.

ثم تذكر قصة وقوعها في أسر المسلمين، واختيارها لاسم «نرجس» إخفاءً لحقيقتها، ثم طلبها من مالکها ألا يبيعها إلا لمن ترضاه وهو الذي يحمل المواصفات التي أوحى إليه بها في المنام، ثم تلتقي بعد ذلك بالحسن ولا تجد غراب في لقائه لأنها تعرفه وتتصل به قبل ذلك من خلال الرؤى والأحلام، فيزف لها البشرية بولد يملك الدنيا شرقاً وغرباً ويملاً الأرض قسماً وعدلاً.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱.

بررسی اول: بررسی منابع

درباره اصل روایت مورد نظر و میزان اعتماد و اعتقاد عالمان شیعه به آن باید گفت که اولاً کهن‌ترین منبع این روایت کتاب *کمال‌الدین* شیخ صدوق است و از عالمان بزرگ شیعه که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند، برخی همچون شیخ کلینی این روایت را در کتاب خود ثبت نکرده‌اند و برخی دیگر آن را نپذیرفته‌اند. برای نمونه، شیخ نعمانی مادر امام مهدی علیه السلام را کنیزی سیاه می‌داند^۱ و نویسنده *اثبات الوصیه* در این باره چنین می‌نویسد:

اساتید ثقه ما چنین روایت کرده‌اند که یکی از خواهران ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام کنیزی داشت که در خانه‌اش متولد شده بود و به دست خودش او را تربیت کرده بود و نامش نرجس بود...^۲

نویسنده کتاب *هدایة الکبری* - که پیش از شیخ صدوق می‌زیسته - معتقد است حضرت نرجس، کنیز حضرت حکیمه بوده است.^۳

افزون بر این، از میان دانشمندان بزرگی که پس از شیخ صدوق می‌زیسته‌اند، برخی همچون شیخ مفید، این روایت را نقل نکرده‌اند و برخی دیگر، آن را نپذیرفته‌اند. نویسنده *عیون المعجزات* که معاصر شیخ طوسی بوده است چنین می‌نویسد:

در کتاب‌های بسیاری و در روایات فراوان صحیحی چنین خواندم که حکیمه - دخترابی جعفر محمد بن علی علیه السلام - کنیزی داشت که در خانه‌اش متولد شده و توسط او تربیت شده بود و نرجس نام داشت.^۴

ثانیاً گرچه شیخ صدوق و شیخ طوسی روایت مورد نظر را در کتاب‌های خود ثبت

۱. کتاب الغیبه، ص ۱۶۸.

۲. ص ۲۵۷.

۳. الهدایة الکبری، ص ۳۵۴.

۴. عیون المعجزات، ص ۱۲۷.

کرده‌اند، اما این دو دانشمند بزرگ در کتاب‌های خود، احادیث دیگری هم آورده‌اند که براساس آن‌ها، حضرت نرجس کنیز حضرت حکیمه بوده است و نه ملیکه نوه پادشاه روم. شیخ صدوق به فاصله یک روایت، پس از آن‌که حدیث مورد نظر را نقل می‌کند، به نقل از حکیمه چنین می‌گوید:

برای من کنیزی بود که به او نرجس گفته می‌شد. روزی برادرزاده‌ام مهمان من بود. او به نرجس نگاه می‌کرد. گفتم: سرور من، شاید او را می‌خواهی! آیا او را به شما بدهم؟...^۱

این حدیث را شیخ طوسی نیز روایت کرده است.^۲ از این رو، نمی‌توان حتی به امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی اعتقاد به مضمون این روایت را قاطعانه نسبت داد.

پس آقای قفاری در این‌که این روایت را از باورهای شیعیان می‌داند و چنان‌که از عنوان کتابش برمی‌آید، آن را از اصول مذهب شیعه امامیه خوانده، به خطا رفته است. او تنها می‌تواند ادعا کند که این روایت از سوی برخی عالمان شیعه پذیرفته شده است. البته روشن است که نمی‌توان اعتقاد یک یا چند عالم شیعه را به اصل مذهب تشیع نسبت داد؛ به‌ویژه با توجه به این‌که بسیاری از عالمان شیعه به صراحت این باور را نفی کرده‌اند.

بررسی دوم: بررسی سند

چنان‌که گذشت، کهن‌ترین منبع این روایت کتاب شیخ صدوق است^۳ و سندی

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۴۲۶.

۲. الغیبة للحجة، ص ۲۴۴.

۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۴۱۷. سند این روایت بدین صورت است: محمد بن علی بن حاتم النوفلی قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن عيسى الوشاء البغدادي قال: حدثنا أحمد بن طاهر القمي قال: حدثنا أبو الحسين محمد بن بحر الشيباني قال: حدثنا بشر بن سليمان النخاس. به جز محمد بن بحر شیبانی که کشی او را متهم به غلو کرده است (اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۶۲) ←

که وی برای این روایت بیان می‌کند، ضعیف به شمار می‌آید. بنابراین اساساً این روایت حتی طبق مبانی عالمان شیعه ضعیف است و بهره‌ای از حجیت ندارد. از این رو اگر اشکالی متوجه آن باشد به جایی آسیب وارد نخواهد شد.

نقد و بررسی محتوایی

درباره این ادعای قفاری که بیشتر شیعیان معاصر تولد امام مهدی علیه السلام منکر ولادت بودند، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد. اما درباره روایت مربوط به مادر امام مهدی علیه السلام باید گفت با وجود این که قفاری، به صورت شفاف انتقاد خود بر این روایت را بیان نکرده است که به چه دلیل آن را نپذیرفتنی می‌داند؟ با این وجود در این باره دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول

احتمال نخست این که آن چه باعث انکار او شده است، غیرعادی بودن ماجرای بیان شده در این روایت است. این مطلب را می‌توان از این تعبیر او دریافت که در ادامه درباره کیفیت بارداری حضرت نرجس می‌نویسد: «و اما حملها بالمهدی فاغرب و اعجب». گویا به صورت غیرمستقیم می‌خواهد این ماجرا را به دلیل غیرطبیعی بودنش در نظر مخاطب سست جلوه دهد؛ همچنان که از تشبیه این ماجرا

راویان این روایت همگی مهمل هستند و از آن‌ها در کتاب‌های رجال نامی به میان نیامده است. آیت‌الله خویی رحمته الله در توصیف روایتی دیگر - که راویان آن تقریباً همان راویان روایت مورد بحث هستند - می‌نویسد: «هذه الرواية ضعيفة السند جداً فإن محمد بن بحر لم يوثق وهو متهم بالغلو وغيره من رجال سند الرواية مجاهيل» (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۸۲). این ماجرا را شیخ طوسی و طبری نیز از محمد بن عبدالمطلب از محمد بن بحر و او از بشر بن سلیمان روایت کرده‌اند (الغیبة للحجة، ص ۲۰۷؛ دلائل الإمامة، ص ۴۸۷) که دو نفر اخیر به همان مشکل پیش گفته مبتلا هستند و محمد بن عبدالمطلب نیز توثیق نشده است. نجاشی نیز می‌گوید: اکثر اصحاب ما او را تضعیف می‌کنند (رجال نجاشی، ص ۳۹۶).

به داستان‌های هزار و یک شب نیز پیداست.

احتمال دوم

احتمال دیگر این است که آن چه قفاری را به انکار این ماجرا واداشته، سخن به میان آمدن از آگاهی امام هادی علیه السلام از غیب است: «فاختیار الحسن العسکری للجارية التي ينسبون لها الولد قد تم عن دراية بالغیب المستور.»

نقد احتمال اول

پاسخ اول: غرابت نمی‌تواند دلیل انکار باشد.

مناسب بود آقای قفاری - که جریان تولد امام مهدی علیه السلام را شبیه قصه‌های هزار و یک شب خوانده است - به طور شفاف بیان می‌کرد که به نظر او مرز میان حقیقت و افسانه چیست و با چه معیاری می‌توان واقعیت‌ها را از داستان‌های دروغین بازشناسی کرد؟ آیا آن چنان‌که او پنداشته، هر رخدادی که برخلاف روال عادی و به ظاهر عجیب بود را می‌توان به همین بهانه، قصه هزار و یک شب خواند؟

بجاست برای شناختن قدر و اندازه معیار آقای قفاری، نظری گذرا به قرآن کریم بیفکنیم. در آغاز قرآن و در آیات نخستین سوره بقره، داستان حضرت آدم علیه السلام آمده است؛ این‌که خداوند آدم علیه السلام را از گِل آفرید و در او از روح خود دمید و او به انسانی زنده تبدیل شد؛ این‌که حوا از آن آفریده شد و این‌که جایگاه او در ابتدا بهشت بود و با فریب شیطان به زمین هبوط کرد. پس از سوره بقره، در نخستین آیات سوره آل عمران، داستان حضرت مریم علیه السلام آمده است که هرگاه زکریا علیه السلام در محراب بر او وارد می‌شد، نزد او از غذاهای بهشتی می‌دید و فرشتگان با مریم سخن می‌گفتند و به او بشارت می‌دادند که خداوند او را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان عالم برتری داده است. همچنین به او نوید دادند که خداوند به او پسری عنایت می‌کند. پس او بدون داشتن همسر باردار شد. در ادامه، داستان اصحاب کهف آمده است که به خوابی طولانی فرو رفتند؛ آنان سیصد و نُه سال، بدون این‌که در این مدت طولانی غذایی بخورند و

آبی بنوشند، همچنان زنده و سالم ماندند.

این‌ها برخی از ده‌ها رخداد عجیب و غریب و به ظاهر باورنکردنی است که به گواهی قرآن، در گذشته تاریخ اتفاق افتاده است و در آن هیچ تردیدی نیست. آقای قفاری و همفکرانش نیز چاره‌ای جز فرود آوردن سر تسلیم در برابر آن ندارند. حال اگر ملحدی داستان‌های یادشده و داستان‌های مشابه را به بهانه غرابت آن، قصه‌های هزار و یک شب بخواند، آقای قفاری به او چه پاسخ خواهد داد و در برابر او چه موضعی خواهد گرفت؟ مگر نه این است که داستان حضرت یوسف علیه السلام که قرآن از آن به عنوان «احسن القصص» یاد کرده است، با یک خواب شروع می‌شود و با تفسیر و تعبیر همان خواب پایان می‌یابد. در میان آن، خواب پادشاه است که داستان را جذاب تر و خواندنی تر می‌کند و به تعبیر دیگر، محور تمام قصه، روایست. آقای قفاری چه تحلیلی از این داستان ارائه می‌دهد و در برابر آن، چه موضعی می‌گیرد؟ آیا به خود حق می‌دهد که به دلیل غرابت این داستان یا محور بودن رویا، آن را انکار کند. آیا اگر ملحدی چنین کرد، او را معذور می‌دارد و حق به جانبش می‌خواند؟ البته روشن است که آقای قفاری نمی‌تواند با این استدلال که داستان‌های یادشده در قرآن آمده، اما جریان مربوط به امام مهدی علیه السلام در قرآن نیامده، ماجرای مربوط به آن حضرت را انکار کند؛ زیرا اولاً مقصود ما از آوردن نمونه‌های قرآنی ادعای وجود این داستان در قرآن نیست؛ بلکه مقصود این است که استبعاد صحت این ماجرا بشکند و روشن شود که چنین اتفاقات به ظاهر بعیدی در گذشته پیاپی رخ داده‌اند و قرآن به تحقق برخی از آن‌ها گواهی داده است. بنابراین به صرف استبعاد تحقق آن نمی‌توان آن را منکر شد. ثانیاً اگر قفاری به بهانه ذکر نشدن در قرآن، این ماجرا را انکار کند، اولاً تمام استدلال او برای ساختگی بودن این ماجرا، ذکر نشدن آن در قرآن است و نیاز به توضیح نیست که شیعیان نیز مدعی وجود این داستان در قرآن نیستند. ثانیاً اهل تحقیق نیک می‌دانند که بسیاری از باورهای تردیدناپذیر اهل سنت همچون حدیث

عشره مبشره در قرآن نیامده است. بنابراین، نبودن یک مسئله در قرآن را نمی‌توان دلیل بی‌اساس بودن آن پنداشت.

پاسخ دوم: وجود نمونه‌های مشابه در منابع اهل سنت؛

افزون بر آن چه گذشت، بجاست آقای قفاری - که با ژستی روشن فکرمآبانه داستان مورد نظر را افسانه و قصه هزار و یک شب می‌خواند - نظری گذرا به منابع اهل سنت بیفکند تا ببیند دانشمندان بزرگ اهل سنت در نقل چنین ماجراهایی اگر از شیعه سبقت نگرفته باشند از آن‌ها عقب‌تر نیستند و اگر به این بهانه بتوان چیزی را انکار کرد، بسیاری از باورهای اهل سنت، از تیغ تیز نقد در امان نخواهد ماند. برای نمونه، فخر رازی، مفسر بزرگ اهل سنت، درباره کرامات عمر چنین می‌نویسد:

روایت شده است که رود نیل در عصر جاهلیت هر ساله یک بار از جریان می‌افتاد و تا دختر زیبارویی در آن انداخته نمی‌شد، جاری نمی‌گشت. در دوره اسلام عمرو بن عاص این ماجرا را به عمر گفت و عمر بر روی سفالی چنین نوشت: «ای نیل، اگر به فرمان خداوند جاری بودی، پس جاری شو و اگر به امر خود جاری بودی، ما را به تو نیازی نیست.» این سفال به نیل انداخته شد و رود به جریان افتاد و از آن پس دیگر از جریان بازنیستاد.^۱

و باز می‌نویسد:

در مدینه زلزله‌ای رخ داد. عمر با تازیانه خود بر زمین زد و گفت: «به اذن خداوند بایست!» پس زمین از حرکت باز ایستاد و از آن پس در مدینه زلزله‌ای رخ نداد. [همچنین] بعضی از خانه‌های مدینه آتش گرفت. عمر بر سفالی نوشت: «ای آتش، به اذن خداوند خاموش شو!» آن سفال را در آتش انداختند و بلافاصله خاموش شد. روایت شده است که سفیر پادشاه روم به قصد ملاقات با عمر، به شهر وارد شد و از خانه او پرسید و گمان می‌کرد خانه او مانند قصر پادشاهان است. به او گفتند که خانه او چنین نیست و او

۱. تفسیر الرازی، ج ۲۱، ص ۸۷.

فصل دوم: نقدهای موردی [۱۲۹]

اکنون در بیابان در حال خشت زنی است. سفیر به بیابان رفت و عمر را در حالی که تازیانه اش را زیر سرش گذاشته و بر روی خاک خوابیده بود، مشاهده کرد. از این وضعیت تعجب کرد و گفت: «اهل مشرق و مغرب از این می ترسند، در حالی که او این چنین است.» سپس با خود گفت: «من او را می کشم و مردم را از دستش راحت می کنم.» تا شمشیر را بلند کرد خداوند از زمین دو شیر بیرون آورد. آن ها به سوی او حمله بردند؛ ترسید و شمشیرش را انداخت. عمر از خواب بیدار شد و چیزی ندید و از او سؤال کرد. سفیر جریان را شرح داد و سپس اسلام آورد.^۱

این ها و نمونه های دیگر، مواردی هستند که دانشمندان اهل سنت آن ها را پذیرفته و در کتاب های خود ثبت کرده اند که به روشنی نشان می دهد معیار پذیرش یک پدیده، عادی بودن آن نیست و نمی توان به دلیل غرابت چیزی، آن را انکار کرد. به تعبیر دیگر، ادعای قفاری با باور اندیشمندان سنی نیز در تعارض است و روایات و کلمات پیش گفته برای این مطلب دلالت دارند که حتی در مرتکبات ذهنی عالمان اهل سنت نیز این امر پذیرفته شده بوده است که نمی توان یک روایت یا گزارش تاریخی را به بهانه غرابت آن دروغ خواند. بنابراین ادعای قفاری به اجماع شیعه و سنی پذیرفتنی نیست.

نقد احتمال دوم

احتمال دوم در کلمات پیش گفته قفاری این بود که آن چه باعث شده او داستان مادر امام مهدی علیه السلام را افسانه بخواند، این است که در آن به امام هادی علیه السلام بهره مندی از علم غیب نسبت داده شده است.

پاسخ اول: از منظر قرآن علم غیب به انبیا اختصاص ندارد.

در این باره، باید به چند مطلب اشاره کرد:

۱. همان، ص ۸۸.

۱. براساس برخی از آیات قرآن کریم، علم غیب مخصوص خداوند متعال است: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^۱، ولی از دیگر آیات قرآن چنین برمی آید که غیر خداوند هم می تواند به تعلیم الهی، از غیب باخبر شود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»^۲. بنابراین، علم غیبی که از غیر خداوند نفی شده است، علم غیب استقلاللی است و علم غیبی که مخصوص خداوند است، علم غیب ذاتی و استقلاللی است.

آلوسی، مفسر بزرگ اهل سنت در این باره می نویسد:

علم غیبی که از غیر خداوند نفی می شود، علمی است که برای ذات او و بدون واسطه باشد. چنین علمی برای هیچ موجودی در زمین و آسمان ها امکان پذیر نیست؛ زیرا غیر از خداوند همه موجودات ذاتاً و صفتاً ممکن الوجودند و این ویژگی باعث می شود چیزی بدون واسطه برایشان ثابت نباشد... و آن چه از علم غیب برای خواص حاصل شده است از سنخ علم غیبی نیست که از غیر خداوند نفی شده است؛ زیرا روشن است که این علم غیب را خداوند به آنان افاضه کرده است.^۳

۲. گرچه از آیه شریفه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»^۴ ممکن است در وهله اول چنین به ذهن آید که از غیبی که بر همگان مستور است، تنها پیامبران اطلاع می یابند؛ اما با توجه به آیات دیگری از قرآن کریم روشن می شود که این برداشت اولیه درست نیست. برای نمونه در قرآن کریم، درباره حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام چنین می خوانیم:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ

۱. سوره انعام، آیه ۵۹.

۲. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

۳. روح المعانی فی تفسیر القرآن (تفسیر آلوسی)، ج ۲۰، ص ۱۱.

۴. سوره جن، آیه ۲۶.

نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۱

و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تورا برگزیده و پاک ساخته و تورا بر زنان جهان برتری داده است.

در ادامه نیز چنین آمده است:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۲

[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تورا به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

به گواهی این آیات، با این‌که حضرت مریم علیها السلام پیامبر نبود، اما اولاً با فرشتگان - که از عالم غیب هستند - ارتباط برقرار کرد که نفس این ارتباط و تکلم با فرشتگان، از آن‌جا که آنان از دایره شهود انسان‌های عادی هستند، به معنای ورودشان به حوزه عالم غیب است. ثانیاً حضرت مریم به تعلیم فرشتگان، از فرزنددار شدن خود باخبر شد، همچنان‌که تجلی جبرئیل بر آن حضرت هنگام باردار شدن به حضرت عیسی علیه السلام مصداق دیگری از اظهار غیب بر غیررسول است.

نمونه دیگر، مادر حضرت موسی علیه السلام است. در قرآن در این باره چنین می‌خوانیم:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۳

و به مادر موسی وحی کردیم که: او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و از [زمره] پیمبرانش قرار می‌دهیم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۵.

۳. سوره قصص، آیه ۷.

از این آیه چنین برمی آید که به مادر موسی - با این که پیامبر نبود - وحی شد و دوم این که او از دو خبر غیبی آگاهی یافت؛ یکی بازگشت موسی علیه السلام به دامان مادر و دیگری قرار گرفتن او در زمره پیامبران. بنابراین، خداوند فقط پیامبران را از غیب باخبر نمی کند و غیر پیامبران نیز می توانند از غیب آگاه شوند.

پاسخ دوم: به نظر دانشمندان سنی مذهب علم غیب به انبیا اختصاص ندارد.

افزون بر آیات یادشده، برخی از دانشمندان سنی مذهب، به این نکته تصریح کرده اند که آگاهی از غیب، مخصوص پیامبران نیست. برای نمونه، فخر رازی - مفسر بزرگ اهل سنت - در تفسیر آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»^۱ چنین می نویسد:

بدان که بدون تردید مراد خداوند از آیه یادشده این نیست که خداوند به جز پیامبران کسی را از غیب مطلع نمی کند. بر این مطلب دلایل متعددی دلالت می کنند: اول این که بر اساس احادیث قریب به تواتر شفا و سطحا که کاهن بودند پیش از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ظهور آن حضرت خبر دادند و در میان عرب به داشتن چنین دانشی مشهور بودند... دوم این که تمام ارباب ملل و ادیان، به صحت علم تعبیر خواب و این که گاهی معبر از حوادث آینده خبر می دهد و در خبرش صادق است، اتفاق نظر دارند... و ثالثاً... و رابعاً...^۲

همچنین محدثان و مورخان اهل سنت، در شرح حال خلیفه دوم نوشته اند که او در روز جمعه ای در میان خطبه و بدون مناسبت به ناگاه فریاد برآورد: «ساریه کوه کوه» و چون از علت این کار جويا شدند گفت: «به خاطرم گذشت که مشرکان می خواهند بر لشکر مسلمانان یورش برند. از این رو، فریاد زدم به کوه پناه ببرید.» پس از یک ماه، لشکر تحت امر ساریه، با پیروزی بازگشت و گفتند که در همان روز جمعه

۱. سوره جن، آیه ۲۶.

۲. تفسیر الرازی، ج ۳۰، ص ۱۶۹.

فصل دوم: نقدهای موردی ۱۳۳

و در همان ساعت، صدایی شبیه صدای عمر شنیدند که فریاد می‌زد: «ساریه کوه کوه» و لشکر به کوه پناه برد و بردشمن غلبه یافت.^۱

در صحیح بخاری از پیامبر خدا ﷺ چنین روایت شده است:

همانا در قوم بنی اسرائیل، مردانی بودند که بدون این که پیامبر باشند با آن‌ها تکلم می‌شد و اگر در امت من کسی این چنین باشد، عمر است.^۲

قسطلانی - عالم سنی مذهب - در شرح این روایت می‌نویسد:

این کلام حضرت که «اگر در امت من کسی باشد...» برای تردید نیست، بلکه برای تأکید است؛ مانند این که گفته می‌شود اگر برای من دوستی باشد فلانی است.^۳

نووی - دیگر عالم بزرگ اهل سنت - نوشته است:

علما درباره مقصود از واژه «محدثون» (کسانی که با آن‌ها تکلم می‌شد) اختلاف نظر دارند. ابن وهب گفته است: یعنی به آن‌ها الهام می‌شد، و برخی گفته‌اند: اگر گمانشان به چیزی رفت در گمانشان صائب هستند، و برخی گفته‌اند: فرشتگان با آن‌ها سخن می‌گویند.^۴

آن چه گذشت، بخشی از سخنان دانشمندان اهل سنت درباره اختصاص نداشتن علم غیب به پیامبران بود. حال پرسش ما از آقای قفاری این است که آیا فرشتگانی که به مریم عليها السلام بشارت دادند و بر او تجلی کردند، از تجلی بر شخص دیگری عاجزند و آیا خدایی که به مادر موسی عليه السلام الهام کرد، نمی‌تواند به شخص دیگری الهام کند؟ آیا آن خدایی که به اعتقاد اهل سنت به عمر الهام کرد و او را از

۱. أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۰.

۳. ارشاد الساری، ج ۶، ص ۹۹.

۴. شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۶۶.

واقعه ای که صدها فرسنگ دورتر اتفاق افتاد باخبر ساخت، از الهام بردیگران بخل می‌ورزد؟ آیا دلیلی بر اختصاص این الهام‌ها به افراد یادشده وجود دارد؟ چگونه آقای قفاری می‌تواند اثبات کند که برای حضرت مریم و مادر موسی علیهم‌السلام و خلیفه دوم و دیگران، آگاهی از عالم غیب امکان پذیر است، اما چنین چیزی درباره امام هادی علیه‌السلام یا دیگر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام ممکن نیست؟ به تعبیر دیگر، ادعای قفاری با باور اندیشمندان سنی مذهب نیز در تعارض است؛ زیرا روایات و کلمات پیش‌گفته بر این مطلب دلالت دارد که حتی در مرتکبات ذهنی عالمان اهل سنت نیز این امر پذیرفته شده بوده است که نمی‌توان یک روایت یا گزارش تاریخی را به صرف این که به غیر پیامبران علم غیب نسبت داده، دروغ خواند. بنابراین ادعای قفاری به اجماع شیعه و سنی پذیرفتنی نیست.

از آن چه بیان کردیم، روشن شد که روایت مورد نظر آقای قفاری - روایت سرگذشت مادر امام زمان علیه‌السلام - را نه می‌توان به دلیل غرابت و غیرعادی بودنش نفی کرد و نه می‌توان آن را به دلیل این که بر آگاهی امام هادی علیه‌السلام از غیب دلالت دارد، منکر شد. به تعبیر دیگر، مبنایی که قفاری در انداخته نه پذیرفته شده اندیشمندان شیعی است و نه مقبول عالمان اهل سنت.

تحلیل اختلاف روایت مربوط به مادر امام مهدی

در پایان این بخش توجه به این نکته ضروری است که گرچه در این باره که حضرت نرجس کنیز حضرت حکیمه بوده است یا ملیکه نوه قیصر روم، اختلاف است، ولی در اصل این که ایشان همسر امام حسن عسکری علیه‌السلام و مادر امام مهدی علیه‌السلام و کنیز بوده، اتفاق نظر وجود دارد. بر این اساس، نمی‌توان به بهانه اختلاف درباره سرگذشت آن حضرت، اصل مسئله را سست جلوه داد. وجود گزارش‌های گوناگون درباره سرگذشت مادر امام مهدی علیه‌السلام با توجه به چند نکته طبیعی و پذیرفتنی است:

۱. ایشان کنیز بوده‌اند و نه آزاده و براساس موقعیت اجتماعی ضعیف‌تری که

کنیزان داشته‌اند، همچنین به دلیل این‌که در خانه افراد سرشناس معمولاً چندین کنیز و خادم حضور داشته‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که تاریخ و سرگذشت زندگی تک‌تک آنان به‌ویژه سرگذشت آنان پیش از ارتباط با بیت امامت، همانند سرگذشت زندگی زنان آزاده شفاف و بدون ابهام باشد.

۲. با توجه به مراقبت شدیدی که بر بیت امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام اعمال می‌شد، رفت و آمد و ارتباط با این خاندان به سختی انجام می‌گرفت. بنابراین، نمی‌توان توقع داشت که از این بیت، اخبار زیادی مربوط به امور شخصی کنیزان درز کرده باشد؛ به‌ویژه با توجه به شرایط حساس سیاسی عصر امام حسن عسکری علیه السلام بی‌شک آن حضرت، مخالف تبدیل شدن حضرت نرجس به شخصیتی مشهور بوده‌اند و بر ناشناخته ماندن ایشان تأکید داشته‌اند. از این رو، شفاف نبودن ابعاد زندگی آن حضرت، به‌ویژه سرگذشت دوران پیش از ازدواج ایشان با امام عسکری علیه السلام طبیعی به نظر می‌رسد.

شبهه ۲۰. توصیف مادر امام مهدی به سیده النساء

* از دیگر اشکال‌های آقای قفاری به حدیث مورد نظر، «سیده النساء» نامیدن مادر امام حسن عسکری علیه السلام است که لازمه آن، برتری ایشان بر حضرت زهرا علیها السلام است، در حالی‌که بدون تردید چنین چیزی باطل است.^۱

نقد و بررسی: منظور از سیده النساء، حضرت فاطمه علیها السلام است

پاسخ شبهه یادشده این است که مقصود از «ام الحسن» در روایت مورد نظر همسر امام هادی علیه السلام نیست، بلکه مقصود حضرت زهرا علیها السلام است و اطلاق واژه «ام» بر جده و «اب» بر جد، در میان عرب شایع است؛ همچنان‌که «ابن» و «بنت» بر فرزند و فرزند

* لاحظ إطلاق هذا اللقب على أم الحسن العسكري؛ فهل هي أفضل من فاطمة؟!.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۱.

فرزند، ولو با چندین واسطه باشد، بسیار اطلاق می شود. آن چه مطلب پیش گفته را تأیید می کند، نقل همین حدیث به روایت شیخ طوسی است که در آن به این مطلب تصریح شده است:

فقالت سيدة النساء عليها السلام... فقولي أشهد أن لا إله إلا الله وأن أبي محمداً رسول الله.^۱

در کتاب *دلائل الامامة* نیز چنین می خوانیم:

فأريت أيضاً بعد أربع عشرة ليلة كان سيدة النساء فاطمة عليها السلام ومعها مريم بنت عمران...^۲

شبهه ۲۱. امتناع از ملاقات به دلیل شرک

* اشکال دیگر آقای قفاری - که به علت سستی آن به پاورقی منتقل شده - این است که چگونه ابومحمد از دیدار با نرجس در حال شرک امتناع کرده است، در حالی که سیده النساء و مریم و کنیزان بهشتی در حالی که مشرک بود به دیدارش رفتند؟^۳

نقد و بررسی: امتناع برای تشویق به اسلام آوردن بوده است

در این که یک مسلمان می تواند در عالم بیداری - چه رسد به عالم خواب - به دیدار مشرکی برود و با او گفت و گو و تعامل داشته باشد، تردیدی نیست. گمان نمی کنم این مطلب حتی بر جاهلی پوشیده باشد، چه رسد به عالمان شیعه که به تعبیر آقای قفاری این روایت را جعل کرده اند؛ زیرا در قرآن کریم به صورت مکرر از

۱. الغيبة للحجة، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. * أبو محمد لا يزورها وهي مشركة، وسيدة النساء، و مریم، ووصائف الجنة يزرنها وهي مشركة!
۳. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۱.

گفت و گو و دعوت و محاجه پیامبران الهی، به ویژه پیامبر گرامی اسلام ﷺ با مشرکان سخن گفته شده است. اگر در این روایت از امتناع امام حسن علیه السلام برای دیدار با حضرت نرجس به دلیل مشرک بودن ایشان سخن به میان می آید، به این دلیل است که از عشق وافر حضرت نرجس به امام حسن علیه السلام بهره برده شود و انگیزه ایشان برای اختیار اسلام افزایش پیدا کند. این شیوه ای تربیتی است که در میان عقلا مرسوم است و خداوند نیز آن را در قرآن کریم به کار برده است. به دلیل علاقه انسان ها به لذت، راحتی و نعمت های مادی و معنوی، خداوند با دادن وعده نعمت های بهشتی، مردم را به ایمان و پذیرش اسلام تشویق کرده است؛ همچنان که گاه والدین برای این که فرزندشان به رفتاری رو آورد یا از عملی خودداری کند او را از آن چه دوست می دارد باز می دارند تا انگیزه اش برای انجام یا ترک عمل مورد نظر افزایش یابد.

شبهه ۲۲. آشکار نشدن نشانه های بارداری

* باردار شدن نرجس عجیب و غریب تراست؛ زیرا نشانه بارداری در او ظاهر نشد. با این که حکیمه - دختر محمد، همچنان که شیعه مدعی است - در پی جست و جوی وضعیت او بر آمد، به سوی او رفت و - چنان که در روایاتشان آمده - او را به دقت واری کرد، ولی نشانه ای از بارداری در او ندید. پس نزد حسن برگشت و ماجرا را برای او بیان کرد، ولی او تأکید کرد که حملی وجود دارد و به حکیمه گفت: «چون وقت فجر شد نشانه بارداری برایت روشن می شود.» و عجیب تر این که حتی خود مادر نوزاد نیز در شب ولادت از باردار بودن خود اطلاع نداشت و به حکیمه گفت: «بانوی من، در خودم نشانه ای از بارداری نمی بینم»، احتمالاً نفی ظاهر شدن آثار بارداری، ترفند یا کوششی است برای گریز از این واقعیت که حتی شیعه نیز آن را پذیرفته است که جعفر - برادر حسن عسکری - همسران و کنیزان حسن را پس از وفاتش برای استبرا از بارداری حبس کرد تا این که نزد قاضی و سلطان ثابت شد که آن ها باردار نیستند و

پس از آنان ارث حسن تقسیم شد.^۱

نقد و بررسی سندی

در این بخش قفاری به یک روایت استناد کرده است؛ روایتی که از آشکار نبودن نشانه‌های بارداری در مادر امام مهدی در غروب روز پیش از تولد امام سخن می‌گوید و البته در آخر همین روایت چنین آمده است که حتی مادر امام مهدی تا آن زمان از باردار بودن خود بی‌اطلاع بود. سند این روایت ضعیف است.^۲

* أما حملها بالمهدی فأغرب وأعجب، إذ لم يظهر عليها أثر الحمل مع أن حكيمة بنت محمد - كما يقولون - حاولت التثبت من حملها فوثبت إليها - كما تزعم رواياتهم - فقلبتها ظهراً لبطن فلم ترفيها أثراً للحمل، وعادت إلى الحسن وأخبرته، لكنه أكد لها وجود الحمل وقال لها: «إذا كان وقت الفجر يظهر لك الحبل». والأغرب من ذلك أن أم الولد نفسها حتى ليلة ولادتها لم تعلم بأمر حملها حتى قالت لحكيمة: «يا مولائي ما أرى بي شيئاً من هذا». ويبدو أن نفي ظهور أثر الحمل عليها هي حيلة أو محاولة للتخلص مما ثبت حتى لدى الشيعة من قيام جعفر (أخي الحسن العسكري) بحبس نساء الحسن وإمائه - بعد وفاة الحسن - لاستبائهن حتى ثبت للقضاي والسلطان براءة أرحامهن من الحمل، وتم بعد ذلك قسمة ميراث الحسن.

۱. همان.

۲. *كمال الدين وتمام النعمة*، ص ۴۲۶. سند این روایت به این صورت است: حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس - رضی الله عنه - قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل قال: حدثني محمد بن إبراهيم الكوفي قال: حدثنا محمد بن عبد الله الطهوي قال: قصدت حكيمة... این حدیث، به دلیل مهمل بودن محمد بن عبد الله الطهوي ضعیف است (*مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۷، ص ۱۹۰).

در باره مخفی بودن آثار بارداری حتی تا غروب روز قبل از تولد امام مهدی روایات دیگری نیز وجود دارد که اسناد همه آن‌ها ضعیف است. این روایات بدین قرارند:

۱. حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد - رضی الله عنه - قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار قال: حدثنا أبو عبد الله الحسين بن رزق الله قال: حدثني موسى بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: حدثتني حكيمة... (*كمال الدين وتمام النعمة*، ص ۴۲۴). این روایت نیز ضعیف به دلیل مهمل بودن موسى بن محمد بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام ضعیف است (*مستدرکات*، ج ۸، ص ۳۲).

۲. حدثنا أبوالمفضل محمد بن عبد الله، قال: حدثني محمد بن إسماعيل الحسنی، عن حكيمة

گفتنی است در این صفحات عمده روایاتی که نویسندگان به آن‌ها استناد کرده، روایت حکیمه است. این روایت که جریان ولادت امام مهدی را گزارش کرده، از آن‌جا که با اسناد متعددی به دست ما رسیده است^۱ کثرت آن باعث تقویت روایت شده و لذا اصل ماجرای تولد امام مهدی به وسیله آن‌ها اثبات پذیر است، گرچه ممکن است نتوان ویژگی‌های خاصی که در یک نقل آمده و در نقل‌های دیگر وجود ندارد را به دلیل ضعف سند آن روایت خاص اثبات کرد. بنابراین اثبات نشدن مسئله مخفی بودن آثار بارداری در روز پیش از تولد امام مهدی - که از ویژگی‌های برخی روایات است که اسنادی ضعیف دارند - به معنای نفی حد مشترک روایت حضرت حکیمه - که در روایات متعددی نقل شده و کثرت آن موجب اطمینان به صدور آن می‌شود - نیست.

دومین نکته‌ای که تذکر آن در این‌جا ضروری است، این است که باید میان آشکار نشدن آثار بارداری در طول دوران بارداری مادر امام مهدی و آشکار نبودن آثار بارداری در غروب روز پیش از تولد آن حضرت تفاوت بگذاریم. آن‌چه روایاتش ضعیف است و قابل اثبات نیست، هویدا نبودن آثار در غروب پیش از تولد است؛ اما

(دلائل الامامة، ص ۴۹۷). این روایت نیز به دلیل مهمل بودن محمد بن اسماعیل ضعیف است (مستدرکات، ج ۶، ص ۴۶۰).

۳. أخبرني أبو الحسين محمد بن هارون، قال: حدثني أبي - رضي الله عنه - قال: حدثنا أبو علي محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد، قال: حدثنا محمد بن جعفر، عن أبي نعيم عن محمد بن القاسم العلوي، قال: دخلنا جماعة من العلوية على حكيمه... (دلائل الامامة، ص ۴۹۹). این حدیث نیز به سبب مهمل بودن محمد بن القاسم ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۲۹۳).
تذکر این نکته نیز ضروری است که این مطلب که مادر امام مهدی نیز از باردار بودن خود بی‌اطلاع بودند، تنها در همان روایت نخست به صراحت آمده است که به دلیل ضعف سند قابل اعتماد نیست.

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۴، ۴۲۶؛ دلائل الامامة، ص ۴۹۷ و ۴۹۹؛ الغيبة للحجة، ص ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۳۹.

مسئله مخفی بودن آثار بارداری در مادر امام مهدی در طول دوران بارداری از روایاتی متعدد قابل اثبات است؛ زیرا این روایات یکدیگر را تقویت کرده و تعدد آن‌ها موجب اطمینان به صدور آن می‌شود. توضیح این که روایاتی که از آشکار نشدن آثار بارداری در مادر امام مهدی سخن می‌گویند را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: روایاتی که تصریح به این مطلب دارند و روایاتی که به التزام بر این معنا دلالت دارند.

دسته نخست، روایت حضرت حکیمه است که در آن حضرت حکیمه چگونگی تولد امام مهدی را گزارش می‌دهد و با تعبیری همچون «فَقَلَّبْتُهَا ظَهْرًا لِبَطْنٍ فَلَمْ أَرِ بِهَا أَثَرَ حَبْلٍ» به صراحت از روشن نبودن نشانه‌های بارداری تا شب تولد سخن می‌گوید. این حدیث را شیخ صدوق با دو سند^۱ و نیز طبری با دو سند^۲ نقل کرده‌اند.

دسته دوم، نقل شیخ طوسی از حضرت حکیمه است که به پنج سند آن را روایت کرده است.^۳ تعبیر حضرت حکیمه در این روایت این است: «فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا سَيِّدِي! الْخَلْفُ مِمَّنْ هُوَ؟ قَالَ: مِنْ سَوْسَنَ فَأَدْرُتُ طَرْفِي فِيهِنَّ فَلَمْ أَرِ جَارِيَةً عَلَيْهَا أَثَرٌ غَيْرَ سَوْسَنَ.» اگرچه این روایت به ظاهر از آشکار بودن نشانه‌های بارداری سخن می‌گوید، اما با دقت در آن روشن می‌شود که این نقل نیز بر مخفی بودن اثر بارداری در طول دوران آن دلالت دارد و مقصود از آشکار بودن این نشانه‌ها، آشکار بودن آن در طول دوران بارداری نیست، بلکه مقصود روز قبل از تولد است. توضیح این که وقتی حضرت حکیمه وقتی متوجه می‌شود که بناست فرزند امام حسن متولد شود، می‌پرسد: از چه کسی؟

در سؤال ایشان دو احتمال وجود دارد: نخست این که چند نفر از کنیزان باردار بوده‌اند و ایشان برای تعیین شخص می‌پرسد؛ دوم این که پیش از آن زمان نشانه

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۴، ۴۲۶.

۲. دلائل الامامة، ص ۴۹۷، ۴۹۹.

۳. الغيبة للحجة، ص ۲۰۴، ۲۳۷-۲۳۹.

بارداری در کسی نبوده و به همین دلیل حضرت حکیمه از این که در بیت امام حسن علیه السلام کنیزی بار دار است مطلع نبوده و سؤال برای شناسایی کنیز باردار است. قرینه داخلی روایت احتمال اول را نفی می‌کند؛ زیرا در روایت به صراحت آمده است که در هیچ کدام از کنیزان اثر حمل نبود جز حضرت نرجس؛ بنابراین سؤال حضرت حکیمه برای تعیین نبوده، بلکه برای شناسایی تنها کسی بوده که باردار بوده است. نتیجه این که اثر حمل در حضرت نرگس تا آن زمان آشکار نبوده و لذا حضرت حکیمه هم پیش از آن متوجه نشده بود؛ ولی در روز چهاردهم شعبان، آثار بارداری را در حضرت نرگس مشاهده می‌کند.

روایات یاد شده از سوی روایات دیگری نیز تأیید می‌شوند؛ مانند روایاتی که امام مهدی علیه السلام را به حضرت موسی علیه السلام در مخفی بودن ولادت تشبیه کرده‌اند^۱ یا روایاتی که از مخفی بودن ولادت امام مهدی سخن می‌گویند.^۲ مجموعه روایات یاد شده یکدیگر را تصدیق می‌کنند و به نظر می‌رسد این روایات، صرف نظر از روایات مشترک السند به اندازه‌ای هست که از مجموع آن‌ها بتوان به صحت اصل مشترک بین آن‌ها - یعنی آشکار نشدن نشانه‌های بارداری در مادر امام مهدی در طول دوران بارداری - اطمینان حاصل کرد؛ اگرچه در این باره که در روز قبل از تولد امام مهدی آیا اثر حمل در مادر گرامی آن حضرت آشکار بوده یا نه، نتوان به جمع‌بندی دقیقی رسید.

نقد و بررسی محتوایی: وجود نمونه‌های مشابه در گذشته تاریخ

در پاسخ به اشکال قفاری باید گفت: آری، شیعه بر این باور است که بارداری حضرت نرجس به صورت غیرطبیعی و اعجازگونه انجام گرفت؛ زیرا حکومت وقت به وسیله قابله‌ها، وضعیت بارداری همسران و کنیزان امام حسن علیه السلام را کنترل می‌کرد تا

۱. کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۱۵۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

در صورت تولد فرزند پسر، فوری او را به قتل برساند. طبیعی است که محافظت از جان امام مهدی علیه السلام - که آخرین ذخیره خداوند است - به تحقق چنین اعجازی نیاز دارد، ولی این پدیده با وجود غیرعادی و اعجاب انگیز بودن آن، نه تنها از نظر عقلی هیچ محذوری ندارد، بلکه قرآن کریم به اشاره از تحقق نمونه مشابه آن در گذشته تاریخ سخن گفته است و جز منکران متافیزیک کسی آن را انکار نکرده است. البته گمان نمی‌کنیم آقای قفاری از این دسته باشد. در سوره قصص در این باره چنین می‌خوانیم:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱

فرعون در سرزمین [مصر] سربرافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت، پسرانشان را سر می‌برید، و زنانشان را [برای بهره‌کشی] زنده برجای می‌گذاشت، که وی از فسادکاران بود.

ابن کثیر - از مفسران اهل سنت - در توضیح این آیه چنین نوشته است:

برای فرعون، مأموران و قابله‌هایی بود که زنان را کنترل می‌کردند و اگر زن بارداری را می‌یافتند، نامش را ثبت می‌کردند... چون مادر موسی به موسی علیه السلام باردار شد، آن را از همه مخفی نگه داشت... شکمش برنیامد و رنگش تغییر نکرد و شیرش آشکار نشد و از قابله‌ها متعرض او نشدند.^۲

سمعانی - دیگر مفسر سنی - می‌نویسد:

چون مادر موسی باردار شد، آثار بارداری آن چنان که بر زنان باردار ظاهر می‌شود بر او هویدا نشد.^۳

۱. سوره قصص، آیه ۴.

۲. تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)، ج ۳، ص ۳۹۲.

۳. تفسیر السمعانی، ج ۴، ص ۱۲۲.

نمونه مشابه دیگر، حضرت ابراهیم علیه السلام است که به گفته برخی از دانشمندان اهل سنت همچون طبری^۱ و ابن اثیر^۲ به شکل غیرطبیعی آثار حمل بر مادر آن حضرت ظاهر نشد. براساس آن چه گذشت، روشن شد که نمی توان تولد امام مهدی علیه السلام را به بهانه غیرعادی و غریب بودن آن انکار کرد؛ زیرا دانشمندان بزرگ سنی مذهب، تحقق نمونه های مشابه آن را در گذشته تاریخ پذیرفته اند و اگر پدیده ای یک یا چندبار اتفاق افتاده باشد، چرا برای مرتبه ای دیگر تکرار نشود؟ به تعبیر دیگر، با تأمل در جریان تولد حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام و مقایسه آن با جریان تولد امام مهدی علیه السلام روشن می شود که این یک سنت الهی است که وقتی برای هدایت مردم و اتمام حجت، فرستادن حجت ضروری باشد، خداوند متعال به هر صورت به این مهم جامه عمل خواهد پوشاند. وقتی شرایط مهیا باشد و حجت الهی بدون دخالت نیروهای فوق طبیعی می تواند یا به عرصه وجود بگذارد، نیازی به دخالت نیروهای غیبی نیست، ولی زمانی که ستمگران دست به دست هم می دهند تا از تولد حجت خداوند جلوگیری کنند به اقتضای ضرورت حجت، چاره ای جز این نیست که با اراده ویژه خداوندی و به کمک عوامل فوق طبیعی، شرایط لازم برای وجود حجت مهیا شود. تولد حضرت موسی علیه السلام یکی از مصداق های این سنت الهی بود و تولد امام مهدی علیه السلام نمونه دیگر آن است.

تحلیل قفاری و نقد آن

بی پایه تر از اصل ادعای آقای قفاری، تحلیل او از مسئله مخفی بودن نشانه های بارداری است. او مدعی است شیعیان پذیرفته اند که جعفر، همسران و کنیزان امام حسن علیه السلام را حبس کرد و پس از کنترل آن ها به وسیله قابله ها از بارداری حضرت نرجس اطلاعی حاصل نشد با این وجود، شیعیان، مدعی تولد امام مهدی هستند.

۱. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۹۴.

بنابراین، چاره‌ای نداشتند جز این که مدعی شوند نشانه‌های حمل در مادر امام مهدی علیه السلام آشکار نشد.

بی‌اساس بودن این تحلیل به این دلیل است که اساساً امام مهدی علیه السلام در سال ۲۵۵ قمری متولد شد. از این رو، آشکار نشدن نشانه‌های بارداری در حضرت نرجس مربوط به این مقطع زمانی است. در حالی که جعفر در سال ۲۶۰ قمری و پس از شهادت امام حسن علیه السلام همسران و کنیزان آن حضرت را حبس کرد و در آن‌ها اثری از حمل ثابت نشد. به تعبیر دیگر، آن اثر حملی که پس از حبس نزد جعفر و سلطان و قاضی ثابت نشد، پنج سال پس از تولد امام مهدی علیه السلام بوده است و آن حملی که شیعه مدعی است آثارش آشکار نشد، مربوط به پنج سال پیش از حبس خانواده امام حسن علیه السلام به وسیله جعفر بوده است. با این وجود، چگونه می‌توان ادعای فقدان آثار حمل در سال ۲۵۵ قمری را به انگیزه آشکار نشدن آثار حمل در سال ۲۶۰ قمری دانست، این معادله‌ای است که حل آن فقط از عهده آقای قفاری برمی‌آید.

شبهه ۲۳. تعارض در روایت تولد امام مهدی

* این روایت که وجود نشانه‌های بارداری را نفی می‌کند و حتی مادر نوزاد را نسبت به آن بی‌اطلاع می‌داند، در پایانش این پندار را نقض می‌کند؛ زیرا در پایان این روایت آمده است که مولود در حالی که در شکم مادر بود سخن می‌گفت تا جایی که حکیمه می‌گوید: «جنین در حالی که در شکم مادر بود، به من پاسخ داد و آن چه می‌خواندم را تکرار می‌کرد و به من سلام کرد.»^۱

* وهذه الرواية التي تنفي تبين أمارات الحمل حتى لأم الوليد تثبت في آخرها ما ينقض هذا الزعم وهو أن المولود كان يتكلم وهو في بطن أمه حتى قالت حكيمه: «فأجابني الجنين من بطنها يقرأ مثل ما أقرأ وسلم علي».

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۲.

نقد و بررسی سندی

فقره مورد نظر قفاری یعنی سخن گفتن امام مهدی علیه السلام در شکم مادر از میان مجموع نقل‌های روایت حضرت حکیمه تنها در یک روایت وجود دارد و این روایت به لحاظ سندی ضعیف است.^۱ بنابراین بر اساس روایات شیعه، اصل سخن گفتن امام مهدی در شکم مادر ثابت شده نیست.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ این اشکال، با مطالعه روایت مورد نظر آقای قفاری روشن می‌شود. اگر ایشان اندکی از آن همه دغدغه‌ای که برای پیدا کردن اشکال‌های عقاید شیعه دارد را صرف مطالعه منابع شیعی می‌کرد یا روایات مورد اشکال را دست‌کم یک بار از آغاز تا پایان به درستی می‌خواند، پاسخ بسیاری از پرسش‌هایش را می‌یافت (البته بدون تردید آقای قفاری این روایت را از اول تا به انتها بارها مطالعه کرده است، ولی گویا مصلحت در ندیدن بوده است). به هر تقدیر، در متن روایت مورد نظر تصریح شده است که حضرت حکیمه، هنگام غروب آفتاب، نشانه‌ای از بارداری از حضرت نرجس نیافت و امام حسن علیه السلام فرمود: «نشانه‌ها به هنگام طلوع فجر آشکار خواهد شد.» بر اساس وعده آن حضرت، با طلوع فجر، نشانه‌های حمل آشکار شد و پس از آن جنین سخن گفت و به حکیمه سلام کرد. بنابراین، نه تنها در صدر و ذیل روایت تناقضی نیست، بلکه در صدر روایت تصریح شده است که نشانه‌های حمل حتماً در هنگام طلوع فجر آشکار می‌شود و این وعده عملاً تحقق یافت. پس از تحقق این وعده بود که جنین سخن گفت. متن روایت این‌گونه است:

قالت حکیمة: فمضى أبو الحسن عليه السلام و جلس أبو محمد مكان والده و كنت أوره

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۸. این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله الطهوی ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۱۹۰).

كما كنت أزور والده فجاءتني نرجس يوماً تخلع خفي، فقالت: يا مولائي ناوليني خفك، فقلت: بل أنت سيدتي ومولائي والله لا أدفع إليك خفي لتخلعيه ولا لتخديميني بل أنا أخدمك على بصري، فسمع أبو محمد عليه السلام ذلك فقال: جزاك الله يا عمة خيراً، فجلست عنده إلى وقت غروب الشمس فصحت بالجارية وقلت: ناوليني ثيابي لانصرف. فقال عليه السلام: لا يا عمتا بيتي الليلة عندنا فإنه سيولد الليلة المولود الكريم على الله عزوجل الذي يحيى الله عزوجل به الأرض بعد موتها. فقلت: ممن يا سيدي ولست أرى بنرجس شيئاً من أثر الحبل؟ فقال: من نرجس لا من غيرها؟ قالت: فوثبت إليها فقلبتها ظهراً لبطن فلم أرها أثر حبل. فعدت إليه عليه السلام فأخبرته بما فعلت فتبسم، ثم قال لي: إذا كان وقت الفجر يظهر لك بها الحبل لأن مثلها مثل أم موسى عليه السلام لم يظهر بها الحبل ولم يعلم بها أحد إلى وقت ولادتها، لأن فرعون كان يشق بطون الحبالى في طلب موسى عليه السلام، وهذا نظير موسى عليه السلام. قالت حكيمة: فعدت إليها فأخبرتها بما قال: وسألتها عن حالها. فقالت: يا مولائي ما أرى بي شيئاً من هذا، قالت حكيمة: فلم أزل أرقبها إلى وقت طلوع الفجر وهي نائمة بين يدي لا تقلب جنباً إلى جنب حتى إذا كان آخر الليل وقت طلوع الفجر وثبت فرعة فضممتها إلى صدري وسميت عليها فصاح [إلي] أبو محمد عليه السلام وقال: اقرئي عليها: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ فأقبلت أقرأ عليها وقلت لها: ما حالك؟ قالت: ظهر [بي] الأمر الذي أخبرك به مولاي فأقبلت أقرأ كما أمرني، فأجابني الجنين من بطنها يقرأ مثل ما أقرأ وسلم علي^١.

شبهه ٢٤. تعارض روايات از نظر آشكار بودن یا مخفی بودن حمل

* همچنين طوسی از حکیمه نقل می کند که وقتی حسن از او خواست برای اشراف بر تولد مهدی در خانه اش بماند، حکیمه گفت: «فدايت شوم! جانشين از چه

١. کمال الدين و تمام النعمة، ص ٤٢٧.

* وكذلك يروي الطوسي عن حكيمة نفسها أنها قالت حينما استدعاها الحسن إلى بيته للإشراف على ولادة المهدي من جاريته فقالت: «جعلت فداك يا سيدي الخلف

کسی است؟» فرمود: «از سوسن.» حکیمه می‌گوید: «پس من نگاهم را میان آن‌ها چرخاندم و جز سوسن کنیزی که آثار بارداری داشته باشد ندیدم.»
پس او براساس این روایت، با یک نگاه از بارداری او باخبر می‌شود و براساس روایت ابن بابویه، از جلو و پشت او را واری می‌کند و هیچ اثری از بارداری نمی‌یابد.^۱

نقد و بررسی سندی

آشکار بودن نشانه‌های بارداری در مادر امام مهدی در روز قبل از تولد امام مهدی در تمام نقل‌های روایت حضرت حکیمه وجود ندارد، بلکه این مسئله تنها در روایاتی که شیخ طوسی آن را روایت کرده است وجود دارد و البته همه این روایات به ضعف سند مبتلا هستند.^۲ بنابراین اصل مسئله آشکار بودن آثار بارداری در مادر امام

ممن هو؟ قال: من سوسن - تقول - فأدرك نظري فيهن فلم أرجأية عليها أثر غير سوسن...». فهي في هذه الرواية تدرك حملها بمجرد النظر إليها، وفي رواية ابن بابويه تقلبها ظهراً لبطن فلا تجد أثراً.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۲.

۲. الغيبة للحجة، ص ۲۳۴؛ وأخبرني ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار محمد بن الحسن القمي عن أبي عبد الله المطهر عن حكيمه... این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله الطهوی ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۱۹۰).

الغيبة للحجة، ص ۲۳۷؛ وبهذا الاسناد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن حموية الرازي، عن الحسين بن رزق الله، عن موسى بن محمد بن جعفر قال حدثني حكيمه بنت محمد عليه السلام بمثل معنى الحديث الأول....

این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا موسی بن محمد مهمل است (مستدرکات، ج ۸، ص ۳۲).

الغيبة للحجة، ص ۲۳۸؛ أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن علي بن سميع بن بنان، عن محمد بن علي بن أبي الداري، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن عبد الله، عن أحمد بن روح الأهوازي، عن محمد بن إبراهيم، عن حكيمه بمثل معنى الحديث الأول....

این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن علی ابی الداری ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۲۱۳).

الغيبة للحجة، ص ۲۳۸؛ أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن حنظلة بن زكريا قال: حدثني الثقة، عن محمد بن علي بن بلال، عن حكيمه بمثل ذلك.



مهدی در روز قبل از تولد بر اساس روایات اثبات پذیر نیست و اساساً این مسئله که حضرت حکیمه آثار بارداری را در روز چهاردهم شعبان در حضرت نرگس مشاهده کرد یا نه آن قدر جزئی و حاشیه‌ای است که نه ثابت شدنش جایی را آباد و نه رد شدنش چیزی را خراب می‌کند. البته خوانندگان عزیز می‌دانند که مقصود آقای قفاری از طرح چنین مسائل بی‌اهمیتی چه بوده است.

شبهه ۲۵. تعارض در نام مادر امام مهدی علیه السلام

* حکیمه در این روایت او را سوسن، و در آن حدیث، نرجس می‌نامد؛ همچنان‌که در بعضی از روایات برایش نام‌های دیگری آورده‌اند و هرکس هرچه خواست جعل می‌کند و کتاب‌های شیعه دوازده‌امامی همه را جمع کرده است.^۱

نقد و بررسی

گرچه این اشکال آن قدر سست است که نیازی به پاسخ ندارد، اما برای این‌که هیچ‌یک از انتقادهای آقای قفاری بی‌پاسخ نمانده باشد، باید گفت - همچنان‌که برخی از محققان نوشته‌اند - در آن زمان تعدد اسامی کنیزان امری شایع بوده است؛ زیرا مردم برای خوش آمدگویی کنیزان، آن‌ها را به اسامی گوناگونی می‌خواندند و به همین دلیل است که بسیاری از اسامی مادر امام مهدی علیه السلام همچون نرجس، ریحانه، سوسن و... اسامی گل‌ها هستند.^۲

این حدیث نیز به دلیل مجهول بودن حنظلة بن زکریا ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۱۴۷).
الغیبة للحجة، ص ۲۳۹: وفي رواية أخرى عن جماعة من الشيوخ أن حكيمه حدث بهذا الحديث...
این روایت مرسله است.

* وهي هنا تسميها سوسن، وهناك تسميها نرجس، كما تسمى في بعض رواياتهم بأسماء أخرى. وكل يضع كما يشاء، وكتب الاثني عشرية تستوعب الجميع.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۲.

۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۱۴.

مشابه این گوناگونی اسامی و القاب را در شخصیت‌های دیگر نیز می‌بینیم. برای نمونه، محدثان اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین روایت کرده‌اند:

برای من نام‌هایی است: من محمدم، من احمدم، من ماحی هستم که خداوند به وسیله من کفر را محو می‌کند. من حاشرم که مردم پس از من محشور می‌شوند. من عاقب هستم (کسی که پس از او پیامبری نیست).^۱

همچنین برای آن حضرت، به استناد احادیث دیگر، اسامی دیگری برشمرده‌اند.^۲ البته هیچ محقق تعدد اسامی و القاب آن حضرت را دلیل بر ساختگی بودن شخصیت ایشان ندانسته است. با توضیحات یادشده روشن شد که نه روایات مربوط به نام مادر امام مهدی ﷺ جعلی هستند و نه کتاب‌های شیعه جعلیات را گردآوری کرده‌اند.

شبهه ۲۶. تعارض در رفتار مولود

* هنگامی که او متولد شد، از شکم مادر خارج شد در حالی که بر زمین زانو زده بود و انگشتان سبابه‌اش را به سوی آسمان بلند کرده بود. سپس عطسه کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله زعمت الظلمة أن حجة الله داحضة لو اذن لنا في الكلام لزال الشك.»

در حدیث دیگری چنین روایت شده است که او از شکم مادر خارج شد و سجده

۱. ان لی أسماء أنا محمد وأنا أحمد وأنا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر وأنا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی وأنا العاقب (صحیح البخاری، ج ۶، ص ۶۲).

۲. مستند احمد، ج ۵، ص ۴۰۵.

* وحينما ولد «سقط... من بطن أمه جائئاً علی ركبتيه، رافعاً سبابتيه إلى السماء ثم عطس فقال: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله، زعمت الظلمة أن حجة الله داحضة، لو اذن لنا في الكلام لزال الشك.»

کرد و شهادتین را گفت و چنین دعا کرد: «اللهم أنجز لي ما وعدتني...»^۱.

نقد و بررسی سندی

حدیث اول را شیخ صدوق روایت کرده است و سند آن ضعیف است^۲ و حدیث دوم نیز همچون حدیث نخست از مشکل ضعف سند رنج می برد.^۳ بنابراین آنچه در این روایات به امام مهدی نسبت داده شده، قابل اثبات نیست.

نقد و بررسی محتوایی: تقطیع حدیث از سوی قفاری

گرچه نویسنده مورد نظر به صورت شفاف، نقدهای خود بر این روایت را بیان نکرده است، ولی شاید مقصودش این بوده که در این روایات دو تناقض وجود دارد: اول این که بر اساس حدیث اول، امام پس از تولد بر زمین زانو می زند، در حالی که بر اساس حدیث دوم، در آن حال سجده می کند؛ دوم این که بر اساس روایت نخست، فرمایش امام «الحمد لله رب العالمین...» بوده است و حال آن که بر اساس حدیث دوم، آن حضرت جملاتی دیگری بر زبان جاری ساخته است. در پاسخ این دو اشکال باید گفت که مع الأسف، قفاری در نقل روایات امانت داری نکرده است. او مشترکات روایات را حذف کرده و تنها موارد اختلاف را آورده است. در حدیث اول که راویان آن نسیم و ماریه از کنیزان امام حسن علیه السلام هستند چنین آمده است:

وفي رواية أخرى أنه سقط ساجداً لله وهو يتشهد، ويدعو بقوله: «اللهم أنجز لي ما وعدتني...».

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۰: حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، وأحمد بن محمد بن يحيى العطار.

رضي الله عنهما - قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا الحسين بن علي النيسابوري، عن

إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر عليه السلام، عن السياري قال: حدثتني نسيم ومارية قالتا...

این روایت به دلیل مجهول بودن ابراهیم بن محمد ضعیف است (معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۹).

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۸. این روایت نیز به دلیل مهمل بودن محمد بن عبد الله الطهوی

ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۱۹۰).

سقط جاثياً على ركبتيه رافعاً سبابته إلى السماء ثم عطس فقال: الحمد لله
رب العالمين.^۱

در حدیث دوم که راوی آن حضرت حکیمه است می خوانیم:

ساجداً لوجهه جاثياً على ركبتيه رافعاً سبابته وهو يقول أشهد أن لا إله إلا الله.^۲

بنابراین، جمله «جاثياً على ركبته، رافعاً سبابته» در هر دو روایت هست، اما در یک حدیث افزون بر آن «ساجداً لوجهه» نیز وجود دارد. بر این اساس، نمی توان این دو حدیث را از این جهت متناقض دانست؛ زیرا در حدیث نخست یک جمله نیامده است و در حدیث دوم آمده است. و روشن است که امثال این حذف و کاستی در روایات فراوان دیده می شود. گاهی یک راوی، بخشی از ماجرا را از روی فراموشی یا به گمان اهمیت نداشتن ذکر نمی کند، ولی راوی دیگر، دقیق تر و کامل تر آن حادثه را روایت می کند. با وجود اختلافی که در نقل ماجرا وجود دارد، هر دو صادق هستند و هر دو واقعیت را گزارش کرده اند؛ ولی یک راوی، بخشی از رخداد را گزارش کرده و راوی دیگر تمام آن را. افزون بر این که در مواردی که حذف یک فقره مخمل به معنا نیست، راوی می تواند بخشی از جزئیات را نقل نکند. او موظف است که دروغ نگوید و از پیش خود چیزی روایت ننماید، ولی موظف نیست در نقل یک رخداد تاریخی همه جزئیات و ظرافت های حادثه را به زبان بیاورد. چنین اصلی در نقل رخداد های تاریخی وجود ندارد.

با توجه به آن چه گذشت، اختلاف روایت در نقل سخنان آغازین امام مهدی علیه السلام را نیز می توان تحلیل کرد؛ چون ممکن است آن حضرت پس از این که زانو بر زمین نهاده سجده کردند و انگشتان سبابه را به سوی آسمان بلند کردند، تمام آن چه در این دو روایت آمده است و بلکه بیش از آن به زبان آورده باشند؛ اما هریک از راویان که

۱. الغيبة للحجة، ص ۲۴۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۸.

شاهد ماجرا بوده‌اند، بخشی از آن را نقل کرده‌اند؛ نسیم و ماریه جمله «الحمد لله رب العالمین...» را و حضرت حکیمه جمله «أشهد أن لا إله إلا الله...» را.

شبهه ۲۷. رشد غیر عادی امام مهدی

* رشد او از اساس مخالف با سنت خداوند در مورد مخلوقات است و از چارچوب نوامیس طبیعی که بر تمام موجودات به فرمان خداوند حکم می‌راند، خارج شده است. این مطلب در روایتی که از زبان حکیمه دختر محمد روایت شده این چنین انعکاس یافته است: پس از چهل روز بر ابومحمد علیه السلام وارد شدم در این حال مولایمان صاحب علیه السلام را که در خانه راه می‌رفت مشاهده کردم. من صورتی زیباتر از او ندیده بودم و کلامی فصیح‌تر از کلام او نشنیده بودم. پس ابامحمد علیه السلام فرمود: این همان مولودی است که نزد خداوند بلندمرتبه کرامت دارد. گفتم: سرورم! من از او چیزهایی می‌بینم در حالی که او چهل روزه است. حضرت لبخندی زد و فرمود: عمه جان، آیا نمی‌دانی که ما امامان در روز به اندازه یک سال دیگران رشد می‌کنیم؟ در روایت قمی این چنین آمده است: «همانا فرزند ما چون یک ماهه شد، مانند کسی است که یک ساله است. فرزند ما در شکم مادرش سخن می‌گوید و قرآن می‌خواند و پروردگار بلندمرتبه‌اش را در شیرخوارگی عبادت می‌کند. فرشتگان از او فرمان برداری می‌کنند و صبح‌گاهان و شام‌گاهان بر او وارد می‌شوند».^۱

* أما نموه فهو مخالف تماماً لسنة الله في خلقه، وخارج عن النواميس الطبيعية التي يخضع لها الكائن الحي بأمر الله، بصور ذلك الخبر المروي على لسان حكيمة بنت محمد، حيث تقول: «لما كان بعد أربعين يوماً دخلت على أبي محمد عليه السلام فإذا مولانا الصاحب يمشي في الدار فلم أروجهما أحسن من وجهه، ولا لغة أفصح من لغته، فقال أبو محمد عليه السلام: هذا المولود الكريم على الله عز وجل، فقلت: سيدي أرى من أمره ما أرى وله أربعون يوماً، فتبسم وقال: يا عمتي أما علمت أنا معاشر الأئمة ننشأ في اليوم ما ينشأ غيرنا في السنة».

وفي رواية القمي «إن الصبي منا إذا كان أتى عليه شهر كان كمن أتى عليه سنة، وإن الصبي منا يتكلم في بطن أمه ويقرأ القرآن، ويعبد ربه عز وجل عند الرضاع، تطيعه الملائكة وتنزل إليه صباحاً ومساءً».

نقد و بررسی سندی

در این قسمت دو روایت وجود دارد روایت نخست را شیخ طوسی به صورت مرسل نقل کرده است و از این رو قابل اعتماد نیست^۲ و روایت دوم را که شیخ صدوق نقل کرده است ضعیف است.^۳ بنابراین اساساً آن چه در این دو روایت آمده اثبات شدنی نیست.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: اعتراف عالمان سنی مذهب به نمونه‌های مشابه

این اعتقاد که یک نوزاد می‌تواند رشدی بسیار سریع‌تر از رشد عادی داشته باشد، مخصوص شیعه نیست و برخی از دانشمندان سنی مذهب نیز آن را پذیرفته‌اند. برای نمونه در شرح حال پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین نوشته‌اند:

و آن حضرت در یک روز به اندازه یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد کودکان دیگر رشد می‌کرد. پس شش ساله شد در حالی که نوجوانی قوی بود.^۴

طبری - دانشمند سنی مذهب - نیز در شرح حال حضرت ابراهیم عليه السلام پس از بیان این که نمرود در پی پیش‌گیری از تولد این پیامبر الهی بود و مخفیانه متولد شد و مادرش او را در غاری پنهان کرد، می‌نویسد:

او در یک روز، به اندازه یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد می‌کرد.^۵

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۳.

۲. الغيبة للحجة، ص ۲۳۹.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۹. این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله المطهری ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۱۹۰).

۴. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۲۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۹۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

۵. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۶۴.

در جایی دیگر نوشته است:

او در یک روز به اندازه یک هفته و در یک هفته به اندازه یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد می‌کرد.^۱

تعبیر ابن اثیر - دیگر دانشمندان سنی مذهب - نیز چنین است:

او در یک روز به اندازه یک ماه دیگران رشد می‌کرد.^۲

بی‌گمان آن خدایی که ابراهیم علیه السلام را به سرعت پرورش داد، از این‌که با امام مهدی علیه السلام نیز چنین کند، عاجز نشده است.

پاسخ دوم: برخورد گزینشی قفاری با روایات

با تأمل در مجموعه روایات مربوطه، روشن می‌شود که قفاری در نسبت دادن اعتقاد به فوق العاده بودن رشد امام مهدی به عالمان شیعه به خطا رفته است؛ زیرا اندیشه‌ورزانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی که احادیث مورد نظر آقای قفاری را روایت کرده‌اند در کتاب‌های خود احادیث دیگری نیز آورده‌اند که بر رشد عادی امام مهدی علیه السلام دلالت دارند. از جمله کلینی به سند خود از ابراهیم بن ادريس چنین روایت می‌کند:

او (امام مهدی علیه السلام) را در حالی که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بود، پس از درگذشت ابامحمد دیدم و دست و سرش را بوسیدم.^۳

شیخ صدوق به سند خود از یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام آورده است:

او در خانه امام حسن علیه السلام بوده است که به ناگاه، سوارانی که در میانشان جعفر کذاب نیز بود به خانه ریختند و شروع به تاراج خانه کردند. در این

۱. همان، ص ۱۶۴.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۹۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

حال، من نگران سرورم قائم بودم. ناگهان دیدم آن حضرت آمد و از در خارج شد و من او را نگاه می‌کردم و او پسری شش ساله بود. کسی ایشان را ندید تا این که از چشم‌ها پنهان شد.^۱

شیخ طوسی از اسماعیل بن علی چنین روایت می‌کند:

بر امام عسکری علیه السلام در بیماری رحلتش وارد شدم. به خادمشان فرمود: داخل اتاق شو، بچه‌ای را می‌بینی که در حال سجده است. او را برای من بیاور.^۲

در این روایات و روایات مشابه که توصیف‌کننده هیبت امام اندکی پیش یا اندکی پس از شهادت امام حسن علیه السلام هستند، از آن حضرت با نام‌هایی چون صبی و غلام یاد شده است. از این رو، نمی‌توان به استناد روایات مورد نظر آقای قفاری ادعا کرد که دانشمندان شیعی، رشد امام مهدی علیه السلام را غیرعادی و فوق‌العاده سریع می‌دانند.

پاسخ سوم: پی نبرد قفاری به مفهوم حقیقی روایات

با توجه به آنچه گذشت روشن شد که اساساً قفاری به مفهوم حقیقی روایات مورد نظرش پی نبرده است. اشکال او نیز ناشی از همین سوء برداشت است. به نظر می‌رسد مقصود تعبیرهایی که در روایاتی نظیر «انا ننشأ فی الیوم کما ینشأ غیرنا فی السنة و...» به کار رفته، معنای ظاهری آن نیست، بلکه این تعبیرها کنایه از رشد سریع‌تر امام مهدی علیه السلام در قیاس با دیگر کودکان است. شواهد گوناگون، کنایه بودن این تعبیرها را ثابت می‌کند:

الف) اگر این روایت را کنایه ندانیم و معنای ظاهری آن را در نظر بگیریم، لازمه اش این است که براساس آن امام مهدی علیه السلام در دو ماهگی در هیبت یک انسان شصت ساله باشد و این سخن آن قدر سخیف و سست است که جاهلی آن را بر زبان نمی‌آورد؛ چه رسد به امام معصوم و یا عالمان شیعه و سنی.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۳.

۲. الغیة للحجة، ص ۲۷۲.

ب) چنان‌که گفته شد دانشمندانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در کنار روایات مورد اشاره آقای قفاری، روایات دیگری نیز نقل کرده‌اند که بر رشد عادی امام مهدی علیه السلام دلالت دارد. این نشان‌گران است که براساس برداشت آنان، روایات یادشده متعارض نبوده‌اند، بلکه دسته نخست را بر نوعی از مبالغه در رشد سریع‌تر امام مهدی علیه السلام حمل می‌کرده‌اند. البته این رشد سریع، به اندازه‌ای نبوده است که با حالت طبیعی آن فاصله زیادی داشته باشد؛ یعنی در عین حال که غیرطبیعی نبوده با رشد کودکان عادی تفاوت داشته است.

ج) در بیشتر روایاتی که جریان دیدار با آن حضرت را در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام شرح داده‌اند، از حضرت با عنوان کودک یاد شده است و کسی از آن حضرت با عنوان مرد یا جوان یاد نکرده است.^۱ البته این احتمال وجود دارد که تمامی این ملاقات‌ها در ماه‌های آغازین تولد امام مهدی علیه السلام رخ داده باشد، ولی حمل همه آن‌ها بر این مقطع زمانی بسیار بعید است. برای نمونه، کامل بن ابراهیم می‌گوید:

بر امام حسن علیه السلام سلام کردم و در اتافی که پرده‌ای بر آن افتاده بود نشستم. بادی وزید و گوشه پرده کنار رفت. کودکی حدوداً چهارساله دیدم که چون پاره ماه بود.^۲

سعد بن عبدالله قمی می‌گوید:

بر ران راست امام حسن علیه السلام کودکی که در زیبایی همچون ستاره مشتری بود، نشسته بود.^۳

۱. البته در یک روایت از آن حضرت به «رجل» تعبیر شده است (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۹)، ولی این روایت منحصر به فرد است و در سایر نقل‌های این روایت از جمله نقل شیخ طوسی (الغیبة للحجة، ص ۲۳۹)، مسعودی (اثبات الوصیة، ص ۲۵۹) و طبری (دلائل الامامة، ص ۵۰۰) این تعبیر نیامده است.

۲. الغیبة للحجة، ص ۲۴۷.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۵.

این روایات، قرینه مناسبی هستند بر این که احادیث مورد نظر آقای قفاری، معنای ظاهری آن اراده نشده، بلکه این احادیث کنایه از رشد سریع تر امام در قیاس با دیگر کودکان هستند.

شبهه ۲۸. لغو بودن تحقق امور خارق العاده برای مولودی که غایب است

* لیکن از این مولودی که دارای چنین پدیده‌های خارق العاده است، هیچ کس اطلاع نیافت و اثری از او دیده نشد. با این وجود، تحقق چنین امور خارق العاده‌ای چه نفعی در پی خواهد داشت؟

سپس چیزی نگذشت که او غایب شد و از او و غیبتش کسی جز حکیمه باخبر نشد؛ همو که آن چنان که به او نسبت داده شده است، می‌گوید که حسن به او فرمان داد خبر این مولود را فاش نکند، تا زمانی که پس از وفات او میان شیعیان اختلاف شود. حسن به او چنین گفت: «چون خداوند مرا از دیدگان مخفی کرد و جان مرا گرفت و دیدی که میان شیعیان من اختلاف بروز کرد، ماجرا را برای افراد مورد اعتمادشان بازگو کن؛ زیرا خداوند ولیّ اش را از خلق پنهان می‌کند و او را از بندگان می‌پوشاند. پس کسی او را نمی‌بیند تا هنگامی که جبرئیل علیه السلام اسبش را برایش بیاورد.»^۱

* ولكن هذا المولود الذي يحمل كل هذه الظواهر الخارقة لا يعلم به أحد ولا يرى له أثر، فما فائدة إجراء هذه الخوارق إذن؟

ثم ما لبث أن غاب ولم يعلم بأمره ولا غيبته أحد إلا «حكيمة» والتي تقول - كما تنسب إليها الرواية -: إن الحسن أمرها ألا تفشي هذا الخبر في أمر هذا المولود حتى ترى اختلاف شيعته بعد وفاته، حيث قال - الحسن -: «إذا غيب الله شخصي وتوفاني ورأيت شيعة قد اختلفوا فأخبري الثقات منهم فإن ولي الله يغيبه الله عن خلقه ويحجبه عن عباده فلا يراه أحد حتى يقدم له جبرائيل عليه السلام فرسه ليقضي الله أمراً كان مفعولاً».

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۴.

نقد و بررسی: برای فایده داشتن امور خارق‌العاده لازم نیست همه مردم حضور داشته باشند

قفاری می‌پرسد: برای مولودی که به وسیله هیچ‌کس دیده نشد، وقوع چنین حوادث خارق‌العاده‌ای چه فایده دارد؟

در پاسخ باید گفت تحقق امور خارق‌العاده برای امام مهدی علیه السلام مانند وقایع خارق‌العاده‌ای است که برای حضرت عیسی و حضرت مریم علیهما السلام رخ داد:

﴿وَهَزِي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا﴾^۱

و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، تا بر تو خرما می تازه بریزد.

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾^۲

زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد، نزد او [نوعی] خوراکی می یافت.

با این‌که در مورد نخست جز حضرت مریم علیها السلام کسی آن‌جا نبود و در مورد دوم تنها حضرت زکریا علیه السلام از این موضوع باخبر شد، اما این حوادث خارق‌العاده باز هم اتفاق افتاد تا این‌که هم نشانه‌ای بر عظمت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مریم علیهما السلام باشد و هم باعث استواری ایمان کسانی شود که از آن پس، این رخدادها را می‌شنوند. تحقق امور خارق‌العاده به هنگام تولد امام مهدی علیه السلام نیز می‌تواند نشانه‌ای از عظمت این تازه‌مولود برای حاضران مانند حضرت نرجس، حضرت حکیمه، نسیم و ماریه، کنیزان بیت امام حسن علیه السلام باشد. از همه مهم‌تر این‌که این رخدادها، از سوی حاضران نقل شد و برای شیعیانی که در طول تاریخ آن را می‌شنوند، مایه تقویت ایمان و اطمینان خاطر است. به تعبیر دیگر، برای مفید بودن تحقق امور خارق‌العاده لازم نیست همه مردم دنیا در صحنه حضور داشته باشند، همچنان‌که وقتی عیسی علیه السلام نابینا را شفا داد، یا پیامبر گرامی اسلام به درخت دستور داد حرکت کند، همه مردم

۱. سوره مریم، آیه ۲۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۷.

دنیا حاضر نبودند، بلکه تعدادی از آنان حضور داشتند و واقعه را برای دیگران گزارش کردند، در ماجرای تولد امام مهدی نیز تعدادی از خواص بودند و ماجرا را برای دیگران گفتند.

شبهه ۲۹. اعتقاد به تولد امام مهدی مستند به سخن یک زن است

* پس مسئله مهدی و غیبتش براساس روایت شیخ الطائفه، از طریق حکیمه به شیعه نفوذ کرد و من نمی دانم چگونه شیعه سخن یک زن غیرمعصوم را درباره اصل مذهب می پذیرد؛ در حالی که آن‌ها اجماع تمام امت را اگر میان آن‌ها معصوم نباشد، حتی در مسئله‌ای فرعی نمی پذیرند.^۱

نقد و بررسی سندی

روایتی که قفاری به آن استدلال کرده است از نظر سندی ضعیف و غیرقابل اطمینان است.^۲

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: آگاهی بسیاری از شیعیان از تولد امام مهدی

ادعای اخیر قفاری نیز از اساس باطل است؛ زیرا در منابع روایی، گزارش‌های گوناگونی در این باره وجود دارد که تعداد زیادی از شیعیان مورد اعتماد از این ماجرا باخبر بوده‌اند. این خبر نه از سوی حضرت حکیمه، که از راه‌های گوناگون دیگری

* فمسألة المهدي وغيته تسربت إلى الشيعة عن طريق حكيمة كما تقوله رواية شيخ الطائفة وما أدري كيف يقبل الشيعة قول امرأة واحدة غير معصومة في أصل المذهب، وهم الذين يردون إجماع الأمة بأسرها إذا لم يكن المعصوم فيهم ولو في مسألة فرعية؟!
۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۴.

۲. الغيبة للحجة، ص ۲۳۷. این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله المطهری ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۱۹۰).

رسیده است. کسانی که از وجود امام مهدی علیه السلام باخبر بوده‌اند و این موضوع را از منبعی غیر از حکیمه شنیده‌اند، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) کسانی که به وسیله امام حسن عسکری علیه السلام، با امام مهدی علیه السلام دیدار کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

۱. عمر اهوازی؛ وی می‌گوید: «ابومحمد پسرش را به من نشان داد و گفت این صاحب شما پس از من است»؛^۱

۲. محمد بن عثمان، معاویة بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح و سی و هفت نفر دیگر؛ این سه نفر می‌گویند: «ابومحمد حسن بن علی علیه السلام در منزلش فرزند خود را به ما که چهل نفر بودیم نشان داد و فرمود این امام شما پس از من است و جانشین من بر شماست»؛^۲

۳. یعقوب بن منقوش؛ وی می‌گوید: «برابومحمد حسن بن علی علیه السلام وارد شدم، در حالی که در خانه نشسته بود و سمت راستش اتاقی قرار داشت که پرده‌ای بر آن آویخته بود. گفتم: سرورم، صاحب این امر کیست؟ فرمود: پرده را بردار. پس نوجوانی با پنج وجب قد - که ده یا هشت ساله یا مانند آن بود - به سوی ما آمد... امام حسن علیه السلام فرمود: این صاحب شماست»؛^۳

۴. مردی از اهل فارس؛ ضوء بن علی عجللی از مردی از اهل فارس چنین نقل می‌کند: «به سامرا آمدم و ملازم بیت ابومحمد علیه السلام شدم... روزی به قسمت مردان خانه رفتم و متوجه حرکتی در آن جا شدم. امام حسن علیه السلام فرمود: از جای حرکت نکن. پس نه می‌توانستم داخل شوم و نه می‌توانستم خارج شوم. پس کنیزی که چیزی پوشیده با خود داشت خارج شد. سپس صدا زد: داخل شو! و من داخل شدم و کنیز

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۵.

۳. همان، ص ۴۳۷.

فصل دوم: نقدهای موردی [۱۶۱]

را نیز صدا کرد. او نیز آمد و به او فرمود: آن چه با خود داری را نشان بده. او چنین کرد و من کودکی زیبارو و سفید را دیدم... آن حضرت فرمود: این صاحب شماست».^۱

ب) کسانی که از سوی امام حسن علیه السلام از تولد امام مهدی علیه السلام باخبر شدند. برای نمونه، می توان به این افراد اشاره کرد:

۱. محمد بن علی بن بلال؛ او می گوید: «از سوی ابومحمد، دو سال پیش از درگذشتش، پیغامی برایم رسید که مرا از جانشین خود آگاه کرده بود. سپس سه روز پیش از درگذشت پیغام دیگری برایم رسید و مرا از جانشین خود آگاه کرد»؛^۲

۲. ابوهاشم جعفری؛ وی می گوید: «به ابومحمد علیه السلام گفتم: عظمت شما مانع پرسش می شود؛ آیا اجازه پرسش می دهید. فرمود: بپرس. گفتم: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمودند: آری»؛^۳

۳. عثمان بن سعید؛ ابوجعفر عمری می گوید: «چون آقا متولد شد، ابومحمد علیه السلام فرمود: ابوعمر (عثمان بن سعید) را نزد من فرا بخوانید. او فرا خوانده شد و نزد آن حضرت رفت. امام حسن علیه السلام به او فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخر و آن را - به گمانم فرمود میان بنی هاشم - تقسیم کن و برایش فلان تعداد گوسفند عقیقه کن»؛^۴

۴. احمد بن حسن بن اسحاق؛ وی می گوید: «چون خلف صالح علیه السلام متولد شد، از سوی مولایمان ابومحمد حسن بن علی علیه السلام برای جدم احمد بن اسحاق نامه ای با دست خط آن حضرت که توقیعات را با همان خط می نوشت، رسید. در آن نامه آمده بود که برای ما نوزادی متولد شد. این راز را نگه دار و آن را از مردم پنهان کن. ما کسی را از آن باخبر نکردیم، مگر خویشاوندان را به سبب خویشاوندی شان و دوستان را به

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. همان، ص ۳۲۸.

۳. همان.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۱.

سبب دوستی شان. دوست داشتیم تو نیز با خبر شوی تا خداوند به سبب آن تو را شادمان نماید، همچنان که ما شادمان شدیم. والسلام»^۱؛

۵. بشار بن ابراهیم بن ادريس؛ وی می گوید: «سرورم ابو محمد... چهار قوچ برایم فرستاد و نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان. این چهار قوچ را از طرف سرورت ذبح کن و بخور. خداوند آن را بر تو گوارا کند»^۲؛

۶. جعفر بن محمد بن اسماعیل؛ وی می گوید: «امام حسن علیه السلام فرمود: چون که خداوند مهدی این امت را به من عنایت فرمود، دو فرشته را به سوی فرستاد و آن ها او را تا سراپرده های عرش بالا بردند، تا این که در برابر خداوند ایستاد. سپس خداوند خطاب به او فرمود: آفرین بر بنده ام که برای یاری دینم انتخاب شده است»^۳؛

۷. احمد بن محمد بن عبدالله؛ وی می گوید: «هنگامی که زبیری - که لعنت خداوند بر او باد - کشته شد، از امام حسن علیه السلام نامه ای برایم رسید که در آن نوشته بود: این جزای کسی است که بر خداوند درباره اولیایش جسارت کرد. او گمان می کرد مرا می کشد در حالی که فرزندی ندارم، پس قدرت خداوند را چگونه دید؟»^۴؛

۸. محمد بن حمزة بن الحسن؛ وی می گوید: به امام حسن علیه السلام عرض کردم: دوست دارم امام و حجت خداوند بر بندگان پس از شما را بشناسم. آن حضرت فرمود: ولی خداوند و حجت او بر بندگانش و جانشین من شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هنگام طلوع فجر در حالی که ختنه شده بود متولد شد»^۵.

(ج) کسانی که در کودکی و در غیبت صغرا با حضرت دیدار کرده اند. برای نمونه می توان به این افراد اشاره کرد:

۱. همان، ص ۴۳۴.

۲. الهدایة الكبرى، ص ۳۵۸.

۳. همان، ص ۳۵۷.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۵. کشف الحق، ص ۳۳، به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۲۴۰.

۱. محمد بن عثمان؛ عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: از محمد بن عثمان پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده ای؟ گفت: آری، آخرین باری که او را دیدم نزد کعبه بود و می فرمود: بار خدا یا، از دشمنانت انتقام مرا بگیر؛^۱
۲. اباعلی بن مطهر؛ فتح مولی الزراری می گوید: «اباعلی می گفت: او را دیده است و قامتش را نیز توصیف کرد»؛^۲
۳. ابراهیم بن ادریس؛ وی می گوید: «آن حضرت را بعد از رحلت ابومحمد در حالی که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بود دیدم و دست و صورتش را بوسیدم»؛^۳
۴. ابوعبدالله بن صالح؛ محمد بن علی از او چنین نقل می کند: «او آن حضرت را نزد حجرالاسود دیده است، در حالی که مردم به سوی آن هجوم می بردند و آن حضرت فرمودند که به این کار مأمور نشدند»؛^۴
۵. ابونصر ظریف؛ ابراهیم بن محمد از او نقل می کند که او حضرت را دیده است؛^۵
۶. نسیم و ماریه، کنیزان امام عسکری علیه السلام؛ سیاری می گوید: «آن دو به من گفتند، چون صاحب الزمان علیه السلام از شکم مادر خارج شد، عطسه کرد و فرمود: الحمد لله رب العالمین»؛^۶
۷. اباهارون؛ وی می گوید: «صاحب الزمان علیه السلام را دیدم و روز تولدش جمعه سال ۲۵۶ بود»؛^۷
۸. ابوالادیان؛ وی می گوید: «چون جعفر برای قرائت نماز بر پیکر امام حسن علیه السلام جلو

۱. الغیبة للحجة، ص ۲۵۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۳۲.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۰.

۷. همان، ص ۴۳۲.

ایستاد و خواست تکبیر بگوید، کودکی کمی گندم گون با موهایی مجعد که میان دندان هاش فاصله بود از اتاق خارج شد و عبای جعفر را کشید و گفت: عمو عقب بایست، من برای قرائت نماز بر پدرم سزاوارترم»؛^۱

۹. محمد بن صالح؛ او می گوید: «صاحب الزمان بر جعفر کذاب هنگامی که پس از درگذشت ابومحمد علیه السلام در مورد میراث با او منازعه کرد، از جایی غیر معمولی وارد شد و به او گفت: ای جعفر، چرا متعرض حقوق من می شوی؟»؛^۲

۱۰. جد حسن بن وجناء؛ حسن به نقل از جد خود چنین روایت می کند: «او هنگام هجوم سربازان و جعفر کذاب به خانه امام حسن علیه السلام در آن جا بوده است که به ناگاه امام مهدی علیه السلام را می بیند که از آن جا بیرون می آید و از در خانه خارج می شود و کسی متوجه خروج او نمی شود»؛^۳

۱۱. کامل بن ابراهیم؛ او برای پرسش از مسائلی به خدمت امام حسن علیه السلام می رسد و در خانه آن حضرت، امام مهدی علیه السلام را ملاقات می کند؛^۴

۱۲. محمد بن اسماعیل؛ وی مسن ترین نوادگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عراق بوده است. او می گوید: «آن حضرت را میان دو مسجد دیدم، در حالی که نوجوان بود»؛^۵

۱۳. ابراهیم بن عبده نیشابوری و کنیزش؛ کنیز او می گوید: «من با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم. پس آن حضرت نزد ما آمد و کتاب مناسک ابراهیم را گرفت و به او سخنانی فرمود»؛^۶

۱. همان، ص ۴۷۵.

۲. همان، ص ۴۴۲.

۳. همان، ص ۴۷۳.

۴. الهدایة الکبری، ص ۳۵۹.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۶. همان، ص ۳۳۱.

۱۴. جعفر کذاب که آن حضرت را دو بار ملاقات کرد؛^۱
۱۵. سیما؛ وی که در خانه حضرت را شکسته و وارد آن جا شده بود حضرت را دید که به او فرمود: «در خانه من چه می کنی؟» او گفت: «جعفر گمان می کرد پدرت درگذشته است و فرزندى ندارد، ولى اگر خانه خانه شماسست، من از آن خارج می شوم»؛^۲
۱۶. کنیز ابوعلی خیزرانی؛ ابوعلی وی را به امام عسکری علیه السلام هدیه کرده بود. او هنگام هجوم جعفر بر بیت امام عسکری علیه السلام از آن جا فرار می کند و نزد ابوعلی بازمی گردد و ابوعلی با او ازدواج می کند. ابوعلی می گوید: «کنیز گفت: هنگام ولادت امام حضور داشته است و نام مادرش صیقل بوده است»؛^۳
۱۷. ابراهیم بن محمد بن فارس؛ وی می گوید: «از ترس والی، به خانه امام عسکری علیه السلام رفتم تا از ایشان خدا حافظی و از شهر فرار کنم. چون بر آن حضرت وارد شدم، نوجوانی که چون ماه شب چهارده بود را کنار آن حضرت دیدم. او به من گفت: ای ابراهیم، فرار مکن! خداوند تو را از شر او مصون می دارد. بسیار تعجب کردم و به ابومحمد گفتم: سرورم، ای فرزند پیامبر خدا، این کیست که از دل من خبر داد؟ فرمود: او پسر و جانشین من پس از من است»؛^۴
۱۸. اسماعیل بن علی؛ وی می گوید: «در آخرین ساعات حیات امام حسن علیه السلام کنار آن حضرت بوده است و امام مهدی علیه السلام را بر بالین پدر گرامی اش مشاهده کرده است».^۵
- از افرادی که آن حضرت را پیش از غیبت کبرا ملاقات کرده اند، ولی جریان دیدار

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۱.

۴. اثبات الرجعة، به نقل از: اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۰۰.

۵. الغیبة للحجة، ص ۲۷۲.

آن‌ها به تفصیل بیان نشده است، می‌توان از این افراد یاد کرد:
 شیخ صدوق به سندی از ابو عبدالله کوفی روایت می‌کند که کسانی که حضرت و معجزه‌های ایشان را دیده‌اند، این افرادند:

از وکلای بغداد عمری و پسرش و حاجر، بلالی، عطار، از کوفه عاصمی، از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار، از قم احمد بن اسحاق، از همدان محمد بن صالح، از ری بسامی و اسدی، از آذربایجان قاسم بن علاء، از نیشابور محمد بن شاذان؛ از غیروکلا از اهل بغداد، ابوقاسم بن ابی‌حلیس، ابو عبدالله کندی، ابو عبدالله جنیدی، هارون قزاز، نیلی، ابوالقاسم بن دبیس، ابو عبدالله بن فروخ، مسرور طباطبائی، احمد و محمد، فرزندان حسن، اسحاق کاتب، صاحب النواء، صاحب همیان، از همدان محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان، محمد بن هارون بن عمران، از دینور حسن بن هارون، احمد بن اخیه، ابوالحسن، از اصفهان ابن‌باذ شاله، از صیمره زیدان، از قم حسن بن نصر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق، پدرش و حسن بن یعقوب، از اهل ری قاسم بن موسی، پسرش، ابومحمد بن هارون، صاحب سنگ‌یزه، علی بن محمد، محمد بن محمد کلینی، ابوجعفر رشاء، از قزوین مرداس و علی بن احمد، از فاکتر دو نفر، از شهر زور ابن‌الخان، از فارس محروج، از مرو مالک هزار دینار و صاحب مال و رقعہ سفید و ابوثابت، از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح، از یمن فضل بن یزید، فرزندش حسن، جعفری، ابن‌اعجمی و شمشاطی، از مصر صاحب دو فرزند و صاحب مال در مکه و ابورجاء، از نصیبین ابومحمد بن و جناء، از اهواز حصینی.^۱

د) کسانی که از وجود امام مهدی علیه السلام باخبر بوده‌اند و در برخی از موارد به طور دقیق نمی‌دانیم این اطمینان از چه راهی برایشان به دست آمده است، ولی وجود این دسته از افراد نیز نقض دیگری بر کلام آقای قفاری است که مدعی است تنها راه

۱. کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۲.

اطلاع شیعه از وجود امام مهدی علیه السلام حضرت حکیمه بوده است؛ زیرا او نمی تواند ثابت کند که این افراد لزوماً از سوی حضرت حکیمه به چنین اطمینانی دست یافته اند. این دسته، طیف وسیعی را تشکیل می دهند که از گزارش ها و نامه های ارسالی شان برای حضرت کشف می کنیم که اصل وجود حضرت برایشان یقینی بوده است.

اسامی تعدادی از این افراد بدین قرار است:

۱. علی بن محمد؛ شیخ کلینی از وی چنین روایت می کند: «صاحب علیه السلام در نیمه شعبان ۲۵۵ متولد شد»؛^۱
۲. ابوغانم خادم؛ وی می گوید: «برای ابومحمد علیه السلام فرزندی متولد شد و نامش را محمد گذاشت و روز سوم او را بر اصحابش عرضه کرد و فرمود: این صاحب شما پس از من و جانشین من بر شماست»؛^۲
۳. حمزه بن ابی فتح؛ حسن بن صدر می گوید: «روزی حمزه نزد من آمد و گفت: بشارت! امروز در خانه ابومحمد علیه السلام نوزادی متولد شد و دستور بر کتمان آن داد. پرسیدم: نامش چیست؟ گفت: نامش محمد و کنیه اش جعفر است»؛^۳
۴. غیاث بن اسید؛ وی می گوید: «مهدی علیه السلام در روز جمعه متولد شد و مادرش ریحانه است»؛^۴
۵. ابوالفضل حسن بن حسین علوی؛ وی می گوید: «بر ابومحمد حسن بن علی علیه السلام در سامرا وارد شدم و ولادت فرزند قائم علیه السلام را به او تبریک گفتم».^۵
۶. حمزه بن نصر؛ وی می گوید: «چون که مهدی علیه السلام متولد شد، اهل خانه شادمان

۱. همان، ص ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۳۱.

۳. همان، ص ۴۳۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۴۳۴.

شدند و چون رشد کرد، دستور رسید که هر روز با گوشت، مغز استخوان نیز بخیریم و گفته شد: این برای مولای کوچکم است»^۱

۷. عقید خادم؛ وی می‌گوید: «ولی خداوند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهم اجمعین - در شب جمعه ماه رمضان سال ۲۵۴ هجری متولد شد».^۲

بر این نام‌ها می‌توان نام ده‌ها شخصیت دیگر را افزود که برای حضرت نامه نوشته‌اند. آن‌ها تقاضاهایی از محضر مبارک آن حضرت داشته‌اند و گاه پاسخ‌های حضرت صورتی معجزه‌آسا داشته است، همه این ارتباط‌ها نشان می‌دهد که وجود حضرت برایشان امری مسلم بوده است، تفصیل اسامی این افراد و شرح ماجراهای آنان در کتاب‌هایی چون *کافی*، *کمال‌الدین والغمیة* شیخ طوسی و دیگر کتاب‌های مربوط آورده شده است. البته به گفته شیخ طوسی، این‌ها بخش اندکی از روایات کسانی است که با حضرت دیدار کرده‌اند. شیخ طوسی بسیاری از روایات را به دلیل پرهیز از طولانی شدن کتاب نیاورده است.^۳

آن چه گذشت فقط افرادی بودند که از راهی غیر از گزارش حضرت حکیمه از تولد امام مهدی علیه السلام و وجود آن حضرت باخبر شده‌اند. البته با توجه به شرایط خاص آن مقطع زمانی و تهدیدهایی که برای جان امام مهدی علیه السلام وجود داشته بی‌شک بسیاری دیگری از شیعیان خالص نیز وجود داشته‌اند که از وجود امام مهدی علیه السلام مطلع شده‌اند و آن را برای دیگران بازگو نکرده‌اند یا گزارش‌های آنان به دست ما نرسیده است. البته این صرف نظر از ده‌ها و صدها حدیثی است که بر قیام نهمین فرزند از

۱. الهدایة الکبری، ص ۳۵۷.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۴.

۳. الغمیة للحجة، ص ۲۲۹.

نسل امام حسین علیه السلام و غیبت او دلالت دارد، که به استناد آن‌ها حتی اگر هیچ‌کس با امام مهدی علیه السلام دیدار نکرده بود، می‌توان نسبت به وجود آن حضرت و غیبتشان اطمینان حاصل کرد.^۱ بر این اساس، روشن شد که این ادعای آقای قفاری که از وجود امام مهدی علیه السلام و غیبت او هیچ‌کس جز حکیمه اطلاع نیافت، سخنی به غایت بی‌اساس است، گرچه نقش برجسته حضرت حکیمه به عنوان کسی که شاهد ولادت امام مهدی علیه السلام بوده است، انکارشدنی است. همچنین روشن شد که شیعه در اعتقاد به تولد امام مهدی علیه السلام به سخن یک زن اعتماد نکرده است.

پاسخ دوم: شیخ طوسی مستند ماجرای تولد امام مهدی علیه السلام را منحصر در گزارش حضرت حکیمه نمی‌داند.

آقای قفاری در ادامه، ادعا می‌کند که شیخ طوسی نیز بر همین باور بوده است. وی در این باره چنین می‌نویسد:

پس مسئله مهدی و غیبت او - آن‌چنان که روایت شیخ الطائفه بر آن دلالت دارد - تنها از طریق حکیمه در میان شیعه رواج پیدا کرد و من نمی‌دانم چگونه شیعه سخن یک زن غیرمعصوم در مورد اصل مذهب می‌پذیرد، با این‌که آن‌ها اجماع تمام امت را ولو در مسئله‌ای فرعی اگر معصوم در میانشان نباشد، نمی‌پذیرند.^۲

از ظاهر کلام ایشان این‌گونه برمی‌آید که گویا می‌خواهد بگوید: شیخ طوسی نیز بر این باور بوده است که مسئله وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام، فقط از طریق حضرت حکیمه در میان شیعه رواج یافته است، ولی با مراجعه به کلمات شیخ طوسی به سادگی می‌توان دریافت که این ادعا هرگز با واقعیت همخوانی ندارد. شیخ در فصل

۱. این روایات را می‌توان در کتاب‌هایی همچون *کتاب الغیبة نعمانی*، *کمال الدین و تمام النعمة* شیخ صدوق، *الغیبة للحجة شیخ طوسی* و... ملاحظه کرد.

۲. *اصول مذهب الشیعة*، ص ۱۰۲۴.

مستقلی که به دلایل تولد امام مهدی علیه السلام اختصاصی داده است، چنین می نویسد:

اما درباره صحت ولادت آن حضرت از ناحیه اخبار ما به زودی بخشی از آن چه، به صورت مختصر یا مفصل در این باره روایت شده را ذکر می کنیم و سپس برخی از اخبار مشاهده کنندگان آن حضرت را بیان می کنیم؛ زیرا بیان تمام آن چه در این باره روایت شده کتاب را طولانی می کند.^۱

وی در ادامه، روایات گوناگونی در این باره نقل می کند. در این روایات، افراد زیادی ولادت امام مهدی علیه السلام یا دیدار خود با آن حضرت را گزارش داده اند. این افراد به ترتیب عبارتند از: ابوالفضل حسین بن الحسن العلوی، حضرت حکیمه، احمد بن محمد، ابوهاشم جعفری، نسیم خادم، مردی از اهل فارس، عمر اهوازی، پیرزن همسایه امام عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید، نسیم و ماریه، حمزه بن نصر، ابراهیم بن ادریس، ابونصر خادم، کامل بن ابراهیم، جعفر کذاب، رشیق، ابهارون و احمد بن اسحاق.^۲

البته این افراد، غیر از کسانی هستند که در فصل بعد که با عنوان «اخبار تعدادی از کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را دیده اند» آورده شده اند. بنابراین، نمی توان مدعی شد به اعتقاد شیخ طوسی، ماجرای تولد و غیبت حضرت مهدی علیه السلام به وسیله حضرت حکیمه به شیعه منتقل شده است. البته در روایت مورد نظر آقای قفاری، که در کتاب *الغیبه* شیخ طوسی روایت شده است هیچ گونه قرینه ای وجود ندارد که اثبات کند اطلاع از امر امام مهدی علیه السلام منحصر در اختیار حضرت حکیمه بوده است. گفتنی است در این روایت، امام حسن علیه السلام به حضرت حکیمه سفارش می فرماید که امر امام مهدی را پس از شهادتشان برای شیعیان بازگو نمایند.

۱. *الغیبه للحجة*، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۲۲۹-۲۵۳.

شبهه ۳۰. تعارض غیبت با لزوم معرفت امام

* و می بینی که امامشان دستور می دهد امر مهدی و غیبتش از همه به جز شیعیان مورد اعتماد مخفی داشته شود، با این که هر کس امام را شناسد، به اعتقاد آن ها، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است و اگر در چنین حالتی بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است.^۱

نقد و بررسی سندی

در این قسمت قفاری به دو روایت استناد کرده است؛ روایت نخست، روایتی است که طبق آن هر کس امام را شناسد غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است.^۲ این روایت، سند معتبری دارد و روایت دوم، روایتی است که بر اساس آن، مرگ بدون معرفت امام، مرگ کفر و نفاق است^۳ که این روایت نیز سندی معتبر دارد.

نقد و بررسی محتوایی

در کلام قفاری، دو پرسش می تواند وجود داشته باشد:

۱. چگونه به امامی که از دیدگان همه غایب است، می توان معرفت پیدا کرد؟
۲. چگونه به امامی که اصل وجود و غیبتش پوشیده است، می توان معرفت پیدا کرد؟

* وتلاحظ أن إمامهم يأمر بحجب أمر المهدي وغيبته إلا عن الثقات من شيعته، مع أن من لم يعرف الإمام - عندهم - فإنما يعرف ويعبد غير الله، وإن مات على هذه الحالة مات ميتة كفر ونفاق.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۵.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۱۸۱: محمد بن يحيى (ثقه: رجال نجاشي، ص ۳۵۳)، عن أحمد بن محمد (ثقه: همان ص ۷۶)، عن الحسن بن محبوب (ثقه: الفهرست، ص ۹۶)، عن عمرو بن أبي المقدام (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۸۲)، عن جابر (ثقه: همان، ج ۴، ص ۳۴۴).

۳. همان ص ۱۸۴: محمد بن يحيى (ثقه: رجال نجاشي، ص ۳۵۳)، عن محمد بن الحسين (ثقه: همان، ص ۳۳۴)، عن صفوان بن يحيى (ثقه: همان، ص ۱۹۷)، عن العلاء بن رزین (ثقه: همان، ص ۲۹۸) عن محمد بن مسلم (ثقه: همان، ص ۳۲۳).

پرسش نخست ناظر به وضعیت تمام شیعیانی است که توفیق دیدار با امام مهدی علیه السلام را پیدا نکردند. اما پرسش دوم تنها متوجه شیعیانی است که در دوران تولد آن حضرت می زیسته اند و به دلیل شرایط حاد سیاسی، از اصل وجود آن حضرت مطلع نبودند؛ ولی شیعیانی که در آن دوران یا پس از آن می زیسته اند و با تلاش های امام حسن عسکری علیه السلام و دانشمندان شیعه از وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام اطلاع یافتند، حتی اگر آن حضرت را ملاقات نکرده باشند، در تیررس این شبهه نیستند.

پاسخ پرسش اول

شیخ مفید، قریب به هزار سال پیش در پاسخ به پرسش نخست چنین می نویسد:

میان معرفت به امام و غیبت او منافاتی نیست؛ زیرا علم به وجود امام در هستی نیازمند مشاهده او نیست. ما به چیزهایی که با هیچ یک از حواس درک نمی شوند علم داریم، چه رسد به چیزی که ادراکش ممکن است؛ زیرا می توان به آن چه مکان ندارد علم پیدا کرد، چه رسد به آن چه مکان دارد، ولی مکانش مخفی است. می توان به معدوم و گذشته و آینده علم پیدا کرد، چه رسد به آن چه وجود دارد، ولی پوشیده و مستور است. خداوند بلندمرتبه به انبیای گذشته بشارت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله را پیش از وجودش داد و فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» و فرمود: «الَّذِي الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» پس نام پیامبر ما - بر او خواندانش سلام - در کتاب های پیشین خداوند نوشته شده بود و خداوند بر امت های گذشته معرفت به او، اقرار به او و انتظارش را واجب کرده بود، در حالی که او ودیعه ای در صلب پدرانش بود و به وجود نیامده بود. ما امروز به قیامت و مبعوث شدن و حساب روز واپسین علم و معرفت داریم،

در حالی که این‌ها معدومند و هنوز موجود نشده‌اند. ما آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام را می‌شناسیم، در حالی که نه آن‌ها را دیده‌ایم و نه کسانی را که آن‌ها را دیده‌اند. به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیهم‌السلام معرفت داریم، در حالی که نه شخص آن‌ها را می‌شناسیم و نه مکان آن‌ها را می‌دانیم. پس خداوند معرفت به آن‌ها و اقرار به آن‌ها را بر ما واجب کرده است، گرچه ما راهی به آن‌ها نداریم.^۱

پاسخ پرسش دوم

پاسخ اول: در پاسخ پرسش دوم باید گفت اول آن‌که در کنار روایت مورد نظر آقای قفاری از امامان اهل بیت علیهم‌السلام در احادیث دیگری چنین روایت شده است که تکلیف وجوب شناخت امام زمان علیه‌السلام از عهده کسانی که این مهم برایشان میسور نیست تا زمان مهیا شدن آن برداشته شده است. برای نمونه، یعقوب بن شعیب می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: اگر برای امام اتفاقی بیفتد، مردم چه کنند؟ فرمود:

این سخن خداوند «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند» کجاست؟ آن‌ها تا زمانی که در حال جست‌وجو هستند معذورند و کسانی که منتظر جست‌وجوگران هستند نیز معذورند تا آن‌ها برگردند.^۲

در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد درباره کسانی که امامشان درگذشته چه می‌گویند و آن‌ها چه کنند. فرمود: آیا در کتاب خداوند نخوانده‌ای که «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند» تا آن‌جا که می‌فرماید: «باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند». پرسیدم: فدایت شوم! تا زمانی که کسانی که برای اطلاع رفته‌اند برنگشته‌اند، وضعیت منتظران چگونه است؟ فرمود: خداوند تورا

۱. رسائل فی الغیبه، ج ۱، ص ۱۲.

۲. این قول الله: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ»؟ قال: هم فی عذر ما داموا فی الطلب وهؤلاء الذین ينتظرونهم فی عذر حتی یرجع إلیهم أصحابهم. (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸)

رحمت کند! آیا نمی دانی که میان محمد ﷺ و عیسیٰ علیهما السلام ۲۵۰ سال فاصله بود و عده‌ای بر دین عیسی از دنیا رفتند، در حالی که منتظر دین محمد ﷺ بودند؟ پس خداوند دوباره به آن‌ها پاداش داد.^۱

بر این اساس، روشن شد که کسانی که در عصر تولد امام مهدی ﷺ می‌زیسته‌اند و به دلیل شرایط خاص آن مقطع از وجود امام مهدی ﷺ و غیبت آن حضرت مطلع نشده‌اند. اگر برای رسیدن به این آگاهی تلاش خود را به کار گرفته باشند، معذور هستند؛ زیرا تکلیف آن‌ها به معرفت شخص امام بدون وجود زمینه‌های این معرفت تکلیف بمالایطاق است که هم عقلاً قبیح است و هم روایات یادشده بر ضرورت نداشتن آن دلالت داشتند. بنابراین، بر باورهای شیعه از این ناحیه اشکالی وارد نیست.^۲

پاسخ دوم: پاسخ دوم این‌که مقصود از مرگ کفر و نفاق همچنان‌که در روایات اهل بیت آمده است، مرگ بر غیر دین اسلام نیست، بلکه مقصود مرگ

۱. أما تقرأ كتاب الله ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ﴾ إلى قوله ﴿يُحَذِّرُونَ﴾ قلت: جعلت فداك! فما حال المنتظرين حتى يرجع المتفقهون؟ قال: فقال لي يرحمك الله أما علمت إنه كان بين محمد و عيسى: خمسون و مأتا سنة فمات قوم على دين عيسى انتظاراً لدين محمد؟ فاتاهم الله أجرهم مرتين. (تفسير العياشي، ج ۲، ص ۱۱۷)

۲. البته با نگاهی دقیق‌تر، کسانی که در این برهه می‌زیسته‌اند به اصل امامت و این‌که یک نفر از خاندان پیامبر گرامی اسلام ﷺ امام زمان است، اعتقاد داشته‌اند، ولی شخص او را به صورت دقیق نمی‌شناخته‌اند و به اعتراف عالمان اهل سنت چنین معرفتی نیز از مصادیق حدیث معروف پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. ابن حزم در شرح حدیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین می‌نویسد: «ان قيل: قد مات عمرو وجعل الخلافة شوري في ستة نفر عثمان و علي و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن أبي وقاص و طلحة والزبير و أمرهم أن يتشاوروا ثلاثة أيام في أيهم يولي قلنا: نعم و ليس في هذا خلاف لأمر رسول الله ﷺ الذي ذكرنا لأنه استخلف أحدهم و هو الذي يتفقون عليه. فعثمان هو الخليفة من حين موت عمر و الناس تلك الثلاثة الأيام بمنزلة من بعد عن بلد الخليفة فلم يعلمه باسمه و لا بعينه إلا بعد مدة فهو معتقد لإمامته و بيعته و إن لم يعلمه باسمه و لا بنسبه و لا بعينه.» (المحلى، ج ۹، ص ۳۵۹)

به حالت گمراهی است. شیخ کلینی سند خود را از ابن ابی یعفرور چنین روایت می‌کند:

از امام صادق علیه السلام درباره این فرمایش پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله: «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است»، پرسیدم که آیا مقصود مرگ در حال کفر است؟ فرمود: مقصود مرگ در حال گمراهی است. پرسیدم: پس هرکس امروز بمیرد، بدون این که امامی داشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمود: آری.^۱

ملاصالح مازندرانی در شرح این حدیث می‌نویسد:

کفر معانی متعددی دارد، از جمله کفر به خداوند و روز قیامت؛ یعنی انکار آن‌ها کلاً و این انکار اصل ایمان است. از جمله معانی آن گمراهی و ارتداد است؛ یعنی خارج شدن از مسیر حق بعد از داخل شدن در آن و ترک آن پس از خواستنش. به همین دلیل امام صادق علیه السلام به آن معنایی که در این حدیث قصد شده اشاره فرمود. پس هرکس به دین اسلام اعتراف کند، ولی امام حق را انکار کند به وجوب ایمان معترف است، اما از طریق آن گمراه شده است؛ چون گمان کرده است که طریق حق همانی است که می‌پیماید. چنین شخصی به این معنا کافر است نه به معنای اول.^۲

بر این اساس، روشن شد که اگر اهل بیت علیهم السلام در جایی مرگ جاهلیت را به مرگ کفر و نفاق تفسیر کرده‌اند، در جای دیگر، مقصود خود را از مرگ کفر و نفاق توضیح داده‌اند و از قضا تفسیر اهل بیت علیهم السلام همان تفسیری است که محدثان اهل سنت از این حدیث ارائه کرده‌اند. برای نمونه، ابن حجر در شرح حدیث پیامبر می‌نویسد:

۱. سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات وليس له امام فميتته ميتة جاهلية؟ قال: قلت: ميتة كفر؟ قال: ميتة ضلال. قلت: فمن مات اليوم وليس له امام فميتته ميتة جاهلية؟ فقال: نعم. (الكافي، ج ۱، ص ۳۷۶)

۲. شرح اصول الكافي، ج ۶، ص ۳۵۴.

مقصود از مرگ جاهلیت، مرگی مشابه مرگ اهل جاهلیت بر گمراهی است.^۱

سیوطی می نویسد:

یعنی بمیرد، آن چنان که اهل جاهلیت بر گمراهی و افتراق می مردند.^۲

بر این اساس، شیعه و اهل سنت در تفسیر حدیث پیامبر ﷺ هم‌نوا هستند. برخلاف تصور آقای قفاری، تفسیر یاد شده از حدیث پیامبر ﷺ تفسیری شیعی نیست و البته مخفی ماندن این ظرافت‌ها بر کسی که هدفی جز شبهه افکندن و تکثیر اشکالات ندارد، چندان هم دور از انتظار نیست.

شبهه ۳۱. تعارض روایات آغاز غیبت

* روایات شیعه درباره تعیین زمان غیبت مهدی ﷺ متعارضند. طوسی از حکیمه چنین روایت می‌کند: «سه روز پس از تولد امام مهدی ﷺ مشتاق زیارت ولی خدا شدم. پس به سوی آن‌ها روانه شدم و ابتدا وارد اتافی که سوسن در آن بود شدم، ولی نشانی ندیدیم و سخنی نشنیدم. دوست نداشتم در این باره سؤالی کنم. پس بر ابومحمد ﷺ وارد شدم. حیا مانع شد پرسشی بنمایم، اما آن حضرت خود شروع به سخن کرده و فرمود: ای عمه، او در حمایت خداوند، حجاب و غیبت اوست تا این‌که به او اذن دهد.»

در حدیث دیگری روایت کرده است که حکیمه پس از هفت روز دیگر او را ندید و

۱. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵.

۲. شرح سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۲۳.

* أما وقت غیبة المهدي فإن روايات الشيعة تتضارب في تحديده. فيروي الطوسي أن حكيمه قالت: «... فلما كان بعد ثلاث (من مولده) اشتقت إلى ولي الله فصرت إليهم فبدأت بالحجرة التي كانت سوسن فيها، فلم أر أثراً ولا سمعت ذكراً، فكرهت أن أسأل فدخلت على أبي محمد ﷺ فاستحيت أن أبدأ بالسؤال فبدأني فقال: هو يا عمه في كنف الله وحرزه وستره وغيبه حتى يأذن الله له.»
وفي رواية ثانية أن حكيمه فقدته بعد سبعة أيام، وفي رواية ثالثة: أنها رآته بعد أربعين يوماً يمشي في

در حدیث سومی روایت کرد که او را پس از چهل روز دید، در حالی که در خانه راه می‌رفت و پس از آن دیگر او را ندید. در حدیث دیگری آمده است که حکیمه در خانه عسکری رفت و آمد می‌نمود و هر چهل روز او را زیارت می‌کرد. چند روز پیش از وفات حسن عسکری - که عمر مهدی حداکثر پنج سال بود - طبق عادت خود به خانه عسکری رفت و ماجرا را چنین شرح کرده است: «مردی را دیدم و نشناختم؛ به برادرزاده‌ام گفتم: این که دستور می‌دهی در مقابلش بنشینم کیست؟ فرمود: فرزند نرجس و جانشین من است و به زودی مرا از دست خواهید داد. پس سخن او را بشنو و از او اطاعت کن.»

و مهدی این چنین غایب شد و کسی جز حکیمه - که خبر آن را به ثقات شیعه منتقل کرد، آن چنان که روایتشان می‌گوید - از آن اطلاع نیافت.^۱

نقد و بررسی سندی

در این قسمت قفاری به چهار روایت استناد کرده است که همه آن‌ها ضعیف و غیر قابل اعتمادند.^۲

الدارثم فقدته بعد ذلك، وفي رواية أخرى أن حكيمة كانت تختلف إلى دار العسكري، تزوره كل أربعين يوماً، وقبل وفاته بأيام قلائل - كان عمر المهدي آنذاك خمس سنوات على الأكثر - زارت دار العسكري كعادتها، تقول: فـ «رأيت رجلاً فلم أعرفه، فقلت لابن أخي عليه السلام من هذا الذي تأمرني أن أجلس بين يديه؟ فقال لي: هذا ابن نرجس، هذا خليفتي من بعدي وعن قليل تفقدوني فاسمعي له وأطيعي».

وهكذا غاب المهدي ولم يعلم بأمره أحد سوى حكيمة التي أودعت خبره ثقات الشيعة - كما تقول رواياتهم -.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۵.

۲. الغيبة للحجة، ص ۲۳۷ و ۲۳۹؛ كمال الدين وتمام النعمة، ص ۴۲۹.

روایت نخست به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله المطهری (مستدرکات، ج ۷، ص ۱۹۰) و روایت دوم به دلیل مهمل بودن موسی بن محمد ضعیفند (همان، ج ۸، ص ۳۲). روایت سوم مرسله است و روایت چهارم به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله المطهری ضعیف است (مستدرکات، ج ۷، ص ۱۹۰).

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: غیبت امری تدریجی بود و نه دفعی

آقای قفاری در اشکال پیش گفته، مرتکب دو اشتباه اساسی شده است. اول این که تصور کرده تنها کسی که امام مهدی علیه السلام را ملاقات کرد و از تولد و غیبت ایشان اطلاع یافت، حضرت حکیمه بوده است. دوم این که گمان کرده غیبت امام مهدی علیه السلام امری دفعی بوده است که با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی علیه السلام، آغاز شده است. اما از نقد شبهه پیشین درمی یابیم که اولاً حضرت حکیمه تنها شخصیتی نبوده اند که با امام مهدی علیه السلام دیدار کرده و از تولد و غیبت آن حضرت مطلع بوده است، بلکه بسیاری دیگر از اصحاب مورد اعتماد امام حسن عسکری علیه السلام آن حضرت را ملاقات کرده بودند. بنابراین، دادن نقش محوری به حضرت حکیمه در جریان باخبر شدن شیعیان از تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام از اساس باطل است. ثانیاً غیبت امام مهدی علیه السلام با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با ایشان هم زمان نبوده است. اصولاً غیبت به معنای ظاهر نشدن امام علیه السلام در برابر انظار مردم است. این پدیده گرچه می توانست به صورت دفعی انجام پذیرد، اما روایات و گزارش های تاریخی مؤید این معناست که این پدیده صورتی تدریجی داشته است. به همین دلیل، در منابع حدیثی به موارد گوناگونی برمی خوریم که شیعیان مورد اعتماد، آن حضرت را یک شب پس از تولد،^۱ هفت روز پس از تولد،^۲ چهل روز پس از آن،^۳ دو روز پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام،^۴ چند روز قبل از شهادت حضرت،^۵

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۳۱.

۳. الغیبة للحجة، ص ۲۳۷.

۴. همان، ص ۲۳۹.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۵۳.

هنگام تجهیز حضرت^۱ یا پس از شهادت امام عسکری علیه السلام^۲ دیده‌اند. این روایات نشان می‌دهد، این تصور آقای قفاری که غیبت آن حضرت امری دفعی و هم‌زمان با آخرین ملاقات حضرت حکیمه بوده، بی‌اساس است. به همین دلیل، شیخ مفید^۳ با این‌که آغاز غیبت امام مهدی علیه السلام را زمان تولد آن حضرت می‌داند، حکایت‌های گوناگونی از دیدار شیعیان خاص با امام مهدی علیه السلام از زمان تولد تا پایان غیبت صغرا آورده است.^۴ این نیست، مگر به این دلیل که به باور او غیبت امام مهدی علیه السلام نه دفعی که تدریجی بوده است، همچنان‌که امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی که احادیث مورد نظر آقای قفاری را روایت کرده‌اند، در کنار این احادیث ده‌ها ماجرا از تشرفات مؤمنان به محضر امام مهدی علیه السلام را نیز آورده‌اند.^۵ پس به باور آنان، آغاز غیبت آن حضرت با آخرین ملاقات حضرت حکیمه هم‌زمان نبوده است. اگرچه، چگونگی می‌توان از یک سو آغاز غیبت را روز سوم یا هفتم تولد امام مهدی علیه السلام و آن هم هم‌زمان با آخرین ملاقات حضرت حکیمه دانست و از سوی دیگر، ده‌ها حکایت از ملاقات دیگر مؤمنان در زمان‌های گوناگون حتی چندروز پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام یا پس از آن را بیان کرد.

مشکل آقای قفاری این است که با گزینش تعداد انگشت‌شماری از روایات و از پیش خود برای شروع غیبت زمانی خاص تعیین کرده و براساس آن، روایات را متعارض دیده است؛ در حالی‌که برای فهم معنای یک روایت، باید دیگر روایات مشابه را نیز دید و مقصود اصلی روایت را با عرضه روایات بر یکدیگر به دست آورد.

۱. همان، ص ۴۷۵.

۲. همان، ص ۴۷۳.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰.

۴. همان، ص ۳۵۱.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، باب من شاهد القائم، ص ۴۳۴: الغيبة للحجة، فصل الکلام فی ولادة صاحب الزمان علیه السلام، ص ۲۲۹.

همچنان که برای فهم مقصود یک دانشمند، باید مجموع سخنان او را در نظر گرفت. پس اگر شیخ طوسی یا شیخ صدوق، روایتی را آورده‌اند که براساس آن، حضرت حکیمه در روز سوم یا هفتم امام مهدی علیه السلام را زیارت کردند، در کنار آنان، ده‌ها روایت دیگر هم آورده‌اند که به صورت مکرر و در زمان‌های دیگر، افراد دیگری نیز حضرت را دیده‌اند. مجموع این روایات نشان می‌دهد به اعتقاد آنان، شروع غیبت امام مهدی علیه السلام با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی علیه السلام هم‌زمان نبوده است.

پاسخ دوم: فقدان تعارض در روایات مورد نظر قفاری

نکته دیگری که در کلام آقای قفاری وجود دارد، این است که گویا او چهار روایت مربوط به ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی علیه السلام را در تعارض دیده است، در حالی که اولاً او در نقل روایت دوم امانت‌داری نکرده و به دروغ مدعی شده است که حکیمه پس از هفت روز امام مهدی را ندید؛^۱ در حالی که در آن روایت از دیده شدن امام مهدی علیه السلام در روز هفتم سخن به میان آمده و نه دیده نشدن پس از هفت روز. ثانیاً این روایات هرگز با یکدیگر در تعارض نیستند. متن چهار روایت مورد نظر آقای قفاری این گونه است:

۱. فلما كان بعد ثلاث اشتقت إلى وليّ الله، فصرت إليهم فبدأت بالحجرة التي كانت سوسن فيها، فلم أر أثراً ولا سمعت ذكراً فكرهت أن أسأل، فدخلت على أبي محمد عليه السلام فاستحييت أن أبدأه بالسؤال، فبدأني فقال: [هو] يا عمّة في كنف الله وحرزه وستره وغيبيه حتى يأذن الله له، فإذا غيب الله شخصي وتوفاني ورأيت شيعتي قد اختلفوا فأخبري الثقات منهم، وليكن عندك وعندهم مكتوماً، فإن وليّ الله يغيبه الله عن خلقه ويحجبه عن عباده فلا يراه أحد حتى يقدم له جبرئيل عليه السلام فرسه ﴿لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا﴾.^۲

۱. و فی روایة ثانیة ان حکیمة فقدته بعد سبعة ايام.

۲. الغيبة للحجة، ص ۲۳۶.

۲. عن موسى بن محمد بن جعفر قال: حدثتني حكيمة بنت محمد عليه السلام بمثل معنى الحديث الأول إلا أنها قالت: فقال لي: أبو محمد عليه السلام يا عمّة! إذا كان اليوم السابع فأتينا. فلما أصبحت جئت لاسلم على أبي محمد عليه السلام وكشفت عن الستر لاتفقد سيدي فلم أره، فقلت له: جعلت فداك! ما فعل سيدي؟ فقال: يا عمّة استودعناه الذي استودعت أم موسى. فلما كان اليوم السابع جئت فسلمت وجلست فقال: هلموا ابني، فجئ بسيدي وهو في خرق صفر ففعل به كفعله الأول، ثم أدلى لسانه في فيه كأنما يغذيه لبناً وعسلاً، ثم قال: تكلم يا بني...^۱

۳. ... فلما كان بعد أربعين يوماً دخلت على أبي محمد عليه السلام فإذا مولانا صاحب يمشي في الدار، فلم أر وجهاً أحسن من وجهه ولا لغة أفصح من لغته، فقال أبو محمد عليه السلام: هذا المولود الكريم على الله عزوجل فقلت: سيدي أرى من أمره ما أرى وله أربعون يوماً، فتبسم وقال: يا عمّتي أما علمت أنا معاشر الأئمة ننشؤ في اليوم ما ينشؤ غيرنا في السنة، فقمتم فقبلت رأسه وانصرفت، ثم عدت وتفقدته فلم أره فقلت لأبي محمد عليه السلام: ما فعل مولانا؟ فقال: يا عمّة استودعناه الذي استودعت أم موسى.^۲

۴. قالت حكيمة: فلم أزل أرى ذلك الصبي في كلّ أربعين يوماً إلى أن رأيت رجلاً قبل مضي أبي محمد عليه السلام بأيام قلائل فلم أعرفه، فقلت لابن أخي عليه السلام: من هذا الذي تأمرني أن أجلس بين يديه؟ فقال لي: هذا ابن نرجس وهذا خليفتي من بعدي وعن قليل تفقدوني فاسمعي له وأطيعي.^۳

با دقت در این چهار روایت روشن می شود که در آن ها هیچ تعارضی نیست؛ زیرا روایت نخست، تنها ناظر به این مطلب است که حضرت حکیمه، فردای شب تولد امام مهدی علیه السلام موفق به زیارت آن حضرت نشد و اصلاً از این که روزهای پس از آن

۱. همان، ص ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۲۹.

امام مهدی را دیده‌اند یا نه سخنی به میان نیامده است. آن چه در حدیث دوم به چشم می‌خورد، این است که حضرت حکیمه در روز هفتم توانست با امام مهدی دیدار کند و باز نسبت به این که روزهای بعد توفیق ملاقات را داشته‌اند یا نه، سخنی در میان نیست و گفتیم که آقای قفاری به دروغ از حضرت حکیمه چنین نقل کرده بودند که پس از روز هفتم آن حضرت را ندیدم.

در روایت چهارم چنین آمده است که حضرت حکیمه هر چهل روز امام مهدی علیه السلام را زیارت می‌کرد. روشن است که میان این سه روایت هیچ تعارضی نیست؛ زیرا هیچ‌کدام یکدیگر را نفی نمی‌کنند و براساس آن‌ها حضرت حکیمه روز اول موفق به ملاقات نمی‌شود و در روز هفتم این توفیق را پیدا می‌کند. در هر چهل روز باز این توفیق برایش فراهم می‌شود.

در روایت سوم نیز چنین آمده که حضرت حکیمه، در روز چهارم به دیدار امام مهدی علیه السلام می‌رود. این مطلب با روایات سابق همخوانی دارد، تنها نکته روایت این است که ایشان می‌گویند: «ثم فقدته بعد ذلك». این روایت به ظاهر با روایت چهارم - که براساس آن امام مهدی علیه السلام را هر چهل روز زیارت می‌کرده - منافات دارد؛ اما این تعارض ظاهری نیز به این صورت حل شدنی است که مقصود حضرت حکیمه از جمله «ثم فقدته بعد ذلك» این است که روزهای پس از روز چهارم - یعنی روز چهل و یکم و چهل و دوم و... - امام مهدی علیه السلام را زیارت نکردم. این با ملاقات چهل روز پس از آن منافاتی ندارد. به تعبیر دیگر، اگر تعبیر حضرت حکیمه این بود که: «ثم فقدته بعد ذلك ابداً»، این تعبیر هرگونه ملاقاتی پس از آن تاریخ را نفی می‌کرد؛ اما در کلام حضرت حکیمه، چنین تعبیری نیامده است. افزون بر این که اگر واقعاً میان این دو روایت تعارض باشد، این مسئله آن قدر کوچک و جزئی است که اگر هر دو را هم باطل بدانیم، هیچ چیزی آسیب نمی‌بیند.

با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که اولاً روایات به ظاهر متعارض چهار روایت

نبوده و بلکه دو روایتند و ثانیاً این دو روایت نیز با یکدیگر جمع‌شدنی هستند.

شبهه ۳۲. تناقض در روایات مربوط به مکان زندگی امام مهدی علیه السلام

* اما مکان غیبت، امری سری و پنهانی بود و چون که شیعیان از مسئله غیبت پنداری مطلع شدند، درصدد یافتن مکان او برآمدند؛ ولی باب که مدعی ارتباط با او بود، از افشای آن سر باز زد و توقیعی سری که آن را به مهدی نسبت می‌داد، با این مضمون بیرون آورد: «اگر مکان را بدانند، دیگران را از آن مطلع می‌کنند.» این عبارت می‌رساند که او در مکان معینی است؛ در پناهگاهی سری که جز باب از آن خبر ندارد و علت کتمان مکان غیبت او از شیعیانش، بیم او از مطلع کردن دیگران است.

لیکن پاره‌ای از روایات کافی، شهری را که او در آن مخفی شده است، ذکر کرده‌اند: «صاحب این امر ناگزیر غیبتی خواهد داشت و ناگزیر در غیبتش کناره‌گیری خواهد داشت و "طیبه"، منزل خوبی است.» این روایت به این که او در مدینه منوره مخفی می‌شود، اشاره دارد؛ چرا که «طیبه» از نام‌های «مدینه» است و چون یکی از شیعیان از حسن عسکری پرسید: اگر برای شما اتفاقی افتاد، در کجا از او پرس و جو کنیم؟ پاسخ داد: در مدینه.

* أما مکان الغيبة فإنه كان موضع السرية والکتمان، ولما تناهى إلى شيعته خبر الغيبة المزعومة حاولوا التعرف على مكانه إلا أن الباب الذي يدعي الصلة به رفض البوح بشيء من ذلك وأخرج «توقیعا» سرياً ينسبه للمهدي يقول فيه: «... إن عرفوا المكان دلوا عليه» فهذا النص يشير إلى أنه في مكان معين، وفي مخبأ سري لا يعرفه إلا الباب، وأن سب كتمان مكان غيبته عن شيعته هو خوفه من إخبارهم للغير بمكانه.

ولكن دلت بعض روایات الكافي على البلد الذي يختفي فيه، حيث قالت: «لابد لصاحب هذا الأمر من غيبة، ولا بد له في غيبته من عزلة، ونعم المنزل طيبة». فهي تشير إلى أنه يختبئ بالمدينة المنورة، لأن طيبة من أسمائها، ولما قال أحدهم للحسن العسكري: إن حدث بك حدث فأين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة.

ولی طوسی در الغیبه روایت کرده است که او ساکن کوهی است که «رضوی» خوانده می‌شود. روایت او چنین است: «عبدالاعلی مولى آل سام می‌گوید: همراه اباعبدالله علیه السلام از منزل خارج شدم. چون به روحاء رسیدیم، آن حضرت گردن کشیده، به کوه آن منطقه نگاه کردند و به من فرمود: این کوه را می‌بینی؟ به آن رضوی می‌گویند؛ از کوه‌های فارس بود؛ ما را دوست داشت؛ پس خداوند او را به سوی ما منتقل کرد. همانا در آن، هر درخت میوه‌داری است و آن جا محل امن خوبی برای شخص ترسان است - این جمله را دوبار تکرار فرمود - همانا برای صاحب این امر در آن دو غیبت خواهد بود؛ یکی کوتاه و دیگری طولانی.»

برخی از روایات می‌گویند: او در برخی وادی‌های مکه پنهان شده است. در تفسیر عیاشی و غیر آن آمده است که اباجعفر گفت: برای صاحب این امر در برخی از این نواحی غیبتی خواهد بود و سپس با دست به منطقه «ذی طوی» اشاره کردند.

لیکن احادیث آن‌ها در ادعیه و زیاراتی که برای مشاهد ائمه است، اشاره می‌کند که او ساکن سرداب سامراست و به همین دلیل، در آن‌ها چنین آمده است: «سپس به سرداب غیبت برو و میان دو درگاه بایست و با دست، دو طرف در را بگیر. پس از آن مانند کسی که اذن دخول می‌خواهد، تنحنح کن و با وقار و آرامش نام خدا را بگو و وارد شو. در گوشه سرداب، دو رکعت نماز بگذار و بگو: بارخدا، انتظار به درازا کشید و بدکاران ما را سرزنش کردند و دفع ظلم ستمگران بر ما سخت شد. خدایا، صورت

بینما یروی الطوسی فی الغیبة أنه مقیم بجبل یدعی رضوی، حیث یقول فی روایتہ: «... عن عبد الأعلى مولى آل سام قال: خرجت مع أبي عبد الله عليه السلام فلما نزلنا الروحاء نظر إلى جبلها مطالاً عليها، فقال لي: ترى هذا الجبل؟ هذا جبل یدعی رضوی من جبال فارس أحینا فنقله الله إلینا، أما إن فیه کل شجرة مطعم، ونعم أمان للخائف مرتین، أما إن لصاحب هذا الأمر فیه غیبتین واحدة قصیرة والأخری طویلة.»

وتذکر روایات آخری أنه یختفی فی بعض وادیان مکه، فقد جاء فی تفسیر العیاشی وغیره أن أبا جعفر قال: «یکون لصاحب هذا الأمر غیبة فی بعض هذه الشعاب - ثم أوماً بیده إلى ناحية ذی طوی.»

مبارک ولی ات را در زمان حیات و ملماتمان به ما بنما. بارخدایا، من به رجعت پیش روی صاحب این مکان ایمان دارم. فریاد رس، فریاد رس، فریاد رس، ای صاحب الزمان برای وصال تو از دوستان بریدم و سرزمین ها را درنوردیدم و مطلب خود را از اهل سرزمین ها مخفی نگاه داشتم تا این که نزد پروردگارت و پروردگارم شفیع من باشی، ای سرور من، ای فرزند حسن بن علی، به عنوان زائر آمدم.»

و برخی از روایاتشان می گوید در غیبتش، سی نفر از دوستانش همراه اویند که همدم او در تنهایی هستند و او با وجود سی نفر احساس تنهایی نمی کند.

اختصاص این ادعیه، مناجات، اذن دخول و... به سرداب از این مطلب حکایت دارد که جعل کنندگان این روایات می خواهند وجود او در سرداب را به پیروانشان بیاوراند و به همین دلیل، ابن خلکان می گوید: «شیعیان منتظر خروج او از سرداب در آخرالزمانند» و ابن اثیر می نویسد: «آن ها معتقدند منتظر در سرداب است.»

علی رغم آن چه گذشت، یکی از شیعیان معاصر واقعیت را انکار کرده و می گوید: «هیچ روایتی وجود ندارد و در هیچ کتابی از کتاب های شیعه نیامده است که

غیر آن احادیثهم فی الأدعیه والزیارة لمقامات الأئمة تلوح إلى أنه مقیم بسرداب سامراء، ولذالك جاء فیها «ثم ائت سرداب الغیبة وقف بین البایین، ماسكاً جانب الباب بیدك، ثم تنحنح كالمستأذن، وسم وانزل، وعليك السكينة والوقار، وصل ركعتین فی عرضة السرداب وقل: ... اللهم طال الانتظار وشمتم بنا الفجار، وصعب علينا الانتصار، اللهم أرنا وجه ولبك الميمون، فی حیاتنا وبعد المنون، اللهم إني أدین لك بالرجعة، بین یدی صاحب هذه البقعة، الغوث الغوث الغوث یا صاحب الزمان، قطعت فی وصلتك الخلف، وهجرت لزیارتك الأوطان، وأخفيت أمري علی أهل البلدان لتكون شفیعاً عند ربك وربی... یا مولای یا ابن الحسن بن علی جنتك زائراً لك.»

وتشیر بعض أخبارهم إلى أن معه فی غیبتة ثلاثین من أولیائه يؤنسونه فی وحدته «وما بثلاثین من وحشة».

وتخصیص السرداب بتلك ادعیه والمناجاة والاستئذان عند الدخول... يدل علی أن واضعی تلك الروایات یوهمون أتباعهم بوجوده فی السرداب، ولهذا قال ابن خلکان: «والشیعة ینتظرون خروجه فی آخر الزمان من السرداب بسر من رأی». وذكرا بن الأثیر أنهم یعتقدون أن المنتظر بسرداب سامراء. ورغم ذلك فإن بعض الشیعة المعاصرين ینفی ما هو واقع ویقول: «لم یرد خبر ولا وجد فی کتاب من

مهدی در سرداب غایب شده است... و نیامده است که او هنگام ظهور از آن جا خارج می شود، بلکه خروج او از مکه است و میان رکن و مقام با او بیعت می شود»، ولی عمل شیعه، مخالف این ادعاست و با آن چه در کتاب های زیارت آمده، هماهنگ است؛ چرا که به گفته امیرعلی، نویسنده شیعی، شیعیان تا اواخر قرن چهاردهم میلادی که ابن خلدون، تاریخ کبیرش را می نوشته، هر شب پس از نماز مغرب، در درگاه سرداب سامرا جمع می شدند و تا زمانی که ستارگان آسمان بسیار شدند، نام او را صدا می کردند و او را دعوت به خروج می کردند و پس از انتظاری طولانی، با ناامیدی و اندوه به خانه هاشان بازمی گشتند.

و این انتظار مایه سخره سخره کنندگان بود تا آن جا که گفته شد: «زمان آن نرسیده است که سرداب بزاید آن کسی را که شما با نادانی تان در باره اش سخن می گوئید؟ زمان آن نرسیده؟ پس خاک بر سر عقل هایتان چرا که شما به سیمرغ و دیوها افسانه سومی افزودید.»

و این قیم گفته است: «این ها مایه خجالت و خنده بنی آدمند و هر عاقلی آن ها را مسخره می کند.» به همین دلیل است که دردعاهایشان آمده که آن ها به دلیل این اعتقاداتشان، مورد تمسخر و عیب جویی دیگران قرار گرفته اند و دردعاهایشان

كتب الشيعة أن المهدي غاب في السرداب... ولا أنه عند ظهوره يخرج منه، بل يكون خروجه بمكة ويباع بين الركن والمقام»، ولكن عمل الشيعة يخالف ذلك، ويتفق مع ما جاء في كتب الزيارة عندهم. فقد ظل الشيعة - كما يقول الشيعي أمير علي - إلى أواخر القرن الرابع عشر الميلادي الذي صنف فيه ابن خلدون تاريخه الكبير يجتمعون في كل ليلة بعد صلاة المغرب بباب سرداب سامراء فيهتفون باسمه ويدعونه للخروج حتى تشتبك النجوم ثم ينفضون إلى بيوتهم بعد طول الانتظار وهم يشعرون بخيبة الأمل والحزن.

وكان هذا الانتظار مثار سخرية الساخرين حتى قيل:

ما آن للسرداب أن يلد الذي كلمتموه بجهلكم ما أنا
فعلى عقولكم العفاء فإنكم ثلثتم العناء والغيلانا

وقال ابن القيم: «ولقد أصبح هؤلاء عازًا على بني آدم، وضحكة يسخر منهم كل عاقل». ولهذا جاء في أدعيتهم ما يشعر بأنهم صاروا بهذا الاعتقاد موضع السخرية والشماتة فيدعوا أحدهم ويقول - مناجياً ←

خطاب به غایب چنین می‌گویند: «همانا انتظار به درازا کشید و بدکاران ما را شماتت کردند...»

برخی از زیاراتشان نیز از حیرت آن‌ها درباره مکان پنهان شدن او حکایت دارد. پس او را صدا می‌زنند و می‌گویند: «ای کاش می‌دانستم در کجا مسکن گزیده‌ای یا کدامین سرزمین تو را در آغوش کشیده. آیا در کوه رضوی هستی یا در ذی طوی یا جای دیگر؟»

با وجود این، پاره‌ای دیگر از روایاتشان می‌گویند او مکان ثابتی ندارد، بلکه میان مردم زندگی می‌کند. «در مراسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند، ولی آن‌ها او را نمی‌بینند.»

روایاتشان در مورد تعیین مکان او با یکدیگر این‌گونه اختلاف دارند و بر اساس اختلاف جناح‌های شیعی یا بر اساس اختلاف احوال و زمان‌ها، هر کس در این باره رأیی را انتخاب می‌کند. تا زمانی که بازی فریب‌کاری و تزویر ادامه دارد، چنین اختلافی طبیعی است؛ چرا که غایب آن‌ها وجود خارجی ندارد.^۱

خلاصه شبهه

اولاً روایات ناظر به مکان امام مهدی با یکدیگر در تعارضند و ثانیاً شیعیان به

الغائب - : «طال الانتظار و شمت بنا الفجار...».

وقد جاء في بعض أدعية الزيارات عندهم ما ينبي عن حيرتهم في مكانه الذي يختفي فيه، فهم يهتفون به ويقولون: «... ليت شعري أي استقر بك النوى، بل أي أرض تقلق أو ثرى، أبرضوى أم غيرها، أم ذي طوى...».

هذا وتذكر روايات أخرى لهم أنه ليس له مكان ثابت بل هو يعيش بين الناس «يشهد الموسم فيراهم ولا يرونه».

وهكذا تختلف أخبارهم في تحديد مكانه، وكل زمرة تذهب في هذا مذاهباً على اختلاف الفصائل الشيعية أو على اختلاف الأحوال والأزمنة، أو حتى تستمر لعبة التلبيس والتزوير. ومن الطبيعي أن تختلف مادام غائبهم لا وجود له.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۶-۱۰۳۰.

پنهان شدن امام مهدی در سرداب معتقدند.

پاسخ ادعای نخست

نقد و بررسی سندی

قفاری برای اثبات تعارض روایات مکان امام مهدی علیه السلام به چند دسته از روایات استناد کرده است؛ در دسته نخست دو روایت وجود دارد که طبق نخستین آن منزل امام در دوران غیبت طيبة (مدینه) است.^۱ این روایت از نظر سندی ضعیف است، اما روایت دوم از سند معتبری برخوردار است.^۲ طبق دسته دوم روایاتی که قفاری بدان استناد جسته، مکان امام در عصر غیبت کوه رضوی است^۳ که این روایت نیز ضعیف است؛ و طبق دسته سوم، مکان امام ذی طوی است^۴ و این روایت نیز با مشکل ارسال در سند روبه روست. بنابراین روایات معتبر حتی در ظاهر نیز عاری از هر نوع تعارض بدوی هستند.

نقد و بررسی محتوایی

در مورد روایاتی که محل سکونت امام مهدی علیه السلام را در دوران غیبت مکان‌های مختلفی چون مدینه، ذی طوی، رضوی یا جاهای دیگر معرفی کرده‌اند، باید گفت میان این روایات هیچ تعارضی وجود ندارد؛ چرا که به مضمون همه آن‌ها، بدون کمترین اشکالی می‌توان ملتزم شد. در توضیح مطلب باید دانست اولاً امام

۱. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن علی بن ابي حمزة، عن ابي بصير، ... (الكافي، ج ۱، ص ۳۴۰). علی بن ابي حمزه ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۷۴۲).

۲. محمد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۵۳) عن أحمد بن إسحاق (ثقه: همان، ص ۹۱) عن ابي هاشم الجعفری (ثقه: همان، ص ۱۵۶). (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸)

۳. أخبرنا ابن ابي جيد القمی، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن عبد الله بن حمدويه بن البراء، عن ثابت، عن إسماعیل، عن عبد الاعلی مولى آل سام... (الغیبة للحجة، ص ۱۶۳). ثابت و اسماعیل در این مشترکند و تشخیص آن‌ها ممکن نیست.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

مهدی علیه السلام به اقتضای این که بشر است، به مکانی برای زندگی نیاز دارد. به جز آن، این مکان می تواند در مقاطع مختلف زمانی، تغییر یابد؛ یعنی آن حضرت در طول هزار و چند صد سالی که از عمر شریفشان گذشته است، مکان های مختلفی را برای زندگی انتخاب کرده اند یا می کنند. گاهی در مدینه سکونت گزیده و گاه در مکه منزل کرده اند. گاه در ذی طوی زندگی کرده و گاهی در کوه رضوی بوده اند. زمانی نیز مکان های دیگر را برای سکونت برگزیده اند، چنان که محل تولد و بخش های آغازین حیات مبارکشان شهر سامرا بوده است. همان طور که در توفیق مورد اشاره آقای قفاری تصریح شده است، علت خفای مکان دقیق آن حضرت، ایمن ماندن ایشان از شناسایی است. روشن است که تصریح به شهر حضور ایشان از دو جهت منجر به شناسایی آن حضرت نمی شود: اول این که مقطع زمانی حضور ایشان در آن شهر معین نشده است. دوم این که هویت آن حضرت برای مردم ناشناخته است. از این رو، حضورشان در یک شهر خاص منجر به شناسایی ایشان نمی شود. به همین دلیل عاشقان آن حضرت، سوزمندانه، حیرت خود را از مکان آن حضرت زمزمه می کنند: «لیت شعری این استقرت بک النوی بل ای ارض تقلک اوثری ابرضوی ام غیرها ام ذی طوی.»

با این توضیح ها روشن شد که سخن پایانی نویسنده مورد نظر که می گوید: «ولی طبق روایات دیگر شیعه، او مکان ثابتی ندارد، بلکه میان مردم زندگی می کند»، با دیگر روایات همخوان و هماهنگ است و هیچ نیازی نیست آن را فریب کاری و تزویر شیعه بخواند. اساساً روشن نیست آقای قفاری از کدام منطق پیروی می کند و در فهم روایات از چه اسلوبی بهره می برد که همیشه تعارض و تضاد به ذهنش متبادر می شود، با این که می توان بدون غرض ورزی و پیش داوری و با دور ریختن تعصب ها و لجاجت ها، به این روایات و روایات مشابه نگریست و آن ها را کنار هم نشان داد و میانشان آشتی برقرار کرد.

پاسخ ادعای دوم

نقد و بررسی سندی

آن چه قفاری در این قسمت به آن استناد کرده است تا اثبات کند که شیعیان معتقد به مخفی شدن امام مهدی در سرداب هستند، نه تنها مرسل است، بلکه اساساً مستند به هیچ یک از امامان معصوم هم نیست و به احتمال زیاد از منشئات یکی از علماست.^۱ بنابراین اشکال قفاری از اساس فرو خواهد ریخت.

نقد و بررسی محتوایی: مخفی شدن امام مهدی در سرداب، اتهامی بی دلیل

درباره اتهام اعتقاد داشتن شیعیان به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب باید گفت آقای قفاری، نه اولین نویسنده وهابی است که این اتهام را به شیعه نسبت می دهد و نه آخرین آن هاست.^۲ نویسندگان وهابی اصرار فراوانی دارند اعتقاد به زندگی امام مهدی علیه السلام در سرداب را به شیعه نسبت دهند و با وجود این که بسیاری از دانشمندان شیعه این مسئله را نفی کرده اند، باز این اتهام را تکرار می کنند. پس چاره ای جز طرح تفصیلی این مسئله نیست.

روایاتی که متعرض محل زندگی امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت شده اند، دو دسته اند: دسته ای به مکان هایی خاص اشاره کرده و دسته ای دیگر مکان آن حضرت را نامعلوم دانسته اند. برخی از این دو دسته روایت بدین قرارند:

۱. روایاتی که از مکانی خاص یاد کرده اند

الف) مدینه: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین روایت شده است:

صاحب این امر ناگزیر غیبتی خواهد داشت و ناگزیر در غیبتش کناره گیری خواهد داشت و طیبه، منزل خوبی است.

۱. المزور، ص ۶۵۸.

۲. الصراع بین الاسلام والوثنية، ص ۶۳-۶۵.

این حدیث را که از مدینه به عنوان محل زندگی امام مهدی علیه السلام یاد کرده است، شیخ کلینی^۱، شیخ نعمانی^۲، شیخ طوسی^۳، شیخ حرعاملی^۴ و علامه مجلسی^۵ روایت کرده اند.

در حدیث دیگری، ابوهاشم جعفری می گوید:

از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم: عظمت شما مانع از سؤال می شود. آیا اجازه پرسش دارم؟ فرمودند: بپرس. پرسیدم: آیا برای شما فرزندی است؟ فرمودند: آری. عرض کردم: اگر برای شما اتفاقی افتاد، کجا او را بیابم؟ فرمودند: در مدینه.

این حدیث را شیخ کلینی^۶، شیخ مفید^۷، شیخ طوسی^۸، شیخ طبرسی^۹، اربلی^{۱۰}، شیخ حرعاملی^{۱۱}، علامه مجلسی^{۱۲} و برخی دیگر از عالمان شیعه در کتاب های خود روایت کردند.

ب) کوه رضوی: عبدالاعلی مولی آل سام می گوید: همراه امام صادق علیه السلام از منزل

۱. لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبة ولا بدّ في غيبته من عزلة ونعم المنزل طيبة. (الكافي، ج ۱، ص ۳۴۰)
۲. کتاب الغيبة، ص ۱۹۴.
۳. الغيبة للحجة، ص ۱۶۲.
۴. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۵.
۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳.
۶. قلت لابی محمد علیه السلام: «جلالتک تمنعنی من مسألتک، فتأذن لی أن اسألك؟ فقال: سل، قلت: یا سیدی هل لك ولد؟ فقال: نعم، فقلت: فان بك حدث فأین اسأل عنه؟ فقال: بالمدينة. (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸)
۷. الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۸.
۸. الغيبة للحجة، ص ۲۳۲.
۹. اعلام الوری، ج ۲۲۵.
۱۰. كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۴۶.
۱۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص .
۱۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۱.

خارج شدم. چون به روحاء رسیدیم، آن حضرت گردن کشید و به کوه آن منطقه نگاه کرد و به من فرمود: این کوه را می بینی؟ به آن رضوی می گویند؛ از کوه های فارس بود که ما را دوست داشت. پس خداوند او را به سوی ما منتقل کرد. همانا در آن، هر درخت میوه داری است و آن جا محل امن خوبی برای شخص ترسان است - این جمله را دوبار تکرار فرمود - همانا برای صاحب این امر در آن دو غیبت خواهد بود؛ یکی، کوتاه و دیگری، طولانی.

این حدیث را شیخ طوسی^۱، شیخ حر عاملی^۲ و علامه مجلسی^۳ روایت کرده اند. (ج) ناحیه ذی طوی: امام باقر علیه السلام فرمود: «برای صاحب این امر در این نواحی غیبتی خواهد بود.» سپس با دست به منطقه ذی طوی اشاره کردند. این حدیث را عیاشی^۴ نعمانی^۵ و علامه مجلسی^۶ در کتاب های خود ثبت کرده اند.

۲. روایاتی که مکان حضرت را نامعلوم معرفی کرده اند

(الف) امام صادق علیه السلام فرمود:

برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود؛ یکی از آن دو، طولانی خواهد بود تا آن جا که برخی می گویند مُرد، و تعدادی می گویند کشته شد و بعضی می گویند رفت. و بر اعتقاد به اواز میان اصحابش جز تعداد اندکی باقی

۱. تری هذا الجبل؟ هذا جبل يدعى رضوى من جبال فارس أحبنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أمان للخائف - مرتين - أما إن لصاحب هذا الأمر فيه غيبتين واحدة قصيرة والأخرى طويلة. (الغيبة للحجة، ص ۱۶۳)
۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۰.
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳.
۴. يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشّعب؛ ثمّ أوما بيده إلى ناحية ذى طوى. (تفسير العیاشی، ج ۲، ص ۵۶)
۵. کتاب الغیبة، ص ۱۸۷.
۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۱.

فصل دوم: نقدهای موردی [۱۹۳]

نخواهد ماند و بر جایگاهش هیچ‌کس از دوست و بیگانه آگاهی نمی‌یابد، مگر خدمت‌گزاری که به کارهای او می‌رسد.

این حدیث را شیخ نعمانی^۱ و شیخ طوسی^۲ و علامه مجلسی^۳ روایت کرده‌اند. (ب) از آن حضرت در حدیث دیگری چنین نقل شده است:

برای قائم دو غیبت خواهد بود؛ یکی، کوتاه و دیگری، طولانی. در غیبت اول، از مکان او جز شیعیان مخصوصش خبر ندارند و در غیبت دیگر، جز دوستان مخصوصش از مکان او مطلع نیستند.

این حدیث را کلینی^۴، نعمانی^۵ شیخ حر عاملی^۶ و علامه مجلسی^۷ در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.

(ج) شیخ صدوق از امام مهدی علیه السلام چنین روایت کرده است:

همانا پدرم از من عهد گرفت که برای پنهان ماندن امرم جز در مخفی‌ترین و دورترین مکان‌های زمین سکونت نگیریم.^۸

پیش از این توضیح داده شد که این روایات هیچ‌گونه تعارضی با یکدیگر ندارند و

۱. إن لصاحب هذا الأمر غيبتين إحداهما تطول حتى يقول بعضهم مات وبعضهم يقول قتل وبعضهم يقول ذهب فلا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لا يطلع على موضعه أحد من ولي ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره. (كتاب الغيبة، ص ۱۷۶)

۲. الغيبة للحجة، ص ۱۶۲.

۳. بحار الأنوار ج ۵۲، ص ۱۵۳.

۴. للقائم غيبتان إحداهما قصيرة والأخرى طويلة الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه إلا خاصة شيعته والأخرى لا يعلم بمكانه إلا خاصة موالیه. (الكافي، ج ۱، ص ۳۴۰)

۵. كتاب الغيبة، ص ۱۷۵.

۶. انبأ الهداة، ج ۳، ص ۴۴۵.

۷. بحار الأنوار ج ۵۲، ص ۱۵۵.

۸. إن أبي عليه السلام عهد إلى أن لا أوطن من الأرض إلا أخفاها وأقصاها إسراراً لأمرى. (كمال الدين وتمام النعمة، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار ج ۵۲، ص ۳۴)

با توجه به مدت طولانی غیبت امام مهدی علیه السلام می‌توان هرکدام از روایات دسته نخست را ناظر به مقطعی از زمان گرفت. از سوی دیگر، از آن جا که مقطع زمانی حضور امام در مدینه، روشن نیست، بنابراین، مکان زندگی آن حضرت بر کسی آشکار نیست. از این رو، میان دسته نخست روایات و دسته دوم تعارضی وجود ندارد. در کنار این مجموعه روایات، زیارتی وجود دارد که آقای قفاری متن آن را در کتاب خود آورده و بر اساس آن مدعی شده است که شیعیان به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب معتقد هستند. توجه به چند نکته درباره این زیارت ضروری است:

۱. این زیارت به هیچ عنوان به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب تصریح ندارد. در آن، امام مهدی علیه السلام مورد خطاب قرار می‌گیرند، اما این به معنای حضور فیزیکی امام در سرداب نیست؛ چرا که شیعیان معتقدند امام معصوم کلام زائر را می‌شنود، هر چند در دورترین نقاط جهان باشد. شیخ مفید به سند متصل خود روایت می‌کند:

یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام پرسید: من بسیار یاد حسین علیه السلام می‌کنم. چه بگویم؟ آن حضرت فرمود: «قل: صلی الله علیک یا ابا عبد الله، تعید ذلک ثلاثاً. فإنّ السلام یصل إلیه من قریب و من بعید؛^۱ سه بار بگو: صلی الله علیک یا ابا عبد الله. همانا سلام به او از نزدیک و دور می‌رسد.»

در این حدیث، امام صادق علیه السلام به کسانی که از حرم مقدس امام حسین علیه السلام دورند، توصیه فرموده‌اند با صیغه خطاب «السلام علیک» بر امام حسین علیه السلام سلام کنند. شیخ طوسی نیز از آن حضرت چنین روایت کرده است:

هر کس بخوهد قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام را از دور زیارت کند، باید به بیابانی برود و نماز بگزارد. سپس آیاتی از قرآن بخواند و سپس بگوید: السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته، السلام علیک ایها النبی المرسل والوصی المرتضی و السیدة الكبرى و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان جئت انقطاعاً إلیکم

وإلى آبائكم وولدكم...^۱

سید بن طاوس نیز در زیارت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دوران زیارت را نقل می‌کند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ...^۲

در این زیارت و زیارت‌های مشابه که نمونه‌های آن در کتاب‌های شیعه بسیار است، زائر با این که در حرم معصوم حضور ندارد، از دور، با صیغه «خطاب» به او سلام می‌کند و او را همچون حاضر زیارت می‌کند و این نیست مگر به این دلیل که شیعه بر این باور است که برای پیشوایان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نزدیک و دور تفاوتی ندارد. آنان همچنان که سلام زائر مجاور را می‌شنوند، عرض ارادت عاشقانی را نیز که فرسنگ‌ها دورترند، می‌بینند و می‌شنوند. اهل سنت نیز در نمازهای خود، هر روزه پیامبر گرامی اسلام را با صیغه خطاب مورد توجه قرار می‌دهند و عرض می‌کنند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». البته هیچ مسلمانی این سلام و عرض ادب را به معنای اعتقاد به حضور فیزیکی آن حضرت نزد نمازگزار ندانسته است. از این رو، از این که در سرداب، امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ با صیغه خطاب زیارت می‌شود، نمی‌توان حضور فیزیکی آن حضرت در سرداب و اعتقاد به غایب شدن ایشان در این مکان را برداشت کرد. به همین دلیل، هر چند علامه مجلسی زیارت مورد نظر آقای قفاری را در کتاب خود ثبت کرده، بابتی با عنوان «باب زیارة الامام المستتر عن الابصار... فی السرداب و غیره»^۳ گشوده است. از قضا زیارت مورد نظر آقای قفاری در همین باب آمده است. در جایی دیگر می‌نویسد:

سپس بدان که مستحب است زیارت امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ در هر مکان و زمانی و در سرداب مقدس و مرقد اجداد پاکش.^۴

۱. الغیة للحجة، ص ۲۸۸.

۲. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۱۱۹.

در جایی دیگر، به صراحت از متغیر بودن مکان امام مهدی علیه السلام سخن گفته و در شرح حدیثی نوشته است:

شاید مقصود از حیرت، حیرت در محل زندگی و این که در هر زمانی در شهر یا ناحیه ای است.^۱

روشن است که اگر چنان که آقای قفاری پنداشته است، زیارت مورد نظر به معنای وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب بود و علامه مجلسی چنین عقیده ای داشت، زیارت کردن آن حضرت در غیر سرداب و در هر مکانی و در حرم امامان اهل بیت علیهم السلام معنا نداشت. اگر زیارت آن حضرت در حرم امامان معصوم علیهم السلام و غیر سرداب به معنای حضور فیزیکی و غیبت آن حضرت در این مکان ها نیست، زیارت آن حضرت در سرداب نیز به معنای حضور در سرداب نیست. البته سرداب مقدس از این جهت ویژگی دارد که خانه شخصی و محل سکونت سه امام معصوم - امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام - بوده است و این سرداب، یادآور لحظات شیرین، اما کوتاهی است که امام مهدی علیه السلام آن را در کنار پدر خود در این خانه تجربه کرده است. بنابراین شیعیان هنگام ورود به خانه شخصی امام مهدی علیه السلام اذن دخول می گیرند و با قرائت ادعیه و مناجات های مأثور به آن حضرت عرض ارادت می کنند.

۲. کهن ترین منبع این زیارت، کتاب *المزار* ابن مشهدی است که از علمای قرن ششم هجری بوده است. در کتاب های دعا و زیارتی که پیش از آن نگاشته شده، همچون *کامل الزیارات* ابن قولویه، *المزار* شیخ مفید و *مصباح المتعجد* شیخ طوسی اثری از این زیارت نیست.

۳. در کتاب *المزار* ابن مشهدی و دیگر کتاب هایی که این زیارت را از آن نقل کرده اند، این زیارت به هیچ یک از امامان اهل بیت علیهم السلام نسبت داده نشده است.

۱. همان، ج ۵۱، ص ۱۱۸.

بنابراین، زیارت مورد نظر از منشئات ابن مشهدی یا یکی دیگر از عالمان شیعه است. با توجه به آن چه گذشت، از آقای قفاری و دیگر نویسندگانی که اعتقاد وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام در سرداب را به شیعه نسبت داده‌اند، چند پرسش داریم و از خوانندگان منصف خود می‌خواهیم در این باره قضاوت کنند:

۱. طبق روایات متعددی که در کتب شیعه آمده، به صراحت، برای امام مهدی علیه السلام مکان‌هایی همچون مدینه، کوه رضوی، وادی ذی طوی، و مکان‌های دوردست را بیان کرده‌اند یا مکان آن حضرت را مخفی دانسته‌اند و برخی از آن‌ها نیز به صراحت بر هجرت امام مهدی علیه السلام از شهر سامرا دلالت دارند. با این حال، چرا آقای قفاری از همه این روایات صرف نظر کرده است و به استناد یک زیارت که آن هم به وجود امام در سرداب تصریح ندارد، اعتقاد به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب را به شیعه نسبت داده است؟

۲. چگونه است که آقای قفاری روایات دانشمندانی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ نعمانی و عیاشی را که هم از نظر زمانی بر ابن مشهدی مقدم هستند و هم از نظر دانش با او قابل قیاس نیستند و احادیث مخفی بودن مکان امام مهدی علیه السلام یا داشتن مکان خاص را روایت کرده‌اند، رها کرده است، اما به نقل زیارت توسط چند نفر از عالمان شیعه که با وجود جلالیشان، از علمای متقدم تر از اول شیعه نیستند، استناد جسته است؟ دسته نخست از نظر تعداد، تقدم زمانی و دانش، مقدم هستند. افزون بر این، روایات آن‌ها را تعداد زیادی از دانشمندان متأخر شیعه همچون اربلی، امین الاسلام طبرسی، شیخ حر عاملی و... نیز نقل کرده‌اند.

۳. چگونه است که آقای قفاری از آن همه روایت که از امامان اهل بیت علیهم السلام درباره محل زندگی امام مهدی علیه السلام صادر شده، چشم پوشیده است و برای استناد یک عقیده به شیعه، به زیارتی استناد کرده است که نه از ائمه اهل بیت علیهم السلام، بلکه از

منشئات علماست؟ باید دانست به نظر اتفاقی شیعیان، کلام غیر معصوم هیچ بهره‌ای از حجیت ندارد.

۴. چگونه است که آقای قفاری نقل نشدن این زیارت را در کتاب‌های دعا و زیارتی همچون *کامل الزیارات* ابن قولویه، *المزار* شیخ مفید و *مصباح المتعجل* شیخ طوسی که از نظر زمانی بر *المزار* ابن مشهدی و دیگر کتاب‌های متأخر، متقدم هستند، قرینه‌ای بر نبود این زیارت یا بی‌اعتباری آن نگرفته است، اما وجود آن را در کتاب *المزار* ابن مشهدی و *مصباح الزائر* سید بن طاوس که از کتاب‌های متأخر شیعه است، دلیل اعتقاد همه شیعیان به وجود امام در سرداب گرفته و آن را از اصول مذهب شیعه خوانده است؟ جالب این است که قفاری نفی اعتقاد به وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در سرداب از جانب دانشمندان شیعه همچون سید محسن امین - که البته ایشان در این مسئله تنها نیستند و بسیاری دیگر از دانشمندان شیعه همچون محقق اربلی^۱، علامه امینی^۲، محدث نوری^۳، صدرالدین صدر^۴ نیز اعتقاد به وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در سرداب را نفی کرده‌اند - را رها کرده و به رفتار عوام شیعه آن هم عوام شیعه در یک شهر خاص - سامرا - استناد کرده است. معلوم نیست او طبق چه منطقی برای فهم عقاید یک مذهب، رفتار عوام را بر تصریح عالمان ترجیح می‌دهد و نیز رفتار عوام یک شهر را به همه نسبت می‌دهد و از آن اعتقاد همه شیعیان را نتیجه می‌گیرد. افزون بر این، وی برای این ادعا که عوام شیعه خروج امام از سرداب را انتظار می‌کشیدند، غیر از امیرعلی که نه از فقیهان و محدثان شیعه است و نه از عالمان متقدم شیعه و نه حتی از نویسندگان معروف شیعه، بلکه نویسنده‌ای عادی و ناشناخته است که در مجامع علمی، نامی و نشانی از او و آثارش نیست و معلوم نیست مستند سخنش چه

۱. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۹۶.

۲. الغدیر، ج ۳، ص ۳۰۹.

۳. کشف الاستار، ص ۲۱۱.

۴. المهدی، ص ۱۶۵.

بوده، به کلمات نویسندگان سنی مذهب استناد جسته است؛ کسانی که خود، اصل این ماجرا بوده و آن را ساخته و منتشر کرده‌اند. به راستی که این ادعای آقای قفاری و مستنداتش، یادآور مثل معروف «شاهد‌ها ذنبها» است.

شبهه ۳۳. تعارض روایات مربوط به نام امام مهدی عجل الله فرجه

* همچنان که مکان او طبق برخی از روایاتشان سَری بود، نام او نیز از شیعیانش مخفی داشته می‌شد. در توقیعاتی که از ناحیه باب او صادر شد، چنین آمده است: «اگر آن‌ها را به اسم راهنمایی کنی، آن را فاش می‌کنند.» بر اساس این روایت، نام او مجهول است، همچنان که مکان، ولادت و رشدش مجهول است، ولی در کتاب‌های شیعه آمده است که نام او محمد است ولیکن روایاتشان تصریح به نام او را حرام می‌شمارد: «گفتن نام او برای شما حلال نیست»، بلکه کسی که به نام او تصریح کند، از جمله کافران شمرده شده است: «صاحب این امر را جز کافر به نامش نمی‌خواند.» به همین دلیل، در روایاتشان، وقتی از او نام برده می‌شود، با حروف مقطعه نامش نوشته می‌شود این‌گونه: «م ح م د» و چون سؤال کردند: چگونه از او یاد کنیم؟ حسن عسکری گفت: بگوئید حجت خاندان محمد ص.

در میان خودشان از او جز با رمزی که دیگران از آن بی‌اطلاع بودند، یاد نمی‌کردند، مانند غریب. شیخ مفید درباره اطلاق این لقب به او می‌گوید: این

* وإذا كان مكانه موضع السرية في بعض أخبارهم، فإن اسمه أيضاً قد حجب عن شيعته، فقد جاء في «توقیعات» المنتظر التي تصدر عن «بابه»: «إن دللتم على الاسم أذاعوه...». فهذا النص يشير إلى أنه مجهول الاسم، كما هو مجهول المكان والولادة والنشأة... ولكن ورد في كتب الشيعة أن اسمه محمد، غير أن روایات الشيعة كانت تحرم تسميته باسمه حيث جاء فيها: «ولا يحل لكم ذكره باسمه». بل اعتبرت من يسميه باسمه في عداد الكافرين، وقالت: «صاحب هذا الأمر لا يسميه باسمه إلا كافر»، ولذلك تلاحظ حين يرد ذكره في روایاتهم يكتب اسمه بالحروف المقطعة هكذا: م ح م د. ولما قالوا: كيف نذكره؟ قال الحسن العسكري: «قولوا: الحجة من آل محمد صلوات الله عليه وسلامه».

وكانت الدوائر الشيعية القديمة لا تذكره فيما بينها إلا بالرمز الذي لا يعرفه سواهم كالغريم. ولهذا قال

رمزی است که شیعیان در قدیم آن را می‌شناختند و به دلیل رعایت تقیه از حضرت با آن یاد می‌کردند. رمزهایی که با آن به او اشاره می‌کردند، زیاد بود مثل القائم، الخلف، السيد، الناحیه المقدسه، الصاحب، صاحب الزمان، صاحب العصر، صاحب الامر و غیر آن.

این پنهان کاری‌ها نشان‌دهنده وجود تشکیلات سری در داخل دولت اسلامی است که پیروانش برای ارتباط با یکدیگر از رمز و اشاره استفاده می‌کردند و از سوی دیگر، بر دروغ خود سرپوش می‌گذاشتند و حقیقت را پنهان می‌کردند. افزون بر این که این حقیقت با این ادعای آن‌ها که اسم و صفت مهدی شان از پیش گفته شده بود، در تعارض است.^۱

نقد و بررسی سندی

گرچه توقیعی که قفاری به آن استناد کرده است از سند معتبری برخوردار نیست،^۲ اما بر اصل حرمت تسمیه امام مهدی روایات متعددی دلالت دارد^۳ که کثرت آن‌ها موجب اطمینان به صدور آن شده و ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند.

المفید عن إطلاق هذا اللقب عليه: «هذا رمز كانت الشيعة تعرفه قديماً بينها، ويكون خطابها عليه السلام - كذا - للتقية». ورموزهم التي يطلقونها عليه كثيرة مثل: «القائم والخلف، والسيد، والناحية المقدسة، والصاحب، وصاحب الزمان، وصاحب العصر، وصاحب الأمر وغيرها».

وعملية الكتمان تلك تنبئ عن تنظيم سري داخل الدولة الإسلامية، يتخذ أتباعه لغة الرمز والإشارة للتفاهم فيما بينهم، وهي من جانب آخر محاولة للتستر على الكذب، وإخفاء الحقيقة، ثم هي تنقض ما يدعون أنه مهديهم قد ذكر باسمه، ووصفه من قبل.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۳۱.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۳۳۳. این روایت به دلیل مجهول بودن ابی عبدالله الصالحی ضعیف است (معجم رجال الحديث، ج ۲۲، ص ۲۴۸).

۳. الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸، ۳۳۰ و ۳۳۲؛ علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۴۵؛ کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۹، ۳۸۱، ۶۴۸ و ...

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: نهی از نام بردن امام مهدی به معنای مجهول بودن نام آن حضرت نیست

گویا قفاری از روایات نهی تصریح به نام امام مهدی علیه السلام، چنین برداشت کرده است که آن حضرت مجهول‌الاسم است. از این رو، آن‌ها را با روایاتی که نام آن حضرت را محمد خوانده‌اند، در تعارض دیده است. این در حالی است که مدلول روایاتی نظیر آن چه قفاری آورده است: «ان دللتهم علی الاسم اذاعوه»، بیش از این نیست که برخی شیعیان، نام واقعی امام مهدی علیه السلام را نمی‌دانستند. به همین دلیل، از نواب خاص در این باره پرسش می‌کردند. البته کسی مدعی نشده است که همه شیعیان آن دوران، عالمانی فرهیخته و آگاه به تمام مسائل دینی و عقیدتی بودند. بنابراین، با وجود این که سال‌ها پیش در برخی از روایات پیشوایان معصوم با عباراتی چون «اسمه اسمی»^۱ یا «سیخرج الله من صلبه رجلاً یاسم نبیکم»^۲ نام آن حضرت بیان شده بود، بسیاری از شیعیان نیز وجود داشتند که از این روایات و روایات دیگری که مسائل جزئی را دربر می‌گرفتند، بی‌اطلاع بودند. بنابراین از افراد آگاه در این باره پرسش می‌کردند. آن چه مطلع نشدن شیعیان آن زمان از نام امام مهدی علیه السلام را منطقی جلوه می‌داد، توصیه مؤکدی بود که پیشوایان معصوم و شخص امام مهدی علیه السلام به تصریح نکردن به نام آن حضرت کرده بودند. از این رو، آن حضرت مجهول‌الاسم نبود، بلکه برخی شیعیان از نام آن حضرت اطلاع نداشتند. مؤید روشنی که بر اطلاع حداقل دسته‌ای از شیعیان از نام مبارک امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کند، همین روایاتی است که از تصریح به نام ایشان منع می‌کند؛ چرا که اگر آن حضرت مجهول‌الاسم بود، خود به خود، کسی نام ایشان را به زبان نمی‌آورد و نیازی به تأکید بر حرمت تصریح به اسم نبود.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۶.

۲. کتاب الغیبة، ص ۲۲۲.

تحلیل چرایی ممنوع بودن تصریح به نام امام مهدی

درباره مسئله حرمت تصریح به نام مبارک امام مهدی عجله الله تعالی فرجه ابتدا ضروری است زمینه‌ها و بسترهایی را که منجر به نهی از تصریح به نام مبارک امام مهدی عجله الله تعالی فرجه شد، بشناسیم. در این صورت، می‌توان راز این حکم را دریافت و آن را به صورتی معقول و موجه تحلیل کرد. به گواهی منابع تاریخی و روایی، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام در روایات فراوانی به تولد فرزندی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام عسکری علیه السلام با عنوان مهدی موعود بشارت داده بودند؛ موعودی که رسالت سترگ ویران کردن کاخ ستم و پی‌ریزی حکومت عدل جهانی را بر عهده دارد. این بشارت‌ها حساسیت حاکمان ستمگر معاصر امام حسن عسکری علیه السلام را برانگیخت و آنان را برای جلوگیری از تولد فرزند آن حضرت به هر صورت ممکن تحریک کرد. مأموران حکومتی امام عسکری علیه السلام را به اجبار، در شهر سامرا که در واقع پادگان نظامی بود، سکونت دادند و پیوسته خانه ایشان را کنترل می‌کردند. در این شرایط، امام مهدی عجله الله تعالی فرجه مخفیانه متولد شد و حکومت و مردم عادی از این ماجرا بویی نبردند. هرگونه بی‌احتیاطی و درز کردن اخبار مربوط به تولد این نوزاد تمام برنامه‌های امام را به هم می‌ریخت و حاصل تلاش تمام پیشوایان معصوم را تباه می‌کرد. سفارش‌های اکید امام حسن عسکری علیه السلام به مخفی نگاه داشتن خبر تولد امام مهدی عجله الله تعالی فرجه و نیز سفارش به تفحص نکردن درباره مکان آن حضرت و فرستادن امام مهدی عجله الله تعالی فرجه به مکه،^۱ مجموعه‌ای از اقداماتی بود که باعث ایمن ماندن جان امام مهدی عجله الله تعالی فرجه از تهدیدات شد. سلسله اقدامات پیش‌گیرانه امام حسن عسکری علیه السلام با مسئله نهی از تصریح به نام مبارک امام مهدی عجله الله تعالی فرجه کامل شد؛ چرا که تصریح به نام آن حضرت در شرایط تقیه و خفای آن حضرت، حساسیت دستگاه حاکم را برمی‌انگیخت و به پی‌گیری و جست‌وجوی آن حضرت و در نتیجه، تهدید

۱. اثبات الوصیه، ص ۲۵۹.

فصل دوم: نقدهای موردی [۲۰۳]

شدن جان ایشان می‌انجامید. نایب اول، عثمان بن سعید در پاسخ به سؤال از اسم امام، پرسش از آن را نهی می‌کند و این حکم را نه از ناحیه خود، که از طرف امام مهدی علیه السلام می‌شمارد و در تحلیل آن چنین می‌گوید:

نزد سلطان چنین مسجل شده است که ابومحمد بدون این که فرزندی داشته باشد، از دنیا رفته است... و اگر به نام حضرت تصریح شود، به جست و جوی از او بر خواهند آمد. پس تقوای الهی پیشه کنید و از آن صرف نظر کنید.^۱

پاسخ دوم: حرمت تصریح به نام امام مهدی از اصول مذهب تشیع نیست

صرف نظر از آن چه گذشت، برخلاف تصور آقای قفاری که مسئله حرمت تصریح به نام مبارک امام مهدی علیه السلام را یکی از اصول مذهب شیعه خوانده است، باید گفت مسئله یادشده، مسئله ای فقهی است که فقیهان شیعه هر کدام بر حسب اجتهاد خود درباره آن فتوایی داده‌اند و نظر واحدی در میان آنان وجود ندارد. برخی معتقد به حرمت تصریح به نام مبارک امام علیه السلام در همه زمان‌ها هستند، ولی در مقابل، عده‌ای دیگر معتقدند حکم یادشده به دوران تقیه مربوط است، اما در عصر ما که این کار تهدیدی را متوجه آن حضرت نمی‌کند، می‌توان به نام مبارک ایشان تصریح کرد. محقق اربلی در این باره چنین می‌نویسد:

به اعتقاد من، منع از تصریح به نام حضرت به دلیل رعایت تقیه بوده است در زمانی که بر آن حضرت بیم می‌رفته و به دنبال ایشان بودند، اما اکنون این منع وجود ندارد.^۲

فیض کاشانی نیز در شرح حدیثی چنین می‌گوید:

از ظاهر تعلیل این روایت چنین استفاده می‌شود که حرمت تسمیه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۲۵.

مخصوص آن زمان بوده است.^۱

شیخ حر عاملی^۲ و ملا صالح مازندرانی^۳ از دیگر طرف داران این دیدگاه هستند. بر این اساس، روشن شد که:

۱. این مسئله از اصول مذهب شیعه نیست.

۲. در میان فقیهان شیعه، نظر واحدی در این باره وجود ندارد.

۳. اختلاف دیدگاه فقها درباره موضوعات فقهی، امر متداولی است که در فقه اهل سنت صدها نمونه از آن را می توان سراغ گرفت و البته هیچ کس اختلاف انظار فقیهان را نشانه جعلی و دروغ بودن اصل مسئله ای قلمداد نکرده است.

شبهه ۳۴. تعارض روایات مربوط به مدت غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

* اما مدت غیبت: سازندگان این ایده مدام پیروان خود را به کوتاه بودن بازگشت سریع غایبشان امیدوار می کردند، تا آن جا که در احادیثشان تأکید کردند که این مدت در دورترین فرض ها از شش سال تجاوز نخواهد کرد. در کافی از علی بن ابی طالب - طبق افترا بی که می زنند - درباره منتظرشان چنین روایت شده است: «برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که عده ای در آن گمراه می شوند و عده ای دیگر هدایت می یابند.» و چون سؤال شد: حیرت و غیبت چقدر خواهد بود؟ پاسخ داد: «شش روز یا شش ماه یا شش سال».

۱. الوافی، ج ۲، ص ۴۰۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

۳. شرح اصول الکافی، ج ۶، ص ۲۳۷.

* أما مدة الغيبة: فإن مخترعي هذه الفكرة كانوا يمتنون أتباعهم بقصر المدة، وسرعة العودة لغائبهم، حتى أكدوا في رواياتهم بأنها لا تعدو ست سنين في أقصى الأحوال، فقد جاء في الكافي عن علي بن أبي طالب - كما يفترض - أنه قال عن منتظرهم: «تكون له غيبة وحيرة يضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون». ولما سئل كم تكون الحيرة والغيبة، قال: «سته أيام أو ستة أشهر، أو ست سنين...».

به نظر می‌رسد این حدیث در روزهای نخست تکون اندیشه غیبت جعل شده باشد تا تسکینی باشد برای دل‌های خون‌خواه و آرامشی برای قلب‌های سرگردان که بر آن حقیقت تلخ واقف شدند؛ زیرا امام بدون داشتن فرزندی فوت کرد و نیرنگ روشن شد و حقیقت نمایان گشت. از این رو، برای غیبت ادعا شده چنین وعده نزدیکی قرار داده شد تا پذیرش آن سریع‌تر و راحت‌تر باشد و بدین طریق، کسب اموال مهیا تضمین شود؛ اموالی که ظهور امام انتظار کشیده می‌شد تا به عنوان حق آل‌البیت به او پرداخته شود... و با وجود بدا و تقیه، زمینه برای تأویل و بازگشت از کلام... در آینده فراهم بود... و این موضعی است که شیوخ متأخرشان درباره این روایت اتخاذ کرده‌اند. یکی از آن‌ها چنین می‌گوید: «احتمال دارد مقصود این باشد که غیبت و حیرت در این مقدار از زمان محتوم باشد، اما پس از آن، در آن، بدا واقع می‌شود.» و برخی دیگر خواسته‌اند با توجیهاتی دیگر از آن خلاصی یابند، اما هیچ‌یک از آن‌ها جرئت نکرده است که به اصل مسئله غیبت خدشه وارد نماید.

همچنان‌که به نظر آن‌ها وقت ظهور این امر هفتاد سال پس از غیبت تعیین شده بود و پس از آن به ۱۴۰ موکول شد و سپس تا زمان نامعلومی به تأخیر افتاد و به ائمه نسبت دادند که می‌خواستند از طریق حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، زمان خروج غایب

ویدوأن هذا النص قد وضع في الأيام الأولى لنشوء فكرة الغيبة، لتسكين النفوس الثائرة وتهذبة القلوب الحائرة التي أفاق على الحقيقة المرة حينما مات الإمام بلا عقب، وانجلت الخدعة وتبينت الحقيقة، فربطت حينئذ دعوى الغيبة بهذا الوعد القريب لتكون أقرب للتصديق وأسهل، وليضمنوا الكسب الحاضر للمال الجاهز الذي ينتظر ظهور الإمام ليدفع إليه باسم حق آل البيت...، وفي البدء والتقية متسع للتأويل، والرجوع عن الكلام... في المستقبل... وهذا ما وقع بالنسبة لموقف شیوخهم المتأخرين من هذا النص، حيث قال بعضهم: يحتمل أن يكون المراد أن الغيبة والحيرة في ذلك القدر من الزمان أمر محتوم ويجري فيهما البدء بعد ذلك، ومنهم من حاول التخلص بغير هذا، ولكن لم يجرؤ أحد منهم على الطعن في مسألة الغيبة ذاتها.

كما جاء عندهم توقيت ظهور هذا الأمر في السبعين من الغيبة، ثم غير إلى مائة وأربعين، ثم أخر إلى

را به دست بیاورند.

و از روایاتشان چنین برداشت می‌شود که چهره‌های برجسته‌ای که سکان تشیع را در اختیار داشتند، پیروان خود را نسبت به نزدیک بودن زمان فرج و ظهور امام غایب امیدوار می‌کردند تا جایی که برخی از شیعیان برای خروج غایب لحظه شماری می‌کردند. در احادیثشان چنین آمده است که برخی از آن‌ها به انتظار آمدن غایب از خرید و فروش و فعالیت دست کشیده بودند و از این حالت شکایت می‌کردند تا جایی که یکی از آن‌ها گفت: «ما به انتظار تحقق این امر بازارهایمان را رها کردیم تا جایی که نزدیک است محتاج دیگران شویم.»

در واقع، این وعده‌ها همان چیزی است که به آن اشاره کردیم؛ یعنی استمرار بازی شان و برطرف کردن شک و حیرت پیروانشان و این شیوه آن‌ها در سرگرم کردن شیعه با آرزوها و تخدیر آن‌ها با وعده‌هاست و به این مطلب خودشان در روایاتشان اعتراف کرده‌اند: «همانا دویست سال است که شیعه با آرزوها پرورش داده می‌شود؛ زیرا اگر به آن‌ها گفته می‌شد: «این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر اتفاق نمی‌افتد، قلب‌ها سخت می‌شد و بیشتر مردم از اسلام - یعنی مذهبشان - برمی‌گشتند، ولی گفتند چقدر سریع و نزدیک است تا این که دل‌های مردم نرم گردد و فرج نزدیک دیده شود.»

غير آمد معين، ونسبوا للأئمة استطلاع وقت خروج الغائب من الحروف المقطعة في أوائل السور ويظهر من رواياتهم أن الرموز التي تدبر دفة التشيع كانت تمنى أتباعها بقرب الفرج والظهور للغائب المستور، حتى كان من الشيعة من يتوقع خروج الغائب بين لحظة وأخرى، فقد جاء في أخبارهم أن منهم من ترك البيع والشراء والعمل بانتظار الغائب واشتكووا من هذه الحالة حتى قال بعضهم: «لقد تركنا أسواقنا انتظاراً لهذا الأمر حتى ليوشك الرجل منا أن يسأل في يده».

ولكن الهدف من هذه الوعود هو ما أشرنا إليه من محاولتهم إمرار لعبتهم وإزالة شك الأتباع وحيرتهم، وهذا ديدنهم في تعليل الشيعة بالأمانى، وتخدیرهم بالوعد حتى اعترفوا في أخبارهم: «إن الشيعة تربي بالأمانى منذ مائتي سنة». وسبب ذلك أنه لو قيل لهم: «إن هذا الأمر لا يكون إلا مائتي سنة أو ثلاثمائة سنة لقسست القلوب، ولرجعت عامة الناس عن الإسلام (يعني مذهبهم)، ولكن قالوا: ما أسرع وما أقرب تألفاً لقلوب الناس وتقريباً للفرج».

روایاتی که برای علاج مشکل مشخص بودن زمان غیبت ساخته شدند، در این باره با یکدیگر اختلاف دارند. این روایات یک بار دستور به تسلیم شدن می دهند و می گویند: «وقتی برایتان حدیثی گفتیم و آن حدیث واقع شد، بگویید: خداوند راست گفت، و اگر شما را حدیث گفتیم و برخلاف آن واقع شد، بگویید: خداوند راست گفت، تا دوبار پاداش بگیرید.»

بار دیگر، سبب خلف وعده تحقق ظهور در وقت مقرر را افشای راز آن توسط شیعه معرفی می کند و به همین دلیل، وقتی یکی از آن ها گفت: آیا این امر زمان پایانی ندارد تا این که مایه آسایش ما شود؟ [امامشان] گفت: بله، ولی شما آن را فاش کردید. از این رو، خداوند آن را به تأخیر انداخت. روایاتشان می گوید: «خداوند بلندمرتبه برای این امر سال ۱۴۰ را تعیین کرده بود... و ما شما را از آن آگاه کردیم و شما سخن ما را فاش کردید و پرده از آن برداشتید. پس خداوند پس از آن برای ما وقتی قرار نداد.»

بار دیگر از کشته شدن حسین به عنوان دلیل عدم تحقق وعده یاد می کند. ابوعبدالله می گوید: «همانا خداوند بلندمرتبه وقت این امر را سال هفتاد قرار داده بود، ولی چون حسین - که درود خداوند بر او باد - کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدید شد و آن را به تأخیر انداخت.»

واختلفت روایاتهم التي وضعت لمعالجة مشكلة تحديد فترة الغيبة في طريقة معالجتها، فهي تارة أمر بالتسليم وتقول: «إذا حدثناكم بحدیث فجاء علی خلاف ما حدثناكم به فقولوا: صدق الله، وإذا حدثناكم بحدیث فجاء علی خلاف ما حدثناكم به فقولوا: صدق الله، توجروا مرتین.»

وهي تارة تعزو سبب إخلاف الوعد للظهور الذي حددته الأئمة بإفشاء الشيعة لسره، ولذلك حينما قال بعضهم: «ما لهذا الأمر أمد ينتهي إليه ويريح أبداننا؟ قال (إمامهم): بلى، ولكنكم أذعتم فأخره الله.» وتقول روایاتهم: «إن الله تبارك وتعالى قد كان وقت هذا الأمر... إلى أربعين ومائة، فحدثناكم فأذعتم الحديث، فكشفتهم قناع الستر ولم يجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا.

وهي تارة تعزو ذلك لقتل الحسين. يقول أبو عبدالله: «إن الله تبارك وتعالى قد كان وقت هذا الأمر في السبعين. فلما أن قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غضب الله تعالى على أهل الأرض، فأخره...»

آن‌ها همه این‌ها را با عقیده بداء توجیه می‌کنند و به همین دلیل، مازندرانی می‌گوید: «تعیین وقت برای این امر... وقت گذاری بدائی است. به همین دلیل، در آن بداء واقع شد.»

در همین حال، روایات شیعه دست از اخبار تعیین وقت می‌شوید و می‌گوید: «وقت گذاران دروغ گفتند و عجله‌کنندگان هلاک شدند و تسلیم‌شوندگان نجات یافتند؛» «وقت گذاران دروغ گفتند؛ ما اهل بیت وقت تعیین نمی‌کنیم؛» «نه در گذشته وقت تعیین کردیم و نه در آینده چنین می‌کنیم؛» «هرکس از طرف ما برای وقت تعیین کرد، از این که او را تکذیب کنی، هراس نداشته باش. ما برای هیچ‌کس وقت تعیین نکرده‌ایم؛» «خداوند جز این نخواست است که خلاف وقت و وقت گذاران را آشکار سازد» و این‌گونه احادیثشان با یکدیگر تعارض و تناقض دارد؛ چرا که به اقتضای شرایط، احادیث مختلف جعل شده‌اند.^۱

خلاصه شبهه

۱. روایات شیعه در ابتدا ظهور را نزدیک می‌دانستند، اما این وعده دروغ از آب درآمد.

۲. روایات شیعه درباره تعیین وقت ظهور متعارض‌ند؛ بعضی برای ظهور وقت تعیین می‌کنند و برخی دیگر توقیت را به صورت کلی منکر می‌شوند.

وهم ينظمون ذلك كله في عقيدة البداء، ولذلك قال المازندراني: «توقيت ظهور هذا الأمر... توقيت بدائي فلذلك جرى فيه البداء.»

وهي حيناً تنفض اليد من أخبار التوقيت كلها وتقول: «كذب الوقاتون، وهلك المستعجلون، ونجا المسلمون»، «كذب الوقاتون، إنا أهل بيت لا نوقت»، «ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يستقبل»، «من وقت لك من الناس شيئاً فلا تهان أن تكذبه فلسنا نوقت لأحد وقتاً». «أبى الله إلا أن يخالف وقت الموقتين». وهكذا تتضارب أخبارهم وتتناقض، لأن الوضع يتم حسب الظروف والمناسبات.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۳۲-۱۰۳۶.

نقد و بررسی

پاسخ ادعای نخست: نزدیک بودن ظهور، همچون نزدیک بودن قیامت

در قرآن کریم، در آیات فراوانی از تحقق قریب الوقوع قیامت سخن گفته شده است: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»^۱ «أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»^۲ «أَفْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ»^۳.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با بیان های مختلفی این حقیقت قرآنی را به مسلمانان گوشزد می فرمود. آن حضرت انگشتان سبابه و وسط را کنار هم نهاد و فرمود: بعثت من و قیامت مانند نسبت این انگشت به آن است.^۴

بنا بر روایت محدثان اهل سنت، وقتی از آن حضرت از زمان قیامت سؤال شد، به نوجوانی از انصار که آن جا حاضر بود، نظر کرد و فرمود:

اگر این نوجوان زنده بماند، امید است که به سن پیری نرسیده، قیامت برپا شود.^۵

آیات قرآن و فرمایش های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله گاه بر مؤمنان راستین چنان تأثیر می گذاشت که گمان می کردند تا قیامت جز لحظاتی چند باقی نمانده است. ثعالبی - مفسر سنی مذهب - چنین روایت می کند:

مردی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال ساختن دیواری بود. مردی از کنار او گذشت و از او پرسید: امروز از قرآن چه نازل شده است؟ او پاسخ داد: «أَفْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ». پرسش گردست از بنایی

۱. سوره نحل، آیه ۱.

۲. سوره قمر، آیه ۱.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱.

۴. (بعثت أنا و الساعة كهذه من هذه) صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۷۷.

۵. إن یش هذا الغلام فعسی أن لا یدرکه الهمم حتی تقوم الساعة. (صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۷۲۲۲)

کشید و گفت: به خدا سوگند، دیگر چیزی نمی‌سازم.^۱

سلوک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز چنین بود که گویی قیامت بسیار نزدیک است. آنس می‌گوید:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیر درختی نشسته بود که شاخه‌های درخت تکان خورد. آن حضرت سراسیمه به پا خاست. از آن حضرت درباره این رفتار سؤال شد. پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: گمان کردم قیامت به پا شد.^۲

البته روشن است که از زمان نزول آیات یاد شده و فرمایش‌های پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از ۱۴ قرن می‌گذرد و تا به امروز قیامت رخ نداده است. حال چگونه می‌توان آن همه تأکید بر قریب الوقوع بودن قیامت را با این تأخیر هزار و چند صدساله کنار هم نشانند؟ به نظر می‌رسد آن همه تأکید از این جهت بوده است که گرچه میان بعثت و قیامت در نظر انسان‌های ظاهربین قرن‌ها فاصله افتاده است، اما در نگاهی عمیق‌تر، قیامت حتمی است و آن چه حتمی است، نزدیک است.^۳

افزون بر این، نزدیک خواندن قیامت به صلاح مکلفان است؛ چرا که انگیزه آن‌ها را در جبران گناهان و خلاصی از آن افزایش می‌دهد.^۴ از سوی دیگر، اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ سؤال از قیامت اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد، بیم آن می‌رفت که اعراب مرتد شوند. بنابراین، با زبان تعریض و تلویح با آنان سخن می‌گفت.^۵ این توضیحات را محدثان و مفسران اهل سنت درباره آیات و روایات پیش‌گفته ارائه کرده و هیچ‌کدام به استناد تعارض ظاهری آن‌ها برچسب جعل و تحریف به روایات نزده‌اند. به نظر می‌رسد با همین نگاه می‌توان احادیث امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام را درباره نزدیک بودن زمان ظهور

۱. تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۷۹.

۲. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۱۲.

۳. البحر المحیط، ج ۶، ص ۲۴۷؛ تفسیر السمعانی، ج ۳، ص ۳۹۷.

۴. تفسیر الفخر الرازی، ج ۲۱، ص ۱۴۰.

۵. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۹۴.

تفسیر کرد. ظهور، قریب الوقوع است و هر لحظه باید انتظار آن را کشید، هر چند صدها و بلکه هزاران سال از آن بگذرد؛ چرا که ظهور، حتمی است و هر امر محتومی نزدیک است. تأکید بر نزدیک بودن آن نیز به صلاح مؤمنان است؛ چرا که این باور در زندگی منتظران نقش سازنده‌ای دارد. با اعتقاد به نزدیک بودن ظهور، انگیزه منتظران برای آمادگی، خودسازی و اصلاح جامعه افزایش می‌یابد و از سوی دیگر، مقاومت آن‌ها در برابر سختی‌های دوران غیبت دوچندان می‌شود.

اگر تعدادی از شیعیان با شنیدن چنین روایاتی از کسب و کار دست می‌کشیدند، شبیه این عکس‌العمل را تعدادی از مسلمانان صدر اسلام نیز هنگام شنیدن آیات قیامت نشان می‌دادند. همچنان که آن همه تأکید بر نزدیک بودن قیامت، دروغ نبود و آن واکنش‌ها طبیعی بود، تأکید بر نزدیک بودن ظهور نیز دروغ نیست و واکنش منتظران طبیعی است.

پاسخ ادعای دوم

نقد و بررسی سندی: قفاری برای اثبات این مدعا که شیعیان در ابتدا زمانی را برای پایان یافتن غیبت قرار داده بودند، به سه روایت استناد جسته است؛ طبق روایت نخست، امام علی علیه السلام زمان غیبت را شش روز یا شش ماه یا شش سال بیان فرموده است.^۱ این روایت به سند کلینی ضعیف است. البته شیخ طوسی این روایت را به سند دیگری نقل کرده است که به نظر معتبر می‌آید.^۲ روایت دوم روایتی است که

۱. علی بن محمد، عن عبدالله بن محمد بن خالد قال: حدثني منذر بن محمد بن قابوس، عن منصور بن السندی، عن أبي داود المسترق، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الحارث بن المغيرة، عن الأصبع بن نباتة قال... (الكافي، ج ۱، ص ۳۳۸)

این حدیث به دلیل مجهول بودن منصور بن السندی ضعیف است (معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۳۷۶).

۲. سعد بن عبدالله (ثقه: الفهرست، ص ۱۳۵)، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب (ثقه: رجال نجاشي، ص ۳۳۴)، عن الحسن بن علي بن فضال (ثقه: الفهرست، ص ۷)، عن ثعلبة بن ميمون (ثقه: رجال

سال ۱۴۰ را سال پایان یافتن غیبت معرفی کرده است.^۱ این روایت نیز سند معتبری دارد و روایت سوم مورد نظر قفاری مرسله است.^۲ افزون بر روایات یادشده، در این بخش از کلمات قفاری، روایات دیگری نیز وجود داشت که به ترتیب اسناد آن‌ها بررسی می‌شود:

روایتی که بردست از کار کشیدن برخی از شیعیان به دلیل انتظار ظهور دلالت می‌کرد.^۳ این روایت ضعیف است.

روایت بعد، روایتی بود که از تربیت شدن شیعه با آرزوها سخن می‌گفت.^۴ این حدیث نیز همچون حدیث قبل ضعیف است.

روایت سوم، روایتی بود که بر اساس آن، اگر از ائمه علیهم‌السلام روایتی شنیده شد و به همان صورت اتفاق افتاد، تصدیق آن یک اجر دارد و...^۵ این روایت از سند معتبری

نجاشی، ص ۱۱۷)، عن مالک الجهنی (ثقه: طرائف المقال، ج ۱، ص ۶۴۴)، عن الأصغ بن نباتة (ثقه: رجال نجاشی، ص ۸). (الغیبة للحجة، ص ۱۶۵)

شیخ در الفهرست (ص ۱۳۵) سندی به تمام روایات و مصنفات سعد، از طریق شیخ صدوق و پدرش دارد.

۱... و محمد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۵۳)، عن أحمد بن محمد بن عیسی (ثقه: همان، ص ۸۲) جمیعاً، عن الحسن بن محبوب (ثقه: الفهرست، ص ۹۶)، عن أبی حمزة الثمالی (ثقه: رجال نجاشی، ص ۱۱۵). (الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸)

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸.

۳. سهل، عن ابن فضال، عن علی بن عقبة، عن عمر بن أبان الکلبی، عن عبد الحمید الواسطی. (الکافی، ج ۸، ص ۸۰)

این حدیث به دلیل مجهول بودن عبد الحمید ضعیف است (رجال طوسی، ص ۱۳۹)

۴. محمد بن یحیی و أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن السیاری، عن الحسن ابن علی بن یقطین، عن أخیه الحسین، عن أبیه علی بن یقطین... (الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹)

این حدیث به دلیل مجهول بودن سیاری ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۸۰).

۵. الحسین بن محمد بن عامر (ثقه: رجال نجاشی، ص ۶۶)، عن معلی بن محمد البصری (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۸۰)، عن الحسن بن علی الخزاز (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۹) عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی (ثقه: همان، ص ۲۴۵)، عن الفضل بن یسار (ثقه: همان، ص ۳۰۹). (الکافی،

برخوردار است.

روایت بعد روایتی است که از فاش شدن زمان گشایش توسط شیعیان سخن می‌گوید^۱ که این روایت نیز به نظر معتبر می‌آید.

بخشی دیگر از روایات مورد نظر قفاری روایاتی است که دروغ‌گو بودن وقت‌گذاران و عدم توقیت از جانب ائمه علیهم‌السلام دلالت دارد که در این باره روایات متعددی وجود دارد و کثرت آن‌ها ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند.^۲

نقد و بررسی محتوایی: روایات مورد نظر قفاری ناظر به ظهور امام مهدی علیه‌السلام نیستند.
آقای قفاری مدعی است برخی از روایات شیعه، وقت خاصی را برای ظهور تعیین کرده بودند. پس وقتی این وعده در موعد مقرر عملی نشد، عالمان شیعه روایات گوناگونی را برای توجیه آن جعل کردند. روایاتی که به نظر آقای قفاری بر تعیین وقت ظهور دلالت دارند، عبارتند از: روایتی که سال ظهور را سال ۱۴۰ معرفی می‌کند، روایتی که در صدد تعیین وقت ظهور با کمک حروف مقطعه قرآن است و روایت امام علی علیه‌السلام. متن کامل حدیث نخست بدین قرار است:

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: علی علیه‌السلام همیشه می‌فرمود: «تا هفتاد، بلا است» و می‌فرمود: «پس از بلا گشایش است»، ولی هفتاد گذشت و گشایشی ندیدیم. امام باقر علیه‌السلام فرمود: ای ثابت، خداوند وقت این امر را سال هفتاد قرار داده بود؛ ولی چون حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدید شد و آن را به سال ۱۴۰ موقوف کرد. ما آن را به شما گفتیم و شما سخن ما را منتشر کردید و پرده از راز برداشتید. پس

ج ۱، ص ۳۶۹

۱. الفضل بن شاذان (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۰۶)، عن محمد بن علی (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۵۶)، عن سعدان بن مسلم (ثقه: همان، ج ۹، ص ۱۰۵)، عن ابي بصير (ثقه: رجال نجاشی، ص ۴۴۱).
(الغیبة للحجة، ص ۴۲۷)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الغیبة للحجة، ص ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰ و...

خداوند آن را به تأخیر انداخت. پس از آن، نزد ما وقتی را قرار نداد و «خدا آن چه را بخواهد، محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست.» ابو حمزه ثمالی می گوید: این مطلب را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم. آن حضرت فرمود: آری، همین طور است.^۱

روایت یاد شده برخلاف توهم آقای قفاری هرگز ناظر به تعیین وقت ظهور امام مهدی علیه السلام نیست. اثبات این مدعا که روایت یاد شده، ناظر به تعیین وقت ظهور است، نیازمند اثبات دو نکته است: نخست این که مقصود از هفتاد و صد و چهل، هفتاد و صد و چهل پس از غیبت باشد؛ دوم این که مقصود از «هذا الأمر»، ظهور امام مهدی علیه السلام باشد.

خوشبختانه نه تنها هیچ قرینه ای این دو مدعا را ثابت نمی کند، بلکه قراین متعددی برخلاف آن دلالت دارند. این قراین عبارتند از:

۱. ظهور واژه «سبعین و اربعین و مائة»، هفتاد و صد و چهل پس از هجرت است، چنان که متفاهم عرفی از عبارت های مشابه همین است. برای مثال، اگر کسی بگوید: در سال هزار، فلان اتفاق افتاد، همه از آن هزار پس از هجرت را فهم می کنند.
۲. قرینه دوم، فهم راوی است؛ چرا که او از این فرمایش امام علی علیه السلام «إلى السبعين بلاء»، هفتاد پس از هجرت را فهمیده است. در زمان امام باقر علیه السلام هنوز غیبت آغاز نشده بود. از همین رو، از امام باقر علیه السلام می پرسد: چرا با این که سال هفتاد گذشت، گشایشی حاصل نشد؟

۱. عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن علياً عليه السلام كان يقول: «إلى السبعين بلاء» و كان يقول: «بعد البلاء رضاء» و قد مضت السبعون و لم نر رضاء فقال أبو جعفر عليه السلام: يا ثابت! إن الله تعالى كان وقت هذا الأمر في السبعين فلما قتل الحسين عليه السلام اشتد غضب الله على أهل الأرض فأخره إلى أربعين و مائة سنة فحدثناكم فأذعتم الحديث و كشفتم قناع السر فأخره الله و لم يجعل له بعد ذلك عندنا وقتاً و ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. قال أبو حمزة: و قلت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام، فقال: قد كان ذاك. (الغيبة للحجة، ص ۴۲۸)

۳. تأیید این برداشت از سوی امام علیه السلام، قرینه دیگری بر مدعای ماست؛ چرا که اگر مقصود، هفتاد پس از غیبت بود، به طور طبیعی، پاسخ امام باقر علیه السلام این بود که هنوز سال هفتاد پس از غیبت نرسیده است و عجله شما بی مورد است؛ اما آن حضرت به سؤال پرسش‌گر پاسخ می‌دهد و آن را به گونه‌ای دیگر مدلل می‌کند.

واژه «هذا الأمر» در روایت مورد نظر نیز ناظر به «رخاء بعد البلاء» است؛ چرا که راوی درباره علت تحقق نیافتن این فرمایش امام علی علیه السلام که «إلى السبعين بلاء و بعد البلاء رخاء» سؤال می‌کند. امام باقر علیه السلام نیز در پاسخ می‌فرماید: «إن الله كان وقت هذا الأمر»؛ یعنی همان رخاء را در سال هفتاد قرار داده بود. روشن است که رخاء به معنای گشایش^۱ است و هیچ دلیلی بر تفسیر آن به ظهور امام مهدی علیه السلام نیست. نکره بودن رخاء نیز قرینه‌ای بر مطلب یادشده است.

به نظر علامه مجلسی در این روایت، «وقت هذا الأمر، یعنی ظهور حق و غلبه آن بر باطل به دست یکی از ائمه علیهم السلام، نه ظهور امام دوازدهم». ^۲ فیض کاشانی، دیگر عالم جلیل‌القدر شیعی در ابتدا می‌نویسد که هفتاد، یعنی هفتاد پس از هجرت یا پس از غیبت امام مهدی علیه السلام؛ ولی در ادامه، احتمال اول را ترجیح می‌دهد و می‌افزاید احتمال این که مقصود، هفتاد پس از هجرت باشد، با این نکته تأیید می‌شود که امام حسین علیه السلام حق خود را در حدود سال هفتاد پس از هجرت طلب کرد و امر امام رضا علیه السلام اندکی پس از سال ۱۴۰ در شرف ظهور بود.^۳

آقای قفاری برای تکثیر اشکال، تفسیر مشاهیر عالمان شیعی همچون علامه مجلسی و فیض کاشانی را رها کرده و به تفسیر یکی از عالمان نه‌چندان مشهور شیعی استناد کرده است.

۱. تاج العروس، ج ۱۹، ص ۴۵۳.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳. الوافی، ج ۲، ص ۴۲۶.

روایت دومی که به نظر آقای قفاری درصدد تعیین وقت ظهور برآمده، روایت امام باقر علیه السلام است که فرمود:

ای ابولبید، دوازده نفر از فرزندان عباس به حکومت می‌رسند که پس از هشتمین آن‌ها چهار نفرشان کشته می‌شوند. یکی از آن‌ها درد گلو می‌گیرد که او را می‌کشد. آن‌ها گروهی هستند که عمرشان، کوتاه و مدت حکومتشان، اندک و سیرتشان، پلید است. یکی از آن‌ها فاسق است که لقبش، هادی، ناطق و غاوی است. ای ابولبید، در حروف مقطعه قرآن، دانش فراوانی است. همانا خداوند بلندمرتبه «لَمْ ذَلِكِ الْكِتَابُ» را نازل کرد. پس محمد قیام کرد تا این که نورش آشکار شد و امرش تثبیت شد و در روز تولدش به دنیا آمد، در حالی که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود. [سپس فرمود:] و این در کتاب خدا در حروف مقطعه بیان شده است، وقتی آن‌ها را بدون تکرار بشماری و در حروف مقطعه، حرفی نیست که ایامی بگذرد، مگر این که هنگام به پایان رسیدنش، قائمی از بنی هاشم به پا خیزد. [آن‌گاه ادامه داد:] الف، یک است؛ لام، سی؛ میم، چهل و صاد، نود که مجموعاً ۱۶۱ است. پس آغاز خروج حسین بن علی علیه السلام، «لَمْ اللَّهُ» بود و چون زمانش فرا رسید، قائمی از نسل عباس در «المص» قیام کرد و قائم ما هنگام به پایان رسیدن آن «الر» قیام خواهد کرد. این را یاد بگیر و محافظت کن و مخفی نگاه دار.^۱

۱. یا ابالبید! إنه يملك من ولد العباس اثنا عشر، يقتل بعد الثامن منهم أربعة فتصيب أحدهم الذبحة فتذبحه، هم فئة قصيرة أعمارهم، قليلة مدتهم، خبيثة سيرتهم منهم الفويسق الملقب بالهادي، و الناطق و الغاوي. یا ابالبید! إن في حروف القرآن المقطعة لعلماً جماً، إن الله تبارك و تعالی أنزل «لَمْ ذَلِكِ الْكِتَابُ»، فقام محمد صلی الله علیه و آله حتى ظهر نوره و ثبتت كلمته، و ولد يوم ولد، و قد مضى من الألف السابع مائة سنة و ثلاث سنين، [ثم قال:] و تبينه في كتاب الله [في] الحروف المقطعة إذا عدتها من غير تكرار، و ليس من حروف مقطعة حرف ينقض أيام إلا و قائم من بنی هاشم عند انقضائه، [ثم قال:] الألف واحد، و الألف ثلاثون، و الميم أربعون، و الصاد تسعون، فذلك مائة و إحدى و ستون، ثم كان بدو خروج الحسين بن علي علیه السلام «لَمْ اللَّهُ»، فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند «المص»، و يقوم ←

در این روایت که علامه مجلسی آن را معضلات اخبار شمرده،^۱ با زبان رمز و کنایه سخن گفته شده است. شارحان روایات نیز نتوانسته‌اند درباره مفاد آن به صورت قطعی قضاوت کنند. با وجود چنین ابهامی، چگونگی دلالت آن بر تعیین وقت روشن نیست. از این رو، نمی‌توان آن را از احادیثی شمرد که وقتی برای ظهور تعیین کرده‌اند و ظهور در وقت موعود محقق نشده است. درباره روایت امام علی علیه السلام که در پاسخ به پرسش از مدت حیرت و غیبت فرمود: «سته ایام او سته اشهر او ست سنین»، باید گفت:

۱. قفاری برای آن همه غوغای خود و متهم کردن عالمان شیعه به بازی دادن مردم و جعل حدیث مستندی جز همین روایت ندارد. البته آن را نیز پاسخ خواهیم داد. در حالی که مخاطبی که سخنان وی را می‌خواند، از آن چنین برداشت می‌کند که گویا تشکیلات منسجم و هدف‌مندی با تمام توان در مسیر جعل حدیث و تحریف حقایق تلاش می‌کردند.

۲. اگر عالمان شیعه این روایت را به دروغ و برای فریب شیعیان جعل کرده باشند، چگونه شیخ کلینی - که کتابش کهن‌ترین منبع این روایت است و ده‌ها سال پس از غیبت و تحقق نیافتن وعده امام علی علیه السلام کتاب خود را تألیف کرده - این حدیث را در کتاب خود ثبت کرده است. چرا شیخ طوسی - که دو‌ست سال پس از غیبت می‌زیسته - آن را در کتاب خود آورده است؟ آیا نقل این حدیث در کتاب‌های *الکافی* و *الغیبه* بیش از آن که بر جاعل بودن عالمان شیعه دلالت کند، بر امانت‌داری آن‌ها در نقل روایات گواهی نمی‌دهد؟

تحلیل آقای قفاری زمانی صحیح بود که در منابعی که پیش از غیبت یا هم‌زمان با آن نگاشته شده است، این روایت وجود داشته باشد و از آن پس، در منابع انعکاس

فائما عند انقضائها بـ ﴿الر﴾ فافهم ذلك وعه واكتمه؛ (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸)

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۷.

نیاید. اکنون جریان دقیقاً برعکس است؛ یعنی در منابع قبل و هم‌زمان غیبت، اثری از این روایت نیست و در منابعی که ده‌ها سال پس از غیبت نوشته شده‌اند، این روایت وجود دارد. آن چه گذشت، بهترین قرینه است بر این که مقصود روایت، آن چیزی نیست که آقای قفاری پنداشته است؛ چنان که شیخ حرعاملی گفته است، این روایت بیش از آن که در مقام تعیین زمان ظهور باشد، درصدد مجمل و مبهم گذاردن آن است.^۱ علی بن بابویه، صدوق اول در توضیح این حدیث چنین می‌نویسد:

چگونه روشن نیست که فرمایش علی علیه السلام، شش روز یا شش ماه یا شش سال آشکار نیست؟ چیزی که ممکن است وقتش از شش روز به شش ماه و از شش ماه به شش سال امتداد پیدا کند، بدون شک، می‌تواند تا سال‌ها امتداد یابد. آیا این روشن است؟ پس اگر آن حضرت قصد بیان وقت را داشته‌اند، روشن است که وقتی تعیین نکرده‌اند و اگر مقصودشان، پوشاندن آن بوده، عجیب نیست که آن را با شدیدترین وجه ممکن بپوشاند و با تمام توان آن را مخفی نماید؛ چرا که کسی که به دانش او اطمینان وجود دارد، وقتی با شک بین شش روز یا شش سال خبر می‌دهد، جز مخفی نگاه داشتن و پوشاندن قصدی ندارد.^۲

آن چه این معنا را تقویت می‌کند، روایات فراوانی است که به صراحت، تعیین وقت را حتی در گذشته از ائمه علیهم السلام نفی می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم.^۳

باز فرمود:

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۷۶.

۲. الامامة والتبصرة، ص ۱۲.

۳. إنا أهل بیت لا نوقت. (الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸)

ای مفضل، من برای آن وقتی تعیین نمی‌کنم و برای آن وقتی تعیین نمی‌شود و هرکس برای مهدی ما وقت تعیین کند، در علم خداوند بلندمرتبه، خود را شریک دانسته و مدعی شده که به اسرار الهی اطلاع یافته است.^۱

همچنین فرمود:

وقت گذاران دروغ می‌گویند. ما نه در گذشته وقت تعیین کردیم و نه در آینده وقت تعیین می‌کنیم.^۲

همچنین در حدیث دیگری فرمود:

ما در گذشته برای هیچ کس وقت تعیین نکرده‌ایم.^۳

آن چه گذشت، به روشنی بر این نکته دلالت دارد که روایت مورد نظر درصدد تعیین وقت ظهور نبوده است. بنابراین، نه پیشوایان معصوم برای ظهور وقتی تعیین کرده بودند و نه روایات در این باره با یکدیگر در تعارضند.

شبهه ۳۵. تعارض فلسفه غیبت و علم امام

* اما علت غیبت: کافی از زراره چنین روایت می‌کند: از ابا عبدالله شنیدم که برای قائم پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. پرسیدم: چرا؟ گفت: می‌ترسد و با دست به شکمش اشاره کرد؛ یعنی از کشته شدن می‌ترسد. نزد شیعیان در این باره روایات متعددی وجود دارد. شیخ الطائفة الطوسی بر نکته یاد شده این چنین تأکید کرده

۱. یا مفضل! لا أوقت له وقتاً ولا بوقت له وقت إن من وقت لمهدينا وقتاً فقد شارك الله تعالى في علمه و

ادعى أنه ظهر على سرة. (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲)

۲. كذب الموقتون ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يستقبل. (الغيبة للحجة، ص ۴۶۶)

۳. فلسنا نوقت لأحد وقتاً. (همان)

* أما سبب غيبته: فقد جاء في الكافي عن زرارة قال: «سمعت أبا عبد الله يقول: إن للقائم غيبة قبل أن يقوم، قلت: ولم؟ قال: إنه يخاف - وأوماً بيده إلى بطنه - يعني القتل». وجاءت عندهم روایات عدة في هذا المعنى. وأكد ذلك شيخ الطائفة الطوسي بقوله: «لا علة تمنع من ظهوره إلا خوفه على نفسه ←

است: هیچ علتی مانع ظهور ایشان نمی شود، جز ترس از کشته شدن؛ چرا که اگر جز این بود بر آن حضرت پنهان زیستی روا نبود و آن حضرت سختی ها و آزارها را تحمل می کردند؛ چرا که رتبه امامان و همچنین پیامبران علیهم السلام از این جهت ارتقا یافته که سختی های بسیاری را بر خاطر ذات اقدس خداوند تحمل کرده اند.

ولی این تعلیل که شیخ الطائفة بر آن تأکید ورزیده است طبق باورهای شیعه در حق ائمه قابل تصور نیست؛ چرا که همچنان که کلینی در کافی روایات متعددی آورده و بابی با همین عنوان گشوده است: «ائمه می دانند کی رحلت می کنند و جز با اختیار خود از دنیا نمی روند». مجلسی نیز این مطلب را در بحار الانوار ثبت کرده و بابی با این عنوان برایش قرار داده است: «آن ها (ائمه علیهم السلام) می دانند کی از دنیا می روند و جز با اختیار خودشان رحلت نمی کنند.» پس شیعیان از این تناقض گویی چگونه خلاصی می یابند؟

همچنان که به باور شیعیان، ائمه «آن چه بوده و خواهد بود را می دانند و چیزی از آن ها پنهان نیست»، چنان که کلینی بابی با همین عنوان گشوده است. پس آن ها می توانند به گونه ای که به فکر کسی منظور نمی کند از خطر بگریزند.^۱

من القتل، لأنه لو كان غير ذلك لما ساع له الاستتار وكان يتحمل المشاق والأذى، فإن منازل الأئمة وكذلك الأنبياء عليهم السلام إنما تعظم لتحملهم المشاق العظيمة في ذات الله تعالى».

ولكن هذا التعليل للغيبة الذي يؤكد شيخ الطائفة لا يتصور في حق الأئمة - على ما يعتقد الشيعة - لأن الأئمة «يعلمون متى يموتون، ولا يموتون إلا باختيار منهم». كما أثبت ذلك الكليني في الكافي في روایات عديدة، وبوب لها بهذا اللفظ المذكور وأثبت ذلك المجلسي في بحار الأنوار وبوب له بلفظ: «أنهم عليهم السلام يعلمون متى يموتون وأنه لا يقع ذلك إلا باختيارهم». فكيف يخرجون من هذا التناقض!؟

كما أن الأئمة - على حد ما يعتقد الشيعة - «يعلمون ما كان وما يكون ولا يخفى عليهم الشيء»، كما قرر ذلك الكليني في باب يحمل العنوان المذكور فبوسعهم أن يحترزوا من الخطر بما لا يخطر على بال أحد.

خلاصه شبهه

۱. اگر امام مهدی جز با اختیار خود از دنیا نمی‌رود، پس چرا برای زنده ماندن غایب شده است؟
۲. اگر امام مهدی به ما کان و ما یكون علم دارد، می‌توانست برای زنده ماندن از خطرات بگریزد و نیازی به غیبت نبود.

نقد و بررسی

پاسخ ادعای نخست

نقد و بررسی سندی: قفاری در ابتدای این بخش به روایاتی اشاره کرده است که علت غیبت امام را خوف قتل می‌داند. در این باره در جوامع روایی شیعه روایات فراوانی وجود دارد که ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند^۱ و در ادامه به این مسئله که ائمه علیهم‌السلام جز با اختیار خود از دنیا نمی‌روند اشاره کرده است. در این باره یک روایت بیشتر وجود ندارد که البته آن نیز مخصوص امام حسین علیه‌السلام است، با این وجود سند معتبری دارد.^۲

نقد و بررسی محتوایی: اختیاری بودن رحلت امام با رحلت طبیعی او منافاتی ندارد. کسانی که معتقدند امام جز با اختیار خود از دنیا نمی‌رود، این مسئله را ویژه امام مهدی علیه‌السلام نمی‌دانند و آن را برای همه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام ثابت می‌دانند، با این که به گواهی تاریخ، همه امامان معصوم پیشین زندگی عادی داشته‌اند و به صورتی کاملاً عادی و در چارچوب سنت‌های طبیعی حاکم بر هستی به شهادت رسیده‌اند. این نشان می‌دهد با این که امام جز با اختیار خود از دنیا نمی‌رود، اما با این حال، بنا

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲ و... .

۲. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد (ثقه: رجال نجاشی، ص ۸۲)، عن علی بن الحکم (ثقه: الفهرست، ص ۱۵۱)، عن سیف بن عمیرة (ثقه: همان، ص ۱۴۰)، عن عبد الملک بن أعین (حسن: معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۷). (الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰)

نبوده که امام معصوم از کشته شدن خود به شکل غیرعادی و معجزه آسا جلوگیری کند و با اعمال قدرت خارق العاده از کشته شدن خود ممانعت نماید. این مسئله ریشه در این نکته دارد که امام معصوم گرچه جز با مشیت خود از دنیا نمی رود، اما به تعبیر امام هادی علیه السلام مشیت او تابع مشیت الهی است:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَيِّمَةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ^۱

همانا خداوند قلوب ائمه را جایگاه اراده خود قرار داد. پس هرچه را خداوند بخواهد آن ها اراده می کنند و این همان سخن خداوند است که چیزی نمی خواهید، مگر این که خدا بخواهد.

مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که مجرای امور به صورت طبیعی آن باشد تا زمینه برای اختیار و انتخاب انسان ها فراهم باشد و از همین رهگذر به سعادت یا شقاوت برسند. بی گمان اگر پیشوایان معصوم علیهم السلام از مدار این سنت الهی خارج می شدند و به اعجاز تهدیدهایی که از سوی دشمنانشان وجود داشت را خنثی می کردند، دیگر زمینه ای برای ابتلا و امتحان انسان ها وجود نداشت. تصور کنیم کسانی قصد جان امام معصوم را کرده اند و به او شمشیر کشیده اند. اگر امام به اعجاز شمشیر آن ها را از کار بیندازد، چنین اشخاص فاقد اختیار خواهند بود و نسبت به عدم قتل امام مجبور خواهند بود. حال اگر در ذهن دشمنانی که در طول تاریخ برابر امام معصوم علیهم السلام و پیامبران الهی علیهم السلام صف کشیدند، این تلقی وجود داشت که هیچ کس قدرت کشتن امام و پیامبر را ندارد و آن ها به اعجاز از کشته شدن خود جلوگیری می کنند. در این صورت انسان ها به ماشین های بی اراده تبدیل می شدند که قدرت مخالفت با پیشوایان الهی را نداشتند و به اجبار باید از آنان تبعیت نمایند. نتیجه این مطلب، لغو بودن آفرینش انسان خواهد بود؛ زیرا آدمی برای این به دنیا آمده است

۱. بصائر الدرجات، ص ۵۳۷.

که مسیر عبودیت را طی کند^۱ و طی کردن مسیر عبودیت جز با قرار گرفتن انسان بر سرد و راهی طاعت و تمرد و گزینش مسیر طاعت از روی رغبت و اختیار میسر نخواهد شد.^۲

با توضیحات یاد شده، دریافتیم که اگر مقصود آقای قفاری این است که چون امام مهدی علیه السلام جز با اختیار خود از دنیا نمی رود، پس با اعجاز از کشته شدن خود جلوگیری کند. روشن است که نتیجه این مطلب، سلب اختیار از انسان ها و از میان رفتن زمینه های سعادت و شقاوت است. بنابراین نمی توان به آن ملتزم شد و اگر مقصودش این است که آن حضرت به صورت طبیعی و با اراده عادی خود از کشته شدن احتراز نماید. روشن است که این اراده صورت گرفته است و امام مهدی علیه السلام به همین منظور از انظار پنهان و به اصطلاح، غایب شده است. نیاز به توضیح نیست که غیبت امام مهدی علیه السلام به معنای نامرئی شدن نیست، که حالتی معجزه گونه دارد بلکه به معنای غیبت شخصیت و هویت است؛ یعنی آن حضرت در اوایل حیات خود از انظار عموم مردم پنهان شدند و در مجامع عمومی حضور نیافتند و جز اندکی جمال مبارک ایشان را ندیدند. پس از گذشت چندین سال تمام کسانی که سابقه تشریف به محضر مبارک را داشتند از دنیا رفتند و از آن پس کسی وجود نداشت که سابقه ملاقات با ایشان را داشته باشد. بنابراین امام مهدی علیه السلام می توانستند به راحتی و بدون کمترین مشکلی در میان مردم رفت و آمد و حتی زندگی کنند، بدون این که کسی به هویت آن حضرت پی برد.^۳ با این تدبیر بود که امام مهدی علیه السلام با اراده طبیعی و غیر معجزه گونه خود از کشته شدن احتراز کردند. برای آن چه گذشت - بهره مندی امام از علم و اراده فوق طبیعی و استفاده نکردن از آن در زندگی شخصی به منظور

۱. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (سوره ذاریات، آیه ۵۶)

۲. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (سوره انسان، آیه ۳)؛ «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (سوره کهف، آیه ۲۹).

۳. تاریخ الغیبه الکبری، ص ۶-۳۳.

فراهم شدن زمینه‌های سعادت و شقاوت - می‌توان به علم غیب الهی تنظیر کرد؛ زیرا خداوند می‌دانست که شیطان از فرامین او تمرد کرده و موجب گمراهی بسیاری از انسان‌ها خواهد شد؛ اما این علم غیب مانع از خلقت او نشد و باز خداوند می‌دانست که فرعون دعوی خداوندی می‌کند و شکم بسیاری از زنان را می‌درد و فرزندان بسیاری از بین اسرائیل را می‌کشد، اما این علم مانع از آفریدن فرعون نشد. و باز می‌دانست که دارایی انبوه قارون او را در ورطه گمراهی می‌کشاند و بسیاری را می‌فریبد، اما این آگاهی مانع از دادن ثروت به او نشد. و باز می‌دانست و می‌توانست و... اما سنت الهی بر این تعلق گرفته است که جز در مواقع ضروری خاص که از اعجاز بهره می‌گیرد، دوران گردونه هستی به صورت طبیعی و عادی باشد تا این که بسترهای امتحان و ابتلا برای فرزندان آدم هم فراهم شود و از این رهگذر به سعادت یا شقاوت رسند.

پاسخ ادعای دوم

نقد و بررسی سندی: دومین اشکال قفاری این بود که اگر امام مهدی به ماکان و مایکون علم دارد، می‌توانست برای زنده ماندن از خطرات بگریزد و نیازی به غیبت نبود. درباره برخوردار بودن امام از علم ماکان و مایکون روایات فراوانی در جوامع روایی شیعه وجود دارد که نیاز به بررسی سندی ندارد.^۱

نقد و بررسی محتوایی:

پاسخ اول: اختلاف اندیشمندان شیعه درباره دایره علم امام؛

در پاسخ به این شبهه که با وجود علم غیب، نیازی به غیبت نیست، باید گفت اولاً درباره دایره علم غیب امام معصوم میان اندیشمندان شیعه دیدگاه واحدی وجود ندارد. به عنوان نمونه، شیخ مفید در این باره چنین می‌نویسد:

پرسش‌گر می‌گوید: امام (به اجماع) به عقیده ما آن‌چه هست و خواهد بود را

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۷، ۱۴۸ و...

می‌داند. پس چرا امیرالمؤمنین در حالی که می‌دانست کشته می‌شود و قاتل خود را می‌شناخت و زمان آن را می‌دانست، باز هم به مسجد رفت؟ و چرا حسین علیه السلام با این که می‌دانست اهل کوفه او را رها کرده و یاری نمی‌کنند و می‌دانست کشته می‌شود، به سمت اهل کوفه رفت و چرا با این که می‌دانست اگر به اندازه چند زراع زمین را حفر کند به آب می‌رسد، این کار را نکرد و خود را کمک نکرد و باللب عطشان از دنیا رفت؟ و چرا حسن علیه السلام با این که می‌دانست معاویه عهد خود را می‌شکند و به آن وفا نمی‌کند و شیعیان پدرش را می‌کشد، باز با او صلح کرد؟

پاسخ این است - و توفیق از خداست - که: اما این سخن او که به اجماع ما امام آن چه خواهد بود را می‌داند مطلب خلافی است و هیچ‌گاه شیعه بر این مسئله اجماع نداشته است. آن چه که بر آن اجماع داشته این است که امام حکم هر چه که رخ می‌دهد را می‌داند، نه این که به عین آن چه حادث می‌شود و تحقق می‌یابد به صورت تفصیلی آگاه باشد. این پاسخ مبنای سؤالات او را فرو می‌ریزد. البته ما نفی نمی‌کنیم که امام به اعلام خداوند بلندمرتبه به اعیان حوادث علم داشته باشد، اما به صورت مطلق نمی‌گوییم او هر چه که خواهد بود را می‌داند و گوینده این سخن را نیز تأیید نمی‌کنیم؛ چرا که ادعایش بدون حجت و مدرک است.^۱

سید مرتضی نیز بر این عقیده است که امام اجمالاً به غیب آگاه است، نه به صورت تفصیلی؛^۲ بنابراین آن چه قفاری آورده، یکی از چند دیدگاهی است که در میان اندیشمندان شیعه وجود دارد و اشکال او اگر وارد باشد تنها متوجه برخی از عالمان شیعه است و نه کلیت مذهب تشیع.

پاسخ دوم: استفاده از علم غیب باعث سلب اختیار از انسان‌ها می‌شود.

ثانیاً اگرچه پیشوایان معصوم به آن چه بود و خواهد بود آگاهی دارند، لیکن

۱. المسائل العکبریه، ص ۶۹.

۲. تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۱۹۰.

چنان‌که گذشت - استفاده از این علم غیب برای امور شخصی خود و جلوگیری از کشته شدن، ثمره‌ای جز سلب اختیار از انسان‌ها نخواهد داشت و از همین رو هیچ‌یک از پیشوایان از این علم غیب برای احتراز از کشته شدن استفاده نکردند.

پاسخ سوم: احتراز از خطرات درباره امام مهدی علیه السلام متصور نیست.

ثالثاً داشتن یک زندگی معمولی و احتراز از تهدیدها در مواقع خطر - آن‌طور که آقای قفاری تصویر کرده - برای کسی متصور است که بتواند در میان مردم زندگی عادی داشته باشد؛ در حالی که حاکمان ستمگر عباسی پیش از تولد امام مهدی علیه السلام تولد آن حضرت را رصد می‌کردند تا به سرعت آن حضرت را به قتل رسانند. به همین دلیل بود که غیبت آن حضرت با تولد مخفیانه ایشان آغاز شد. با این حساب، چگونه می‌توان فرض کرد که امام مهدی علیه السلام به صورت عادی زندگی کنند و در مواقع خطر به گونه‌ای که به فکر کسی خطور نمی‌کند از خطرات احتراز جویند؟

پاسخ چهارم: برای ایمن ماندن از خطرات نیازی به استفاده از علم غیب نیست.

بر آن‌چه گذشت این نکته را نیز می‌توان افزود که اساساً وجود تهدید برای جان امام مهدی علیه السلام آن‌قدر آشکار بود که دانستن آن نیازی به علم غیب نداشت و همه از وجود خطراتی که جان آن حضرت را تهدید می‌کرد آگاه بودند. طبیعتاً برای ایمن ماندن جان آن حضرت از این خطرات باید اقدامی صورت می‌گرفت و دست‌کم یکی از این اقدامات می‌توانست این باشد که امام مهدی علیه السلام چندین سال به صورت مخفیانه زندگی کنند و در انظار عمومی آشکار نشوند. حاصل این اقدام این بود که اگر پس از گذشت چند سال به صورت طبیعی در انظار عموم مردم ظاهر می‌شدند، کسی از هویت ایشان اطلاع نمی‌یافت و این ساده‌ترین و عادی‌ترین مسیر برای محافظت از جان آن حضرت بود. روشن است که برای انجام این مهم، دیگر نیازی به اعجاز یا تکیه بر علم غیب و امثال آن نیست و شیعه که معتقد به غیبت امام

مهدی علیه السلام است چنین عقیده‌ای دارد.

حال قضاوت در این باره را به عهده خوانندگان می‌گذاریم که آیا وقتی برای حفاظت از جان امام مهدی علیه السلام مسیری این‌گونه سهل الوصول وجود دارد، آیا - حتی بر فرض این که امام علم غیب دارد و جز با اراده خود از دنیا نمی‌رود - باز هم نیازی به استفاده از علم غیب یا جلوگیری از کشته شدن به وسیله نیروی غیبی و اعجازی وجود داشت؟ به تعبیر دیگر، گرچه امام علم غیب دارد و جز با اختیار خود از دنیا نمی‌رود، اما - چنان که گذشت - محفوظ ماندن جان امام مهدی از خطرات با تدبیری ساده‌تر نیز می‌توانست انجام پذیرد و نیازی به استفاده از ابزارهای غیر عادی نبود و روشن است که اعتقاد به برخورداری امام از علم غیب و نیروهای غیبی لزوماً به معنای استفاده از آن در همه جا و همه شرایط نیست.

شبهه ۳۶. اگر خطر کشته شدن امام مهدی علیه السلام را تهدید می‌کرد، چرا این خطر برای نواب وجود نداشت؟

نویسنده مورد نظر پس از این که به پندار خود میان غیبت امام مهدی علیه السلام به دلیل ترس از قتل از یک سو و این که امامان معصوم علیهم السلام جز با اختیار خود از دنیا نمی‌روند از سوی دیگر تعارض دیده است، در ادامه می‌نویسد:

* پس چرا هیچ یک از نواب چهارگانه که مدعی ارتباط مستقیم با امام بودند کشته نشدند، در حالی که آنان همچون امام نبودند که جز با اختیار خود نمی‌میرند؟^۱

نقد و بررسی: پنهان‌کاری راز ایمن ماندن نواب

در پاسخ به سؤال یادشده باید گفت محفوظ ماندن جان نواب چهارگانه نتیجه

* ثم لماذا لم يقتل واحد من أولئك النواب الأربعة الذين يدعون الصلة بالإمام مباشرة وهم ليسوا كالإمام لا يموتون إلا باختيار منهم؟!
۱. اصول مذاهب الشيعة، ص ۱۰۳۸.

رعایت احتیاط کامل و توجه ویژه به اصل پنهان‌کاری بود. این اصل در تمام شئون سازمان وکالت به کامل‌ترین وجه ممکن رعایت می‌شد از جمله:

اولاً درانتخاب نواب خاص کمال دقت صورت می‌گرفت و آن‌ها از کسانی انتخاب می‌شدند که مورد توجه دستگاه حاکم نبودند و به همین دلیل هیچ‌یک از نمایان چهارگانه از علویونی که سابقه قیام‌های نظامی بر علیه دستگاه حاکم را داشتند و طبیعتاً از این نظر مورد توجه دستگاه حاکم بودند انتخاب نشدند.^۱

ثانیاً فعالیت‌های نواب اربعه به شکل کاملاً مخفیانه انجام می‌شد و به دلیل پنهان‌کاری شدیدی که از سوی آن‌ها اعمال می‌شد راز سفارت و ارتباط ویژه آن‌ها با امام مهدی علیه السلام بر حکومت مخفی ماند. در منابع دست اول شیعی، روایت‌های متعددی ذکر شده است که به روشنی نشان دهنده رازداری کامل سفرا و فعالیت‌های کاملاً سری آن‌هاست. از جمله به گزارش شیخ طوسی ابو عبدالله بن غالب می‌گوید:

من عاقل‌تر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیدم ... از ملاقت‌های من با او مصادف شد با مناظره دو نفر که یکی از آن‌ها گمان می‌کرد که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر بافضیلت‌ترین مردم است و پس از او عمر و بعد از آن دو علی علیه السلام برترین مردمند و دومی می‌گفت که مقام علی بالاتر از عمر است. ابوالقاسم حسین بن روح گفت: آنچه صحابه بر آن اجماع دارند عبارت است از مقدم بودن صدیق، سپس فاروق، بعد از او عثمان صاحب دو نور و بعد علی وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب حدیث همین اعتقاد را دارند و در نظر ما هم همین صحیح است کسانی که در مجلس حاضر بودند از این سخن شگفت‌زده شدند و اهل سنت او را بر سر گذاشتند و برایش بسیار دعا کردند و کسانی که او را به رافضی بودن متهم می‌کردند را سرزنش کردند.^۲

۱. تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۲۱.

۲. الغیبه للحجة، ص ۳۸۴.

و باز روایت می‌کند:

به حسین بن روح گزارش داده شد که نگهبان درب اول، معاویه را لعن و نفرین کرده است. حسین بن روح دستور داد او را اخراج کرده و راندند و مدت زیادی بدین ترتیب گذشت و دائماً از وی درخواست می‌شد که نگهبان را بازگرداند، او هرگز خدمت‌کار را بازنگرداند.^۱

آن چه گذشت و نمونه‌های مشابه، به روشنی بر نهایت رازداری و پنهان‌کاری سفرا دلالت می‌کند و از حکایت نخست می‌توان دریافت که نهایت ذهنیتی که مردم سنی مذهب آن زمان از حسین بن روح داشتند رافضی بودن ایشان بوده که آن هم با درایت وی برطرف شد؛ با این وجود، آن‌ها هرگز احتمال سفیر بودن وی از طرف امام مهدی (عج) را نمی‌دادند.^۲

به دلیل رعایت اصل پنهان‌کاری در برخی از مقاطع، سفارت، به منزله رازی میان خواص شیعه بود و لذا آن چه برای سفیر دوم آورده می‌شد، آورنده‌اش از حال سفیر و آن چه می‌آورد اطلاعی نداشت، بلکه به او گفته می‌شد به فلان جا برو و آن چه همراه داری را تحویل بده و به او رسیدی هم داده نمی‌شد.^۳

ثالثاً بر آن چه گذشت می‌توان این نکته را افزود که در زمان غیبت صغرا جبهه‌های متفاوتی همچون قرامطه، صاحب زنج و خوارج در برابر خلفا گشوده شده بود که همگی درصدد ریشه‌کن کردن حکومت بودند و مشکل وزرا و نزاع آنان بر سر قدرت و تمرد لشکریان اوضاع را آشفته‌تر کرده بود. به همین دلیل خلیفه صلاح نمی‌دید با کشتن سفرا - بر فرض اطلاع از رابطه آن‌ها با امام مهدی (عج) - جبهه جدیدی در درون مرکز خلافت علیه خود بگشاید.^۴

۱. همان، ص ۳۸۵.

۲. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۴۴.

۳. الغیبة للحجة، ص ۲۹۵.

۴. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۵۵.

آن چه گذشت، بخشی از عواملی بودند که به حفاظت جان سفیران خاص امام مهدی علیه السلام و در نهایت ایمن ماندن نهاد وکالت از تهدیدهای موجود انجامید. با توجه به نکات پیش گفته روشن شد که اساساً شبهه آقای قفاری درباره چرایی کشته شدن نواب چهارگانه، ناشی از این تصور نادرست بوده است که نهاد وکالت تشکیلاتی شناخته شده بوده و فعالیت های علنی داشته است، در حالی که همچنان که جان امام مهدی علیه السلام با رعایت اصل پنهان کاری (تولد مخفیانه و غیبت) محفوظ ماند، رعایت همین اصل موجب خنثی شدن تهدیدهای احتمالی علیه سفر او گردید.

شبهه ۳۷. چرا امام مهدی در دوران حکومت های شیعی آشکار نشد؟

* همچنین برای امام در هنگام برقرار شدن برخی از دولت های شیعه، امنیت کامل فراهم شد؛ پس چرا او در این زمان ها آشکار نشد تا با او انس بگیرند و از دانش و سلاح و قدرتش بهره ببرند و هنگامی که دولت فرومی پاشید به مخفی گاه خود بازگردد. به همین دلیل احمد کسروی - که ابتدا شیعه بوده - می گوید: اگر منتظر آن ها به دلیل ترس بر جانش غایب شده است، چرا هنگامی که شیعیان آل بویه بر بغداد تسلط پیدا کردند و بنی عباس را تحت نفوذ خود درآوردند و یا هنگام به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی - که از اهل سنت جوی های خون به راه انداخت - ظهور نکرد؟

چرا هنگامی که کریم خان زند - از بزرگ ترین پادشاهان ایران - نام امامتان

* كذلك قد توفر الأمن التام للإمام في أثناء قيام بعض الدول الشيعية فلماذا لم يخرج إليهم، ويأمنوا بطلعته، ويستفيدوا من علمه، وسلاحه، وقوته... وإذا ما زالت الدولة رجع إلى مكمنه؟ ولذلك قال أحمد الكسروي - الشيعي الأصل -: «إذا كان منتظرهم قد اختفى لخوفه على نفسه فلم لم يظهر عندما استولى آل بويه الشيعيون على بغداد، وصيروا خلفاء بني العباس طوعاً أمهرم، فلم لم يظهر عندما قام الشاه إسماعيل الصفوي وأجرى من دماء السنين أنها؟»

صاحب‌الزمان را بر سکه‌ها ضرب می‌کرد و خودش را وکیل او معرفی می‌نمود ظهور نکرد؟ و پس از آن، چرا امروز ظهور نمی‌کند، با این که جمعیت شیعه بالغ بر شصت میلیون نفر شده و بیشتر آن‌ها از منتظران او هستند؟
و همچنین امروز پس از کسروی، حکومت آیت‌الله‌ها برپا شده؛ پس چرا او به سوی آن‌ها نمی‌رود، به خصوص این که آن‌ها صدها سال است که با صدای بلند دعا می‌خوانند و برای خروجش استغاثه می‌کنند.^۱

نقد و بررسی

پاسخ این اشکال قفاری با توجه به دو نکته روشن می‌شود: اول این که هدف قیام امام مهدی عج تشکیل حکومت جهانی و گسترش عدالت در سرتاسر جهان است و او به دنبال اصلاحات محدود و موقت نیست؛ بلکه اصلاحاتی که او پی خواهد ریخت، فراگیر و ریشه‌ای است و این مطلبی است که همه مذاهب اسلامی درباره آن اشتراک نظر دارند. بنابراین برای قیام آن حضرت نیز باید زمینه‌هایی متناسب با این هدف بزرگ شکل گیرد و مقدماتی که این اصلاح فراگیر نیاز دارد محقق شود. از مقدمات این اصلاحات فراگیر، آمادگی جامعه جهانی برای تحمل این اصلاحات و همراهی مردم دنیا با امام مهدی عج در تحقق این هدف بزرگ است و این مطلب روشنی است که بدون شکل‌گیری این آمادگی جهانی و بدون تحقق ظرفیت مردم دنیا برای همراهی با امام مهدی عج در عملی کردن اهداف و آرمان‌های آن حضرت، قیام امام به ثمر نخواهد نشست. بنابراین آمادگی تعداد معدودی از انسان‌ها، بلکه بخشی از شیعیان به تنهایی بر ظهور تأثیری نخواهد داشت و امام همچنان منتظر

وبعد، فلم لا يظهر اليوم وقد كمل عدد الشيعيين ستين مليوناً وأكثرهم من منتظرية؟
وكذلك اليوم - من بعد الكسروي - قامت دولة الآيات فلم لا يخرج إليهم ولا سيما وهم يجأرون بالدعوات، والاستغاثة لخروجه منذ مئات السنين.
۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۳۸.

فراهم شدن شرایط ظهور در سطح جهانی باقی خواهد ماند. افزون بر این که اساساً اصلاحاتی که امام مهدی علیه السلام انجام می دهند، بسیار عمیق و ریشه ای است و آن حضرت خواهد کوشید بشر را به جایگاه واقعی اش در خلقت برساند و تمام ظرفیت ها و استعداد های او را شکوفا کند. روشن است که برای تحقق چنین اهداف بلند ی، مؤمنان باید در حد اعلا ی آمادگی باشند و به صرف این که کسی خود را مؤمن و شیعه بخواند یا حتی حکومتی خود را حکومت شیعی بنامد، نمی توان گفت ظرفیت تحمل حکومت امام مهدی علیه السلام فراهم شده است.

دومین نکته مفید برای پاسخ به شبهه یاد شده، این است که قفاری تصور درستی از غیبت نداشته و گمان کرده است امام مهدی علیه السلام در مکانی پنهان شده و وقت ظهور از آن جا خارج می شود، در حالی که غیبت آن حضرت به معنای غیبت هویت ایشان است؛ یعنی آن حضرت در میان مردم حضور دارند و به فعالیت و تلاش و تربیت نفوس و بلکه فراهم کردن زمینه های ظهور و... مشغولند و همه این فعالیت ها را با هویتی مخفیانه انجام می دهند. روشن است که این پرسش قفاری که چرا امام از مخفی گاه خود خارج نمی شود، ریشه در تلقی اشتباه او از غیبت دارد و پرسش او طبق باور شیعه درباره غیبت، پرسشی غیر قابل طرح و غیر منطقی است. البته ما می توانیم از قفاری دفاع کرده و پرسش او را این گونه تکمیل کنیم که چرا امام مهدی علیه السلام در مقاطعی که قدرت در دست شیعه بود، هویت خود را بر مردم آشکار نکردند تا مردم ایشان را بشناسند و پس از افول قدرت شیعه دوباره غایب شوند؟

پاسخ این پرسش این است که اگر این اتفاق می افتاد و هویت ایشان برای همه آشکار می شد، دیگر برای آن حضرت امکان غیبت نبود؛ زیرا با آشکار شدن هویت دیگر غیبت - که همان زندگی با هویت مخفی است - امکان پذیر نخواهد بود. به تعبیر دیگر، آن حضرت در دوران غیبت به صورت ناشناس در حال انجام بسیاری از فعالیت هایی هستند که شأن امامت آن حضرت اقتضای آن را دارد؛ در حالی که اگر در مقطعی از زمان، هویت آن حضرت بر مردم آشکار شود، امکان انجام بسیاری از

این فعالیت‌ها از ایشان سلب شده و آن حضرت را مجبور به گوشه نشینی و مداخله نکردن در امور می‌نماید. البته نیاز به توضیح نیست که این امکان نیز وجود دارد که در این صورت، آن حضرت به صورت معجزه‌آسا از انظار مردم مخفی شوند و در هر مواجهه، چشم‌ها اعجازگونه از دیدن آن حضرت ناتوان شود، لیکن بر اساس سنت‌های الهی روال امور باید بر اساس اسباب و علل عادی باشد و معجزه بسیار محدود و منحصر در شرایط خاص و استثنایی است؛ در حالی که در فرض مورد نظر ما، به دلیل حضور امام در جامعه در هر روز و ساعت و لحظه، باید چندین معجزه اتفاق بیفتد و این با سنت الهی در نظام آفرینش در تعارض است.

شبهه ۳۸. دلیل غیبت، امتحان قلوب شیعیان

* همچنان که روایات دیگری جعل شدند مبنی بر این که علت غیبت، امتحان و آزمایش قلوب شیعیان است، این تعطیل تلاشی بود از سوی عالمان شیعه برای علاج پدیده‌ی شکی که به قلب‌های شیعیان رسوخ کرد؛ چراکه عقل‌های بسیاری از آنان نتوانست این مسئله را بپذیرد تا جایی که آن‌ها را مجبور به دور افکندن عقیده تشیع نمود.

همچنان که انتظار غایب موعود، شیعه را خسته کرد تا آن جا که گوینده چنین گفت: «این امر بر ما به درازا کشید تا این که دل‌ها مان تنگ شد و دق مرگ شدید.»
و شک هولناکی بر آن‌ها سایه افکند و ابن بابویه قمی به این مطلب گواهی داده است و ی چنین نوشته است: «به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم و مشاهده

* كما وضعت روايات تعلق الغيبة بامتحان قلوب الشيعة واختبارهم، وقد يكون هذا التعليل الذي تحمله تلك الروايات محاولة منهم لمعالجة ظاهرة الشك الذي تسلسل إلى قلوب الشيعة، حيث لم تجد هذه المسألة طريقها إلى عقول كثير منهم حتى اضطروهم ذلك إلى نبذ عقيدة التشيع ورفضها.
كما مل الشيعة الانتظار للغائب الموعود حتى قال قائلهم: «قد طال هذا الأمر علينا حتى ضاقت قلوبنا ومتنا كمدًا...»

وأطل عليهم شيخ الشك الرهيب وقد شهد بذلك ابن بابويه القمي حيث قال: «رجعت إلى نيسابور،

کردم غیبت، بیشتر شیعیانی که نزد من رفت و آمد می‌کنند را متحیر کرده است و در مورد قائم علیه السلام ذهن‌هاشان شبهه‌ناک شده است.»

و روایاتی که برای علاج این مشکل جعل شدند حیرت آن‌ها درباره امر غایب، طولانی شدن غیبت او، و انقطاع اخبارش را به تصویر کشیده است. در کافیه از زراره روایت کرده است که از ابا عبد الله شنیدم که فرمود: «برای نوجوان قبل از قیامش غیبتی خواهد بود... و او منتظر است و او کسی است که در ولادتش شک می‌شود. برخی می‌گویند: پدرش بدون داشتن فرزندی رحلت کرد؛ عده‌ای می‌گویند: هنگام رحلت پدرش حاملی بود در شکم مادرش؛ عده‌ای دیگر می‌گویند: دو سال پیش از رحلت پدرش متولد شد و او همان منتظر است؛ ولی خداوند دوست دارد شیعیان را امتحان کند و در این حال اهل باطل در شک می‌افتند.» اما آنان مدعی شدند این اختلاف برای امتحان شیعه است.

چنان‌که گذشت، کتاب‌های فرق برای ما گزارش داده‌اند که این چیزی است که پس از مرگ حسن عسکری رخ داد و گویا این حدیث و امثال آن برای مواجهه با تردید و شکی جعل شدند که بعد از مرگ بدون فرزند امامشان آن‌ها را غافلگیر کرد.

و آن‌ها از این دست روایات بسیار درست کردند که به بهترین صورت وضعیت واقعی‌شان را نشان می‌دهد. در کافیه آمده است: «نه به خدا، سوگند آن‌چه

وَأَقَمْتُ فِيهَا فُوجِدْتُ أَكْثَرَ الْمُخْتَلَفِينَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْعَةِ قَدْ حَيَّرْتَهُمُ الْغَيْبَةَ، وَدَخَلَتْ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشُّبُهَةُ».

وقد صورت روایاتهم - التي وضعت لمعالجة هذا الأمر كما يظهر - حيرتهم في أمر الغائب، وطول غيبته وانقطاع أخباره، جاء في الكافي «عن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله يقول: إن للغلام غيبة قبل أن يقوم... وهو المنتظر وهو الذي يشك في ولادته، منهم من يقول: مات أبوه بلا خلف، ومنهم من يقول: حمل، ومنهم من يقول: إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين وهو المنتظر، غير أن الله عز وجل يحب أن يمتحن الشيعة، فعند ذلك يرتاب المبطلون» ... فعملوا هذا الاختلاف بأنه امتحان للشيعة.

وقد نقلت لنا كتب الفرق أن هذا ما حدث لهم بعد موت الحسن العسكري - كما سبق - فكأن هذه الرواية وأمثالها اخترعت لمواجهة نزع الحيرة والشك التي داهمتهم بعد موت إمامهم عقيماً.

وقد أكثروا من الروايات التي تجري هذا المجرى، وتصور واقعهم بأبلغ تصوير. فقد جاء في الكافي: «لا

چشم انتظارش هستید، نخواهد بود تا این که غربال شوید؛ نه به خدا سوگند، آن چه چشم به راهش هستید رخ نخواهد داد تا این که امتحان شوید؛ نه به خدا سوگند، آن چه در انتظارش هستید نخواهد بود تا این که جدا شوید؛ نه به خدا سوگند، آن چه منتظرش هستید رخ نخواهد داد، مگر پس از ناامیدی؛ نه به خدا سوگند، آن چه چشم به راهش هستید واقع نخواهد شد تا این که آن که شقی می شود شقی شود و آن که سعادت مند می شود سعادت مند گردد.»

پس آن ها مدعی اند آن چه به سبب غیبت دچارش شدند برای امتحان و آزمایش بوده است و چون آزمایش شدند قائم بازمی گردد و به جعفر صادق نسبت داده اند که برخی از اصحابش بر او وارد شدند، در حالی که همچون مادر جوان مرده گریه می کرد؛ زیرا به گفته آن ها او در کتاب جعفر که مشتمل بر دانش بلایا و منایا - بلاها و وقت مرگ ها - و دانش آن چه بوده و تا قیامت خواهد بود نظر افکنده بود و چنین گفت: «در آن کتاب درباره میلاد قائم علیه السلام ما، غیبتش، تأخیرش، طولانی شدن سرگردانی و ابتلائات مؤمنان آن زمان و نفوذ تردید در قلب های شیعیان و ارتداد اکثر آن ها از دینش اندیشه کردم.»

روایت یاد شده - که منسوب به جعفر است - از ارتداد بسیاری از شیعیان به سبب ادعای غیبتی که به درازا می کشد سخن می گوید و این حدیث مانند دیگر احادیث

والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تغربلوا، لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تمحصوا، لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا، لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم إلا بعد إياس، لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى يشقى من يشقى ويسعد من يسعد.»

فهم يدعون أن ما حل بهم بسبب دعوى الغيبة إنما هو من أجل التمحيص والابتلاء، وأنه إذا تم ذلك رجع القائم، ونسبوا إلى جعفر الصادق: أنه دخل عليه بعض أصحابه وهو يبكي كالثكلى، لأنه نظر - كما يقولون - في كتاب الجعفر المشتمل على علم البلایا والمنایا، وعلم ما كان وما يكون إلى يوم القيامة فقال: «تأملت فيه مولد قائمنا عليه السلام، وغيبته وإبطاءه وطول عمى وبلوى المؤمنين من بعده في ذلك الزمان، وتولد الشكوك في قلوب الشيعة من طول غيبته وارتداد أكثرهم عن دينه...».

فهذه الرواية المنسوبة إلى جعفر تتحدث عن ردة كثير من الشيعة بسبب دعوى الغيبة التي طال

پس از وقوع ارتداد شیعیان جعل شد؛ زیرا آنان اصرار داشتند که شیعیان همچنان در دایره تشیع باقی بمانند و از این روادعا کردند که این واقعیتی است که امامان پیشاپیش از آن خبر داده‌اند و آن از نشانه‌های امام مفقود است.

و نعمانی - که رهبران‌ها در قرن سوم است و در عصر پیدایش ادعای غیبت می‌زیسته و به همین دلیل گواهی‌اش از اهمیت بالایی برخوردار است - گواهی داده است که همه شیعیان به جز اندکی در امر غیبت به تردید افتادند. وی می‌گوید: «ما گروه‌هایی را دیدیم که به مذهب شیعه منسوب و به پیامبر ﷺ وابسته و به اهل بیت علیهم‌السلام اعتقاد دارند... این‌ها دچار تفرقه شدند و مذاهب مختلفی را برگزیدند و نسبت به واجبات الهی سست شدند و به محرمات الهی رو آوردند. پاره‌ای به وادی غلو فروغلتیدند و برخی دچار تقصیر شدند و به جز اندکی، بقیه آنان در مورد امام زمان خود و ولی امر و حجت پروردگارشان به شک افتادند... به خاطر گرفتاری که به دلیل غیبت ایجاد شده است.»

و عده‌ای عده دیگر را لعن کردند و از آن‌ها بیزارى جستند و به کفرشان گواهی دادند همچنان که روایت نعمانی درباره‌اش سخن گفته است: «آن چه منتظرش هستی رخ نخواهد داد تا این که پاره‌ای از شما از پاره‌ای دیگر بیزارى بجویند و برخی

آمدها، و هی قد وضعت - کغیره - بعدما حل بهم هذا الأمر لحضهم على البقاء في نطاق التشيع، وذلك بدعوى أن هذا أمر أخبرت به الأئمة وهو من أمارات رجعة الإمام المفقود.

وقد شهد شيخهم النعماني وهو من شيوخ القرن الثالث، وممن عايش واقع الشيعة في الفترة المبكرة لدعوى الغيبة، فشهادته في ذلك في غاية الأهمية، شهد بشك جميع الشيعة في أمر الغيبة - إلا القليل - يقول: «فإننا رأينا طوائف من العصاة المنسوبة إلى التشيع، المنتمية إلى نبينا محمد وآله صلى الله عليهم ممن يقول بالإمامة... قد تفرقت كلمتها، وتشعبت مذاهبها، واستهانت بفرائض الله عز وجل، وخفت إلى محارم الله تعالى فطال بعضهم غلوًا، وانخفض بعضهم تقصيرًا، وشكوا جميعاً إلى القليل في إمام زمانهم وولي أمرهم وحجة ربهم... للمحنة الواقعة بهذه الغيبة.»

وقد أخذ بعضهم يلعن بعضًا، ويبرأ منه ويشهد عليه بالكفر، كما تصور ذلك رواية النعماني التي تقول: «لا يكون الأمر الذي ينتظر حتى يبرأ بعضكم من بعض ويتفل بعضكم في وجوه بعض، فيشهد بعضكم

بر روی دیگری آب دهان اندازند. پس عده‌ای بر کفر عده‌ای دیگر گواهی دهند و برخی برخی دیگر را نفرین کنند.» این روایت چنین پدیده مهمی را خیر معرفی کرده است؛ چراکه آن را نشانه خروج قائم می‌داند و می‌گوید: «تمام خیر در آن زمان است قائم ما قیام می‌کند و تمام آن‌ها را برطرف می‌کند.»

از این روایات روشن می‌شود که محدثان شیعه در مواجهه با این عقب‌گرد این احادیث را جعل کردند و آن را به اهل بیت نسبت دادند و مضمون آن‌ها را امتحان، ابتلا و ارتداد شیعه هنگام وقوع غیبت قرار دادند. هدف جعل این روایات فریفتن شیعیان به منظور باقی ماندن در قلمرو عقیده تشیع امامی بود.

به‌رغم این اعترافات اندیشه غیبت که امامیه از سرناچاری به آن عقیده‌مند شد زلزله شدیدی تولید کرد که کیان تشیع امامی را متزلزل نمود و نزدیک بود که با روی گردانی پیروانش از اساس ساقط شود. با این وجود در روایات شیعه آمده است که اگر خداوند می‌دانست آن‌ها دچار تردید می‌شوند به اندازه یک چشم به هم زدن حجتش را غایب نمی‌کرد و چه تردیدی بالاتر از شک همگان به جز اندکی و تفرقه و لعن و نفرین بر یکدیگر؟

مشاهده می‌شود که بسیاری از شیعیان خصوصاً در مراحل آغازین پیدایش

على بعض بالكفر ويلعن بعضكم بعضاً»، وجعلت الرواية هذه الظاهرة الخطيرة خيراً، لأنها مؤذنة بخروج القائم فقالت: «الخير كله في ذلك الزمان، يقوم قائمنا ويدفع ذلك كله».

فیبید و من خلال هذه النصوص أن محدثي الشيعة عملوا على مواجهة هذه النكسة بوضع هذه الروايات على أهل البيت وجعلوها تشير إلى ما يلحق الشيعة من التمحيص والابتلاء والردة عند وقوع الغيبة وذلك من أجل إغرائهم بالبقاء داخل نطاق التشيع الإمامي.

ورغم هذه الاعترافات والشهادات فإن فكرة الغيبة التي اضطرت الإمامية للقول بها قد أحدثت هزة عنيفة زلزلت كيان التشيع الإمامي وكادت أن تؤدي إلى سقوطه بذهاب أتباعه... رغم ذلك فإنهم يقولون في رواياتهم: «لو علم الله أنهم يرتابون ما خيب حجته طرفة عين» فأى ريبة أشد من شك الجميع إلا القليل، ومن التفرق والتلاعن؟! ←

ويلاحظ كثرة التأكيد للغيبة من لدن الشيعة، ولا سيما في مراحل نشأتها، ولعل السبب يعود ←

اندیشه غیبت آن را تکذیب کردند و شاید علتش وضوح دروغ بودن آن برای معاصرانی بود که در آن شرایط زندگی می کردند به همین دلیل بنیان گذاران این اندیشه کوشیدند حفره‌هایی که از آن‌ها توفان شک به سویشان می وزید پر کنند و شکاف‌هایی که تصویر دروغشان از آن آشکار می شد را بگیرند. پس مشکل تکذیب، اختلاف و لعن یکدیگر را با نسبت دادن روایاتی به اهل بیت علاج کردند که از وقوع این پدیده‌ها سخن می گوید و بشارت می دهد که وقوع آن‌ها خیر است؛ زیرا نشانه بازگشت قائم است، در عین حال که این‌ها رخ داد و قائم خروج نکرد و وقتی به گوش شیعه رسید که خانواده حسن چنین ادعاهایی را تکذیب کرد، تلاش کردند با جعل احادیثی این گونه آن را علاج کنند: «برای قائم غیبتی خواهد بود و نزدیکانش آن را انکار می کنند» و چون زراره که این روایت را از زبان او جعل کرده‌اند از ابو جعفر درباره سبب آن پرسید، پاسخ داد: «می ترسد» و به شکمش اشاره کرد.

از دیگر مشکلات این بود که هیچ کس از خانواده حسن و غیر آن‌ها از ولادت و رشد او اطلاع نیافت؛ پس روایاتی جعل کردند که می گفت: «خداوند برای این امر نوجوانی از ما برخواهد انگیخت که ولادت و رشدش مخفی است. و کسی که این روایات مربوطه را پی گیری کند انگشت تعجب به دهان خواهد گرفت.»

إلى وضوح كذبها لمن عاصرها وعائش ظروفها، ولذلك فقد نشط مؤسسو هذه الفكرة لسد الثغرات التي تهب عليهم منها رياح الشك، وتسديد الفجوات التي تتضح منها صورة الكذب، فعالجوا مشكلة التكذيب والتلاعب والتفرق بوضع روايات على أهل البيت تنبئ بحدوثها وتبشر بالخير عند وقوعها لأنها مؤذنة بعودة القائم (ولكنها وقعت ولم يخرج القائم)، حاولوا معالجة ما ترامى إلى أسماع الشيعة من تكذيب أسرة الحسن لهذه الدعوات بوضع روايات تقول: «إن للقائم غيبة ويجحده أهله» وحينما سأل زارة -الموضوع عليه الخبر- عن سبب ذلك قال أبو جعفر -فيما تزعم الرواية -: «يخاف، وأوماً بيده إلى بطنه».

ومن الفجوات كذلك أنه لا أحد من أسرة الحسن ولا غيرهم، يعلم بولادته ولا بمنشئه فوضعوا روايات تقول: «يبعث الله لهذا الأمر غلاماً منا، خفي الولادة والمنشأ». ومن تتبع رواياتهم بهذه الطريقة وجد العجب.

از سوی دیگر روایاتی را جعل کردند با این مضمون که انتظارگشایش با خروج قائم از بافضیلت‌ترین و بزرگ‌ترین اعمال است تا این‌که ملالت ناشی از طولانی شدن انتظار و تأسف ناشی از چشم به راهی و محرومیت از مصاحبت امام قائم را بزدایند. درکافی چنین آمده است: «نزدیک‌ترین حالت‌های بندگان به خداوند و رضایت‌مندترین حالت‌های آن‌ها هنگامی است که حجت خداوند بلندمرتبه را از دست بدهند و او از چشمشان مخفی باشد و مکانش را ندانند، درحالی که یقین دارند حجت خداوند بلندمرتبه و میثاقش باطل نشده، در این هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باش.»

پس غیبت را نشانه آشکار شدن فرج قرار دادند. با این‌که امروز از غیبت بیش از هزار و صد سال گذشته و هیچ‌یک از این وعده‌ها تحقق نیافته است، کسی که امثال این آرزوهای شیعه را می‌خواند چه می‌گوید؟ آیا به شکش افزوده و از یقینش کاسته نمی‌شود و دنبال مذهب دیگری غیر از اسلام نمی‌رود؟ چرا که به دروغ به او گفته شده است که درباره این مهدی موعود میان شیعه و اهل سنت اتفاق نظر وجود دارد.

آن‌ها درباره انتظار روایات فراوانی دارند که مجلسی ۷۷ مورد از آن را دربابی با

كما قاموا من جهة أخرى بوضع روایات تجعل من انتظار الفرج بخروج القائم من أفضل الأعمال وأعظمها وذلك - فيما يظهر - لطرد الملل من طول الانتظار، وإزالة الأذى الناتج عن شدة الترقب، والشعور بالحرمان من صحبة القائم الإمام. جاء في الكافي: «أقرب ما يكون العباد من الله جل ذكره وأرضى ما يكون عنهم إذا افتقدوا حجة الله جل وعز ولم يظهر لهم ولم يعلموا مكانه وهم في ذلك يعلمون أنه لم تبطل حجة الله جل ذكره ولا ميثاقه، فعندها فتوقعوا الفرج صباحاً ومساءً.»

فجعلوا الغيبة أمانة على ظهور الفرج مع أنه قد مضى اليوم على الغيبة أكثر من ألف ومائة سنة، ولم يقع شيء من هذه الوعود، فما تأثير ذلك على من يقرأ أمثال هذه الأمانى من الشيعة؟! ألا يزداد الشك ويضعف اليقين، وقد يبحث عن مذهب آخر سوى الإسلام، لأنه قيل له - زوراً وبهتاناً - إن هذا المهدي الموعود متفق عليه بين السنة والشيعة.

ولهم روایات كثيرة في عقيدة الانتظار، وقد ذكر المجلسي منها (۷۷) رواية في باب عقده بعنوان

عنوان «باب فضیلت انتظار فرج و مدح شیعه در زمان غیبت و آن چه سزاوار است در آن زمان انجام شود» گردآوری کرده است؛ تا جایی که به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده اند که: «بافضلیت ترین اعمال امت من، انتظار فرج از خداوند بلند مرتبه است» یعنی خروج منتظرشان.

و انتظار را محبوب ترین عمل ها نزد خداوند می دانند و «منتظران ظهورش افضل اهل تمام زمان ها هستند» و گمان می کنند که پیامبر خدا ﷺ درباره آن ها به اصحابش فرمود: «به زودی پس از شما گروهی خواهند آمد که یک نفر از آن ها اجر پنجاه نفر از شما را خواهد داشت. برسیدند: ای پیامبر خدا، ما در کنار شما در بدر و احد و حنین شرکت داشتیم و آیاتی از قرآن درباره ما نازل شد. آن حضرت فرمود: اگر آن چه حمل می کنند را شما حمل می کردید مثل آنان صبر نمی کردید.»

و گویا جعل کننده این روایت جایگاه صحابه نزد شیعه را فراموش کرده که چنین روایتی را ساخته است.

و روایات دیگرشان نور آرمان خروجش را خاموش می کند و می گوید: کسی که به این امر معرفت داشته باشد و قبل از قیام قائم ﷺ بمیرد، مانند اجر کسی را خواهد داشت که همراه او کشته شده است.

«باب فضل انتظار الفرّج، ومدح الشیعة فی زمن الغیبة وما ینبغی فعله فی ذلك الزمان». حتی نسبوا إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم أنه قال: «أفضل أعمال أمتی انتظار فرج الله عزوجل» یعنون به خروج منتظرهم.

وجعلوا الانتظار أحب الأعمال إلى الله و«المنتظرون لظهوره أفضل أهل كل زمان»، وزعموا أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال عنهم لأصحابه: «سیأتی قوم من بعدکم الرجل الواحد منهم له أجر خمسين منکم، قالوا: یا رسول الله! نحن کنا معک ببدر وأحد وحنین ونزل فینا القرآن. فقال: إنکم لو تحملوا ما حملوا لم تصبروا صبرهم».

و غاب عن واضع الروایة منزلة الصحابة عند الرافضة.

وجاءت عندهم روایات تطفی ذلك التطلع لخروجه وتقول «من عرف هذا الأمر ثم مات قبل أن یقوم القائم ﷺ كان له مثل أجر من قتل معه».

و در کنار این تشویق‌ها کسی که غیبت قائم را انکار کند تهدید شده و وعده کفر و خلود در آتش به او داده شده است، تا آن‌جا که انکارش مانند کفر به رسالت محمد ﷺ دانسته شده، بلکه انکار او را همچون انکار ابلیس شمرده‌اند. صدوقشان با سند پنداری اش از ابن ابی یعفور روایت می‌کند که ابا عبد الله علیه السلام فرمود: «کسی که به امامان از نسل پدران و فرزندان من اقرار کند و مهدی از فرزندان مرا انکار نماید، مانند کسی است که به همه انبیا ایمان داشته باشد و محمد ﷺ را انکار کند. عرض کردم: سرورم، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از هفتمین فرزند که شخص او غایب می‌شود و بردن نامش بر آن‌ها حرام خواهد بود.» و به پیامبر خدا ﷺ به دروغ نسبت دادند که: «هرکس قائم از فرزندان مرا انکار کند مرا انکار کرده است.»

و صدوقشان گفته: «مَثَلُ كَسِي كَه قَائِمٍ رَادِرْ زَمَانٍ غَيْبَتِشْ أَنْكَارِ كَنْد، مَثَلُ إِبْلِيسِ اسْتِ كَه از سَجْدَه بَرَأْدَمِ سَرِبَازِزْد.» و مسئله غیبت نزد بزرگان شیعه منشأ کینه ورزی علیه صحابه و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند شده است، تا جایی که بزرگشان جزایری می‌گوید: «هرگاه مسئله مشکلی برایم پیش آمد، خود را ملزم به لعن آن‌ها کردم؛ چراکه آن‌ها سبب غیبت حجتند.»

وبجانب هذا الترغيب فهناك التهديد والوعيد بالكفر والخلود في النار لمن أنكر غيبة القائم حتى جعلوا إنكارها كالكفر برسالة محمد صلى الله عليه وسلم، بل عدوا ذلك مثل كفر ابليس. روى صدوقهم بسنده المزعوم «عن ابن أبي يعفور قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: من أقر بالأئمة من آبائي وولدي، ووجد المهدي من ولدي كان كمن أقر بجميع الأنبياء ووجد محمداً ﷺ. فقلت: يا سيدي ومن المهدي من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع، يغيب عنهم شخصه ولا يحل لهم تسميته.» وافتروا على رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: «من أنكر القائم من ولدي فقد أنكرني.» وقال صدوقهم: «مثل من أنكر القائم عليه السلام في غيبته مثل إبليس في امتناعه في السجود لآدم.» ومسألة الغيبة صارت بفعل شيوخ الشيعة مصدر حقد، ضد الصحابة ومن تبعهم بإحسان، حتى قال شيخهم الجزائري: «إني كلما أشكلت عليّ مسألة أوجب على نفسي لعنهم، لأنهم سبب في

و تو ملاحظه می‌کنی که آن‌ها درصددند عصبانیت و کینه دل‌های شیعه به دلیل تلخی انتظار و آتش حزن نهفته در دل را با این مسئله توجیه کنند که امام غایب مورد ستم قرار گرفته و حقش ستانده شده و به زور مغلوب واقع شده است. و این که به سبب غیبت او - به پندار آنان - دشمنان خداوند خون شیعیان را ریختند و اموالشان را غارت کردند... از این رو کینه ناشی از آن را با دشنام و نفرین متوجه بهترین امتی که بشر به چشم خود دیده و کسانی که از آن‌ها پیروی کردند می‌نمایند.^۱

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به طیف‌های مختلفی از روایات استناد جسته است که به ترتیب از نظر سندی بررسی خواهند شد:

بخشی از روایات مورد نظر قفاری مربوط به ملول شدن شیعیان از تأخیر در فرج و حیرت و اختلاف آن‌ها در مواجهه با غیبت و نیز روایاتی است که مربوط به مخفی بودن تولد امام مهدی است که این روایات را گزارش‌های تاریخی نیز تأیید می‌کنند و نیازمند به بررسی سندی نیستند. بخش دیگر ناظر به وجود تمحیص و تمییز در میان شیعیان در آخر الزمان است که این دسته نیز نیازمند بررسی سندی نیست؛ چرا که به این مضمون روایات متعددی در جوامع روایی شیعه وجود دارد.^۲

دسته دیگری از روایات مورد نظر قفاری روایاتی هستند که از انکار وجود امام مهدی توسط جعفر سخن می‌گویند که این دسته نیز نیازمند بررسی سندی نیستند؛

استتار الحجة».

فتلاحظ أنهم يحاولون توجیه السخط والحقد الكامن في نفوس الشيعة من مرارة الانتظار، ولوعة الاعتقاد بأن «الإمام الغائب مغموع مقهور مزاحم في حقه قد غلب قهراً». وأنه بسبب غيبته - كما يزعمون - «جرى على شيعته من أعداء الله ما جرى من سفك الدماء ونهب الأموال...». فيوجهون هذا الحقد الناتج من هذا الشعور إلى سب ولعن لخير جيل عرفته البشرية... ومن اقتفى أثرهم.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۳۹-۱۰۴۶.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۳۷۰؛ كتاب الغيبة، ص ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲ و...

زیرا درباره آن، روایات متعددی وجود دارد.^۱

بخش دیگری از روایات، ناظر به فلسفه غیبت و خوف قتل هستند که صحت اسناد آن پیش از این بررسی شد. طیف دیگری از روایات مورد نظر قفاری روایاتی هستند که از فضیلت انتظار سخن می‌گویند که این طیف نیز به دلیل کثرت آن نیازمند بررسی سندی نیست.^۲ آخرین بخش از روایات مورد نظر قفاری روایات مربوط به انکار امام مهدی است که وی به دور روایت استناد کرده است: روایت نخست به دو سند نقل شده است که هر دو ضعیفند؛^۳ روایت دومی که قفاری بدان استناد کرده، روایت پیامبر گرامی اسلام ﷺ بود که می‌فرماید: «هر کس قائم از فرزندان مرا انکار کند مرا انکار کرده است.» این روایت از نظر سندی اعتبار دارد.^۴

نقد و بررسی محتوایی

عبارات پیش گفته حاوی چند شبهه است که به ترتیب نقد و بررسی خواهند شد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳، ۳۱۹، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۷۹ و...

۲. المحاسن، ص ۱۷۳؛ الخصال، ص ۶۲۵؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۴-۶۴۵ و...

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۳: حسین بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه، قال: حدثنا أبي، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن سنان، عن صفوان بن مهران.

این حدیث به دلیل ضعیف بودن محمد بن سنان ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۳۲۸).

کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۱۰-۴۱۱: حدثنا علي بن أحمد بن محمد رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا سهل بن زياد الأدمي قال: حدثنا الحسن بن محبوب عن عبد العزيز العبدي، عن ابن أبي يعفور.

این حدیث نیز به دلیل مجهول بودن عبد العزيز العبدي ضعیف است (رجال طوسی، ص ۲۳۹).

۴. أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۲۷) قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم (ثقه: رجال نجاشی، ص ۲۶۰)، عن أبيه (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۹۱)، عن محمد بن أبي عمير (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۲۶)، عن غياث بن إبراهيم (ثقه: همان، ص ۳۰۵). (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۱۲)

شبهه اول

تردید و انکار شیعیان معاصر شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در مسئله وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام بر ساختگی بودن اندیشه غیبت دلالت دارد.

پاسخ

نقد ادعای یادشده پیش از این به تفصیل گذشت و توضیح داده شد که: اولاً به گواهی متون کهن شیعه و اهل سنت اکثر شیعیان معاصر شهادت امام عسکری علیه السلام به وجود غیبت امام مهدی علیه السلام معتقد بودند، گرچه در این باره تردیدها و شبهاتی نیز داشتند که به همت عالمان شیعه شبهاتشان پاسخ یافت و تردیدهایشان برطرف شد.

ثانیاً برای شناسایی حق و باطل نمی توان از معیار انکار و پذیرش مردم بهره گرفت؛ چراکه به گواهی بسیاری از آیات قرآن مجید در بسیاری از برهه های گذشته تاریخ پویندگان مسیر حقیقت اندکی بیش نبوده اند و ما خوانندگان عزیز را به بحث های پیشین ارجاع می دهیم.^۱

ثالثاً بر آن چه گذشت می توان این نکته را افزود که به رغم اصرار نویسنده مورد نظر بر این که حیرت و تزلزل جامعه شیعی به دلیل غیرقابل پذیرش بودن اندیشه غیبت بوده است، با رجوع به همان منابعی که وی به آن ها استناد جسته است، به خوبی روشن می شود که اساساً اندیشه غیبت در میان بسیاری از شیعیان دوازده امامی و حتی سایر شیعیان از اندیشه های مورد پذیرش بوده است. به عنوان نمونه از میان ۱۳ انشعابی که در میان شیعیان پس از شهادت امام عسکری علیه السلام ایجاد شد، شش فرقه معتقد به غیبت بودند، گرچه در مصادیق امام غایب با یکدیگر اختلاف نظر داشتند.^۲ بنابراین طرح اندیشه غیبت منجر به تحیر و تزلزل شیعه نشد، بلکه یکی از

۱. نک: ص ۵۵ - ۶۴ همین کتاب.

۲. فرق الشیعة، ص ۱۰۶ - ۱۱۶.

عوامل مهم ایجاد انشعاب در میان شیعیان اختلاف در مورد تعیین امام غایب بود. آن چه نکته پیش گفته را تأیید می‌کند. این نکته است که در میان فرقه‌هایی همچون ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه، مفوضه، سنائیه، محمدیه^۱ و... که ده‌ها سال پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیستند، اعتقاد به غیبت وجود داشته است؛ با این وجود چگونه می‌توان ادعا کرد که تحیر و اختلاف شیعیان - پس از شهادت امام عسکری علیه السلام - به دلیل وضوح کذب اندیشه غیبت بوده است و عالمان شیعه پس از مواجهه با شهادت امام عسکری علیه السلام به دروغ، اندیشه غیبت را جعل کردند؟ آیا پذیرفتنی است که معتقدان به فرقه‌های یادشده در طول تاریخ به رغم فاصله زمانی و پراکندگی مناطق جغرافیایی و تنوع عقاید و سلائق، همگی بر یک مطلب دروغ اجتماع کرده باشند و همگان به دروغ به پیشوایان دینی مسئله غیبت قائم موعود علیه السلام را نسبت داده باشند، یا این که واقعیت این است که این مسئله از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام به عنوان یک حقیقت پیش‌گویی شده بوده است و در طول تاریخ فرقه‌های مختلف در شناسایی مصداق امام غایب به خطا رفته‌اند.

مگر نه این است که دعوی خدایی فرعون‌ها از این جهت نزد مردم مقبول افتاد که اصل وجود خدا نزد مردم مسلم بود و فرعون به دروغ خود را مصداق خدای واقعی خواند؛ یا دعوی پیامبری مسیلمه کذاب‌ها از این جهت برخی از مردم را به خود جذب کرد که اصل پیامبری حقیقتی پذیرفته شده بود و مسیلمه‌ها به دروغ خود را مصداق آن معرفی کردند. به راستی اگر در عالم - به فرض محال - خدایی یا پیامبری نبود، آیا کسی به دروغ ادعای خدایی یا پیامبری می‌کرد؟ و اگر می‌کرد کسی به او ایمان می‌آورد؟ بنابراین اصل دعوی غیبت امام و پذیرش آن از سوی بسیاری از شیعیان در طول تاریخ بهترین گواه بر حقانیت اصل اندیشه غیبت است. بنابراین نه عالمان شیعه اثنی‌عشری را می‌توان سازندگان اندیشه غیبت خواند و نه علت تحیر و

۱. الملل والنحل، ص ۱۴۶-۱۷۴.

تفرق شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام را می توان طرح اندیشه غیبت دانست؛ بلکه شیعیان عمدتاً به دلیل تحیر در تشخیص امام غایب به تزلزل و اختلاف مبتلا شدند.

شبهه دوم

دومین ادعای قفاری درباره روایاتی است که امتحان شیعه را از علل غیبت شمرده اند و از تحیر و اختلاف شیعیان پس از غیبت امام مهدی علیه السلام سخن می گویند. او معتقد است روایات مذکور، همگی پس از مواجهه عالمان شیعه با این واقعیت ها ساخته شده اند.

پاسخ

اولاً قفاری بر این ادعای بزرگ خود حتی کوچک ترین دلیلی اقامه نکرده است و خوانندگان گرامی نیک می دانند که اتهام جعل حدیث راحت ترین اقدامی است که برای بایکوت کردن طرف مقابل می توان انجام داد، اما اگر قفاری بتواند به همین راحتی و بدون دلیل روایات مورد نظر را ساخته و پرداخته عالمان شیعه بخواند، متقابلاً ما نیز می توانیم تمام روایات مورد پذیرش او را ساختگی بخوانیم و در این صورت میان ما و او نقطه مشترکی برای تفاهم و گفت و گو وجود نخواهد داشت و اساساً قفاری برای نقد شیعه نیازی به این همه تفصیل نداشت؛ چرا که می توانست از همان ابتدا مدعی شود به نظر من تمام آنچه در منابع شیعه وجود دارد ساختگی و حاصل توطئه پنهانی عده ای از شیوخ شیعه است. بنابراین ادعای او اگر با دلیلی قاطع تثبیت نشود، ذره ای ارزش نخواهد داشت.

ثانیاً در آغاز این سلسله مباحث گذشت که به ادعای آقای قفاری ابداع اصل اندیشه غیبت امام مهدی علیه السلام تدبیری بود که عالمان شیعه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام برای برون رفت از تحیر شیعیان اندیشیدند؛ تحیری که ناشی از مواجهه با رحلت امام بدون فرزند بود. به همین دلیل عالمان شیعه روایات غیبت را جعل

کردند و آن‌ها را به امامان اهل بیت علیهم‌السلام نسبت دادند.

روشن است وقتی نویسنده یاد شده روایات غیبت را ساختگی بداند، سایر احادیثی که از شاخ و برگ غیبت سخن گفته‌اند را نیز جعلی خواهد دانست؛ مانند احادیث مربوط به تحیر و اختلاف شیعیان پس از مواجهه با غیبت یا روایاتی که از امتحان مردم به وسیله غیبت سخن گفته‌اند. براین اساس، ادعای نویسنده یاد شده در این جا، یکی از نتایج ادعای پیشین وی است. در این باره باید گفت که پیش از این به تفصیل در نقد ادعای اصلی ایشان سخن گفته شد و طبیعتاً با نقد اصل فروع آن نیز نقدهای خود را بازخواهند یافت. خوانندگان عزیز برای آشنایی بیشتر می‌توانند به مباحث پیشین رجوع نمایند.^۱

در پایان این قسمت مناسب است به این نکته مهم توجه کرد که مقصود روایاتی همچون حدیث امام صادق علیه‌السلام - که در آن تعبیری نظیر «وارتداد اکثرهم عن دینه» وجود دارد، که البته این حدیث از ضعف سند رنج می‌برد^۲ - معنای ظاهری آن نیست؛ بلکه مقصود ارتداد عملی و عدم پای بندی اکثریت شیعیان به التزام عملی به آموزهای این مذهب است؛ زیرا:

اولاً - چنان‌که پیش از این گذشت - دلایل متعددی بر باورمندی اکثریت شیعه به وجود و غیبت امام مهدی دلالت داشتند و این خود بهترین گواه بر این ادعاست که مقصود این روایت، معنای ظاهری آن - یعنی خروج شیعیان از مذهب

۱. نک: ص ۸۹ - ۱۰۱ همین کتاب.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۲: حدثنا أبو العباس أحمد بن عيسى الوشاء البغدادي قال: حدثنا أحمد بن طاهر [القمي] قال: حدثنا محمد بن بخر بن سهل الشيباني قال: أخبرنا علي بن الحارث، عن سعيد ابن منصور الجواشني قال أخبرنا أحمد بن علي البديلي قال: أخبرنا أبي، عن سدير الصيرفي. این روایت به دلیل ضعیف بودن محمد بن بخر (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۸۹) و مجهول بودن سعید بن منصور (مستدرکات، ج ۴، ص ۸۳) و مهمل بودن احمد بن علی (همان، ج ۱، ص ۳۷۱) و... ضعیف است.

تشیع - نیست.

ثانیاً این که ارتداد به معنای ظاهری آن - یعنی خروج از دین - نباشد، در روایات نظایر فراوانی دارد؛ برای مثال، عینی در شرح این حدیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ که می فرماید: «همانا گروهی از اصحاب مرا به سمت چپ می برند و من می گویم: اصحابم! اصحابم! در پاسخم گفته می شود: از زمانی که تو از آنان جدا شدی، پیوسته آنان به پشت سر خود بازگشتند و من همان سخن عبد صالح (عیسی مسیح) را می گویم که من تا در میانشان بودم گواهمشان بودم...»^۱ چنین می نویسد:

خطابی می گوید: مقصود از ارتداد در این روایت، تأخیر در ادای حقوق لازم و تقصیر در انجام آن است.^۲

مبارکفوری نیز در شرح فقره «مرتدین علی اعقابهم» احتمالاتی را طرح کرده و از جمله این که مقصود کسانی نیست که از دین خارج شده اند؛ بلکه مقصود اصحاب گناهان کبیره و بدعت گذاران است.^۳

ابن حجر نیز نوشته است:

بیضاوی می گوید: واژه «مرتدین» نص در این نیست که آنان از اسلام برگشتند، بلکه احتمال این معنا هست و این احتمال هم هست که مقصود این باشد که آنان مؤمنان گنه کاری هستند که از استقامت سرباز زدند و اعمال نیک را به اعمال بد تبدیل کردند.^۴

همچنان که نووی معتقد است:

۱. وان أناسا من أصحابی يؤخذ بهم ذات الشمال فأقول أصحابی أصحابی فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم فأقول كما قال العبد الصالح وكنتم علیهم شهیدا ما دمت فیهم إلی قوله الحکیم. (صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۱۰)
۲. عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۲۴۳.
۳. تحفة الاحوذی، ج ۷، ص ۹۳.
۴. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۴.

مانعان زکات کافر نیستند، اما به آن‌ها می‌توان واژه مرتد را اطلاق کرد؛ اما این اطلاق به معنای خروج آن‌ها از دین نیست، بلکه به لحاظ معنای لغوی آن است؛ یعنی کسانی که از کاری که انجام می‌دادند منصرف شوند.^۱

آن‌چه گذشت به روشنی براین نکته دلالت داشت که اگر در روایات از ارتداد شخص یا اشخاصی سخن گفته شده است، لزوماً به معنای خروج آن‌ها از دین نیست. بنابراین روایت امام صادق علیه السلام نیز می‌تواند ناظر به خروج شیعیان از مکتب تشیع نباشد، بلکه با توجه با قراینی که بر اعتقاد اکثریت شیعه به مسئله تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام دلالت داشتند، مقصود این روایات عدم التزام عملی بسیاری از شیعیان به رفتار بر طبق موازین و مقررات مکتب تشیع است.

آن‌چه مطلب پیش‌گفته را تأیید می‌کند، روایاتی است که گروه‌هایی را نه مرتد که کافر خوانده است؛ نظیر این روایات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

عهد میان ما و آنان، نماز است و هر کس آن را ترک کند، کافر شده است.^۲
هر بنده‌ای که از موالی خود بگیرد کافر شده است، تا این که به سوشان بازگردد.^۳

هر کس با زن حایضی نزدیکی کند، یا این که از پشت با زنی نزدیکی کند، یا کاهنی را تصدیق نماید، به آن‌چه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.^۴
هر کس به غیر خدا سوگند بخورد، کافر یا مشرک شده است.^۵

با این‌که به گفته عینی، به اجماع علما ترک نماز و زکات و امثال آن موجب کفر

۱. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. العهد الذی بیننا و بینهم الصلاة فمن ترکها فقد کفر. (مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۶)

۳. ایما عبد ابق من موالیه فقد کفر حتی یرجع الیهم. (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۹)

۴. من آتی حائضاً، أو امرأة فی دبرها، أو کاهناً، فصدقه بما یقول فقد کفر بما أنزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰۹)

۵. من حلف بغير الله فقد کفر أو أشکر. (سنن الترمذی، ج ۳، ص ۴۶)

نیست.^۱ بنابراین، مقصود از این روایات ظاهر آن نیست، بلکه این تعبیر از باب تغلیظ و تشدید و مبالغه در ترساندن مسلمین است تا به این امور مبتلا نشوند و روشن است که وقتی مقصود روایاتی که به صراحت کسی را کافر خوانده ظاهر آن نباشد، روایاتی که از ارتداد سخن می‌گویند نیز می‌توانند چنین باشند.

ثالثاً، اساساً روایت امام صادق علیه السلام می‌تواند ناظر به آخر الزمان و آستانه ظهور امام مهدی باشد و نه وضعیت شیعه پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام. بنابراین بر خلاف تصور قفاری - که گمان کرده است عالمان شیعه این حدیث را برای توجیه وضعیت موجود جعل کردند - چه بسا هنوز زمان تحقق وعده‌ای که در این روایت داده شده نرسیده باشد؛ همچنان که روایت «لا یكون الأمر الذی ...» مربوط به دوران آخر الزمان و در آستانه ظهور امام مهدی علیه السلام است و بر خلاف تصور قفاری که آن را ساخته و پرداخته عالمان شیعه برای توجیه وضعیت موجود دانسته، مضمون این روایت هنوز تحقق نیافته است و این روایت می‌تواند ناظر به اختلافات و مشاجراتی باشد که در آستانه ظهور امام مهدی علیه السلام تحقق خواهند یافت. بنابراین این ادعای قفاری که این روایات برای توجیه آن چه رخ داده شده ساخته شدند، ادعایی بدون دلیل است.

شبهه سوم

سومین نکته سخنان قفاری این است که علی‌رغم اعتراف روایات و نیز عالمان شیعه به تحیر و اختلاف شیعیان پس از مواجهه با غیبت امام مهدی، در برخی دیگر از روایاتشان چنین آمده است که: اگر خداوند می‌دانست آن‌ها به تردید می‌افتند به اندازه یک چشم بر هم زدن حجت خود را از آنان نمی‌پوشاند.

۱. عمدة القاری، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰۹؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۴۶؛ عمدة القاری، ج ۶، ص ۶۵.

پاسخ

پاسخ این اشکال، این است که روایت مورد نظر که البته در نوع خود منحصر به فرد و در عین حال از نظر سندی معتبر است، از استواری ایمان اولیای الهی به وجود امام مهدی علیه السلام سخن می‌گوید و این که اگر خداوند می‌دانست اولیائش درباره وجود آن حضرت ذره‌ای به تردید می‌افتند، هرگز حجت خود را از دیدگان پنهان نمی‌کرد.

و او می‌دانست که اولیایش به تردید نمی‌افتند و اگر می‌دانست که به تردید می‌افتند حجتش را یک چشم به هم زدن از آنان غایب نمی‌کرد ...^۱

روشن است که موضوع این حکم، اولیای الهی هستند و در آن واژه مردم یا شیعیان به کار نرفته است و بی‌گمان شیعیان مُزبزی که با کوچک‌ترین شبهات به دام ابلیس افتاده و از باور خود دست می‌کشند را نمی‌توان اولیای الهی به معنای خاص آن خواند. بنابراین، اساساً روایت مورد نظر، ناظر به وضعیت تمام شیعیان نیست تا با تردید بخشی از آن‌ها به مضمون آن خللی ایجاد شود و به همین دلیل است که شیخ نعمانی - که خود از ارتداد اکثر شیعیان سخن گفته - پس از نقل مورد نظر می‌نویسد:

و این ستایش امام صادق علیه السلام از اولیای او در زمان غیبت است به این تعبیر که بیشترین خشنودی خداوند از ایشان زمانی است که حجت خداوند را نیابند و از ایشان روپوشد و با این وجود آنان بدانند که حجت خداوند باطل نشده است. و نیز توصیف او از ایشان که آنان تردید نمی‌کنند و اگر خداوند می‌دانست که آنان دچار تردید می‌شوند به اندازه یک چشم بر هم زدن

۱. حدثنا أبي (ثقه: رجال نجاشی، ص ۲۶۱)، و محمد بن الحسن رضی الله عنهما قالا: حدثنا سعد بن عبدالله (ثقه: همان، ص ۱۷۷) و عبدالله بن جعفر الحمیری جمیعاً، عن أحمد بن محمد بن عیسی (ثقه: همان، ص ۸۲)، عن الحسن بن محبوب (ثقه: الفهرست، ص ۹۶) عن محمد بن النعمان (ثقه: همان، ص ۲۰۷) ... و قد علم ان اولیاءه لا یرتابون و لو علم انهم یرتابون لما غیب عنهم حجتہ طرفة عین... (کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۹)

حجّت خود را غایب نمی ساخت. خدا را سپاس که ما را از اهل یقین که تردید و شک ندارند قرار داد نه از شاکیان و منحرفین.^۱

و باز هم به همین دلیل است که قمی پس از اشاره به احادیث فراوانی که درباره مخفی بودن ولادت امام مهدی علیه السلام و غیبت آن حضرت روایت شده است می نویسد: پیوسته امامیه صحیح التشیع بر این باور بوده است.

یعنی امامیه صحیح التشیع هیچ گاه در این باره به تردید نیفتادند.

شبهه چهارم

چهارمین اشکال قفاری این است که بر اساس روایات شیعه، ظهور پس از غیبت و وقوع اختلاف و پراکندگی میان شیعیان رخ خواهد داد، با این که این وعده عملی نشد.

پاسخ

اشکال یاد شده ناظر به تعیین وقت برای ظهور است که در بحث تعیین وقت ظهور به تفصیل درباره آن توضیح داده شد. بر آن چه گذشت می توان این نکته را نیز افزود که بر اساس مفاد روایات مورد نظر ظهور امام مهدی علیه السلام پس از اختلاف و پراکندگی است؛ اما به این که فاصله زمانی میان اختلاف و ظهور چقدر است در این روایات اشاره ای نشده است. بنابراین حتی اگر هزاران سال میان این دو پدیده فاصله شود، باز هم روایات مطلب درستی را القا کرده اند؛ همچنان که این احتمال وجود دارد که مقصود از اختلاف و پراکندگی شیعه موج دیگری از این واقعیت تلخ باشد که در آینده و در آستانه ظهور رخ خواهد داد، نه آن چه در گذشته اتفاق افتاده است.

شبهه پنجم

پنجمین اشکال قفاری، روایتی بود که بر تکذیب وجود امام مهدی علیه السلام توسط خاندان آن حضرت دلالت داشت: «ان للقائم غیبة ویجده امله».

۱. کتاب الغیبة، ص ۱۶۳.

پاسخ

درباره این روایت باید گفت همچنان که در کتاب‌های لغت آمده است، «اهل» به معنای خاندان و نزدیکان است^۱ و روشن است که خاندان و نزدیکان، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند و می‌توان آن‌ها را به نزدیکان درجه اول و دوم و سوم تقسیم کرد. در مباحث پیشین به تفصیل بیان کردیم که پدر امام مهدی علیه السلام، عمه آن حضرت و بسیاری از شیعیان خاص و نیز تعدادی از کسانی که در خانه آن حضرت خدمت می‌کردند، همه از تولد امام مهدی علیه السلام مطلع شدند و آن را برای خواص نقل نمودند و طبق گزارش‌های تاریخی، تنها شخصیتی که از خاندان امام عسکری علیه السلام وجود امام مهدی علیه السلام را - آن هم به انگیزه به دست آوردن موقعیت امام حسن عسکری علیه السلام - انکار کرد، جعفر - برادر آن حضرت - بود و البته روشن است که جعفر از نزدیکان درجه دوم به شمار می‌آید و با وجود تأیید تولد امام مهدی علیه السلام توسط نزدیکان درجه اول همچون پدر و مادر و نزدیکان دیگری همچون عمه و دیگر افراد همچون خادمان و کنیزانی که در بیت امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشتند و از رخداد‌های آن جا باخبر بودند، تکذیب آن از سوی جعفر که روابط مناسبی با امام حسن علیه السلام نداشت^۲ و از این رو از رخداد‌های بیت آن حضرت نیز بی‌اطلاع بود ارزشی نخواهد داشت. افزون بر این که اگر تکذیب نزدیکان ارزشی داشته باشد، باید تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی عمویش ابولهب و بسیاری دیگر از خاندانش قریش نیز - نعوذ بالله - نشان‌گر دروغ بودن ادعای آن حضرت باشد.

شبهه ششم

ششمین ادعای قفاری، ساختگی بودن روایاتی بود که از فضیلت انتظار و منتظران سخن می‌گفت. وی مدعی بود حدیث «افضل اعمال امتی انتظار الفرج» را شیعیان

۱. تاج العروس، ج ۱۴، ص ۶.

۲. فرق الشیعه، ص ۱۰۷.

به دروغ به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده‌اند.

پاسخ

اولاً ادعای ساختگی بودن حدیث یادشده از سرفقدان اطلاع قفاری از منابع اهل سنت است؛ چرا که منابع معتبر و دست اول اهل سنت بالاتراز مضمون حدیث یادشده را از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده‌اند؛ زیرا طبق نقل محدثان سنی مذهب آن حضرت انتظار فرج را نه افضل اعمال، که افضل عبادات شمرده‌اند:

افضل العبادۃ انتظار الفرج؛^۱

انتظار فرج برترین عبادت هاست.

و اگر گشایش در ابتلائات و سختی‌های فردی و کوچک افضل عبادات باشد، به چه دلیل انتظار گشایش از گسترده‌ترین و عمیق‌ترین ابتلائات که در آخر الزمان گریبان‌گیر جامعه اسلامی و بلکه کل بشریت می‌شود، افضل اعمال نباشد؟ به راستی روشن نیست که قفاری که دایره انتظار فرج را محدود فرض کرده است، چه دلیلی بر این محدودیت دارد و چرا نتوان انتظار فرج را در همان معنای مطلقش فهم کرد که یکی از مصادیق آن فرج و گشایش فراگیری است که به دست امام مهدی ﷺ شکل می‌گیرد.

ثانیاً انتظار فرج امام مهدی ﷺ مفهومی شیعی نیست تا لازم باشد قفاری از سر بغض و عداوت آن را ساخته پرداخته عالم‌ان شیعی بخواند؛ چرا که برادران اهل سنت ما نیز بر این باورند که مهدی آل محمد ﷺ در آخر الزمان خواهد آمد و جهان آکنده از ظلم و ستم را از عدل و داد سرشار خواهد کرد. بنابراین، آنان نیز منتظر امام مهدی ﷺ هستند و اصولاً انتظار فرج امام مهدی ﷺ مشروط به اعتقاد به وجود و غیبت آن حضرت نیست و می‌توان با فرض اعتقاد به تولد ایشان در آخر الزمان

۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۲۵.

نیز چشم به راه ایشان بود و به راستی مگر می‌توان مسلمانی را یافت که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ درباره جامعه مهدوی سرشار از عدالت، معنویت و زیبایی آن همه بشارت شنیده باشد اما چشم به راه آمدن او نباشد؟

و اگر بر اساس روایات اهل سنت، انتظار فرج افضل عبادات باشد، طبیعی است که منتظران فرج افضل اهل زمان خواهند بود و روشن نیست کجای این احادیث خلاف عقل یا قرآن و سنت است که قفاری این چنین بر آن‌ها تاخته است؟

شبهه هفتم

اشکال دیگر قفاری، این بود که او روایت «سَيَأْتِي قَوْمٌ مِّنْ بَعْدِكُمُ الرَّجُلُ الْوَّاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرٌ خَمْسِينَ مِنْكُمْ...» را از نسبت‌های شیعه به پیامبر اکرم ﷺ خوانده بود.

پاسخ

این روایت نیز داستانی شبیه داستان حدیث پیشین دارد؛ چرا که مضمون آن را محدثان اهل سنت نیز روایت کرده‌اند و اگر آقای قفاری ذره‌ای انصاف می‌ورزید و افکار عنادآلود را از ذهن خود دور می‌کرد، به سادگی می‌توانست به این روایات دست یابد. عبدالله بن مسعود از پیامبر ﷺ چنین حدیث می‌کند:

پس از شما زمانی خواهد بود که راهی جز صبر نخواهد بود و کسی که به آن چه شما برآید چنگ بزند، اجر پنجاه شهید را خواهد داشت. عمر عرض کرد: ای پیامبر خدا، شهید ما یا شهید آن‌ها؟ فرمود: شهید شما.^۱

عتبه بن غزوآن نیز از آن حضرت این گونه روایت می‌کند:

پس از شما روزگاری خواهد آمد که جز صبر راهی نخواهد بود و کسی که در آن روز به مثل آن چه شما برآید چنگ زند، مانند اجر پنجاه نفر از شما را خواهد داشت. پرسیدند: ای پیامبر خدا، آیا پنجاه نفر از آنان؟ فرمود: بلکه

۱. إن من ورائكم زمان صبر للمتمسك فيه أجر خمسين شهيداً. فقال عمر: يا رسول الله! متا أو منهم؟ قال:

منكم. (طبرانی المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۱۸۳)

پنجاه نفر از شما. باز سؤال کردند: ای پیامبر خدا، آیا پنجاه نفر از آنان؟ فرمود: بلکه پنجاه نفر از شما. (این جمله را سه یا چهاربار تکرار فرمود).^۱

شبهه هشتم

هشتمین ادعای قفاری دروغ خواندن روایات مربوط به انکار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه بود.

پاسخ

اولاً در حدیث «مَنْ أَقْرَبَ بِالْإِيمَةِ مِنْ آبَائِي وَوُلْدِي وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِي...» منکر «غیبت» امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به منکر پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله تشبیه نشده، بلکه منکر «وجود» امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به منکر پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله تشبیه شده است. بنابراین قفاری میان منکر امام مهدی و منکر غیبت آن حضرت خلط کرده و مضمون دوم را به روایت نسبت داده، با این که معنای روایت، مضمون اول است.

ثانیاً به اجماع فقهای شیعه و سنی، انکار برخی از باورهای اسلامی باعث کفر و خروج از دین اسلام می شود. به عنوان نمونه به اعتقاد فقیهان اهل سنت، سب شیخین،^۲ انکار امامت ابوبکر و عمر،^۳ انکار روایت متواتر پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله،^۴ اعتقاد به قدم عالم،^۵ سبک شمردن سنت پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله مانند این که اگر به کسی گفته شود آن حضرت پس از صرف غذا سه انگشت خود را می لیسید، بگوید: این کار خلاف ادب است، یا اگر به او گفته شود: ناخن هایت را کوتاه کن؛ چرا که این کار سنت است، بگوید: این کار را نمی کنم اگرچه سنت باشد و قصد استهزا داشته

۱. من روائكم ايام الصبر للمتمسك فيهنّ يومئذٍ بمثل ما أنتم عليه له كأجر خمسين منكم. قالوا: يا نبي الله! أو منهم؟ قال: بل منكم. فقالوا: يا نبي الله! أو منهم؟ قال: بل منكم ثلاث مرات أو أربع. (مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۲)

۲. اعانة الطالبين، ج ۴، ص ۱۵۵؛ البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۱۲.

۳. البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۰۴.

۴. همان، ص ۲۰۳.

۵. روضة الطالبين، ج ۷، ص ۲۴۸.

باشد^۱ و مواردی از این دست، موجب کفر می‌شود. با این وجود، اگر شیعه معتقد باشد انکار امام مهدی موجب کفر است، نباید از آن استیحا ش داشت؛ چرا که به اعتقاد شیعه، باور به امام مهدی علیه السلام از امامت ابوبکر و عمر و حدوث عالم نزد اهل سنت کمتر نیست و اگر انکار این‌ها موجب کفر است، چرا انکار امام مهدی علیه السلام باعث خروج از دین نشود؟ همچنان که به اعتقاد شیعه، درباره امام مهدی ده‌ها روایت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد و انکار آن‌ها از مصادیق انکار روایات متواتر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سبک شمردن سنت آن حضرت است که به تصریح فقهای اهل سنت موجب کفر می‌شود. البته ممکن است این روایات مورد پذیرش اهل سنت نباشند، اما شیعه آن‌ها را قبول دارد و بر اساس مبانی خود، انکارناپذیرشان می‌داند. به همین دلیل اگر منکر آن‌ها را کافر بخواند، بر اساس مبانی خود به بیراهه نرفته است؛ همچنان که شیعه منکر امامت شیخین است و هیچ‌یک از مستندات آن را قبول ندارد. با این حال، چون اهل سنت دلایل آن را کافی می‌دانند، منکران آن را متهم به کفر می‌کنند.

ثالثاً اساساً قفاری در فهم مقصود این روایت به خطا رفته است و به اشتباه اعتقاد به این که منکر امام مهدی کافر است را عقیده‌ای شیعی - که مورد پذیرش همه عالمان شیعه است - به شمار آورده، در حالی که به تصریح بسیاری از عالمان شیعه، مقصود این روایت و روایات مشابه - که گاه در آن‌ها از اهل سنت با عنوان کافر یاد شده است - کافر به معنای غیرمسلمان و خارج از دین اسلام نیست. امام خمینی رحمته الله علیه در این باره چنین می‌نویسد:

به حسب ارتکاز متشرعه، مسلمان کسی است که به خداوند متعال و وحدانیت او و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد داشته باشد، اما بدون تردید اعتقاد به ولایت (امامان اهل بیت) در اسلام معتبر نیست و سزاوار است که

۱. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۳۵.

این مطلب از اموری شمرده شود که نزد همه شیعیان از واضحات است. اگر مقصود از کفری که مقابل اسلام است، آن معنایی باشد که بر مثل اهل ذمه اطلاق می‌شود و باعث نجاست آن‌ها و حرام بودن ذبیحه آن‌ها و هم‌غذا شدن و ازدواج با آن‌هاست؛ چرا که از صدر اسلام تا زمان ما، همواره سیره بر این وجود داشته که با آن‌ها معاشرت می‌شده و از غذاهای آنان خورده می‌شده و ذبیح آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته، در پوست آن ذبیح نماز گذارده می‌شده و آثار بازار مسلمین بر بازارشان مرتب می‌شده است، بدون این که این کار به دلیل تقیه باشد و این مطلب روشنی است که نیاز به تکلف ندارد.^۱

ایشان پس از ذکر برخی از روایاتی که ظهور در کفر اهل سنت دارند، می‌نویسد: اما مقصود روایات یادشده و نظایر آن، بعضی از مراتب کفر است - نه خروج از دین اسلام - چرا که اسلام و ایمان در کتاب و سنت به معانی گوناگونی آمده است و برای آن‌ها مراتب و مدارج فراوانی است، همچنان که در روایات به این مطلب تصریح شده است ... به اصول کافی و غیر آن مراجعه کن، می‌بینی که کافر و مشرک بر غیر امامی و کافر به نعمت و ترک کننده فرامین الهی و تارک نماز و تارک آن همراه با انکار و تارک عملی که به آن اقرار کرده و کسی که از امام علی سرپیچی کرده و زناکار و شارب خمر و بدعت‌گذار و کسی که به کلام کسی که سخن شیطان را به زبان می‌آورد گوش فرادهد و کسی که به هسته بگوید سنگ ریزه و به سنگ ریزه بگوید هسته و به آن تقرب جوید اطلاق شده است و در روایات مستفیضی به ریاکار مشرک اطلاق شده است؛ بلکه از برخی روایات چنین استفاده می‌شود که کسی که به ملاقات خداوند برود در حالی که در قلب او جز خداوند باشد مشرک است.^۲

۱. کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۱۸.

سید محسن حکیم - دیگر عالم شیعی - در این باره می نویسد:

معروف بین اصحاب ما این است که اهل سنت مسلمانند.^۱

آیت الله خوئی نیز این استدلال که اهل سنت منکر ولایت امام علی علیه السلام - که از ضروریات دین است - هستند و به همین دلیل کافرند را ناتمام دانسته و چنین می نویسد:

اما ولایت به معنای خلافت به هیچ وجه از ضروریات دین نیست، بلکه مسئله ای نظری است که اهل سنت - و لو به تقلید از پدران و دانشمندان خود - آن را به معنای محبت و ولاء تفسیر کرده اند و این که ولایت را به معنای خلافت نمی دانند به دلیل شبهه ای است که برایشان پیش آمده است ... و خلافت اهل بیت برای آن ها از مسائل ضروری نیست، بلکه ولایت به معنای خلافت از ضروریات مذهب [شیعه] است، نه ضروریات دین.^۲

سید محمدباقر صدر پس از بیان این که ضوابطی که در روایات برای اسلام بیان

شده بر اهل سنت منطبق است می نویسد:

اگر مقصود از آن ضروری که اهل سنت آن را انکار می کنند، امامت اهل بیت باشد، روشن است که این قضیه آن قدر روشن نیست تا به حد ضروری دین برسد و اگر بپذیریم این اندیشه هنگام حدوث ضروری بوده است، اما بدون شک این وضوح به دلیل عواملی به آن مقدار استمرار پیدا نکرده است ... و مقصود از کفر در روایاتی که به اهل سنت واژه کافر اطلاق شده است، کفر در مقابل اسلام نیست، بلکه لسان آن ها لسان روایاتی است که به کسی که بر امام تمرّد می کند کافر گفته شده است و روشن است که معصیت موجب کفری که مقابل اسلام است نمی شود.^۳

۱. مستمسک العروة، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۸۶.

۳. شرح العروة الوثقی، ج ۳، ص ۳۱۵.

با توجه به آن چه گذشت، حتماً بر خوانندگان عزیز راز خبط بزرگ قفاری روشن شده است؛ زیرا او گمان کرده هرکس بتواند روایتی را ترجمه کند و مفهوم واژه‌های آن را بفهمد، مقصود حقیقی آن را دریافته است. او با همین ذهنیت ساده به سراغ روایات منابع شیعی رفته و پس از ترجمه آن‌ها کوشیده است براساس ظواهرشان درباره اعتقادات شیعیان قضاوت کند؛ در حالی که - چنان که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند و بلکه به مقصود حقیقی یک انسان حکیم جز با توجه به تمام سخنان او و لحاظ مقیدات و مخصصات و توضیحاتی که در کلام او آمده و نیز لحاظ ادبیات حاکم بر گفتار او نمی‌توان دست یافت، مقصود واقعی روایات نیز جز در پرتو عرضه آن‌ها بر یکدیگر و توجه به مجموعه آن‌ها فهم شدنی نیست؛ در حالی که آقای قفاری خواسته است با یک ترجمه تحت اللفظی - آن هم بدون توجه به سایر روایات - مقصود روایت را دریابد و آن را عقیده‌ای شیعی بخواند.

شبهه نهم

نهمین ادعای قفاری تردید در حدیث «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ...» بود.

پاسخ

اما حدیث «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي فَقَدْ أَنْكَرَنِي» که قفاری آن را از افتراءات شیعه بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوانده، ناظر به اصل مهدویت است و نه امام مهدی به قرائت شیعی آن. به تعبیر دیگر، این حدیث در صدد بیان این نکته است که کسی که امام مهدی را - چه به قرائت شیعی آن و چه به قرائت سنی اش - انکار کند و بگوید این اندیشه عاری از حقیقت است، همچون منکر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد بود و البته روشن است که چنین شخصی نه سنی است و نه شیعه؛ چرا که اهل سنت نیز اصل اندیشه مهدویت را پذیرفته‌اند، گرچه غالب آن‌ها درباره وجود فعلی آن حضرت با شیعیان اختلاف نظر دارند. بنابراین، منکر امام مهدی یکی از ضروری‌ترین اعتقادات مسلمانان را انکار کرده و چنین شخصی حتی به اعتقاد اهل سنت نیز

کافر است.^۱ محدثان اهل سنت در این باره از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین روایت کرده‌اند:

من کذب بالمهدی فقد کفر.^۲

بنابراین، روایت اساساً ناظر به وجود فعلی امام مهدی نیست تا این که قفاری مجبور باشد آن را از افتراءات شیعه بر پیامبر اسلام ﷺ بخواند.

و اما برای این که امام غایب مقموع و مقهور است، چه دلیلی بهتر از غیبت او که به رساترین صداها فریاد می‌کند که ستمگران تاریخ مانع فعالیت آزادانه او شده‌اند و بلکه حق زیستن را نیز از او ستانده و او را از یک زندگی عادی نیز محروم کرده‌اند و این که شیعیان او در طول تاریخ آماج مصائب و بی‌عدالتی‌های بسیار بوده‌اند، چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد. کتاب‌های تاریخ نیز به صحت آن گواهی می‌دهند و گمان نمی‌رود کسی که حتی بهره‌اندکی از علم تاریخ داشته باشد در آن تردید کند.

و اما شیعه از صحابه و من تبعهم باحسان، هیچ کینه‌ای به دل ندارد و اگر از برخی کسانی که در عصر پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌زیسته‌اند دل خوشی ندارد، مقصودش منافقانی است که به تصریح آیات قرآن مجید در آن زمان می‌زیسته‌اند و افزون بر این که در زمان حیات آن حضرت توطئه می‌کردند، پس از رحلت ایشان نیز منشأ انحرافات بسیاری در دنیای اسلام شدند.

۱. بسیاری از دانشمندان اهل سنت روایات مربوط به امام مهدی ﷺ را متواتر خوانده‌اند. برای نمونه می‌توان به آبری شافعی (التذکره، قرطبی مالکی، ص ۷۰۱) و ابن قیم (المنار المنیف، ص ۱۳۵) و... اشاره کرد و گذشت که به اعتقاد برخی از دانشمندان سنی مذهب انکار روایات متواتر پیامبر گرامی اسلام ﷺ یکی از عوامل کفر است.

۲. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۲، ص ۱۷. این روایت از کتاب‌های زیر نقل شده است: الروض الانف و الفتاوی الحدیثیه و عقد الدرر... به نقل از فوائد الاخبار اسکافی.

شبهه ۳۹. دست یازیدن شیعه به تأویل قرآن برای اثبات غیبت

قفاری ذیل عنوان استدلال شیعه بر وقوع غیبت چنین می نویسد:

* امامیه عنایت ویژه‌ای نسبت به اقامه برهان بر اثبات غیبت مهدی دارند. از همین رو آن‌ها به کتاب خداوند رو آورده و می‌خواهند در آن برای اعتقاد خود سندی بیابند، ولی وقتی که به خواسته خود دست نیافتند، از سر عادت به تأویل باطنی که همراه با تکلف بسیار و بیهوده‌گویی فراوان است رو آوردند و بسیاری از آیات قرآن را به همین روش تأویل کردند.

در اصل اصول تفاسیرشان (تفسیر قمی) درباره این سخن خداوند: «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ» چنین آمده است: فرمود: «روز، همان قائم ما اهل بیت است...». و در صحیح‌ترین کتب اربعه‌شان درباره این آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» چنین آمده است: «فرمود: وقتی که امامتان از شما غایب شود چه کسی برایتان امام جدیدی خواهد آورد؟» و در تفسیر عیاشی درباره این سخن خداوند سبحان: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» چنین روایت کرده است: «فرمود: مقصود خروج قائم است و اذان دعوت اوست به سوی خودش.» در این قسم از تأویل مثال‌های فراوانی وجود دارد، تا آن‌جا که درباره آن کتاب‌های مستقلی به رشته تحریر درآوردند، مانند ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان والمحنة فی

* عنی الإمامیة عنایة شدیدة بالبرهنة علی صحة عقیدتهم فی غیبة المهدي... وقد اتجهوا إلى کتاب الله سبحانه یبحثون فیہ عن سند لعقیدتهم، فلما لم یجدوا فیہ ما یریدون استنجدوا کعادتهم بالتأویل الباطنی المتسم بالتکلف الشدید والشطط البالغ وأولوا عدة آیات من کتاب الله بهذا المنهج. جاء فی أصل أصول التفسیر عندهم (تفسیر القمی) فی قوله سبحانه: «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ». قال: النهار هو القائم ﷺ منا أهل البيت.

وجاء فی أصح کتبهم الأربعة فی قوله سبحانه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ»، قال: إذا غاب عنکم إمامکم فمن یأتیکم بإمام جدید وفي تفسیر العیاشی فی قوله سبحانه: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ». قال: «خروج القائم واذان دعوته إلى نفسه».

ما نزل فی القائم الحجّة که کتاب اخیر را یکی از رافضه‌های معاصر تحقیق کرده است و مؤلف آن بیش از ۱۲۰ آیه از کتاب خداوند را به مهدی منتظرشان تأویل کرده، تأویلاتی که افتضاحش قابل پنهان کردن نیست، ولی محقق به این تعداد از آیات قانع نشده و ۱۲ آیه به آن افزوده و در آخر کتاب به عنوان «مستدرک المحجة» آن را آورده است.

و خواننده منصف در این تأویلات باطنی که برای اثبات غیبت مهدی شان به آن تمسک بسته‌اند غلوشدیدی می‌یابد و مشاهده می‌کند که این کار تحریف کتاب خداوند است، نه استدلال به آن و این به وضوح برفاسد بودن این دیدگاه از اساس دلالت دارد.^۱

نقد و بررسی سندی

در این قسمت، قفاری به سه روایت استدلال کرده است: روایت نخست که در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» است، سند معتبری دارد.^۲ سند روایت دوم که در تفسیر

والأمثلة في مثل هذا اللون من التأويل كثيرة حتى ألفوا في هذا كتبًا مستقلة مثل «ما نزل من القرآن في صاحب الزمان»، و«المحجة فيما نزل في القائم الحجّة»، وقد نشر الأخير في طبعة حديثة قام على تحقيقها بعض الروافض المعاصرين، وقد أول فيه مؤلفه أكثر من (۱۲۰) آیه من کتاب الله بمهدیهم المنتظر في تأویلات هي من فضائهم التي لا تستر، ولكن المحقق لم یقتنع بهذا العدد فأضاف إليه تأویل اثنتي عشرة آیه أخرى من کتاب الله ووضعها في آخر الكتاب تحت عنوان «مستدرک المحجة».

والنظر الموضوعي المنصف يرى في هذه التأویلات الباطنية التي يراد الاحتجاج بها لمسألة غیبة مهدیهم غلوشدیدا و أنها تحریف لکتاب الله لا استدلال به، وهي تدل دلالة ظاهرة على فساد الفكرة التي يحاول تقریرها من أصلها.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۴۷.

۲. اخبرنا أحمد بن إدريس (ثقه: رجال نجاشی، ص ۹۲) قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار (رجال طوسی، ۳۹۱) عن ابن أبي عمير (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۲۶) عن حماد بن عثمان (رجال نجاشی، ص ۱۴۳) محمد بن مسلم (ثقه: همان، ص ۳۲۳). (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵).

آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ» است نیز معتبر است^۱ و روایت سوم مرسله است.

نقد و بررسی محتوایی: دلیل شیعه بر غیبت، روایات تأویلی نیست

قفاری در این قسمت از کتاب خود درصدد نقد دلایل شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی علیه السلام برآمده است. این بحث یکی از پرچالش‌ترین بحث‌های اندیشه مهدویت است که میان شیعیان و اهل سنت درباره آن اختلافات عمیقی وجود دارد و طبیعتاً به لحاظ اهمیت آن، این توقع وجود داشت که قفاری در نقد و بررسی آن به صورت مستوفی وارد میدان بحث شود؛ اما متأسفانه وی به اختصار از آن گذشته و در این قسمت نتوانسته است هیچ نوآوری و خلاقیتی از خود نشان دهد و علی‌رغم این که در لابه‌لای مباحث پیش گفته، گاه برخی از اشکالات او جدید بودند، در این جا هیچ حرف تازه‌ای برای گفتن نداشته و هیچ نکته‌ای بر آن چه که سلف او در این باره گفته‌اند نیفزوده است.

صرف نظر از آن چه گذشت، قفاری در این جا از ذکر دلایلی که شیعیان برای اثبات غیبت امام مهدی علیه السلام اقامه کرده‌اند خودداری کرده و تنها به ذکر تعداد انگشت شماری از روایات که به نظر او مخدوش بوده‌اند، اکتفا نموده است و به خوانندگان کتاب خود این طور القا کرده که تمام استدلال شیعه بر اثبات غیبت امام مهدی همین است، در حالی که واقعیت چیز دیگری است و این کار افزون بر این که جفای بر مخاطب به شمار می‌آید، مخالف انصاف در داوری است.

تفصیل نکته پیش گفته به این صورت است که اندیشمندان شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی علیه السلام هم از دلایل عقلی بهره گرفته‌اند و هم به روایات متواتری که در این زمینه وجود دارد استناد کرده‌اند.

۱. علی بن محمد (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۵۳)، عن سهل بن زیاد (ثقه: رجال طوسی، ص ۳۸۷)، عن موسی بن القاسم بن معاویه البجلی (ثقه: رجال نجاشی، ص ۴۰۵) عن علی بن جعفر (ثقه: رجال طوسی، ص ۳۵۹). (الكافی، ج ۱، ص ۳۳۹)

۱. دلیل عقلی

به عنوان نمونه سید مرتضی علم الهدی علیه السلام درباره بهترین دلیل برای اثبات غیبت امام زمان علیه السلام می نویسد:

همانا عقل بر ضرورت امامت دلالت می کند و این که هر زمانی که مکلفانی که ممکن است از آن ها بد و نیک و طاعت و معصیت صادر شود وجود داشته باشند، خالی از امام نخواهد بود؛ چرا که خالی بودن زمان از امام، ایجاد اختلال در امکان رشد و ایراد در نیکویی تکلیف کردنشان است. بعد از آن عقل استدلال می کند بر این که آن امام باید معصوم از خطا و لغزش و مورد اطمینان از انجام کارهای زشت باشد... و مسئله غیبت با این روش، به گونه ای تبیین می شود که هیچ شبهه ای در آن نیست و این روش، واضح ترین روشی است که در ثبوت امامت صاحب الزمان به آن تمسک شده و دورترین آن ها از شبهات است.^۱

وی تا بدان جا این دلیل را محکم می داند که معتقد است، حتی اگر ادله نقلی غیبت قابل خدشه باشند، ادله عقلی آن خدشه بردار نیستند!^۲
شیخ طوسی علیه السلام نیز این دلیل را چنین تقریر می کند:

بدان که ما به دوروش درباره غیبت صاحب الزمان علیه السلام سخن می گوئیم: یکم. وقتی که ثابت شود که امامت در هر حال ضرورت دارد و مردم غیر معصوم جایز نیست که هیچ گاه بدون رئیس بمانند و این که از شرایط رئیس این است که عصمتش قطعی باشد. بنابراین آن رئیس باید یا آشکار و معلوم باشد یا غایب و پنهان...^۳

ایشان در ادامه بحث خود تصریح به عقلانی بودن این مبانی می کند و می نویسد:

۱. المقنع فی الغیبة، ص ۳۳-۳۵.

۲. همان.

۳. الغیبة للحجة، فصل اول، ص ۳.

از جمله چیزهایی که جزو الطاف عقلانی الهی است، ضرورت وجود ریاست معصوم است؛ زیرا هر عاقلی درک می‌کند که اگر چنین شخصی با این خصوصیت وجود نداشته باشد، نظام زندگی بشر بر هم ریخته و مبتلا به ظلم و جور و فساد می‌شود.^۱

از نظر ایشان این مسئله به اندازه‌ای روشن است که اگر کسی آن را انکار کند، شایسته سخن گفتن نیست!^۲

۲. دلیل نقلی

دومین دلیلی که اندیشمندان شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی به آن تمسک کرده‌اند، روایات متواتری است که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و سایر پیشوایان معصوم در این باره وجود دارد؛ به عنوان نمونه نوبختی - که در عصر امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیسته - در این باره می‌نویسد:

احادیث فراوانی روایت شده است که تولد قائم مخفی خواهد بود و یادش به فراموشی سپرده می‌شود و شناخته نمی‌شود، جز این که قیام نمی‌کند تا این که آشکار شود و دانسته شود که او امام و فرزند امام است.^۳

شیخ صدوق در این باره نوشته است:

ایمان هیچ مؤمنی صحیح نیست جز آن که بداند حال کسی را که به وی ایمان می‌آورد، چنان که خدای تعالی فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حَقِّند و می‌دانند.»^۴ و صحت گواهی را بر آن‌ها واجب نکرده، مگر پس از علمشان، همچنین ایمان کسی که به مهدی قائم علیه السلام ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آن که به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد، و آن

۱. همان، ص ۵.

۲. همان.

۳. فرق الشیعه، ص ۱۱۸.

۴. سوره زخرف، آیه ۸۶.

این است که ائمه علیهم‌السلام از غیبت او خبر داده و وقوع غیبت را برای شیعیان نشان توضیح داده‌اند. این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله‌هایی که از آن‌ها باقی مانده و در کتاب‌هایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت روایت گردیده است. هیچ‌یک از پیروان ائمه علیهم‌السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنفات خود، آن‌ها را ذکر کرده‌اند، و این‌ها همان کتبی است که به «اصول» معروف است و نزد ایشان - آل محمد علیهم‌السلام - از قریب دویست سال پیش از غیبت، به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است. و من اخبار مسندی که درباره غیبت است از آن اصول استخراج کرده و در این کتاب آورده‌ام.

اما حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست؛ یا این که آن‌ها علم غیب داشته‌اند به این غیبتی که الآن واقع شده است و آن را پیش از وقوعش در کتب خود نوشته‌اند - و این در نظر خردمندان و دانشمندان محال است - و یا این که این جمع کثیر در کتاب‌هایشان، یک امر کذب را ساخته باشند و آن امر کذب - همان‌گونه که ذکر کرده‌اند - اتفاق افتاده و تحقق یافته باشد، با آن که این جمع کثیر، دور از یکدیگر بوده و عقاید مختلفی داشته و در اقطار مختلفی زندگی می‌کرده‌اند. پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است.

لذا هیچ راهی باقی نمی‌ماند جز آن که بگوییم آن‌ها اخبار غیبت امام زمان علیه‌السلام را از ائمه خود - که حافظان وصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده‌اند - اخذ کرده‌اند و آن حضرت از غیبت امام زمان علیه‌السلام و صفات و مقامات او خبر داده و ایشان، آن اخبار را در کتب خود تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده‌اند و با همین دلیل و ادله دیگری شبیه به آن، حق پیروز می‌گردد «و باطل نابود می‌شود؛ زیرا که باطل، نابودشدنی است»^۱.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۱.

شیخ مفید چنین می نویسد:

و در امت اسلام از پیش توسط پیامبر هدایت و پس از آن حضرت از سوی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و سایر ائمه یکی پس از دیگری به او تصریح شده بود تا زمان پدرش حسن که نزد خواص و افراد مورد اطمینانش به او تصریح کرد و خبر غیبتش پیش از غیبتش ثابت بود و روایات حکومتش قبل از غیبتش مستفیض بود.^۱

شیخ طوسی رحمته الله نیز این دلیل را این گونه تقریر می کند:

همین طور دلالت می کند بر صحت امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و صحت غیبت ایشان، روایات شایعی که بسیار پیش از غیبت امام مهدی از سوی پدران آن حضرت آشکار و منتشر شده است مبنی بر این که صاحب این امر غیبتی خواهد داشت و چگونگی غیبت او و اختلافی که درباره اش شکل می گیرد و حوادثی که رخ می دهد و این که او دو غیبت خواهد داشت که یکی از آن ها از دیگری طولانی تر خواهد بود و در غیبت اول اخبارش شناخته می شود و در غیبت دوم اخبارش نیز شناخته نمی شود. همه این ها موافق آن چیزی است که در اخبار آمده است و اگر غیبت و امامتش صحت نداشت، موافق اخبار نمی شد؛ زیرا آن جز با اعلام خدای متعال بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله امکان پذیر نیست.

و این نیز روشی است که بزرگان و اساتید از قدیم به آن اعتماد کرده اند و ما از اخباری که متضمن این اخبار هستند، تنها بخشی را ذکر می کنیم تا صحت آن چه که گفتیم، ثابت شود. به دلیل این که جمع کردن همه آن چه که در این باره صادر شده است، طول می کشد و آن در میان کتب اخبار موجود است. کسی که آن ها را بخواند می تواند از آن کتاب به دست آورد.^۲

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

۲. الغیبة للحجة، ص ۱۵۸.

پیش از این توضیح داده شد که مسئله غیبت آن قدر مسلم و روایات آن به قدری شایع بوده که بسیاری از اصحاب ائمه - که پیش از تولد امام مهدی می زیسته اند - کتاب‌هایی با عنوان «الغیبة» نگاشته‌اند و گرچه این کتاب‌ها به دست ما نرسیده‌اند، اما در دسترس عالمان متقدم شیعه بوده و پاره‌ای از روایات آن در کتاب‌های عالمان متقدم شیعه منعکس شده است. خوانندگان عزیز می‌توانند این روایات را در کتاب‌هایی همچون *کافی*، *الغیبة نعمانی*، *کمال‌الدین و الغیبة* شیخ طوسی مطالعه کنند.

قفاری که با انبوهی از این روایات مواجه بوده است، از آوردن این روایات و حتی اشاره به آن‌ها خودداری کرده و تنها به ذکر چند روایت تأویلی اکتفا کرده است تا به گمان خود بتواند با تأویلی و باطنی خواند نشان به آن‌ها خدشه وارد کند. در این جا از طرح مسئله تأویل و معیارهای آن و تفاوت تأویل درست و اشتباه و کسانی که از تأویل قرآن آگاهی دارند چشم می‌پوشیم و تفصیل آن را به موضع خود حواله می‌دهیم. اما گفتنی است روایات تأویلی شیعه درباره غیبت بسیار اندک و انگشت‌شمارند، بلکه در قیاس با مجموعه روایات غیبت قابل ذکر نیستند. به عنوان نمونه، شیخ کلینی در جلد اول کتاب *کافی* ۳۶ حدیث که به صراحت از غیبت امام مهدی سخن می‌گوید روایت کرده است که تنها سه روایت آن از روایات تأویلی است. بنابر این خدشه به روایات تأویلی هیچ خللی به اندیشه غیبت وارد نمی‌کند و نمی‌توان به استناد تأویلی بودن آن‌ها تمام روایات را کنار نهاد.

شبهه ۴۰. استناد شیعه به غیبت انبیا برای اثبات غیبت امام مهدی

* امامیه غیبتی که برای تعدادی از انبیا رخ داده را دلیلی بر صحت مهدی خودش گرفته است. به عنوان مثال آن‌ها به این موارد استناد می‌کنند: غیبت موسی

* ویلتمس الإمامية من الغیبة التي وقعت لبعض الأنبياء دليلاً على صحة وقوع غیبة مهدیهم؛

بن عمران از قومش و فرارش از فرعون و قبیله اش - چنان که در قرآن آمده - و غیبت یوسف و مخفی ماندن خبرش از پدرش تا این که خداوند امرش را آشکار کرد و خبرش را روشن کرد و او و پدر و برادرانش را به هم رساند و قصه یونس بن متی پیامبر خداوند با قومش و گریختن او از آن ها وقتی که مخالفتشان با او به درازا کشید و حقوق او را سبک شمردند و او از آن ها و همگان غایب شد، تا جایی که هیچ کس از مکان او اطلاع نداشت و به سبب مصالحی توان او گرفته شد، تا این که این مدتی سپری شد و خداوند او را به قومش برگرداند و میان آن ها جمع کرد.

و همچنین به پنهان شدن پیامبر ما محمد در غار استناد می کنند و طوسی در پاسخ این اشکال که اگر امام شما مکلف به قیام به امر و تحمل مسئولیت سنگین امامت باشد چگونه غیبت کرده است؟ می گوید: آیا پیامبر سه سال در شعب پنهان نشد به گونه ای که هیچ کس به ایشان دسترسی نداشت؟ و آیا سه روز در غار پنهان نشد؟

حقیقت امر این است که مقارناتی که شیعه برای قانع کردن پیروان خود و کسانی که درباره غیبت به تردید افتاده بودند بیان می کند، در خاموش کردن شعله تردیدی که در قلب آن ها زبانه می کشید سودی نمی بخشد اگر آن ها با چشم عقلشان به این

فیحتجون - مثلاً - بغیبة «موسی بن عمران علیه السلام من وطنه وهربه من فرعون ورهطه كما نطق به القرآن»، وغبیة یوسف علیه السلام، واستتار خبره عن أبیه - كما جاءت به سورة في القرآن - إلى أن كشف الله أمره وظهر خبره وجمع بینة و بین أبیه وإخوته، وقصة یونس بن متی نبي الله صلی الله علیه و آله مع قومه وفراره منهم حين تناول خلافهم له، واستخفافهم بحقوقه، وغبیته عنهم وعن كل أحد حتى لم يعلم أحد من الخلق مستقره، وستره الله تعالى وأمسك علیه رمقه بضرب من المصلحة، إلى أن انقضت تلك المدة و رده الله تعالى إلى قومه، وجمع بینهم و بینة.

وكذلك استتار نبينا محمد صلی الله علیه و سلم في الغار، وقد احتج بها الطوسي على من قال: «إذا كان (إمامكم) مكلفاً للقيام بالأمر وتحمل أعباء الإمامة كيف يغاب؟» فيجيبه الطوسي بقوله: «أليس النبي صلی الله علیه و آله قد اختفى في الشعب ثلاث سنين لم يصل إليه أحد واختم في الغار ثلاثة أيام». والواقع أن هذه المقارنات التي يقوم بها الإمامية لإقناع أتباعهم والمتشككين في أمر الغيبة لا تجدي في نزع فتيل الشك المشتعل في أفئدة القوم كلما تأملوا أمر الغيبة بعين عقولهم، رغم أنهم يعولون على

مسئله توجه کنند، آن‌ها باز به این مقارنات تکیه می‌کنند، تا جایی که ابن بابویه در شأن مقارنات کتابی را نوشت تا با آن بزرگ شیوخشان را که درباه غیبت دچار شک شده بود و همین طور افرادی را که از شیعه به او پناه آورده بودند، اقناع کند. کسانی که شک و تردید در مسئله غیبت به آنان هجوم آورده بود، همان طور که خود در کتابش به آن اشاره می‌کند.

من بر این باورم که این مقارنات به دلایل بسیاری برای اثبات تفکر غیبت امامشان، به درد نمی‌خورد. از جمله این که موسی و یوسف و یونس و محمد علیهم‌السلام پیامبرانی هستند که خداوند در کتاب خود از غیبت آن‌ها به صراحت و بدون پوشش خبر داده است. اما روایات غیبت مهدی شان به حکمیهِ - اگر این انتساب درست باشد - و به ابواب اربعه ختم می‌شود که به شهادتشان طعن و ایراد وارد است. به دلیل این که آن‌ها این اخبار را برای مصلحت خودشان جعل می‌کردند؛ زیرا منافع مالی برایشان وجود داشت. به همین سبب نیز عده زیادی ادعای بابت کردند.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول: خلط قفاری میان دلایل غیبت و آن چه در مقام رفع استبعاد گفته شده

خبط فاحشی که قفاری در این بخش مرتکب شده، این است که میان دلایلی که

هذه المقارنات كثيراً، حتى إن ابن بابويه ألف في شأنه كتاباً لإقناع كبير شيوخهم الذي داخله الشك في أمر الغيبة وإقناع الحافين به من الشيعة الذين داهمهم الريب والحيرة في شأنها كما أشار إلى ذلك في كتابه.

أقول: إن هذه المقارنات غير مجدية في إثبات فكرة غيبة إمامهم لأسباب كثيرة، منها أن غيبة موسى ويوسف ويونس ومحمد عليهم‌السلام قد أخبر الله سبحانه بها في كتابه بنص واضح صريح لا لبس فيه ولا غموض، أما غيبة مهديهم فتنتهي رواياته إلى حكمة إن صحت النسبة إليها، ثم أخبار الأبواب الأربعة المطعون في شهادتهم، لأنهم يجرون المصلحة إليهم، حيث المال المتدفق. ولهذا ادعى كثيرون هذه الباطية.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۵۰.

اندیشمندان شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی اقامه کرده‌اند و آن‌چه به عنوان رفع استبعاد از غیبت بیان شده، تفاوتی ننهاد و گمان کرده با نقد آن‌چه در مقام رفع استبعاد گفته شده است، دلایل غیبت مخدوش خواهند شد. توضیح این‌که عالمان شیعه از آن‌جا که به امامت امامان دوازده‌گانه اعتقاد دارند و آنان را منصوبان از سوی خداوند متعال و مصون از هر گونه عصیان و خطا می‌دانند، به فرمایشات آنان به عنوان یک دلیل شرعی و حجت الهی می‌نگرند و از آن‌جا که این پیشوایان معصوم و در رأس آنان وجود نازنین پیامبر گرامی اسلام ﷺ سال‌ها پیش از غیبت امام مهدی ﷺ در روایاتی متواتر غیبت آن حضرت را پیش‌گویی کرده بودند، بنابراین شیعه به این مسئله به عنوان یک حقیقت تردیدناپذیر نگاه می‌کند.^۱ از این رو اگر هیچ پیامبری غیبت نمی‌کرد و در قرآن از پنهان‌زیستی هیچ پیامبری سخنی به میان نیامده بود، باز شیعه در این اعتقاد خود تردیدی نداشت، اما از آن‌جا که غیبت برای بسیاری از مردم نامأنوس و غریب از ذهن است، عالمان شیعه به تبعیت از پیشوایان معصوم برای رفع استبعاد ناشی از این نامأنوس بودن به غیبت پیامبران گذشته - که در قرآن از آن‌ها سخن رفته است - تمسک می‌کنند. بنابراین اگر تمام آن‌چه در مقام رفع استبعاد از غیبت گفته شده باطل باشد که نیست، به اصل غیبت امام مهدی ﷺ خدشه‌ای وارد نخواهد شد؛ بلکه نهایتاً استبعاد آن رفع نخواهد شد و البته روشن است که به صرف این‌که چیزی نامأنوس و دور از ذهن است، نمی‌توان آن را انکار کرد؛ همچنان که خلقت حضرت آدم ﷺ از گل، باردار شدن حضرت مریم ﷺ بدون داشتن شوهر، خواب اصحاب کهف و... همه در نگاه ابتدایی دور از ذهن هستند، اما هیچ مسلمانی در صحت آن‌ها تردید ندارد. به تعبیر دیگر، در برابر

۱. نیاز به توضیح نیست که مقصود ما از شیعه در این‌جا همه شیعیان نیست؛ چرا که اساساً در هیچ دوره‌ای از تاریخ همه مردم بر حق توافق نداشته‌اند. مقصود ما اکثریت شیعه است که طبق توضیحاتی که پیش از این گذشت، بر اعتقاد به غیبت امام مهدی ﷺ استوار مانده‌اند.

قفاری و امثال او دو مسیر بیشتر وجود ندارد؛ یا این است که تمام روایاتی که پیش از غیبت امام مهدی علیه السلام درباره غیبت آن حضرت از پیشوایان معصوم وارد شده را جعلی و ساخته و پرداخته عالمان شیعه می‌دانند، یا بر فرض پذیرش این روایات می‌خواهند اندیشه غیبت را به چالش بکشند. بر فرض دوم اگر همه آن‌چه درباره غیبت انبیا علیهم السلام گفته شده باطل باشد، به دلیل وجود روایات متواتر اصل غیبت آسیبی نخواهد دید و نهایتاً غیبت استبعاد خواهد داشت و گذشت که به صرف استبعاد نمی‌توان چیزی را انکار کرد و اگر کسی معتقد به فرض نخست باشد، اساساً بحث از صحیح یا باطل بودن مقارنات بیهوده است؛ زیرا مقارنات برای رفع استبعاد از یک حقیقتی هستند و وقتی آن حقیقت از اساس انکار شود، دیگر بحث برای رفع استبعاد از آن وجهی ندارد. البته قفاری نمی‌تواند طبق فرض نخست اندیشه غیبت را به چالش بکشد؛ چرا که اولاً او در آغاز کتاب خود متعهد شده است که باورهای شیعه را بر اساس مبانی شیعه نقد کند و روشن است که این با جعلی خواندن روایات متواتری که در منابع شیعه آمده است، همخوانی ندارد؛ ثانیاً اساساً اگر قفاری بخواهد همه روایات شیعه درباره غیبت را ساختگی بخواند، ما نیز می‌توانیم مشابه این اتهام را متوجه او و اعتقاداتش کنیم. در این صورت، میان ما و او هیچ نقطه مشترکی وجود نخواهد داشت و باب مفاهمه و گفت‌وگو بسته خواهد شد و بلکه با انکار روایات متواتر بسیاری از معارف دین اسلام - که شیعه و سنی و بر آن اتفاق نظر دارند - و حتی بسیاری از آموزه‌های ادیان دیگر نیز فرو خواهد ریخت؛ زیرا بخش عمده آموزه‌های ادیان از طریق نقل غیرمتواتر به ما رسیده است و وقتی نقل متواتر انکار شود، غیرمتواتر جای خود خواهد داشت. بنابراین مبنایی که قفاری در افکنده است، چنان آتشی خواهد افروخت که دامن خودش و حتی تمام ادیان را نیز خواهد گرفت و این چیزی است که مورد پذیرش مؤمن به هیچ دینی نخواهد بود.

با توجه با آن‌چه گذشت، ضرورتی برای پاسخ به استبعاداتی همچون این که

غیبت انبیا نزد قومشان شناخته شده بوده و غیبت امام مهدی نه، یا این که غیبت انبیا محدود بوده به خلاف غیبت امام مهدی و... وجود ندارد. اما با این حال، برای این که برای قفاری و امثال او هیچ عذری در انکار باقی نماند به استبعادات او - که البته بیش از هزار سال پیش، اسلاف او طرح کرده‌اند و در همان زمان عالمان شیعه به آن‌ها پاسخ داده‌اند^۱ - پاسخ می‌دهیم.

پاسخ دوم: رفع استبعادات قفاری

استبعاد اول: نخستین استبعاد قفاری این است که مسئله غیبت انبیا در قرآن آمده است، اما روایات غیبت امام مهدی به حکیمه و نواب اربعه منتهی می‌شود.

پاسخ: درباره ادعای منتهی شدن روایات غیبت به حضرت حکیمه یا نواب اربعه پیش از این به تفصیل سخن گفته شد، اما درباره این ادعا که مسئله غیبت انبیا در قرآن آمده اما غیبت امام مهدی نه، باید گفت اولاً روشن است که در قرآن به صراحت از غیبت امام مهدی سخنی به میان نیامده است و هیچ عالم شیعه‌ای چنین ادعایی نکرده است و اگر اندیشمندان شیعه به آیات مربوط به غیبت انبیا استناد کرده‌اند، در صدد اثبات غیبت امام مهدی توسط این آیات نبوده‌اند؛ چرا که هر جاهلی می‌داند از این که در قرآن چیزی برای کسی اثبات شده باشد نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که پس همان چیز برای شخص دیگری نیز ثابت است؛ بلکه عالمان شیعه در صدد اثبات این نکته بوده‌اند که با توجه به این آیات روشن می‌شود که اصل تحقق غیبت برای حجت خداوند امکان‌پذیر است و پنهان‌زیستی برای حجت خداوند استبعادی ندارد و این مطلب تنها امکان غیبت را ثابت می‌کند، اما تحقق آن نسبت به یک شخصیت خاص - همچون امام مهدی علیه السلام - نیازمند دلیل مستقل است و توضیح داده شد که دلیل اندیشمندان شیعه بر غایب بودن امام

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۰-۳۲؛ الغیبة للحجة، ص ۱۰۸ و...

مهدی علیه السلام افزون بر دلایل عقلی روایات متواتری است که از سوی پیشوایان معصوم پیش از تولد آن حضرت صادر شده است.

ثانیاً سؤال ما از قفاری - که مدعی شده است غیبت انبیا در قرآن ذکر شده، ولی از غیبت امام مهدی علیه السلام سخن گفته نشده، پس نمی‌توان آن را پذیرفت - این است که مقصود او چیست؟ اگر این است که به باور او هر چه در قرآن باشد پذیرفتنی است و هر چه در آن نباشد باطل است، این ادعایی است که هیچ عالم سنی و شیعی آن را به زبان نیاورده است؛ زیرا در میان مسلمانان باورهای فراوانی وجود دارد که اثری از آن در قرآن نیست. به عنوان نمونه، آیا قفاری می‌تواند برای اثبات خلافت ابوبکر و عمر و عثمان از قرآن دلیل بیاورد و به نظر او این استدلال که چون در این باره در قرآن آیه‌ای نیامده است، پس خلافت آن‌ها باطل است پذیرفتنی است؟ بنابراین یاد نشدن غیبت امام مهدی علیه السلام در قرآن نمی‌تواند بهانه مناسبی برای انکار باشد و اگر مقصود او این است که شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی علیه السلام از منابع اهل سنت نمی‌تواند دلیلی اقامه کند، این توقع نیز نامعقول است؛ چرا که اساساً اگر شرط اثبات حقانیت یک مسئله این باشد که بتوان برای آن از منابع مخالفان دلیل آورد، هیچ‌یک از اعتقادات قفاری و هم‌مسلكانش قابل اثبات نخواهد بود؛ زیرا او نیز متقابلاً مجبور خواهد بود اعتقادات خود را به استناد منابع شیعه اثبات کند و روشن است که او از انجام این کار ناتوان خواهد بود. همچنین اگر مقصود او این است که شیعه از منابع خود دلیلی بر اثبات غیبت امام مهدی علیه السلام ندارد، ادعای او بی‌اساس است؛ زیرا - چنان‌که گذشت - در منابع شیعه روایات متواتری در این باره وجود دارد که ده‌ها سال پیش از تولد امام مهدی علیه السلام از لسان امامان معصوم علیهم السلام صادر شده است و - همچنان‌که شیخ صدوق و شیخ طوسی تصریح کرده بودند - این روایات به لحاظ کثرت و تنوع راویان و تفاوت مناطق جغرافیایی آن‌ها به گونه‌ای هستند که امکان توافقشان بر کذب محال است.

استبعاد دوم: استبعاد دوم نویسنده این است که غیبت انبیا در نزد قومشان شناخته شده بود؛ زیرا آنان در میان قومشان زندگی کردند و شناخته شده بودند، اما غایب شیعیان را نه کسی می‌شناسد و نه اثری از او دیده شده است و حتی برخی از خاندانش نیز منکر او شدند؛ همان‌طور که مورخان مورد اطمینان شهادت داده‌اند که حسن عسکری بدون فرزند از دنیا رفت.^۱

پاسخ: در پاسخ این اشکال می‌توان گفت از قضا برخلاف تصور قفاری، غیبت برخی از انبیا همچون حضرت ابراهیم و موسی علیهم‌السلام از بدو تولد آغاز شد و از همان ابتدا به طور ناشناس در میان مردم زندگی می‌کردند و پس از آن که آشکار شدند و مردم به هویت آنان پی بردند. بنابراین غیبت امام مهدی علیه‌السلام از این جهت دارای نمونه‌های مشابه است. پیش از این نیز به تفصیل توضیح داده شد که افزون بر این که باور به غیبت امام مهدی علیه‌السلام از اعتقادات اجماعی شیعیان پیش از تولد آن حضرت بود، پس از تولد بسیاری از شیعیان توفیق ملاقات با آن حضرت را یافتند و اکثریت شیعه بر باور به غیبت ایشان استوار ماندند. بنابراین برخلاف ادعای نامبرده هم غیبت امام مهدی نزد قومش شناخته شده بود و هم اکثریت شیعه آن حضرت را شناختند و هم بسیاری ایشان را دیدند. درباره این ادعا که به گفته مورخان، امام حسن عسکری علیه‌السلام فرزند نداشتند به زودی گفت‌وگو خواهیم کرد.

استبعاد سوم: افزون بر این که غیبت این پیامبران از نظر زمانی و مکانی محدود بود، طولی نمی‌کشید که به قوم و اهل خود برمی‌گشتند؛ اما امام منتظر شیعیان با این که قرن‌ها گذشته است، اثری از او نیست و مکان مشخصی ندارد.^۱

كذلك غيبة الأنبياء معروفة لدى قومهم لأنهم عاشوا بينهم، وعرفوا، أما غائبهم فلم يعرفه أحد ولم ير له أثر، وكان أهله أنفسهم ينكرون وجوده. كما شهد ثقات المؤرخين أن الحسن العسكري لم يعقب - كما سيأتي - .

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۵۰.

ثم إن غيبة هؤلاء الأنبياء محدودة الزمان والمكان، ما لبثوا أن عادوا إلى قومهم وأهلهم. أما منتظرهم

پاسخ: شیخ طوسی قریب به هزار سال پیش به این اشکال، پاسخ داده است. درباره آن به اختصار می‌توان گفت هیچ برهانی عقلانی مبنی بر ضرورت کوتاه بودن غیبت وجود ندارد، بلکه این مسئله تابع عوامل پنهان زیستی است. اگر این عوامل در کوتاه مدت برطرف شوند، غیبت نیز در کوتاه مدت پایان خواهد یافت و اگر آن عوامل در درازمدت همچنان پابرجا باشند، طبیعتاً غیبت نیز به همان میزان به درازا خواهد کشید. بر این اساس به باور شیعیان، علت طولانی شدن غیبت امام مهدی علیه السلام طولانی شدن عواملی است که باعث پنهان زیستی آن حضرت شده است؛ همچون ایمن نبودن جان آن حضرت، فقدان آمادگی عمومی برای تحقق حکومت عدل جهانی و... و تا زمانی که این عوامل وجود داشته باشد، غیبت نیز به درازا خواهد کشید.

استبعاد چهارم: همین طور پیامبران خدا علیهم السلام زمانی از قوم خود غایب شدند که پیام‌های خدا را به مردم رسانده بودند. اما غایب شیعیان با وجود این که نسل‌ها آمده و رفته‌اند، هیچ خبری از او نیست.^۲

پاسخ: در پاسخ این اشکال می‌توان گفت اولاً امام مهدی نیز پس از ابلاغ رسالت خود غایب شد؛ چرا که آن حضرت در هفتاد سال دوران غیبت صغرا توسط نواب خاص خود وظایف امامت را به شایستگی انجام دادند و مانع از ایجاد بدعت‌ها و بدفهمی‌ها شده و به سؤالات و مشکلات دینی و حتی مادی شیعیان پاسخ دادند و حجت را بر مردم تمام کردند. البته آنچه مهم است، رسیدن دستورات الهی به مردم و تمام شدن حجت بر آن‌هاست و شکل آن اهمیت چندانی ندارد. ثانیاً اگر فرضاً

فقد مضت القرون ولم يعرف له أثر ولم يعلم له مكان.
۱. همان.

كذلك رسل الله الذين غابوا قد أقاموا الحجة على قومهم، وبلغوا رسالات الله في جيلهم، أما غائبهم فقد مرت الأجيال ولم نسمع منه شيئاً.
۲. همان.

امام مهدی علیه السلام پیش از انجام مسئولیت‌های خود غایب شده باشند، باز این اشکال وارد نیست؛ چرا که برخلاف انبیا - که حداقل فرصت اندکی برای اتمام حجت داشتند - حاکمان خودکامه عصر امام مهدی علیه السلام از همان آغاز تولد آن حضرت درصدد قتل ایشان بودند و فرصتی برای اتمام حجت باقی نگذاشتند. بنابراین طبیعی است که میان امام مهدی علیه السلام و سایر انبیا علیهم السلام از این جهت تفاوت باشد. به تعبیر دیگر، به اعتقاد شیعه اگر امام مهدی علیه السلام نتوانستند وظایف امامت را به طور کامل به انجام رسانند، دلیلش قصور از جانب آن حضرت نبود، بلکه ایشان برای انجام وظایف آمادگی کامل داشتند. آن چه مانع این مهم شد، تهدیدی بود که از جانب دستگاه حاکمه وجود داشت و آن حضرت را مجبور به زندگی مخفیانه و در نتیجه متروک ماندن برخی از وظایف امامت کرد. با این توضیحات روشن شد که اگر از این جهت تفاوتی میان امام مهدی علیه السلام و انبیا علیهم السلام وجود دارد، این تفاوت اولاً منطقی است؛ زیرا امام مهدی علیه السلام برخلاف پیامبران مورد نظر، فرصت اتمام حجت نداشت، چون از بدو تولد مورد تهدید بود و ثانیاً در این باره از طرف ایشان قصوری نبود و انگشت اتهام را باید به سوی عواملی که باعث تهدید شدن جان آن حضرت شدند نشانه گرفت.

استبعاد پنجم: افزون بر آن که غیبت انبیا علیهم السلام امری طبیعی بوده است؛ مانند غیبت یوسف علیه السلام که دور شدن از پدرش و ظاهر شدن در نزد قوم دیگر بود، همان طور که شخصی از یک شهر به شهر دیگر می‌رود و غیبت او زمان محدودی داشت. این حوادث حتی نسبت به انبیا حالت استثنائی دارند؛ زیرا آن‌ها جمع کثیری بودند و این وقایع برای غیر از موارد مذکور نقل نشده است.^۱

یضاف إلى ذلك أن الغيبة للأنبياء كانت طبيعية في حملتها، فغيبة يوسف هي مفارقة لأبيه وظهوره عند قوم آخرين، كما يسافر المرء من بلد إلى بلد. وهي موقوته بزمن محدود، وهي حوادث استثنائية حتى بالنسبة للأنبياء عليهم السلام، فإنهم جم غفير، ولم ينقل أن هذا حدث لغير المذكورين.

پاسخ: اولاً بر خلاف تصور قفاری بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام غیبت امام مهدی علیه السلام نیز کاملاً عادی و طبیعی است. از امام صادق علیه السلام در این باره چنین نقل شده است:

در قائم سنتی از یوسف است. [راوی می گوید:] گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می کنید! فرمود: این مردم خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آن ها هم برادر وی بودند تجارت کرده و داد و ستد نمودند و وی را نشناختند، تا آن گاه که گفت: من یوسفم و این هم برادر من است؛ پس چرا منکر می شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجّتش را از آن ها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می خواست که مکان وی را به او بنمایاند می توانست. به خدا سوگند وقتی به یعقوب و فرزندانش مزده رسید، نه روزه خودشان را به مصر رساندند. چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حجّت خود همان کند که با یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آن ها راه رود و بر بساط آن ها پا نهد و آن ها او را نشناسند تا آن گاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را به آن ها معرفی سازد، همان گونه که به یوسف اذن داد، آن گاه که به ایشان گفت: آیا می دانید آن گاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید؟ گفتند: آیا تو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و این هم برادر من است.^۲

۱. همان.

۲. إن فی القائم سنة من یوسف، قلت كأنك تذكر خيره أو غيبته؟ فقال لي: وما تنكر هذه الامة أشباه الخنازير أن إخوة یوسف كانوا أسباطاً أولاد أنبياء تاجروا یوسف وبايعوه وهم إخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: «أنا یوسف وهذا أخي» فما تنكر هذه الامة أن يكون الله عزوجل فی وقت من الاوقات يريد أن یستر حجته عنهم لقد كان یوسف يوماً ملك مصر وكان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله تبارک وتعالی أن يعرفه مكانه لقد ر علي ذلك والله لقد سار یعقوب وولده عند البشارة فی تسعة ایام إلى مصر، فما تنكر هذه الامة أن يكون الله عزوجل یفعل بحجته ما فعل بیوسف ←

واز محمد بن عثمان چنین روایت شده است:

به خدا سوگند صاحب این امر همه ساله در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و می شناسد و مردم نیز او را می بینند، اما نمی شناسند.^۱

بنابر این غیبت امام مهدی علیه السلام نیز کاملاً طبیعی است؛ چرا که آن حضرت در میان مردم حضور دارد، اما کسی از هویت ایشان مطلع نیست. خوانندگان گرامی می توانند در این باره به مطالب پیش گفته مراجعه نمایند.

ثانیاً متأسفانه آقای قفاری برای هر ادعا و شبهه خود، تنها به موردی توجه پیدا می کند که برای ایجاد شبهه مناسب تر است و موارد دیگر را ندیده می گیرد؛ زیرا روشن است که غیبت تمام انبیا علیهم السلام طبیعی نبوده است. آیا تولد حضرت ابراهیم علیه السلام به دور از دیدگان نمرود و تولد حضرت موسی علیه السلام به طور کاملاً مرموز و مخفیانه تا جایی که آثار حمل در مادرانشان پیدا نشد را می توان طبیعی دانست؟!^۲ آیا این که حضرت ابراهیم علیه السلام مخفیانه تا سنین جوانی رشد کند و کسی ایشان را نشناسد، طبیعی است؟! آیا این که حضرت موسی علیه السلام مخفیانه به دنیا آید، بعد با الهام الهی به آب انداخته شود؛ آن صندوق از قصر فرعون سر درآورد و علاقه طفل خردسال در دل کسی بیفتد که به خاطر پیدا کردن او هزاران پسر بیچه خردسال را کشته بود، امری طبیعی است؟! آیا این که ایشان تا سنین جوانی در قصر فرعون بی نام و نشان رشد کند، مسئله ای طبیعی است؟! آیا غیبت حضرت یونس علیه السلام با آن حکایت عجیب و

۱. آن یکنون بسیر فیما بینهم ویمشی فی أسواقهم ویطأ بسطهم وهم لا یعرفونه حتی یأذن الله عروج له أن یعرفهم نفسه كما أذن لیوسف علیه السلام حین قال لهم: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مِمَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ قَالُوا أَعْنُكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي. (کمال الدین وتمام النعمة، ص ۱۴۴)

۲. والله إن صاحب هذا الامر لیحضر الموسم کل سنة فیری الناس ویعرفهم ویرونه ولا یعرفونه. (همان، ص ۴۴۰)

۳. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۹۴؛ تفسیر السمعی، ج ۴، ص ۱۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹۲؛ تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۴۳۵؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۶.

این که ماهی بزرگی جلوی کشتی را بگیرد و قرعه به نام او بخورد و ماهی ایشان را ببلعد و بعد از چند روز آن حضرت را در ساحل دریا رها کند؛ درختی بر بالای سر ایشان رشد کند و آن حضرت بعد از بهبودی کامل به سوی قوم خود بازگردد، امری طبیعی است؟ حتی غیبت سه روزه حضرت رسول ﷺ در غار، امری غیرطبیعی بود؛ زیرا به امر خدا، درختی در کنار آن رویید و عنکبوت‌ها بر در آن تنیدند و دو کبوتر وحشی بر آن آشیانه ساختند تا کسی متوجه حضور آن حضرت در غار نشود.

آیا دست اعجاز خدای متعال در غیبت حضرت یوسف علیه السلام کمتر از موارد پیشین دیده شد؟ آیا غیر از این بود که برادران یوسف با همه وجود مصمم در کشتن او شدند و حتی آن طفل خردسال را در چاه عمیقی انداختند، با این حال گزندى به ایشان نرسید و سپس به گونه‌ای معجزه‌آسا نجات یافت و وارد دربار عزیز مصر شد و شد آن چه که باید می‌شد و پس از مدتی یک برده به مقام عزیزی مصر رسید و بعد از فرارسیدن زمان ظهور، پدر و برادرانش را به نزد خود فراخواند تا شاهد عظمت خدا و لطف و عنایتی که به او کرده است، باشند و بهرمنند شوند.^۱ بنابراین از یک سو همچنان که غیبت انبیا علیهم السلام به معنای مجهول بودن هویتشان برای دیگران است و نه غیب شدن جسمشان، غیبت امام مهدی علیه السلام نیز به همین معناست. از سوی دیگر، همچنان که تولد امام مهدی علیه السلام و جریانات مربوط به ایشان گاه به شکل غیرعادی است، در جریان تولد و غیبت انبیا نیز از این دست امور غیرعادی فراوان به چشم می‌خورد.

قفاری در پایان این قسمت مدعی شده است که غیبت انبیا علیهم السلام استثنا بوده است و روشن نیست مقصود او از این جمله چیست؛ چرا که ما نیز غیبت را امری استثنایی می‌دانیم. به همین دلیل است که از میان چهارده معصوم فقط معتقد به غیبت امام مهدی علیه السلام هستیم.

۱. سوره یوسف، آیه ۴ - ۱۰۲؛ *البدایة والنهایة*، ج ۱، ص ۲۰۲؛ *الکامل*، ج ۱، ص ۱۳۷.

استبعاد ششم: اما استدلال دوازده امامی ها به مخفی شدن پیامبر ﷺ در غار؛ پس این استدلال بیجاست؛ زیرا استتار پیامبر ﷺ به سبب مخفی کردن ادعای نبوت نبود، بلکه از نوع پنهان شدن در جنگ است تا کفار راه را بر او نبندند. گذشته از این که این اختفا سه روز طول کشیده و مقایسه آن با غیبت مهدی شان در نهایت حماقت است؛ زیرا تفاوت واضحی است میان مخفی شدنی که مقدمه کوتاهی برای ظهور دین است و میان اختفایی طولانی که لازمه آن رها کردن و ترک دعوت و افزایش و توسعه طغیانگری است.^۱

پاسخ: از قفاری می پرسیم اگر استتار پیامبر ﷺ از نوع استتار در جنگ بود تا کفار راه را بر او نبندند، مگر غیبت امام مهدی ﷺ برای چیز دیگری بود؟ آن حضرت نیز نه برای مخفی کردن امامت، که برای محفوظ ماندن جان شان غایب شده اند. گویا وی این طور فرض کرده است که اختفای امام دوازدهم شیعه برای اخفای ادعای امامت صورت گرفته است؛ در حالی که این غیبت نه برای اختفای امامت که برای اخفای شخص امام علیاً صورت گرفته است. آیا اختفای امام زمان ﷺ از نوع استتار در جنگ نبوده است؟ در حالی که جان ایشان در خطر بود و برای رهایی از چنگال حکام وقت، مانند هر انسان دیگری مجبور به اختفا می شود تا آخرین مشعل هدایت الهی نیز مانند آئمه پیش از او خاموش نشود. بنابراین اختفای امام زمان ﷺ نیز مانند اختفا و استتار در جنگ صورت گرفته است تا در اولین فرصت ممکن ظهور کرده و به رسالت خود قیام نماید.

أما احتجاج الاثني عشرية باختفاء النبي صلى الله عليه وسلم في الغار «فإن هذا الاستدلال واقع في غير موقعه، لأن استتار النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن لإخفاء دعوى النبوة، بل كانت من جنس التورية في الحرب، حتى لا يسد الكفار عليه الطريق، ثم هذا الاختفاء كان ثلاث أيام، فقياس ذلك على غيبة مهدبهم في غاية الحماسة، فرق واضح بين الاختفاء الذي كان مقدمة عاجلة لظهور الدين وبين الاختفاء المتناول الذي لازمه الخذلان وترك الدعوة وانتشار الطغیان»
 ۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۵۱.

اما پاسخ این ادعا که غیبت پیامبر گرامی اسلام ﷺ سه روز بود، از این رونمی توان آن را با غیبت امام مهدی مقایسه نمود، پیش از این گذشت که آنچه مهم است این است که امکان دارد حجت خداوند به دلیل شرایط حادی که بر او تحمیل می شود زندگی مخفیانه در پیش بگیرد. اگر اصل این مطلب ثابت شد، مقدار آن اهمیت چندانی ندارد؛ چرا که از نظر عقلانی نه دلیلی بر لزوم اندک بودن مدت غیبت داریم و نه عقل بر ضرورت طولانی بودن غیبت دلالت دارد؛ آنچه در این میان مدت غیبت را تعیین می کند، عواملی است که به غیبت حجت خداوند متعال انجامیده است. اگر این عوامل در کوتاه مدت از بین بروند، غیبت نیز در کوتاه مدت پایان خواهد پذیرفت و اگر در درازمدت از میان بروند غیبت نیز به درازا خواهد کشید. بنابراین آنچه از استتار پیامبر گرامی اسلام استنباط می شود، اصل امکان غیبت حجت خداوند است و برخلاف تصور قفاری که گمان کرده است عالمان شیعه می خواسته اند از استناد به غیبت پیامبر گرامی اسلام ﷺ امکان طولانی بودن غیبت را استنباط کنند، استدلال آن ها تنها ناظر به اصل امکان غیبت حجت خداوند بوده است.

شبهه ۴۱. طولانی بودن عمر امام مهدی ﷺ پذیرفتنی نیست

قفاری زیر عنوان «دفاع شیعیان از طولانی شدن غیبت» می نویسد:

* یکی از نکاتی که بر دروغ بودن ادعای وجود امام از سوی شیعیان دلالت دارد، بعید بودن زنده ماندن او در طول این مدت است که تا کنون بیش از هزار و صد سال از آن گذشته است؛ چون همان طور که ابن تیمیه گفته است، به درازا کشیدن عمر یکی از مسلمانان به این اندازه، چیزی است که عادت شایع در امت محمد آن را

* إن مما يعرف به كذب دعوى الشيعة وجود إمامها، هو استبعاد بقاءه حيا طول هذه المدة التي تجاوزت الآن ألف ومائة سنة. فإن تعمير واحد من المسلمين هذه المدة هو - كما يقول شيخ الإسلام ابن تيمية - أمر يعرف كذبه بالعادة المطردة في أمة محمد، فلا يعرف أحد ←

تکذیب می‌کند؛ زیرا هیچ شخصیتی که در عصر اسلام متولد شده باشد وجود ندارد که یکصد و بیست سال عمر کرده باشد. در حدیث صحیحی از پیامبر روایت شده است که آن حضرت در آخر عمرشان فرمودند: «آیا از امشب اطلاع دارید؟ کسانی که اکنون بر روی کره زمینند، صدسال دیگر هیچ کدامشان زنده نیستند.» پس کسانی که در آن زمان یک سال یا بیشتر داشته‌اند قطعاً بیش از صد سال زنده نمانده‌اند و اگر در آن زمان عمرها از این مقدار تجاوز نمی‌کرده طبق عادت غالب، عصرهای بعد به طریق اولی چنینند... همچنان که طبق روایت صحیحی که وجود دارد عمر مردم این امت میان شصت تا هفتاد خواهد بود و اندکی از آن تجاوز می‌کنند.

این اعتراض گلوی امامیه را می‌فشارد و ریشه اعتقاد آنان را از اساس برمی‌کند... و شیوخ شیعه درصدد برآمده‌اند از این اشکال بیرون بیایند، به این طریق که امام مهدی شان را با برخی از انبیایی که عمرشان از متوسط طبیعی عمر بشر بیشتر بوده تشبیه کنند و به اعتقاد آن‌ها مهدی شبیه نوح است که ۹۵۰ سال میان قوم خود بود. آن‌ها برای این که این مقارنه نزد پیروانشان پذیرفته شود آن را به اهل بیت نسبت دادند. ابن بابویه به سندش از علی بن الحسین چنین روایت می‌کند: «قائم شباهتی

ولد في زمن الإسلام عاشر مائة وعشرين سنة فضلاً عن هذا العمر، وقد ثبت في الصحيح عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال في آخر عمره «أرأيتمكم ليلتكم هذه، فإن على رأس مائة سنة منها لا يبقى على وجه الأرض ممن هو اليوم عليها أحد».

فمن كان في ذلك الوقت له سنة ونحوها لم يعيش أكثر من مائة سنة قطعاً، وإذا كانت الأعمار في ذلك العصر لا تتجاوز هذا الحد فما بعده من الأعصار أولى بذلك في العادة الغالبة العامة... ثم أعمار هذه الأمة ما بين الستين إلى السبعين، وقليل ممن يجوز ذلك. كما ثبت ذلك في الحديث الصحيح. هذا الاعتراض يأخذ بخناق الإمامية، ويجتث جذور اعتقادهم من أساسه... وقد حاول شیوخ الشيعة دفعه بإجراء مقارنات بين مهديهم وبعض الأنبياء عليه السلام الذي زادت أعمارهم عن المعدل الطبيعي المألوف للبشر، فالمهدي عندهم شبیه نوح عليه السلام الذي لبث في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً. وأسندوا هذه المقارنة إلى بعض آل البيت لتحظى بالقبول عند أتباعهم، فروى ابن بابويه - بسنده -

با نوح دارد و آن طول عمر است.»

و بر این باورند که باقی ماندن مهدی شان مانند باقی ماندن عیسی بن مریم و خضر و الیاس است و حتی او را با ابلیس نیز تشبیه می کنند و برای این که پیروانشان به این مقارنات یقین پیدا کنند، آن را به برخی از اهل بیت نسبت می دهند؛ زیرا در این صورت از سخنان معصوم خواهد بود. همچنین به اخبار دراز عمران بشر استناد می کنند و فراموش کرده اند که به جبرائیل و ملک الموت و تمام ملائکه و آسمان ها و زمین نیز استناد کنند.

و این دفاع را خود شیعه باطل کرده است؛ چراکه آن ها معتقدند مهدی شان یازده قرن یا بیشتر حاکم شرعی امت است و اوقیم قرآن است و به قرآن جز به او نمی توان احتجاج کرد و هدایت بشر جز از طریق او میسر نخواهد بود ... و او تنها کسی است که قرآن کامل و مصحف فاطمه و جعفر و جامعه و آن چه مردم در دین و دنیا شان به آن نیاز دارند را در اختیار دارد. پس مهدی آن ها در برابر امت مسئول است و ابزار هدایت و سعادت امت در دنیا و آخرت در دست اوست.

اما کسانی که مهدی به آن ها تشبیه شده با او تفاوت بسیاری دارند؛ چراکه نوح در میان قوم خود ۹۵۰ سال درنگ کرد و آن ها را به سوی خداوند سبحان فراخواند تا

أن علي بن الحسين قال: «في القائم سنة من نوح عليه السلام وهو طول العمر».

وكذلك يقولون إن بقاء مهديهم هو كبقاء عيسى بن مریم عليه السلام والخضر وإلياس، ويعقدون المقارنة حتى بإبليس. ويسندون جملة من هذه المقارنات إلى بعض آل البيت لتكسب صفة القطع عن أتباعهم؛ لأنها من قول المعصوم، وكذلك يحتجون بأخبار المعمرين من البشر، وفاتهم أن يعقدوا المقارنة مع جبرائيل وملك الموت، والملائكة عموماً وبالسموات والأرض.

وهذا الدفاع قد أبطله الشيعة أنفسهم؛ لأنهم يقولون بأن مهديهم هو الحاكم الشرعي للأمة منذ أحد عشر قرناً أو يزيد، وهو القيم على القرآن ولا يحتج بالقرآن إلا به، ولا هداة للبشر إلا بواسطته... وهو الذي معه القرآن الكامل ومصحف فاطمة والجفر والجامعة، وما يحتاجه الناس في دينهم وديانهم، فمهديهم مسؤول عن الأمة، ومعه وسائل هدايتهم وسعادتها في الدنيا والآخرة.

أما غيره ممن يعقدون المقارنة به فيختلفون عنه اختلافاً كثيراً، فإن نوحاً عليه السلام قد لبث في قومه ألف

آن جا که خداوند به او وحی کرد: ﴿إِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾ و او در سرداب و پناهگاهش پنهان نبود که جا و مکانش را کسی نداند، گمراهی و کفر مردم را ببیند، ولی از انظار مخفی شود و با گذشت نسل ها و عصرها او را نبینند. افزون بر این که هم اکنون عمر مهدی از عمر نوح هم بیشتر شده است.

همچنین عیسی پیش از به آسمان رفتنش، رسالت پروردگارش را به انجام رساند، حجت را تمام و امانتش را ادا کرد و غیبتش برای پیروان ضرری نداشت؛ به خلاف منتظران ها که از زمان کودکی غایب شد و شیعه را درحالی رها کرد که در وجود او و بابت او اختلاف داشتند و تقیه، آن ها را از شناخت حقیقت مذهبش کور کرده بود و با یکدیگر اختلاف و درگیری داشتند تا آن جا که برخی، برخی دیگر را تکفیر و لعن می کردند.

اما خضر و الیاس؛ محققان از اهل علم بر این باورند که آن ها مرده اند و بر فرض که زنده باشند، ما مقارنه را قبول نداریم؛ زیرا آن ها در هدایت و رهبری امت مسئولیتی بر عهده ندارند، به خلاف مهدی آن ها که به اعتقاد آن ها در برابر مسلمین در تمام شئونشان مسئولیت دارد.

سنة إلا خمسين عاماً يدعوهم إلى الله سبحانه حتى أوحى الله إليه ﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾ ولم يكن غائباً في سردابه أوفي مخبئه لا يعلم مستقره ومكانه، يرى الناس في ضلالهم وكفرهم ويتوارى عن الأنظار فلا يرونه مع تعاقب الأجيال وكر القرون. على أن عمر المهدي - الآن - قد زاد عن هذه المدة.

وكذلك عيسى عليه السلام قد بلغ رسالة ربه، وأقام الحجة وأدى الأمانة قبل رفعه إلى السماء فلم يكن يضير أتباعه أن يغيب عنهم بخلاف منتظرهم الذي غاب منذ طفولته وترك شيعته يختلفون في وجوده وبابيته، وتعميهم التقية عن معرفة حقيقة مذهبه، ويختلفون ويتنازعون حتى يكفر بعضهم بعضاً ويلعن بعضهم بعضاً.

أما الخضر و إلیاس فإن الذي عليه المحققون من أهل العلم أنهما قد ماتا، وعلى تقدير حياتها فلا تسلم لهما المقارنة، لأنهما ليسا بمكلفين في هداية هذه الأمة وقيادتها بخلاف إمامهم الذي هو مسؤول - في اعتقادهم - عن المسلمين جميعاً في كل أمورهم.

اما ابلیس؛ قرآن گزارش زنده بودنش را داده است، به خلاف مهدی شیعیان که حتی خاندان او و طوایفی از شیعیانش انکارش کردند؛ افزون بر این که ابلیس، مسئولیتش که گمراهی خلق از راه خداست را انجام می دهد و بدون تردید گمراهی شیعه با پیروی از این معدوم از کارهای اوست، اما منتظر آن ها نه نشانی دارد و نه خبری از او هست، همچنان که ابلیس از جنس بشر نیست و در هر صورت مقارنه با او درست نیست.

اما هر اندازه عمر سایر دراز عمران بشر طولانی باشد، به اندازه بعضی از آن چه برای غایبشان ادعا می کنند نمی رسد و تمام مثال هایی که شیوخ آن ها در قرن چهارم آورده اند، امروز ارزشی ندارد؛ زیرا عمر منتظرشان امروز چندین برابر عمر آن هاست، همچنان که آن ها وظایف و مسئولیت های غایبشان را برعهده نداشتند.

برخی از شیوخ معاصرشان درصدد برآمده از دانش روزیاری جسته و برامکان بقای منتظرشان دلیل اقامه کنند. مظفر در این باره چنین می گوید: «علم طب طولانی شدن حیات بیشتر از عمر طبیعی یا آن چه گمان می شود عمر طبیعی است را نفی نمی کند و آن را محال نمی شمارد، ولی علم طب هنوز نتوانسته به آن چه باعث طولانی شدن عمر انسان می انجامد، دست یابد و اگر طب از این کار عاجز باشد،

أما إبليس فالخبر في بقائه ورد به القرآن بخلاف مهدیهم الذي أنكره حتى أهله وطوائف من شيعته، ثم إن إبليس يمارس مهمته في إضلال الخلق عن سبيل الله، ولا شك أن ضلال الشيعة باتباع هذا «المعدوم» من أعماله، أما منتظرهم فليس له أثر ولا خبر. كما أن إبليس ليس من جنس الناس... فلا تسلم لهم المقارنة في كل الأحوال.

أما بقية المعمرين من البشر فإنهم مهما بلغوا من العمر فلا يصلوا إلى بعض ما يدعونه في غائبهم، وكل الأمثلة التي ضربها شیوخهم في القرن الرابع ليس لها قيمة اليوم لتجاوز عمر منتظرهم أضعافها، كما أن هؤلاء ليس لهم مهمة غائبهم ومسؤولياته.

ويحاول بعض المعاصرين من شیوخهم أن يستنجد بلغة العلم الحديث في التذليل على إمكانية بقاء منتظرهم، فيقول المظفر: «وطول الحياة أكثر من العمر الطبيعي أو الذي يتخيل أنه العمر الطبيعي لا يمنع منها الطب ولا يحيلها، غير أن الطب بعد لم يتوصل إلى ما يمكنه من تعمير حياة الإنسان وإذا

خداوند بر هر چیزی قادر است.»

و محمد حسین آل کاشف الغطا می گوید: «بزرگان فیلسوفان غرب می گویند امکان خلود انسان در دنیا وجود دارد» و ادامه می دهد: «برخی از دانشمندان بزرگ اروپا بر این باورند که اگر شمشیر ابن ملجم نبود علی بن ابی طالب از خالدین بود؛ زیرا تمام صفات کمال و اعتدال در او جمع بود.»

این نظریات برخی از کفار بود - اگر ناقلان آن راست گفته باشند - ولی خداوند سبحان به پیامبرش می گوید: «وَمَا جَعَلْنَا لِيَشْرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» و باز می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» و باز می فرماید: «نَحْنُ قَدْ زُنَّا بَيْنَكُمْ الْمَوْتِ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» و او به خلق خود داناتر است و راست گوترین سخن گویان است و با این وجود سخن کافری که می خواهد ولو با اوهام در این دنیا باقی بماند، ارزشی ندارد.

و علی الرضا - آن طور که کتاب های شیعه نقل کرده - در رد بسیاری از فرقه های شیعه که معتقد به حیات برخی از اهل بیت بودند و مرگ آنها را تصدیق نکرده و مدعی می شدند آن ها غایبند و به زودی برمی گردند، سخن صادقی دارد که از قوی ترین ردها بر دوازده امامی ها از کلام خودشان است. در *رجال کشی* چنین آمده که

عجز عنه الطب فإن الله قادر على كل شيء.»

و يقول محمد حسين آل كاشف الغطا: «بأن أكابر فلاسفة الغرب قالوا بإمكان الخلود في الدنيا للإنسان». ثم قال: «قال بعض كبار علماء أوروبا: لولا سيف ابن ملجم لكان علي بن أبي طالب من الخالدين، لأنه قد جمع جميع صفات الكمال والاعتدال».

هذا ما تقوله - نظريات بعض الكفار - إن صدق هؤلاء في نقلهم - ولكن الله سبحانه يقول لنبيه: «وَمَا جَعَلْنَا لِيَشْرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ»، ويقول: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ويقول سبحانه: «نَحْنُ قَدْ زُنَّا بَيْنَكُمْ الْمَوْتِ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ». وهو سبحانه أعلم بمن خلق، وأصدق القائلين، فلا عبرة بعد ذلك بقول كافر يحاول أن يتشبث بالبقاء في هذه الحياة ولو بالأوهام.

ولعلي الرضا - كما تنقل كتب الشيعة - كلمة صادقة قالها في الرد على الفرق الشيعية الكثيرة التي تقول بحياة بعض آل البيت ولا تصدق بموتهم وتدعي أنها غيبة وسيرجعون، وهي من أقوى الردود على

به علی الرضا گفته شد: گروهی بر پدرتان توقف کردند و گمان می کنند او رحلت نکرده است. آن حضرت پاسخ داد: «دروغ می گویند، آن ها به آن چه خداوند بزرگ مرتبه بر محمد نازل کرده کافرند و اگر قرار بود خداوند، اجل کسی را طولانی کند، اجل پیامبر خدا را طولانی می کرد.»

ولی آن ها با سخن امامشان مخالفت می کنند و گمان می کنند خداوند به خاطر نیاز بشر عمر او را طولانی کرده است، بلکه به خاطر این که هستی و هر چیزی در حیاتش به او نیاز دارد، عمر او را طولانی کرده است؛ چراکه طبق افترای آن ها اگر او نباشد، زمین اهلش را فرو می برد و نابود می کند.^۱

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به دو روایت استناد کرده است؛ روایت نخست روایت امام سجاد علیه السلام است که در آن امام مهدی علیه السلام به حضرت نوح علیه السلام تشبیه شده اند که این روایت از آن جا که مربوط به آینده بوده است و مضمون آن - طولانی شدن عمر امام مهدی علیه السلام - تحقق یافته، خود دلیل بر صحت آن است. روایت دوم از امام رضا علیه السلام است که سندی ضعیف دارد.^۲

الاثنی عشریة من كلامهم أنفسهم، فقد جاء في رجال الكشي أن علياً الرضا قيل له: إن قوماً وقفوا على أبيك ويزعمون أنه لم يموت، قال: «كذبوا وهم كفار بما أنزل الله عز وجل على محمد صلى الله عليه وآله، ولو كان الله يمد في أجل أحد لمد الله في أجل رسول الله صلى الله عليه وآله».

ولكنهم يخالفون قول إمامهم ويزعمون أن الله مد في عمره لحاجة البشر إليه؛ بل لحاجة الكون وكل شيء في الحياة إليه؛ إذ لولا - كما يفترون - لساخت الأرض، وماجت بأهلها.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۵۲-۱۰۵۸.

۲. محمد بن الحسن البرائى، قال: حدثنى أبو على، قال: حدثنى يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبى عمير الاما رويت لك ولكن حدثنى ابن أبى عمير عن رجل من أصحابنا... (اختيار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۵۹) این حدیث به دلیل مجهول بودن محمد بن الحسن (معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۱۳) و ابوعلی (همان، ج ۳، ص ۱۲۳) ضعیف است.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: استبعاد نمی‌تواند دلیل انکار باشد

اولاً آقای قفاری سخنی از محال بودن عمر طولانی امام مهدی علیه السلام به میان نیاورده، حتی جرئت چنین ادعایی را نیز نداشته است. وی یک جا عمر طولانی امام مهدی علیه السلام را بعید شمرده است: «استبعاد بقائه حیاً طول هذه المدة» و در ادامه، آن را خلاف عادت شمرده و نوشته است: «فإن تعمیر واحد من المسلمین هذه المدة... امر يعرف كذبه العادة المطردة في امة محمد» و در جایی دیگر می‌نویسد: «فما بعده من الاعصار اولى بذلك في العادة الغالبة العامة.» بنابراین، آنچه در کلمات قفاری آمده چیزی نیست جز این که عمر طولانی امام مهدی علیه السلام استبعاد دارد و خلاف عادت رایج است و بر خواننده بصیر پوشیده نیست که صرف استبعاد عمر طولانی، دلیل بر محال بودن آن نیست؛ همچنان که به صرف این که عادت رایج بر این قرار گرفته که عمر انسان‌ها کوتاه باشد، نمی‌توان عمر طولانی را انکار کرد و آن را محال شمرد. به همین دلیل است که به استناد این که عادت رایج در میان انسان‌ها تولد از پدر و مادر است، نمی‌توان پدید آمدن حضرت آدم و حوا علیهم السلام از گِل را و یا تولد حضرت عیسی علیه السلام از مادر و بدون داشتن پدر را انکار کرد. یا به استناد این که خواب انسان عادتاً از چند ساعت بیشتر طول نمی‌کشد، نمی‌توان خواب سیصد و چند ساله اصحاب کهف را انکار نمود.

ممکن است قفاری مدعی شود - همچنان که در جاهای دیگر ادعا کرده است - جریانات خلاف عادت که در قرآن آمده است را می‌پذیریم؛ زیرا قرآن به صحت آن‌ها گواهی داده است، اما طول عمر امام مهدی علیه السلام از آن جا که در قرآن نیامده است، پذیرفتنی نیست. بازگشت این ادعا به دو مطلب است: نخست این که اگر آقای قفاری منکر طول عمر امام مهدی علیه السلام است، دلیل آن خلاف عادت بودن طول عمر آن حضرت و یا تعارض آن با روایاتی همچون «أرایتکم لیلتکم هذه...» یا «اکثر اعمار

هذه الامة ما بين الستين الى السبعين) نیست، بلکه دلیل آن ذکر نشدن این مسئله در قرآن است. بنابراین تمام استدلال‌هایی که او برای انکار طول عمر حضرت اقامه کرده، فروخواهد ریخت. دوم این که بازگشت این ادعای قفاری به این است که تنها معیار پذیرش یک عقیده وجود آن در قرآن است، در حالی که اگر این معیار درست باشد بسیاری از اعتقادات اهل سنت که ریشه در قرآن ندارد، اثبات شدنی نخواهد بود.

پاسخ دوم: استناد قفاری به روایات اهل سنت در نقد شیعه

ثانیاً آقای قفاری برای اثبات استبعاد طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام به روایات اهل سنت استناد کرده است و البته این بر چیزی جز ضیق خناق او دلالت ندارد؛ زیرا اولاً اگر شیعه این روایت و امثال آن را قبول داشت، هرگز به طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام اعتقاد نداشت و گویا قفاری توقع دارد شیعه، روایات اهل سنت را معیار اعتقادات خود قرار دهد و بر پایه آن‌ها باورهای خود را تنظیم کند. ثانیاً این استدلال، عدول از روشی است که قفاری در کتاب خود برگزیده است؛ زیرا وی در آغاز کتاب خود ملتزم شده است که در نقد اعتقادات شیعیان، جز از مقبولات شیعه بهره نگیرد. از این رو استناد به روایات اهل سنت وجهی ندارد. ثالثاً بسیار مایه تأسف است که کسی که در صدد فهم و نقد باورهای شیعیان برآمده، از دیدگاه‌های عالمان هم سلک خود نیز اطلاع چندانی ندارد و اگر این مسئله از آقای قفاری قابل اغماض باشد، نمی‌توان از اقدام اساتید دانشگاه قصیم که بر نوشته‌های او مهر تأیید زده‌اند و آن را به عنوان رساله دکتری پذیرفته‌اند، چشم‌پوشی کرد.

به عنوان نمونه سیوطی در شرح حدیث مورد نظر قفاری - آرایتکم لیلتکم هذه ... -

می‌نویسد:

مقصود این است که هر کسی که در آن شب بر روی زمین وجود داشت، پس از آن بیش از صد سال عمر نخواهد کرد؛ چه عمرش پیش از آن شب کم

باشد چه زیاد و این روایت، عمر طولانی تر از صدسال را برای کسانی که پس از آن شب متولد می‌شوند نفی نمی‌کند.^۱

نووی نیز در شرح این حدیث تصریح می‌کند که این حدیث نفی‌کننده عمر بیش از صدسال برای متولدان پس از آن شب نیست،^۲ بلکه عینی پس از نقل حدیثی که مشابه روایت مورد نظر قفاری است - ما منکم الیوم من نفس منفوسه یأتی علیها مائة سنة وهی یومئذ حیه - مدعی است این حدیث ظاهرش متروک است؛ زیرا جماعتی بیش از صدسال عمر کردند.^۳ صرف نظر از آن چه گذشت، در کلام قفاری خبط‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که به ترتیب بیان می‌شود.

خبط اول: قفاری در کلمات پیش گفته برای انکار طول عمر امام مهدی علیه السلام به روایت «اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین» استناد کرده بود.

پاسخ: اولاً این روایت از منابع اهل سنت است و همچنان که گذشت استناد به منابع اهل سنت در مقام استدلال بر علیه شیعه، پشتوانه منطقی ندارد. ثانیاً پاسخ اشکال یادشده در متن آن آمده است و اگر قفاری یک بار آن را تا آخر به دقت مطالعه می‌کرد و بیش از ولع خود برای تکثیر اشکال، رغبت به فهم روایات داشت، آن را در تعارض با عمر طولانی امام مهدی علیه السلام نمی‌دید؛ زیرا در پایان حدیث تصریح شده است که: «أقلهم من یجوز ذلک» یعنی در قیاس با کسانی که عمری تا هفتاد سال دارند تعداد کسانی که عمر بیشتری دارند، کمترند. بنابراین، این روایت نه تنها عمرهای بیش از هفتاد را نفی نکرده، بلکه به صراحت از وجود و امکان آن سخن گفته است و امام مهدی علیه السلام می‌تواند یکی از مصادیق «أقلهم من یجوز ذلک» باشد.

۱. اللدیاج علی مسلم، ج ۵، ص ۴۸۳.

۲. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۱۶، ص ۹۰.

۳. عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۳۰۰.

خطب دوم: نویسنده در ادامه مدعی شده است که وقتی در عصر پیامبر اسلام ﷺ عمرها بین شصت تا هفتاد بود، در زمان‌های پس از آن به طریق اولی چنین است.
پاسخ: اولاً قفاری بر ادعای اولویت خود هیچ دلیلی اقامه نکرده است. ثانیاً سخن او از این جهت نیز باطل است؛ زیرا با رشد آگاهی بشر و افزایش امکانات و پیشرفت دانش پزشکی، متوسط عمر بشر رو به افزایش است و این حقیقتی است که از نظر علمی ثابت شده است. بنابراین، ادعای اولویت او نیز مانند سایر ادعاهایش بی اساس است.

خطب سوم: قفاری پیش از بیان دو روایت یادشده مدعی شده بود که در دوران اسلام، عمر هیچ کس به صد و بیست سال نرسیده است، چه رسد به بالاتر از آن. بنابراین طولانی بودن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه پذیرفتنی نیست.

پاسخ: این ادعای قفاری را نیز در خوش بینانه‌ترین فرض‌ها می‌توان بر بی‌اطلاعی او حمل کرد؛ زیرا در منابع اهل سنت نام ده‌ها نفر وجود دارد که در عصر اسلام متولد شده‌اند و صد و بیست سال یا بیشتر عمر کرده‌اند. به عنوان نمونه عبدالملک بن عمیر بن سوید ۱۶۳ سال عمر کرد،^۱ معروف بن عبدالله الخياط ۱۶۰ سال،^۲ محمد بن تاج‌الدین احمد الوسیمی بیش از ۱۵۰ سال،^۳ سنان بن یزید ۱۲۶ سال،^۴ محمد بن عبدالرحیم المقری بیش از ۱۲۰ سال،^۵ احمد بن علی بن الحسین،^۶ و حجاج بن یوسف قتیبه ۱۲۰ سال^۷ عمر کردند. آن‌چه گذشت اسامی تعدادی از کسانی است که

۱. الوافی بالوفیات، ج ۱۹، ص ۱۲۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۳. هدیه العارفین، ج ۲، ص ۲۶۳.

۴. تاریخ الاسلام، ج ۱۵، ص ۲۹۸.

۵. همان، ج ۳۵، ص ۴۲۱.

۶. همان، ج ۳۰، ص ۸۰۶.

۷. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۳۰۱.

به اعتراف نویسندگان سنی مذهب، عمرهای طولانی داشته‌اند و در دوران اسلام می‌زیسته‌اند. با این وجود روشن نیست چگونه قفاری مدعی شده است حتی یک نفر وجود ندارد که در دوران اسلام عمری ۱۲۰ ساله داشته باشد و اساساً روشن نیست که اصرار قفاری و سلفش ابن تیمیه بر این که در بین مسلمانان چنین عمرهای طولانی وجود نداشته، چیست. گویا مقصودشان این بوده است که وجود عمرهای طولانی در بین امت‌های پیشین، نمی‌تواند اثبات‌کننده عمر طولانی در بین امت اسلام باشد و این سخن بسیار عجیب است؛ زیرا اگر انسان‌های عصرهای گذشته عمرهای طولانی داشته‌اند به دلیل کفرشان نبوده است، تا با آمدن اسلام عمر انسان‌ها کوتاه شود؛ بلکه این دراز عمری معلول شرایط جسمی محیطی، تغذیه‌ای و... بوده است که با فراهم آوردن شرایط مشابه می‌توان همچون گذشتگان عمری طولانی داشت. به تعبیر دیگر، اسلام و کفر مسئله‌ای اعتقادی است و ربطی به طول عمر که از خواص جسمی انسان است، ندارد و حتی اگر باورها و طرز تفکر آدمی در طولانی شدن عمر او نقش داشته باشد، همچنان که برخی از دانشمندان معاصر گفته‌اند مسلمانان به عمرهای طولانی سزاوارترند. بنابراین نمی‌توان مدعی شد از آن‌جا که عمرهای طولانی در میان یهودیان و مسیحیان و بت پرستان وجود داشته، مسلمانان نمی‌توانند عمری طولانی داشته باشند. البته خوانندگان بصیر، نیک می‌دانند که این ادعای مضحک دلیلی جز ضیق خناق آقای قفاری ندارد؛ زیرا به استناد قرآن کریم و منابع اهل سنت در میان امت‌های گذشته، دراز عمران زیادی زندگی می‌کرده‌اند و این می‌تواند گواه خوبی برای اثبات امکان طول عمر امام مهدی علیه السلام باشد و چون قفاری نمی‌توانسته این حقایق تاریخی را انکار کند، چاره‌ای جز این نداشته که مدعی شود آن‌ها پیش از اسلام زندگی می‌کرده‌اند و طول عمر آن‌ها نمی‌تواند اثبات‌کننده عمر طولانی مسلمانان باشد.

خطب چهارم: قفاری در ادامه مدعی شده است که محققان از اهل علم بر این

باورند که خضر و الیاس رحلت کرده‌اند.

پاسخ: ای کاش آقای قفاری توضیح می‌داد که به نظر او محققان چه کسانی هستند و غیرمحققان چه کسانی، و معیار او برای تشخیص محقق از غیرمحقق چیست تا خوانندگان در این باره به اشتباه نیفتند. اما ما می‌دانیم که معیار او چه بوده است. به نظر او کسانی که مدعی حیات خضر و الیاس هستند از این جهت محقق نیستند که سخنان می‌تواند دلیلی بر اعتقاد شیعه مبنی بر طول عمر امام مهدی علیه السلام باشد و همین گناه نابخشودنی کفایت می‌کند تا از نظر قفاری از جرگه محققان اخراج شوند.

خوب است در این باره به سخنان برخی دانشمندان اهل سنت مراجعه کنیم. به عنوان نمونه ابن حجر می‌گوید:

اکثر علما روایاتی که از بقای خضر و عمر طولانی اش سخن می‌گویند را پذیرفته‌اند.^۱

هم‌اکنون چنین نقل می‌کند:

اکثر دانشمندان بر این باورند که خضر زنده است و در میان ماست و صوفیه بر این مطلب اتفاق نظر دارند.^۲

آلوسی نیز در تفسیر خود از این صلاح چنین نقل می‌کند که جمهور علما و مردم بر این باورند که خضر زنده است و تنها برخی محدثان، حیات او را انکار کرده‌اند.^۳ بنابراین برخلاف ادعای قفاری، بسیاری از دانشمندان اهل سنت معتقد به بقای خضرند و این گواه روشنی بر امکان عمر طولانی امام مهدی علیه السلام است.

خط پنجم: عجیب‌تر از این ادعای قفاری، پاسخی است که او به مسئله طول عمر

۱. الاصابه، ج ۲، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۲۵۲.

۳. تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۳۲۲.

حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام می دهد. او در پاسخ این استدلال شیعه که طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام به دلیل طول عمر حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام امکان پذیر است، نوشته است که این پیامبران الهی رسالت خود را انجام دادند و پس از آن غایب شدند، همچنان که اساساً خضر و الیاس عهده دار هدایت بشر نبودند، اما امام مهدی علیه السلام شیعیان پیش از انجام رسالت خود غایب شد.

پاسخ: روشن نیست که این مطلب که پیامبران الهی پس از انجام رسالت خود غایب شدند و امام مهدی علیه السلام پیش از آن، چه ارتباطی با مسئله طول عمر دارد. شیعه مدعی است از نظر قرآن طولانی شدن عمر انسان امکان پذیر است؛ زیرا حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام عمرهایی طولانی داشته اند. اما این که این بندگان صالح خداوند در طول عمر خود چه کردند و چه خوردند و چه نوشیدند و چه گفتند و کجا رفتند و... مسائل دیگری است که ارتباطی با وجه شبه مورد نظر (طول عمر) ندارد و اساساً این نکته بدیهی بر آقای قفاری مخفی مانده است که برای تشبیه دو امر به یکدیگر مماثلت و مشابَهت تام میان مشبه و مشبه به لازم نیست. به تعبیر دقیق تر، گرچه اشکال قفاری در آغاز متوجه طول عمر بوده است، اما در نهایت آن را متوجه این مطلب کرده است که جمع میان غیبت و مسئولیت امامت چگونه امکان پذیر است. البته این سؤال خوبی است که در جای خود به آن پاسخ خواهیم داد، اما این تغییر موضع قفاری و معطوف کردن اشکال از طول عمر به جمع میان امامت و غیبت نشانه آن است که او نتوانسته به استدلال شیعه درباره مسئله طول عمر خدشه ای وارد نماید و به همین دلیل اشکال را متوجه مطلب دیگری کرده است.

خط ششم: قفاری در ادامه مدعی شده بود که عمر امام مهدی علیه السلام از عمر نوح بیشتر است، بنابراین، از دراز عمری حضرت نوح علیه السلام نمی توان امکان طول عمر امام

مهدی علیه السلام را اثبات کرد؛ چنان که سایر دراز عمرانی که عالمان شیعه در قرن چهارم نام برده اند، عمری بسیار کوتاه از عمر کنونی امام مهدی علیه السلام داشته اند.

پاسخ: اولاً به روایت برخی از منابع اهل سنت، نوح علیه السلام ۱۶۵۰ سال عمر کرد و آن چه در قرآن آمده است، تنها ناظر به دوران تبلیغ ایشان است.^۱ از عمر حضرت عیسی علیه السلام نیز تا کنون بیش از دوهزار سال گذشته است و در میان دراز عمرانی که عالمان شیعه در قرن چهارم یاد کرده اند، کسانی وجود دارند که از عمر فعلی امام مهدی علیه السلام نیز بیشتر عمر کرده اند. مانند لقمان بن عاد که سه هزار و پانصد سال عمر کرد^۲ و یا بنیان گذار مهرگان که دوهزار و پانصد سال عمر کرد.^۳

ثانیاً این اشکال قفاری از آن جا ناشی شده است که او مغز و کنه استدلال شیعه را دریافته است. دانشمندان شیعه در صدد اثبات این نکته بوده اند که وجود افراد دراز عمر در گذشته تاریخ، نشان گر این واقعیت است که زنده ماندن آدمی بیش از حد معمول امکان پذیر است و مرگ بشر پس از طی عمر طبیعی یک ضرورت نیست. به تعبیر دیگر، به صرف این که عمر طبیعی بشر حدود ۷۰ سال است، نمی توان مدعی شد لزوماً حیات بشر پس از طی این مدت باید پایان یابد، بلکه این عمرهای کوتاه جز یک عادت بیش نیست و اگر با توجه به نمونه های تاریخی ثابت شد که مرگ انسان پس از طی عمر طبیعی یک ضرورت نیست، دیگر میان دو بیست سال و دوهزار سال تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا آن چه دراز عمری را نفی می کرد، ضرورت انگاشتن برخورداری آدمی از یک عمر طبیعی بود و با باطل شدن این اصل هیچ دلیلی بر انکار عمر طولانی نیست؛ چه آن عمر طولانی اندک باشد چه زیاد. به همین دلیل است که در میان نمونه هایی که عالمان شیعه ذکر کرده اند، عمرهای دو بیست و سیصد ساله نیز

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۸.

۲. الغیبة للحجة، ص ۱۱۴.

۳. الفصول العشرة، ص ۱۰۱.

پیدا می‌شود و این دلیلی ندارد جز این که آن‌ها درصدد اثبات این بوده‌اند که عمر طبیعی یک عادت است و نه یک ضرورت و اگر ضرورت نیست، نمی‌توان برایش مرزی تعیین کرد. بنابراین، اگر حضرت نوح عمری سیصد ساله هم داشت، برای اثبات طول عمر امام مهدی علیه السلام می‌شد به آن استدلال کرد.

خطب هفتم: قفاری در ادامه ادعا کرده بود که عالمان شیعه برای اثبات امکان طول عمر امام مهدی علیه السلام به طول عمر ابلیس استدلال کرده‌اند و اشکال کرده بود که اولاً مسئله طول عمر ابلیس در قرآن ذکر شده، به خلاف طول عمر امام مهدی علیه السلام و ثانیاً ابلیس از جنس بشر نیست. بنابراین، نمی‌توان برای طول عمر امام مهدی علیه السلام به آن استدلال کرد.

پاسخ: در پاسخ اشکال نخست او پیش از این ذکر شد که مبنای این سخن، این است که تنها منبعی که برای اثبات عقیده‌ای می‌توان به آن استناد کرد قرآن مجید است و هرچه در قرآن نباشد پذیرفتنی نیست و این ادعایی است که نه در میان اهل سنت طرفدار دارد و نه در میان شیعیان؛ زیرا بسیاری از باورها در میان مسلمین وجود دارد که در قرآن درباره آن سخنی به میان نیامده. بنابراین، ذکر نشدن طول عمر امام مهدی علیه السلام در قرآن، بهانه مناسبی برای انکار آن نیست و ده‌ها روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت وجود دارد، برای اثبات طول عمر امام مهدی علیه السلام کفایت می‌کند. البته قفاری نباید توقع داشته باشد که شیعه برای اثبات طول عمر امام مهدی از منابع اهل سنت دلیل بیاورد؛ زیرا پیش از این توضیح داده شد که اگر شرط حقانیت یک عقیده وجود دلایل کافی بر آن از منابع مخالفان باشد، اهل سنت نیز باید باورهای خود را بر اساس منابع شیعه بر کرسی بنشانند و در این صورت هیچ‌یک از باورهای آنان اثبات پذیر نخواهد بود.

پاسخ اشکال دوم قفاری این است که اولاً مسئله تشبیه طول عمر امام مهدی علیه السلام به طول عمر ابلیس در هیچ‌یک از روایات اهل بیت علیهم السلام وارد نشده است و اگر

کسی چنین چیزی گفته باشد، تنها نظر خود را بیان کرده است. ثانیاً با رجوع به کتاب *الزام الناصب* که قفاری این مطلب را از آن نقل کرده، روشن می‌شود که نویسنده، مطلب مورد نظر را از کتاب *البیان فی اخبار صاحب الزمان* که از نوشته‌های یکی از عالمان اهل سنت به نام محمد بن یوسف کنجی شافعی است نقل کرده است، نه این که خود مستقلاً این گونه استدلال کرده باشد. ثالثاً اگر کسی چنین سخن بگوید به بیراهه نرفته است، بلکه می‌توان از سخن او تفسیری درست ارائه کرد؛ یعنی مقصود او این است که وقتی خداوند می‌تواند جان موجود زنده‌ای همچون ابلیس را از پیش از خلقت آدم علیه السلام تا پایان دنیا حفظ کند، جان امام مهدی علیه السلام را هم می‌تواند در مدتی کمتر از آن حفظ نماید. به تعبیر دیگر، بقای حیات ابلیس نمونه‌ای از گستردگی قدرت خداوند و توانایی او بر حفظ حیات امام مهدی علیه السلام است.

خطب هشتم: آقای قفاری در ادامه به نقل از محمد حسین آل کاشف الغطا چنین نقل کرده بود که فیلسوفان غرب معتقدند خلود در دنیا برای انسان امکان پذیر است و او در پاسخ، این ادعا را با آیاتی همچون «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» در تعارض دیده بود.

پاسخ: در پاسخ این بخش از سخنان او باید گفت اولاً هیچ عالم و جاهل شیعی ادعای خلود امام مهدی علیه السلام را نکرده است و مرحوم آل کاشف الغطا نیز در مقام اثبات امکان طول عمر امام مهدی و نه خلود ایشان به این سخن فیلسوفان غربی استناد کرده است. بنابراین آیات قرآن مجید نفی‌کننده باور شیعیان درباره طول عمر امام مهدی علیه السلام نیستند. ثانیاً به گفته آل کاشف الغطا، آن چه فیلسوفان غرب ثابت کرده‌اند امکان خلود انسان است و نه ضرورت آن، یعنی به لحاظ اصول علمی و فلسفی هیچ دلیلی بر ضرورت مرگ انسان پس از طی یک عمر طبیعی وجود ندارد، در حالی که آن چه با قرآن منافات دارد ادعای ضرورت خلود انسان است نه امکان آن. به

تعبیر دیگر، هیچ منافاتی میان این وجود ندارد که خلود انسان را امکان پذیر بدانیم و معتقد باشیم هیچ دلیل عقلی و علمی بر محال بودن آن نیست. در عین حال، به فرموده قرآن مجید، این امر در خارج تحقق پیدا نمی کند و هیچ انسانی جاویدان نخواهد بود. برای مثال، این که قفاری از لجاجت دست بردارد و از تفکر و هایت دست بکشد و به مکتب اهل بیت رو آورد امری ممکن و شدنی است، اما آیا چنین چیزی در خارج تحقق پیدا می کند؟ ظاهراً خیر، اما از این که او از لجاجت خود دست نمی کشد و از تفکرات سلفی گری عدول نمی کند، نمی توان مدعی شد تحقق این امر محال و ناشدنی است.

و اما حدیث امام رضا علیه السلام که بیشتر رجال آن مجهولند و از نظر سندی قابل اعتماد نیست و قفاری عمداً قسمتی از آن را حذف کرده و متن کامل آن چنین است: «کذبوا و هم کفار بما أنزل الله عزّ وجلّ علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و لو کان الله یمدّ فی أجل أحد من بنی آدم لحاجة الخلق إليه لمدّ الله فی أجل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، اساساً بر امام مهدی علیه السلام انطباق نمی یابد؛ زیرا بر اساس فرمایش امام رضا علیه السلام، اگر وقتی که اجل کسی می رسید به خاطر نیاز خلق خداوند اجل او را طول می داد، باید اجل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز طولانی می کرد؛ یعنی هیچ گاه این طور نبوده است که اجل کسی فرا برسد و خداوند به خاطر نیاز خلق اجل او را به تأخیر بیندازد. روشن است که به باور امامیه، طولانی شدن عمر امام مهدی علیه السلام از سنخ رسیدن اجل و تأخیر اجل نیست، بلکه برای امام مهدی علیه السلام از همان اول عمر طولانی مقدر شده است. به تعبیر دیگر، اگر عمر امام مهدی علیه السلام از همان آغاز اندک بود و بعد از فرارسیدن اجل آن حضرت اجل ایشان به تأخیر می افتاد، ایشان مصداق این روایت بودند، در حالی که عمر طولانی آن حضرت از نوع رسیدن اجل و به تأخیر افتادن آن نیست، بلکه از همان آغاز چنین مقدر شده بود که آن حضرت عمری طولانی داشته باشند. بنابراین فرمایش امام رضا علیه السلام بر امام مهدی علیه السلام منطبق نمی شود.

شبهه ۴۲. انکار ختم نبوت و نسخ حکم ارث

قفاری ذیل عنوان «مهدی پس از بازگشت پنداری اش» چنین می نویسد:

* ابن بابویه در کتاب *اعتقادات* که دین امامیه را نشان می دهد، می نویسد: هنگامی که مهدی از غیبت بازگردد، احکام ارث دین اسلام را نسخ می کند. او از صادق چنین روایت می کند: «خداوند دو هزار سال پیش از خلق بدن ها میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود و چون قائم ما اهل بیت قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می برد و از برادری که در ولادت با او شریک است، ارث نمی برد.» شاید این روایت از آن چه در ذهن سردمداران این گروه [شیعه] خلجان می کند، پرده بردارد. آن ها می خواهند ارتباطات حزبی و تشکیلاتی را در میان پیروان خود جانشین پیوندهای ناشی از خویشاوندی و تولد نمایند و اموال مردم را به اسم این ارتباط و برادری به چنگ آورند و آرزو می کنند هنگام برپایی دولت موعود این را اجرا نمایند و آن را برای این که پذیرفتنی جلوه دهند، به اهل بیت نسبت می دهند.

همچنان که این روایت از انگیزه جعل کنندگان آن - که سرپوش گذاردن بر شریعت اسلام و تعطیل کردن آن است - پرده برمی دارد و تفکر ملحدانه ای را نشان می دهد که در صدد ویران کردن شریعت و انکار اندیشه ختم نبوت است.

* المهدي بعد عودته المزعومة

يشير ابن بابويه في الاعتقادات التي تسمى دين الإمامية إلى أن المهدي إذا رجع من غيبته ينسخ شريعة الإسلام فيما يتعلق بأحكام الميراث، فيذكر عن الصادق أنه يقول: «إن الله آخى بين الأرواح في الأظلة قبل أن يخلق الأبدان بألفي عام، فلو قد قام قائمنا أهل البيت أورث الأخ الذي آخى بينهما في الأظلة ولم يرث الأخ من الولادة». لعل هذه الرواية تكشف عما يختلج في نفوس أرباب تلك العصابة من رغبة في إحلال العلاقة الحزبية والتنظيمية بين أفرادها محل القرابة والولادة في الميراث، ونهب أموال الناس باسم هذه العلاقة والأخوة! وما تحلم به عند قيام دولتها الموعودة من تطبيق هذه التطلعات والتي أرادت إعطائها صيغة مقبولة بنسبها لأهل البيت.

كما تفصح هذه الرواية عن موقف واضعي هذه الروايات من تطبيق الشريعة الإسلامية ورغبتهم في تعطيلها... ثم هي تعكس مضموناً إلهادياً يسعى لهدم الشريعة، والخروج على عقيدة ختم النبوة.

این ادعا افزون بر این که خروج از شریعت اسلام است، با حکم عقل نیز مخالف می‌نماید؛ زیرا ارث بری وابسته به ارتباطات خویشاوندی و ولادت است و بشر، برادری پنداری ازلی را درک نمی‌کند تا بخواهد معیاری برای تقسیم ارث باشد.^۱

نقد و بررسی سندی

در نقد سندی روایت مورد نظر قفاری از دو جنبه می‌توان بحث نمود؛ بحث اول بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده‌اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا خیر. بحث دوم بررسی سند این روایت است.

بررسی منابع

همچنان که از عنوان کتاب *اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية* برمی‌آید، قفاری در صدد بیان اصول اعتقادات شیعه است؛ مذهب شیعه باورهایی دارد که نظام اعتقادی اش را تشکیل می‌دهند و شیعه با این باورها تعریف می‌شود. باورهای اصلی و فرعی. این نویسنده به نقد باورهای اصلی و بنیادین مذهب شیعه پرداخته است. بی‌گمان تنها عقیده‌ای که از مسلمات آن مذهب باشد، عنصر بنیادین یک مذهب به شمار می‌رود، آن عقیده باید پذیرفته همه عالمان و اندیشه‌وران آن مذهب نیز باشد یا دست کم مخالفانش انگشت شمار بنمایند. در غیر این صورت، نسبت دادن این باور به آن مکتب فکری بی‌اساس خواهد بود. با توجه به این ضابطه کلی باید دید که آیا اعتقاد به تقسیم ارث در عصر ظهور براساس خویشاوندی در عالم ارواح از مسلمات مکتب تشیع است و آیا اکثر عالمان شیعی آن را پذیرفته‌اند!

وهذه الدعوى فضلاً عن أنها خروج عن شريعة الإسلام فهي مخالفة لمنطق العقل، فالتوارث منوط بالعلاقة الظاهرة من الولادة والقربة، أما المؤاخاة الألفية المزعومة فلا يدركها البشر، فكيف تكون أساساً لقسمة الميراث؟

۱. *اصول مذهب الشيعة*، ص ۱۵۰۹-۱۵۶۰.

خوش بختانه افزون بر این که هیچ یک از عالمان شیعه به قطعیت و مسلم بودن این مسئله تصریح نکرده است، از روایت مورد نظر آقای قفاری در کتاب‌های مهمی همچون *کافی*، *تهذیب* و *استبصار* اثری نیست و از میان دانشمندان شیعی تنها چهار عالم این حدیث را در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند؛ شیخ صدوق،^۱ حسن بن سلیمان حلی در *مختصر بصائر الدرجات*،^۲ علامه مجلسی در *بحار الأنوار*^۳ و میرزا حسین نوری در *مستدرک وسائل الشیعه*^۴ که البته این سه عالم همگی از شیخ صدوق روایت کرده‌اند. بر اهل تحقیق روشن است که علامه مجلسی و میرزا حسین نوری در مقام جمع‌آوری احادیث و به اصطلاح امروزه موسوعه‌نویسی بوده‌اند و هدف ایشان لزوماً گردآوری احادیث پذیرفته شده نبوده است. بر این اساس، این دو شخصیت را از معتقدان به مضمون این حدیث نمی‌توان شمرد.

از میان عالمان شیعه از عصر غیبت تا به امروز تنها دو عالم شیعی این حدیث را در کتاب خود ثبت کرده‌اند و آن را پذیرفته‌اند؛ البته اگر ثبت حدیثی در کتابی به معنای پذیرش آن حدیث باشد - این مطلب که جای مناقشه بسیار دارد. با وجود این، چگونه نویسندگان یادشده این باور را از اصول اعتقادات شیعه برمی‌شمرد و آن را به شیعیان نسبت می‌دهد، به گونه‌ای که براساس آن، مخاطب بی‌اطلاع گمان می‌برد این عقیده از عقاید مسلم شیعه و از باورهایی است که تمام دانشمندان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند.

بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری مرسل است و در هیچ‌یک از منابع برای آن سندی ذکر

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۵۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۸۶.

نشده؛ بنابراین اشکال قفاری از اساس فرو خواهد ریخت.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: شیخ صدوق اعتقاد به تغییر حکم ارث را عقیده‌ای شیعی معرفی نکرده است

نویسنده یادشده این حدیث را از کتاب *اعتقادات* شیخ صدوق نقل کرده است. بنابراین ظاهر کلمات نویسنده، شیخ صدوق رحمته الله در مقام شمارش عقاید شیعه باور به تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح را از عقاید شیعه شمرده است، در حالی که با مراجعه به کتاب *اعتقادات* حقیقت را چیزی دیگر می‌یابیم. شیخ صدوق در باب اعتقاد شیعه درباره نفوس و ارواح می‌نویسد:

و اعتقاد ما درباره روح این است که چون روح از بدن مفارقت می‌کند، باقی می‌ماند. برخی از آن‌ها از نعمت‌ها بهره‌مند می‌شوند و برخی در عذابند تا این که خداوند آن‌ها را با قدرتش به بدن‌ها برگرداند. عیسی بن مریم علیه السلام به حواریون فرمود: به حق به شما می‌گویم که به آسمان صعود نمی‌کند مگر آن چه از آسمان فرود آمده باشد... و خداوند فرمود: و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نخوانید بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ارواح لشکریانی اجتماع یافته‌اند، پس آن‌هایی که یکدیگر را می‌شناسند، با هم الفت می‌گیرند و آن‌ها که یکدیگر را نمی‌شناسند، از هم پراکنده می‌شوند. و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دو هزار سال پیش از این که بدن‌ها را خلق کند، میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود. و چون قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می‌برد و از برادری که در ولادت با او اشتراک دارد، ارث نمی‌برد.^۱

این عبارات به روشنی دلالت دارند که شیخ صدوق رحمته الله مسئله تغییر حکم تقسیم ارث را از اعتقادات شیعه برنشمرده است، بلکه به انگیزه توضیح درباره روح در باور

۱. *الاعتقادات فی دین الامامیه*، ص ۷-۴۷.

شیعه به این حدیث اشاره می‌کند روشن است که میان این مطلب و سخنان قفاری تفاوت بسیار است.

پاسخ دوم: وجود نمونه مشابه در منابع اهل سنت

پاسخ دیگر آن که اگر وجود ضوابط متفاوت از سنت رسول گرامی اسلام ﷺ مستلزم انکار ختم نبوت و اعتقاد به نسخ شریعت اسلام باشد، اهل سنت در صف نخست معتقدان به نسخ دین اسلام و منکران ختم نبوت قرار خواهند گرفت؛ زیرا در میان روایت‌های اهل سنت از پیامبر اکرم ﷺ احادیثی وجود دارد که به تفاوت وضع و اجرای ضوابط اسلامی در آخرالزمان با سنت رسول گرامی اسلام اشارت دارند، در حالی که همه دانشمندان اهل سنت این مقررات متفاوت را نه مستلزم نقص در شریعت اسلام می‌دانند و نه مستلزم نسخ شریعت اسلام. بسیاری از کتاب‌های معتبر اهل سنت، روایاتی به مضمون زیر را دربر دارند:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، زود است که فرزند مریم از آسمان در میان شما فرود آید و حاکمی عدالت‌گر باشد. پس صلیب را بشکنند و خوک را بکشند و جزیه را لغو کنند.^۱

آن حضرت در حدیثی دیگر می‌فرماید:

میان من و او - یعنی عیسی بن مریم عليه السلام - پیامبری نیست و او از آسمان فرود خواهد آمد... پس با مردم بر سر اسلام بجنگد و صلیب را بشکنند و خوک را بکشند و جزیه را لغو کنند و خداوند در زمان او به جز اسلام تمام آیین‌ها را نابود نماید.^۲

۱. والذی نفسی بیده لیوشکن أن ینزل فیکم ابن مریم حکماً مقسطاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه. (مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۲؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۳)
۲. ... لیس بینی و بینة نبی یعنی عیسی و أنه نازل... فیقاتل الناس علی الإسلام فیدق الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه و یهلک الله فی زمانه الملل کلها إلا الإسلام. (مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰۶؛ سنن ←

جلال الدین سیوطی در شرح و تفسیر این روایات می نویسد:

و یضع الجزیه، یعنی جزیه را نمی پذیرد و از کفار جز اسلام را نمی پذیرد.^۱

ابن کثیر نیز چنین می گوید:

عیسی علیه السلام پیش از قیامت بر زمین فرود می آید و تمام اهل کتاب به او ایمان می آورند؛ زیرا او جزیه را لغو می کند و جز اسلام دین دیگری را نمی پذیرد.^۲

نووی نیز احادیث یادشده را این گونه توضیح می دهد:

تفسیر درست «و یضع الجزیه» این است که او جزیه نمی پذیرد و از کفار جز اسلام را قبول نمی کند و پرداخت جزیه جای اسلام را نخواهد گرفت، بلکه او جز اسلام یا قتل را نمی پذیرد. این دیدگاه ابوسلیمان خطابی و عالمان دیگری است... و دیدگاه درست همان است که گذشت.^۳

دو پرسش درباره روایت یادشده

دو پرسش اساسی درباره روایات یادشده وجود دارد: پرسش نخست این که آیا این مقررات که حضرت عیسی علیه السلام وضع و اجرا می نمایند، مسیحی هستند یا اسلامی؟ به تعبیر دیگر، آیا آن حضرت ضوابط یادشده را به منزله مقرراتی اسلامی اجرا می نماید و یا مقرراتی مسیحی؟ دیگر آن که اگر آن حضرت مجری احکام اسلام است، بنابراین ضوابط دین اسلام اهل کتاب به پذیرش دین اسلام موظف نیستند، بلکه با پرداخت جزیه به حکومت اسلامی می توانند زندگی کنند، همچنان که سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همین گونه بوده است. با وجود این، چگونه حضرت عیسی علیه السلام که به اجرای احکام اسلامی مأمور است، برخلاف ضوابط اسلام از اهل کتاب جزیه نمی گیرد و از آن ها جز

ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۹

۱. الدیباچ علی مسلم، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. تفسیر ابن کثیر، ص ۳۷۴.

۳. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۲، ص ۱۹۰.

اسلام را نمی‌پذیرد؟ آیا این رفتار حضرت عیسی علیه السلام به معنای نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت نیست، با این که قرآن کریم پیامبر اسلام را خاتم پیامبران معرفی کرده است؟

پاسخ پرسش اول

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت افزون بر این که تعدادی از احادیث به صراحت از پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب در آخرالزمان سخن گفته‌اند و این رخداد از ضوابط آیین مسیحیت به شمار نمی‌رود، بسیاری از محدثان و شارحان حدیث تصریح کرده‌اند که لغو شدن حکم اخذ جزیه نیز به معنای پایان یافتن زمان رسمیت آیین مسیحیت خواهد بود. بر این اساس، اقدامات حضرت عیسی علیه السلام براساس ضوابط اسلامی انجام خواهد پذیرفت و آن‌ها را رفتاری نشأت گرفته از آیین مسیحیت نمی‌توان دانست. بسیاری از شارحان احادیث به این نکته تصریح کرده‌اند، از جمله:

مناوی در این باره می‌نویسد:

عیسی علیه السلام به مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند تا روشن شود که او پیرو پیامبر ما و حکم‌کننده به شریعت آن حضرت نازل شده است.^۱

مبارکفوری نیز می‌گوید:

در شرح السنه و غیر آن چنین آمده است که عیسی علیه السلام دین نصرانیت را باطل می‌کند و طبق شریعت حنیف عمل می‌کند.^۲

عظیم‌آبادی به نقل از نووی می‌نویسد:

... مقصود از نزول عیسی علیه السلام این نیست که او به شریعتی نازل می‌شود که شریعت ما را نسخ می‌کند و در این روایات و دیگر روایات هرگز چنین مطلبی

۱. فیض‌القدیر، ج ۶، ص ۲۳.

۲. تحفة الاحوذی، ج ۶، ص ۴۰۵.

وجود ندارد؛ بلکه این احادیث صحیح بر این معنا دلالت دارند که حضرت عیسی علیه السلام حاکمی دادگر نازل می شود که به شریعت ما حکم می کند و آنچه از شریعت ما مهجور مانده را احیا می نماید.^۱

پاسخ پرسش دوم

پرسش دوم این بود که به رغم آن که حضرت عیسی علیه السلام بر پایه ضوابط اسلامی و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رفتار می کند چگونه جزیه را لغو می کند با این که بر اساس ضوابط اسلامی اهل کتاب موظف به پرداخت جزیه اند، آیا این رفتار متفاوت حضرت عیسی علیه السلام به معنای نسخ دین اسلام و انکار ختم نبوت نیست؟

در پاسخ به پرسش یادشده همه دانشمندان اهل سنت تأکید کرده اند که مخالفت سیره حضرت عیسی علیه السلام با سیرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به معنای نسخ دین اسلام و آوردن شریعت جدید نیست؛ چراکه حقیقت نسخ این است که در آغاز حکمی از نظر زمانی مطلق و بدون قید وضع شود و پس از سپری شدن مدتی لغو گردد. اما به حکمی که از آغاز به صورت محدود و تا زمانی معین وضع شود و با فرا رسیدن آن زمان معین خود به خود لغو گردد، نسخ نمی گویند. مسئله مورد نظر نیز از مصادیق همین قاعده است؛ زیرا وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «چون حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید، جزیه نمی گیرد و از غیرمسلمین جز اسلام پذیرفته نمی شود»، این سخن به معنای رسمیت داشتن آیین اهل کتاب و نیز پذیرش جزیه محدود به زمان نزول عیسی علیه السلام است و پس از این زمان، هرگز چنین حکمی وجود ندارد تا عیسی علیه السلام آن را نسخ کند. حضرت عیسی علیه السلام نیز تکلیف اسلامی خود را از همین روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خواهد یافت. نووی در این باره می نویسد:

دیدگاه درست همان است که پیش از این بیان کردیم؛ یعنی عیسی علیه السلام جز اسلام را نمی پذیرد. بر این اساس، گاه سؤال می شود که حکم یادشده

۱. عون المعبود، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۰۹]

برخلاف شریعت اسلام است؛ چراکه اگر اهل کتابی جزیه پرداخت، پذیرفتن آن واجب است و کشتن او جایز نیست، همچنان که اجبار او بر اسلام جایز نیست. پاسخ پرسش یادشده این است که: حکم یادشده (وجوب اخذ جزیه و عدم جواز کشتن اهل کتاب و اجبار او بر اسلام) تا روز قیامت استمرار ندارد، بلکه این حکم از نظر زمانی محدود به پیش از نزول حضرت عیسی علیه السلام است و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این روایات صحیح از نسخ شدن این حکم به ما خبر داده‌اند. بر این اساس، عیسی علیه السلام ناسخ این احکام نیست، بلکه پیامبر ما صلی الله علیه و آله بیان کننده نسخ است؛ چراکه عیسی علیه السلام طبق شریعت ما حکم می‌کند، پس امتناع از قبول جزیه در وقت نزول طبق شریعت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله است.^۱

جلال الدین سیوطی نیز می‌نویسد:

حضرت عیسی علیه السلام جزیه قبول نمی‌کند و از کفار جز اسلام را نمی‌پذیرد و مطلب یادشده با مشروع بودن اخذ جزیه در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و با این اصل که حضرت عیسی علیه السلام شریعت اسلام را تغییر نمی‌دهد منافات ندارد؛ چراکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این حدیث و احادیث مشابه این حکم را مقید به زمان نزول عیسی علیه السلام وضع کرده‌اند، نه این که وضع آن برای همیشه و تا روز قیامت باشد.^۲

حال پرسش ما این است که چگونه اهل سنت لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی علیه السلام را ملازم با نسخ شریعت اسلام نمی‌دانند، آن را انکار اندیشه ختم نبوت نمی‌خوانند، اما بر اساس حدیث امام صادق علیه السلام که فرموده‌اند: «... چون قائم ما اهل بیت قیام کند برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می‌برد و از برادری که در ولادت با او شریک است ارث نمی‌برد»، مدعی می‌شوند که شیعه به نسخ شریعت

۱. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲. الدیاج علی المسلم، ج ۱، ص ۱۷۷.

معتقد است و منکر اندیشه ختم نبوت است؟ به راستی چه تفاوتی میان لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی علیه السلام و تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح وجود دارد؟ مگر هر دو مورد احکامی متفاوت با سنت پیامبر اسلام نیستند؟ پس چرا یک مورد به نسخ شریعت و انکار ختم نبوت تفسیر می‌شود و دیگری هرگز مستلزم نسخ شریعت و انکار ختم نبوت دانسته نمی‌شود؟ این تفاوت در قضاوت با وجود تشابه در موضوع، آدمی را به تعجبی عمیق وامی‌دارد و مثل معروف «بائک تجرّ و بائی لاتجرّ» را یاد می‌آورد.

اشکال و پاسخ: درباره مطلب یاد شده این پرسش وجود دارد که درباره تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح و دیگر موارد که در کتاب‌های شیعه آمده، از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی نقل نشده است. از این رو، رفتار امام مهدی علیه السلام به احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مستند نیست و لذا مخالفت آن حضرت با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت معنایی نخواهد داشت.

برای پاسخ به پرسش یاد شده، ذکر دو مقدمه ضروری می‌نماید:

مقدمه اول: روشن است که همه روایت‌های موجود در کتاب‌های روایی اهل سنت، احادیث و فرمایش‌های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به شمار نمی‌روند. محدثان اهل سنت خود بر این مطلب تصریح کرده‌اند. برای نمونه، بخاری که صحیح او معتبرترین کتاب روایی اهل سنت است، به رغم این که ششصد هزار حدیث در اختیار داشته،^۱ تنها حدود چهار هزار از آن‌ها را در کتاب خود ثبت کرده است و به تصریح خود بسیاری از روایات صحیح را به منظور پرهیز از طولانی شدن کتاب ذکر نکرده^۲ و یا مسلم به رغم سیصد هزار روایتی که در اختیار داشته،^۳ تنها به ذکر حدود

۱. نیل الاوطار، ج ۱، ص ۱۱.

۲. فتح الباری، ص ۵.

۳. نیل الاوطار، ص ۱۱.

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۱۱]

چهار هزار حدیث بسنده کرده است. احمد بن حنبل دیگر محدث مشهور اهل سنت نیز ۷۵۰ هزار حدیث در اختیار داشته،^۱ ولی تنها حدود ۲۸ هزار از آن‌ها را در *مسند* خود ثبت کرده است. با وجود این، آن چه از احادیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ در کتاب‌های اهل سنت گردآوری شده، تنها بخشی از مجموعه فرمایش‌های آن حضرت به شمار می‌رود و آن حضرت احادیث فراوان دیگری هم داشته که محدثان اهل سنت موفق به ثبت آن‌ها نشده‌اند. در نتیجه، با استناد به فقدان یک حدیث در کتاب‌های اهل سنت، انکار اصل وجود آن منطقی نیست.

مقدمه دوم: بنا بر باور شیعیان که البته این باور از کلام اهل بیت علیهم‌السلام سرچشمه می‌گیرد، امامان معصوم علیهم‌السلام از پیش خود نه چیزی بردین می‌افزایند و نه از آن می‌کاهند و نه شرح و تفسیری خود ساخته از دین ارائه می‌دهند، بلکه همگی به متن فرمایش‌های پیامبر اسلام ﷺ می‌پردازند که به سند متصل و سینه به سینه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن‌ها رسیده است.

امام صادق علیه‌السلام به روایت حماد بن عثمان، به هشام بن سالم و تعدادی دیگر از صحابه‌اش فرموده است:

سخن من سخن پدر من است و سخن پدرم کلام جد من است و کلام جدم کلام حسین علیه‌السلام است و کلام حسین علیه‌السلام کلام حسن علیه‌السلام است و کلام حسن علیه‌السلام کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمایش خداوند بلندمرتبه است.^۲

در حدیثی دیگر نیز آن‌گاه که جابر از امام باقر علیه‌السلام درخواست می‌کند که هرگاه حدیثی را برای او نقل می‌فرمایید، سندش را نیز برایش بازگوید، آن حضرت

۱. همان، ص ۱۲.

۲. حدیثی حدیث اَبی و حدیث اَبی حدیث جَدی و حدیث جَدی حدیث الحسین علیه‌السلام و حدیث الحسین علیه‌السلام حدیث الحسن علیه‌السلام و حدیث الحسن علیه‌السلام حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدیث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حدیث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قول الله عزوجل. (الکافی، ج ۱، ص ۵۳)

فرموده است:

پدرم برای من از جدم رسول خدا ﷺ از جبرئیل علیه السلام از خداوند بلندمرتبه حدیث کرد و هرگاه من برای تو حدیثی می گویم سندش این است.^۱

در روایتی دیگر، جابر از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند:

ای جابر، اگر ما با نظر خود برای شما حدیث می کردیم، هرآینه از هلاک شدگان بودیم، لیکن ما برای شما احادیثی را بازگو می کنیم که آن را از رسول خدا ﷺ اندوخته ایم، همچنان که اینان طلا و نقره خود را می اندوزند.^۲

براین اساس، تمام احادیث امامان معصوم علیه السلام فرمایش های پیامبر اکرم ﷺ است، هرچند ائمه علیهم السلام به ظاهر از پیش خود سخن بگویند و آن را به آن حضرت منتسب نکنند؛ چراکه احادیث پیش گفته ضابطه ای کلی برای تمام روایات اهل بیت علیهم السلام به شمار می رود و همه آن ها را به حضرت محمد ﷺ استناد می دهد.

نکته آخر این که گرچه درباره مرجعیت دینی و سیاسی اهل بیت علیهم السلام میان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد، در مورد صداقت و راست گویی اهل بیت علیهم السلام هیچ کس تردید ندارد. از همین رو، وقتی امامان معصوم علیه السلام احادیث خود را سخنان پیامبر اکرم ﷺ معرفی کرده اند، به اقتضای صداقت و امانتشان باید بپذیریم که احادیث آن ها واقعاً فرمایش های پیامبر اکرم ﷺ است، هرچند امثال ابوهریره و عایشه و عبد الله بن عمر و کعب الاحبار آن ها را نقل نکرده باشند. مگر این که اهل سنت ابوهریره ها و کعب الحبرها را از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام راست گوتر بدانند!

۱. حدّثنی اَبی عَلَیٌّ عَنِ جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ جَبْرِئِیلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَلَّمَا أُحَدِّثُكَ بِهَذَا الْاِسْنَادِ. (الامالی، ص ۴۲)

۲. یا جابراً اِنَّا لَوَكُنَّا نَحَدِّثُكُمْ بِرَأْسِنَا كَلَّمْنَا مِنَ الْهَالِكِينَ وَلَكِنَّا نَحَدِّثُكُمْ بِأَحَادِيثِ نَكْنُزِهَا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا يَكْنُزُ هَوَّلَاءُ ذَهَبَهُمْ وَفَضَّتَهُمْ. (بصائر الدرجات، ص ۳۱۹)

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۱۳]

با توجه به دو مقدمه یادشده، در پاسخ به پرسش پیش گفته باید گفت که درباره تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح و امثال آن حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست ما نرسیده است، اما در این باره از ائمه علیهم السلام روایت وجود دارد و براساس مقدمه دوم این روایات در واقع از فرموده‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود و اقدامات امام مهدی علیه السلام را براساس این روایات می‌توان توجیه کرد. از آن جا که این روایت‌ها در واقع فرمایش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند، امام مهدی علیه السلام نه شریعت جدیدی می‌آورد و نه دین اسلام را نسخ می‌نماید، همچنان که حضرت عیسی علیه السلام با استناد به سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان رفتار می‌کند و به همین دلیل ناسخ شریعت و منکر اندیشه ختم نبوت به شمار نمی‌رود.

پاسخ سوم: رعایت نکردن جانب انصاف

ناگفته نماند که خرده‌بینی آقای قفاری در عقاید شیعه جزاشکالی نیست که حدود هشتصد سال پیش امین‌الاسلام طبرسی آن را نقل و نقد کرده است. وی در این باره نوشته است:

مسئله هفتم: گفته‌اند وقتی که به اجماع مسلمین بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد بود، شما شیعیان چگونه مدعی می‌شوید که قائم علیه السلام هنگام قیام از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد. به حکم داوود عمل می‌کند و شاهد نمی‌پذیرد و امثال این احکام را که شما در کتاب‌هایتان ذکر کرده‌اید، اجرا می‌کند، در حالی که وضع چنین احکامی به معنای نسخ شریعت اسلام و ابطال احکام آن است.^۱

امین‌الاسلام طبرسی پس از نقل این شبهه به آن پاسخ‌های متفاوتی می‌دهد و علامه مجلسی رحمته الله نیز پس از نقل کلمات مرحوم طبرسی می‌نویسد:

حسین به مسعود در شرح السنه به سند خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت

۱. اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۳۱۰.

کرده است: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، زود است که پسر مریم در میان شما فرود آید. او حاکمی دادگر خواهد بود که صلیب را می شکند، خوک را می کشد و جزیه را لغو می نماید. پس آن قدر مال می بخشد که کسی آن را قبول نمی کند». وی در توضیح این حدیث چنین می نویسد: «صلیب را می شکند» بعضی نصرانیت را باطل می کند... و «جزیه را لغو می کند» یعنی آن را از اهل کتاب برمی دارد و آن‌ها را بر پذیرش اسلام و می دارد.

ابوهریره از پیامبر ﷺ در مورد نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَام چنین حدیث کرده است: «در زمان او تمام آیین‌ها به جز اسلام نابود می شوند» و بخاری به سند خود از ابوهریره از پیامبر ﷺ چنین روایت کرده است: «چگونه خواهید بود وقتی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد.» همگان بر صحت این حدیث اتفاق نظر دارند. پایان کلام ابن مسعود.

من (علامه مجلسی) می گویم: حسین بن مسعود و غیر او احادیث دیگری را نیز در این خصوص روایت کرده اند. پس آن چه در مورد سیره قائم عَلَيْهِ السَّلَام نقل می شود مختص به شیعیان نیست و مخالفین ما نیز آن را نقل کرده اند البته آن‌ها این رفتارها را به عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نسبت می دهند با این که روایت کرده اند که «امام شما از خودتان است» پس آن چه پاسخ آن‌ها به این اشکال است [نسخ شریعت] پاسخ ما هم هست و این اشکال همچنان که متوجه ماست متوجه آن‌ها نیز هست.^۱

قفاری درباره این حدیث به کتاب *بحار الأنوار* ارجاع داده، از این رو، پیدا است که پاسخ‌های علامه مجلسی و امین الاسلام طبرسی به این حدیث را نیز مطالعه کرده است. با وجود این، او تنها اشکال را از آنان گرفته و هیچ اشاره‌ای به پاسخ‌های آن‌ها نکرده است که بنا بر انصاف سزاوار بود اگر پاسخ‌های این دو عالم شیعی را نمی پسندد، دست کم آن‌ها را نقل و نقد نماید. شاید اسلامی که آقای قفاری سنگش

۱. *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۳۸۳.

را به سینه می‌زند و شیعیان را دشمنان آن می‌خواند چنین حکم کرده است! به راستی چقدر زشت و ناپسند است که کسی از یک سو مدعی دل‌سوزی و دفاع از دین اسلام باشد و مهم‌ترین که دیگران را به دشمنی و ستیزه‌جویی با این آیین مقدس متهم نماید و از سوی دیگر خودش به ابتدایی‌ترین و پیش‌افتاده‌ترین موازین دین اسلام پشت پا بزند.

پاسخ چهارم

نویسنده مورد نظر افزون بر این که روایت مورد بحث را مستلزم هدم شریعت و انکار ختم نبوت دانسته، مدعی شده که تقسیم ارث براساس رابطه در عالم ارواح مخالف منطق عقل است! در پاسخ باید گفت که عقل تنها اجتماع و ارتفاع نقیضین و یا آن‌چه را به این دو انجامد، محال می‌داند. از این رو، باید پرسید که ادعای مخالفت با منطق عقل درباره تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح، بر چه استدلالی استوار است. آیا چنین حکمی جامع یا رافع نقیضین است و یا آن‌که به یکی از این دو می‌انجامد؟ البته روشن است که قفاری استدلالی اقامه نکرده و نه می‌تواند اقامه کند. وی تنها چنین استدلال کرده که بشر نمی‌تواند چنین پیوندی را درک کند و از این رو چنین پیوندی معیار تقسیم ارث نمی‌تواند باشد. این استدلال نیز سست است؛ چراکه ما نیز می‌دانیم که عقل بشر در عصر صد و این روایت و در عصر ما راهی برای کشف این پیوند ندارد، اما از کجا که در آینده با توسعه حوزه علوم این امر امکان پذیر نشود؟ مگر نه این‌که بسیاری از آن‌چه امروزه با گسترش مرزهای دانش ممکن و سهل‌الوصول شده، برای گذشتگان حتی تصورشدنی نبوده است؟ برای نمونه، اگر صد سال پیش کسی ادعا می‌کرد بشر در آینده خواهد توانست با انجام یک آزمایش پدر و مادر نوزادی را تشخیص دهد، آیا مانند قفاری آن را انکار نمی‌کردند و آن را مخالف منطق عقل نمی‌پنداشتند؟ در حالی که امروزه با یک آزمایش ساده می‌توان به این تشخیص رسید بنابراین، ادعای مخالفت این روایت با

منطق عقل از نظر عقلی سست و بی‌اساس است.

ضابطه کلی

پاسخ به شبهه پیش گفته، ضابطه‌ای کلی دارد که به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام درباره مخالفت سیرت امام مهدی علیه‌السلام با سیرت و سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سرایت می‌یابد. اگر سند روایاتی که از تفاوت سخن می‌گویند، اطمینان‌پذیر باشند، پذیرش سنت متفاوت امام مهدی علیه‌السلام با سنت پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسخ شریعت اسلام و انکار ختم نبوت به شمار نمی‌رود؛ چراکه تمام این رفتارهای به ظاهر متفاوت که با سیره عملی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همخوانی ندارد، در واقع به فرمایش‌های آن حضرت مستند است و از این رو، با سنت (قول، فعل و تقریر) ایشان کاملاً انطباق دارد. به همین دلیل، امام مهدی علیه‌السلام نه شریعت اسلام را نسخ خواهد کرد، نه پیامبری جدید خواهد بود و نه دین جدیدی بر بشر عرضه خواهد نمود.

شبهه ۴۳. نسخ حکم جزیه

قفاری در ادامه می‌نویسد:

و همچنین منتظر شیعیان، شریعت اسلام را درباره مسئله گرفتن جزیه از اهل کتاب تغییر می‌دهد و روایات آن‌ها به این مطلب تصریح می‌کند که منتظر آن‌ها در این مورد با شیوه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مخالفت برمی‌خیزد. روایات آن‌ها چنین می‌گوید:

«صاحب این امر جزیه نمی‌گیرد، همچنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جزیه می‌گرفت.»

و این سخن به معنای خروج مهدی از سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ایجاد تغییری

* و كذلك یغیر منتظرهم شریعة الإسلام فیما یتعلق بأخذ الجزیة من أهل الكتاب و تنصّ روایاتهم أنّ منتظرهم بهذا المنهج یخالف هدی رسول الله صلی الله علیه و سلم فتقول: «ولا یقبل صاحب هذا الأمر الجزیة كما قبلها رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»

و یکفی هذا الإعراف فی تأکید خروجه عن سنّة رسول الله صلی الله علیه و سلم و تبدیله لها عمداً...



عمدی در آن است. پس آیا جعل‌کننده این احادیث می‌خواسته شأن و جایگاه شریعت اسلام را در نظر پیروان خود سست کند و آن‌ها را بر خروج از شریعت اسلام برانگیزاند؟^۱

نقد و بررسی سندی

در نقد سندی روایت مورد نظر قفاری از دو جنبه می‌توان بحث کرد؛ بحث اول، بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده‌اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا نه. بحث دوم بررسی سند این روایت است.

بررسی اول: بررسی منابع

اولاً به جز عیاشی در تفسیر خود^۲ و علامه مجلسی در *بحارالأنوار*^۳ به نقل از تفسیر *عیاشی*، هیچ عالم شیعی دیگری حدیث مورد نظر قفاری را در کتاب خود ذکر نکرده است.

چنان‌که گذشت، نقل یک روایت در *بحارالأنوار* به معنای پذیرش آن در نزد علامه مجلسی رحمته الله نیست. بنابراین، از میان صدها عالم شیعه تنها شخصیتی که این حدیث را پذیرفته، مرحوم عیاشی است. با وجود این، چگونه آقای قفاری از این اعتقاد با عنوان «اصول مذهب شیعه» یاد کرده و آن را به شیعیان نسبت داده و از آن نتیجه گرفته که شیعیان به نسخ شریعت اسلام معتقدند و می‌خواهند دین اسلام را تغییر دهند؟

فهل أراد واضح هذه الروایات أن یهون من شأن التشريع الإسلامی فی نفوس الأتباع و یغری بالخروج علیه؟!

۱. *اصول مذهب الشیعه*، ص ۱۰۶۰.

۲. *تفسیر عیاشی*، ج ۲، ص ۶۰.

۳. *بحارالأنوار*، ج ۵۲، ص ۳۴۵.

بررسی دوم: بررسی سند

روایت مورد نظر قفاری مرسل است بنابراین اشکال او از اساس فرو خواهد ریخت و نیاز به پاسخ نخواهد داشت

نقد و بررسی محتوایی: نسخ حکم ارث اعتقاد اهل سنت است

صرف نظر از ضعف سند روایت مورد نظر قفاری و بی اساس بودن اشکال مبتنی بر آن، بسیار مایه تأسف است که آقای قفاری اعتقاد به لغو شدن جزیه در آخرالزمان را که تنها یک عالم شیعی بدان معتقد است، عقیده‌ای شیعی معرفی کرده، ولی از احادیث مشابیهی که بر همین مضمون دلالت دارند و عالمان بزرگ اهل سنت همچون بخاری،^۱ مسلم،^۲ احمد بن حنبل،^۳ ابن ماجه،^۴ ترمذی،^۵ بیهقی^۶ و ده‌ها عالم تراز اول دیگر سنی مذهب آن را روایت کرده‌اند، بی اطلاع است. این احادیث و تفسیر و توضیحات شارحان سنی مذهب درباره آن، به تفصیل در پاسخ به شبهه پیشین گذشت. کاش قفاری که از واضح‌ترین عقاید مذهب خود بی اطلاع است، به جای خرده‌بینی باورهای دیگران، همت خود را صرف آموختن معارف ابتدایی مذهب خود می‌نمود.

شبهه ۴۴. قضاوت بر اساس آموزه‌های دین یهود

نویسنده یاد شده درباره قضاوت امام مهدی علیه السلام چنین می‌نویسد:

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۰ - ۱۰۷.
۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۳.
۳. مستند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۴۰.
۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۳.
۵. سنن ترمذی.
۶. السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۴۴.

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۱۹]

* بلکه داوری و قضاوت در دولت منتظر براساس غیر دین مصطفی صلى الله عليه وآله است در کافی و غیر آن چنین آمده است: «ابا عبدالله فرمودند: «چون قائم آل محمد قیام کند، به حکم داوود عليه السلام و سلیمان عليه السلام داوری خواهد کرد و درخواست شاهد نخواهد کرد.» و در حدیث دیگری آمده است: «چون قائم آل محمد قیام نماید، میان مردم مانند داوود عليه السلام داوری خواهد کرد و نیاز به شاهد نخواهد داشت.»

کلینی - ثقة الاسلام شیعیان - این عقیده را پذیرفته و برای آن باب خاصی با این عنوان قرار داده است: بابی در مورد این که چون امرائمه عليه السلام ظاهر شود (به حکومت رسیدند) به حکم داوود عليه السلام و خاندان او داوری می کنند و درخواست شاهد نمی کنند. «و البته وجود عناصر تفکر یهودی در این دیدگاه کاملاً آشکار است و از این رو، برخی بر عنوان یادشده این گونه حاشیه زده اند: «یعنی شریعت محمدی را نسخ می کنند و به دین یهودیت رجوع می نمایند.»

بین چگونه سازندگان این احادیث که به دروغ لباس شیعه گری به تن کرده اند، خواب دولتی را می بینند که در آن به غیر دین اسلام داوری می شود؟^۱

نقد و بررسی سندی

مضمون مورد نظر قفاری در روایات متعددی نقل شده است که برخی از آن ها

* بل إن الحكم والقضاء في دولة المنتظر يقام على غير شريعة المصطفى صلى الله عليه وسلم. جاء في الكافي وغيره، قال أبو عبد الله: «إذا قام قائم آل محمد حكم بحكم داود وسليمان ولا يسأل بينة»، وفي لفظ آخر: «إذا قام قائم آل محمد حكم بين الناس بحكم داود عليه السلام ولا يحتاج إلى بينة». وقد تبنى ثقة إسلامهم الكليني هذه العقيدة وبوب لها باباً خاصاً بعنوان: «باب في الأئمة عليه السلام أنهم إذا ظهر أمرهم حكموا بحكم داود وآل داود ولا يسألون البينة». ولا يخفى ما في هذا الاتجاه من عنصر يهودي. ولهذا علق بعضهم على هذا العنوان بقوله: «أي ينسخون الدين المحمدي ويرجعون إلى دين اليهود». وانظر كيف يحلم واضعو هذه الروايات - الذين لبسوا ثوب التشيع زوراً وبهتاناً - بدولة تحكم بغير شريعة الإسلام.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۰.

سند معتبری دارند. به عنوان نمونه، نخستین روایت مورد نظر فقاری از سند معتبری برخوردار است.^۱

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: مقصود روایت مورد نظر قضاوت طبق آیین یهود نیست

در ابتدا، تذکر این نکته مهم ضروری می‌نماید که قضاوت داوودی که روایات شیعه از آن بسیار سخن گفته‌اند، اصطلاحی خاص با بار معنایی خاص است. این اصطلاح به واقعه‌ای درباره حضرت داوود علیه السلام اشاره دارد که بدون رجوع به شاهد و قسم، براساس علم خدایی طبق واقع داوری می‌کرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

در کتاب علی علیه السلام چنین نوشته است: ... داوود علیه السلام به خداوند عرض کرد: پروردگارا، حق را آن گونه که نزد توست، به من نشان ده تا طبق آن داوری کنم. خداوند فرمود: تو طاقت آن را نداری. داوود علیه السلام اصرار ورزید تا این که خداوند خواسته اش را برآورد. پس مردی نزد او آمد که از دیگری شکایت داشت و گفت: این مرد مالم را گرفته است. خداوند به داوود علیه السلام وحی کرد که این شاکی پدر این شخص را کشته و مالش را گرفته است. به دستور داوود علیه السلام شاکی کشته شد و مالش را گرفت و به آن شخص داد. مردم تعجب کردند و در این باره سخن گفتند تا خبر به داوود علیه السلام رسید و از آن جهت اندوهگین شد. از خدا خواست تا این حالت را از او بازستاند و خداوند نیز چنین کرد. آن گاه خداوند بلندمرتبه به او وحی کرد که میان مردم با شاهد و قسم داوری کن.^۲

۱. علی بن ابراهیم (ثقه: رجال نجاشی، ص ۲۶۰)، عن ابیه (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۱)، عن ابن ابی عمیر (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۲۶)، عن منصور (ثقه: همان، ص ۳۶۶)، عن فضل الأعور (ثقه: همان، ص ۳۰۸)، عن ابی عبیدة الحذاء (ثقه: همان، ص ۱۷۰). (الکافی، ج ۱، ص ۳۹۷)

۲. فی کتاب علی صلوات الله علیه...: أن داود علیه السلام قال: یا ربّ ارنی الحقّ کما هو عندک حتّی أفضی به ←

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۲۱]

براین اساس، مراد از قضاوت داوودی امام مهدی علیه السلام این است که آن حضرت بدون رجوع به شاهد و قسم براساس علم الهی خود به واقع قضاوت می‌کند. بنابراین توضیحات یادشده، قضاوت داوودی آن چنان که قفاری و هم فکرانشان پنداشته‌اند، به معنای داوری براساس آیین یهودیت نیست و آن حضرت درصدد اجرای ضوابط قضایی دین یهود نیست، بلکه در مقام داوری طبق مقررات قضایی اسلام حکم خواهد کرد و برای اثبات جرم به جای استفاده از شاهد و قسم، به علم الهی خود بسنده خواهند نمود. آشنایان با منابع شیعه می‌دانند که قضاوت داوودی، اصطلاحی خاص است و به معنای داوری به واقع و بدون رجوع به شاهد و قسم است. عجیب است که قفاری با آن همه مراجعات به منابع شیعی، از این مطلب غفلت ورزیده و یا خود را به تغافل زده است.

پاسخ دوم: دانشمندان سنی و تجویز قضاوت قاضی براساس علم خود

به‌رغم گریز قفاری از قضاوت داوودی امام مهدی علیه السلام، مسئله قضاوت قاضی به علم خود و بدون مراجعه به شاهد و اقرار، افزون بر این که به اقرار محدثان اهل سنت از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه دوم عمر سرچشمه می‌گیرد، در میان دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز طرف‌دارانی دارد که پاره‌ای آن را با قیودی پذیرفته‌اند و عده‌ای دیگر به صورت مطلق به جواز آن فتوا داده‌اند. از این رو، بر فرض که مهدی شیعیان بدون رجوع به شاهد و اقرار و قسم براساس علم خود داوری کند، بدعتی در دین نگذاشته است و اولین شخصی نبوده که در دنیای اسلام چنین کرده است. «ولیس هذا أول

فقال إنك لا تطيق ذلك. فألخ على ربه حتى فعل فجائه رجل يستعدى على رجل فقال: إن هذا أخذ مالي فأوحى الله عز وجل إلى داود عليه السلام أن هذا المستعدى قتل أبا هذا وأخذ ماله فأمر داود عليه السلام بالمستعدى فقتل وأخذ ماله فدفعه إلى المستعدى عليه قال: فعجب الناس وتحدّثوا حتى بلغ داود عليه السلام ودخل عليه من ذلك ما كره فدعا ربه أن يرفع ذلك ففعل ثم أوحى الله عز وجل إليه أن احكم بينهم بالبينات وأضفهم إلى اسمي يحلفون به. (الكافي، ج ۷، ص ۴۱۴)

قارورة كسرت في الاسلام!» برای نمونه، ابن رشد در این باره می نویسد:

از جمله مسائلی که درباره آن، فقها با یکدیگر اختلاف نظر دارند، مسئله قضاوت قاضی به علم خود است. توضیح این که به اجماع علما قاضی در مورد جرح و تعدیل به علم خود قضاوت می کند و اگر شهود برخلاف علم او شهادت دادند، طبق شهادت آن ها قضاوت نمی کند و او در خصوص اقرار و انکار خصم به علم خود عمل می کند... و همچنین به اجماع علما قاضی در ترجیح دادن دلیل یکی از دو متخاصم بر دیگری به علم خود قضاوت می کند، اگر در آن اختلافی نباشد... اما در این باره که آیا قاضی بدون شاهد و اقرار هم می تواند طبق علم خود قضاوت کند یا این که تنها باید براساس شاهد و اقرار داوری نماید، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. مالک و بیشتر اصحابش و نیز احمد و شریح نظر دوم را پذیرفته اند، اما شافعی و کوفی و ابو ثور و جماعتی گفته اند قاضی می تواند براساس علم خود داوری نماید.^۱

در کتاب *عمدة القاری* در این باره آمده است:

در این مسئله علما دیدگاه های متفاوتی دارند. شافعی گفته است که قاضی می تواند در حق الناس به علم خود داوری کند، چه علمش مربوط به پیش از قضاوت باشد، یا پس از آن. ابو ثور نیز این دیدگاه را پذیرفته است. اما ابوحنیفه معتقد است که براساس علم پیش از قضاوت نمی تواند حکم کند، اما طبق علم پس از آن می تواند. ابو یوسف و محمد گفته اند که طبق علم پیش از قضاوت می تواند داوری کند... عبدالملک معتقد است قاضی می تواند براساس علمی که در مجلس قضاوت برایش حاصل می شود، حکم کند و کرایسی می گوید: به نظر من شرط جواز داوری قاضی به علم خود این است که او به صلاح و عفاف و راستی شهره باشد و به زیادی لغزش معروف نباشد و جریمه ای بر عهده اش نباشد و اسباب تقوا در او موجود باشد و

۱. *بدایة المجتهد و نهایة المقتصر*، ج ۲، ص ۳۸۵.

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۲۳]

اسباب تهمت در او نباشد. چنین قاضی‌ای می‌تواند به علم خود داوری کند، مطلقاً. ابوالیمان از شعیب از زهری از عروه از عاشریه حدیث کرد که هند دختر عتیبه بن ربیعہ نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «... ابوسفیان مردی بخیل است، آیا من می‌توانم از مال او مخارج خانواده‌ام را بردارم؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «باکی بر تو نیست که نفقه آن‌ها را به شکل مناسب (بدون اسراف) پردازی.» طبق این حدیث پیامبر ﷺ به علم خود قضاوت کرده است.^۱

نویسنده کتاب *المعنی* نیز می‌نویسد:

ظاهر مذهب این است که حاکم به علم خود داوری نمی‌کند، نه در حدود و نه در غیر آن و نه عملی که مربوط به قبل از ولایت است و نه بعد از آن. این نظر شریح و شعبی و مالک و اسحاق و ابوعبید و محمد بن حسن و یکی از اقوال شافعی است. اما از احمد روایت دیگری نقل شده است که قاضی می‌تواند به علم خود داوری کند. این نظر را ابویوسف و ابو ثور انتخاب کرده‌اند و دیدگاه دوم شافعی نیز همین است و مزنی نیز آن را اختیار کرده است؛ زیرا چون هند به پیامبر ﷺ عرض کرد که ابوسفیان مرد بخیلی است و نفقه مورد نیاز من و فرزندانم را نمی‌دهد، پیامبر ﷺ فرمودند: «از مال او به شکل مناسب به اندازه خود و فرزندان بردار!» و پیامبر در این ماجرا بدون شاهد و اقرار به نفع هند حکم کردند؛ چراکه می‌دانستند هند راست‌گوست و ابن‌عبدالبر در کتاب خود از عروه و مجاهد روایت کرده است که مردی از بنی مخزوم به عمر بن خطاب از ابوسفیان شکایت کرده که ابوسفیان به او در مورد زمینی در فلان مکان ستم کرده است. عمر گفت: «من به این مطلب داناتر از مردم هستم. من و تو هنگامی که نوجوان بودیم، گاهی در آن جا بازی می‌کردیم. پس ابوسفیان را نزد من بیاور.» آن مرد چنین کرد و عمر به ابوسفیان گفت: «ای ابوسفیان با ما به فلان مکان بیا.» آن‌ها برخاستند و به آن مکان

۱. عمدة القاری، ج ۲۴، ص ۲۳۵.

رفتند. عمر به ابوسفیان گفت: «این سنگ را از این جا بردار و آن جا بگذار.» ابوسفیان گفت: «به خدا سوگند چنین نمی‌کنم.» عمر گفت: «به خدا سوگند می‌کنی و ابوسفیان پاسخ داد به خدا سوگند چنین نمی‌کنم.» عمر تازیانه خود را بلند کرد و گفت: «بی‌مادر سنگ را بردار و آن جا بگذار! تو ظلم قدیمت را فراموش کرده‌ای؟» پس ابوسفیان سنگ را برداشت و جایی که عمر می‌گفت گذاشت... آن‌ها گفته‌اند که طبق این روایت عمر به علم خود قضاوت کرده است.^۱

آن چه گذشت تنها دیدگاه شماری از دانشمندان اهل سنت در خصوص جواز قضاوت قاضی به علم خود و بدون رجوع به شاهد و اقرار بود. از این رو، اگر بپذیریم که امام مهدی علیه السلام قضاوت داوودی می‌کند و شاهد نمی‌خواهد، این داوری حتی براساس فقه اهل سنت نیز قضاوتی اسلامی و هماهنگ با سنت و سیرت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خواهد بود. ای کاش آقای قفاری و هم‌اندیشان به جای آن همه زحمت‌های بی‌هوده برای خدشه زدن‌های بی‌اساس به شیعه، اندکی در محضر اساتید باانصاف سنی مذهب زانو می‌زدند تا با منابع اهل سنت آشنا شوند و این چنین درباره شیعه جاهلانه قضاوت نکنند.

شبهه ۴۵. وضع احکام جدید توسط امام مهدی

روایت زیر از دیگر احادیثی به شمار می‌رود که قفاری به آن خرده گرفته است:

* [هنگامی که قائم قیام کند] برای سه چیز حکم صادر می‌کند که هیچ کس پیش از وی حکم نکرده است. پیرمرد زناکار را اعدام می‌کند و کسی را که مانع زکات دادن می‌شود به قتل می‌رساند و ارث برادر را به برادر در اظله (عالم ارواح) می‌دهد.^۱

۱. المغنی، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

* إینه يحکم بثلاث لم يحکم بها أحد قبله يقتل الشيخ الزانی و يقتل مانع الزکوة و یورث الأخ أخاه فی الأظلة.

نقد و بررسی سندی

در نقد سندی روایت مورد نظر قفاری از دو جنبه می‌توان بحث کرد؛ بحث اول، بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده‌اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا نه؛ و بحث دوم، بررسی سند این روایت است.

بررسی اول: بررسی منابع

در پاسخ این سؤال که آیا واقعاً - چنان که قفاری مدعی شده - این حدیث را عالمان شیعی پذیرفته‌اند و مضمون آن از اعتقادات شیعیان است یا خیر، باید گفت: مضمون این حدیث با اندکی تفاوت در این حدیث امام صادق علیه السلام منعکس شده است:

خداوند دو خون را حلال شمرده است که هیچ کس به آن قضاوت نمی‌کند تا این که خداوند قائم ما اهل بیت را برانگیزاند. پس چون خداوند بلندمرتبه قائم ما اهل بیت را برانگیزاند، او بدون این که شاهدهی بخواید، در مورد آن‌ها طبق حکم خداوند داوری خواهد کرد زناکار محصن را سنگ سار خواهد نمود و کسی را که زکات نمی‌پردازد گردن خواهد زد.^۲

تفاوت عمده این دو حدیث در فقره سوم حدیث نخست وجود دارد که در روایت دوم نیامده است. کتاب‌های کافی،^۳ من لایحضره الفقیه،^۴ محاسن،^۵

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۶۱.

۲. دمان فی الإسلام حلال من الله لایقضى فیهما أحد حتى یبعث الله قائمنا أهل البيت فإذا بعث الله عزوجل قائمنا أهل البيت حکم فیهما بحکم الله لایرید علیهما بیئة الزانی المحصن یرجمه ومانع الزکوة یضرب عنقه. (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۱)

۳. ج ۳، ص ۵۰۳.

۴. ج ۲، ص ۱۱.

۵. ج ۱، ص ۸۷.

وسائل الشیعة،^۱ مستدرک وسائل الشیعة،^۲ منتهی المطلب،^۳ حدائق،^۴ جواهر^۵ و... حدیث دوم را از میان این دو حدیث یاد کرده‌اند؛ زیرا این روایت از نظر دلالت، از هر نوع ابهام و اشکال خالی است و علاوه بر عالمان شیعه، اهل سنت نیز به مضمون آن فتوا داده‌اند. اما کسانی چون کلینی، برقی، شیخ حر عاملی، علامه حلی و صاحب جواهر که حدیث دوم را در کتاب‌های خود آورده‌اند، از نقل حدیث نخست که مضمونی شبیه حدیث دوم دارد، سر باز زده‌اند و از میان عالمان شیعه فقط شیخ صدوق^۶ و نویسنده مختصر بصائر الدرجات^۷ و علامه مجلسی^۸ و میرزا حسین نوری این روایت را^۹ به نقل از شیخ صدوق، در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند. چنان که گذشت، علامه مجلسی و میرزا حسین نوری از زمره معتقدان به این روایت به شمار نمی‌روند، همچنان که از نبودن این حدیث در من لایحضره الفقیه به اعتماد نداشتن ایشان به روایت مورد نظر می‌توان پی برد؛ البته اعراض دانشمندان شیعه از این حدیث، به دلیل وجود فقره سوم بوده، یعنی تقسیم ارث بر اساس خویشاوندی در عالم ارواح. با وجود این، چگونه قفاری مضمون این حدیث را از اعتقادات شیعه معرفی کرده و بر اساس آن مدعی شده است که عالمان شیعه معتقدند، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه شریعت اسلام را نسخ می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؟

۱. ج. ۹، ص ۳۳.

۲. ج. ۷، ص ۲۵.

۳. ج. ۱، ص ۴۷۱.

۴. حدائق الناظره، ج ۱۲، ص ۶.

۵. جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۱۳.

۶. خصال، ص ۱۶۹.

۷. ص ۱۷۰.

۸. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۸۶.

بررسی دوم: بررسی سند

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است^۱ و از این رو اشکال قفاری نیز نیاز به پاسخ گویی نخواهد داشت.

بررسی محتوایی: پذیرش احکام یادشده از سوی اهل سنت

صرف نظر از حکم تقسیم ارث که از نبود آن در گفتار محدثان شیعه، نظر منفی آنان درباره این حکم را می توان دریافت، درباره دو حکم نخست یعنی قتل شیخ زانی و قتل مانع زکات باید گفت که عالمان سنی مذهب بیش از فقهای شیعه بر صحت این دو حکم تأکید کرده اند که برخی از کلمات آنان را در این زمینه نقل می کنیم:

الف) قتل شیخ زانی

جمله «الشیخ والشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة؛ پیرمرد و پیرزن چون زنا کردند، آن دو را حتماً رجم کنید»، به باور اهل سنت، از آیات قرآن مجید بوده که چون لفظ آن نسخ شده، از قرآن حذف گشته، اما حکمش همچنان باقی مانده است. عمر نیز در پی افزودن این جمله به قرآن بود، اما از ترس چنین نکرده است. شافعی در مسند خود چنین روایت می کند:

عمر بن خطاب گفت: هس دارید که به سبب آیه رجم هلاک نشوید! مبادا کسی از شما بگوید ما حکم دو حد را در کتاب خدا نیافتیم؛ زیرا رسول خدا ﷺ رجم کرد و ما نیز رجم کردیم. سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! اگر مردم نمی گفتند عمر به کتاب خدا چیزی افزوده، این جمله را در

۱. حدثنا علی بن أحمد بن موسی رضی الله عنه قال: حدثنا حمزة بن القاسم العلوی قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن عمران البرقی قال: حدثنا محمد بن علی الهمدانی، عن علی بن أبی حمزة. (الخصال، ص ۱۶۹)

این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۸۳)

آن می‌نوشتیم: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة.» همانا این آیه را پیش از این، قرائت می‌کردیم.^۱

بیهقی در *السنن الکبری* از عمر چنین روایت می‌کند:

هراس دارم زمان بر مردم بگذرد تا جایی که کسی بگوید ما رجم را در کتاب خدا نیافتیم و با ترک فریضه‌ای گمراه شوند که خداوند بلندمرتبه آن را نازل فرمود. همانا رجم حق است؛ اگر مرد محصن باشد و شاهد بر آن اقامه شود یا حمل وجود داشته باشد یا اعتراف باشد و ما در قرآن این چنین قرائت می‌کردیم: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة.» همانا رسول خدا ﷺ رجم کرد و ما نیز پس از او رجم کردیم. این را بخاری در حدیث صحیحی از علی بن عبدالله و مسلم از ابوبکر روایت کرده است.^۲

نووی در شرح جمله «فكان مما أنزل الله عليه آية الرجم» می‌نویسد:

مقصود از آیه رجم این آیه است: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة.» و این از آیاتی است که لفظش نسخ شده، اما حکم آن مانده است.^۳

ب) قتل مانع زکات

درباره حکم قتل مانع زکات باید گفت، ابوبکر اولین کسی بود که در طول تاریخ اسلام عده‌ای از مسلمانان را به بهانه اجرای این حکم به قتل رساند. بخاری در این زمینه از ابوهریره چنین روایت می‌کند:

چون رسول خدا ﷺ رحلت نمود و ابوبکر جانشین آن حضرت شد و کسانی از عرب کافر شدند، عمر به ابوبکر گفت: «تو چگونه با مردم می‌جنگی با این که پیامبر ﷺ فرمود: به من دستور داده شد که با مردم بی‌جنگم تا این که لا إله إلا الله بگویند. پس کسی که چنین گفت، مال و جانش محفوظ است،

۱. ص ۱۶۳.

۲. *السنن الکبری*، ج ۸، ص ۲۱۱.

۳. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۱۱، ص ۱۹۱.

مگر به حقش و حساب او با خداست.» ابوبکر پاسخ داد: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد خواهیم جنگید؛ زیرا زکات حق مالی است و به خدا سوگند اگر زانو بند شتری را که به پیامبر دادند از من دریغ کنند، با آنها خواهیم جنگید!» پس عمر گفت: «به خدا سوگند جز این نبود که دیدم خداوند سینه ابوبکر را برای جنگ گشود و دانستم که این کار حق است!»^۱

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

احتمالاً ابوهیره به اعتماد دانش مخاطبان نخواستہ تمام ماجرا را نقل کند؛ زیرا آنها کیفیت ماجرا را می دانسته اند. شاهد ما بر مختصر بودن حدیث ابوهیره این است که عبدالله بن عمر و انس این حدیث را با اضافه ای که ابوهیره آن را نقل نکرده، روایت کرده اند. در حدیث ابن عمر از رسول خدا ﷺ چنین آمده است: «به من دستور داده شد که با مردم بجنگم تا این که لا اله الا الله و محمد رسول الله بگویند و نماز بگذارند و زکات بپردازند. چون چنین کردند جان و مالشان محفوظ است مگر به حق اسلام و حساب آنها بر خداست.» از استدلال ابوبکر و اعتراض عمر فهمیده می شود که آنها از حدیثی که ابن عمر، انس و ابوهیره همراه با این اضافه در مجلس دیگری از رسول خدا ﷺ شنیده بودند، بی اطلاع بوده اند.^۲

به باور ابن حجر، ابوبکر نه تنها قتال با مانعان زکات را باور داشت، بلکه معتقد بود که پس از پیروزی با آنان، همچون کافران اموالشان غنیمت و زن و فرزندانشان اسیر به شمار می روند.^۳

چنان که گذشت، قتل پیرمرد زناکار و قتال با مانع زکات حکمی نوظهور نیست و

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۰.

۲. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۱، ص ۲۰۵.

۳. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۴۸.

امام مهدی علیه السلام در صدد ایجاد بدعت در دین اسلام نخواهد بود، بلکه این دو حکم از مسلمات مذهب اهل سنت است؛ به گونه ای که یکی را عمر می خواسته به قرآن بیفزاید و دیگری را اولین بار ابوبکر در دنیای اسلام به اجرا درآورده است.

قتل مانع زکات توسط امام مهدی علیه السلام را به قتال با مانعان زکات همسو می توان دانست؛ یعنی در صورتی که کسی از پرداخت زکات امتناع ورزد، آن حضرت با او خواهد جنگید و او را خواهد کشت که در این صورت رفتار امام مهدی علیه السلام دقیقاً با دیدگاه دانشمندان اهل سنت مطابقت دارد.

شبهه ۴۶. کشته شدن کسانی که فقه نیاموخته اند توسط امام مهدی

نویسنده یادشده این روایت را نیز به شیعه نسبت می دهد و براساس آن به اعتقادات شیعه خرده می گیرد:

* او (امام مهدی علیه السلام) کسانی را می کشد که به بیست سالگی رسیده اند، اما دین شناس نشده اند.^۱

نقد و بررسی: خالی بودن منابع شیعی از حدیث یادشده

گویا قفاری هرگز احتمال نمی داده که خوانندگان کتابش به منابع اصلی رجوع کنند و درباره صحت و سقم ادعاهایش جست و جو نمایند؛ وگرنه هرگز به خود اجازه نمی داد که حدیث یادشده را به منزله اصول اعتقادات شیعه طرح و نقد کند. در واقع، هیچ یک از کتاب های حدیثی و غیر حدیثی شیعه، به آن روایت اشاره نکرده اند و هیچ یک از امامان اهل بیت علیهم السلام چنین سخنی بر زبان نرانده اند. تنها در کتاب *اعلام السوری*^۲ و البته در

* إنه يقتل من بلغ العشرين ولم يتفقه في الدين.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۱.

۲. ج ۲، ص ۳۱۰.

بحارالانوار^۱ متن عبارت اعلام‌الوری نقل شده که در مقام پاسخ‌گویی به شبهات اهل سنت چنین آمده است:

مسئله هفتم: گفته‌اند وقتی به اجماع مسلمانان پیامبری بعد از پیامبر اسلام ﷺ نیست، چگونه شما می‌گویید هنگامی که قائم قیام کند، از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد و کسی را که به بیست سالگی رسیده، اما دانش دین را نیاموخته می‌کشد و...؟ پاسخ این است که ما از آن چه در سؤال آمده که امام مهدی ﷺ از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد و کسانی را که به بیست سالگی رسیده‌اند و دانش دین نیاموخته‌اند می‌کشد، اطلاع نداریم و اگر در این باره حدیثی باشد، قطعی نیست.

آن چه گذشت، تنها منبع حدیثی است که قفاری بدان نظر داشته است. بنابراین، هیچ عالم شیعی این حدیث را ذکر نکرده و آن را به هیچ‌یک از امامان اهل بیت علیهم‌السلام نسبت نداده است، و به تصریح امین‌الاسلام طبرسی، ما از این روایت اطلاعی نداریم. در نتیجه، این مطلب از نسبت‌های مخالفان به شیعه است و اگر درباره اعتقادات هر مذهب به نسبت‌هایی که مخالفان می‌دهند، بتوان اعتماد کرد، معیاری برای تشخیص واقعیات از اتهام‌ها و دروغ‌پردازی‌ها وجود نخواهد داشت.

شبهه ۴۷. داوری امام مهدی بر اساس غیرقرآن

قفاری در ادامه می‌نویسد:

* دولت منتظر برای اهل هر دینی طبق کتاب خودشان حکم می‌کند؛ با این که به اتفاق مسلمانان دین اسلام به کسی اجازه نمی‌دهد به غیر شریعت قرآن حکم نماید. در روایات شیعیان چنین آمده است: وقتی قائم قیام کند به تساوی تقسیم نماید و

۱. ج ۵۲، ص ۳۸۱.

* وتقوم دولة المنتظر علی الحكم لأهل كل دين بكتابهم، مع أن الإسلام لم یجز لأحد أن یحکم بغير شریعة القرآن باتفاق المسلمین. جاء فی أخبارهم «إذا قام القائم قسم بالسوية، وعدل فی الرعیة،

میان مردم به عدالت رفتار کند و تورات و دیگر کتاب‌های خداوند را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و میان اهل تورات به تورات و میان اهل انجیل به انجیل و میان اهل زبور به زبور و میان اهل قرآن به قرآن داوری می‌کند. این قانونی که جعل کنندگان این احادیث درصدد اجرای آن هستند و عملی شدن آن توسط مهدی منتظر را وعده می‌دهند، تا حد زیادی به اندیشه دین جهانی شباهت دارد که آیین مانوی منادی آن است؛ اندیشه‌ای الحادی که ادیان آسمانی را با شعار آزادی فکر و عقیده انکار می‌کند.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول: حدیث مورد نظر و امثال آن در منابع اهل سنت نیز نقل شده است

روایت مورد نظر ایشان را نه تنها دانشمندان شیعه، بلکه برخی از عالمان اهل سنت نیز آورده‌اند و از این رو، اگر در محتوای آن اشکالی وجود داشته باشد، گریبان اهل سنت را نیز خواهد گرفت و اهل سنت نیز باید به آن پاسخ دهند. برای نمونه، ابن حماد، استاد بخاری، بزرگ‌ترین محدث اهل سنت، چنین روایت می‌کند:

مهدی... تابوت سکینه را که در آن توراتی که خداوند بر موسی علیه السلام و انجیلی که بر عیسی علیه السلام فرو فرستاد، وجود دارد، از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و میان اهل تورات طبق توراتشان و میان اهل انجیل طبق انجیلشان حکم می‌کند.^۲

واستخرج التوراة وسائر كتب الله تعالى من غار بأنطاكية، حتى يحكم بين أهل التوراة بالتوراة، وبين أهل الإنجيل بالإنجيل، وبين أهل الزبور بالزبور، وبين أهل القرآن بالقرآن».

وهذا القانون الذي يطمح إلى تطبيقه واضعو هذه الروايات ويعدون بتنفيذه على يد المنتظر هو شبيهة - إلى حد كبير - بفكرة الديانة العالمية التي ترفع شعارها المانوية... وهي فكرة إلحادية تقوم أساساً على إنكار الأديان السماوية تحت دعوى حرية الفكر والعقيدة.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۱.

۲. المهدي... يستخرج تابوت السكينة من غار بأنطاكية فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى عليه السلام و

افزون بر آن چه گذشت حکم به تورات برای اهل تورات و حکم به انجیل برای اهل انجیل و حکم به زبور برای اهل زبور و حکم به قرآن برای اهل قرآن، در روایاتی مشابه، به امام علی علیه السلام نسبت داده شده است. ثعلبی از دانشمندان اهل سنت در تفسیر خود از امام علی علیه السلام چنین روایت می‌کند:

قسم به آن که دانه را شکافت و آدمی را آفرید! اگر برای من بساط داوری گسترده شود و بر آن بنشینم، میان اهل تورات به توارشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد.^۱

حاکم حسکانی - دیگر دانشمند اهل سنت -^۲ و ایجی^۳ - متکلم سنی مذهب - این حدیث را ذکر کرده‌اند. دانشمندان یادشده این روایت را در کتاب‌های تفسیری و کلامی خود آورده‌اند و بر مضمون آن خرده نگرفته‌اند و این بهترین قرینه است بر این که تصور قفاری از این حدیث والحدادی دانستن مضمون آن دور از واقعیت است.

به گفته ابن ابی الحدید، ابوعلی به روایت یادشده خرده گرفته و آن را حدیثی ساختگی شمرده است؛ زیرا «جایز نیست علی حکم به امر غیر مشروع را به خود نسبت دهد و روشن است که چه برای ایشان بساط داوری گسترده شود و چه نشود، برای همه جز طبق قرآن حکم نخواهد کرد».^۴

الإنجيل الذي أنزله الله عز وجل على عيسى عليه السلام يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم وبين أهل الإنجيل بإنجيلهم. (الفتن، ص ۲۲۰)

۱. والذي خلق الحبة وبرأ النسمة لوثنيت لي وسادة فاجلست عليها لحكمت بين أهل التوراة بتوراتهم وبين أهل الإنجيل بإنجيلهم وبين أهل الزبور بزبورهم وبين أهل الفرقان بفرقانهم. (تفسير ثعلبي، ج ۵، ص ۱۶۲)

۲. شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳. المواقف، ج ۳، ص ۶۲۷.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

ابن ابی‌الحدید به اشکال یادشده چنین پاسخ می‌دهد:

اما این که ابوعلی حدیث علی را بعید شمرده است، بی‌جاست؛ زیرا او به مقصود ایشان پی نبرده است. مقصود ایشان از این کلام این است که من با آن‌ها براساس کتاب‌هایشان که به پیامبر ما و صحت شریعت او بشارت داده‌اند، داوری می‌کنم. از این رو، بر آن‌ها طبق مقتضای کتاب‌های خودشان، براساس شریعت اسلام و احکام قرآن حکم می‌رانم.^۱

پاسخ دوم: تفسیر اشتباه قفاری از روایت مورد نظر

مسئله حکم طبق کتاب‌های آسمانی، نه اندیشه‌ای برآمده از روایات، بلکه حقیقتی قرآنی است و البته این حقیقت قرآنی را همچون قفاری به صورت نادرست می‌توان تفسیر کرد و آن را اندیشه‌ای الحادی و بدعت‌آمیز می‌توان دانست و فهم درستی از آن می‌توان داشت و آن را هم‌نوا و هم‌سو با خاتمیت شریعت اسلام می‌توان تفسیر کرد. مفهوم صحیح حکم براساس تورات و انجیل و زبور، یعنی از آن‌جا که با نزول قرآن هیچ کتاب آسمانی دیگری از حجیت و اعتبار برخوردار نیست و تنها سیرت و سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ حجت و شایسته پیروی است، کتاب‌های آسمانی از آن جهت معیار عمل می‌توانند قرار گیرند که به آمدن پیامبر اسلام ﷺ بشارت می‌دهند و بر حجیت و اعتبار آیین او دلالت می‌کنند. بنابراین، در حکم بر طبق مجموعه تورات و انجیل و زبور، حکم براساس قرآن نهفته است و عمل به مجموعه و نه بخش‌های گزینش شده تورات و انجیل و زبور، جز در سایه تبعیت از پیامبر اکرم ﷺ و کتاب آسمانی او حاصل نخواهد شد. آیه شریفه ﴿وَلْيَحْكُمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ﴾^۲ از آیاتی است که بر مسئله حکم طبق غیر قرآن دلالت دارد و دقیقاً در آن واژه‌ای از ماده حکم آمده (لیحکم)، همچنان که در حدیث مورد نظر از

۱. همان، ص ۲۰۲.

۲. سوره مائده، آیه ۴۷.

واژه ای از همین ماده (یحکم) استفاده شده است. کلمات شماری از مفسران اهل سنت در این باره در پیش می آید:

یکم. ابن کثیر در تفسیر این آیه می نویسد:

برخی «لیحکم» را به جزم قرائت کرده اند تا این که لام، لام «امر» باشد؛ یعنی اهل انجیل باید به تمام آن چه در انجیل است ایمان بیاورند و به تمام دستورهای آن عمل نمایند که بشارت به بعثت حضرت محمد ﷺ و امر به تبعیت و تصدیق او یکی از آن هاست؛ همچنان که خداوند می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتْفِمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ﴾^۱ و می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَجْلُلْ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲

ابوالسعود نیز حکم بنا بر انجیل را به معنای حکم نکردن به قرآن نمی داند و به زیبایی میان حکم به قرآن و حکم به انجیل آشتی برقرار می کند و می نویسد:

«ولیحکم» امر ابتدایی به آن هاست که حکم کنند و به آن چه در انجیل است عمل نمایند که از جمله آن ها دلایل و شواهدی است که بر رسالت و نبوت حضرت محمد ﷺ دلالت می نماید و احکامی که شریعت آن حضرت اقتضا می کند. اما احکام منسوخ تورات، حکم طبق آن ها، حکم «بما أنزل الله فيه» نیست، بلکه ابطال و تعطیل ما انزل الله است؛ زیرا خودش بر نسخ و پایان یافتن وقت عمل به آن شهادت می دهد. دلیل مطلب

۱. سوره مائده، آیه ۶۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷.

یادشده این است که شهادت انجیل به صحت شریعتی که انجیل را نسخ می‌کند، در واقع شهادت به نسخ خودش است؛ همچنین شهادت می‌دهد که احکام انجیل در واقع همان احکامی به شمار می‌آید که در آن شریعت [ناسخ] آمده است.^۱

آلوسی نیز عین کلمات ابی سعود را نقل و تأیید می‌کند.^۲ گفتنی است ابن تیمیه که به گفته قفاری بر این احادیث خرده گرفته و اشکال کرده است که «دولت منتظر برای اهل هر دینی به کتاب خودشان حکم می‌کند؛ با این که به اتفاق مسلمانان، اسلام اجازه نمی‌دهد که به جز شریعت قرآن به کتابی حکم کرد»،^۳ خود در تفسیر آیه «وَلَيَحْكُمَنَّ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»^۴ می‌نویسد:

برخی از دانشمندان گفته‌اند، این آیه به کسانی که انجیل واقعی نزد آنان بوده است، امر می‌کند که به آن چه خداوند در انجیل نازل فرموده، عمل کنند. بر این اساس، «ولیحکم» امر به مسیحیان پیش از بعثت محمد ﷺ است، ولی تعدادی دیگر از دانشمندان گفته‌اند، به این تکلف نیازی نیست؛ زیرا کلام در خصوص انجیل مانند کلام درباره تورات است. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ بِحَرْفٍ مِنَ الْكَلِمِ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلشَّحْتِ فَإِنْ جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم

۱. تفسیر ابی سعود، ج ۳، ص ۴۳.

۲. تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۵۰.

۳. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۴. سوره مائده، آیه ۴۷.

بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَقُولُونَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿

بنابر ظاهر آشکار این آیات، یهودیانی که برای داوری پیش پیامبر ﷺ رفته بودند، تورات داشته‌اند و در آن حکم خدا موجود بوده، ولی با این حال، پس از این که آن را بر زبان پیامبرش محمد ﷺ جاری ساخته از آن روی می‌گرداندند و امر به کسانی که پیش از این خطاب مرده‌اند، ممتنع است. از این رو، این امر به کسانی توجه می‌کند که پس از این که خداوند بندگانش را خطاب کرده، به آن ایمان آورده‌اند. در نتیجه، این آیه به کسانی که در زمان خطاب موجود هستند، امر می‌کند بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده، حکم کنند و خداوند در انجیل به پیروی از محمد ﷺ امر کرده، همچنان که در تورات بدان دستور داده است. پس آنان باید بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده و محمد ﷺ آن را نسخ نکرده، حکم کنند، همچنان که به اهل تورات دستور داده که طبق آن چه در تورات آمده و مسیح عليه السلام آن را نسخ نکرده، حکم کنند، اما در موارد نسخ شده باید از مسیح عليه السلام پیروی نمایند و انجیل، به کسانی که می‌خواهند بعد از بعثت محمد ﷺ طبق آن چه خداوند در تورات و انجیل نازل کرده، حکم کنند و نمی‌خواهند با حکم محمد ﷺ مخالفت نمایند، امر کرده که از محمد ﷺ پیروی نمایند؛ وظیفه‌ای که هم تورات و هم انجیل بدان اشاره کرده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ﴾^۱

از آن چه گذشت، روشن شد که روایت مورد نظر قفاری را این گونه می توان معنا کرد که امام مهدی علیه السلام کتاب های آسمانی را از مخفی گاه بیرون می آورد و براساس بشارت هایی که به آمدن پیامبر آخرالزمان و لزوم تبعیت از او - و چه بسا بشارت به آمدن موعود - در آن ها وجود دارد، از آنان می خواهد اسلام آورند و از آن حضرت پیروی نمایند.

محدثان اهل سنت مضمون یادشده را با تعبیری دیگر در کتاب های خود بیان کرده اند، از جمله عبدالرزاق چنین روایت می کند:

همانا به مهدی، مهدی گفته می شود؛ زیرا او به امری مخفی هدایت می کند. او تورات و انجیل را از جایی در انطاکیه بیرون می آورد.^۲

ابن حماد نیز چنین روایت می کند:

به مهدی، مهدی گویند؛ زیرا به اسفاری از تورات هدایت می کند. او آن ها را از کوه های شام بیرون می آورد و یهودیان را بدان می خواند و تعداد فراوانی به وسیله آن کتاب ها اسلام می آورند.^۳

مفهوم صحیح حدیث یادشده چنان است که گذشت و قفاری پنداری بیش نکرده است. این که ایشان و هم فکرانشان آیات را به رغم تشابه تعبیر آن ها و روایت مورد نظر، به صورت خاصی تفسیر کرده اند و تفسیر دیگری از روایت ارائه داده اند و بر آن تفسیر نادرست خرده گرفته اند، به دور از منطق و انصاف است و نشان می دهد

۱. دقائق التفسیر، ج ۲، ص ۵۱-۵۲.

۲. إنما سمى المهدي لأنه يهدي لأمر قد خفي ويستخرج التوراة والإنجيل من أرض يقال لها أنطاكية. (المصنف، ج ۱۱، ص ۳۷۲)

۳. إنما سمى المهدي لأنه يهدي إلى أسفار من أسفار التوراة يستخرجها من جبال الشام يدعوا إليها اليهود فيسلم على تلك الكتب جماعة كثيرة. (الفتن، ص ۲۲۱)

اهداف دیگری جز شناخت حقیقت در پس پرده این قضاوت‌ها وجود دارد.

شبهه ۴۸. آورده شدن کتاب جدید توسط امام مهدی علیه السلام

قفاری در ادامه می‌گوید:

* در کنار چنین تفکری که در صدد نسخ شریعت قرآن و جایگزینی احکام تازه بدعت آمیز به جای آن و رجوع به حکم داوود و نه شریعت محمد صلی الله علیه و آله است - یعنی اجرای احکام سایر ادیان و نه احکام قرآن - با تفکر مسموم دیگری روبه‌رو می‌شویم که نتیجه مقدمات گذشته است. محتوای این تفکر منقضی شدن زمان حکم به قرآن و جایگزین شدن کتاب دیگری به جای قرآن است و این مطلب را نعمانی در حدیثی از ابوبصیر روایت کرده است. وی می‌گوید ابوجعفر فرمود: «قائم به امر جدید، کتاب جدید و قضاوت جدیدی قیام خواهد کرد.» و فرمود: «گویا قائم را میان رکن و مقام می‌بینم که با مردم براساس کتاب جدیدی بیعت می‌کند.»

و روایات دیگرشان توضیح می‌دهد که منتظرشان به ادعای محرف بودن قرآن، مردم را از آن منع می‌کند و کتاب دیگری را که مخالف با قرآن است، جانشین آن می‌نماید و می‌کوشد مردم را با این ادعا که کتابش همان کتاب کاملی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده، گمراه کند و عجم‌ها تلاش می‌کنند آن را میان مردم منتشر

* وفي حومة هذه الأفكار التي تسعى لنسخ شريعة القرآن وابتداع أحكام جديدة لم يأذن بها الله، والرجوع إلى حكم داود لا شريعة محمد صلى الله عليه وسلم... - وتطبيق شرائع الأديان لا حكم القرآن - نلتقي بعد ذلك بفكرة مسمومة تعد نتيجة لهذه المقدمات والتغييرات التي سبقتها، وفحوى هذه الفكرة هو إلغاء المهدي الحكم بالقرآن وإحلال كتاب آخر محله، وهذا ما تشير إليه رواية النعماني عن أبي بصير قال: قال أبو جعفر رضي الله عنه: «يقوم القائم بأمر جديد، وكتاب جديد، وقضاء جديد»، «لكنني أنظر إليه بين الركن والمقام يبايع الناس على كتاب جديد».

و تصف روایات آخری عندهم ما يقوم به منتظرهم من محاولة لصرف الناس عن القرآن بدعوى أنه محرف وإخراج كتاب آخر مخالف له، وسعيه لتضليل الناس بدعوى أن كتابه هو الكتاب الكامل الذي أنزل على رسول الله صلی الله علیه و آله. و قیام «العجم» بالسعي لنشره بين الناس، وتعليمهم إياه، ومواجهتهم صعوبة

سازند و آن را به مردم یاد دهند و برای تغییر آن چه در قلب و ذهن مردم از کتاب خدا ثبت شده، با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند.^۱

نقد و بررسی

پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در روایات متعددی بر این مطلب تأکید کرده‌اند که قرآن کریم در عصر ظهور، همچنان تنها کتاب معتبر آسمانی است که معیار عمل قرار خواهد گرفت. در این احادیث با تعابیر متفاوتی همچون احیای قرآن، عمل به قرآن، دعوت به قرآن و قضاوت براساس قرآن، بر این نکته تأکید شده که برخلاف تصور قفاری، امام مهدی علیه‌السلام هرگز درصدد کنار زدن قرآن کریم و نشان دادن کتاب دیگری به جای آن نیستند. پاره‌ای از روایات یاد شده بدین قرارند:

امام علی علیه‌السلام فرمود:

او خواسته‌ها را تابع هدایت می‌کند، هنگامی که هدایت را تابع هواها می‌کنند و نظریه‌ها و اندیشه‌ها را تابع قرآن می‌سازد، هنگامی که قرآن را تابع نظریه‌ها می‌کنند... پس به شما سیرت عادلانه را نشان خواهد داد و کتاب و سنت را احیا خواهد نمود.^۲

و امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

دنیا به پایان نخواهد رسید تا این که خداوند بلندمرتبه مردی از ما اهل بیت را برانگیزاند که طبق کتاب خداوند رفتار می‌کند و منکری نمی‌بیند، مگر این که از آن نهی می‌نماید.^۳

بالغة لتغيير ما في أفئدة الناس وأذهانهم من كتاب الله.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۲.

۲. يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى ويعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن

على الرأى... فيريكم كيف عدال السيرة ويحيى ميّت الكتب والسنة. (نهج البلاغه، ص ۲۱)

۳. إن الدنيا تذهب حتى يبعث الله عزوجل رجلاً منّا أهل البيت يعمل بكتاب الله لا يرى فيكم منكرًا إلا أنكره. (الكافي، ج ۸، ص ۳۹۶)

و باز فرمود:

او مردم را به کتاب خداوند و سنت پیامبرش فرامی خواند.^۱

و نیز می فرماید:

در زمان او چندان به شما حکمت آموخته شود که زن در خانه اش براساس کتاب خداوند و سنت پیامبرش قضاوت می کند.^۲

همچنین آن حضرت در حدیث دیگری فرموده است:

دانش کتاب خداوند بلندمرتبه و سنت پیامبرش در قلب مهدی ما می روید، آن چنان که گیاه به بهترین شکلش می روید.^۳

این مجموعه گوناگون حدیثی، بر محوریت قرآن در عصر ظهور دلالت دارند و محدثان بزرگی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ نعمانی و عیاشی آن را روایت کرده اند. اگر قفاری به جز فهم حقیقت، اغراض دیگری را دنبال نمی کرد و به انصاف دآوری می نمود، این مجموعه روایات را معیار قضاوت قرار می داد و در پرتو آن ها احادیث متشابه را معنا می کرد، نه این که از این همه تصریح چشم پپوشد و شیعه را براساس روایات دوپهلوی، آماج اتهامات بی اساس قرار دهد. بنابراین روایات یادشده، مفهوم احادیثی که از آورده شدن کتاب جدید توسط امام مهدی علیه السلام سخن می گویند با آن چه قفاری فهمیده، تفاوت دارد.

تفسیر روایاتی که از آورده شدن کتاب جدید سخن می گویند

آیت الله محمد صدر رحمته الله درباره مفهوم واقعی این روایات توضیحات زیبایی داده

۱. فیدعوالناس إلى کتاب الله وسنة نبيه. (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷)

۲. وتوتون الحکمة فی زمانه حتی أن المرئة لتقضى فی بیتها بکتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه و آله (کتاب الغیبة، ص ۲۴۵)

۳. إن العلم بکتاب الله عزوجل وسنة نبيه صلی الله علیه و آله لینبت فی قلب مهدینا کما ینبت الزرع علی أحسن نباته. (کمال الدین وتمام النعمة، ص ۶۵۳)

است. ایشان در این باره می‌نویسد:

در نظر ابتدایی برای «کتاب جدید» چند معنا تصور می‌شود:

۱. مقصود از کتاب جدید، قرآن جدیدی غیر از قرآن کریم و معجزه ماندگار اسلام است که امام مهدی علیه السلام آن را بر پسر عرضه می‌کند. چنین معنایی به قطع و یقین باطل است؛ زیرا بی‌شک امام مهدی علیه السلام بر دین اسلام است و طبق کتاب خداوند و سنت پیامبرش رفتار می‌کند و کسی از مسلمانان به رغم اختلاف مذاهبشان در این مسئله تردید نکرده و روایات متواتری بر آن دلالت دارند؛ همچنان که پیش از این بیان کردیم برنامه عام الهی نیز همین را اقتضا می‌کند.

اگر امام مهدی علیه السلام قرآن جدیدی بیاورد، یعنی قرآن کریم را نسخ کرده و از اسلام خارج شده و این برخلاف ادله قطعی و ضروری است. به هر حال، بی‌تردید امام مهدی علیه السلام نه کتاب مستقل و نه حتی آیه جدیدی می‌آورد، چه رسد به کتابی کامل.

۲. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی علیه السلام قرآن را به همان صورتی باز می‌گرداند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. این صورت برای جامعه اسلامی پیش از ظهور شناخته شده نیست و از این رو، به وصف جدید توصیف شده است. احتمالات گوناگونی در نوع تغییرات احتمالی در قرآن کریم وجود دارد که اگر همه این احتمالات یا برخی از آن‌ها درست باشد، معنای دوم پذیرفتنی خواهد بود و اگر همه آن‌ها باطل باشد، معنای دوم نیز باطل خواهد بود.

احتمال اول: امام مهدی علیه السلام قرآن کریم را با آیات بیشتری بیاورد؛ آیاتی که پیش از ظهور شناخته شده نبوده‌اند.

چنین فرضی بر پذیرش روایاتی مبتنی است که براساس آن‌ها قرآن در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بردارنده آیاتی بوده که پس از رحلت آن حضرت از قرآن حذف شده است. اگر این فرض صحیح باشد، افزوده شدن آیات حذف شده توسط امام مهدی علیه السلام نیز صحیح خواهد بود؛ زیرا او سزاوارترین کسی

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۴۳]

است که قرآن را به وضعیت طبیعی خود می‌تواند برگرداند و دوباره آن را به مردم عرضه نماید. اما همچنان که در جای خود ثابت شده، احادیثی که به وجود حذف در قرآن کریم دلالت دارند، اثبات شدنی نیستند و از این رو، احتمال نخست نیز پذیرفتنی نخواهد بود.

احتمال دوم: امام مهدی علیه السلام قرآن کریم را همراه با تقدیم و تأخیر آیات و به ترتیب نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌نماید؛ زیرا بی‌تردید قرآنی که اکنون در اختیار ماست، به ترتیب نزول نیست.

در احتمال سوم خواهد آمد که تغییر در ترتیب نزول به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. پس چنین تغییری مشروع بوده و به تبدیل آن نیازی نیست و بلکه چنین تبدیلی با فرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخالف خواهد بود و امام مهدی علیه السلام به آن اقدام نخواهد کرد.

احتمال سوم: آن حضرت قرآن کریم را با تغییر آیات و سوره‌ها و به همان ترتیبی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، عرضه خواهد نمود؛ زیرا در جای خود ثابت شده که قرآن کریم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تحت اشراف و فرمان آن حضرت به صورت خاصی ترتیب یافته است. پس قرآن کنونی بنا بر ترتیب نزول تدوین نشده، ولی این تفاوت به فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده که از سر هوا سخن نمی‌گوید و سخنش جز آن چه بر او وحی شده نیست.

این احتمال بر این پیش فرض مبتنی است که ترتیب قرآن کریم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر یافته و امام مهدی علیه السلام آن را به شکل نخست باز می‌گرداند. ولی دلایل کافی بر چنین مطلبی وجود ندارد و بی‌شک قرآن کریم به همین صورت کنونی‌اش به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین شده است.

بر این اساس، از آن جا که یکی از احتمالات سه‌گانه اثبات شدنی نیست، معنای دوم نیز پذیرفتنی نخواهد بود؛ البته حدیثی در مجامع روایی وجود دارد که احتمال دوم را تأیید می‌کند. شیخ مفید در *ارشاد* به صورت مرسل از جابر از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: «چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، خیمه‌هایی را برپا خواهد کرد و قرآن را به مردم به همان صورتی که

خداوند نازل کرده، خواهد آموخت و آن روز بر حافظان قرآن بسیار سخت خواهد بود؛ زیرا از نظر تألیف با قرآن تفاوت خواهد داشت.^۱ «گویا مقصود از «علی ما أنزل الله»، بازگرداندن قرآن به ترتیب نزول است، ولی دلالی که بر بطلان این احتمال و احتمالات دیگر دلالت دارند، قوی تر از این است که با چنین حدیث مرسلی بتوان از آن دست کشید. افزون بر این، همچنان که خواهد آمد، این حدیث را به صورت دیگری نیز می توان فهم کرد.

تعبیر «كما أنزل الله علی محمد» در روایت ذیل نشان می دهد که اگر روایاتی از تفاوت قرآن امام مهدی علیه السلام با قرآن موجود سخن می گویند و از نظر سند معتبر باشند، به اعتماد این حدیث معتبر و مرسله جابر، تفاوت را همسوبا شیوه ترتیب آیات و سوره می توان دانست، یعنی قرآن امام مهدی علیه السلام بدون این که کلمه ای از قرآن بکاهد یا بیفزاید، به ترتیب نزول تدوین خواهد شد. در پاسخ این سؤال که چنین تغییری مخالف فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر چینش قرآن به شکل کنونی است، می توان گفت که اقدام امام مهدی علیه السلام به تغییر ترتیب آیات و سوره های قرآن، خود بهترین دلیل بر این است که فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیش از عصر ظهور مربوط بوده است. امام صادق علیه السلام در پرتو حدیثی مفصل می فرماید: «اگر قائم ما قیام کند و سخن گوی مال ب به سخن بگشاید سپس از نو قرآن و شرایع دین و احکام و واجبات را آن چنان که خداوند بر محمد نازل کرده است به شما بیاموزد کسانی که از شما اهل بصیرت اند در آن روز آن را به شدت انکار کنند.^۲»

۳. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی علیه السلام تفسیری جدید، عمیق و گسترده از قرآن ارائه خواهد کرد، یا این که آن حضرت قواعد عام جدیدی ارائه خواهد داد که به ایجاد شیوه جدیدی در تفسیر و فهم قرآن

۱. إذا قام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ضرب فساطیط لمن یعلم الناس القرآن علی ما أنزل الله عزوجل فأصعب ما

یکون علی من حفظ الیوم لأنه یخالف فیہ التألیف. (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹)

۲. ولوقام قائمنا وتکلم متکلمنا ثم استأنف بکم تعلیم القرآن وشرایع الدین والأحكام والفرائض كما أنزل الله علی محمد صلی الله علیه و آله لأنکر أهل البصائر فیکم ذلك الیوم إنکاراً شدیداً. (اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۵۰)

کریم می‌انجامد. این مطلب صحیحی است که گریزی از آن نیست؛ زیرا این واقعیت نشان می‌دهد که بینش بشر در عصر دولت عدل جهانی عمیق و گسترده خواهد شد. آن فهم جدید از تمام فهم‌های پیشین عمیق‌تر است و آن‌گاه تمام اختلافات موجود در فهم قرآن کریم و تفسیر آن از میان می‌رود. شاید حدیث پیشین چنین هدفی دارد و مراد از «القرآن علی ما أنزل الله» مفاهیم و معانی واقعی قرآن کریم باشد؛ مفاهیمی که به اندازه کافی در عصر پیش از ظهور روشن نبوده و شاید مقصود از تفاوت در تألیف تفاوت شیوه جدید تفسیر امام مهدی علیه السلام با فهم سنتی مرسوم باشد که در عصر پیش از ظهور رایج بوده است.^۱

شبهه ۴۹. تخریب خانه کعبه و مسجد الحرام توسط امام مهدی

قفاری در فصل جدیدی با عنوان «سیره قائم منتظر» چنین می‌نویسد:
* واما سیره قائم منتظر نشانه‌هایی از شریعت جدید را دربر دارد؛ زیرا او به مقدسات مسلمانان و مساجدشان سخت‌گیری می‌کند و به تخریب حریم شریفین اقدام می‌نماید؛ زیرا در روایات شیعیان تصریح شده است که قائم مسجد الحرام و مسجد النبی را خراب کرده و بر اساس اول می‌سازد و خانه خدا را به جای خود بازمی‌گرداند و در جای خود برپا می‌دارد.^۲

۱. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۵۱-۴۵۳.

* سیره القائم المنتظر

أما سیرته فتحمل سمات من شریعته الجديدة، حيث يتولى مضايقة المسلمين في مقدساتهم ومساجدهم، فيقوم بعملية هدم وتخریب في الحرمین الشریفین، حيث تنص أخبارهم «أن القائم يهدم المسجد الحرام حتى یرده إلى أساسه، ومسجد الرسول صلی الله علیه وسلم إلى أساسه، ویرد البیت إلى موضعه وإقامته علی أساسه».

۲. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۶۳.

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است.^۱ بنابراین اشکال وی نیز خودبه خود مرتفع خواهد شد.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: به اعتقاد اهل سنت، بازسازی خانه کعبه از آرزوهای پیامبر اسلام ﷺ بود

پیش از آن که عالمان شیعه از امام صادق علیه السلام درباره لزوم تخریب خانه کعبه و احداث آن براساس اولیه اش (مضمون حدیث) روایت نقل کنند، محدثان اهل سنت این روایات را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند. برای نمونه، بخاری^۲ و مسلم^۳ در صحاح خود و شافعی^۴ و بسیاری دیگر از محدثان اهل سنت حدیثی به این مضمون روایت آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه فرمود:

... حطیم، حجر اسماعیل، جزئی از کعبه است، ولی خاندان توبه دلیل کمبود مال حلال، آن را از کعبه بیرون گذاردند و اگر نبود که خاندان توبه عهد جاهلیت نزدیکند، بنای کعبه را خراب می کردم و پایه هایی را که ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بر آن استوار کرد، آشکار می کردم و حطیم را داخل کعبه می نمودم و آستانه در را بر زمین قرار می دادم و اگر تا سال دیگر زنده بمانم، چنین خواهم کرد.^۵

-
۱. عنه، عن عبد الرحمان، عن ابن ابي حمزة، عن ابي بصير. (الغیبة للحجة، ص ۴۷۲)
 - این روایت به دلیل ضعیف بودن علی ابن ابی حمزه ضعیف است (اختیار معرفة الرجال، ص ۷۴۲).
 - البته به این مضمون روایت دیگری نیز وجود دارد که آن هم مرسل است (الکافی، ج ۴ ص ۵۴۳).
 ۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۶.
 ۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۷.
 ۴. مسند، ص ۱۲۹.
 ۵. ... إن الحطيم أي الحجر من البيت إلا أن قومك قصت بهم النفقة أي الحلال فأخرجوه من البيت و لولا حدثان قومك بالجاهلية لنقضت بناء الكعبة وأظهرت قواعد الخليل وأدخلت الحطيم في البيت وأصقت العتبة على الأرض ولئن عشت إلى قابل لأفعلن ذلك. (سيرة الحلبية، ج ۱، ص ۲۸۸)

ابن کثیر پس از نقل مضمون یادشده می‌نویسد:

این حدیث به طرق متعددی در کتاب‌های صحاح، حسان و مسانید از عایشه روایت شده است.^۱

این روایت آن قدر مشهور بوده که عبدالله بن زبیر خانه کعبه را با استناد به آن، خراب و بازسازی کرد. سرخسی در این باره چنین می‌نویسد:

تا این که زمان عبدالله بن زبیر شد و او این حدیث را شنیده بود، پس به آن عمل کرد و پایه‌هایی را که ابراهیم خلیل عليه السلام کعبه را بر آن استوار کرده بود آشکار ساخت و کعبه را در برابر دیدگان مردم، بر همان پایه‌ها بنا نهاد و حطیم را جزء کعبه قرار داد. اما پس از آن که کشته شد، حجاج از این کار ابن زبیر ناخشنود بود، به همین دلیل آن را خراب کرد و به همان صورت عصر جاهلیت بنا نمود.^۲

این حدیث دست‌آویز مناسبی برای دانشمندان شیعه می‌توانست باشد تا با استناد به آن، درباره طرح‌های پنهانی و دسیسه‌های شوم اهل سنت برای تخریب خانه کعبه و هدم شریعت اسلام داستان‌سرایی کنند؛ همچنان که قفاری با استناد به احادیث مشابه نسبت به شیعه چنین کرده است. اما تقوا و انصاف دانشمندان شیعی آن‌ها را از این قضاوت‌های عجولانه و ناعادلانه بر حذر می‌دارد. توقع این است که برادران اهل سنت ما نیز در مواجهه با احادیث مشابه چنین کنند و منبع و سند را در تفسیر روایات دخالت ندهند.

در حقیقت، همچنان که محدثان اهل سنت روایت کرده‌اند، تخریب خانه کعبه و احداث آن به شکل اولیه‌اش از آرزوهایی بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اجرای آن موفق نشد، ولی نواده گرامی آن حضرت، مهدی موعود علیه السلام این آرزو را عملی خواهد ساخت

۱. البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۸۹.

۲. المبسوط، ج ۴، ص ۱۱.

و تخریب این خانه، نه به هدف هدم نمادهای اسلامی، بلکه برای عملی کردن خواسته قلبی پیامبر گرامی اسلام ﷺ خواهد بود.

پاسخ دوم: تخریب مسجد الحرام، برای توسعه آن

ادعای دیگر قفقاری تخریب شدن مسجد الحرام توسط امام مهدی علیه السلام بود، در حالی که در حدیث مورد نظر، تصریح شده بود که تخریب مسجد الحرام به هدف بنا نهادن آن بر اساس اولیه اش خواهد بود و البته با نگاه به روایات دیگر درباره اساس اولیه مسجد الحرام روشن می شود که ابراهیم خلیل علیه السلام مسجدی گسترده تر از مسجد الحرام کنونی ساخته است و امام مهدی علیه السلام با هدف توسعه مسجد، آن را تخریب خواهند کرد.

حسن بن نعمان از امام صادق علیه السلام درباره قسمتی که به مسجد الحرام افزوده اند، سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام حد مسجد الحرام را میان صفا و مروه قرار دادند.^۱

پاسخ سوم: تخریب مسجد کوفه، نشانگر اهداف اصلاحی امام مهدی علیه السلام

احادیث دیگری نشان می دهد که ادعای جعل این احادیث توسط عالمان شیعه به هدف انهدام بنیان شریعت، بی اساس و ساخته و پرداخته ذهن مشوش قفقاری است. این احادیث در کنار تخریب خانه کعبه و مسجد النبی از تخریب مسجد کوفه نیز سخن می گویند؛ با این توضیح که مسجد کوفه بیش از آن که اهل سنت به آن توجه نمایند، مورد تکریم و بزرگ داشت شیعیان است و از این رو، نمادی شیعی محسوب می شود. با وجود این، اگر شیعیان این روایات را به انگیزه دشمنی با شریعت اسلام جعل کرده باشند، طبیعتاً نباید تخریب مسجد کوفه را به این احادیث اضافه نمایند و از آن جا که احادیث مورد نظر در کنار مسجد الحرام و مسجد النبی از

۱. إنَّ إبراهيم وإسماعيل حدَّ المسجد الحرام ما بين الصفا والمروة. (الكافي، ج ۴، ص ۲۰۹)

تخریب مسجد کوفه نیز سخن گفته‌اند و بلکه تعدادی از احادیث به شکل مستقل تنها به مسئله تخریب مسجد کوفه توسط امام مهدی علیه السلام اشاره کرده‌اند، می‌توان دریافت تحلیل قفاری از ساختگی بودن این احادیث بی‌اساس است.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

چون قائم علیه السلام قیام کند، بیت الحرام را براساس سابقش باز خواهد گرداند و مسجد النبی و مسجد کوفه را نیز چنین خواهد کرد.^۱

اصبغ بن نباته در روایتی دیگر می‌گوید: چون امام علی علیه السلام به مسجد کوفه رسید، فرمود:

وای بر کسی که تورا ویران کرد! وای بر کسی که اسباب ویرانی تورا مهیا نمود! وای بر کسی که تورا با گل پخته بنا نهاد و قبله نوح علیه السلام را تغییر داد! و خوشا به حال کسی که شاهد تخریب تو توسط قائم خاندان من باشد! آن‌ها بهترین امت همراه با نیکان خاندان عترتند.^۲

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

چون قائم علیه السلام قیام کند، داخل کوفه شده، دستور تخریب مساجد چهارگانه را صادر خواهد کرد تا این که به صورت آغازین آن برگردد.^۳

البته به گواهی روایاتی دیگر، این تخریب نیز برای توسعه است؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

امام علی علیه السلام نزد در مسجد کوفه می‌ایستادند و تیری پرتاب می‌کرد و آن تیر در محل تمارین (خرمافروشان) فرود می‌آمد و می‌فرمود: آن‌جا نیز

۱. إن القائم ردّ البيت الحرام إلى أساسه ومسجد الرسول إلى أساسه ومسجد الكوفة إلى أساسه. (همان، ص ۵۴۳)

۲. ویل لمن هدمک وویل لمن سهّل هدمک وویل لبانیک بالمطبوخ المغیر قبله نوح طوبی لمن شهد هدمک مع قائم أهل بیتی أولئک خیار الأمة مع أربار العترة. (الغیبة للحجة، ص ۴۷۳)

۳. إذا قام القائم علیه السلام دخل الكوفة وأمر بهدم المساجد الأربعة حتّى يبلغ أساسها. (همان، ص ۴۷۵)

جزو مسجد است.^۱

شبهه ۵۰. انتقام امام مهدی علیه السلام از عمرو ابابکر

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* همچنین قائم متوجه قبر پیامبر خدا و دو مصاحبش می شود و - آن چنان که روایات آنان می گوید - در ابتدا دیوار قبر را خراب می کند و آن دورا - یعنی دو همراه پیامبر خدا را - در حالی که تر و تازه اند از قبر بیرون می آورد و آن دورا لعن کرده از آن ها بیزاری می جوید و به دار می کشد. سپس آن ها را پایین آورده، می سوزاند و بر باد می دهد. و در حدیث دیگری چنین آمده است: اولین اقدام قائم این است که ... این دورا تر و تازه بیرون می آورد و آتش می زند و بر باد می دهد و مسجد را خراب می کند.

و به خداوند چنین نسبت می دهند و خداوند منزّه است از آن چه ظالمان می گویند که وقتی پیامبرش را به معراج برد به او فرمود: و این قائم ... کسی است که قلب های شیعیان را از ستمگران و منکران و کافران تشفی می دهد. پس لات و عزرا - منظورشان دو خلیفه پیامبر خداست - را در حالی که تازه اند بیرون می آورد و می سوزاند.

۱. وکان أمير المؤمنين عليه السلام يقوم على باب المسجد ثم يرمي بسهمه فيقع في موضع التمارين فيقول ذلك من المسجد. (الكافي، ج ۳، ص ۴۹۲)

* كذلك يتجه إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وصاحبيه ويبدأ - كما تقول أخبارهم - «بكسر الحائط الذي على القبر... ثم يخرجهما (يعني صاحبي رسول الله) غضين رطبين فيلعنهما ويتبرأ منهما ويصلبهما ثم ينزلهما ويحرقهما ثم يذريهما في الريح». وفي رواية أخرى «أول ما يبدأ به القائم... يخرج هذين رطبين غضين فيحرقهما ويذريهما في الريح، ويكسر المسجد». ونسبوا إلى الله - سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون - أنه قال لنبيه - حينما أسرى به -: «وهذا القائم... هو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين، فيخرج اللات والعزى (يعنون خليفتي رسول الله) طريين فيحرقهما».

و برخی از روایاتشان به این مطلب اشاره دارند که این کار مسلمانان را برانگیخته می‌کند. روایاتشان می‌گویند: ... سپس کاری می‌کند پس چون چنین کرد، قریش می‌گویند: ما را به سمت این طغیان گریزید! پس سوگند به خدا، اگر او محمدی بود این کار را نمی‌کرد؛ اگر علوی بود این کار را نمی‌کرد؛ اگر فاطمی بود این کار را نمی‌کرد... . بزرگ و فخرشان مجلسی می‌گوید: شاید مقصود از جمله «کاری می‌کند» سوزاندن آن دو شیخ ملعون باشد و از این رو از آن حضرت با عنوان طغیان‌گر یاد می‌کنند. روشن است که وعده‌هایی از این دست که به گفته روایاتشان منتظر آن را عملی می‌کند از دشمنی و کینه‌های نهفته در دل آنها نسبت به دین اسلام سر برمی‌آورد تا آن‌جا که فرصت تخریب حرمین شریفین و نبش آن دو قبر شریف پاک برایشان فراهم شود و از آن‌جا که به دلیل قدرت دولت اسلامی خود را ناتوان از انجام این عمل می‌بینند خود را با این آرزوها دلداری می‌دهند و توجیه می‌کنند و خشمشان نسبت به اسلام و پیشگامان آن - که سرزمینشان را فتح کردند و سلطنتشان را از بین بردند و اسلام را در میانشان رواج دادند - فرو می‌نشانند... پس در واقع این‌ها نشانگر این است که اگر آنان به قدرت و حکومت دست یافتند به دنبال انجام چه کارهایی خواهند بود. از این روش‌های معاصر، آرزوی فتح مکه و مدینه را در سر می‌پروراندند، همان‌طور که این سخن بر زبان آیت‌الله‌هایشان جاری شده است تا این‌که آرزوهایشان را که روایاتشان از آن پرده برمی‌دارد عملی نمایند و آنان مکر می‌ورزند و خداوند نیز مکر می‌ورزد و خداوند بهترین مکرورزان است.^۱

وتشیر بعض روایاتهم إلى أن هذا العمل يشير المسلمین، حیث تقول: «... ثم يحدث حدثاً فإذا فعل ذلك قالت قریش: اخرجوا بنا إلى هذا الطاغية، فوالله لو كان محمدًا ما فعل، ولو كان علویًا ما فعل، ولو كان فاطمیًا ما فعل...».

قال شیخهم وفخرهم المجلسی: «لعل المراد بإحداث الحدث إحراق الشیخین الملعونین فلذا یسمونه علیه السلام بالطاغية».

ولا یخفی أن هذه «الوعود» بصنائع المنتظر التي تطفح بها روایاتهم إنما تنم عن دخال نفوسهم وما

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به چهار روایت استناد کرده است که در روایت نخست آن افزون بر این که مرسل است از کتاب غیبت سید عبدالحمید - از علمای قرن هشتم - است و از آن‌ها در کتاب‌های پیش از این خبری نیست. روایت سوم نیز ضعیف^۲ و روایت چهارم مرسل است. بنابراین اشکال او از اساس فرو خواهد ریخت.

شبهه ۵۱. قتل عام عرب توسط امام مهدی علیه السلام

وی در ادامه می‌نویسد:

* منتظر شیعیان به آن چه گذشت اکتفا نمی‌کند، بلکه نژاد عرب را قتل عام کرده، ریشه آن‌ها را منقرض می‌نماید و از همین رو، احادیث آن‌ها به عرب وعده می‌دهد که وقتی امام غایبشان بازگشت، جنگ بزرگی علیه اعراب به راه خواهد انداخت و بر مرد وز و بزرگ و کوچک، رحم نخواهد کرد و کسی از آن‌ها را باقی نخواهد گذاشت.

تکنه صدورهم من مناوأة لدين الإسلام وسعي في الكيد له حتى يتمنوا أن تتاح لهم فرصة لهدم الحرمين، ونبش القبرين الطاهرين، وحينما يحسون بعجزهم عن تحقيق ذلك لقوة الدولة الإسلامية آنذاك يعززون أنفسهم ويعللونها، ويشفون غيظ قلوبهم على الإسلام ورواده الذين فتحوا ديارهم، وأزالوا ملكهم، ونشروا الإسلام بينهم... بهذه الأحلام والآمال... فهي تكشف في الحقيقة ماذا يتمنون تحقيقه لو واتتهم فرصة الحكم والتسلط. ولذلك فإن المعاصرين منهم يتمنون فتح مكة والمدينة، كما جاء على السنة آياتهم، ليحققوا أحلامهم التي أفصحت عنها أخبارهم - كما سيأتي - ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۴.

۲. حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال: حدثنا محمد بن همام قال: حدثنا أحمد بن بندار قال: حدثنا أحمد بن هلال عن محمد بن أبي عمير عن المفضل بن عمر. (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۶۰)

این حدیث به دلیل مجهول بودن احمد بن بندار ضعیف است (معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۶۴). * ولم یکتف منتظرهم بهذا؛ بل إنه یقوم بقتل عام شامل للجنس العربي واستئصال وجوده، ولذلك فإن أخبارهم تعد العرب بملحمة علی ید غائبهم - إذا رجع - لا تبقي ولا تذر علی رجل أو امرأة ولا صغیر

←

نعمانی از حارث بن مغیره و ذریح محاربی از اباعبدالله چنین حدیث می‌کند: «میان ما و عرب جز کشتن باقی نمانده است.»
و گویا این روایت میان شیعه و غیرشیعه فرق نمی‌گذارد. اما روایات دیگرشان تأکید می‌کند که هیچ عربی با قائم همراهی نمی‌کند و به همین دلیل، از آن‌ها بر حذر می‌دارند و چنین می‌گویند: «از عرب پرهیز! برای آن‌ها خبری ناگوار است. حتی یک نفر از آن‌ها با قائم خروج نخواهد کرد.»
اما اعراب فراوانی در میان شیعه وجود دارند، ولی طبق روایات شیعیان، آن‌ها امتحان می‌شوند و از آن‌ها جز تعداد اندکی باقی نمی‌ماند.
روایات آن‌ها می‌گویند: «قائم خون هفتاد قبیله عرب را می‌ریزد...».
روشن است که اختصاص این کشتارها به عرب، نشان‌دهنده شدت تعصب‌های نژادی از سوی جعل‌کنندگان این احادیث است و این روایات از میزان دشمنی مؤسسان رفض با نژاد عرب، پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد، آن‌ها مشتاقند با قتل اعراب، تشفی خاطر یابند و به واقع این دشمنی‌ها نه به دلیل نژادشان، بلکه به دلیل دینی است که به آن اعتقاد دارند.^۱

ولا كبير بل تأخذهم جميعاً فلا تغادر منهم أحداً. فيروي النعماني: «... عن الحارث بن المغيرة و ذريح المحاربي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ما بقي بيننا وبين العرب إلا الذبح.»
وكان روايتهم هذه لا تفرق بين من يتشيع وغيره: لكن تؤكد أخبارهم أنه لن يتشيع أحد من العرب للقائم، ولهذا تحذر منهم فتقول: «اتق العرب فإن لهم خبر سوء أما إنه لم يخرج مع القائم منهم واحد.»
ولكن في الشيعة من العرب كثير غير أن أخبارهم تقول بأنهم سيمحصون فلا يبقى منهم إلا النزر اليسير.

وتقول رواياتهم بأن القائم «يبهرج سبعين قبيلة من قبائل العرب.»
ولا يخفى أن تخصيص العرب بالقتل يدل على تغلغل الاتجاه الشعوبي لدى واضعي هذه الروايات... وهي تبين مدى العداوة للجنس العربي لدى مؤسسي «الرفض» والرغبة في التشفي منهم بقتلهم، وذلك - في حقيقة الأمر - لا يعود لجنسيتهم بل للدين الذي يحملونه.
۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۵.

نقد و بررسی سندی

در این بخش قفاری به سه روایت که مضمونشان برخوردهای تند امام مهدی علیه السلام با عرب است استناد کرده است که از میان آن‌ها تنها روایت نخست سند معتبری دارد؛^۱ اما در این روایت نامی از امام مهدی برده نشده است و ارتباط دادن آن با امام مهدی فاقد دلیل است. روایات دوم^۲ و سوم^۳ که با امام مهدی علیه السلام ارتباطی صریح دارند از نظر سندی ضعیف و غیر قابل اعتمادند.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: وجود روایات مشابه در منابع اهل سنت

ای کاش قفاری پیش از داستان سرایی درباره دشمنی فارسی‌زبانان با عرب‌زبانان، اندکی به منابع اهل سنت مراجعه می‌کرد تا عجولانه این احادیث را ساخته و پرداخته شیعیان فارسی‌زبان نمی‌خواند، به نزاع‌های نژادی و قومیتی دامن نمی‌زد و ناخواسته و ناآگاهانه آب در آسیاب دشمن نمی‌ریخت؛ زیرا این مضمون در منابع معتبر اهل سنت نیز وجود دارد. برخی از روایات یادشده بدین قرار است:

بخاری، بزرگ‌ترین محدث اهل سنت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث می‌کند:

هلاکت عرب از نشانه‌های نزدیکی قیامت است.^۴

آن حضرت در حدیث دیگری می‌فرماید:

۱. احمد بن محمد بن سعید (ثقه: رجال نجاشی، ص ۹۴)، قال: حدثنا محمد بن المفضل بن إبراهيم

(ثقه: همان، ص ۳۴۰)، قال: حدثني محمد بن عبدالله بن زارة (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۱۷،

ص ۲۵۳) عن الحارث بن المغيرة (ثقه: رجال نجاشی، ص ۱۳۸) وذريح المحاربي.

۲. عنه، عن علي بن أسباط، عن أبيه أسباط بن سالم، عن موسى الأبار. (الغنية للحجة، ص ۴۷۶)

این روایت به دلیل مجهول بودن موسی الأبار ضعیف است (رجال طوسی، ص ۳۱۴).

۳. عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير. (الغنية للحجة، ص ۴۷۵)

این روایت به دلیل ضعیف بودن علی بن ابی حمزه ضعیف است (اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۴۲).

۴. إن من إقتراب الساعة هلاك العرب. (تاریخ کبیر، ج ۴، ص ۳۴۵)

میان رکن و مقام برای مردی بیعت گرفته می شود و کسی جز اهل خانه کعبه حرمت آن را نمی شکند. پس چون حرمت آن را شکستند، از دلیل هلاکت عرب نپرس.^۱

البته در این احادیث از امام مهدی علیه السلام، چگونگی هلاکت عرب و شخص یا اشخاصی که عرب به دست آنان هلاک می شود، سخنی به میان نیامده است. اما میان این احادیث و روایات شیعه در مورد اصل نابودی و کشته شدن جمعیت چشم گیری از عرب در آخرالزمان اشتراک نظر وجود دارد. اگر وجود چنین مضمونی در روایات شیعه، از دشمنی شیعیان عجم با نژاد عرب ناشی شود، پس چرا این مضمون را دانشمندان اهل سنت نیز روایت کرده اند؟ آیا آنان نیز با جنس عرب دشمنی دارند و تعصب های قومی و نژادی دامن آن ها را نیز گرفته، یا این که مشکل در گونه تفکر قفاری و دیدگاه های لجوجانه و متعصبانه اوست؟ منصفان خود قضاوت کنند!

خدا را شکر که در تعریف و بزرگداشت اهل فارس احادیث فراوانی در منابع اهل سنت وجود دارد:

اگر دین به ستاره ثریا آویخته باشد، مردانی از فارس آن را به دست خواهند آورد.^۲

اگر علم در ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس آن را به دست خواهند آورد.^۳

اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، مردانی از سرزمین این (سلمان فارسی) آن را به دست خواهند آورد.^۴

عالمان شیعه این احادیث را روایت نکرده اند و بخاری ها، مسلم ها، ترمذی ها و

۱. بیایع الرجل بین الرکن والمقام ولن یستحلّ البیت إلاّ أهله فإذا استحلوه فلاتسأل عن هلاکة العرب. (مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۲)

۲. لوکان الدین معلّقاً بالثریا لتناولہ ناس من أبناء فارس. (المصنف لابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۹۳)

۳. لوکان العلم بالثریا لتناولہ أناس من أبناء فارس. (مسند احمد، ج ۲، ص ۴۲۰)

۴. لوکان الإیمان عند الثریا لناله رجال من هؤلاء. (صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۳؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۹۱)

احمد بن حنبل ها آن ها را نوشته اند، وگرنه قفاری مدعی می شد شیعیان فارسی زبان می خواهند علم و دین و ایمان را به انحصار خود درآورند و دیگران را از آن منع نمایند.

پاسخ دوم: برخورد گزینشی قفاری با روایات

ثانیاً اگر حدیثی از همراهی نکردن اعراب با امام مهدی علیه السلام سخن گفته، در احادیث متعدد دیگری به صراحت این مطلب نفی شده است. ای کاش قفاری و همکارانش برای نشان دادن حسن ظن خود دست کم به یکی از این احادیث اشاره می کردند.

کتاب *دلائل الامامة* به سند متصل از انس بن مالک روایت می کند:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و چون علی را دید، دست خود را بر شانه او قرار داده، فرمود: ای علی، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا این که مردی از خاندان تو به حکومت برسد که به او مهدی گفته می شود. او به سوی خداوند بلندمرتبه هدایت می کند و عرب به وسیله او هدایت می یابد؛ همچنان که تو کافران و مشرکان را از گمراهی هدایت کردی.^۱

شیخ مفید نیز به سند متصل خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین حدیث می کند:

ندادهنده ای هنگام خروج قائم از آسمان ندا می دهد که ای مردم، فرصت ستمگران به پایان رسید و بهترین افراد امت محمد صلی الله علیه و آله به حکومت رسید. پس بشتابید به سوی مکه! در این هنگام نجبا از مصر، ابدال از شام و گروه ها از عراق که راهبان شب و شیران روزند و قلب هاشان گویا پاره ای آهن است، به سوی او روانه می شوند و میان رکن و مقام با او بیعت می کنند.^۲

۱. یا علی! لولم یبق من الدنيا إلا یوم واحد لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الیوم حتی یملک رجل من عترتک یقال له المهدی یتهدى إلى الله عزوجل ویهدى به العرب کما هدیت أنت الکفار والمشرکین من الضلالة. (*دلائل الامامة*، ص ۴۶۹)

۲. إذا کان عند خروج القائم ینادی مناد من السماء أتیها الناس قطع عنکم مدّة الجبارین وولی الأمر خیر ←

فضل بن شاذان به سند خود از امام باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند:
سپرد و اندی نفر به تعداد اهل بدر میان رکن و مقام با قائم بیعت می‌کنند
و در میان آنان نجیبان اهل مصر و ابدال اهل شام و اخیراً اهل عراق وجود
دارند و او به اندازه‌ای که خداوند بخواهد، خواهد ماند.^۱

محمد بن سوید می‌گوید:

من و فطر بن خلیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. آن حضرت برای ما خرما
آورد و ما از آن میل کردیم و حضرت با دست خود از آن به فطر می‌داد. آن‌گاه
فرمود: «آن‌چه از ابی طفیل - رحمت خدا بر او باد - درباره ابدال برای من
حدیث کردی چه بود؟» فطر عرض کرد: از ابوطفیل شنیدم که
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ابدال از شام و نجبا از کوفه‌اند. خداوند آن‌ها را برای
بدترین روز دشمنان ما گرد خواهد آورد. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند شما
را رحمت کند! بلا نخست بر ما وارد می‌شود، سپس بر شما، و آسانی ابتدا به
ما رو می‌آورد و سپس به شما. خدای رحمت کند کسی را که ما را محبوب
مردم قرار دهد و مبعوض آن‌ها نگرداند!^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصف اهل یمن می‌فرماید:

مردم سرزمین یمن قلب‌های رقیق و ایمان‌های استوار دارند. منصور که با

أمة محمد صلی الله علیه و آله و سلم فالحقوا بمكة فيخرج النجباء من مصر والأبدال من الشام وعصائب العراق رهبان
بالليل ليوث بالنهار كان قلوبهم زير الحديد فيبايعونه بين الركن والمقام. (الاختصاص، ص ۲۰۸)

۱. يبايع القائم بين الركن والمقام ثلاث مئة ونيف عدة أهل بدر فيهم النجباء من أهل مصر والأبدال من
أهل الشام والخيار من أهل العراق فيقيم ما شاء الله أن يقيم. (الغنية للحجة، ص ۴۷۶)

۲. مُحَمَّدُ بْنُ سُوَيْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَفَطْرُ بْنُ خَلِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَرَّبَ إِلَيْنَا تَمْرًا
فَأَكَلْنَا وَجَعَلَ يُتَاوَلُ فِطْرًا مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: كَيْفَ الْحَدِيثُ الَّذِي حَدَّثْتَنِي عَنْ أَبِي الطَّفَيْلِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي
الْأَبْدَالِ؟ فَقَالَ: فِطْرٌ سَمِعْتُ أَبَا الطَّفَيْلِ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ
وَالنُّجَبَاءِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لِعَدُوِّنَا. فَقَالَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عليه السلام: رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِنَا يُبْدَأُ
الْبَلَاءَ ثُمَّ بِكُمْ وَبِنَا يُبْدَأُ الرَّخَاءَ ثُمَّ بِكُمْ رَحِمَ اللَّهُ مَنْ حَبَّبَنَا إِلَى النَّاسِ وَلَمْ يُكْرِهْنَا إِلَيْهِمْ. (الامالي للمفيد،
ص ۳۰)

هفتاد هزار نفر قیام می‌کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می‌دهد
از آن هاست.^۱

آن چه گذشت، پاره‌ای از روایاتی است که دانشمندان بزرگ شیعه همچون فضل بن شاذان، شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ نعمانی آن را در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند؛ روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران امام مهدی علیه السلام و بلکه در جمع ۳۱۳ یار ویژه آن حضرت که وزیران و امیرانند، گزارش می‌دهد. ای کاش قفاری متعصبانه و جانب‌دارانه به گزینش روایات نمی‌پرداخت و در کنار احادیثی که ذکر می‌کرد، دست کم به یک نمونه از این احادیث نیز اشاره می‌کرد.

پاسخ سوم: شمشیر امام مهدی بر گردن کشان عرب فرود خواهد آمد

درباره روایات مورد اشاره قفاری باید گفت محققان نیک می‌دانند طبق ضوابط علمی، با توجه به کثرت روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران و همراهان امام مهدی علیه السلام سخن می‌گویند، تنها حدیثی که بر حاضر نبودن حتی یک نفر از عرب در جمع سپاهیان حضرت دلالت دارد، به دلیل تعارض با مجموعه‌ای از احادیث، معتبر نیست. اگر روایات دیگر از درگیری، شدت و صلابت امام مهدی علیه السلام با نژاد عرب سخن می‌گوید، منظور تمام اعراب نیست؛ بلکه اعرابی است که پس از آشکار شدن حقیقت، معاندانه و مغرضانه آن را انکار کنند و در برابر خواسته‌های الهی آن حضرت، سرتسلیم فرود نیاورند و در امر حکومت جهانی عدالت‌محور و فضیلت‌گستر حضرت اخلاص ایجاد نمایند، همچنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

وای بر طغیان‌گران عرب از امری که نزدیک شده است!^۲

البته روشن است که با وجود این معیار، میان اعراب و غیراعراب تفاوتی وجود

۱. قوم رقیقة قلوبهم راسخ إیمانهم و منهم المنصور یخرج فی سبعین ألفاً ینصر خلفی و خلف وصیی. (کتاب الغیبة، باب ۲، ص ۵۸)

۲. ویل لطفة العرب من أمر قد اقترب. (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰)

نخواهد داشت و هرکس بخواهد طغیان‌گری کند و سدّ مسیر حرکت آن حضرت گردد، چه عرب باشد و چه عجم، با عکس‌العمل شدید آن حضرت مواجه خواهد شد و هرکس، چه عرب و چه عجم، به ندای خدایی‌اش پاسخ مثبت دهد، حضرت صمیمانه از او استقبال خواهد کرد. به همین دلیل، تعدادی دیگر از روایات، در کنار جنگ امام مهدی علیه السلام با اعراب، از جنگ آن حضرت با فارس نیز سخن گفته‌اند. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

سیزده شهر و طایفه با قائم می‌جنگند و قائم نیز با آن‌ها می‌جنگد: اهل مکه، اهل مدینه، اهل شام، بنی‌امیه، اهل بصره، اهل دست میسان، کردها، اعراب، ضبة، غنی، باهل، ازد و اهل ری.^۱

بنابراین حدیث نژاد و زبان تعیین‌کننده نوع رفتار امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه عکس‌العمل انسان‌ها در برابر دعوت‌ها و روشن‌گری‌های آن حضرت نقش‌آفرین و تأثیرگذار است.

شبهه ۵۲. قتل عام قریش توسط امام مهدی

قفاری پس از بیان روایاتی که به قتل اعراب توسط امام مهدی علیه السلام می‌پردازند، می‌نویسد:

* و روایات شیعه، قبیله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قریش را که برگزیدگان اصحاب آن حضرت متعلق به آن هستند، به صورت خاص ذکر کرده است که توسط قائم مشمول عملیات قتل قرار می‌گیرند. در *ارشاد مفید* از عبدالله بن مغیره از ابا عبدالله علیه السلام

۱. ثلاث عشرة مدينة وطائفة يحارب القائم أهلها ويحاربونه أهل مكة وأهل المدينة وأهل الشام وبنو أمية وأهل البصرة وأهل دست ميسان والأكراد والأعراب وضبة وغنى وباهلة وأزد وأهل الري. (كتاب الغيبة، ص ۳۰۹)

* ويخصون قبيلة رسول الله صلى الله عليه وسلم: قریش التي منها صفوة أصحابه بالذكر التفصيلي لعمليات القتل التي يجريها عليها القائم، ففي الإرشاد للمفيد «عن عبدالله بن المغيرة عن

چنین روایت شده است: «چون قائم خاندان محمد ﷺ قیام کند، پانصد نفر از قریش را به پا داشته، گردن می‌زند. سپس پانصد نفر دیگر را گردن می‌زند و سپس پانصد نفر دیگر را و شش بار این کار را تکرار می‌کند. عبدالله بن مغیره می‌گوید: عرض کردم آیا تعدادشان این اندازه می‌شود؟ حضرت فرمودند: بله از آن‌ها و از دوستانشان.»^۱

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری مرسل است.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: وجود روایات مشابه در منابع اهل سنت

نه تنها عالمان شیعه، بلکه دانشمندان بزرگ اهل سنت روایات مورد نظر قفاری را نیز آورده‌اند؛ برای نمونه، ابن حماد، استاد بخاری از امام علی علیه السلام چنین حدیث می‌کند:

خداوند فتنه‌ها را توسط مردی از ما برطرف می‌سازد. او آن‌ها را خوار و ذلیل می‌کند و با آن‌ها جز با زبان شمشیر سخن نمی‌گوید. او شمشیر را هشت ماه بر دوش حمایل کرده، بسیار می‌کشد تا این که می‌گویند: به خدا سوگند این از فرزندان فاطمه نیست! اگر از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می‌کرد. خداوند او را بر بنی عباس و بنی امیه مسلط می‌گرداند.^۲

۱. أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا قام القائم من آل محمد عليه السلام أقام خمسمائة من قریش فضرِب أعناقهم، ثم أقام خمسمائة فضرِب أعناقهم، ثم خمسمائة أخرى حتى يفعل ذلك ست مرات. قلت: ويبلغ عدد هؤلاء هذا؟ قال: نعم منهم ومن مواليتهم.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۶.

۲. يفتح الله الفتن برجل منا يسومهم خسفاً لا يعطيهم إلا السيف يضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر رجلاً حتى يقولوا والله ما هذا من ولد فاطمة لو كان من ولدها لرحمنا يغريه الله بنى العباس وبنى أمية. (الفتن،

افزون بر ابن حماد، سیوطی^۱ و متقی هندی^۲ این حدیث را روایت کرده‌اند.

ابن ابی الحدید معتزلی نیز از امام علی علیه السلام چنین روایت می‌کند:

به خاندان پیامبرتان نگاه کنید؛ اگر اقدامی نکردند شما نیز دست نگه دارید و اگر از شما یاری خواستند، یاری‌شان نمایید. بی‌تردید خداوند فتنه را توسط مردی از ما اهل بیت برطرف خواهد ساخت. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد! او شمشیر را هشت ماه بر دوش گذاشته، از آن‌ها بسیار بسیار می‌کشد تا این که قریش می‌گوید: «اگر این از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می‌ورزید.» خداوند او را بر بنی امیه مسلط می‌کند تا آن‌ها را خرد و شکسته نماید. «از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافت شوند، گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.»^۳

ابن ابی الحدید پس از نقل این روایت می‌نویسد:

این خطبه مستفیض و متداول است و گروهی از سیره‌نویسان آن را نقل کرده‌اند.

پاسخ دوم: روایات مورد نظر ناظر به تبه‌کاران قریش است

اگرچه پاره‌ای از روایات بر کشته شدن تعدادی از قریش توسط امام مهدی علیه السلام دلالت دارند، احادیث دیگر این مسئله را توضیح داده‌اند که این کشتن‌ها و کشته

ص ۲۱۶)

۱. عرف‌الوردی.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹.

۳. فانظروا أهل بیت نبیکم فإن لبدوا فالبدو وإن استنصروکم فانصروهم فلیفرجن الله الفتنة برجل منا أهل البیت بأبی ابن خیرة الإمام لایعطيهم إلا السیف هرجاً هرجاً موضوعاً علی عاتقه ثمانية أشهر حتی تقول قریش لوکان هذا من ولد فاطمة لرحمنا یغریه الله بنی أمیة حتی یجعلهم حطاماً ورفاتاً ملعونین اینما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتیلاً سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلاً (شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۸)

شدن‌ها به مؤمنان و صالحان قریش مربوط نیست، بلکه مخصوص فاجران، زنازادگان و مرتدان قریش است. شاید این تفکر عصر جاهلیت که انتسابات قومی و قبیله‌ای معیار ارزش و فضیلت به شمار می‌آید، در نماندگان ذهن قفاری لانه کرده و همین، اعتراض ایشان به احادیث مورد نظر را برانگیخته که چرا قریش با وجود انتسابی که به پیامبر اکرم ﷺ دارد، باید مجازات شود. اما ایشان باید بدانند آیاتی همچون «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»^۱ که آشکارا عموی پیامبر اکرم ﷺ را نفرین می‌کند، این تفکر جاهلی را منسوخ کرد و آن را به زباله‌دان تاریخ سپرد. براساس آموزه‌های دین اسلام، انتسابات قومی و قبیله‌ای مایه امتیاز نیست و تنها تقوا به آدمی عزت و کرامت می‌بخشد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۲.

پاره‌ای از احادیث که به کشته شدن برخی از قریش توسط امام مهدی عج اشاره دارند، بدین قرارند:

امام علی ع فرمود:

پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد! [او] آن‌ها را خوار می‌سازد و جام شرنگ به آن‌ها می‌نوشاند و به آنان جز شمشیر مرگ آفرین نخواهد داد. در این هنگام فاجران قریش آرزو می‌کنند که ای کاش دنیا و آنچه در آن است، از ایشان بود و آن را می‌دادند تا گناهانشان بخشوده شود، ولی ما از آن‌ها دست برنخواهیم داشت تا خداوند راضی شود.^۳

امام باقر ع نیز فرمود:

... سپس به سمت مدینه حرکت می‌کند و مردم نیز او را همراهی می‌کنند تا

۱. سوره مسد، آیه ۱.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. بابی ابن خیرة الإمام یسومهم خسفاً ویسقیهم بکأس مصبرة ولا یعطیهم إلا السیف هر جا فعند ذلک تتمتی فجرة قریش لو أن لها مفاداة من الدنيا وما فیها لیغفر لها لانکف عنهم حتی یرضی الله. (کتاب الغیة، ص ۲۳۴)

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۶۳]

این که خدای بلندمرتبه راضی شود. پس او ۱۵۰۰ قریشی را می کشد که همگی زنزاده‌اند.^۱

آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

چون قائم قیام کرد و گروهی را به جهت بنی امیه به شام فرستاد، بنی امیه به روم می گریزند. رومیان به آن‌ها می گویند: «به شما اجازه ورود نمی دهیم مگر این که به آیین نصرانیت بگروید» و آن‌ها صلیب برگردن هایشان می آویزند و وارد روم می شوند. چون رومیان با اصحاب قائم مواجه می شوند، درخواست امان و صلح می کنند. اصحاب قائم می گویند مشروط به این که کسانی را از ما که نزد شمایند به ما برگردانید و آن‌ها چنین می کنند و این همان کلام خداوند است که می فرماید: «مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید! باشد که مورد پرسش قرار گیرید.» قائم از آن‌ها درباره گنج‌ها پرسش می کند، در حالی که او به آن داناتر است. پس آن‌ها می گویند: «ای وای بر ما که ما واقعاً ستمگر بودیم! سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را درو شده بی جان گردانیدیم» با شمشیر.^۲

این روایات تصریح کرده‌اند که فاجران، زنزادگان و مرتدان از قریش، مشمول شدت و صلابت مهدوی قرار می گیرند و حاشا که آن امام معصوم متعرض افراد بی‌گناه شود.

۱. ... یسیرالی المدنیة فیسیر الناس حتی یرضی الله عزوجل فیقتل ألفاً و خمس مئة قریشاً لیس فیهم إلا فرخ زنیة. (دلائل الامامة، ص ۴۵۵)

۲. إذا قام القائم وبعث إلى بنی أمیة بالشام فهربوا إلى الروم فیقول لهم الروم لاندخلتکم حتی تنتصروا فیعلقون فی أعناقهم الصلبان فیدخلونهم فإذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان والصلح فیقول أصحاب القائم لاتفعل حتی تدفوا إلینا من قبلکم منا قال فیدفونهم إلیهم فذلک قوله: «لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» قال: یسألهم عن الكنوز وهو أعلم بها قال فیقولون «يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاَهُمْ حَصِيداً حَامِدِينَ» بالسيف. (الكافي، ج ۸، ص ۵۲)

شبهه ۵۳. کامل تربودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه از پیامبرگرامی اسلام صلى الله عليه وآله

نویسنده در ادامه می‌گوید:

* روایات آن‌ها بیت پاک نبوی را هم فروگذار نکرده، مصیبتی از مصائب منتظرشان دامن آن‌ها را هم می‌گیرد؛ زیرا آن‌ها گمان می‌کنند ام‌المؤمنین عایشه صدیقه و دختر صدیق و حبیب پیامبر خدا صلى الله عليه وآله قبل از روز قیامت از قبرش بیرون آورده می‌شود؛ زیرا او طبق افترای شیعه، از عهد رسول خدا صلى الله عليه وآله مستحق حد بوده است، ولی آن حضرت از اجرای آن خودداری کرده‌اند.

در حالی که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم.» پس چگونه آن حضرت بر عایشه ترحم کرد، با این که خداوند می‌فرماید «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ». پس آن حضرت بر عایشه حد را جاری نساخت، ولی قائمشان - آن چنان که شیعه می‌پندارد - در عصر پنداری رجعت، آن چه را برترین خلیفه‌ها از انجامش عاجز بود، اجرا خواهد کرد و این یعنی قائم از خاتم پیامبران، کامل‌تر و در اجرای دین خدا از کسی که به منزله اسوه عالمیان فرستاده شده، توان‌مندتر است.

آن چه گفته شد به صراحت در روایاتشان وجود دارد. ابن بابویه - بزرگ آن‌ها - از ابوبصیر روایت می‌کند که اباعبدالله عليه السلام در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى

* ولا تنسى رواياتهم أن تخص البيت النبوي الطاهر ببائقة من بوائق منتظرهم حيث يزعمون أن أم المؤمنين الصديقة بنت الصديق حبيبة رسول الله صلى الله عليه وسلم تبعث من قبرها قبل يوم القيامة، وذلك لأنها ارتكبت - كما يفترون - حداً في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولكن رسول الله لم يقم عليها الحد - كما يزعمون -.

وهو الذي يقول: «وأيم الله لو أن فاطمة ابنة محمد سرفت لقطعت يدها»، وقد أخذته الرحمة بها، مع أن الله سبحانه يقول: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» فلم يقم عليها الحد ولكن قائمهم يتولى تنفيذ ما عجز أفضل الخليقة عن تنفيذه وذلك في عصر الرجعة المزعوم - كما يفترون - . وهذا يعني أن القائم أكمل من خاتم النبيين، وأقدر على تحقيق دین الله ممن أرسل قدوة للعالمين. وهو ما صرحت به أخبارهم حيث روى شيخهم ابن بابويه: «... عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله

وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» فرمود: «به خدا سوگند تاویل این آیه هنوز نیامده است و نخواهد آمد تا این که قائم عجل الله فرجه خروج کند.» یعنی قائم مجری چیزی است که تمام انبیا از اجرای آن ناتوان بودند.

این مطلبی است که برخی از رهبران معاصر به خیال آن‌ها بزرگشان، [خمینی] به آن تصریح کرده و همچنان که خواهد آمد، دنیای اسلام آن را محکوم نمود.

اعتقاد یادشده از این باور سرچشمه می‌گیرد که آن‌ها گمان می‌کنند، دانش قائم چندین برابر از دانش انبیا بیشتر است تا جایی که در *بحار الانوار* و غیر آن چنین روایت شده است: «ابان از ابا عبد الله چنین حدیث می‌کند: دانش ۲۷ بخش است و تمام آن چه پیامبران آورده‌اند، دو بخش از آن است. پس مردم تا امروز جز دو بخش دانش را فرا نگرفته‌اند و چون قائم ما قیام کند ۲۵ بخش دیگر آن را بیرون خواهد آورد و میان مردم منتشر خواهد کرد و دو بخش دیگر را به آن ضمیمه خواهد ساخت و تمام ۲۷ قسمت را میان مردم منتشر خواهد کرد.»^۱

اشکال یادشده را این چنین می‌توان خلاصه کرد: به باور شیعیان، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به اجرای برخی از اهداف خود موفق نشد و امام مهدی عجل الله فرجه به این اهداف، جامه عمل خواهد پوشاند. برای نمونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتوانست بر عایشه حد خدا را

عليه السلام في قوله عز وجل: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» فقال: والله ما نزل تأويلها بعد ولا ينزل تأويلها حتى يخرج القائم عجل الله فرجه... «أي أن القائم سيحقق ما عجز عنه الأنبياء».

و هذا ما صرح به بعض شيوخهم الكبار عندهم [وهو «الخميني»]. - في هذا العصر - واستنكره العالم الإسلامي - كما سيأتي -.

ذلك أنهم يزعمون أن ما عند القائم أضعاف ما عند الأنبياء من العلم، حتى جاء في بحار الأنوار وغيره «عن أبان عن أبي عبد الله قال: العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس، وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً».

جاری سازد، ولی امام مهدی علیه السلام این کار را می‌کند و یا پیامبر صلی الله علیه و آله نتوانست دینش را بر تمام ادیان غالب سازد، ولی امام مهدی علیه السلام چنین خواهد کرد. اعتقاد به کامل‌تر و برتر بودن امام مهدی علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله لازمه چنین باوری است.

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به سه روایت استناد کرده است؛ روایت نخست - که درباره حد خوردن عایشه است - از نظر سندی ضعیف و غیر قابل اطمینان است.^۱ بنابراین اشکال او از این جهت نیاز به پاسخ نخواهد داشت. روایت دوم که بر غلبه اسلام بر تمامی ادیان در عصر ظهور دلالت دارد به دلیل تأیید توسط طیف وسیعی از روایات^۲ به صدور آن از معصوم اطمینان حاصل می‌شود و نیازمند بررسی سندی نیست؛ اما روایت سوم که درباره گسترش علم در زمان امام مهدی علیه السلام نقل شده، ضعیف است.^۳

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: اعتقاد اهل سنت به موفق نشدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به انجام برخی از اهداف خود این اعتقاد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اجرای پاره‌ای از اهداف خود موفق نشدند و اهداف آن حضرت پس از رحلت حضرتش، توسط شخصیت‌های دیگری شکل واقعیت به خود خواهد گرفت، از مختصات شیعه نیست و در میان دانشمندان

۱. حدثنا محمد بن علی ماجیلویه عن عمه محمد بن أبی القاسم عن أحمد بن أبی عبد الله عن أبیه عن محمد بن سلیمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحیم القصیر (علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۹) این حدیث به دلیل این که محمد بن سلیمان که مشترک بین افراد متعددی است ضعیف است (رجال طوسی، ص ۳۵۳).

۲. الکافی، ج ۱ ص ۴۳۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۲ و...

۳. موسی بن عمر بن یزید الصیقل عن الحسن بن محبوب عن صالح ابن حمزة عن ابان. (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۷)

این حدیث به دلیل مجهول بودن موسی بن عمر ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۴۰۵).

اهل سنت نیز وجود دارد. بنابراین اگر چنین باوری، اعتقاد به کامل تر بودن آن شخصیت‌ها از پیامبر اکرم ﷺ را معنا دهد، این اشکال به عالمان اهل سنت نیز وارد است و پاسخ آنان به این اشکال پاسخ ما نیز خواهد بود. برای نمونه، بسیاری از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه **﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾**^۱ که قفاری بدان اشاره دارد، دیدگاهی شبیه دیدگاه دانشمندان شیعی ارائه کرده‌اند.

درباره زمان تحقق وعده‌ای که در این آیه وجود دارد، یعنی غلبه اسلام بر تمام ادیان، مفسران اهل سنت سه دیدگاه مختلف ارائه کرده‌اند:

۱. وعده یادشده در زمان حیات رسول گرامی اسلام ﷺ تحقق یافت. محمد بن ادريس شافعی را از طرف داران این نظریه می‌توان برشمرد.^۲
۲. وعده مورد نظر پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ شکل واقعیت به خود گرفت. جصاص، قرطبی و باقلانی^۳ را از معتقدان به این دیدگاه می‌توان شمرد. جصاص در این باره می‌نویسد:

این کلام خداوند **﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾** از دلایل نبوت است؛ زیرا خداوند از این واقعیت زمانی خبر داد که مسلمانان اندک، ضعیف، ترسان و مقهور بودند. ولی در عین حال این وعده به وقوع پیوست؛ زیرا در آن زمان یهودیت، نصرانیت، مجوسیت، صائبه، بت پرستان سند و غیر آن وجود داشتند، ولی از آن‌ها امتی باقی نماند، مگر این که مسلمانان بر آن‌ها پیروزی یافتند و آن‌ها را ذلیل کردند و بر تمام یا برخی از سرزمین‌هایشان غلبه یافتند و به مناطق دوردست کوچشان دادند و این تحقق عملی آیه شریفه‌ای است که خداوند در آن، به پیامبرش وعده داده که او را بر تمام ادیان غلبه دهد و می‌دانیم که

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۹.

۳. احکام القرآن، ص ۳۳.

جز خداوند بلندمرتبه از غیب آگاه نیست و او جز پیامبرانش را از غیب آگاه نمی‌سازد. پس این دلیل روشنی بر صحت نبوت محمد ﷺ است. اگر سؤال شود چگونه این، غلبه پیامبر خدا ﷺ بر تمامی ادیان است، با این که غلبه مورد نظر پس از رحلت آن بزرگوار اتفاق افتاد، پاسخ این است که خداوند به پیامبرش وعده داد که دینش را بر ادیان دیگر غلبه دهد [نه رسولش را] چراکه فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ یعنی دین حق را بر تمام ادیان غالب سازد [ضمیر لیظهره به دین الحق برمی‌گردد نه رسول] افزون بر این که اگر مراد پیروز کردن رسول باشد، باز هم درست است؛ زیرا وقتی خداوند دینش و مؤمنان به آن را بر دیگر ادیان غلبه بخشید، جایز است که گفته شود پیامبرش را غالب کرد؛ همچنان که اگر لشکری سرزمینی را بدون جنگ فتح کند، می‌توان گفت: خلیفه آن سرزمین را فتح کرد، گرچه خود او در جنگ حاضر نباشد؛ زیرا لشکر به دستور او چنین کرده است.^۱

قرطبی نیز در این باره می‌نویسد:

از خبرهای غیبی که جز از طریق وحی نمی‌توان از آن اطلاع یافت، وعده‌ای است که خداوند به پیامبرش داد که دینش را بر تمام ادیان غالب می‌گرداند: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و خداوند این وعده را عملی ساخت. ابوبکر هنگامی که سپاهیان را گسیل می‌داشت، به آن‌ها این وعده خداوند را گوشزد می‌کرد تا به پیروزی اطمینان و به ظفر یقین داشته باشند و عمر نیز چنین می‌کرد؛ پس همواره پیروزی از شرق و غرب و خشکی و دریا فرود می‌آمد.^۲

۳. وعده غلبه اسلام بر تمام ادیان در آخرالزمان، توسط حضرت عیسیٰ علیهِ السلام و یا امام مهدی علیهِ السلام عملی خواهد شد. مفسرانی همچون ابن عباس، مجاهد،

۱. احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۹۱.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۷۴.

سدی، ابن ابی حاتم رازی، سمرقندی، سمعانی، آلوسی و ابن جریر طبری^۱ چنین دیدگاهی دارند.

ابولیت سمرقندی در تفسیر آیه مورد نظر می نویسد:

... و ابن عباس گفته است: «لیظهره علی الدین کلّه» یعنی پس از نزول عیسی علیه السلام کسی باقی نمی ماند، مگر این که به دین اسلام می گردد.^۲

ابن ابی حاتم رازی می نویسد:

وجه سوم در تفسیر این آیه، این است که روایت کرد مرا علی بن حسین از مقدمی از معمر از لیت که مجاهد در تفسیر «لیظهره علی الدین کلّه» گفت: این نخواهد بود، مگر این که هیچ یهودی و نصرانی و صاحب دینی جز دین اسلام باقی نماند و گوسفند از گرگ، گاو از شیر، انسان از مار، در امان باشد و موشی انبان نجود و تا این که جزیه برداشته شود؛ صلیب شکسته گردد و خوک کشته شود و این معنای «لیظهره علی الدین کلّه» است.^۳

سمعانی نیز در تفسیر آیه مورد نظر چنین می نویسد:

مفسران گفته اند: این هنگام نزول عیسی بن مریم علیه السلام رخ می دهد و کسی در زمین باقی نمی ماند، مگر این که مسلمان می شود.^۴

آلوسی نیز پس از طرح دو احتمال درباره مرجع ضمیر «لیظهره» (رسول و دین الحق) می نویسد:

اکثر مفسران احتمال دوم را پذیرفته اند و گفته اند: این غلبه هنگام نزول عیسی علیه السلام رخ خواهد داد و در آن زمان دین دیگری به جز دین اسلام باقی نخواهد ماند.^۵

۱. جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۴۱.

۲. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۵۴.

۳. تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۷۸۶.

۴. تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۳۰۴.

۵. تفسیر آلوسی، ج ۱۰، ص ۸۶.

ابن جوزی پس از طرح احتمال رجوع ضمیر «لیظهره» به «دین الحق» می نویسد:

طبق این احتمال در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد: اول این که خداوند اسلام را بر دیگر ادیان غلبه دهد. اما در چه زمانی؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد: ۱. این هنگام نزول عیسی علیه السلام است که تمام انسان ها از او پیروی می کنند و تمام ملت ها به یک ملت مبدل می شوند و همگی به اسلام می گروند یا جزیه می دهند. این نظر ابوهریره و ضحاک است. ۲. این وعده هنگام خروج مهدی عملی خواهد شد. سدی این نظر را اختیار کرده است.^۱

از آن چه گذشت، روشن شد که به اعتقاد بسیاری از مفسران اهل سنت، وعده ای که در آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شد، در زمان آن حضرت عملی نشده است. از میان این بسیار، اکثر بر این عقیده اند که وعده یادشده در آخرالزمان و در عصر حضرت عیسی علیه السلام تحقق خواهد یافت و این دیدگاه به هر دو صورت آن با دیدگاه شیعه در اصل این که این مهم توسط شخصیت یا شخصیت هایی غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عملی خواهد شد، اشتراک نظر دارد. اگر لازمه این دیدگاه نقص در وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کامل و برتر بودن شخصیت مجریان این وعده الهی از شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، اهل سنت نیز به این اشکال مبتلا هستند. با وجود این، تنها دیدگاه شیعه را منعکس کردن و به آن خرده گرفتن و چشم از دیدگاه مشابه اهل سنت بستن، جز خروج از مسیر انصاف در داوری چیز دیگری نیست. وای کاش قفاری اندکی از آن همه وقتی را که صرف خرده گرفتن بر دیدگاه دانشمندان شیعی کرده، به مطالعه منابع اهل سنت اختصاص می داد و اگر چنین می کرد، نه عرض خود می برد و نه زحمت ما می داشت.

پاسخ دوم: کامل بودن شخصیت مستلزم دست یابی به تمام اهداف نیست

گذشته از پاسخ نقضی یادشده، پاسخ حلی این اشکال چنین خواهد بود که برقرار

۱. زادالمسیر، ج ۳، ص ۲۹۰.

فصل دوم: نقدهای موردی ۳۷۱

کردن تلازم میان تحقق وعده غلبه اسلام بر دیگر ادیان در عصر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و کامل تر بودن آن حضرت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بی اساس و بی مبنای منطقی است؛ زیرا گاهی شخصیت هایی بلند مرتبه، ایده هایی بزرگ ابداع می کنند و زمینه ها و بسترهای آن را تا حد ممکن فراهم می نمایند اما ایجاد تمامی شرایط لازم برای تحقق آن ایده نیازمند گذر زمان است تا جوامع انسانی در کشاکش حوادث و رویدادهای تلخ و شیرین ارتقا یابند و انسان ها به بلوغ و رشد مطلوب برسند و پس از فراهم شدن زمینه های لازم، شخصیت بزرگ دیگری که به عظمت ابداع کننده آن ایده نیست، مدیریت جامعه را به عهده می گیرد و جامعه را به سوی آرمان مورد نظر هدایت می کند. پس این گونه نیست که همیشه شخصیت های بلند مرتبه، به اجرای تمامی اهداف خود موفق شوند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که لزوماً همواره زمینه های وضعیت مطلوب برای رادمردان الهی مهیا نبوده و گاه بخش وسیعی از عواملی که برای تحقق یک ایده لازم می آید، از محدوده قدرت آن ها خارج بوده است. از این رو، عملی نشدن پاره ای از آرمان های مردان بزرگ را نمی توان دلیل نقص آنان گرفت و از آن سو، عملی شدن آن آرمان ها توسط دیگران را به معنای کامل تر بودن آن دیگران نمی توان پنداشت. برای نمونه، همه دانشمندان اهل سنت، به جز انگشت شماری، بر این عقیده اند که مهدی عجل الله تعالی فرجه در آخر الزمان خروج خواهد کرد و جهان را پس از آن که از ظلم و ستم آکنده شده، از عدل و داد سرشار خواهد کرد. بی گمان، گسترش عدالت در سرتاسر گیتی از آرمان هایی است که تمامی انبیا و از جمله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن را تعقیب کرده اند و در مسیر تحقق آن به اندازه توان کوشیده اند، ولی به دلیل فقدان زمینه های لازم به این مهم دست نیافته اند. حال آیا می توان با استناد به این باور، اعتقاد برتری مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اهل سنت نسبت داد؟

گسترش قلمرو سرزمین های اسلامی نمونه دیگر در عصر خلفاست که اهل سنت

برای فرار از بدعت و غیرمشروع بودن اقدام خلفا باید آن را از آرمان‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدانند؛ آرمانی که آن حضرت فرصت عملی ساختن آن را پیدا نکرد و توسط خلفا شکل واقعیت به خود گرفت. حال آیا با استناد به این مطلب می‌توان چنین وانمود کرد که به باور اهل سنت، خلفا برتر و کامل‌تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؛ زیرا آن‌چه را پیامبر صلی الله علیه و آله نتوانست انجام دهد، عملی ساختند. بی‌تردید پاسخ منفی است. بنابراین، چیره شدن دین اسلام به دست امام مهدی علیه السلام بر همه ادیان و اجرای همه حدود الهی و...، به رغم این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اجرای آن‌ها موفق نشدند، برتری امام مهدی علیه السلام را نشان نمی‌دهد.

توضیح حدیث «العلم سبعة وعشرون حرفاً»

درباره حدیث «العلم سبعة وعشرون حرفاً...» باید گفت که این روایت، به دو صورت متفاوت معنا می‌شود: اول این‌که همه دانش انبیا، دو قسمت از ۲۷ قسمت مجموعه دانش بوده و دوم این‌که تمام دانش انبیا برای بشر، دو بخش از ۲۷ بخش دانش بوده است. بنا بر معنای دوم، حدیث مورد نظر در صدد بیان میزان دانش انبیا نیست و همچنان‌که در این باره چیزی را ثابت نمی‌کند، چیزی را هم نفی نمی‌سازد، بلکه تنها ناظر به این است که انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت دانش را برای بشر به ارمغان آوردند. بنابراین، ممکن است انبیا مجموعه دانش‌ها را در اختیار داشته باشند، اما به دلیل فقدان بلوغ فکری بشر، تنها به عرضه اندکی از آن بسنده کرده باشند. وجود جمله «فجميع ما جاءت به الرسل» احتمال دوم را تأیید می‌کند. این جمله نشان می‌دهد که آن‌چه انبیا آورده‌اند و به بشر عرضه کرده‌اند، دو بخش از آن است، نه آن‌چه انبیا می‌دانسته‌اند. جمله بعد یعنی «فلم يعرف الناس حتى اليوم غیر الحرفین» قرینه مناسبی است که نشان می‌دهد جمله قبل در مقام بیان میزان دانش انبیا نیست، بلکه علوم را بیان می‌کند که انبیا بر بشر عرضه نموده‌اند؛ یعنی چون انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت علم را برای بشر به ارمغان آورده‌اند، پس مردم از غیر این

دو قسمت آگاهی نداشته‌اند. دست کم احتمال دوم نیز در معنای حدیث می‌رود. بنابراین، خرده‌گیری قفاری نسنجیده است.

شبهه ۵۴. قتل عام اهل سنت توسط امام مهدی علیه السلام

قفاری در ادامه چنین می‌نویسد:

* و عملیات تهاجم خون‌بار هراس‌انگیزی که شیعه اثناعشری آرزوی تحقق آن توسط مهدی را در سر می‌پروراند، همه گروه‌ها و نژادها را به جز شیعه شامل می‌شود؛ چراکه قائمشان خروج می‌کند در حالی که «خون‌خواه، غضب‌ناک و محزون است... شمشیرش را از نیام کشیده، بر دوش می‌گذارد» و شروع به کشتن می‌کند. پس اهل سنت که روایات شیعه گاهی اوقات از آن‌ها به عنوان مرجئه تعبیر می‌کنند را درو می‌کند تا جایی که امامشان می‌گوید: «وای بر این مرجئه فردا که قائم ما قیام کند به که پناه می‌برند» و او هیچ کس را استثنا نکرده، مگر کسانی را که توبه کنند، یعنی مذهب آن‌ها را اختیار کند. او چنین ادامه می‌دهد: «هرکسی که توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و هرکس پنهانی انفاق بورزد، خداوند جز او را [از رحمت خود] دور نمی‌کند و کسی که چیزی را آشکار کند، خداوند خورش را می‌ریزد. سپس افزودند: به کسی که جانم در دست اوست سوگند، آن‌ها را سر می‌برد، همچنان که قصاب گوسفندش را سر می‌برد و به حلق خود اشاره کردند.»

و گاه روایاتشان اهل سنت را نواصب می‌نامد و می‌گوید: «چون قائم قیام کرد تمام ناصبی‌ها را بر آن حضرت عرضه می‌کنند، پس اگر به اسلام که همان ولایت است،

* و عملية الاجتياح الدموي الرهيب التي تحلم بها الشيعة الاثنا عشرية على يد مهديهم تكاد تتناول كل الفئات والأجناس البشرية باستثناء طائفتهم، حيث يخرج قائمهم «موتوراً غضبان أسفاً... يجرد السيف على عاتقه» ويبدأ القتل، فيحصد أهل السنة الذين تلقبهم أخبار الشيعة - أحياناً - بالمرجئة حتى قال إمامهم: «ويح هذه المرجئة، إلى من يلجؤون غداً إذا قام قائمنا» ولم يستثن من ذلك إلا من تاب، أي دخل بمذهبهم فقال: «من تاب تاب الله عليه، ومن أسر نفاقاً فلا يبعد الله غيره، ومن أظهر شيئاً أحرق الله دمه. ثم قال: يذبحهم والذي نفسي بيده كما يذبح القصاب شاته - وأوماً بيده إلى حلقه -». و تسميهم أحياناً بالنواصب وتقول: «فإذا قام القائم عرضوا كل ناصب عليه فإن أقر بالإسلام وهي الولاية

اقرار کرد و آلا گردن زده می شود یا این که جزیه را بپذیرد و آن را مانند اهل ذمه بپردازد. لیکن براساس برخی از روایاتشان از آن ها جزیه قبول نمی شود آن چنان که از اهل ذمه پذیرفته می شود. از امامشان درباره وضعیت اهل ذمه در دولت قائم سؤال شد او گفت: «با آنان صلح می شود آن چنان که پیامبر خدا ﷺ با آنان صلح کرد، آنان با دست خود در حالی که کوچک می شوند جزیه می دهند.»

در مورد سایر انسان ها که رافضی نیستند، چنین گفته است: «مخالفان ما در دولت ما بهره ای ندارند. خداوند خون آن ها را هنگام قیام قائم ما بر ما حلال کرده است» تا جایی که قائمشان شیعیان زیدی را که اهل غلو نباشند، تعقیب کرده، می کشد. روایاتشان در این باره چنین می گوید: «چون قائم قیام کند به کوفه می رود. ده هزار و اندی نفر از کسانی که به نام بتریه معروفند، سلاح به دست از آن جا خارج می شوند و می گویند از همان راهی که آمده ای بازگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس او شمشیر می کشد و همه آن ها را می کشد» بلکه او بی گناهان را نیز می کشد. روایاتشان می گوید: «چون قائم خروج کرد، فرزندان قاتلین حسین را به خاطر رفتار پدرانشان می کشد» و همچنین قائمشان «کاری جز کشتن ندارد و کسی را باقی نمی گذارد» و «از کسی درخواست توبه نمی کند».

وإلا ضربت عنقه أو أقر بالجزية فأذاها كما يؤدي أهل الذمة».

لكن بعض روایاتهم تقول بأن الجزية لا تقبل منهم كما تقبل من أهل الذمة، فقد سئل إمامهم عن وضع أهل الذمة في دولة القائم فقال: «يسألهم كما سالمهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ويؤدون الجزية عن يد وهم صاغرون».

أما غيرهم من المخالفين للرافضة فقال فيه: «ما لمن خالفنا في دولتنا من نصيب، إن الله قد أحل لنا دماءهم عند قيام قائمنا». حتى إن قائمنا يتتبع الشيعة الزيدية غير الغلاة، فيقتلهم. تقول أخبارهم: «إذا قام القائم ﷺ سار إلى الكوفة فيخرج منها بضعة عشر ألف أنفس - كذا - يدعون البترية عليهم السلاح فيقولون له: ارجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم» ... بل إنه يقتل من لا ذنب له. تقول روایاتهم: «إذا خرج القائم قتل ذراري قتلة الحسين بفعل آبائهم». وهكذا فإن قائمهم «ليس شأنه إلا القتل لا يستبقي أحدا» «ولا يستتیب أحدا».

و پاره ای از روایاتشان خون ریزی او - البته از غیر طایفه خودش - را این چنین به تصویر کشیده است: «اگر مردم می دانستند وقتی قائم خروج کرد چه می کند، بیشترشان دوست داشتند او را نبینند از بس که مردم را می کشد... تا آن جا که بسیاری از مردم می گویند این از خاندان محمد نیست، اگر از خاندان محمد بود رحم می ورزید.» طبق این احادیث قائم از شیوه رحمت و عدالتی که اهل بیت بدان معروفند، خارج می شود.^۱

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به روایات متعددی استناد کرده است و گرچه اصل مسئله برخورد قاطعانه و با صلابت امام مهدی علیه السلام با دشمنان آن حضرت و جنگ هایی که ایشان با دشمنان خدا خواهند داشت، در روایات متعددی گزارش شده است. از این رو این مطلب اثبات پذیر است؛ لیکن جزئیات این مسئله که در همه روایات از آن یاد نشده، نیازمند بررسی است و تا دلیل معتبری نتوان بر آن اقامه کرد نمی توان نسبت به آن ادعای قاطعانه ای داشت. بنابراین چاره ای جز بررسی سند روایات مورد نظر قفاری نداریم.

روایت نخست - که طبق آن امام مهدی علیه السلام شمشیر به دوش می گیرند و... - ضعیف است.^۲ روایت دوم - که درباره مرجئه است - نیز مانند روایت نخست

۱. *اصول مذهب الشیعة*، ص ۷۲ - ۱۰۶۹.

۲. اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید، قال: حدثنا أبو عبد الله يحيى بن زكريا بن شيبان، عن يونس بن كليب، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن أبي بصير. (كتاب الغيبة، ص ۳۱۹)

این حدیث به دلیل ضعیف بودن حسن بن علی بن ابی حمزه (*اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۸۲۷) و علی بن ابی حمزه (همان، ۷۴۲) ضعیف است.

ضعیف است.^۱ روایت مربوط به مواجهه امام مهدی علیه السلام با ناصبی ها سند معتبری دارد.^۲ روایت بعد - که مربوط به جزیه است و طبق آن مخالفان در دولت امام مهدی علیه السلام نصیبی ندارند - مرسل و غیرقابل اعتماد است. پنجمین روایت - که درباره مواجهه امام با زیدیه است - نیز مرسل است. روایت بعد که درباره کشته شدن اولاد قاتلان امام حسین علیه السلام است، معتبر است.^۳ قفاری در ادامه به سه روایت دیگر اشاره کرده است که طبق اولین آن ها امام مهدی علیه السلام کاری جز کشتن ندارد^۴ و طبق روایت دوم، آن حضرت از کسی درخواست توبه نمی کند.^۵ بر اساس سومین روایت نیز اگر

۱. اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة، قال: حدثنا علي بن الحسين التيملي من كتابه في صفر سنة أربع وسبعين ومائتين، قال: حدثنا العباس بن عامر بن رباح الثقفي، عن موسى بن بكر، عن بشير النبال. (كتاب الغيبة، ص ۲۹۳)

این حدیث به دلیل مجهول بودن بشیر نبال (خلاصة الاقوال، ص ۷۹) ضعیف است. این روایت با سند دیگری در کافی (ج ۸، ص ۸۰) آمده که آن هم به دلیل مجهول بودن عبد الحمید واسطی (رجال طوسی، ص ۱۳۹) ضعیف است.

۲. عدة من اصحابنا، عن أحمد بن محمد (ثقه: رجال نجاشی، ص ۸۲)، عن ابن محبوب (ثقه: الفهرست، ص ۹۶)، عن الأحول (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۲۵) عن سلام بن المستنیر (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۸۱). (الكافي، ج ۸، ص ۲۲۷)

۳. حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه (ثقه: خلاصة الاقوال، ص ۷۰) قال: حدثنا علي ابن إبراهيم (ثقه: رجال نجاشی، ص ۲۶۰)، عن أبيه (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۹۱) عن عبد السلام بن صالح الهروي (ثقه: رجال نجاشی، ص ۲۴۵). (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۹)

۴. أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة، قال: حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفي من كتابه، قال: حدثنا إسماعيل بن مهران، قال: حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه ووهيب بن حفص، عن أبي بصير. (كتاب الغيبة، ص ۲۶۲)

این روایت به دلیل ضعیف بودن حسن بن علی بن ابی حمزه (اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۷) و علی بن ابی حمزه (همان، ص ۷۴۲) ضعیف است.

۵. أخبرنا علي بن الحسين، قال: حدثني محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن حسان الرازي، عن محمد بن علي الكوفي، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الله بن بكير، عن أبيه، عن زرارة. (كتاب الغيبة، ص ۲۳۶)

این حدیث به دلیل مجهول بودن محمد بن حسان (معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۰۳) و ضعیف

مردم می دانستند امام مهدی علیه السلام چقدر از انسان ها را می کشد، بیشترشان دوست داشتند آن حضرت را نبینند؛^۱ اما هر دو روایت یادشده ضعیف و غیرقابل اعتمادند. براساس آن چه گذشت، روشن شد که عمده اشکالات قفاری مستند به روایات ضعیف است.

نقد و بررسی محتوایی

خواننده ای که مطالب آقای قفاری را می خواند امام مهدی علیه السلام را چنین تصوّر می کند: امام مهدی شیعیان کسی است که با خشونت تمام و بدون کمترین مدارا و نرمشی با مخالفان خود برخورد می کند و برای راهنمایی و هدایت آنان به هیچ اقدام سازنده و روشن گرانه ای دست نمی زند. از این رو، به جز شیعیان که به او می پیوندند و از برکات عصر ظهور بهره مند می شوند، سایر انسان ها از این نعمت ها بهره ای نمی برند و بلکه طعمه شمشیر آن حضرت می شوند. این تصویر از سه جزء تشکیل شده است.

نقد مطلب اول

۱. گرچه تعدادی از روایات، شمشیربُرنده امام مهدی علیه السلام و اقدامات قاطعانه آن حضرت را توصیف کرده اند و به تفصیل از جنگ های آن حضرت و افراد یا گروه هایی که به دست سپاهیان او کشته می شوند سخن گفته اند، روایات بسیار دیگری نیمه دیگر شخصیت امام مهدی علیه السلام را به تصویر کشیده اند و از رحمت آن حضرت و رأفت و مهربانی اش سخن ها گفته اند و توضیح داده اند که در دل دریایی او چیزی جز عشق به انسان ها وجود ندارد، او همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوبی هایش را از

بودن محمد بن علی کوفی (اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳) ضعیف است.

۱. أخبرنا علی بن الحسین، قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حسان الرازی، عن محمد بن علی الكوفی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن العلاء، عن محمد بن مسلم. (کتاب الغیبة، ص ۲۳۸)

این حدیث به مشکل حدیث پیشین مبتلاست.

هیچ کس دریغ نمی‌کند و برای هدایت انسان‌ها تمام توان خود را به کار می‌گیرد. گزینش معنادار روایاتی که نیمه اول شخصیت آن حضرت را ترسیم می‌کنند و وانهادن دیگر روایات نشان‌دهنده نهایت انصاف امانت‌داری آقای قفقاری است. برای نمونه، از احادیثی که نیمه دوم شخصیت آن حضرت را ترسیم کرده‌اند، به این روایات می‌توان اشاره کرد:

حدیث لوح که مشتمل بر حدیث قدسی است، پس از تصریح به اسامی تک‌تک امامان معصوم علیهم‌السلام امام مهدی علیه‌السلام را «رحمة للعالمین» یاد کرده است:

... و از او (محمد الهادی علیه‌السلام) حسن، دعوت‌کننده به راهم و خزانه علمم را خارج می‌سازم و آن را با فرزندش محمد که مایه رحمت برای عالمیان است تکمیل می‌کنم.^۱

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی کلام گهربار امام مهدی علیه‌السلام را چنین منعکس می‌کند: ... اگر من همان رحمت پروردگارتان که همه چیز را فرا گرفته نبودم، با شما به سوی آن‌ها باز می‌گشتم.^۲

بنابریزارتی که از ناحیه مقدسه وارد شده، از آن حضرت با تعبیری همچون «الغوث» (پناه)، «الرحمة الواسعة» (رحمت فراگیر) و «سفينة النجاة» (کشتی نجات) یاد شده است.^۳

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز آن حضرت را مایه فرح ناکی ساکنان زمین و آسمان یاد کرده‌اند: چگونه هستید زمانی که از آمدن مهدی ناامید می‌شوید، ناگاه به سان خورشید بر شما آشکاری شود و اهل آسمان و زمین از آمدن او خرسند شوند.^۴

۱. ... وأخرج منه الداعي إلى سببلى والخازن لعلمى الحسن وأكمل ذلك بإنبه محمد رحمة للعالمين. (الإمامة والتبصرة، ص ۱۰۵)

۲. ... فلولا أن رحمة ربكم وسعت كل شئ وأنا تلك الرحمة لرجعت إليهم معكم. (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱)

۳. مفاتيح الجنان، زیارت آل یاسین.

۴. كيف أنتم إذا استيأستم من المهدي فيطلع عليكم مثل قرن الشمس يفرح به أهل السماء والأرض.

فصل دوم: نقدهای موردی ۳۷۹

امام باقر علیه السلام او را دفع کننده بلاها از بندگان خداوند در شرق و غرب عالم معرفی کرده است:

در روی زمین گاهی با ابر به سیاحت می پردازد و گاهی با باد. و زمین برای او پیچیده می شود، بلاها را در شرق و غرب زمین از مردم و شهرها دفع می کند.^۱ می کند.^۱

به تعبیری دیگر از امام صادق علیه السلام تمام بندگان خداوند دست مهربان آن حضرت را بر سر خود احساس می کنند و در پرتو آن عقل ها و خردهاشان جمعیت و رشد می یابد: چون قائم ما قیام کند خداوند دستش را بر سر بندگان گذارد، پس عقولشان را جمع کند و خردشان کامل شود.^۲

احادیث متعدد دیگری خلق و خوی آن حضرت را محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی کرده اند؛ همان محمدی که خداوند متعال در توصیف مهربانی و غم خواری او چنین فرمود: شاید، اگر به این سخن ایمان نیاورند، توجان خود را از اندوه، در پی گیری [کار]شان تباہ کنی.^۳

از جمله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره فرموده است: مهدی از فرزندان من است نامش نام من و کنیه اش کنیه من است او شبیه ترین مردم به من است از نظر خلقت و خلق و خو.^۴ و امام علی علیه السلام نیز با اشاره به امام حسین علیه السلام می فرماید:

(دلایل الإمامة، ص ۴۶۸)

۱. أنه يسبح في الدنيا كلها على السحاب مزة وعلى الريح أخرى وتطوى له الأرض مزة فيدفع البلايا عن العباد والبلاد شرقاً وغرباً. (الخرائج والحوائج، ص ۹۳۱)

۲. إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وكملت به أحلامهم. (الكافي، ج ۱، ص ۲۵)

۳. «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا». (سوره كهف، آیه ۶)

۴. المهدي من ولدي اسمه اسمي وكنيته كنيته أشبه الناس بي خلقاً وخلقاً. (الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۹)

به زودی خداوند از صلب او مردی را بیرون می‌آورد که هم‌نام پیامبر شماست و شبیه‌ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق به اوست.^۱

وجود جنبه‌های رحمت و رأفت از سویی و شدت و صلابت از سوی دیگر در امام مهدی علیه السلام نشان دهنده اعتدال و کمال یافتگی شخصیت آن حضرت است؛ چراکه او در برابر مؤمنان و صالحان نرم‌خو و مهربان است و سرکشان و تجاوزگرانی را که نه به دعوت‌ها پاسخ می‌دهند و نه از هشدارها عبرت می‌گیرند، همچون طیبی مشفق داغ می‌نهد و داغ‌اونه از سر تشقی خاطر و فرونشاندن کینه که برای مداوا و درمان است و از همین روست که خداوند بلندمرتبه از سویی به رحمان و رحیم توصیف می‌شود و از سوی دیگر، به «شدید العقاب»^۲ و «شدید العذاب»^۳ همچنان که قرآن کریم در جایی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با عنوان «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۴ یاد می‌کند و در جایی دیگر به او دستور می‌دهد که با کافران و منافقان قاطعانه برخورد کند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»^۵.

با توضیحات یادشده روشن شد که قفاری در قضاوت طریق انصاف نپیموده است؛ چراکه تنها از روایاتی سخن گفته که به رفتارهای قهرآمیز امام مهدی علیه السلام اشارت دارند، در حالی که در اخلاق و سیره آن حضرت جلوه‌های فراوانی از رحمت و مهرورزی نیز وجود دارد.

نقد مطلب دوم

نکته دیگری از سخنان قفاری به دست می‌آید که البته به آن تصریح نکرده است. وی اقدامات قاطعانه امام مهدی علیه السلام را خشونت بار و غیرمنطقی یاد می‌کند؛ چراکه

۱. سیخرج الله من صلبه رجلاً باسم نبيكم شبهة في الخلق والخلق. (کتاب الغيبة، ص ۲۲۲)

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۵. سوره توبه، آیه ۷۳.

این اقدامات به روشن‌گری و هدایت مسبوق نیست و گویا آن حضرت بیش از آن که دغدغه هدایت داشته باشد، در پی کشتن و قلع و قمع کردن است. این دیدگاه نقد می‌پذیرد، چنان که براساس سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام اساسی‌ترین آرمان امام مهدی علیه‌السلام هدایت و سازندگی خواهد بود و از این رو، پیش از هر نوع اقدام جهادی به دعوت و روشن‌گری خواهد پرداخت و به سوی همهٔ مسلمین و بلکه عموم بشر دست یاری دراز خواهد کرد. برای نمونه، امام صادق علیه‌السلام در این باره فرموده است:

بر پیروان هیچ دینی وارد نمی‌شوند، مگر این که آن‌ها را به خدا، اسلام و اقرار به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعوت می‌کند.^۱

امام باقر علیه‌السلام فرموده است:

پس مردم را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خواند.^۲

امام مهدی علیه‌السلام در مسیر دعوت‌گری از تمام ظرفیت‌ها استفاده خواهد کرد و حتی از ابزار معجزات نیز بهره خواهد برد. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

هیچ یک از معجزات پیامبران و اوصیا نیست، مگر این که خداوند برای تمام شدن حجت بر دشمنان مثل آن را بردستان قائم ما جاری می‌سازد.^۳

بنابر آن چه گذشت، برخلاف تصور قفاری بر خوردهای قهرآمیز و قاطعانهٔ امام مهدی علیه‌السلام با دشمنان را هرگز خشونت‌هایی کور و بی‌منطق نمی‌توان نام نهاد؛ چراکه این اقدامات، ثانوی هستند و حضرت تنها پس از ارشاد و روشن‌گری و عناد و لجاجت و دشمنی و ستیزه‌جویی مخالفان به آن‌ها خواهد پرداخت.

نقد مطلب سوم

سومین مطلب مهم این که برخلاف تصور قفاری اکثر انسان‌ها در عصر ظهور به

۱. لایأتون علی أهل دین إلی دعوهم إلی الله و إلی الإسلام و إلی الإقرار بمحمد. (بصائر الدرجات، ص ۵۱۲)

۲. فیدعوا الناس إلی کتاب الله و نبیه. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۲)

۳. ما من معجزة من معجزات الأنبياء والأوصياء إلا و يظهر الله تبارک و تعالی مثلها فی ید قائمنا لإتمام الحجة علی الأعداء. (معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، ج ۳، ص ۳۸۰)

دعوت امام مهدی علیه السلام لبیک خواهند گفت و همسو و همنوا با آن امام خوبی‌ها آرمان شهر موعود بشر را به زیباترین و کامل‌ترین شکل بنا خواهند نهاد.
امام علی علیه السلام در این باره فرموده است:

عالم در برابر او تسلیم می‌شود، کافری نمی‌ماند مگر این که ایمان می‌آورد و بدکاری نمی‌ماند مگر این که به نیکی‌ها رو می‌آورد.^۱

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

هیچ یهودی و نصرانی باقی نمی‌ماند، مگر این که به او ایمان آورد و تصدیقش کند و در آن روزگار تنها دین، دین اسلام خواهد بود.^۲
احدی باقی نمی‌ماند مگر این که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد.^۳

امام صادق علیه السلام فرموده است:

چون قائم قیام کند از این امر کسانی که گمان می‌رفت اهل آنند، خارج می‌شوند و کسانی همچون پرستندگان خورشید و ماه به آن می‌گروند.^۴

بر اساس روایات یادشده، احادیثی که از اقدامات قهرآمیز امام مهدی علیه السلام سخن می‌گویند، درباره اقلیت محدودی از انسان‌های معاند هستند که به رغم وجود زمینه‌های هدایت و رشد لجوجانه، حقیقت را انکار می‌کنند و با ایجاد مانع در برابر جریان رو به رشد فضیلت‌خواهی و عدالت‌گستری، می‌کوشند این جریان مبارک را زمین‌گیر نمایند.

پس از توضیحات یادشده، اندیشه‌ورزان با انصاف خود قضاوت خواهند کرد که

۱. بدین له عرض البلاد و طولها لایبقی کافر الا آمن و لا طالح الا صلح. (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰)
۲. فلا یبقی یهودی و نصرانی و لا أحد ممن یعبد غیر الله الا آمن به و صدقه و یكون الملة واحدة ملة الإسلام. (معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۷۶)
۳. یكون أن لایبقی أحد الا اقر بمحمد. (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۷)
۴. إذا خرج القائم خرج من هذا الأمر من كان یری أنه من أهله و دخل فیہ شبه عبدة الشمس و القمر. (کتاب الغیبة، ص ۳۳۲)

تصویرپردازی قفاری از امام مهدی علیه السلام چه اندازه به واقع نزدیک، و چه اندازه با روایاتی که عالمان شیعی از پیشوایان معصوم خود روایت کرده‌اند، هماهنگ است؟ فهم وی از روایات از این جهت اشتباه می‌نماید که به گزینش روایات پرداخته است، در حالی که برای فهم مقصود حقیقی حدیث باید آن را در کنار مجموعه احادیث نشانند و آن را در پرتو دیگر احادیث فهمید؛ زیرا همچنان که آیاتی از قرآن آیات دیگر را تفسیر می‌کنند، روایات نیز گاه به یکدیگر ناظرند و یکدیگر را توضیح می‌دهند. از این رو، احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره خروج آن حضرت با چهره‌ای غضب‌ناک و بردوش گرفتن شمشیر و کشتن مرجئه توبه نکرده، با توجه به دیگر روایات که گذشت، اندکی از انسان‌های معاند را دربر می‌گیرد که ندای الهی امام علیه السلام را پاسخ نگفته‌اند و با او به ستیز برخاسته‌اند و در صدد آسیب رساندن به حکومت جهانی آن حضرت برآمده‌اند. از قضا در یکی از روایات که قفاری برای اشکال آورده، - روایت کشتار بت‌ریه - تصریح شده است که امام مهدی علیه السلام با نفاق پیشگانی از بت‌ریه که شمشیر به دوش می‌گیرند و با آن حضرت به مخالفت برخاسته‌اند، می‌جنگد:

[امام مهدی علیه السلام] به جانب کوفه حرکت می‌کند. پس ۱۶ هزار بت‌ریه که غرق در سلاح‌اند از آن جا خارج می‌شوند. آن‌ها فقیهان در دینند که بر پیشانی‌هاشان پینه زده‌اند و صورت‌هاشان را زرد نمایان کرده‌اند؛ ولی نفاق همه وجود آن‌ها را فرا گرفته است و می‌گویند: ای پسر فاطمه، از همان راهی که آمده‌ای بازگرد؛ چرا که ما را به تو نیازی نیست.^۱

البته روایتی که قفاری آورده، روایت مرسل ابوالجارود از امام باقر علیه السلام از کتاب *ارشاد* است که فاقد توضیح یادشده است؛ اما همین حدیث در کتاب *دلائل الامامة* به صورت مسند از ابوالجارود از امام باقر علیه السلام با توضیحی که بیان کردیم، روایت شده

۱. ویسیرالی الکوفة فیخرج منها ستة عشر ألفاً من البترية شاکین فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدین قد قرحوا جباههم وسمروا ساماتهم وعمهم النفاق وكلهم يقولون یابن فاطمة إرجع لاحاجة لنا فیک.
(دلائل الامامة، ص ۴۵۵)

است و قفاری به دور از انصاف و رعایت بی طرفی علمی، حدیث مرسل و بدون توضیح را آورده است.

در توضیح روایتی که از کشته شدن فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام توسط امام مهدی علیه السلام سخن می گوید نیز باید گفت قفاری در این باره جانب امانت را رعایت نکرده است؛ زیرا از قضا در ادامه همین روایت به فلسفه این اقدام امام مهدی علیه السلام تصریح شده است و قفاری از ترس این که خوانندگان او را در ادعایش همراهی نکنند از نقل ذیل حدیث خودداری کرده است. متن کامل روایت بدین صورت است:

به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، نظر شما درباره این حدیث امام صادق علیه السلام که فرمود: «وقتی قائم خروج کند فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به خاطر عمل پدرانشان می کشد» چیست؟ فرمود: همین طور است. عرض کردم: پس معنای این سخن خدا که هیچ کس بار گناه کسی را به دوش نمی کشد چیست؟ فرمود: خداوند در همه سخنانش راست گفت، ولی فرزندان قاتلان حسین علیه السلام به کارهای پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و کسی که به کاری راضی باشد، مانند کسی است که مرتکب آن عمل شده است و اگر مردی در مشرق کسی را بکشد و مرد دیگری در مغرب به این کار رضایت داشته باشد، او نزد خداوند شریک قاتل است و وقتی قائم خروج کرد، آنان را به دلیل رضایت به کار پدرانشان می کشد.^۱

چنان که می بینید، امام رضا علیه السلام در این روایت، دلیل برخورد امام مهدی علیه السلام با فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را کاملاً توضیح داده است؛ اما قفاری کوچک ترین

۱. قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يا بن رسول الله! ما تقول في حديث روى عن الصادق عليه السلام أنه قال: إذا خرج القائم قتل ذراري قتلة الحسين عليه السلام بفعال آبائهم فقال عليه السلام: هو كذلك. فقلت: فقول الله عز وجل: ﴿ولا تنزروا وزارة و زرا أخرى﴾ ما معناه؟ فقال: صدق الله في جميع أقواله لكن ذراري قتلة الحسين يرضون أفعال آبائهم ويفتخرون بها ومن رضی شيئاً كان كمن أتاه ولو أن رجلاً قتل في المشرق فرضي بقتله رجل في المغرب لكان الراضى عند الله شريك القاتل وإنما يقتلهم القائم إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۹)

اشاره‌ای به این بخش از فرمایش امام رضا علیه السلام نکرده است. توضیح این نکته نیز ضروری است که این اقدام امام مهدی علیه السلام از باب قصاص نیست تا اشکال شود که قصاص منحصرأ باید متوجه فاعل مباشر قتل باشد؛ بلکه این اقدام امام می‌تواند از باب عذاب الهی باشد و فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام از آن جا که به قتل سرور جوانان بهشت رضایت دارند و به آن افتخار می‌کنند مستحق عذاب الهی هستند؛ همچنان که ناقه صالح را یک نفر پی کرد، اما همه قوم صالح به دلیل رضایت از این کار مشمول عذاب الهی شدند.^۱

خبط‌های دیگر قفاری

افزون بر نقد یادشده در کلمات قفاری، خبط‌های دیگری نیز وجود دارد که چاره‌ای جز طرح و پاسخ‌گویی به آن‌ها وجود ندارد.

خبط اول: مترادف پنداشتن مرجئه با اهل سنت

اولین خبط قفاری مترادف پنداشتن واژه‌های مرجئه با اهل سنت است. همچنان که گذشت، وی پس از اشاره به روایت‌هایی که از برخوردهای قاطعانه امام مهدی علیه السلام با مرجئه سخن می‌گویند، با تفسیر مرجئه و نواصب به اهل سنت، این روایات را به معنای برخورد قهرآمیز امام مهدی علیه السلام با اهل سنت می‌پندارد و از آن حضرت چهره‌ای ضد سنی ترسیم می‌نماید.

پاسخ

با مراجعه به کلمات دانشمندان شیعه و سنی روشن می‌شود که مرجئه به لحاظ مفهومی و مصداقی با اهل سنت منطبق نیستند، گرچه هرکدام از آن‌ها از نحله‌های برآمده در جهان اسلام به شمار می‌روند. در این باره به پاره‌ای نکات می‌پردازیم که دانشمندان درباره این دو نحله گفته‌اند:

۱. «دفاع از روایات مهدویت»، ص ۲۱۷.

دانشمندان در تفسیر واژه مرجئه یکی از این دو تعریف را برگزیده‌اند:
 یکم. مرجئه کسانی هستند که معتقدند ایمان قول بدون عمل است. برای نمونه،
 نووی در شرح صحیح مسلم^۱ و ابن حجر در فتح الباری^۲ و ابن حزم^۳ و زبیدی در تاج
 العروس^۴ این تعریف را برگزیده‌اند. از دانشمندان شیعی نیز برای نمونه به شیخ
 طوسی^۵، قاضی نعمان مغربی^۶ و ابوالفتح کراچکی^۷ می‌توان اشاره کرد.
 دوم. مرجئه کسانی هستند که معتقدند با وجود ایمان معصیت به انسان ضرر
 نمی‌زند. علامه مجلسی در این باره می‌نویسد:

مرجئه فرقه‌ای از مخالفانند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری
 ندارد، همچنان که با وجود کفر اطاعت فایده‌ای ندارد.

البته در ادامه می‌نویسد:

گاهی مرجئه به تمام اهل سنت اطلاق می‌شود.^۸

روشن است که به تعبیر علامه مجلسی، اطلاق دوم اندک صورت می‌پذیرد و
 باید با قرینه همراه باشد و همان معنای نخست برای این واژه پذیرفته است. از
 این رو، او می‌نویسد:

و گذشت که مرجئه گروهی هستند که بر این باورند که با وجود ایمان معصیت
 ضرری نمی‌رساند، همچنان که با وجود کفر اطاعت نقص در پی ندارد.^۹

۱. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۷۰.

۳. الی المجمع العالمی بدمشق، ص ۱۲۵.

۴. تاج العروس، ج ۱، ص ۱۶۰.

۵. امالی الطوسی، ص ۴۴۸.

۶. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳.

۷. کنز الفوائد، ص ۵۰.

۸. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸.

۹. همان، ج ۶۵، ص ۲۹۷.

از دیگر قرائینی که نشان می‌دهد مرجئه در اصطلاح روایات با اهل سنت مترادف نیست، روایاتی است که مرجئه را در کنار قدریه و معتزله و خوارج می‌نشانند،^۱ در صورتی که اگر مرجئه با اهل سنت مترادف بود، قدریه و معتزله و خوارج قسمی از آن محسوب می‌شدند، نه قسیم آن.

قفاری مترادف انگاشتن مرجئه با اهل سنت را به علامه مجلسی در *مرآة العقول* و نویسندۀ *مجمع البحرین* نسبت داده و همان‌طور که گذشت، علامه مجلسی در *بحار الانوار* چنین دیدگاهی نداشته‌اند و با رجوع به کتاب *مرآة العقول* روشن می‌شود که این انتساب نیز خلاف واقع است؛ چراکه علامه مجلسی در شرح حدیثی می‌نویسد:

شاید مقصود از مرجئه در این روایت تمام اهل سنت باشد.^۲

این تعبیر نشان می‌دهد که به نظر ایشان، مقصود از مرجئه در همه روایات اهل سنت نیست، بلکه حدیث مورد نظر به دلیل وجود قرینه خاصی بر تمام اهل سنت دلالت دارد و لذا ایشان در چند سطر دیگر می‌نویسد:

مشهور این است که مرجئه گروهی هستند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد و با وجود کفر طاعت نقصی ندارد.

درباره انتساب مترادف انگاشتن مرجئه با اهل سنت به نویسندۀ *مجمع البحرین* نیز باید گفت که اولاً بر فرض ایشان چنین دیدگاهی داشته باشد، چرا قفاری تصریح بسیاری از اندیشمندان شیعه و سنی را بر این که مرجئه کسانی هستند که معتقدند ایمان قول بدون عمل است و یا با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد، نادیده گرفته و به کلمات طریحی که موافق چندانی ندارد، استناد کرده است؟ منصفان نیک می‌دانند که چنین گزینش‌هایی به چه هدف و نیتی بوده و ثانیاً انتساب چنین تفسیری به نویسندۀ *مجمع البحرین* خلاف واقع است. متن کلمات ایشان بدین شرح است:

۱. *اوائل المقالات*، ص ۱۱۶؛ *الفصول العشرة*، ص ۶۵.

۲. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۹۵.

درباره مرجئه اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده است که آن‌ها فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی‌اند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد... و از ابن قتیبه نقل شده است که آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند ایمان سخن بدون عمل است... برخی از دانشمندان ملل و نحل گفته‌اند: مرجئه گروهی از جبریه‌اند که می‌گویند عبد عملی انجام نمی‌دهد و اسناد فعل به عبد به منزله اسنادی مجازی است... و برخی بر این باورند که مقصود غیرشیعه از اهل سنت است.^۱

روشن است که آقای طریحی برای مرجئه چهار معنا ذکر کرده است که چهارمین و آخرین آن‌ها ترادف مرجئه با اهل سنت است و ایشان درباره هیچ کدام قضاوت نکرده است. بنابراین، انتساب این تفسیر به ایشان بی‌اساس است.

خبط دوم: مترادف پنداشتن نواصب با اهل سنت

اشتباه دیگر آقای قفاری این است که نواصب را با اهل سنت مترادف پنداشته و در نتیجه، برخورد قهرآمیز امام مهدی علیه السلام با نواصب را به معنای دشمنی آن حضرت با اهل سنت تفسیر کرده است.

پاسخ

در نقد پندار قفاری باید گفت سه دیدگاه در تفسیر واژه نواصب وجود دارد:

۱. ناصبی کسی است که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می‌ورزد، از جمله کسانی که چنین تفسیری برای ناصبی ارائه کرده‌اند به سید محمد عاملی در *مدارک الأحكام*،^۲ محقق سبزواری در *ذخیره العباد*^۳ و شیخ انصاری در *کتاب الطهارة*^۴ می‌توان اشاره کرد؛
۲. ناصبی کسی است که به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام تظاهر می‌کند. طریحی در

۱. مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. مدارک الاحکام، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳. ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۱۵۲.

۴. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۷.

مجمع البحرین می نویسد:

ناصب کسی است که به دشمنی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان تظاهر می کند.^۱

شهید ثانی می نویسد:

نواصب کسانی هستند که به دشمنی با اهل بیت تظاهر می کنند، صریحاً یا التزاماً.^۲

محقق حلّی،^۳ علامه حلّی^۴ و فرزندشان^۵ و محقق نراقی^۶ نیز معنای دوم را اختیار کرده اند.

۳. ناصبی کسی است که بغض اهل بیت را دین خود انتخاب کرده است. در قاموس چنین آمده است:

ناصبیه و نواصب کسانی هستند که بغض علی علیه السلام را برای خود دین گرفته اند.^۷

شیخ جعفر کاشف الغطا نیز می نویسد:

ناصب دارای چند معناست یکی از آن‌ها متدین به بغض امیرمؤمنان علیه السلام یا یکی از خلفای راشدین است و معنای دیگر تظاهر کننده به بغض علی علیه السلام یا یکی از خلفاست، گرچه آن را به عنوان دین خود انتخاب نکرده اند.^۸

صاحب جواهر نیز تفسیر قاموس از نواصب را دارای وجه درستی می داند، گرچه در ادامه گفته است احتمال تفسیر ناصبی به کسی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می ورزد،

۱. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۱۶.

۲. مسالک الافهام، ج ۱، ص ۲۴.

۳. الرسائل التسع، ص ۲۷۷.

۴. تحریر الاحکام، ج ۴، ص ۶۲۲.

۵. ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۱۲۷.

۶. مستند الشیعة، ج ۱، ص ۲۰۴.

۷. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۳۳.

۸. کشف الغطاء، ج ۲، ص ۴۰۳.

اگرچه متدین به آن نباشد، در ذهن قوی می‌نماید.^۱

امام خمینی علیه السلام نیز در این باره می‌نویسد:

نواصب کسانی هستند که با ائمه علیهم السلام دشمنی می‌ورزند یا این که آن را دین خود می‌پندارند و آن را وظیفه دینی خود می‌دانند یا این که بر یکی از آنان خروج کرده‌اند، مانند خوارج و ظاهراً مقصود از نواصب در روایات مانند موثقه ابن ابی یعفر همین معنا باشد؛ چراکه نواصب در آن زمان گروه شناخته شده‌ای بودند... و مراد از نواصب معنای اشتقاقی آن نیست تا بر هر کسی که با اهل بیت دشمنی ورزد صدق کند، بلکه مقصود گروه معروفی است که دشمنی را دین خود می‌دانستند و شاید آن‌ها گروهی از خوارج باشند.^۲

شیخ صدوق در این باره می‌گوید:

نادانان گمان می‌کنند هر مخالفی ناصبی است، در حالی که چنین نیست.^۳

شیخ انصاری نیز در این باره می‌گوید:

به هر تقدیر ضعف تعمیم ناصب به مخالفان آشکار است.^۴

با توجه به توضیحات گفته شده، موضوع روایتی که از اعمال شدت امام مهدی علیه السلام بر خوارج سخن می‌گفت، بر فرض که از نظر سندی اطمینان‌پذیر باشد، اهل سنت نیست، بلکه گروهکی منحرف است که به رغم سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مودت قریبا کینه اهل بیت علیهم السلام را در دل پروراندند و بلکه این کینه را دین و آیین خود برگزیدند.

شبهه ۵۵. تعصب امام مهدی علیه السلام نسبت به شیعیان

از دیگر مطالبی که قفاری در مواضع مختلفی از کتاب خود کوشیده آن را به

۱. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۶۶.

۲. کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۳۶.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۸.

۴. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۷.

مخاطب القا کند، مصونیت آهنینی است که روایات منابع شیعی برای شیعیان ترسیم کرده‌اند. آنان بر این باورند که امام مهدی علیه السلام به رغم رفتار خشونت آمیز با غیرشیعه، آن‌ها به دلیل شیعه نبودن آنان، با شیعیان - چه صالح و مؤمن و چه طالح و فاجر - تنها به دلیل شیعه بودن با نهایت مدارا و مهرورزی رفتار خواهند کرد و در نظر آن حضرت آن‌چه معیار فضیلت است، ادعای شیعه‌گری است و هرکس شیعه باشد، خودی و شایسته عنایت محسوب می‌شود؛ هرکس می‌خواهد باشد و هرچه می‌خواهد بکند. برای نمونه، قفاری در این باره می‌نویسد:

* عملیات تهاجم خون‌بار هراس‌انگیزی که شیعه اثناعشری آرزوی تحقق آن توسط مهدی را در سر می‌پروراند، همه گروه‌ها و نژادها را به‌جز شیعه شامل می‌شود.^۱ ... در حالی که مردم در عصر قائم در خون غوطه‌ورند و از قائم شیعه - که مایه عذاب آن‌هاست همچنان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم مایه رحمت است - در خوف و هراسند، سپاهیان قائم و اصحابش از زندگی دیگری سرشار از انواع نعمت‌ها و شادمانی‌ها برخوردارند.^۲

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی معتبر نیست.^۳

* وعملية الاجتياح الدموي الرهيب التي تحلم بها الشيعة الاثنا عشرية على يد مهديهم تكاد تتناول كل الفئات والأجناس البشرية باستثناء طائفتهم.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۶۹.

... وبينما الناس في عصر القائم يعيشون بين الدماء والأشلاء، وفي خوف ورعب من قائم الشيعة الذي كان بعثه نعمة عليهم، كما أن بعث محمد صلى الله عليه وسلم رحمة فإن عسكر القائم وأصحابه يعيشون في حياة أخرى حافلة بألوان النعيم وأنواع المسرات.

۲. همان، ص ۱۰۷۴.

۳. عنه عن صالح عن محمد بن عبدالله بن مهران عن عبد الملك بن بشير عن عثيم بن سليمان عن معاوية بن عمار (الكافي، ج ۸، ص ۲۳۳)

این روایت به دلیل ضعیف بودن محمد بن عبدالله بن مهران ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۳۵۰).

نقد و بررسی محتوایی

در پاسخ وی باید گفت آن مهدی متعصبی که پیوندهای نژادی و مذهبی او را از مسیر عدالت خارج می‌کند و تعصب‌های دینی دستش را به خون هزاران بی‌گناه آلوده می‌سازد، بیش از آن که مهدی شیعیان باشد، ساخته و پرداخته ذهن خیال‌پرداز قفاری است. مهدی شیعیان با نصب‌العین قرار دادن ﴿عَدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ بزرگ‌ترین منادی عدالت و فضیلت در عصر آخرالزمان است و نه تازیانه ادبش بی‌دلیل تن کسی را می‌گدازد و نه دست مهربانش به عبث سری را می‌نوازد. به همین دلیل، از یک سو آغوش پرمهرش را برای کسانی که به ندای فطرتشان لبیک می‌گویند، می‌گشاید؛ هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، کسی که خود را از اهل این امر می‌پندارد، از آن خارج می‌شود و افرادی چون خورشیدپرستان و ماه‌پرستان در آن داخل می‌گردند.^۱

از سوی دیگر، تازیانه قهرش بر سر شیعیانی فرود می‌آید که به ظاهر دعوای شیعه‌گری می‌کنند، اما در عمل به ورطه تباهی و فساد فروغلتیده‌اند. معیار فضیلت در نظر مهدی علیه السلام تقوای الهی است و از این جهت، میان شیعه و غیرشیعه تفاوتی نیست و به همین دلیل، در روایات متعددی از برخوردهای با شدت و صلابت امام مهدی علیه السلام با شیعیانی که از مسیر پرهیزکاری خارج شده‌اند، سخن گفته شده است. برای نمونه، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾ فرمود:

ثمود گروهی از شیعه هستند و خداوند سبحان می‌فرماید: «اما ثمودیان: پس آنان را راهبری کردیم و [الی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به [کیفر] آن چه مرتکب می‌شدند، صاعقه عذاب خفت آنان را فرو گرفت» یعنی شمشیر هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند.^۲

۱. اذا خرج القائم علیه السلام خرج من هذا الأمر من كان يرى أنه من أهله و دخل فيه شبه عبدة الشمس والقمر (كتاب الغيبة، ص ۳۳۲)

۲. ثمود رهط من الشيعة فإن الله سبحانه يقول وأما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى ←

آن حضرت در جایی دیگر فرموده است:

... همانا تقیه برای محفوظ نگه داشتن جان است، پس اگر تقیه خود باعث ریختن خون شود، دیگر جایی برای تقیه نخواهد بود. به خدا سوگند! اگر برای یاری ما فرا خوانده شوید، ابا کرده و می گوئید تقیه می کنیم و تقیه در نظرتان از پدران و مادرانتان محبوب تر است، ولی چون قائم علیه السلام قیام کند، نیازی به درخواست از شما نخواهد داشت و بر بسیاری از منافقان از شما حدّ خدا را اجرا خواهد کرد.^۱

آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

چون قائم ما قیام کند از دروغ گویان شیعه آغاز می کند و آنان را می کشد.^۲

امام باقر علیه السلام فرموده است:

چون قائم ما قیام کند، ابتدا کسانی را که [به دروغ] ادعای محبت ما را می کنند، گردن می زند.^۳

از آن چه گذشت، روشن شد که برخلاف تصوّر قفاری، رفتارهای امام مهدی علیه السلام به هیچ نحو متأثر از گرایش های مذهبی نیست و آن حضرت با شیعیانی که از مسیر درست منحرف شوند، مانند دیگران رفتار خواهد کرد.

شبهه ۵۶. مخالفت امام مهدی علیه السلام با سیره پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

* بلکه او از سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خارج می شود و این چیزی است که شیعیان بدان

فأخذتهم صاعقة العذاب الهون وهو السيف إذا قام القائم علیه السلام (تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۸۰۳)

۱. ... إنما جعلت التقية ليحقن بها الدم فإذا بلغت التقية الدم فلا تقية وإيم الله لودعيتم لتنصرونا لقلتم لانفعل إنما نتقى ولكانت التقية أحب إليكم من آبائكم وأمهاتكم ولو قد قام القائم علیه السلام ما احتج إلى مسائلكم عن ذلك ولا قام في كثير منكم من أهل النفاق حدّ الله. (تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۷۲)

۲. لو قد قام قائمنا بدأ بكذابي الشيعة فقتلهم. (اختيار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۸۹)

۳. لو قد قام قائمنا بدأ بالذين ينتحلون حبنا فيضرب أعناقهم. (الايضاح، ص ۴۷۵)

* بل إنه خرج عن سنة المصطفى صلى الله عليه وسلم، وهذا ما يصرحون به؛ فقد سئل الباقر -علي

تصریح می‌کنند؛ زیرا - به گمان آن‌ها - از باقر سؤال شد: «آیا قائم به سیرت محمد خواهد بود؟ او پاسخ داد: هرگز همانا رسول خدا همراه با بخشش با امت خود رفتار می‌کرد و دل‌های مردم را جذب می‌نمود، ولی قائم ما مأمور شده است که با کشتار رفتار کند و از کسی طلب توبه نکند. وای به حال کسی که با او به مخالفت برخیزد!»

پس شیعه گمان می‌کند که قائم به سیره‌ای متفاوت با سیرت پیامبر خدا ﷺ مأمور شده است، در حالی که به اجماع مسلمانان هرچه مخالف سیره رسول خدا ﷺ باشد، از اسلام نیست. پس آیا قائم به دینی غیر از اسلام برانگیخته شده است؟ چگونه او مأمور به روشی متفاوت با سیره رسول خدا ﷺ است؟ آیا او پیامبری است که بر او وحی تازه‌ای شده، با این که بعد از خاتم الانبیا پیامبری نیست و بعد از وفات او وحی نیز منقطع شد و هرکس چیزی جز این ادعا کند، دروغ‌پرداز و دجال است؟ چرا که این ادعا با نصوص قطعی و اجماع مسلمین بر پایان یافتن وحی و نبوت با رحلت سرور پیامبران حضرت محمد ﷺ در تعارض است.

این روایات مکنونات قلبی سازندگان آن را به تصویر می‌کشد و کینه‌های آنان به مردم و به ویژه امت اسلام را که مخالف با روش آن‌ها هستند، نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که آنان روز نزدیکی را آرزو می‌کنند که در آن روز به خواب‌هایشان جامه عمل بپوشانند؛ خواب‌هایی که این روایات از آن پرده برمی‌دارد و حقیقت تشیع عصر صفوی و دولت آیت‌الله‌ها و تشکیلات آن‌ها در لبنان آن را ترسیم می‌کند.^۱

حد زعمهم - أيسير القائم بسيرة محمد؟ فقال: «هيهات! إن رسول الله ﷺ سار في أمته باللين وكان يتألف الناس، والقائم أمر أن يسير بالقتل وألا يستتیب أحداً، فويل لمن ناوأه».

فالشيعة تزعم أنه أمر بسيرة تخالف سيرة رسول الله صلى الله عليه وسلم، وقد أجمع المسلمون أن كل ما خالف سيرته صلى الله عليه وسلم فهو ليس من الإسلام، فهل بعث برسالة غير رسالة الإسلام؟! وكيف يؤمر بخلاف سيرة رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فهل هو نبي أوحى إليه من جديد؟ ولا نبي بعد خاتم الأنبياء، ولا وحى بعد وفاته، وكل من ادعى خلاف ذلك فهو مفتر دجال؛ لمعارضته للنصوص القطعية وإجماع الأمة على ختم الوحي والنبوة بوفاة سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم.

ولكن هذه الروايات تصور ما في قلوب واضعيها من حقد على الناس ولاسيما أمة الإسلام التي

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری ضعیف است. از این رو اشکال او نیز اساس استواری ندارد.^۲

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: وجود نمونه مشابه در منابع اهل سنت

اولاً پیش از این به تفصیل توضیح داده شد که محدثان اهل سنت در مهم‌ترین کتاب‌های خود از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین روایت کرده‌اند که در آخر الزمان عیسی عليه السلام از آسمان فرود می‌آید، جزیه را لغو می‌کند و از آنان جز اسلام نمی‌پذیرد، با این که بدون تردید لغو کردن جزیه و پایان یافتن رسمیت اهل کتاب، با سیره و سنت پیامبر اکرم ﷺ منافات دارد و این اقدام حضرت عیسی عليه السلام با سیره حضرت محمد ﷺ مخالف است. بر این اساس، اگر بخواهیم این مضمون را در قالب حدیثی بیان کنیم، چنین می‌شود: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند:

أيسير عيسى بسيرتك؟ فقال: هيها! إتي سرت في أهل الكتاب بالمتى و كنت
أخذ الجزية و عيسى أمر أن يسير بالغلظة و الشدة و أن يضع الجزية و أن لا يقبل
إلا الإسلام.

چگونه وجود چنین مضمونی در منابع معتبر اهل سنت، معنای انکار ختم نبوت و

تخالفهم في نهجهم، وأنهم يتمنون يوماً قريباً أتياً يحققون فيه هذه «الأحلام» التي تكشف حقيقتها هذه الروايات و يترجمها واقع الشيعة في العهد الصفوي وفي دولة الآيات القائمة، وفي منظماتهم في لبنان.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۷۲.

۲. أخبرنا علي بن الحسين، قال: حدثني محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن حسان الرازي، عن محمد بن علي الكوفي، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الله بن بكير، عن أبيه، عن زارة. (كتاب الغيبة، ص ۲۳۶)

این حدیث به دلیل مجهول بودن محمد بن حسان (معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۰۳) و ضعیف بودن محمد بن علی کوفی (اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳) ضعیف است.

مبعوث شدن عیسی علیه السلام به دینی غیر از اسلام را نمی‌دهد، اما حدیث یادشده در نظر ایشان به معنای انکار ختم نبوت و مبعوث شدن امام مهدی علیه السلام به دینی غیر از اسلام است؟

پیش از این به تفصیل گذشت که دانشمندان اهل سنت با برگرداندن این تفاوت در سیره به سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، روایت یادشده را با اندیشه ختم نبوت هم‌نوا و هماهنگ می‌دانند و باز توضیح داده شد که روایات مشابه منابع شیعی را هم با همان ساز و کار و برگرداندن این تفاوت ظاهری به سنت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هماهنگ با اندیشه ختم نبوت می‌توان فهمید. از این رو، رفتار ویژه امام مهدی علیه السلام با مخالفان به جهت استناد به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالف با سیرت آن حضرت نیست.^۱

پاسخ دوم: تفاوت در سیره به دلیل تفاوت شرایط است

از سویی، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در شرایط مختلف سیره‌های متفاوتی داشته‌اند. رفتار آن حضرت با مخالفان هنگامی که جمعیت مسلمین انگشت‌شمار بود، با رفتار آن حضرت در زمان اوج اقتدار متفاوت می‌نمود، همچنان که دوران پیش از هجرت با فشارها و تنگناهایش اقتضائاتی داشت و دوران پس از هجرت اقتضائاتی دیگر. این به معنای تذبذب در سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه به دلیل تغییر شرایط است که رفتارهایی ویژه را اقتضا می‌کند و اگر در سیره امام مهدی علیه السلام با سیره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تفاوتی وجود داشته باشد، از آن جا که این تفاوت در شرایط است، به واقع تفاوتی نخواهد بود؛ چراکه اصول حاکم بر رفتارها همیشگی و همه‌جایی هستند و هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن اصول پای بند بوده و هم امام مهدی علیه السلام و این تفاوتی که به ظاهر دیده می‌شود، به دلیل تحقق شرایط جدید است که رفتارهای جدید را می‌طلبد، به گونه‌ای که اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز در زمان امام مهدی علیه السلام حضور داشت، رفتاری مشابه آن حضرت می‌کرد، همچنان که اگر امام مهدی علیه السلام در زمان

۱. نک: ص ۳۰۵ همین کتاب.

حضرت محمد ﷺ می‌زیست، همچون آن حضرت عمل می‌کرد.

پاسخ سوم: همانندی سیره امام مهدی با سیره پیامبر گرامی اسلام در نگاه اهل بیت

سوم آن که در برابر روایتی که قفاری در نظر دارد و در نوع خود منحصر به فرد است و جز شیخ نعمانی کسی آن را در کتاب خود روایت نکرده،^۱ مجموعه متعددی از روایات وجود دارد که بر همانندی سیرت و سنت نبوی و مهدوی تأکید کرده است. با وجود این مجموعه متنوع حدیثی که بسیاری از اندیشه‌ورزان طراز اول شیعی آن را روایت کرده‌اند، جا داشت قفاری اعتقاد به همگونی سیرت و سنت نبوی و مهدوی را به عالمان شیعه نسبت دهد، نه این که روایت منحصر به فرد یادشده را گزینش کند و براساس آن، ادعا کند شیعیان منکر ختم نبوت و خروج امام مهدی ﷺ از شریعت اسلامند.

محدثان بزرگی همچون شیخ صدوق، شیخ نعمانی، شیخ طوسی، شیخ مفید، عیاشی، محمد بن جریر طبری و... مجموعه روایات را در منابع دست اولی همچون *کمال‌الدین و تمام‌النعمه، الغیبه، دلائل‌الامامة، تهذیب، ارشاد، تفسیر عیاشی* و... روایت کرده‌اند. در این احادیث، افزون بر تصریح به همسانی سیرت و سنت این دو نور مقدس، با تعبیر دیگری همچون دعوت به سنت پیامبر ﷺ احیای سنت پیامبر ﷺ و ستیز برای اقامه سنت آن حضرت و... بر این حقیقت تأکید شده است که امام مهدی ﷺ سیرت و سنتی جز سیرت و سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ نخواهد داشت. برخی از روایات یادشده بدین قرار است:

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

او هم نام من است... و روشش همان روش من. مردم را بر دین و آیین من برپا می‌دارد.^۲

در جایی دیگر فرموده است:

۱. کتاب الغیبه، ص ۲۳۶.

۲. اسمة اسمی... سنته سنتی یقیم الناس علی ملتى و شریعتى. (کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۴۱)

مردی از امت من به پا خواهد خاست که طبق سنت من رفتار خواهد کرد.^۱

از امام علی عليه السلام روایت شده است:

او در میان شما سنت پیامبر را به پا خواهد داشت.^۲

و در جایی دیگر می فرماید:

بدعتی نمی ماند مگر این که آن را نابود می کند و سنتی نمی ماند، مگر این که

آن را احیا می نماید.^۳

امام باقر عليه السلام فرموده است:

چون قیام نماید، به روش پیامبر خدا صلى الله عليه وآله رفتار خواهد کرد.^۴

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم: چون قائم عليه السلام قیام کند، چه

سیره ای در میان مردم خواهد داشت؟ حضرت فرمود:

به همان سیره پیامبر خدا صلى الله عليه وآله تا این که اسلام پیروز شود.^۵

عبدالله بن عطا می گوید: از امام باقر عليه السلام درباره سیره قائم عليه السلام سؤال کردم. آن

حضرت فرمود: «به همان سیره پیامبر خدا صلى الله عليه وآله».^۶

همچنین از امام پنجم روایت شده که فرمود:

[مهدی عليه السلام] مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلى الله عليه وآله فرا می خواند.^۷

امام صادق عليه السلام نیز فرموده است:

۱. يخرج رجل من أمتي يعمل بسنتي. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲)

۲. بقیم فیکم سنّة النبی. (دلائل الامامة، ص ۴۷۰)

۳. لا یترک بدعة إلا ازالها ولا سنة إلا اقامها. (الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵)

۴. إذا قام سار بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله. (كتاب الغيبة، ص ۱۶۸)

۵. بسيرة ما سار به رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يظهر الإسلام. (تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۵۴)

۶. بما سار به رسول الله صلى الله عليه وآله. (كتاب الغيبة، ص ۱۷۳)

۷. فيدعو الناس إلى كتاب الله وسنة نبيه. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۱)

فصل دوم: نقدهای موردی [۳۹۹]

در صاحب این امر روش هایی از انبیاست... و اما روش محمد ﷺ هدایت یافتن به هدایت او و رفتار کردن بر اساس سیرت اوست.^۱

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری سخن رانی آغازین امام مهدی علیه السلام در مسجد الحرام را چنین گزارش می فرماید:

مردم را به حق خود فراموشی خواند و متعهد می شود که با آنان به روش پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد کند و مانند آن حضرت رفتار نماید.^۲

امام مهدی علیه السلام نیز در خطاب آغازین خود چنین می فرماید:
آگاه باشید! هرکس درباره سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من محاسبه می کند، بداند که من نسبت به روش آن حضرت سزاوارترم.^۳

گفتنی است استفاضه روایاتی که بر همانندی سیرت و سنت نبوی و مهدوی دلالت دارند، اگر نگوییم تواتر و نیز تعدد و دست اول بودن منابع آن ما را از بررسی سندی این روایات بی نیاز می کند؛ چراکه به صدور این مضمون از معصوم اطمینان حاصل می شود، گرچه پاره ای از آن ها از نظر سندی نیز معتبرند، اما روایت مورد نظر آقای قفاری را مرحوم نعمانی به سند خود از محمد بن حسان رازی - که توثیق نشده -^۴ از محمد بن علی کوفی روایت می کند. مرحوم نجاشی در شرح حال علی بن محمد می نویسد:

بسیار ضعیف و فاسد العقیده است. در هیچ چیز به او اعتماد نمی شود. پس از آن که در کوفه به دروغ پردازی شناخته شد، وارد قم گردید، مدتی بر احمد بن محمد بن عیسی وارد بود، به غلو شهرت یافت و مورد آزار قرار گرفت و

۱. إن فی صاحب هذا الأمر سنناً من الأنبياء... وأما سنته من محمد فيهدى بهداة ويسير بسيرته. (كمال الدين وتمام النعمة، ص ۳۵۰)

۲. ... ودعاهم إلى حقه وأن يسير فيهم بسيرة رسول الله ﷺ ويعمل فيهم بعمله. (الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۲)

۳. ألا ومن حاجني في سنة رسول الله ﷺ فأنا أولى الناس بسنة رسول الله. (كتاب الغيبة، ص ۲۹۰)

۴. رجال نجاشی، ص ۳۳۸.

احمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد.^۱

شیخ طوسی نیز می نویسد:

فضل بن شاذان گفته است دروغ گویان مشهور چند نفرند... و ابوسمینه، علی بن محمد کوفی، مشهورترین آن هاست.^۲

قفاری نیک می داند که براساس مبانی اهل سنت و نیز تشیع با وجود تعارض میان مجموعه متعددی از احادیث و یک حدیث ضعیف السنند، ترجیح با مجموعه احادیث است. از این رو، براساس مبانی شیعه حدیث مورد نظر قفاری پذیرفتنی نیست، هرچند اندیشه ورزی بزرگ، آن را در کتاب خود روایت کرده باشد.

مجموعه احادیث یادشده به وضوح بر دیدگاه عالمان شیعه مبنی بر همسانی و همانندی سیرت و سنت مهدوی و سیرت و سنت نبوی دلالت دارد و با وجود این همه روایت که هم دانشمندان فراوانی آن را نقل کرده اند و هم در منابع کهن و دست اول حدیثی منعکس شده، جایی برای تردید در این مسئله باقی نمی ماند و عجیب است که قفاری با وجود این همه روایت در منابع شیعی که بر همگونی سیرت و سنت نبوی دلالت دارند، چگونه اعتقاد به تفاوت سیره امام مهدی با سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به شیعیان نسبت می دهد!

شبهه ۵۷. مخالفت امام مهدی با سیره امام علی علیه السلام

نویسنده در ادامه می نویسد:

* و آشکار است که امیرالمؤمنین علی که شیعیان گمان می کنند پیرو اویند، مخالفانش را تکفیر نکرد و جز با کسانی که علیه او خروج کردند، نجنگید.

۱. همان، ص ۳۳۲.

۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳.

* ومعلوم أن أمير المؤمنين علياً الذي يزعمون التشيع له لم يكفر مخالفيه، ولم يقاتل إلا من بغى

فصل دوم: نقدهای موردی [۴۰۱]

پس قائم شیعیان که این اقدامات را انجام می‌دهد و پیروان او، شیعه علی نیستند. شیعیان در احادیثشان اعتراف کرده‌اند که قائمشان به سیره علی رفتار نمی‌کند، چراکه به گمان آن‌ها از صادق سؤال شد: آیا قائم برخلاف سیره علی رفتار خواهد کرد؟ پاسخ داد: آری! همانا علی با گذشت و خودداری با آن‌ها رفتار کرد؛ چرا که می‌دانست پس از او بر شیعه تسلط خواهند یافت، اما قائم با آن‌ها با شمشیر و اسارت رفتار خواهد کرد؛ چرا که می‌داند پس از او تا ابد کسی بر شیعه تسلط نمی‌یابد. و صادقشان یکی از شیعیان را مخاطب قرار داده، می‌گوید: چگونه خواهی بود وقتی اصحاب قائم را ببینی که خیمه‌هایشان را در مسجد کوفه برپا کرده‌اند؟ و سپس مثال جدید که بر عرب شدید است را خارج کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آن چیست؟ فرمود: ذبح. گفتم: چگونه با آن‌ها رفتار خواهد کرد؟ آن‌گونه که علی بن ابی طالب با اهل عراق رفتار کرد؟ فرمود: نه، همانا علی با آن‌ها به آن‌چه در جفر سفید بود - یعنی خوداری - رفتار نمود و او می‌دانست که پس از خودش بر شیعه غلبه خواهد شد؛ ولی قائم به آن‌چه در جفر قرمز است - یعنی ذبح - رفتار خواهد کرد و او می‌داند که دیگر کسی بر شیعیانش غالب نخواهد شد.

علیه، فقائمهم الذي يفعل هذه الأفاعيل ومن تبعه في نهجه، ليس من شيعة علي، وقد اعترفوا في رواياتهم أن قائمهم لا يأخذ بسيرة علي، فقد سئل الصادق - كما يزعمون - «أيسير القائم بخلاف سيرة علي؟ فقال: نعم، وذلك أن علياً سار باليمن والكف لعلمه أن شيعته سيظهر عليهم من بعده، أما القائم فيسير بالسيف والسبي، لأنه يعلم أن شيعته لن يظهر عليهم من بعده أبداً». وقال صادقهم يخاطب بعض الشيعة: «كيف أنت إذا رأيت أصحاب القائم قد ضربوا فساطيطهم في مسجد الكوفة، ثم أخرج المثل الجديد، على العرب شديد. قال (الراوي): قلت: جعلت فداك ما هو؟ قال: الذبح، قال: قلت بأي شيء يسير فيهم؟ بما سار علي بن أبي طالب في أهل السواد؟ قال: لا، إن علياً سار بما في الجفر الأبيض، وهو الكف، وهو يعلم أنه سيظهر على شيعته من بعده، وأن القائم يسير بما في الجفر الأحمر وهو الذبح، وهو يعلم أنه لا يظهر على شيعته».

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است.^۱ البته همین مضمون با اندکی تفاوت در حدیثی معتبر روایت شده؛^۲ از این رو اصل این مضمون اثبات شدنی است.

نقد و بررسی محتوایی: همانندی سیره مهدوی و سیره علوی

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام امام مهدی علیه السلام سیرت و سنتی همانند سیرت و سنت امام علی علیه السلام خواهد داشت.
امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:
چون قائم ما قیام کند، لباس علی علیه السلام را خواهد پوشید و به روش او رفتار خواهد کرد.^۳

بنابراین اگر پاره‌ای از احادیث از تفاوت سیرت علوی و مهدوی سخن می‌گویند، این تفاوت در یک مورد خاص است که از کلیت همانندی سیرت علوی و مهدوی استثناء می‌شود. روشن است که با وجود تشابه همه سویه سنت علوی و مهدوی، تفاوت در یک مورد خاص آن هم به دلیل رعایت مصالحی، آن حضرت را از جرگه شیعیان امام علی علیه السلام خارج نمی‌سازد و بلکه با نگاه عمیق‌تر حتی همان یک مورد نیز مخالفت با سیره امام علی علیه السلام نیست؛ چراکه اگر شرایط عصر امام علی علیه السلام همانند شرایط عصر ظهور بود، آن حضرت نیز به کاری مانند امام مهدی علیه السلام دست می‌زد. به

۱. اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة، قال: حدثنا علی بن الحسین، عن محمد بن خالد، عن ثعلبة بن میمون، عن الحسن بن هارون بیاع الأئمّاط. (کتاب الغیبة، ص ۲۳۷)
این حدیث به دلیل مهمل بودن حسن بن هارون ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۶۷).

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۳.

۳. إنّ قائمنا إذا قام لبس لباس علیّ وسار بسیرته. (الکافی، ج ۶، ص ۴۴۴)

تعبیر دیگر، پیشوایان معصوم همگی تابع ضوابط معینی هستند و اگر یک معصوم در عصری به دلیل وجود شرایط و عواملی، براساس دستورالعمل خاصی مأمور به رفتار باشد و در عصر معصوم دیگر به دلیل فقدان آن شرایط و عوامل، انجام آن دستورالعمل از عهده معصوم برداشته شود و او به پیروی از ضابطه دیگری مأمور باشد، به معنای متغیر بودن قوانین نیست، بلکه شرایط مختلف در خود قوانین دیده شده اند و ضوابط مختلفی به تناسب شرایط وضع شده اند. افزون بر این که بنابر بحث های گذشته، حتی تفاوت رفتار امام مهدی علیه السلام با رفتار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن حضرت را از چارچوب سنت پیامبر صلی الله علیه و آله خارج نمی کند، همچنان که اهل سنت الغای جزیه توسط حضرت عیسی علیه السلام را به معنای خروج آن حضرت از سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نمی دانستند، با توجه به معیار یاد شده رفتار متفاوت امام مهدی علیه السلام به معنای خروج از سنت علوی هم نیست.

به قرینه دیگر روایات که به این موضوع پرداخته اند، مورد خاصی که روایات مورد نظر آقای قفاری به آن اشاره دارند، جنگ با اهل بغی است، یعنی امام علی علیه السلام در جنگ با اهل بغی از کشتن مجروحان و فراریان و به اسارت گرفتن همسر و فرزندان شان چشم پوشید، اما امام مهدی علیه السلام چنین نخواهد کرد. امام صادق علیه السلام فرموده است:

سیره علی علیه السلام در رویارویی با اهل بصره از آن چه خورشید بر آن می تابد، برای شیعیانش بهتر بود. او می دانست برای آن گروه دولتی خواهد بود. پس اگر امام علی علیه السلام آن ها را به اسارت می گرفت، آن ها نیز شیعیانش را اسیر می کردند. راوی می گوید: پرسیدم: آیا قائم علیه السلام نیز به سیرت امام علی علیه السلام رفتار خواهد کرد؟ فرمود: خیر، همانا علی - درود خدا بر او - باد، با آن ها با گذشت رفتار نمود، چون از به غلبه و قدرت رسیدن آن ها آگاهی داشت؛ اما قائم علیه السلام رفتاری متفاوت خواهد داشت؛ چون آن ها را پس از آن دولتی نخواهد بود.^۱

۱. لسیره علی فی أهل البصرة كانت خيراً لشيعة مما طلعت عليه الشمس إته علم أن للقوم دولة فلو

در حدیثی دیگر، عبدالله بن سلمان می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می‌گویند: امام علی علیه السلام اهل بصره را کشت، ولی اموالشان را رها کرد. حضرت فرمود: علی علیه السلام بر آن‌ها شفقت ورزید، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهل مکه منت گذارد و همانا علی علیه السلام اموال آن‌ها را رها کرد؛ چراکه می‌دانست به زودی شیعیانی خواهد داشت و دولت باطل بر آن‌ها تسلط خواهد یافت و علی علیه السلام خواست که در مورد شیعیانش به او اقتدا شود.^۱

بر این اساس، اگر روایات اهل بیت علیهم السلام از تفاوت سیره امام مهدی علیه السلام با سیره امام علی علیه السلام سخن گفته‌اند، اگر بتوان نام آن را تفاوت نهاد، در مورد یک مسئله خاص است، وگرنه در دیگر موارد سیرت مهدی همان سیرت علوی خواهد بود. از این رو، آن حضرت شیعه امام علی علیه السلام و پیرو سیرت و سنت آن حضرت است.

شبهه ۵۸. امام مهدی علیه السلام سنتی جدید خواهد داشت

از دیگر روایاتی که قفاری به آن خرده گرفته، این حدیث است:
* قائم به امری جدید، کتابی جدید، سنتی جدید و قضاوتی جدید قیام می‌کند.^۲

نقد و بررسی سندی

روایت یادشده از نظر سندی ضعیف است.^۳ بنابراین، اشکال ناشی از آن نیز نیاز

سباهم لُسبیت شیعتته قلت فأخبرنی عن القائم یسیر بسیرته قال: لا إن علیاً صلوات الله علیه سار فیهم بالمنّ للعلم من دولتهم وإن القائم یسیر فیهم بخلاف تلك السیرة لأنه لادولة لهم. (همان، ج ۵، ص ۳۳)

۱. إن علیاً إنما منّ علیهم كما منّ رسول الله صلی الله علیه و آله علی أهل مكة وإنما ترک علیاً أموالهم لأنه كان یعلم أنه سیکون له شیعة وأن دولة الباطل ستظهر علیهم فأراد أن یقتدی به فی شیعتته. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۴)

* یقوم القائم بأمر جدید و کتاب جدید و سنت جدید و قضاء جدید.

۲. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۳.

۳. أخبرنا علی بن الحسین، قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حسان الرازی، عن

به پاسخ نخواهد داشت.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: تعارض حدیث یادشده با مجموعه روایات انکارناپذیر

پیش از این به کتاب جدید امام مهدی علیه السلام و نیز قضاوت ایشان پرداختیم. درباره سنت جدید آن حضرت باید گفت که اولاً اگر فرضاً روایت مورد بحث بر تفاوت واقعی سنت نبوی و مهدوی دلالت داشته باشد، به دلیل تعارض آن با مجموعه دیگری از روایات که بر همانندی سنت نبوی و مهدوی دلالت دارند و ما پیش‌تر آن‌ها را ذکر کردیم، باید آن را کنار نهاد و اهل سنت نیز به این مبنا معتقدند.

پاسخ دوم: حدیث یادشده به معنای تفاوت سیره امام مهدی با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نیست

ثانیاً این روایت به معنای تفاوت واقعی میان سنت امام مهدی علیه السلام و سنت و سیرت واقعی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیست؛ چراکه روایات متعدد و متنوعی بر همانندی سنت سیرت نبوی و مهدوی دلالت دارند و در این باره پیش‌تر به تفصیل پرداخته‌ایم.

اگر این روایت به معنای تفاوت سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام مهدی علیه السلام نیست، پس مفهوم آن چیست؟

درباره محتوای این حدیث سه احتمال وجود دارد:

۱. گرچه در این روایت سنت امام مهدی علیه السلام جدید خوانده شده، در این باره که سنت آن حضرت در قیاس با چه چیزی جدید نامیده شده، سکوت شده است. بنابراین، احتمال دارد جدید بودن سنت امام مهدی علیه السلام بدین معنا باشد که آن

محمد بن علی الكوفي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عاصم بن حميد الحنط، عن أبي بصير (كتاب الغيبة، ص ۲۳۸)

این روایت به دلیل مجهول بودن محمد بن حسان (معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۰۳) و ضعیف بودن محمد بن علی کوفی (اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳) ضعیف است.

حضرت در زندگی خود روش و شیوه‌ای به کار خواهد گرفت که در قیاس با سنت‌ها و رسوم رایج در جامعه جدید است و برای مردم آن زمان تازگی دارد. این سیرت و سنت جدید همان سنت رسول گرامی اسلام ﷺ است که بر اثر فاصله گرفتن مسلمانان از ارزش‌های اسلامی غبار فراموشی بر آن می‌نشیند و متروک و مهجور می‌نماید. امام مهدی علیه السلام با احیای آن، مردم را با سنت و سیرت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آشنا می‌کند که در آن زمان میان مردم شناخته شده و شایع نیست. آن چه این احتمال را تقویت می‌کند، فقدان هرگونه مقایسه میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام مهدی علیه السلام در این روایت است.

۲. سنت امام مهدی علیه السلام در قیاس با سنت موجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نه سنت واقعی‌شان، جدید خواهد بود، یعنی امام مهدی علیه السلام سنتی در پیش خواهد گرفت که با آن چه به عنوان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردم شناخته شده است، تفاوت دارد، در حالی که سیرت آن حضرت با سنت واقعی پیامبر کاملاً مطابقت دارد. به تعبیر دیگر، جدید بودن وصف سنت امام مهدی علیه السلام در قیاس با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. سنت آن حضرت به نظر مردم که از سنت‌های اصیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فاصله گرفته‌اند، جدید می‌نماید.

در توضیح چرایی تفاوت سیرت و سنت واقعی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و آن چه به عنوان سنت و سیرت آن حضرت در میان مردم رواج دارد، این عوامل را می‌توان برشمرد: یکم. میان ما و عصر آغازین اسلام فاصله طولانی مدتی وجود دارد که در این فاصله دراز، عواملی چون منع کتابت حدیث، اختناق حاکم بر فضای جامعه اسلامی در عصر امویان و عباسیان و در نتیجه، محدودیت فعالیت امامان اهل بیت علیهم السلام و دانشمندان شیعی، جنگ‌های صلیبی و جنگ مغول که به از میان رفتن هزاران نسخه از کتاب‌هایی انجامید که بخش مهمی از سنت شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر معارف اسلامی را دربر داشتند و عواملی از این قبیل، باعث شد

امت اسلامی از بسیاری میراث‌های فرهنگی خویش محروم بماند و از سوی دیگر، تحریف‌گران و حدیث‌سازان که به جز رسیدن به اهداف سیاسی و مادی دغدغه‌ای نداشته‌اند، خلأهای موجود را با احادیث ساختگی خود پر کرده‌اند. این روند به محرومیت نسل‌های بعد جامعه اسلامی از بخش مهمی از سنت حقیقی پیامبر گرامی اسلام ﷺ انجامید.

امام صادق علیه السلام در روایتی به مطلب یادشده، چنین اشاره فرموده است:

اگر قائم ما قیام کند و سخن‌گوی ما لب به سخن بگشاید و از نوبه شما قرآن، آداب دینی، احکام و واجبات را آن‌چنان که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است، تعلیم دهد، آن‌هایی که امروز در میان شما اهل بصیرتند، آن را به شدت انکار خواهند کرد. پس بر دین خداوند استوار نخواهید شد، مگر این‌که تیزی شمشیر را بالای سرتان احساس کنید. همانا خداوند پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود مردم را بر سنت پیشینیان مسلط کرد و آن‌ها آن را تغییر دادند و دگرگون کردند و تحریف نمودند و بر دین خداوند افزودند و از آن کاستند، پس امروز چیزی در دست مردم نیست، مگر این‌که با آن چه از سوی خداوند به آن وحی فرستاده شده، تفاوت دارد.^۱

دوم. وقتی فقها خود را از دست یابی به احکام موضوعات جدید و پیش‌آمدهایی که در طول زمان رخ می‌داد، محروم یافتند، به ناچار به قواعد عمومی اسلامی که به عمومیتش شامل این حوادث می‌شد، رو آوردند. این قواعد اسلامی صحیح هستند و انسان را هنگام جهل به حکم واقعی یاری می‌رسانند و وظیفه دینی او را مشخص می‌کنند، ولی ثمره این قواعد کلی لزوماً در همه جا حکم واقعی اسلام نیست، بلکه

۱... ولو قد قام قائمنا و تکلم متکلمنا ثم استأنف بکم تعلیم القرآن و شرائع الدین و الأحکام و الفرائض كما أنزله الله علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم لأنکر أهل البصائر فیکم ذلک الیوم انکاراً شدیداً ثم لم تستقیموا علی دین الله و طریقته إلا من تحت حد السیف فوق رقابکم إن الناس بعد نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم ركب الله به سنة من کان قبلکم فغیروا و بدلوا و حزفوا و زادوا فی دین الله و نقصوا منه فما من شیء علیه الناس الیوم إلا و هو منحرف عما نزل به الوحی من عند الله. (اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۵۰)

چیزی است که از آن به عنوان حکم ظاهری یاد می‌کنند، یعنی حکمی که وظیفه دینی مکلف را هنگام جهل به حکم واقعی و اصلی معین می‌نماید. این نوع از احکام ظاهری بعد از پایان یافتن عصر تشریح احکام تا به امروز بیشترین بخش از مسائل فقه یا تقریباً تمام آن را به جز احکام روشن اسلامی فرا گرفته است.^۱

این عوامل باعث شد آن چه پس از عصر پیامبر گرامی اسلام ﷺ سیرت و سنت آن حضرت شناخته می‌شد، با سیرت و سنت واقعی آن حضرت فی الجمله تفاوت‌هایی داشته باشد و از آن جا که امام مهدی ﷺ سنت‌های اصیل فراموش شده را احیا می‌کند، سنت حضرت جدید بنماید.

سوم. تازگی سنت امام مهدی ﷺ به این دلیل است که پاره‌ای از احکام را که آن حضرت اعلام می‌کند، پیش از آن حتی رسول گرامی اسلام ﷺ نیز بیان نفرموده است. آیت الله سید محمد صدر در این باره می‌نویسد:

احکامی که خداوند از طریق پیامبر اکرم ﷺ به بشر عرضه کرد و آن حضرت آن‌ها را فرا گرفت، دو دسته‌اند: پاره‌ای از آن‌ها به مردم اعلام شد تا این که برای زمان معینی معیار علم و عمل باشند و برخی از آن‌ها بر مردم پوشیده ماند و اعلام آن‌ها تا عصر ظهور امام مهدی ﷺ و زمان اجرای عدالت کامل به تأخیر افتاد. واضح‌ترین دلیل بر مطلب یادشده این است که ما به روشنی می‌بینیم تعداد زیادی از احکام وجود داشته که در صدر اسلام و در عصر نخستین رهبران اسلامی امکان بیان آن‌ها وجود نداشته است؛ چرا که جامعه از موضوعات آن‌ها بی‌اطلاع بوده و آن احکام با سطح فکری و فرهنگی مردم متناسب نبوده است، مانند حکم سوار شدن هواپیما و استفاده از بمب‌های میکروبی و کاشت قلب و مانند آن. از این رو، ضرورت داشت اعلام این احکام به پس از آشنایی جامعه با موضوعات آن موقوف شود و با توجه به این که در زمان آشنایی جامعه با این موضوعات منبع شریعت در دسترس

۱. تاریخ مابعد الظهور، ص ۴۴۵.

فصل دوم: نقدهای موردی [۲] ۴۰۹

نبود، از این رو این احکام هنگامی اعلام خواهد شد که بشر برای مرتبه دوم به منبع شریعت که همان امام مهدی علیه السلام است، دسترسی پیدا کند.^۱

بر اساس احتمال سوم، جدید بودن سنت امام مهدی علیه السلام در قیاس با سنت‌های اعلام شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود، اما در قیاس با سنت‌های اعلام نشده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن حضرت روش جدیدی نخواهد داشت. با توجه به توضیحات یادشده، احادیثی که سنت امام مهدی علیه السلام را جدید خوانده‌اند، بر عدول و روی گردانی آن حضرت از سیرت و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت ندارند و سنت آن حضرت هماهنگ و همسان با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعم از سنت‌های فراموش شده یا سنت‌های اعلام نشده است و در نتیجه، امام مهدی علیه السلام نه پیامبری جدید خواهد بود و نه شریعت تازه‌ای خواهد آورد.

شبهه ۵۹. اختصاص نعمت‌های عصر ظهور به شیعیان

وی در ادامه می‌نویسد:

* در حالی که در عصر قائم مردم میان خون زندگی می‌کنند و از قائم شیعه - که به عنوان عذاب برانگیخته شده همچنان که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان رحمت

۱. همان، ص ۴۴۴.

* وبينما الناس في عصر القائم يعيشون بين الدماء والأشلاء، وفي خوف ورعب من قائم الشيعة الذي كان بعثه نعمة عليهم، كما أن بعث محمد صلى الله عليه وسلم رحمة، فإن عسكر القائم وأصحابه يعيشون في حياة أخرى حافلة بألوان النعيم وأنواع المسرات، فهو يأمرهم في مسرهم ألا يحملوا «طعاماً ولا شراباً ولا علفاً»، فيقول أصحابه: إنه يريد أن يقتلنا يقتل دوابنا من الجوع والعطش فيسير ويسرون معه؛ فأول منزل ينزله يضرب الحجر فينبع منه طعام وشراب وعلف فيأكلون ويشربون ودوابهم حتى ينزلوا النجف من ظهر الكوفة»، وهكذا «لا ينزل منزلاً إلا انبعث منه عيون، فمن كان جائعاً شبع ومن كان ظمآن روي»، وإنه إذا قام اجتمعت إليه أموال الدنيا من بطن الأرض وظهرها، فيعطي أصحابه ما لم يعطه أحد كان قبله، ويتضاعف الرزق على يديه فيرزق في الشهر رزقين ويعطي في السنة عطاءين، حتى إن أحداً من الشيعة لا يجد لديناره ودرهمه موضعاً يصرفه فيه.

مبعوث شده است - در ترس و وحشتند، سپاهیان او و اصحابش از زندگی دیگری سرشار از نعمت‌های رنگارنگ و انواع شادمانی‌ها برخوردارند. پس او در مسیر به آن‌ها فرمان می‌دهد که «با خود غذا و نوشیدنی و علفی برندارند. آن‌ها می‌گویند او می‌خواهد ما و چارپایانمان را از گرسنگی و تشنگی هلاک کند. پس او حرکت می‌کند و آن‌ها نیز همراه او به راه می‌افتند و چون به اولین منزل رسیدند، به سنگ ضربه‌ای می‌زند و از آن غذا و نوشیدنی و علف می‌جوشد و اصحاب و چارپایانسان از آن می‌خورند و می‌نوشند تا این که پشت کوفه در نجف فرود می‌آیند.» و همچنین «در منزلی فرود نمی‌آید، مگر این که از آن چشمه‌هایی می‌جوشد و هرکس گرسنه باشد، از آن سیر می‌شود و هرکس تشنه باشد، سیراب می‌گردد.» «و چون او قیام کند اموال ظاهر و باطن زمین نزد او جمع می‌شود و او به اندازه‌ای به اصحابش می‌بخشد که پیش از او کسی چنین نکرده است و رزق به دست او فزونی می‌یابد. پس او در همراه دوبار آذوقه می‌دهد و در هر سال دوبار می‌بخشد، به اندازه‌ای که هیچ شیعه‌ای کسی را برای بخشیدن درهم و دینار خود نمی‌یابد».^۱

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به چند روایت استناد کرده است. اولین روایت مورد نظر قفاری که از مبعوث شدن امام مهدی به عنوان نعمت سخن می‌گوید، ضعیف السند و غیر قابل استناد است.^۲ روایت دوم که درباره دستور امام مهدی علیه السلام به یاران مبنی بر همراه برداشتن غذا و نوشینی است نیز به دلیل ضعف سند قابل اطمینان نیست.^۳ مضمون روایت سوم این است که امام در هیچ منزل‌گاهی فرود نمی‌آید، مگر

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۴.

۲. عنه، عن صالح، عن محمد بن عبدالله بن مهران، عن عبد الملك بن بشیر، عن عثیم بن سلیمان، معاویة بن عمار (الكافی، ج ۸ ص ۲۳۳)

این روایت به دلیل ضعیف بودن محمد بن عبدالله ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۳۵۰).

۳. أبو سلیمان أحمد بن هودة، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندی، قال: حدثنا عبدالله بن حماد ←

فصل دوم: نقدهای موردی [۴۱۱]

این که از آن سنگی که همراه دارد چشمه‌هایی می‌جوشد... این روایت سند معتبری دارد.^۱ روایت بعد که در این باره است که امام در یک ماه دوبار رزق می‌دهند و... نیز از نظر سندی ضعیف است.^۲ آخرین روایت مورد نظر قفاری نیز از مشکل ضعف سند رنج می‌برد.^۳ البته درباره بهره‌مند شدن انسان‌ها از مواهب مادی در عصر ظهور روایات متعددی وجود دارد که ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند و ما در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

نقد و بررسی محتوایی

به ذهن خواننده‌ای که عبارات یادشده را می‌خواند چنین متبادر می‌شود که اولاً اصحاب امام مهدی علیه السلام انسان‌هایی رفاه‌زده و لذت‌جو هستند که برای گسترش عدالت و فضیلت در عصر ظهور متحمل هیچ‌گونه مشقتی نمی‌شوند و در این راه باری به دوش نمی‌کشند و با این وجود از رهگذر حاکمیت امام مهدی علیه السلام به عالی‌ترین سطوح رفاه دست می‌یابند. ثانیاً آن‌ها همه آسایش و نعمتی که وعده تحقیقش

-
- الأصاری، قال: حدثنا أبو الجارود زياد بن المنذر. (كتاب الغيبة، ص ۲۴۴)
- این روایت به دلیل مجهولیت احمد بن هوذة (معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۴۲) و ضعف ابراهیم بن اسحاق (رجال نجاشی، ص ۱۹) ضعیف است.
۱. محمد بن همام (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۷۹) و محمد بن الحسن بن محمد بن جمهور العمی، عن الحسن بن محمد بن جمهور (ثقه: همان، ص ۶۲)، عن أبيه (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۸۹)، عن سليمان بن سماعة (ثقه: رجال نجاشی، ص ۱۸۴)، عن أبي الجارود (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۲). (كتاب الغيبة، ص ۲۴۴)
۲. أخبرنا أحمد بن هوذة الباهلی، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاندي، قال: حدثنا عبدالله بن حماد الأنصاری، عن عبدالله بن بكير، عن حمران بن أعين. (كتاب الغيبة، ص ۲۴۵)
- این روایت به دلیل مجهول بودن احمد بن هوذة (معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۴۲) و ضعف بودن ابراهیم بن اسحاق (رجال نجاشی، ص ۱۹) ضعیف است.
۳. محمد بن همام، قال: حدثنا أحمد بن مابنداذ، قال: حدثنا محمد بن مالك، قال: حدثنا محمد بن سنان، عن الكاهلي. (كتاب الغيبة، ص ۱۵۲)
- این روایت به دلیل مجهول بودن محمد بن سنان ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۳۲۸).

در دوران ظهور داده شده است، تنها برای اصحاب امام مهدی علیه السلام و شیعیان آن حضرت است و دیگران در آن سهمی ندارند.

پاسخ مطلب اول

پاسخ اول

در پاسخ مطلب نخست باید گفت که تصویر یادشده بیش از آن که از روایات اهل بیت علیهم السلام سرچشمه گیرد، محصول داستان پردازی های قفاری است؛ چراکه براساس روایات اهل بیت علیهم السلام اصحاب امام مهدی علیه السلام انسان هایی وارسته و پرهیزکارند که برای تشکیل حکومت جهانی تمام سختی ها را به جان می خزند و ابتلائات فراوانی را پشت سر می گذارند. درباره مقام و منزلت معنوی اصحاب امام مهدی علیه السلام روایات متعددی وجود دارد که برخی از آن ها بدین قرار است: امام باقر علیه السلام فرمود:

گویا قائم علیه السلام و اصحاب او را در نجف کوفه می بینم که گویا پرنده بر سرشان نشسته و توشه هایشان تمام شده و لباس هایشان پوسیده است. اثر سجده بر پیشانی شان مشهود است. آن ها شیران روز و راهبان شبند و گویا قلب هایشان پاره های آهن است.^۱

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

مردانی که گویا قلب هایشان پاره های آهن و از سنگ سخت تر است و در ذات خداوند ذره ای تردید بر آن عارض نشده است. اگر بر کوه ها بگذرند، آن را از جا برمی کنند، با پرچمشان قصد جایی نمی کنند، مگر آن جا را ویران کنند، گویا بر اسب هایشان عقاب نشسته است، به زمین اسب امام دست می کشند و به آن تبرک می جویند، گرداگرد او را می گیرند و در میدان های نبرد با جانشان از او محافظت می کنند و آن چه می خواهد اجابت می کنند.

۱. کأنتی أنظر إلى القائم علیه السلام وأصحابه فی نجف الکوفة کان علی رؤسهم الطیر قد فئیت أزوادهم و خلقت ثيابهم قد أتر السجود بجباههم لیوث بالنهار و رهبان باللیل کأن قلوبهم زیر الحدید. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶)

فصل دوم: نقدهای موردی [۴۱۳]

در میان نشان مردانی هستند که شب‌ها نمی‌خوابند و در نمازشان زمزمه‌ای همچون زمزمه زنبور عسل دارند...^۱

درباره مشقت‌هایی که یاران امام مهدی برای برپایی حکومت عدل جهانی متحمل می‌شوند می‌توان به این روایات اشاره کرد:
بشیر نبال می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آن‌ها می‌گویند اگر مهدی علیه السلام قیام کند کارها خودبه‌خود برای او سامان می‌یابد و به اندازه حجامتی خون نمی‌ریزد؛ امام علیه السلام فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست سوگند، اگر کارها به خودی خود برای کسی سامان می‌یافت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که دندان‌هایش شکست و صورتش زخمی شد سامان می‌یافت. هرگز، سوگند به آن که جانم در دست اوست [چنین نخواهد شد] تا این که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم. پس آن حضرت بر پیشانی خود - به عنوان نمودار آن حالت - دست کشید.^۲

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

اصحاب طالوت با نهری که خداوند درباره‌اش فرموده است: «خداوند شما را با نهری می‌آزماید» امتحان شدند و اصحاب قائم نیز به مثل آن آزمایش می‌شوند.^۳

۱. رجال کأن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في ذات الله أشد من الحجر لو حملوا على الجبال لأزالوها لا يقصدون برأياتهم بلدة إلا خربوها كأن على خيلهم العقبان يتمسحون بسرج الإمام عليه السلام يطلبون بذلك البركة ويحقون به يقونه بأنفسهم في الحروب ويكفونه ما يريد فيهم رجال لا ينامون الليل لهم دوى في صلاتهم كدوى النحل.... (همان، ص ۳۰۷)

۲. كلاً والذى نفسى بيده لو استقامت لأحد عفواً لاستقامت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حين أدميت رباعيته و شج في وجهه كلاً والذى نفسى بيده حتى نمسح نحن وأنتم العرق والعلق ثم مسح جبهته. (كتاب الغيبة، ص ۲۹۴)

۳. إن أصحاب الطالوت إبتلوا بالنهر الذى قال الله تعالى مبتليكم بنهر وإن أصحاب القائم يبتلون بمثل ذلك. (همان، ص ۳۳۱)

ابن خلد می گوید: نزد امام رضا علیه السلام از قائم علیه السلام سخن به میان آمد؛ آن حضرت فرمود:

شما امروز نسبت به زمان قائم علیه السلام سبک بارتر هستید. اصحاب پرسیدند: چگونه؟ امام علیه السلام فرمود: اگر قائم علیه السلام قیام کند چیزی جز خون بسته بر پیشانی و عرق ریختن و خوابیدن بر زین اسب ها نخواهد بود و لباس قائم جز لباس درشت و غذایش جز غذای بی خورش نیست.^۱

با وجود سربلندی اصحاب آن حضرت در رویارویی با چنین ابتلائات و سختی ها شایستگی آن را پیدا می کنند که با دیدن گوشه ای از کرامات مهدوی قلب هایشان مطمئن تر گردد و در مسیر جهاد با دشمنان خدا استوارتر گردند.

پاسخ دوم

ثانیاً در روایتی که قفاری به آن استناد کرده، واژه طعام و شراب (خوردنی و نوشیدنی) آمده است که می تواند نان جو و آب باشد و این که ایشان از کجا از این روایت، زندگی سرشار از نعمت های رنگارنگ و انواع شادمانی ها را برداشت کرده است، خود باید پاسخ گو باشد.

پاسخ مطلب دوم

در پاسخ ادعای دوم نویسنده یادشده باید گفت ویژگی های عصر ظهور برای شیعه و محرومیت انسان های دیگر از آن، ادعایی سست و بی اساس و مخالف احادیث اهل بیت علیهم السلام است؛ چراکه احادیث بسیاری از اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که با به کارگرفتن تعبیری چون «الناس» و «العباد»، به بهره مندی همه انسان ها از نعمت های عصر ظهور دلالت دارند. از جمله امام باقر علیه السلام فرموده است:

زمین گنج های طلا و نقره اش را بیرون می ریزد، پس امام مهدی علیه السلام می گوید:

۱. أنتم اليوم أرخی بالأمکنم یومئذ قالوا وکیف قال: لو قد خرج قائمنا علیه السلام لم یکن إلا العلق والعرق والنوم علی السروج وما لباس القائم إلا الغلیظ وما طعامه إلا الجشب. (همان، ص ۲۹۶)

ای مردم، بیایید از آن چه به خاطرش خون‌ها ریختید و قطع رحم کردید، برگزید و به اندازه‌ای می‌بخشد که کسی پیش از او نبخشیده و کسی پس از او نخواهد بخشید.^۱

در حدیث دیگری فرموده است:

به مردم در سال دوبار می‌بخشد و در هر ماه دوبار آذوقه می‌دهد و میان مردم به مساوات رفتار می‌کند تا این که نیازمندی پیدا نشود.^۲

همچنین می‌فرماید:

چون قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان بگذارد، پس عقل‌هایشان را جمع کند و خرد‌هایشان را کامل کند.^۳

همچنان که آشکار است، این روایات به دور از هرگونه اشاره یا تصریحی به اختصاص مزیت‌های یادشده به شیعیان است. جالب‌ترین که در ادامه روایتی که قفاری آورده، به صراحت از بهره‌مندی همگان و نه تنها شیعیان از نعمت‌های عصر ظهور تصریح شده است و احتمالاً قفاری از سرآزاداندیشی و حق‌جویی - که در آغاز کتاب خود از آن بسیار دم زده - آن را نیاورده است. متن کامل روایت بدین صورت است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: تَوَاصَلُوا وَتَبَارَكُوا وَتَرَاهُمْ، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ التَّسْمَةَ لِيَأْتِيَنَّ عَلَيْكُمْ وَقْتُ لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ لِدِينَارِهِ وَدِرْهَمِهِ مَوْضِعاً يَغْنِي لَأَ يَجِدُ عِنْدَ ظُهُورِ الْقَائِمِ عليه السلام مَوْضِعاً يَصْرِفُهُ فِيهِ لِاسْتِغْنَاءِ النَّاسِ جَمِيعاً بِفَضْلِ اللَّهِ وَفَضْلِ وَلِيِّهِ.^۴

۱. تخرج الأرض كنوزها من الذهب والفضة فيقول أيها الناس هلموا فخذوا ما سفتكم فيه الدماء وقطعتم فيه الأرحام ويعطى مالم يعطه أحد قبله ولا يعطه أحد بعده. (شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۹۷)

۲. يعطى الناس عطايا مرتين في السنة ويرزقهم في الشهر رزقين ويسوى بين الناس حتى لا ترى محتاجاً إلى الزكاة. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰)

۳. إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وكملت به أعلامهم. (الكافي، ج ۱، ص ۲۵)

۴. كتاب الغيبة، ص ۱۵۲.

البته اگر قفاری اصرار دارد مزیت‌های عصر ظهور را ویژه اصحاب و شیعیان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه بداند، باز این سخن به گونه‌ای می‌تواند درست باشد؛ چراکه به نظر می‌رسد در عصر ظهور به جز اندکی از انسان‌های لجوج، اغلب انسان‌ها به جرگه اصحاب و شیعیان آن حضرت خواهند پیوست و بهره‌مندی اصحاب و شیعیان از مواهب عصر ظهور، به معنای بهره‌مندی تقریباً همه انسان‌ها خواهد بود.

شبهه ۶۰. وجود رگه‌هایی از آموزه‌های دین یهود در اندیشه مهدویت

قفاری در ادامه می‌نویسد:

* به گفته برخی از روایاتشان سپاه قائم از موالی و عجمند و تعدادشان به دوازده هزار نفر می‌رسد و قائم از پیش خود سلاحی به آن‌ها می‌دهد که شامل یک شمشیر و یک کلاه خود است. سپس به آن‌ها می‌گوید: هر کس آن چه شما دارید را ندارد بکشید. و روایت نعمانی می‌گوید: اصحاب قائم ۳۱۳ مرد از فرزندان عجمند. در حالی که روایتی در بحار می‌گوید: وقتی قائم آل محمد قیام کرد از پشت کوفه ۲۷ مرد را بیرون می‌آورد ۲۵ نفر از قوم موسی که به حق داوری می‌کنند و طبق آن به عدالت رفتار می‌نمایند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع - وصی موسی - و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانة انصاری و مالک اشتر. این روایت نفوذ نژاد یهود را در میان مجموعه‌ای که دین تشیع را ساخته‌اند به وضوح آشکار می‌کند.

* تفسیر بعض روایاتهم إلى أن جند القائم من الموالي والعجم ويبلغ عددهم اثني عشر ألفاً، وأنه يمنحهم القائم سلاحاً من عنده عبارة عن سيف وبيضة ذات وجهين، ثم يقول لهم: «من لم يكن عليه مثل ما عليكم فاقتلوه». وتذكر رواية للنعماني أن «أصحاب القائم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً أولاد العجم». بينما تقول رواية في البحار «إذا قام قائم آل محمد استخرج من ظهر الكعبة سبعة وعشرين رجلاً خمسة وعشرين من قوم موسی الذين يقضون بالحق وبه يعدلون، وسبعة من أصحاب الكف، ويوشع وصي موسی، ومؤمن آل فرعون، وسلمان الفارسي، وأبا دجانة الأنصاري ومالك الأشتر». وواضح في هذا النص تغلغل العنصر اليهودي في المجموعة التي وضعت دین التشيع.

همچنان که نشان می‌دهد تشیع شامل مجموعه‌ای از نژادهای مختلف است که هر کدام هرچه خواستند را جعل می‌کنند و آن‌چه مقتضای ملیت خود است را می‌سازند. عجم‌ها آن‌چه به مصلحتشان بوده را جعل می‌کنند؛ یهود نیز همچینین و... و موسوعه‌های دوازده‌امامی‌ها بدون پالایش همه را جمع کرده است.

در برخی روایاتشان به تفصیل اسامی تک تک سپاه او و وطن یا قبیله یا شغل آن‌ها را در روایت بلندی ذکر کرده‌اند؛ از جمله چنین آورده‌اند: دو مرد از شام که به آن‌ها ابراهیم بن صباح و یوسف بن جریا (صریا) گفته می‌شود.

پس یوسف بن عطار از دمشق است و ابراهیم بن قصاب از قریه صویقان و برهمین منوال نام ۳۱۳ نفر به تعداد اهل بدر را ذکر می‌کند. و گویا آن‌ها دیدگاه شرم‌آورشان درباره اهل بدر و سایر صحابه را فراموش کرده‌اند.

و تو هنگامی که این اسامی را می‌خوانی نمی‌توانی از خنده‌ای که بر تو غلبه می‌کند جلوگیری کنی و به وضوح دست و پا زدن برای دروغ گفتن و تلاش برای پوشاندن آن را مشاهده می‌کنی و این‌گونه جرئت بر دروغ‌پردازی و سبک‌عقلی آدمی را در تعجب فرو می‌برد و عجیب‌تر این که شیعه‌ زمان ما چگونه از انتشار این عار در میان مردم و چاپ و تحقیق آن شرم نمی‌کند؟ و شاید خداوند می‌خواهد رازشان را فاش کند و مفتضحشان نماید!^۱

كما يظهر أن التشيع استوعب مجموعة من العناصر المختلفة، كل يصنع ما يشاء له هواه، وما تملني عليه عنصريته... فالعجم يضعون روايات في صالحهم، واليهود كذلك... وهكذا، وموسوعات الأثني عشرية استوعبت الجميع بلا تمييز.

وجاء في بعض أخبارهم البيان التفصيلي لأسماء جنده واحداً واحداً وموطن كل جندي أو قبيلته أو حرفته في رواية طويلة. منها قوله: «ومن أهل الشام رجلين يقال لهما إبراهيم بن الصباح، ويوسف بن جريا» (صريا).

فيوسف عطار من أهل دمشق، وإبراهيم قصاب من قرية صويقان «ومضى في ذكرهم على هذا النسق حتى ذكر (۳۱۳) رجلاً ليبلغ بهم عدة أهل بدر». كما يقول: «ونسي موقفهم المخزي من أهل بدر وسائر الصحابة». ولا تملك نفسك وأنت تقرُّ تلك الأسماء من ابتسامة تغالبك، وأنت تلمح بوضوح التكلف في

نقد و بررسی سندی

قفاری در این بخش به چهار روایت استناد کرده است؛ روایت نخست، مرفوعه و روایت سوم، مرسله و روایت دوم که مضمون آن این است که یاران امام مهدی ۳۱۳ نفر از اولاد عجمند، ضعیف است. ^۲ البته درباره اصل این که امام مهدی ۳۱۳ یا ور ویژه دارد روایات متعددی وجود دارد که ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند. ^۳ آخرین روایت مورد استناد قفاری، روایتی است که اسامی یاران امام مهدی را برشمرده است که این روایت نیز از ضعف سند رنج می برد. ^۴ بنابراین اشکال قفاری نیز از اساس فرو خواهد ریخت.

نقد و بررسی محتوایی

مطالب پیش گفته شامل سه شبهه بود؛ نخستین آن ها درباره منحصر بودن یاران امام مهدی علیه السلام به عجم ها، دومین شبهه درباره وجود ریشه های تفکر یهودی در میان شیعیان و سومین آن ها درباره اسامی سپاهیان امام مهدی علیه السلام.

الکذب، والمحاولات الغبية لستره، ولا ينقضني العجب من تلك الجرأة على الكذب، وخفة العقل، والأغرب كيف لا يستحي شيعة هذا العصر من إخراج هذا «العار» للناس، وطبعه وتحقيقه؟! أو أن الله سبحانه أراد أن يكشف أمرهم ويفضح زيفهم.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۷۶-۱۰۷۵.

۲. أخبرنا أحمد بن هوزة أبو سليمان، قال: حدثني إبراهيم بن إسحاق النهاوندي، عن عبد الله بن حماد الأنصاري، عن أبي الجارود. (كتاب الغيبة، ص ۳۲۹)

این روایت به دلیل مجهول بودن احمد بن هوزة (معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۴۲) و ضعیف بودن ابراهیم بن اسحاق (رجال نجاشی، ص ۱۹) ضعیف است.

۳. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۸، ۶۵۴، ۶۷۲ و...

۴. أبوحسان سعيد بن جناح، حدثنا محمد بن مروان الكرخي، قال: حدثنا عبد الله بن داود الكوفي، عن سماعة بن مهران. (دلائل الامامة، ص ۵۶۲)

این روایت به دلیل مهمل بودن محمد بن مروان و عبد الله بن داود (مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۱۰) ضعیف است. البته در این باره روایت دیگری نیز وجود دارد که آن هم به سبب مهمل بودن عبد الله بن الحسن و معروف بن خزاز و... ضعیف است (دلائل الامامة، ص ۵۵۴).

پاسخ شبهه اول

درباره این ادعای قفاری که سپاهیان امام مهدی علیه السلام همه از عجمند و در میانشان از اعراب وجود ندارد، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد و ما خوانندگان عزیز را به آن جا ارجاع می دهیم.

پاسخ شبهه دوم

درباره حرص و ولع بی اندازه آقای قفاری برای اثبات وجود تفکر یهودی در میان شیعیان به استناد روایت «إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكُعْبَةِ سَبْعَةَ وَ عَشْرِينَ رَجُلًا...» باید گفت:

اولاً شخصیت های مورد نظر این روایت، شخصیت های قرآنی هستند که در قرآن از آن ها تجلیل شده است. داستان اصحاب کهف به تفصیل در قرآن آمده است. درباره قوم موسی علیه السلام چنین آمده است: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»^۱. یوشع وصی موسی علیه السلام همان صاحب موسی علیه السلام است که در قرآن از او یاد شده است^۲ و پیامبری بود^۳ که خورشید برایش توقف کرد^۴ و مؤمن آل فرعون همان شخصیتی است که در قرآن درباره اش چنین آمده است: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى»^۵.^۶ و به روایت اهل سنت یکی از سه صدیق عالم است،^۷ با این وجود، اگر تجلیل از این شخصیت ها و اعتقاد به حضور آن ها در کنار امام مهدی علیه السلام به معنای رسوب تفکر یهود است - نعوذ بالله - قرآن بیش از شیعیان در معرض این

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۲۷.

۳. المستدرک، ج ۲، ص ۱۳۹.

۴. شرح النووی علی صحیح المسلم، ج ۱۲، ص ۵۲.

۵. سوره قصص، آیه ۲۰.

۶. تفسیر الجلالین، ص ۵۰۹؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۱۵۶.

۷. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۱۵.

تهمت قرار خواهد داشت.

ثانیاً اعتقاد به حضور حضرت عیسی علیه السلام در کنار امام مهدی علیه السلام و اقتدای به ایشان و نیز قرار داشتن اصحاب کهف در زمره یاران امام مهدی از باورهای اهل سنت نیز هست. به عنوان نمونه می توان به این روایات از منابع اهل سنت اشاره کرد:

چگونه خواهید بود، وقتی که عیسی علیه السلام در میان شما از آسمان فرود آید در حالی که امامتان از شماست؟^۱

مسیح عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می آید ... پس به محل اجتماع مسلمانان می آید و مشاهده می کند که خلیفه آنان بر آن ها نماز می گزارد؛ چون مسیح را می بیند به خاطر او به عقب برگشته و به او می گوید: ای کسی که از سوی خدا مسح شده است، برایمان نماز بگذار! مسیح می گوید: بلکه شما برای اصحابت نماز بگذار؛ همانا خدا از تو راضی است و من به عنوان وزیر مبعوث شدم، نه امیر.^۲

اصحاب الکهف اعوان المهدی؛^۳

اصحاب کهف، یاران مهدی هستند.

با این وجود اگر کسی مدعی شد رسوبات تفکر مسیحی و یهودی در اندیشه اهل سنت ریشه دوانده است و هر کدام به نفع خود حدیث جعل کرده اند و کتاب های اهل سنت همه را منعکس کرده است، قفاری چه پاسخ خواهد داد؟^۴

۱. کیف بکم اذا نزل بکم و امامکم منکم؟ (مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۲)

به گفته دانشمندان اهل سنت بر اساس روایات متواتری مقتدای حضرت عیسی علیه السلام همان امام مهدی علیه السلام است. (فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۸)

۲. یهبط المسیح عیسی بن مریم... فیأتی مجمع المسلمین حیث هم فیجد خلیفتهم یصلی بهم فیتأخر للمسیح حیث یراه فیقول یا مسیح الله صل لنا فیقول بل انت فصل لاصحابک فقد رضی الله عنک فانما بعثت وزیراً ولم ابعث امیراً. (الفتن، ص ۳۴۷)

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۵.

۴. افزون بر آن چه گفته شد، این احتمال وجود دارد که قفاری میان روایتی که اصحاب حضرت را ۳۱۳ ←

پاسخ شبهه سوم

درباره حدیثی که نام اصحاب امام مهدی را آورده است باید گفت: اولاً این روایت در میان منابع کهن شیعه جز در کتاب *دلائل الامامة* نیامده و حتی علامه مجلسی در موسوعه خود *بحار الانوار* آن را نیاورده است. بنابراین مضمون این روایت را نمی‌توان از اعتقادات مذهب تشیع خواند.

ثانیاً اگر چیزی علامت خفت عقل باشد و نشانه جرئت بر دروغ‌پدازی و ذکر آن در کتاب‌ها مایه شرمندگی باشد، آوردن روایتی که نام اصحاب امام مهدی علیهم‌السلام را بیان کرده نیست؛ زیرا این روایت نه در تعارض با هیچ‌یک از اصول عقلی است و نه مضمون آن بر خلاف کتب و سنت است و پذیرش آن به عنوان خبری غیبی هیچ محذوری ندارد. آن چه مایه شرمندگی و گواه گویایی بر خفت عقل است وجود روایات خلاف عقلی است که وجدان هیچ انسان سلیم الفطره‌ای آن را بر نمی‌تابد و روح هر انسان پاک‌طینتی را می‌آزارد؛ روایاتی که به پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - که خداوند او را صاحب خلق عظیم خوانده است^۱ - امور سخیفی را نسبت می‌دهند که قلم از نوشتن آن شرم دارد؛ نسبت‌های ناروایی همچون ایستاده ادرار کردن^۲، علاقه‌مندی به دخترکان آوازه‌خوان^۳، افسون شدن

نفر شمرده و روایت ۲۷ نفر تعارض دیده است؛ و یا آن روایتی که اصحاب حضرت را از عجم دانسته و روایت اخیر که از حضور عرب‌ها همچون مالک اشتر و ابودجانه انصاری سخن گفته را متعارض یافته است. اگر این چنین باشد، پاسخ اشکال نخست او این است که آن ۲۷ نفر بخشی از همان ۳۱۳ نفرند و به همین دلیل میان آن‌ها هیچ تعارضی نیست؛ زیرا این ۲۷ نفر کسانی هستند که از پشت کعبه زنده می‌شوند، اما سایر یاران حضرت این خصوصیت را ندارند و پاسخ اشکال دوم این است که تعبیر «ثلاثمأة و ثلاث عشر رجلاً من اولاد العجم» تعبیر عرفی و از باب تغلیب است؛ یعنی غالب یاران حضرت از عجمند و این با حضور تعداد اندکی از عرب‌ها منافاتی ندارد.

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۶۲.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۶۶.

توسط ساحری یهودی^۱ و ... این روایات و امثال آن نه در منابعی همچون *دلائل الامامة*، که نزد شیعه جایگاه خاصی ندارد؛ بلکه در کتاب *صحیح بخاری* آمده است که جایگاه آن نزد اهل سنت بر کسی مخفی نیست. حال عاقلان خود قضاوت خواهند کرد که آن که عار بر پیشانی دارد کیست و آن که باید احساس شرمندگی کند چه کسی است.

شبهه ۶۱. تعطیلی نماز جمعه به سبب غیبت

وی در ادامه چنین می نویسد:

* در سایه غیبتی که شیعه بدان باورمند شد و بیش از هزار و صد سال است که با آن زندگی می کند، شیوخ شیعه به اقتضای نیابت از منتظر، عمل به پاره ای از احکام دین را متوقف کرده اند؛ همچنان که اعتقادات و احکامی را ابداع کردند که خداوند سبحان به آن ها اذن نداده است. شیوخ شیعه به دلیل غیبت منتظر، اقامه نماز جمعه را تعطیل کردند، همچنان که از برپا شدن امامت ممانعت کردند و گفتند: «جمعه و حکومت برای امام مسلمین است» و مقصودشان از امام، همان منتظر است.

به همین دلیل اکثریت شیعه تا به امروز نماز جمعه نمی خوانند، تا آن جا که برخی از متأخران گفته اند: شیعیان از زمان ائمه، نماز جمعه نمی خواندند.^۱

۱. همان، ج ۷، ص ۲۸.

* في ظل الغيبة التي دانت بها الشيعة، وعاشت في حكمها منذ أكثر من ألف ومائة سنة أوقف شیوخ الشيعة - بحكم نيابتهم عن المنتظر - العمل بجملة من أحكام الدين، كما استحدثوا عقائد وأحكاماً لم يأذن بها الله سبحانه. لقد أوقف الشيعة بسبب الغيبة للمنتظر إقامة صلاة الجمعة، كما منعوا إقامة إمام للمسلمين وقالوا: «الجمعة والحكومة لإمام المسلمين» والإمام هو هذا المنتظر. ولهذا فإن معظم الشيعة إلى اليوم لا يصلون الجمعة. حتى قال بعض المتأخرين: «إن الشيعة من زمان الأئمة كانوا تاركين للجمعة».

نقد و بررسی

پاسخ اول: اختلاف نظر در مسائل فقهی طبیعی است

مسئله وجوب یا عدم وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، مسئله‌ای فقهی است که اختلاف انظار فقها درباره آن پدیده‌ای نوظهور و غریب نیست و همچون بسیاری از مسائل فقهی دیگر است که گاه میان فقهای اهل سنت نیز درباره آن اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. بنابراین، این تلقی که فقهای شیعه باید در این باره همگی بر یک فتوا - آن هم فتوایی که مورد پذیرش آقای قفاری است - اتفاق نظر داشته باشند از اساس باطل است.

پاسخ دوم: بسیاری از فقهای شیعه معتقد به وجوب نماز در عصر غیبتند

بر خلاف ادعای قفاری که معتقد است فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت تعطیل کرده‌اند، فقهای شیعه در این باره رأی واحدی ندارند. برخی از آنها بر این عقیده‌اند که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تعیینی است. کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و ابوالفتح کراچی از این دسته‌اند. یکی از نویسندگان بیش از هفتاد نفر از عالمان شیعه را نام برده است که معتقد به وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبتند.^۲ برخی دیگر بر این باورند که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است. میرداماد، کاشف الغطا، صاحب جواهر و امام خمینی از این دسته‌اند و برخی نیز آن را نامشروع می‌دانند.^۳ روشن است که بازگشت دو دیدگاه نخست به این است که یا اساساً وجود امام یا کسی که منصوب از طرف اوست در اقامه نماز جمعه شرط نیست، همچنان که شهید ثانی مدعی شده است؛ یا این که امامان معصوم به صورت عمومی این اجازه را به فقها یا عموم مؤمنان داده‌اند که در عصر

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۷.

۲. صلاة الجمعة دراسة فقهية وتاريخية، ص ۳۱-۶۵.

۳. کتاب الصلاة، ج ۱، ص ۱۳.

غیبت، نماز جمعه را برپا دارند.^۱ بنابراین نسبت دادن اعتقاد به تعطیلی نماز جمعه در عصر غیبت به همه عالمان شیعه بی اساس است و نمی توان این اعتقاد را به همه شیعیان نسبت داد. صرف نظر از دیدگاه های فقهی یاد شده در طول تاریخ بسیاری از فقهای شیعه اقامه جمعه می کرده اند و در عمل بی اساس بودن اتهام تعطیلی نماز جمعه در میان شیعیان را اثبات کرده اند. یکی از محققان اسامی بیش از هفتاد تن از عالمان شیعه که در عصر خود، اقامه جمعه می کردند را برشمرده است.^۲

پاسخ سوم: بسیاری از فقهای اهل سنت نیز وجوب نماز جمعه را مشروط به وجود امام می دانند

بر خلاف تصور قفاری که گمان کرده است اعتقاد به مشروط بودن وجوب نماز جمعه به وجود امام یا نایب امام از اعتقادات شیعیان است، این مسئله در میان اهل سنت نیز طرف داران بسیاری دارد. به عنوان نمونه می توان به این موارد اشاره کرد: نویسنده *البحر الرائق* از فقهای اهل سنت چنین می نویسد:

و اما شرایط نماز جمعه دو گونه است: شرایط صحت و شرایط وجوب. اما دسته اول شش مورد است، آن چنان که مؤلف بیان کرده است: شهر، سلطان، وقت، خطبه، جماعت و اذان عمومی.^۳

نویسنده *الدر المختار* نیز بر این باور است:

صحت آن مشروط به هفت چیز است: اول شهر...، دوم سلطان و لو او با غلبه به زمام داری رسیده باشد و یا زن باشد؛ البته در این صورت خود او نمی تواند اقامه نماز جمعه کند، بلکه باید به دستور او باشد.^۴

۱. *البدرا الظاهر فی صلاة الجمعة والمسافر*، ص ۳۲.

۲. *صلاة الجمعة دراسة فقهية وتاريخية*، ص ۱۲۳-۱۴۵.

۳. *البحر الرائق*، ج ۲، ص ۲۴۵.

۴. *الدر المختار*، ج ۲، ص ۱۵۰، ج ۱، ص ۱۲۸.

عبداللہ بن قدامہ در این باره چنین می نویسد:

روایات درباره دو شرط آخر مختلفند که عبارتند از حریت - که در جای خودش بدان می پردازیم - و اذن امام. و قول درست این است که چنین شرطی درست نیست و مالک و شافعی و ابو ثور بر این عقیده اند. و نظر دوم این است که نماز جمعه مشروط به اذن امام است. این مطلب از حسن و اوزعی و حبیب بن ابی ثابت و ابوحنیفه روایت شده؛ چرا که در تمام دورانها به جز ائمه، کسی اقامه جمعه نمی کرده است. بنابراین، این مسئله اجماعی است.^۱

ابن رشد نوشته است:

و ابوحنیفه شهر و سلطان را شرط می داند، ولی عدد را نه.^۲

سرخسی می نویسد:

به نظر ما سلطان از شرایط نماز جمعه است...^۳

ابوبکر کاشانی نیز می گوید:

به نظر ما سلطان شرط ادای جمعه است، تا آن جا که بدون حضور او یا نایب اقامه آن جایز نیست...^۴

آن چه گذشت - که دیدگاه برخی از فقهای اهل سنت درباره مشروط بودن اقامه نماز جمعه به حضور امام یا مأذون از طرف او بود - به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که دیدگاه فقهای شیعه مبنی بر ضرورت اقامه نماز جمعه توسط امام یا نایب او دیدگاهی شاذ و متروک نیست. البته ما نیز قبول داریم که مقصود فقهای شیعه از امام، امام معصوم است؛ اما اهل سنت امام جائز را نیز کافی می دانند. به هر تقدیر هر

۱. المغنی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲. بدایة المجتهد و نہایة المقتصد، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳. المبسوط، ج ۲، ص ۲۵.

۴. بدایع الصنائع، ج ۱، ص ۲۶۱.

دو در اصل مشروط بودن نماز جمعه به حضور امام اشتراک نظر دارند، همچنان که بسیاری از فقهای شیعه معتقدند امامان معصوم به صورت عام به تمام فقهای عادل اذن اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت داده‌اند. بنابراین نمی‌توان اعتقاد به تعطیلی نماز جمعه در عصر غیبت را به کلیت مذهب شیعه نسبت داد.

پاسخ چهارم: رأی فقهی عدم وجوب نماز جمعه ارتباطی با غیبت ندارد

بر آن چه گفته شد می‌توان این نکته را افزود که اصولاً ارتباط دادن مسئله نماز جمعه به غیبت امام مهدی علیه السلام از اساس اشتباه است و اگر برخی از عالمان شیعیان به تعبیر قفاری معتقد به تعطیلی نماز جمعه هستند، ریشه آن نه مسئله غیبت امام مهدی، بلکه مشروط بودن آن به وجود امام معصوم یا نایب اوست. توضیح این که از چون از یک سو به باور شیعه تنها امام معصوم یا نایب او می‌تواند اقامه جمعه کند و از سوی دیگر در دوران خفقان اموی و عباسی که امامان معصوم حضور داشتند، این امکان برای آن‌ها وجود نداشت. بنابراین طبیعی بود که شیعیان نسبت به حضور در مراسم نماز جمعه‌هایی که توسط سلاطین جور یا دست‌نشانده‌های آن‌ها اقامه می‌شد اهتمام چندانی نداشته باشند. البته در عصرهای متأخر - که گاه گشایشی برای شیعیان حاصل می‌شد - در اقامه نماز جمعه کوتاهی نمی‌ورزیدند. بنابراین عامل اصلی عدم اهتمام شیعه به نماز جمعه در دوران خفقانی که پیشوایان معصوم حضور داشتند، نه اعتقاد به غیبت، که اعتقاد به ضرورت اقامه نماز جمعه توسط امام معصوم یا نایب او بوده است و مطلب یادشده این ادعای قفاری را که فقهای شیعه به دلیل اعتقاد به غیبت امام مهدی نماز جمعه را تعطیل کردند، از اساس فروخواهد ریخت.

قفاری در پاورقی، دو ادعای دیگر نیز مطرح کرده است؛ نخست این که تعداد نماز جمعه‌هایی که امروزه توسط شیعیان اقامه می‌شود انگشت‌شمار است و آن را به ادعای یکی از هم‌فکرانش به یکی از عالمان شیعه نسبت می‌دهد. صرف نظر از

این که او در این ادعایش صادق است یا نه، ما در نقد کلام او به همین نکته بسنده می‌کنیم که او می‌تواند برای پی بردن به صدق و کذب ادعایش سفری به کشور پهناور ایران داشته باشد تا با چشمان خود ببیند در سرتاسر آن از شهرهای بزرگ گرفته تا شهرک‌های کوچک و حتی در مناطق دورافتاده، هر هفته نماز باشکوه جمعه اقامه می‌شود و انبوه نمازگزاران مؤمن در آن شرکت می‌کنند و بر خلاف تصور اوشیعیان به اقامه نماز جمعه اهتمام تام دارند تا جایی که معمار بزرگ انقلاب اسلامی ایران امام خمینی علیه السلام نماز جمعه را بزرگ‌ترین هدیه خداوند به نظام اسلامی شمرده است.

ادعای دوم او این است که آیت‌الله محسن حکیم از سؤال درباره علت مشروط بودن نماز جمعه به وجود امام نهی کرده است. روشن است که مدعی این سخن از این جهت آن را نه به یک منبع مکتوب و قابل دسترسی، که به سؤال مشافهه‌ای یکی از شیعیان نسبت داده است تا خود را از زحمت اثبات آن برهاند و اگر کسی از او بر این ادعایش سندی خواست با این بهانه که این پرسش مشافهه‌ای بوده از آوردن مدرک خودداری کند و این طرفند، گرچه ممکن است برای عوام کارگر بیفتد، اما رسواتر از آن است که برای اهل فن پیشیزی ارزش داشته باشد. صرف نظر از نکته یادشده، پاسخ این سؤال قریب به هزار سال پیش در کلام شیخ طوسی آمده است و دیگر فقهای شیعه در طول تاریخ استدلال شیخ طوسی را تکمیل کرده‌اند و کسی که اندک بهره‌ای از دانش فقه داشته باشد پاسخ آن را می‌داند، چه رسد به فقیه عالی‌قدری همچون آیت‌الله محسن حکیم.

کلام شیخ طوسی در این باره چنین است:

از شروط انعقاد جمعه، وجود امام یا کسی است که امام به او دستور اقامه دهد؛ مانند قاضی یا امیر و امثال آن‌ها، و اگر بدون دستور امام برگزار شود صحیح نیست. و اوزعی و ابوحنیفه چنین گفته‌اند و محمد گفته است: اگر امام مریض شد یا به سفر رفت و مردم کسی را برای اقامه برگزیدند، درست است؛ چرا که این‌جا مورد ضرورت است و نماز جمعه در نظر اینان مانند

نماز جماعت است. و شافعی گفته است: امام و دستور او از شرایط جمعه نیست، ولی اگر عده‌ای بدون دستور امام نماز جمعه را به پا داشتند جایز است. مالک و احمد نیز بر این عقیده‌اند. دلیل ما این است که در این که جمعه با امام یا دستور او منعقد می‌شود اختلافی نیست و بر منعقد شدن جمعه در صورتی که امام یا دستور او نباشد دلیلی نیست. پس اگر گفته شود: آیا در کتاب‌هایتان روایت نکرده‌اید که بر اهل آبادی‌ها و شهرها و مؤمنان جایز است که وقتی به اندازه‌ای که جمعه با آن منعقد می‌شود رسیدند، نماز جمعه بخوانند؟ می‌گوییم: به چنین چیزی اذن داده شده و انجام آن مطلوب است و این مانند آن است که امام کسی را برای اقامه جمعه نصب نماید. دلیل دیگر ما اجماع فرقه است؛ چرا که آنان در این که از شرایط جمعه امام یا دستور اوست اختلافی ندارند. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: جمعه بر هفت نفر از مسلمین واجب است و بر کمتر از آنان واجب نیست: امام و قاضی او و کسی که به حق مدعی باشد و مدعی علیه و دو شاهد و کسی که در برابر امام اجرای حد می‌کند. همچنین بر این مطلب اجماع وجود دارد؛ چرا که از زمان پیامبر تا زمان ما جمعه را جز خلفا و امرا و کسی که عهده‌دار نماز است اقامه نمی‌کند و از این دانسته می‌شود که اجماع همه دوران‌ها بر این مطلب بوده است و اگر با مردم جمعه منعقد می‌شد این کار را می‌کردند.^۱

شبهه ۶۲. انحصار بیعت به بیعت با امام مهدی علیه السلام

وی سخنان خود را چنین ادامه می‌دهد:

* همچنان که شیعه معتقد به بیعت شرعی جربا قائم منتظر نیست، به همین دلیل هر روز با او تجدید بیعت می‌کنند و در دعایی که به آن دعای عهد می‌گویند

۱. الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶.

* كما أن الشيعة لا ترى بيعة شرعية إلا للقائم المنتظر، ولذلك فإنهم يجددون البيعة له كل يوم، فففي

چنین می‌خوانند: «اللهم إني أجدد له في صبيحة يومي هذا، وما عشت من أيامي عهداً و عهداً و بيعة له في عنقي لا أحول عنها ولا أزول أبداً» و در دعای روزانه دیگری که برای غایب منتظر است و حاوی اقرار به بیعت با اوست چنین می‌گویند: «اللهم هذه بيعة له في عنقي إلى يوم القيامة». مجلسی می‌گوید: دست راستش را بردست چپ می‌زند، مانند حالت بیعت کردن.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول

دعای مورد نظر، هیچ دلالتی بر این که شیعه جز با قائم بیعت نمی‌کند ندارد و قفاری به این نکته بدیهی متفطن نشده است که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند و از این که در این دعا با امام مهدی بیعت شده است، نمی‌توان نفی سایر بیعت‌ها را نتیجه گرفت.

پاسخ دوم

برای شیعه همین افتخار بس که هر فاسق و فاجری را به عنوان امام مسلمین نمی‌پذیرد و جز با امام معصوم یا نایب امام معصوم بیعت نمی‌کند و نمی‌دانیم آیا امثال قفاری که بیعت با حاکم مسلمین را - و لو فاسق و شراب‌خواری باشد که با زور و تهدید به حکومت رسیده است - واجب می‌دانند و او را امام مسلمین می‌خوانند، باید احساس شرمندگی کنند، یا شیعیانی که جز با امام معصوم و نایب او - که شبیه‌ترین افراد به امام معصوم است - بیعت نمی‌کنند؟

دعاء لهم يسمونه «دعاء العهد» وفيه: «اللهم إني أجدد له في صبيحة يومي هذا، وما عشت من أيامي عهداً و عهداً و بيعة له في عنقي لا أحول عنها ولا أزول أبداً». وفي دعاء يومي آخر للغائب المنتظر يتضمن الإقرار له بالبيعة فيقول: «اللهم هذه بيعة له في عنقي إلى يوم القيامة». قال المجلسي: «... و يصفق بيده اليمنى على اليسرى كتصفيق البيعة».

افزون بر این که بیعت هر روزه شیعه با امام غایب از زیباترین و گویاترین مظاهر پیوند عمیق شیعه با امام خویش است و بهترین دلیل بر حضور روحانی و معنوی امام در حیات فردی و جمعی شیعیان به شمار می‌رود و همین حضور معنوی امام و پیوند قلبی است که باعث شده است شیعه در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود در برابر گردن‌کشان و ستمگران سر تعظیم فرو نیاورد. بیعت هر روزه شیعه با امامی که به اعتقاد او مظهر همه خوبی‌ها و فضایل اخلاقی است، معنایی جز این ندارد که او با امام خود عهد می‌بندد که به او تاسی نماید و تا حد ممکن در کسب فضایل اخلاقی بکوشد و خود را به زیور صفات عالی انسانی بیاراید و از بدی‌ها و کژی‌ها اجتناب ورزد. اگر چنین تعهد و پیمانی جرم است، شیعه به جرم خود افتخار می‌کند.

شبهه ۶۳. تعطیل شدن جهاد به سبب غیبت

قفاری در ادامه می‌گوید:

* همچنین شیعه جهاد با ولی امر مسلمین را منع می‌کند؛ چرا که جهاد جز با امام مشروع نیست. در کافی و غیر آن از ابا عبد الله چنین روایت شده است که جنگ با غیر امامی که اطاعتش واجب است، مانند مردار و خون و گوشت خوک حرام است. و امامی که اطاعتش بر مسلمین واجب است از سال ۲۶۰ تا امروز همان منتظری است که در سرداب غایب است و پیش از آن سایر امامان دوازده‌گانه بودند. پس جهاد با ابوبکر و عمر و عثمان و سایر خلفای مسلمین تا امروز مانند مردار و خون حرام است.

* كذلك منع الشيعة الجهاد مع ولي أمر المسلمين، لأنه لا جهاد إلا مع الإمام، فقد جاء في الكافي وغيره عن أبي عبد الله قال: «القتال مع غير الإمام المفترض طاعته حرام مثل الميتة والدم ولحم الخنزير». والإمام المفترض الطاعة على المسلمين منذ سنة ۲۶۰هـ إلى اليوم هو منتظرهم الغائب في سرداب. وما قبل سنة ۲۶۰هـ هم بقية الأئمة الاثني عشر، فالجهاد مع أبي بكر وعمر و عثمان و بقية خلفاء المسلمين إلى اليوم هو حرام كحرمة الميتة والدم.

و به باور شیعیان سپاهیان اسلام که از مرزها محافظت می‌کنند و در راه خدا جهاد می‌کنند و انگیزه برتری جویی و فساد ندارند و کسانی که سرزمین فارس و غیر آن را فتح کردند گشتگانی بیش نیستند. وای بر آن‌ها به سوی سرنوشتشان به سرعت در حرکتند. شیخ طوسی در تهذیب از عبدالله بن سنان چنین روایت می‌کند: «به اباعبدالله عرض کردم: فدایت شوم! درباره اینان که در این مرزها کشته می‌شوند چه می‌گویید؟ فرمود: وای بر آن‌ها! به کشته شدن در دنیا و آخرت شتاب می‌کنند؛ به خداوند سوگند، شهیدی نیست جز شیعیان ما، اگرچه در رختخواب بمیرند.»

و تو ملاحظه می‌کنی که به اعتقاد شیعه، جهاد مسلمانان در گذشته تاریخ، جهاد باطل و بدون اجر و ثواب بوده است، تا آن‌جا که مجاهدان مسلمان را گشتگان می‌خوانند و از آن‌ها با عناوینی همچون مجاهد و شهید که از سوی خداوند بدان‌ها شرافت یافته‌اند یاد نمی‌کنند.

پس آیا هیچ عاقل بدون غرض و تعصبی در این تردید می‌کند که بنیان‌گذار این اندیشه دشمن منتقم و زندیق کینه‌توزی بوده است که منتظر وقوع بلا بر امت اسلامی است و خواستار ضعف و سستی آن است و دوست ندارد امت اسلام در راه خدا جهاد کند و پرچم خدا را برافرازد و از دین و سرزمینش محافظت نماید. و دسیسه آنان برای رواج این مطلب تا به آن‌جا پیشرفت کرده که آن را به جعفر الصادق و سایر اهل بیت نسبت می‌دهند تا هم از یک سو میان پیروان نادان رواج پیدا کند و هم از

وجنود الإسلام الذين يرابطون على الثغور، ويجاهدون في سبيل الله، ولا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والذين فتحوا بلاد الفرس وغيرها! ما هم في اعتقاد الشيعة إلا قتلة، الويل لهم، يتعجلون مصيرهم. روى شيخهم الطوسي في التهذيب: «... عن عبدالله بن سنان قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: جعلت فداك ما تقول في هؤلاء الذين يقتلون في هذه الثغور؟ قال: فقال: الويل يتعجلون قتلة في الدنيا، وقتلة في الآخرة، والله ما الشهيد إلا شيعتنا ولو ماتوا على فرسهم.»

فأنت ترى أن الشيعة ترى أن جهاد المسلمين على مرور التاريخ جهاد باطل لا أجر فيه ولا ثواب، حتى يصفون المجاهدين المسلمين «بالقتلة» ويجردونهم من الأسماء التي شرفهم الله بها «كالمجاهد» و«الشهيد».

سوی دیگر، موجب بدبینی نسبت به اهل بیت پیامبر خدا شود.^۱

نقد و بررسی محتوایی

قفاری در این قسمت به دو روایت استناد کرده است؛ اما هر دو از مشکل ضعف سند رنج می‌برند.^۲

پاسخ اول: سیره عملی شیعه، بهترین گواه زنده بودن جهاد

درباره حکم جهاد به باور فقهای شیعه، اجمالاً باید گفت فقهای شیعه جهاد را به ابتدایی و دفاعی تقسیم کرده‌اند. جهاد ابتدایی جهادی است که به منظور ریشه‌کن کردن شرک و بت پرستی و دعوت به اسلام انجام می‌پذیرد و جهاد دفاعی جهادی در برابر یورش غیرمسلمانان بر مسلمین به منظور محافظت از آیین اسلام و سرزمین‌های اسلامی است. درباره جهاد ابتدایی میان فقهای شیعه اشتراک نظر وجود ندارد؛

فهل يشك عاقل متجرد من الهوى والتعصب أن واضح هذا المبدأ عدو موتور، وزنديق حاقد... يتربص بالأمة الدوائر ويبغي فيها الفشل، ولا يريد لها أن تبقى مجاهدة في سبيل الله، رافعة راية الله، ليحتفظ بدينه ودياره، وقد بلغ به التآمر لإشاعة هذا المبدأ أن نسبه لجعفر الصادق وغيره من أهل البيت حتى يجد الرواج بين الأتباع الجهلة من جانب، وحتى يسيء لأهل بيت رسول الله من جانب آخر.
۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۷۸.

۲. محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن النعمان، عن سويد القلانسي، عن بشير.
(الكافي، ج ۵، ص ۲۷)

این روایت به دلیل مجهول بودن بشیرالدهان ضعیف است (رجال طوسی، ص ۱۶۹). البته درباره اصل مشروط بودن وجوب جهاد ابتدایی به حضور امام روایات متعددی وجود دارد (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۵، باب اشتراط وجوب الجهاد بأمر الامام).

محمد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم عن علي بن سعيد عن واصل عن عبد الله بن سنان.
(تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۲۵)

این روایت به دلیل مجهول بودن علی بن سعید (رجال نجاشی، ص ۲۷۳) و مجهول بودن واصل (معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۲۰۵) ضعیف است. البته به همین مضمون روایت دیگری در محاسن وجود دارد (ج ۱، ص ۱۶۴) که آن هم به خاطر ابراهیم بن اسحاق ضعیف است. (رجال نجاشی، ص ۱۹)

بسیاری از آن‌ها جهاد ابتدایی را مشروط به حضور امام معصوم می‌دانند^۱ و برخی دیگر بر این باورند که برای جهاد ابتدایی حضور امام معصوم شرط نیست.^۲ اما به‌رغم این اختلاف نظر درباره مشروعیت و ضرورت جهاد دفاعی و لزوم حفظ بیضه اسلام در برابر هجوم کفار و مشرکان حتی در حال غیبت امام معصوم، میان فقهای شیعه هیچ اختلاف نظری وجود ندارد و همه به اتفاق نظر به وجوب جهاد دفاعی حتی در دوران غیبت امام زمان فتوا داده‌اند.^۳

ما در این باره به همین مقدار بسنده می‌کنیم و حساب قفاری و اتهاماتش را به کرام‌الکاتبین وامی‌گذاریم؛ اما نمی‌دانیم از آن‌چه قفاری در این بخش گفته، باید بگیریم یا بخندیم؟! چقدر مضحک است از تعطیلی حکم جهاد در میان شیعه سخن گفتن و دعوی زنده بودن جهاد در میان اهل سنت را داشتن و برای از میان رفتن مجاهدان در راه خدا غصه خوردن؛ و از فشل شدن جامعه مسلمین سخن گفتن و شیعه را به تعطیلی حکم جهاد متهم کردن، با این‌که اسرائیل در کمتر از یک هفته چنان شکست مفتضحانه‌ای را بر چند کشور مسلمان سنی مذهب تحمیل کرد که خاطره تلخش تا ابد از ذهن تاریخ محو نخواهد شد. اما سال‌ها پس از آن همان اسرائیل - که به مراتب قدرت مندتر و مسلح‌تر بود - در جنگی سی و سه روزه در برابر جمعیت اندک شیعه حزب الله لبنان چنان زمین‌گیر و منکوب شد که داغ آن تا ابد بر سینه رژیم صهیونیستی باقی خواهد ماند و یادآوری آن، قلب هر مسلمان آزاده‌ای را مالا مال از شادی و غرور خواهد کرد. به راستی نمی‌دانیم آیا شیعیان ایران که بیش از سی سال در برابر زیاده‌خواهی‌های استکبار جهانی ایستادگی کرده‌اند و ذره‌ای از اصول خود کوتاه نیامده‌اند، حکم جهاد را تعطیل کرده‌اند یا دولت‌های سنی مذهبی

۱. المبسوط، ج ۲، ص ۸؛ المهذب، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. فقه الصادق، ج ۱۳، ص ۳۴؛ دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳. النهایة، ص ۲۹۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۴.

که سر در آخور استکبار دارند و با خیانت به آرمان فلسطین و همدستی با اسرائیل غاصب و امریکای جهان خوار، عزت و شرف اسلام و مسلمین را فدای منافع چندروزه خود کردند؟ به هنگام نگارش این سطور، شش روز از هجوم ددمنشانه ارتش اسرائیل به مردم مظلوم غزه می‌گذرد و از سحرگاه دیشب، ارتش اسرائیل هجوم زمینی خود را نیز آغاز کرده است؛ هجومی که قربانیان آن کودکان و زنان بی‌دفاع و مساجد و بیمارستان‌هاست. معلوم نیست اگر حکم جهاد در میان اهل سنت زنده است، چرا هیچ‌یک از دولت‌های اسلامی سنی در برابر این نسل‌کشی اقدام قاطع عملی انجام ندادند؟! مگر دولت‌های مصر، عربستان، اردن و... سنی نیستند؟ مگر عالمان و فقیهانشان به وجوب جهاد اعتقاد ندارند؟ مگر الازهر مصر با وجود این همه جنایتی که در سرزمین مظلوم غزه در حال انجام است، در محاربه بودن دولت غاصب اسرائیل تردید دارد؟ پس چرا این چنین مرگبار سکوت اختیار کرده است و اگر در این میان دولتی وجود داشته باشد که به فریاد «یا للمسلمین» غزه مظلوم لبیک می‌گوید، دولت شیعه ایران است؛ همو که رهبرش گفت: «امید است کسانی که در جهاد با ارتش ددمنش اسرائیل به شهادت می‌رسند، اجر شهدای بدر واحد را داشته باشند!» و مجاهد فداکار دیگرش سید حسن نصرالله، غزه را سرزمین کربلا و جنگ آن را پرده دیگری از جنگ امام حسین علیه السلام و یزید خواند.

آن چه گفته شد - که گاهی از کوه دردهای جهان اسلام بود - اگر پاسخ قفاری را نداده باشد، حتماً قلب‌های آزاداندیشان مسلمان را قانع خواهد کرد.

پاسخ دوم: جهاد مذموم، جهادی است که به انگیزه‌های مادی باشد

روایتی که قفاری به آن استناد کرده، درباره جنگ‌هایی بوده است که در آن حدود الهی رعایت نمی‌شده و نه به قصد مبارزه با شرک و بت‌پرستی، که به قصد کشورگشایی و ثروت‌اندوزی بوده است. آن چه این مطلب را اثبات می‌کند روایات دیگری است که در این باره وجود دارد. به عنوان نمونه می‌توان به این روایات اشاره کرد:

فصل دوم: نقدهای موردی ۴۳۵

مردی به علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: به حج آمدید و جهاد را ترک کردید؟ به نظر حج برایتان راحت تر بود، در حالی که خداوند می فرماید: همانا خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را می خرد... امام علی بن الحسین علیه السلام در پاسخ فرمود: فقرات آخر آن آیه را نیز بخوان؛ پس چنین خواند: توبه کنندگان، عبادت کنندگان، ستایش کنندگان... و رعایت کنندگان حدود خدا. سپس علی بن الحسین علیه السلام فرمود: وقتی چنین افرادی پدید آمدند، ما جهاد را بر چیزی ترجیح نمی دهیم.^۱

محمد بن عبدالله سمندری می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من در درگاه ایستاده ام؛ درگاه اصلی شهر که ندا می دهند: سلاحها را برگیرید! آیا با آنان همراه شوم؟ امام فرمود: اگر تا با آنان همراه شدی و مردی را اسیر کردی و به او امان دادی و آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مشرکان قرار می داد را برایش قرار دادی، آیا آنان به آن وفا می کنند؟ عرض کردم: به خدا سوگند خیر، فدایت شوم! آنان وفا نمی کردند. امام علیه السلام فرمود: پس با آنان همراه نشو!^۲

همچنان که در روایات دیگری توضیح داده شده است که جهاد کنندگانی به سوی کشته شدن شتاب می کنند که نیت های پاک نداشته اند و برای دست یابی به متاع بی ارزش دنیا به جبهه های جنگ رفته اند؛ اما کسانی که به قصد اعلای کلمه توحید به جهاد رفته شهید شده اند برابر نیتشان پاداش می گیرند. به عنوان نمونه

۱. قال رجل لعلی بن الحسین علیه السلام: أقبلت علی الحج وترکت الجهاد فوجدت الحج ألین علیک؟! والله یقول: ﴿إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم﴾ الآية. قال: فقال علی بن الحسین علیه السلام اقرأ ما بعدها قال: فقرأ ﴿التائبون العابدون الحامدون﴾ إلى قوله: ﴿والحافظون لحدود الله﴾ قال: فقال علی بن الحسین علیه السلام: إذا ظهر هؤلاء لم نؤثر علی الجهاد شیئاً. (تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۳۴)

۲. محمد بن عبدالله السمندری قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: انی أكون بالباب یعنی باب الأبواب فینادون السلاح فاخرج معهم قال: فقال لی أرایتک ان خرجت فأسرت رجلاً فأعطیته الأمان وجعلت له من العقد ما جعله رسول صلی الله علیه و آله للمشرکین أکانوا یفون لک به؟ قال: قلت: لا والله جعلت فداک ما کانوا یفون لی به قال: فلا تخرج قال. (همان، ص ۱۳۵)

می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: من بسیار به جهاد می‌رفتم و به دنبال ثواب بودم و غیبت‌های طولانی [از خانواده] داشتم؛ ولی از آن منع شدم و به من گفته شد که جز با امام عادل جهاد نیست. خدا شما را به صلاح بدارد؛ نظرتان چیست؟ امام فرمود: اگر بخواهی به اجمال پاسخ دهم، مجمل می‌گویم و اگر بخواهی به تفصیل بگویم، مفصل می‌گویم. عرض کرد: مجمل بفرمایید! فرمود: خداوند مردم را در روز قیامت بر اساس نیت‌هایشان محشور می‌کند.^۱

به همین دلیل است که امام سجاد - چهارمین پیشوای معصوم شیعیان - ادعیه ذکیه خود را این چنین نثار مرزبانان ثغور اسلامی و مجاهدان در راه خداوند می‌کند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَصِّنْ نُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ، وَأَيِّدْ هِمَّتَهَا بِقُوَّتِكَ، وَاسْبِغْ عِظَائِيهِمْ مِنْ جِدَّتِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَكَثِّرْ عِدَّتَهُمْ، وَاشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ، وَاحْرُسْ حَوَازِمَهُمْ، وَامْنَعْ حَوَمَتَهُمْ، وَالْأَلْفَ جَمْعَهُمْ، وَدَبِّرْ أَمْرَهُمْ، وَوَاتِرْ بَيْنَ مِيرِهِمْ، وَتَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤْتِهِمْ، وَاعْضُدَّهُمْ بِالنَّصْرِ، وَأَعْنَهُمْ بِالصَّبْرِ، وَالظَّفَّ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَعَرِّفَهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَعَلِّمَهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَبَصِّرْهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعَةَ الْعَرُورَ، وَأَمَحْ عَن قُلُوبِهِمْ حَظَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ، وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ، وَلَوْحَ مِنْهَا لِابْصَارِهِمْ مَا أَعَدَدْتَ فِيهَا مِنْ مَسَاكِينِ الْحُلْدِ وَمَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَالْحُورِ الْحَسَنَاتِ وَالْأَنْهَارِ الْمُتَطَرِّدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرِيَّةِ وَالْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَّةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لَا يَهْمَ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ، وَلَا يُحَدِّثَ نَفْسَهُ عَن قَرْيَةِ يَفْرَارٍ... اللَّهُمَّ وَائْتِمَا عَازِ عَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِكَ، أَوْ مُجَاهِدِ جَاهِدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ

۱. سألته [أبي عبد الله عليه السلام] رجل فقال: انى كنت أكثر الغزو وابتعد فى طلب الاجر وأطيل الغيبة فحجر ذلك على قيل لى لاغزو إلا مع إمام عادل فما ترى أصلحك الله؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: ان شئت ان أجمل لك أجملت، وان شئت ان أخص لك لخصت قال: بل أجمل قال: ان الله يحشر الناس على نياتهم يوم القيامة. (همان)

سُنَّتِكَ لِيَكُونَ دِينُكَ الْأَعْلَى وَ حِزْبِكَ الْأَقْوَى وَ حَظُّكَ الْأَوْفَى فَلَقِيهِ الْيُسْرَ، وَ هَيَّئْ لَهُ الْأَمْرَ، وَ تَوَلَّهُ بِالتُّجِّحِ، وَ تَخَيَّرْ لَهُ الْأَصْحَابَ، وَ اسْتَقْوِ لَهُ، الظَّهْرَ، وَ أَسْبِغْ عَلَيْهِ فِي التَّفَقُّهِ، وَ مَتِّعْهُ بِالتَّشَاطِطِ، وَ أَطْفِ عَنْهُ حَرَارَةَ الشَّقْوِ، وَ أَجِرْهُ مِنْ غَمِّ الْوَحْشَةِ، وَ أَنْسِهِ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَ الْوَالِدِ. وَ أُتْرَلْهُ حُسْنَ التِّيْبَةِ، وَ تَوَلَّهُ بِالْعَافِيَةِ، وَ أَصْحَبْهُ السَّلَامَةَ، وَ أَعْفِهِ مِنَ الْجُبْنِ، وَ أَلْهِمَّهُ الْجُرْأَةَ، وَ أَرْزُقْهُ الشِّدَّةَ، وَ أَيِّدْهُ بِالنُّصْرَةِ، وَ عَلِّمَهُ السِّيْرَ وَ السُّنْنَ، وَ سَدِّدْهُ فِي الْحُكْمِ، وَ اعْزِلْ عَنْهُ الزِّيَاءَ، وَ خَلِّصْهُ مِنَ السُّمْعَةِ، وَ اجْعَلْ فِكْرَهُ وَ ذِكْرَهُ وَ طَعْنَهُ وَ إِقَامَتَهُ، فِيكَ وَ لَكَ...^۱

شبهه ۶۴. تعطیلی اجرای حدود به سبب غیبت

قفاری در ادامه می نویسد:

* همچنان که شیعه به دلیل غیبت امامشان از اجرای حدود الهی نیز ممانعت به عمل می آورند، چرا که به ادعای آنان امر حدود به امامی که به او تصریح شده و اگذار شده است و به گمان آن ها خداوند سبحان جز به دوازده امام تصریح نکرده است که آخرین آن ها از نیمه قرن سوم غایب شده است و باید در انتظار بازگشت او ماند تا این که حدود را اجرا نماید، البته به حکم تفویضی که شیوخ شیعه پس از گذشت حدود هفتاد سال از غیبت برای خود قائل شدند، حق اجرای حدود منحصرأً برای آن ها و نه هیچ یک از قضات مسلمان وجود دارد و زمانی که در یکی از نقاط دنیای اسلام هیچ یک از آن ها وجود نداشته باشند، اجرای حدود جایز نخواهد بود؛ چرا که

۱. الصحیفة السجادیة، ص ۱۳۲ - ۱۳۴.

* كذلك صرح الشيعة أيضاً بمنع إقامة حدود الله سبحانه في دولة الإسلام بسبب غيبة إمامهم، لأن أمر الحدود موكول - كما يقولون - إلى الإمام المنصوص عليه، ولم ينص الله سبحانه - بزعمهم - إلا على اثني عشر إماماً آخرهم قد غاب منذ منتصف القرن الثالث تقريباً ولا بد من انتظار عودته، حتى يقيم الحدود، إلا أنه بحكم التفويض الذي أجراه لشيوخ الشيعة بعد قرابة سبعين سنة من غيبته يحق للشيخ الشيعي فقط من دون سائر قضاة المسلمين أن يتولى إقامة الحدود، وإذا لم يوجد في قطر من أقطار الإسلام أحد من شيوخهم فلا يجوز إقامة الحدود، لأنه لا يتولاها إلا المنتظر أو نائبه من مراجع الشيعة ←

کسی جز منتظر یا نایب او و یا مراجع شیعه و آیاتشان نمی‌تواند عهده‌دار این مسئله شود. ابن بابویه - بزرگ آن‌ها - و غیر او از حفص بن غیاث چنین روایت کرده‌اند: «از اباعبدالله پرسیدم: چه کسی حدود را اجرا می‌کند؛ سلطان یا قاضی؟ حضرت پاسخ داد: اجرای حدود به دست کسی است که قضاوت به دست اوست.»

و مفید می‌گوید: «اما اجرای حدود به دست سلطان اسلام است که از سوی خداوند منصوب می‌شود که آن‌ها امامان هدایت از خاندان محمد هستند و همچنین امیران و حاکمانی که آن‌ها منصوب می‌نمایند و امامان اهل بیت این مسئله را به فقهای شیعه واگذارده‌اند، در صورتی که امکان این کار وجود داشته باشد.»

و روایاتشان از رجوع به قضات و محاکم مسلمین منع می‌کند تا آن‌جا که می‌گوید: کسی که در حق یا باطلی به آن‌ها رجوع کند به طاغوت رجوع کرده است و اگر به نفع او داوری شد، آن‌چه می‌گیرد حرام است، اگر چه حق با او باشد؛ چرا که آن را طبق داوری طاغوت گرفته است.

این‌ها پاره‌ای از احکام اسلامی بود که شیعه به سبب غیبت مهدی‌اش آن‌ها را تحریم کرده و عمل به آن را تا زمان آشکار شدن او متوقف کرده است.^۱

وآیاتهم. روی شیخهم ابن بابویه وغیره: «... عن حفص بن غیاث قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام من يقيم الحدود: السلطان أو القاضي؟ فقال: إقامة الحدود من إليه الحكم».

وقال المفيد: «فأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله، وهم أئمة الهدى من آل محمد عليه السلام، ومن نصبوه لذلك من الأمراء والحكام، وقد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم مع الإمكان».

وتحذر روایات الشيعة من الرجوع إلى محاکم المسلمین وقضائهم حتى تقول: «من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى طاغوت، وما يحكم له فإنما يأخذ سحتاً، وإن كان حقه ثابتاً، لأنه أخذه بحكم الطاغوت».

هذه جملة من شرائع الإسلام حرمتها الشيعة بسبب غيبة مهدیهم، وأوقفت العمل بها حتى خروجه من غيبته.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۷۹.

نقد و بررسی سندی

قفاری در این بخش به دو روایت استناد کرده است. بر مضمون روایت نخست، میان فقهای امامیه اجماع وجود دارد^۱ و روایت دوم، مورد قبول فقهای امامیه قرار گرفته است و از آن با عنوان «مقبوله عمر بن حنظله» یاد می‌شود.^۲

نقد و بررسی محتوایی

این بخش از کلمات قفاری شامل چند مطلب است: اول ادعای تعطیل شدن اجرای حدود در عصر غیبت؛ دوم این که اگر در جایی فقهای شیعه نبودند، اجرای حدود تعطیل خواهد شد، و سوم، پرهیز شیعه از رجوع به محاکم اهل سنت.

پاسخ مطلب اول: تناقض در سخن قفاری

آقای قفاری در آغاز و پایان این قسمت از نوشته خود مدعی شده است که شیعه اجرای حدود را در زمان غیبت تعطیل کرده است. او معتقد است این تعطیلی تا زمان ظهور ادامه خواهد داشت؛ با این حال خود وی در لابه لای کلماتش تصریح می‌کند که به باور شیعیان، در عصر غیبت وظیفه خطیر اجرای حدود اسلامی از سوی پیشوایان معصوم به عهده فقهای شیعه واگذار شده است. با این حال روشن نیست که وی چگونه مدعی تعطیلی اجرای حدود الهی شده است؟ اگر شیعیان معتقدند در عصر غیبت فقها متکفل اجرای حدود الهی هستند - که به واقع نیز چنین است - پس شیعیان معتقد به تعطیلی اجرای حدود نیستند و اگر به اعتقاد قفاری، شیعه به دلیل اعتقاد به امام غایب، اجرای حدود را تعطیل کرده است، چگونه است که خود او در کلامش تصریح می‌کند که به باور شیعیان این مهم در عصر غیبت به عهده فقها نهاده شده است؟ آیا این تناقض در گفتار نیست؟

۱. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۳۲.

۲. همان، ج ۲۱، ص ۳۸۶.

پاسخ مطلب دوم

مضحک‌تر از ادعای نخست قفاری، این ادعاست که به اعتقاد شیعیان اگر روزی در یکی از مناطق اسلامی از فقهای شیعه کسی نباشد، اجرای حدود در آن جا جایز نیست. این ادعا از این جهت مضحک است که:

اولاً اهل سنت نیز بر این باورند که کسی جز امام یا نایب او حق اجرای حدود الهی را ندارد.^۱ با این حال آیا می‌توان مدعی شد اهل سنت معتقد به تعطیلی حدود اسلامی هستند؟ چرا که در نقاط دوردست دنیای اسلامی، مناطق بسیاری هست که نه امام مسلمین در آن جا حضور دارد و نه نایبش و نه هیچ‌یک از مأموران حکومتی؛ بنابراین در چنین مناطقی حدود الهی اجرا نخواهد شد. پس اهل سنت معتقد به تعطیلی اجرای حدود هستند. روشن است که پاسخ منفی است. بنابراین از عدم اجرای حدود در برخی از مناطق، آن هم نه به دلیل فقدان قانون، بلکه به دلیل فقدان ابزار اجرای قانون، نمی‌توان اعتقاد به تعطیلی حدود را استنباط کرد.

ثانیاً اساساً حاکم شرعی وظیفه ندارد در کوچه و بازار به دنبال بزهکاران بگردد و بر آن‌ها حدود الهی را اجرا کند. او موظف است اگر برایش جرمی که مقتضی حد شرعی است ثابت شد، حد متناسب با آن را اجرا نماید. بنابراین اگر در منطقه‌ای هیچ‌یک از فقهای شیعه حضور نداشته باشند و جرمی اتفاق بیفتد، فقها درباره اجرای حد شرعی بر آن مجرم خاص، هیچ وظیفه‌ای نخواهند داشت؛ چرا که نه از تحقق جرم اطلاع دارند و نه بر اجرای آن قدرت دارند.

با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که همچنان که فقهای اهل سنت معتقدند هیچ کس خودسرانه حق اجرای حدود اسلامی را ندارد و این حق منحصرراً در اختیار امام یا نایب اوست، شیعه نیز بر این باور است که حق اجرای حدود شرعی تنها در

۱. المجموع، ج ۲۰، ص ۳۴؛ مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۵۱؛ المبسوط سرخسی، ج ۹، ص ۸۱؛ الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۲۱؛ کشف القناع، ج ۶، ص ۱۰۰.

اختیار امام معصوم یا نایب اوست و این مهم در عصر غیبت به عهده فقهای شیعه نهاده شده است. البته ما و اهل سنت درباره مصداق کسانی که حق اجرای حدود الهی را دارند، با یکدیگر اختلاف نظر داریم و همچنان که آنان اجرای حد توسط امامان اهل بیت علیهم السلام و فقهای شیعه را مجاز نمی دانند، ما نیز اجرای حدود توسط امامان آن‌ها و نوابشان را جایز نمی دانیم. اما این سخن با آن چه قفاری مدعی آن شده است بسیار تفاوت دارد. او ادعا کرده است که شیعه معتقد است به دلیل غیبت امام مهدی علیه السلام اجرای حدود شرعی تعطیل شده است و با توجه به آن چه گذشت روشن شد که این ادعا بی اساس و دروغ است.

پاسخ مطلب سوم

با توجه به آن چه گفته شد، پاسخ این بخش از سخنان قفاری نیز روشن شد که می گوید: «روایات آن‌ها از مراجعه به دادگاه‌های مسلمانان و قضات آن‌ها منع می کند و می گوید: کسی که در حق یا باطلی به محکمه‌های آنان رجوع کند، همانا به طاغوت مراجعه کرده است و آن چه که بر اساس داوری آن‌ها می گیرد حرام است، اگرچه حقیق باشد؛ چرا که به حکم طاغوت آن را گرفته است»؛ زیرا مفاد این روایت تعطیلی قضاوت نیست، بلکه رجوع به قاضیانی است که به اعتقاد او شایستگی داوری را دارند. افزون بر این که بدون تردید، قاضیان اهل سنت برای داوری‌های خود بر اساس یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت داوری می کنند و نه مذهب جعفری. بنابراین طبیعی است که پیروان مذهب جعفری از مراجعه به محاکمی که به مذهب آن‌ها داوری نمی کنند امتناع ورزند و البته این طبیعی ترین واکنشی است که می توان در این باره نشان داد.

شبهه ۶۵. تقیه، بدعت شیعه

وی می نویسد:

* همچنان که آن‌ها برای خودشان در دوران پنهان‌زیستی این منتظر، احکامی را تشریح کردند که خداوند به آن اذن نداده بود. از جمله آن‌ها تقیه است که در اسلام امری مجاز است که هنگام ضرورت به آن عمل می‌شود؛ ولی آن‌ها آن را در دوران غیبت واجب لازم و همیشگی می‌دانند که خروج از آن تا زمان بازگشت منتظری که هیچ‌گاه برنمی‌گردد جایز نیست. او هیچ‌گاه برنمی‌گردد؛ چرا که به گفته مورخان و عالمان انساب و فرقه‌های بسیاری از شیعیان، متولد نشده است و هر کس قبل از بازگشت منتظر تقیه را ترک کند، مانند کسی است که نماز را ترک کرده است.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول: تقیه، اصلی قرآنی و عقلی

درباره دیدگاه مورخان و نسب‌شناسان درباره امام مهدی علیه السلام به زودی سخن خواهیم گفت؛ اما در پاسخ به ادعای دیگر قفاری باید گفت اساساً لزوم عمل به تقیه در شرایط خاص نه از ابداعات شیعه، که از احکامی است که کتاب و سنت و عقل به آن حکم می‌کنند. آیت‌الله سید شرف‌الدین در این باره می‌نویسد:

عمل به تقیه هنگام ترس بر جان یا آبروی مال، هم از نظر شرعی واجب است هم از نظر عقلی؛ و همه صاحبان خرد از مسلمین و غیرمسلمین بر آن اتفاق نظر دارند. بنابراین تقیه علی‌رغم تصور برخی از جاهلان، مختص به شیعه نیست و روح‌الامین آن را بر قلب سرور پیامبران نازل کرده و این‌گونه بر او تلاوت کرده است: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ

* كما أنهم شرعوا لأنفسهم أحكاماً في فترة اختفاء هذا المنتظر لم يأذن بها الله سبحانه، ومن ذلك: مسألة التقية والتي هي في الإسلام رخصة عارضة عند الضرورة جعلوها فرضاً لازماً ودائماً في فترة الغيبة لا يجوز الخروج عنها حتى يعود المنتظر الذي لن يعود أبداً، لأنه لم يولد كما يؤكد ذلك المؤرخون، وأهل العلم بالأنساب، و فرق كثيرة من الشيعة نفسها، ومن ترك التقية قبل عودة المنتظر كان كمن ترك الصلاة.
۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۸۱.

نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ». و بار دیگر بر او چنین خوانده است: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». روایات صحیح متواتری وجود دارند که در صورت اضطرار، دستوره تقیه می دهند؛ به ویژه از طریق خاندان مطهر پیامبر اسلام ﷺ و برای تو کافی است این روایتی که صحیح علی شرط الشیخین است که ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش نقل می کند که: «مشرکان، عمار را دستگیر کردند و او را رها نکردند تا این که پیامبر را سب کرد و از خدایان آن ها به نیکی یاد کرد؛ آن گاه رهایش کردند. پس چون به خدمت پیامبر خدا رسید، فرمود: بر تو چه گذشت؟ عرض کرد: بد ای پیامبر خدا؛ رها نشدم تا این که متعرض شما شدم و خدایانشان را به نیکی یاد کردم. آن حضرت فرمود: قلب را چگونه می یابی؟ عرض کرد: مطمئن از ایمان. پیامبر ﷺ فرمود: اگر دوباره چنین کردند، تو هم دوباره چنان کن.» و باز در روایتی که صحیح علی شرط الشیخین است، ابن عباس در تفسیر این کلام خداوند: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می گوید: «تقاة» سخن گفتن به زبان است، در حالی که قلب مطمئن از ایمان باشد. پس در این صورت دستش را باز نکند تا کشته شود... من می گویم: این حکم شرع است که در کتاب و سنت بیان شده است و عقل هم به تنهایی بر آن حکم می کند، اگر منکران انصاف داشته باشند. شیعه به حاکمان جور و والیان ستمگری مبتلا بود که آنان را شکنجه می دادند و دست ها و پاهایشان را می بریدند و آنان را بر درخت ها دار می زدند و چشمانشان را کور می کردند و اموالشان را تصاحب می کردند، سیاستشان ارتکاب چنین جنایاتی را اقتضا می کرد و آنان در ارتکاب این جرایم تنها به ظن و اتهام اکتفا می کردند و قاضیانشان از عالمان سوء بودند؛ عالمانی که با مباح کردن آن چه حاکمان انجام می دادند به آنان تقرب می جستند. در این شرایط شیعه و ائمه اش از ترس انقراض به حکم عقلا و حکما و پرهیزکاران به تقیه مضطر شد و این رفتار آنان دلیل عقل و حکمت و فهم آنان بود و خداوند بلند مرتبه با چنین

وضعیتی آنان را از تقیه منع نمی‌کرد، در حالی که او خود فرموده است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا»، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ»، «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» و پیامبر فرموده است: «من به دین حنیف همراه با مسامحه و آسان مبعوث شدم»؛ ولی اهل خوشی تقیه را از معایب شیعه می‌شمارند. پس وای بر انسان محزون از دست انسان بی‌غم! در حالی که اگر به آن چه بر شیعه گذشت مبتلا می‌شدند، در تقیه فرومی‌رفتند و همچون خارپشت سر در لاک خود فرو می‌بردند، همچنان که اهل سنت برای محافظت از جان خود در برابر چنگیزخان و هلاکوبه تقیه پناه بردند و ضعیف عاقل وقتی گرفتار قوی ستمگر شد چه کند؟ و وقتی مأمون همه را به اعتقاد به مخلوق بودن قرآن فراخواند، بسیاری از نیکان اهل سنت با زبانشان به آن اعتراف کردند، در حالی که در قلب معتقد به قدیم بودن قرآن بودند و از روی تقیه خلاف چیزی را که باور داشتند آشکار کردند؛ همان کاری که امروز مسلمانان حجاز می‌کنند و تظاهر به سخن و عملی که از نظر وهابیون مشروع نیست، مانند زیارت قبور اولیا، و بوسیدن ضریح مقدس نبوی و تبرک به آن، و استغاثه به سرور انبیا و توسل به سبب آن حضرت به درگاه الهی برای بخشش گناهان و برطرف شدن مشکلات نمی‌کنند. و حاجیان سنی و شیعه از ترس فتنه و آزار و اذیت شدن به هیچ‌یک از این رفتارها اقدام نمی‌کنند، بلکه از تظاهر به قرائت دعاها مستحبی در آن مکان‌های مقدس و مشاهد بلندمرتبه از روی تقیه می‌پرهیزند.^۱

پاسخ دوم: تقیه ارتباطی با غیبت ندارد

افزون بر آن چه گذشت، باید گفت مسئله تقیه نزد شیعیان هیچ ارتباطی با مسئله

۱. اجوبه مسائل جارا الله، ص ۷۸ - ۸۲.

غیبت ندارد و لزوم عمل به تقیه به سبب غیبت امام مهدی علیه السلام نبوده، بلکه شیعه پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همواره با تقیه زندگی می کرده است. اگر آقای قفاری به آن چه در بخش «تقیه» کتاب خود آورده مراجعه می کرد، به این نکته متفطن می شد؛ زیرا تمام روایاتی که در آن جا آورده، از نظر زمانی شامل همه زمان ها غیر از عصر ظهور امام مهدی علیه السلام و از جمله عصر حضور پیشوایان معصوم سابق شیعیان نیز می شود. بنابراین پیوند دادن مسئله تقیه با مسئله غیبت امام مهدی و این ادعا که شیعیان در عصر غیبت امام مهدی به دلیل غیبت آن حضرت احکامی از جمله تقیه را تشریح کردند، از اساس باطل است.

پاسخ سوم: دلیل روی آوری شیعه به تقیه

ای کاش قفاری - که ده ها صفحه از کتاب خود را به مسئله تقیه اختصاص داده - دست کم چند سطر از آن را به ریشه یابی این مسئله اختصاص می داد و از زمینه هایی که باعث شد شیعه، تقیه را به عنوان شعار خود برگزیند نیز اندکی گفت و گو می کرد! به راستی اهل سنت که در طول تاریخ اسلام همیشه در اکثریت بوده اند و قدرت را در اختیار داشته اند، با شیعه چه کرده اند که آن ها جرئت ابراز عقاید خود را نداشته و مجبور شده اند در لاک تقیه فروروند؟ آیا با این اوصاف باید شیعه را متهم کرد یا کسانی را که به آن ها اجازه زندگی عادی را نمی دادند؟ به راستی که این داستان عجیبی است که از گروهی حق زندگی آزاد و ابراز عقاید گرفته شود و آن ها مجبور شوند برای حفظ جان خود عقاید خویش را کتمان کنند؛ بعد همان ها از سوی کسانی که این شرایط را به وجود آورده اند، مؤاخذه شوند که چرا شما به تقیه و پنهان کاری رو آورده اید؟! مثل آقای قفاری و اشکالش مثل دزدی است که بر مظلومی خنجر کشیده است و به او که از ترس به غارت رفتن اموالش آن ها را پنهان کرده است ایراد می گیرد که چرا اموال خود را پنهان کرده ای؟ این کار تو نفاق و دورویی است.

شبهه ۶۶. شیعیان شهیدند

قفاری در ادامه می‌گوید:

«آن‌ها همچنان معتقدند که به صرف پذیرش مذهب تشیع و انتظار بازگشت غایب، شهادت در راه خدا حاصل خواهد شد، نه با جهاد در راه خدا. پس شیعه شهید است، اگر چه در بستر خود بمیرد. امام آن‌ها می‌گوید: اگر یکی از شما پیش از خروج قائم ما بمیرد شهید است و کسی که قائم ما را درک کند و در رکابش بجنگد پاداش دو شهید را خواهد داشت.»

و بحرانی - بزرگ آن‌ها - در کتاب *المعالم الزلفی* بابی با این عنوان گشوده است: «باب ۵۹ در این که شیعیان خاندان محمد شهیدند، اگر چه در بستر بمیرند» و پاره‌ای از روایاتشان را در آن جا آورده است. سپس - همچنان که عادت آن‌هاست - بیش از این مبالغه کرده‌اند تا آن جا که ابن بابویه به سند خود از علی بن الحسین چنین روایت می‌کند: «کسی که در زمان غیبت قائم ما بر محبت ما ثابت قدم باشد، خداوند پاداش هزار شهید از شهدای بدر و احد را به او خواهد بخشید.»

و از احکام آن‌ها وجوب بیعت با غایب منتظر است، تا آن جا که تجدید بیعت مکرر در ضمن ادعیه و زیارات مشاهد ائمه را تشریح کردند؛ زیرا کسی از این امت که شب رابه صبح رساند، در حالی که امام آشکار عادل از سوی خداوند نداشته باشد،

«كذلك جعلوا الاستشهاد في سبيل الله يحصل بمجرد اعتناق التشيع، وانتظار عودة الغائب، لا في الجهاد في سبيل الله، فالشيعي شهيد ولو مات على فراشه. قال إمامهم: «إذا مات منكم ميت قبل أن يخرج قائمنا كان شهيداً، ومن أدرك قائمنا فقتل معه، كان له أجر شهيدين...».

و عقد شيخهم البحراني في المعالم الزلفی باباً بعنوان: «الباب ۵۹ في أن شيعة آل محمد شهداء وإن ماتوا على فرشهم». وأورد فيه جملة من أخبارهم. ثم زادت مبالغاتهم - كالعادة - إلى أكثر من هذا القدر حتى روى ابن بابويه بسنده إلى علي بن الحسين قال: «من ثبت على مواليتنا في غيبة قائمنا أعطاه الله عز وجل أجر ألف شهيد من شهداء بدر وأحد.»

ومن أحكامهم فرضية البيعة للغائب المنتظر، حتى شرع عندهم تجديد البيعة مرات وكرات عبر الأدعية في الزيارات لمشاهد الأئمة - كما مر -، لأن «من أصبح من هذه الأمة لا إمام له من الله عز وجل

گمراه و سرگردان خواهد بود و اگر با این حال بمیرد، به حالت کفر و نفاق مرده است. اما اصل بزرگ‌تری که در سایه غیبت آن را اختراع کردند، اصل نیابت فقیه شیعه از غایب منتظر است. پس فقیه شیعه به نام نیابت امور فراوانی را بر خود حلال شمرد. شیوخ شیعه درباره حدود و ثغور نیابت اختلاف دارند؛ برخی به نیابت حداقلی و برخی حداکثری معتقدند، تا جایی که نیابت به بالاترین حد خود، یعنی عهده‌داری وظایف امام، یعنی ریاست دولت و فتوا به تشکیل حکومت در دولت آیت‌الله‌ها رسید؛ در حالی که آن‌ها جز به امام منصوب ایمان ندارند... و به دلیل اهمیت اندیشه نیابت و به این دلیل که به نظر من این اندیشه خروج از اندیشه مهدویت است، اما به صورت پوشیده و در لفافه که توسط مجموعه بزرگی از شیوخ شیعه انجام گرفت که هر کدامشان خود را به نیابت سزاوارتر می‌دید. ما در بخش آینده مستقلاً درباره آن گفت‌وگو می‌کنیم.^۱

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به سه روایت استناد کرده است؛ سند روایت نخست ضعیف است.^۲ البته مضمون این روایت در روایات متعددی آمده است؛^۱ بنابراین

ظاهراً عادلاً أصبح ضالاً تائهاً، وإن مات علی هذه الحال مات ميتة كفر ونفاق». اما المبدأ الأكبر الذي اخترعوه في ظل الغيبة فهو مبدأ نيابة الفقيه الشيعي عن الغائب المنتظر. وقد استحل الفقيه الشيعي باسم النيابة أموراً كثيرة.

واختلف شیوخ الشيعة في حدود النيابة بين مقل ومستكثر، حتى بلغت النيابة الحد الأقصى لوظائف الإمام الغائب وهو رئاسة الدولة، والاستفتاء على تشكيل الحكومة في دولة «الآيات» الحاضرة، وهم الذين لا يؤمنون إلا بالإمام المنصوص عليه... ولخطورة عقيدة النيابة، ولأنها - في اعتقادي - تمثل الخروج المقنع للمهدي، على يد مجموعة كبيرة من شیوخهم كل يزعم أحقيته في النيابة سنخضها بالحديث التالي.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۸۱.

۲. أخبرنا أبو عبد الله محمد بن محمد، قال: أخبرني أبو القاسم جعفر ابن محمد، قال: حدثنا محمد بن يعقوب، قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن ←

به صدور اصل این مضمون از معصوم می‌توان اطمینان حاصل کرد؛ ولی روایت دوم^۲ و سوم^۳ از سند معتبری برخوردارند.

نقد و بررسی محتوایی

درباره مسئله بیعت با امام پیش از این سخن گفته شد و درباره مسئله نیابت نیز به زودی گفت‌وگو خواهد شد؛ اما درباره سایر سخنان قفاری باید گفت گرچه او در این بخش از کلماتش به صراحت اشکال خود بر این روایات را بیان نکرده است، لیکن گویا این روایات به نظر او به دو دلیل قابل پذیرش نیستند: اول این که این روایات شهادت در راه خداوند را نه به جهاد در راه او و قتال با مشرکان، که به صرف پذیرش مکتب اهل بیت و قرار گرفتن در زمره شیعیان آنان می‌دانند و شاید به گمان او این مطلب به نوعی استخفاف جهاد در راه خداوند است. دوم این که گویا هضم این معنا که کسی با این که در راه خداوند کشته نشده است در زمره شهدا قرار گیرد، برای قفاری سنگین بوده است؛ اما منشأ این دو تصور غلط چیزی نیست جز این که اطلاعات آقای قفاری و نیز اعضای هیئتی که به رساله او نمره عالی داده‌اند از منابع اهل سنت بسیار اندک بوده است. با مراجعه‌ای گذرا به منابع روایی اهل سنت به روایات متعددی برمی‌خوریم که در معنای شهید توسعه داده‌اند و بر غیر کسانی که

عبدالرحمن، عن عمرو بن شمر، عن جابر. (الأمالی، ص ۲۳۱)

این روایت به دلیل مجهول بودن عمر بن شمر ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۲۸۷).

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱ و...

۲. حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۲۸) قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم (ثقه: رجال نجاشی، ص ۲۶۰)، عن أبيه (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۹۱)، عن بسطام بن مرة (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۱۱)، عن عمرو بن ثابت (ثقه: معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۸۰). (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۲۳)

۳. محمد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۵۳)، عن محمد بن الحسين (ثقه: همان، ص ۳۳۴)، عن صفوان بن یحیی (ثقه: همان، ص ۱۹۷)، عن العلاء بن رزین (ثقه: همان، ص ۲۹۸) عن محمد بن مسلم (ثقه: همان، ص ۳۲۳). (الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴)

در جهاد با کفار کشته می شوند نیز واژه شهید را اطلاق کرده اند. به عنوان نمونه به اعتقاد اهل سنت کسی که به سبب طاعون می میرد و کسی که از دل درد می میرد و کسی که در آب غرق می شود شهید است؛^۱ و کسی که از کوه بیفتد و درندگان او را بخورند شهید است؛^۲ و هرکس تب کرده بمیرد یا با وضو از دنیا بمیرد شهید است؛^۳ بلکه بر اساس حدیثی که عینی آن را صحیح^۴ و ابن حجر آن را حسن خوانده است^۵ هر مسلمانی که به مرگ طبیعی بمیرد شهید است. این ها و ده ها نمونه مشابه آن روایاتی است که در منابع معتبر اهل سنت ذکر شده، و نه هیچ کس آن ها را استخفاف به جهاد در راه خداوند و مقام مجاهدان دانسته، و نه هضم آن بر هیچ عالم و جاهلی سنگین بوده است. حال سؤال ما از قفاری این است که وقتی به باور اهل سنت مبطلون و طاعون زده و غریق و... شهیدند و پذیرش آن برایشان هیچ محذوری ندارد، به راستی آیا در نظر قفاری، شیعیان - که به فرموده امام صادق علیه السلام: «اهل ورع و تلاشند، اهل وفا و امانتند، اهل زهد و عبادتند، کسانی هستند که در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می گزارند، شب ها را به شب زنده داری و روزها را به روزه سپری می کنند، مالشان را پاکیزه می کنند و حج می گزارند و از هر حرامی پرهیز می کنند.»^۶ و نیز در وصفشان فرمود: «به خدا سوگند شیعه علی - درود خدا بر او باد - نیست، مگر کسی که در شکم و فرجش عفت ورزد و برای خالقش کار کند و به ثواب او امید داشته باشد و از عقاب او

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۵۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۳.

۳. عمدة القاری، ج ۱۴، ص ۱۲۷.

۴. همان.

۵. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۳.

۶. شیعتنا اهل الورع والاجتهاد و اهل الوفاء و الامانة و اهل الزهد و العبادة اصحاب احدى و خمسين ركعة في اليوم و الليلة القائمون بالليل الصائمون بالنهار يزكون اموالهم و يحجون البيت و يجتنبون كل محرم. (صفات الشيعة، ص ۴)

بترسد»^۱ - از مبطلون و غریق و تب زده و طاعون گرفته کمترند؟ مگر نه این است که به باور اهل سنت هر مسلمانی شهید است؟ پس چرا شیعیان که از مسلمانان هستند شهید نباشند؟ نکند آقای قفاری شیعیان را به مسلمانی هم قبول ندارد؟

شبهه ۶۷. رهبری شیعه توسط یک زن

قفاری در فصلی با عنوان «نیابت از منتظر» چنین می نویسد:

* چنان که گذشت، پایه های اندیشه غیبت فرزند حسن عسکری استوار شد و به ناچار باید وکیل صاحب اختیاری وجود داشته باشد تا در دوران غیبت متولی امور پیروان باشد و واسطه و باب کسی باشد که در سرداب یا کوه های رضوی یا نواحی مکه غایب شده است.

پس به اعتراف کتاب های شیعه، اولین رهبری که عهده دار امور شیعه شد، یک زن بود... و همچنان که پیامبر فرمود: «قومی که زنی بر آن ها حکم براند هرگز رستگار نشوند»؛ زیرا پس از وفات حسن عسکری و گسترش ایده وجود فرزند پنهان و بدون امام آشکار ماندن شیعه برای آن ها این سؤال مطرح شد که به چه کسی رجوع کنند؟ پس در سال ۲۶۲ - یعنی دو سال پس از وفات حسن عسکری - برخی از شیعیان به خانه حسن عسکری رجوع کرده و از خدیجه - دختر محمد بن علی الرضا - از فرزند

۱. والله ما شیعة علی صلوات الله علیه الامن عف بطنه وفرجه وعمل لخالقه ورجا ثوابه وخاف عقابه. (همان، ص ۸)

* ارسیت دعائم فکرة الغيبة لولد للحسن العسكري - كما سلف - وكان لابد من وجود وكيل مفوض يتولى شئون الأتباع في أثناء فترة الاحتجاب، ويكون الواسطة والباب للغائب في السرداب، أو في جبال رضوی، أو وديان مكة.

فكان أول زعيم تولى شئون الشيعة - كما كشفت ذلك أوراق الاثني عشرية - هي امرأة... وما أفلح قوم ولوا أمرهم امرأة كما قال النبي ﷺ إذ بعد وفاة الحسن العسكري، وإشاعة وجود الولد المختفي، وبقاء الشيعة بدون إمام ظاهر، بدأ الشيعة يتساءلون إلى من يرجعون؟
ففي سنة (۲۶۲هـ) أي بعد وفاة الحسن العسكري بسنتين، توجه بعض الشيعة إلى بيت الحسن

پنداری حسن عسکری پرسش می‌کنند و او نامش را می‌گوید. راوی می‌گوید: به او گفتم: فرزند کجاست؟ او گفت: مخفی است. گفتم: پس شیعه به که پناه برد؟ پاسخ داد: به جده مادر ابو محمد علیه السلام.^۱

نقد و بررسی سندی

حکایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است و از این رو اشکال او نیز پایه و اساسی ندارد.^۲

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: هیچ‌گاه رهبری شیعه به دست یک زن نبوده است

در نقد این بخش از سخنان قفاری، باید گفت اولاً پاسخ اشکال قفاری به صراحت در ذیل روایت مورد نظر او آمده است که البته آقای قفاری با آن همه ادعای آزاداندیشی و حقیقت‌جویی از آوردن آن خودداری کرده است و البته اگر آن را می‌آورد مشت او نزد خوانندگان باز می‌شد. متن کامل روایت - که شیخ صدوق به سند خود از احمد بن ابراهیم نقل می‌کند - بدین قرار است:

در سال ۲۸۲ بر حکیمه - دختر محمد بن علی الرضا، خواهر ابی الحسن العسکری - در شهر مدینه وارد شدم و از پشت پرده با او سخن گفتم و از دینش پرسیدم. او نام امامان را گفت و سپس گفت: فلان فرزند حسن، و

العسکری وسأل - كما تقول الرواية - خديجة بنت محمد بن علي الرضا عن ولد الحسن العسکري المزعوم، فسمته له يقول راوي الخير: «قلت لها: فأين الولد؟ قالت: مستور، فقلت: إلى من تفرع الشيعة؟ قالت: إلى الجدة أم أبي محمد عليه السلام».

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۸۳.

۲. محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد بن جعفر الأسدي، قال: حدثني أحمد بن إبراهيم. (الغيبة للحجة، ص ۲۳۰)

این روایت به دلیل مهمل بودن احمد بن ابراهیم ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۴۲).

نامش را برایم گفت. عرض کردم: فدایت شوم! او را دیده‌اید یا خبرش را شنیده‌اید؟ گفت: این خبری است که ابومحمد برای مادرشان نوشته‌اند. پرسیدم: پس مولود کجاست؟ فرمود: مستور است. پرسیدم: پس شیعه به که پناه برد؟ فرمود: به جدۀ مادر ابومحمد. پرسیدم: به کسی اقتدا کنم که به یک زن وصیت کرده است؟ فرمود: به حسین بن علی بن ابی طالب اقتدا کرده است؛ همانا حسین بن علی در ظاهر به خواهرش زینب دختر علی بن ابی طالب وصیت نمود و دانشی که از علی بن حسین صادر می‌شد برای پنهان ماندن علی بن حسین، به زینب دختر علی نسبت داده می‌شد. سپس فرمود: همانا شما مردمی هستید که از روایات اطلاع دارید. آیا برایتان روایت نشده است که نهمین فرزند از نسل حسین در حالی که زنده است میراثش تقسیم می‌شود؟^۱

طبق آنچه در ذیل این روایت آمده است، شأن مادر امام حسن عسکری منحصراً انعکاس دیدگاه‌ها و فرمایشات امام مهدی علیه السلام بوده است و از جانب خود سخنی نمی‌گفته و اقدامی نمی‌کرده است؛ همچنان که حضرت زینب علیها السلام به منظور محفوظ

۱. دخلت علی حکیمه بنت محمد بن علی الرضا أخت أبي الحسن العسکری علیه السلام فی سنة اثنين وثمانین ومأتین بالمدينة فکلمتها من وراء الحجاب وسألتها عن دینها فسمت لی من تأتم به، ثم قالت: فلان بن الحسن علیه السلام فسمته، فقلت لها: جعلنی الله فداک معاينة أو خبراً؟ فقالت: خبراً عن أبي محمد علیه السلام کتب به إلی أمه، فقلت لها: فأین المولود؟ فقالت: مستور، فقلت: فإلی من تفرع الشيعة؟ فقالت: إلی الجدة أم أبي محمد علیه السلام فقلت لها: أفتدی بمن وصيته إلی المرأة؟ فقالت: اقتداء بالحسين بن علی بن أبي طالب علیه السلام إن الحسين بن علی علیه السلام أوصی إلی أخته زینب بنت علی بن أبي طالب علیه السلام فی الظاهر، وكان ما یخرج عن علی بن الحسين علیه السلام من علم ینسب إلی زینب بنت علی تستراً علی علی بن الحسين علیه السلام، ثم قالت: إنکم قوم أصحاب أخبار، وأما رویتم أن التاسع من ولد الحسين علیه السلام یقسم میراثه وهو فی حیاة. (کمال الدین وتمام النعمة، ص ۵۰۱)

البته شیخ صدوق به فاصله اندکی این ماجرا را مربوط به سال ۲۶۲ می‌داند (کمال الدین وتمام النعمة، ص ۵۰۷) همچنان که در منابع دیگر زمان وقوع این رخداد سال ۲۶۲ معرفی شده است (نک: الهدایة الکبری، ص ۳۶۶؛ الغیة للحجة، ص ۲۳۰).

ماندن جان امام علی بن الحسین علیه السلام فرمایشات آن حضرت را از زبان خود بیان می‌کردند و روشن است که چنین چیزی از سنخ حکم راندن زن نیست و لذا شیعیان را نمی‌توان مصداق فرمایش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خواند.

پاسخ دوم: عثمان بن سعید، نخستین زعیم شیعه

قفاری مدعی شده است که نخستین رهبر شیعیان در دوران غیبت یک زن بوده است. روشن است که این ادعا زمانی صحیح است که به لحاظ تاریخی کسی قبل از مادر امام حسن علیه السلام عهده‌دار منصب وکالت نباشد؛ و آلا اگر در منابع از وکالت شخصیت دیگری پیش از مادر امام حسن علیه السلام سخن به میان آمده باشد، دیگر ایشان را نمی‌توان اولین زعیم شیعیان شمرد. خوشبختانه با مراجعه به منابع روشن می‌شود که پیش از سال ۲۶۲ - که طبق حدیث مورد نظر قفاری، مادر امام حسن علیه السلام در آن زمان وکیل امام مهدی علیه السلام بوده‌اند - شخص دیگری منصب وکالت را بر عهده داشته است. به عنوان نمونه می‌توان به این روایت شیخ صدوق اشاره کرد:

چون آقای ما ابو محمد حسن بن علی علیه السلام درگذشت، از قم و بلاد کوهستان نمایندگانی که معمولاً وجوه و اموال را می‌آوردند درآمدند و از درگذشت امام حسن علیه السلام خبر نداشتند و چون به سامراء رسیدند، از امام حسن علیه السلام پرسش کردند؛ به آن‌ها گفتند که وفات کرده است. گفتند: وارث او کیست؟ گفتند: برادرش جعفر بن علی. آن‌گاه از او پرسش کردند، گفتند که او برای تفریح بیرون رفته و سوار زورقی شده است؛ شراب می‌نوشد و همراه او خوانندگان هم هستند. آن‌ها با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: این‌ها از اوصاف امام نیست. و بعضی از آن‌ها گفتند: بازگردیم و این اموال را به صاحبانشان برگردانیم.

ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: بمانید تا این مرد بازگردد و او را به درستی بیازماییم. راوی می‌گوید: چون بازگشت، به حضور وی رفتند و بر او سلام کردند و گفتند: ای آقای ما، ما از اهل قم هستیم و گروهی از شیعیان

و دیگران همراه ما هستند و ما نزد آقای خود ابومحمد حسن بن علی اموالی را می‌آوردیم. گفت: آن اموال کجاست؟ گفتند: همراه ماست. گفت: آن‌ها را به نزد من آورید! گفتند: این اموال داستان جالبی دارد. پرسید: آن داستان چیست؟ گفتند: این اموال از عموم شیعه یک دینار و دو دینار گردآوری می‌شود، سپس همه را در کیسه‌ای می‌ریزند و بر آن مهر می‌کنند و چون این اموال را نزد آقای خود ابومحمد علیه السلام می‌آوردیم، می‌فرمود: همه آن چند دینار است و چند دینار آن از که و چند دینار آن از چه کسی است و نام همه آن‌ها را می‌گفت و نقش مهرها را هم می‌فرمود. جعفر گفت: دروغ می‌گویید! شما به برادرم چیزی را نسبت می‌دهید که انجام نمی‌داد! این علم غیب است و کسی جز خدا آن را نمی‌داند....

و چون از شهر بیرون آمدند، غلامی نیکومنظر که گویا خادمی بود به طرف آن‌ها آمد و ندا می‌کرد: ای فلان بن فلان، ای فلان بن فلان، مولای خود را اجابت کنید! گوید: گفتند آیا تو مولای ما هستی؟ گفت: معاذ الله! من بنده مولای شما هستم، نزد او بیاوید. گویند: ما به همراه او رفتیم تا آن‌که بر سرای مولایمان حسن بن علی علیه السلام وارد شدیم و به ناگاه فرزندش، آقای ما، قائم علیه السلام را دیدم که بر تختی نشسته بود و مانند پاره ماه می‌درخشید و جامه‌ای سبز دربرداشت. بر او سلام کردیم و پاسخ ما را داد. سپس فرمود: همه مال چند دینار است و چند دینار از فلانی و چند دینار از فلانی است و بدین سیاق همه اموال را توصیف کرد. سپس به وصف لباس‌ها و اثاثیه و چهارپایان ما پرداخت و ما برای خدای تعالی به سجده افتادیم که امام ما را به ما معرفی فرمود و بر آستانه وی بوسه زدیم و هر سؤالی که خواستیم از او پرسیدیم و او جواب داد. آن‌گاه اموال را نزد او نهادیم و قائم علیه السلام فرمود که بعد از این مالی را به سامزء نبریم و فردی را در بغداد نصب می‌کند که اموال را دریافت کند و توقیعات از نزد او خارج شود. گوید: از نزد او بیرون آمدیم و به ابوالعباس محمد بن جعفر قمی حمیری مقداری حنوط و کفن داد و به او فرمود: خداوند تو را در مصیبت خودت اجر دهد.

راوی گوید: ابوالعباس به گردنه همدان نرسیده درگذشت و بعد از آن اموال را به بغداد و به نزد وکلای منصوب او می بردیم و توقیعات نیز از نزد آن ها خارج می گردید.^۱

این روایت و روایات متعدد دیگری که به صراحت از منصوب شدن عثمان بن

۱. لَمَّا قُبِضَ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَقَدَ مِنْ قُمْ وَ الْجِبَالِ وَفُودَ بِالْأَمْوَالِ الَّتِي كَانَتْ تُحْمَلُ عَلَى الرَّثْمِ وَالْعَادَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ خَبَرُ وَفَاةِ الْحَسَنِ عليه السلام فَلَمَّا أَنْ وَصَلُوا إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى سَأَلُوا عَنْ سَيِّدِنَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام فَقِيلَ لَهُمْ: إِنَّهُ قَدْ قُفِدَ، فَقَالُوا: وَمَنْ وَارِثُهُ؟ قَالُوا: أَخُوهُ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ فَسَأَلُوا عَنْهُ فَقِيلَ لَهُمْ إِنَّهُ قَدْ خَرَجَ مُتَنَزِّهًا وَرَكِبَ زَوْرَقًا فِي دَجَلَةَ يَشْرَبُ وَمَعَهُ الْمُعْتُونَ، قَالَ: فَتَشَاوَرَ الْقَوْمُ فَقَالُوا: هَذِهِ لَيْسَتْ مِنْ صِفَةِ الْإِمَامِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: امْضُوا بِنَا حَتَّى نَرِدَّ هَذِهِ الْأَمْوَالِ عَلَى أَصْحَابِهَا. فَقَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ الْقُمِّيُّ: فِقُوا بِنَا حَتَّى يَنْصَرِفَ هَذَا الرَّجُلُ وَ نَخْتَبِرَ أَمْرَهُ بِالصَّحَّةِ. قَالَ: فَلَمَّا انْصَرَفَ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا: يَا سَيِّدَنَا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ قُمْ وَ مَعَنَا جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ غَيْرِهَا وَ كُنَّا نَحْمِلُ إِلَى سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَمْوَالِ فَقَالَ: وَأَيْنَ هِيَ؟ قَالُوا: مَعَنَا، قَالَ: احْمِلُوهَا إِلَيَّ، قَالُوا: لَا إِنْ لَهَذِهِ الْأَمْوَالِ خَبْرًا طَرِيفًا، فَقَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالُوا: إِنَّ هَذِهِ الْأَمْوَالِ تُجْمَعُ وَ يَكُونُ فِيهَا مِنْ عَامَّةِ الشَّيْعَةِ الدِّينَارُ وَ الدِّينَارَانِ، ثُمَّ يَجْعَلُونَهَا فِي كَيْسٍ وَ يَخْتَمُونَ عَلَيْهِ وَ كُنَّا إِذَا وَرَدْنَا بِالْمَالِ عَلَى سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: جُمْلَةُ الْمَالِ كَذَا وَ كَذَا دِينَارًا، مِنْ عِنْدِ فُلَانٍ كَذَا وَ مِنْ عِنْدِ فُلَانٍ كَذَا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى أَسْمَاءِ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ يَقُولُ مَا عَلَى الْخَوَاتِيمِ مِنْ نَقْشٍ، فَقَالَ جَعْفَرٌ: كَذَّبْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى أَحِي مَا لَا يَعْلَمُهُ، هَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ وَ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ....

فَلَمَّا أَنْ خَرَجُوا مِنَ الْبَلَدِ خَرَجَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، كَأَنَّهُ خَادِمٌ، فَتَذَاى يَا فُلَانُ بِنَ فُلَانٍ وَ يَا فُلَانُ بِنَ فُلَانٍ أَحْبَبُوا مَوْلَاكُمْ، قَالَ: فَقَالُوا: أَنْتَ مَوْلَانَا. قَالَ: مَعَادَ اللَّهِ، أَنَا عَبْدُ مَوْلَاكُمْ فَسِيرُوا إِلَيْهِ قَالُوا فَسِيرْنَا إِلَيْهِ مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا دَارَ مَوْلَانَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِذَا وَلَدُهُ الْقَائِمُ سَيِّدِنَا عليه السلام قَاعِدٌ عَلَى سَرِيرٍ كَأَنَّهُ فَلَقُهُ قَمَرٍ عَلَيْهِ ثِيَابٌ خُضْرُ، فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيْنَا السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: جُمْلَةُ الْمَالِ كَذَا وَ كَذَا دِينَارًا حَمَلَ فُلَانٌ كَذَا، وَ حَمَلَ فُلَانٌ كَذَا، وَ لَمْ يَزَلْ يَصِفُ حَتَّى وَصَفَ الْجَمِيعَ. ثُمَّ وَصَفَ ثِيَابَنَا وَ رِحَالَنَا وَ مَا كَانَ مَعَنَا مِنَ الدَّوَابِّ، فَخَرَزْنَا سُجْدًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شُكْرًا لِمَا عَرَفْنَا، وَ قَبَلْنَا الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ سَأَلْنَاهُ عَمَّا أَرَدْنَا فَأَجَابَ، فَحَمَلْنَا إِلَيْهِ الْأَمْوَالِ، وَ أَمَرْنَا الْقَائِمَ عليه السلام أَنْ لَا نَحْمِلُ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى بَعْدَهَا شَيْئًا مِنَ الْمَالِ، فَإِنَّهُ يَنْصِبُ لَنَا بِبَغْدَادَ رَجُلًا يَحْمِلُ إِلَيْهِ الْأَمْوَالِ وَ يَخْرِجُ مِنْ عِنْدِهِ التَّوْقِيعَاتِ، قَالُوا: فَأَنْصَرَفْنَا مِنْ عِنْدِهِ وَ دَفَعَ إِلَى أَبِي الْعَبَّاسِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْقُمِيِّ الْحَمِيرِيِّ شَيْئًا مِنَ الْحَنُوطِ وَ الْكَفَنِ فَقَالَ لَهُ: أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ فِي نَفْسِكَ.

قَالَ: فَمَا بَلَغَ أَبُو الْعَبَّاسِ عَقَبَةَ هَمْدَانَ حَتَّى تُوْفِيَ عليه السلام. وَ كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ نَحْمِلُ الْأَمْوَالِ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى الثُّوَابِ الْمَنْصُوبِينَ بِهَا وَ يَخْرِجُ مِنْ عِنْدِهِمُ التَّوْقِيعَاتِ. (كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۷۶ - ۴۷۹)

سعید توسط امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان نایب امام مهدی علیه السلام سخن می‌گویند^۱ به روشنی بر این نکته دلالت دارد که بلافاصله پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نایب امام مهدی علیه السلام در شهر بغداد فعالیت خود را آغاز کرده و محل مراجعات شیعیان گردیده است، در حالی که از روایت مورد نظر قفاری بیش از این استفاده نمی‌شود که در سال ۲۶۲ - یعنی دو سال پس از شهادت امام حسن - مادر آن حضرت در شهر مدینه محل مراجعات شیعیان بوده است. بنابراین از روایت مورد نظر قفاری به هیچ عنوان نمی‌توان این مطلب را استنتاج کرد که اولین پیشوای شیعیان پس از شهادت امام حسن علیه السلام یک زن بوده است.

پاسخ سوم: مادر امام حسن عهده‌دار وکالت بوده است، نه نیابت خاص

با توجه به سایر روایاتی که در آن‌ها امام حسن عسکری علیه السلام به صراحت از عثمان بن سعید به عنوان نایب اول امام مهدی علیه السلام یاد کرده‌اند،^۲ مقصود از وکیل امام مهدی علیه السلام در بغداد - که در روایت پیش گفته از آن سخن به میان آمد - هموست. بنابراین، وکالت مادر امام حسن عسکری علیه السلام می‌تواند به این معنا باشد که ایشان در شهر مدینه وکیل - و نه نایب خاص - امام مهدی بوده است، چنان‌که در سایر شهرها وکلای دیگری وجود داشتند که همگی زیر نظر نواب خاص فعالیت می‌کردند. آن چه نکته پیش گفته را تأیید می‌کند، این است که اولاً به اجماع شیعیان، نواب خاص امام مهدی علیه السلام چهار نفر بیشتر نبوده‌اند: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمري؛ و هیچ‌کس در طول تاریخ تشیع از مادر امام حسن به عنوان نایب خاص امام مهدی علیه السلام یاد نکرده است. ثانیاً کسانی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی - که روایت مورد نظر قفاری را در کتاب خود آورده‌اند - وقتی در صدد شمارش نواب خاص بوده‌اند از مادر امام حسن به عنوان نایب خاص یاد

۱. الغیبة للحجة، ص ۳۵۳ - ۳۵۸.

۲. همان، ص ۳۵۷.

نکرده‌اند.^۱ بنابراین، نویسندگان یادشده نیز از این روایت این تلقی را نداشته‌اند که مادر امام حسن علیه السلام نایب خاص امام مهدی علیه السلام بوده است. از این رو اولاً مادر امام حسن علیه السلام زعیم نبوده است، بلکه یکی از ده‌ها نایب امام مهدی علیه السلام بوده و منحصرأ در حیطه مسئولیت‌های یک وکیل - و نه یک زعیم - فعالیت می‌کرده است. ثالثاً ایشان وکیل تمام شیعیان نبوده و از روایت مورد نظر قفاری بیش از این استفاده نمی‌شود که ایشان تنها در شهر مدینه و در میان شیعیان این شهر، ایفای مسئولیت می‌کرده است.

با توجه به آن‌چه گذشت، روشن شد که اساساً اشکال قفاری از این جا ناشی شده است که گمان کرده شیعیان پیش از سال ۲۶۲ از جریان نیابت امام مهدی علیه السلام تصویر روشنی نداشته‌اند و به همین دلیل، از روایت مورد نظر خود که مربوط به سال ۲۶۲ است چنین استنباط کرده که برای اولین بار مادر امام حسن علیه السلام به عنوان نایب امام مهدی علیه السلام معرفی شده است، در حالی که منابع کهن شیعه به روشنی بر این مطلب دلالت دارند که مسئله نیابت عثمان بن سعید سال‌ها پیش از آن - یعنی در زمان حیات امام حسن علیه السلام - از سوی آن حضرت طرح و تثبیت شده بود و - همچنان که در بخش‌های گذشته گفته شد - به همین دلیل بود که نیابت عثمان بن سعید هیچ مخالفی نداشت و هیچ‌کس در این باره با او به منازعه برنخواست. البته مقصود ما از طرح و تثبیت نیابت عثمان بن سعید، آگاهی همه شیعیان دنیا از این مسئله نیست؛ چرا که این امر هم به دلیل فقدان ابزار اطلاع‌رسانی مناسب و هم به دلیل شرایط خفقان، امکان‌پذیر نبود. بنابراین طبیعی است شیعیانی که جایگاه اجتماعی ممتازی نداشتند یا از سامرا و بغداد - که محل زندگی امام حسن علیه السلام و مرکز فعالیت نواب بود - فاصله داشتند، احیاناً از این مسئله بی‌اطلاع باشند. از این رو این‌که شخص مجهول‌الهویه‌ای به نام احمد بن ابراهیم از این مسئله بی‌اطلاع بوده

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۲؛ الغیة للحجة، ص ۳۵۳ - ۳۹۳.

باشد را نمی‌توان به همه شیعیان سرایت داد.

شبهه ۶۸. انتقال قدرت به خارج بیت امام حسن عسکری علیه السلام

وی در ادامه چنین می‌نویسد:

* به نظر می‌رسد بزرگان شیعه مایل بودند نیابت از غایب در بیت حسن عسکری باشد. به همین دلیل در ابتدا در میان پیروانشان چنین شایع کردند که مادر حسن عسکری وکیل منتظر است و او [به نیابت از امام مهدی] سرپرست مسلمانان است. ظاهراً مقصود از این تعیین، ایجاد فضای مناسب برای این تلقی در میان پیروان بود، چرا که مادر حسن پس از وفات او وصی او بود، همچنان که روایات شیعه می‌گویند. بنابراین طبیعی بود که پس از وفات پسرش، به جای پسرش متولی امور شود، ولی نزاع بیت حسن عسکری با اندیشه فرزند داشتن او همچنان که می‌آید، باعث شد بزرگان شیعه شخصی را از خارج بیت حسن عسکری برگزینند. به همین دلیل در الغیبة طوسی چنین آمده است: «مهدی در سال ۲۵۶ متولد شد و وکیل او عثمان بن سعید بود. هنگام رحلت او به ابوجعفر محمد بن عثمان وصیت کرد و او نیز به ابوجعفر ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کرد و ابوالقاسم نیز به ابوالحسن علی بن محمد سمري وصیت کرد.»

* ویدوأن رجال الشيعة أرادوا أن تبقى النيابة عن الغائب في بيت الحسن العسكري، فأشاعوا بين أتباعهم في بداية الأمر أن أم الحسن العسكري هي الوكييلة عن المنتظر، فهي الرئيسة العامة للمسلمين (بالنيابة). ويظهر أن هذا «التعيين» كان القصد منه إيجاد الجو المناسب لنمو هذه الفكرة بين الأتباع لأن أم الحسن هي الوصية للحسن بعد وفاته كما تذكر أخبار الشيعة، فكان من الطبيعي أن تتولى عن ابنه، إلا أن محاربة بيت الحسن العسكري لفكرة الولد - كما سيأتي - قد وجه رجال الشيعة إلى اختيار رجل من خارج أهل البيت، ولهذا جاء في الغيبة للطوسي «ولد الخلف المهدي صلوات الله عليه سنة ست وخمسين ومائتين، ووكيله عثمان بن سعيد، فلما مات عثمان بن سعيد، أوصى إلى أبي جعفر محمد بن عثمان، وأوصى أبو جعفر إلى أبي القاسم الحسين بن روح، وأوصى أبو القاسم إلى أبي الحسن علي بن محمد السمري...».

اینان نواب چهارگانه‌اند که از بیت حسن نبودند و کسان دیگری با آن‌ها درباره نیابت به نزاع برخاستند و نیابت آنان نمایان‌گر ارتباط شخصی مستقیم با مهدی منتظر است و به همین دلیل دوران نیابت آن‌ها در عرف شیعه به غیبت صغرا نامیده می‌شود.^۱

نقد و بررسی سندی

آن‌چه فقاری درباره نواب اربعه از شیخ طوسی نقل کرده است، سند معتبری ندارد،^۲ لیکن افزون بر این که مسئله نیابت چهار نفر یاد شده از مسائل متفق علیه در میان شیعه به شمار می‌رود، به این مطلب در روایات متعدد و معتبر دیگری نیز تصریح شده است.^۳

فهؤلاء النواب الأربعة، ويزاحمهم على مسألة النيابة آخرون، هم من خارج بيت الحسن، وتمثل نيابتهم صلة شخصية مباشرة بالمهدي المنتظر. ولذلك تسمى فترة نيابتهم في عرف الشيعة بالغيبة الصغرى.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۴-۱۰۸۳.

۲. أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، قال: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق، عن الحسن بن علي بن زكريا بمدينة السلام، قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن خليلان، قال: حدثني أبي، عن جده عتاب - من ولد عتاب بن أسيد - . (الغيبة للحجة، ص ۳۹۳)
این روایت به دلیل مهمل بودن محمد بن خلیلان ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۸۷)

۳. به عنوان نمونه: أخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى (ثقه: رجال نجاشي، ص ۴۳۹)، عن أبي علي محمد بن همام الإسكافي (ثقه: همان، ص ۳۸۰)، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري (ثقه: همان، ص ۲۱۹)، قال: حدثنا أحمد بن إسحاق بن سعد القمي (ثقه: همان، ص ۹۱) قال: دخلت على أبي الحسن علي بن محمد صلوات الله عليه في يوم من الأيام فقلت: يا سيدي أنا أغيب وأشهد ولايتهما لي الوصول إليك إذا شهدت في كل وقت، فقول من نقبل؟ وأمر من نمثل؟ فقال لي صلوات الله عليه: هذا أبو عمرو الثقة الأمين ما قاله لكم فعنى يقوله، وما أداه إليكم فعنى يؤديه. فلما مضى أبو الحسن عليه السلام وصلت إلى أبي محمد ابنه الحسن العسكري عليه السلام ذات يوم فقلت له عليه السلام مثل قولي لأبيه، فقال لي: هذا أبو عمرو الثقة الأمين ثقة الماضي وثقتي في المحيا والممات، فما قاله لكم فعنى يقوله، وما أدى إليكم فعنى يؤديه. قال أبو محمد هارون: قال أبو علي: قال أبو العباس ←

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: مبتنی بودن تحلیل یادشده بر پیش فرضی باطل

روشن است که این ادعای قفاری بر ادعای پیشینش مبتنی است؛ یعنی از آن جا که به گمان او، مادر امام حسن علیه السلام اولین زعیم شیعه بود، این تحلیل قوت می‌گیرد که شیوخ شیعه در ابتدا تمایل داشته‌اند نیابت در بیت امام حسن علیه السلام باقی بماند، ولی پس از آن به دلیل انکار فرزند از سوی بیت آن حضرت، مجبور شدند شخص دیگری خارج از بیت را معرفی نمایند و از آن جا که در قسمت پیشین ثابت شد که مادر امام حسن علیه السلام نه زعیم شیعه بوده و نه اولین زعیم‌ها، این تحلیل قفاری نیز خود به خود فرو خواهد ریخت.

پاسخ دوم: عزل مادر امام حسن علیه السلام از نیابت، بدون دلیل است

این تحلیل قفاری که علت تمایل شیوخ شیعه به انتخاب نایب از خارج بیت امام حسن علیه السلام انکار وجود فرزند از سوی بیت آن حضرت بود، زمانی می‌تواند مقرون به صحت باشد که مادر امام حسن علیه السلام - که به گمان قفاری در ابتدا از سوی شیوخ شیعه به عنوان نایب معرفی شد - منکر وجود فرزند شده باشد، در حالی که در هیچ یک از منابع از مادر امام حسن علیه السلام به عنوان منکر فرزند آن حضرت یاد نشده است؛ بلکه بر اساس روایات، این جعفر بود که وجود امام مهدی علیه السلام را انکار کرد. با این حال، هیچ توجیهی برای انتخاب شدن ایشان به عنوان نایب و پس از آن، انکار نیابت ایشان وجود ندارد. به تعبیر دیگر، اگر تحلیل قفاری را درست فرض کنیم و مسئله نیابت ساخته پرداخته شیوخ شیعه باشد، جعفر - عموی امام مهدی - گزینه مناسبی برای نیابت نیست؛ چرا که او فرزند داشتن امام عسکری علیه السلام را انکار می‌کرد. بنابراین مادر امام حسن علیه السلام به لحاظ پیوند نسبی با امام مهدی علیه السلام بهترین گزینه برای

الحمیری: فکنا کثیرا ما نتذاکر هذا القول وتواصف جلاله محل أبي عمرو. (الغیبة للحجة، ص ۳۵۴)

نیابت بود، مگر این که ایشان از اساس منکر وجود فرزند باشد و از آن جا که در هیچ یک از منابع شیعه و اهل سنت از مادر امام حسن علیه السلام حتی کلمه ای در مخالفت با وجود فرزند برای آن حضرت نقل نشده است، ایشان همچنان بهترین گزینه برای نیابت بود و عزل وی و نصب عثمان بن سعید به مقام نیابت هیچ توجیهی نخواهد داشت.

آن چه گفته شد، بر این مطلب دلالت دارد که تحلیل قفاری از اساس باطل است و اندیشه نیابت نه ساخته پرداخته شیوخ شیعه، بلکه واقعیتی بود که سال ها پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام توسط آن حضرت طرح شده و به نیابت عثمان بن سعید و پسرش محمد تصریح گردیده بود.

پاسخ سوم: چرا مادر امام حسن علیه السلام به عزل خود اعتراض نکرد؟

اگر تحلیل قفاری درست باشد و شیوخ شیعه، نه به دلیل فرمایشات امام حسن علیه السلام، بلکه تنها به دلیل منافع مادی و زد و بندهای حزبی ابتدا مادر آن حضرت را به عنوان نایب معرفی کردند و سپس او را عزل نمودند، طبیعی است که مادر امام عسکری علیه السلام - که از چنین جایگاه والایی محروم شده است - با نیابت عثمان بن سعید به مخالفت برخیزد و نسبت به عزل خود معترض باشد، همچنان که مخالفت جعفر با وجود امام مهدی علیه السلام در منابع منعکس شده است، در حالی که در هیچ یک از منابع، حتی کوچک ترین اعتراضی از ایشان گزارش نشده است. این امر به خوبی نشان از آن دارد که تحلیل قفاری هیچ بهره ای از واقعیت ندارد و تنها ساخته و پرداخته ذهن خیال پرداز اوست. البته جولان فکری وی و توانایی قوه خیالش در بافتن تحلیل های تخیلی واقعاً ستودنی است و ما از این بابت به او تبریک می گوئیم، ولی جای سخنانی از این دست بیش از آن که در کتاب های علمی باشد، در کتاب های تخیلی است و گویا قفاری بین این دو تفاوتی ننهاده است.

شبهه ۶۹. برخورداری نواب از حق تشریح

وی در ادامه می‌نویسد:

* این نواب چهارگانه آن چه برای امام ثابت است از وجوب اطاعت و وثاقت سخن را دارا هستند. در غیبت طوسی از حسن عسکری چنین روایت شده است: «این امام شما پس از من است (و اشاره به فرزندش کرد) و جانشین من در میان شماست از او اطاعت کنید و پس از من متفرق نشوید که دینتان هلاک خواهد شد. آگاه باشید که پس از امروز او را نخواهید دید تا این که مدتی طولانی بگذرد. پس آن چه عثمان (باب اول) می‌گوید را بپذیرید و دستورش را اطاعت کنید. او جانشین امام شماست و امر به دست اوست؛ سخنانش از طرف من است و آن چه به شما می‌گوید از ناحیه من است.»

و این چنین باب دارای حق نیابت از امام شد و امر به او موكول شد و سخنش مقدس و معصومانه گشت؛ چرا که او از ناحیه امام سخن می‌گوید و از طرف او حرف می‌زند و به همین دلیل هر کس با آن‌ها مخالفت کند سزاوار لعن و مستحق آتش می‌شود، همچنان که در توقیعی که از سوی منتظر درباره مخالفان نواب صادر شد به این مطلب تصریح شده است. بنابراین نیابت به این چهار نفر حق تشریح می‌دهد؛ چرا که آن‌ها از طرف معصوم سخن می‌گویند و همچنان که گذشت معصوم حق

* وهؤلاء النواب الأربعة لهم ما للإمام من حق الطاعة، وثقة الرواية، جاء في الغيبة للطوسي أن الحسن العسكري قال: «هذا إمامكم من بعدي (وأشار إلى ابنه) وخليفتي عليكم، أطيعوه، ولا تتفرقوا من بعدي فتهلكوا في أديانكم، ألا وإنكم لا ترونه من بعد يومكم هذا حتى يتم له عمر فاقبلوا من عثمان (الباب الأول) ما يقوله، وانتهوا إلى أمره فهو خليفة إمامكم والأمر إليه، فما قاله لكم فعني يقوله، ما أدى إليكم فعني يؤديه.»

وهكذا أصبح للباب حق النيابة عن الإمام والأمر إليه، لقوله صفة القداسة والعصمة، لأنه ينطق عن الإمام، ويؤدي عنه، ولذلك فإن من خالف هؤلاء الأبواب حلت به اللعنة، واستحق النار كما جاء في التواقيع التي خرجت من المنتظر في حق من خالف هؤلاء الأبواب. إذن مسألة النيابة لهؤلاء الأربعة ←

تخصیص و تقييد و نسخ شريعت را دارد و به همين دليل توقيعاتی که از آن‌ها صادر می‌شد، همان جایگاه کلام امام و بلکه بالاتر از آن را دارد؛ همچنان که پیش از این توضیح داده شد.

همچنان که به آنان حق صادر کردن سند بخشش یا محرومیت و گرفتن موقوفات و زکات و خمس را به نام امام می‌دهد.

قفاری در جایی دیگر مقصود خود از عبارات پیش‌گفته را با تفصیل بیشتر روشن کرده است. وی در این باره چنین می‌نویسد:

* مسئله سوم، اعتقاد آن‌هاست به این که سخن امام قرآن را نسخ می‌کند و مطلقش را تقييد می‌زند و عامش را تخصیص می‌زند. بنابراین اعتقاد شیعه که امام قیّم قرآن و قرآن ناطق است و شیعه بر این باور است که زمان رحلت پیامبر خدا شریعت تکمیل نشده بود، بلکه آن حضرت باقی مانده آن را نزد علی به ودیعت سپردند و او آن چه در زمان خود به آن نیاز داشت را آشکار کرد و بقیه را به نفر بعد از خود سپرد و همین طور تا این که آن‌ها نزد امام غایبشان به ودیعت سپرده شد (نک: فصل سنت).

بنابراین مسئله تخصیص عمومات قرآن یا تقييد مطلقات آن یا نسخ آن با وفات

تخولهم التشريع، لأنهم ينطقون عن المعصوم، وللمعصوم حق تخصيص، أو تقييد، أو نسخ نصوص الشريعة - كما مر - ولذلك كان للتوقيعات الصادرة منهم نفس المنزلة التي لكلام الإمام أو أقوى كما سلف.

وكذلك تخولهم إصدار صكوك الغفران أو الحرمان، وأخذ أموال الوقف والزكاة والخمس باسم الإمام. * اعتقادهم بأن قول الإمام ينسخ القرآن ويقيده مطلقه ويخصص عامه... بناءً على اعتقاد الشيعة بأن الإمام هو قيم القرآن، وهو القرآن الناطق وأنهم هم خزنة علم الله وعبية وحيه وأنه بوفاة الرسول صلى الله عليه وسلم لم يكمل التشريع، بل إن بقية الشريعة أودعها الرسول لعلي، وأخرج علي منها ما يحتاجه عصره، ثم أودع ما بقي لمن بعده، وهكذا إلى أن بقيت عند إمامهم الغائب (انظر: فصل السنة).

بناءً على ذلك فإن مسألة تخصیص عام القرآن، أو تقييد مطلقه، أو نسخه هي مسألة لم تنته بوفاة

پیامبر پایان نیافت؛ چرا که نص نبوی و تشریح الهی استمرار داشت و با وفات پیامبر قطع نشد، بلکه به نظر آنان تا ابتدای قرن چهارم هجری استمرار یافت تا این که غیبت کبرای رخ داد؛ غیبتی که با تحقق آن ارتباطشان با امام و دریافت وحی الهی از او قطع شد؛ چرا که آنان معتقدند که سخن هر یک از ائمه طاهرين، سخن خداوند بلندمرتبه است و همچنان که در کلام خدا اختلافی نیست در کلام آنان نیز اختلافی نیست.

و نیز آنان بر این باورند که جایز است کسی که حدیثی را از ابا عبد الله (یعنی جعفر بن محمد صادق) شنید، آن را از پدرش یا یکی از اجدادش روایت کند، بلکه جایز است که بگوید خدا چنین گفت. بنابراین به اعتقاد آنان امام می تواند قرآن را تخصیص یا تقييد بزند و یا آن را نسخ کند و این تخصیص و تقييد و نسخ قرآن به قرآن است؛ چرا که طبق بهتان آنان، سخن امام کلام خداست.

این به این دلیل است به گفته یکی از آیت الله های معاصرشان آنان بر این باورند که: حکمت تدریج اقتضا می کرد که برخی از احکام بیان شود و برخی دیگر مکتوم بماند، لیکن پیامبر اکرم احکام را نزد اوصیای خود به ودیعت سپرد و هر وصی ای آن را به دیگری می سپارد تا این که در وقت مناسبی که حکمت اقتضا می کند، آن را بیان نماید و عام آن را تخصیص بزند یا مطلق و مقید و مجمل و مبین و امثال آن را بازگو

الرسول صلى الله عليه وسلم؛ لأن النص النبوي، والتشريع الإلهي استمرار ولم ينقطع بوفاة الرسول، بل استمر عندهم إلى بداية القرن الرابع الهجري وذلك بوقوع الغيبة الكبرى. والتي انتهت بها صلتهم بالإمام، وانقطع تلقي الوحي الإلهي عنه؛ لأنهم يعتقدون «أن حديث كل واحد من الأئمة الطاهرين قول الله عز وجل، ولا اختلاف في أقوالهم كما لا اختلاف في قوله تعالى»

وقالوا: يجوز لمن سمع حديثاً عن أبي عبد الله (يعنون جعفر بن محمد الصادق) أن يرويّه عن أبيه أو أحد أجداده؛ بل يجوز أن يقول: قال الله تعالى فكان للإمام - في اعتقادهم - تخصيص القرآن أو تقييده أو نسخه، وهو تخصيص أو تقييد أو نسخ للقرآن بالقرآن، لأن قول الإمام كقول الله - كما يفترون !! -

ذلك أنهم يرون - كما يقول أحد آياتهم في هذا العصر - : «أن حكمة التدریج اقتضت بيان جملة من الأحكام وكتمان جملة، ولكنه - سلام الله عليه - أودعها عند أوصيائه: كل وصي يعهد بها إلى الآخر، لينشرها في الوقت المناسب لها حسب الحكمة: من عام مخصص، أو مطلق، أو مقيد، أو مجمل مبين

نماید. پس گاهی پیامبر عامی را بیان می‌فرمودند و پس از گذشت برهه‌ای مخصص آن را بیان می‌فرمودند و گاهی مخصص آن را اصلاً بیان نمی‌فرمودند، بلکه آن را نزد وصی‌شان تا وقت خودش به ودیعت می‌نهادند.

و مسئله‌ی نسخ و تخصیص و تقييد ... چیزی جز بخشی از مسئولیت بزرگ امامان نیست که عبارت است از تفویض امر دین به آنان، که صاحب‌کافی در بابی که در این باره منعقد کرده با عنوان «باب تفویض امر دین به پیامبر خدا و ائمه» آن را تأیید کرده است.

پس امر دین به ائمه تفویض شد، همچنان که به پیامبر خدا تفویض شد. پس آنان از حق تشریح برخوردارند. کتاب‌های شیعه از ائمه چنین نقل می‌کند: «همانا خداوند بلندمرتبه به پیامبرش تفویض کرد و فرمود: آن چه را که پیامبر به شما می‌دهد بپذیرید و از آن چه شما را نهی می‌کند پرهیزید (حشر، آیه ۷) پس آن چه به پیامبر خدا تفویض کرد را به ما تفویض نمود.»

و ابوعبدالله آن طور که کتاب‌های شیعه گمان می‌کند چنین گفت: «نه، به خدا سوگند خدا تفویض نکرد به احدی از خلقش، مگر به پیامبرش و ائمه. خداوند بلندمرتبه فرمود: همانا ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم طبق آن چه

إلى أمثال ذلك، فقد يذكر النبي عاماً ويذكر مخصصه بعد برهة من حياته، ولا قد يذكره أصلاً بل يودعه عند وصيه إلى وقته»

ومسألة النسخ والتخصيص والتقييد... ليست إلا جزءاً من وظيفة الأئمة الكبرى وهي (التفويض في أمر الدين) والتي يقرها صاحب الكافي في باب يعقده في هذا الشأن بعنوان: «باب التفويض إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وإلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين».

فالأئمة قد فوضوا في أمر هذا الدين، كما فوض رسول الله صلى الله عليه وسلم، فلهم حق التشريع. تقول كتب الشيعة عن الأئمة: «إن الله عز وجل... فوض إلى نبيه صلى الله عليه وآله فقال: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فما فوض إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم قد فوضه إلينا».

وقال أبو عبد الله - كما تزعم كتب الشيعة -: «لا والله ما فوض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وإلى الأئمة. قال عز وجل: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا

خدا به تو نشان داده است حکم کنی (نساء، آیه ۱۰۵) و این آیه در اوصیا جاری است.^۱ این بخش از کلمات قفاری شامل چهار شبهه است؛ اولین شبهه ناظر به عصمت نواب، دومین آن درباره برخورداری امام از حق نسخ قرآن، سومین شبهه درباره برخورداری امام از حق تخصیص و تقیید قرآن و آخرین آن‌ها درباره تفویض امر دین به امام است.

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری معتبر است و سند آن در پانوشت پیشین بررسی شد.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ شبهه اول: وجوب اطاعت به معنای عصمت نیست

درباره مسئله وجوب اطاعت از نواب و قداست و عصمت سخنان آن‌ها پیش از این توضیح داده شد و ما خوانندگان عزیز را به آن جا ارجاع می‌دهیم. اما باز برای تکمیل بحث اضافه می‌کنیم که شیعه هرگز معتقد به عصمت نواب اربعه نیست، بلکه معتقد است آنان وقتی از امام مهدی سخنی را نقل می‌کنند، همچون یک راوی ثقه هستند که به لحاظ وثاقتشان باید به آن‌ها اعتماد کرد و سخنشان را پذیرفت، چنان‌که اهل سنت درباره حرام و حلال الهی به سخنان اصحاب پیامبر گرامی اسلام و دیگر راویان ثقه احادیث اعتماد می‌کنند و دین خود را از آنان می‌گیرند؛ چرا که به راست گویی و امانت‌داری آنان اطمینان دارند و معتقدند آنان در نقل احادیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ جانب راستی و درستی را نگاه می‌دارند. بنابراین حجیت سخنان نواب در مواردی که از امام مهدی ﷺ سخنی را نقل می‌کنند، از باب حجیت سخن راوی ثقه است که همه عقلائی عالم بر آن اتفاق نظر دارند، اما در مواضعی که نواب

أَرَأَيْتَ اللَّهُ؟ وهي جارية في الأوصياء». ۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۶۵.

امام مهدی علیه السلام از جایگاه یک مدیر برای مدیریت جامعه شیعه از پیش خود - و نه از جانب امام مهدی علیه السلام - اظهار نظری می‌کردند یا تصمیمی می‌گرفتند، به رغم این که از نظر کیاست و هنر مدیریت در اوج بودند، اما باز به لحاظ برخوردار نبودن از عصمت احتمال اشتباه در مورد آنان منتفی نبود و شیعه آنان را از این حیث معصوم نمی‌داند. البته نیاز به توضیح نیست که فقدان عنصر عصمت در نواب به معنای جواز سرپیچی از فرامین آنها نیست و آنها با وجود معصوم نبودن، واجب‌الاطاعه بودند؛ زیرا به هر حال مدیری که افراد تحت نظرش از او اطاعت نکنند، نخواهد توانست به خوبی آنها را اداره کند و به همین دلیل است که اهل سنت به صراحت گفته‌اند: اطاعت از حاکم واجب است، ولو فاسق باشد.

پاسخ شبهه دوم: شیعه به امکان نسخ قرآن توسط امام اعتقاد ندارد

در پاسخ به شبهه دوم قفاری باید گفت اساساً شیعه هرگز به امکان نسخ قرآن توسط امام معتقد نیست و هیچ عالم شیعی در طول تاریخ چنین نگفته است. آقای قفاری نیز نمی‌تواند بر این ادعای خود کوچک‌ترین شاهی از کلمات دانشمندان شیعه اقامه نماید، همچنان که نمی‌تواند حتی یک مورد را ذکر کند که آیه‌ای از آیات قرآن توسط امامان شیعه نسخ شده باشد. حتی عالمان شیعه روایات متعددی از پیشوایان خود با این مضمون نقل کرده‌اند که: «احادیث ما را به قرآن عرضه کنید و اگر آن را مخالف قرآن یافتید، بدانید سخن باطلی است که به ما نسبت داده‌اند.» به عنوان نمونه، می‌توان به این روایات اشاره کرد:

ابن ابی‌یعفور می‌گوید: از امام صادق درباره اختلاف حدیث پرسیدم که او یانی که به آنها اطمینان داریم یا نداریم آن را روایت می‌کنند. امام فرمود: اگر با حدیثی مواجه شدید و برای آن شاهی در کتاب خدا یا سخن پیامبر یافتید، آن را بپذیرید و الا آن که حدیث را برایتان نقل کرده به آن سزاوارتر است.^۱

۱. عن عبدالله بن ابي يعفور، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به ومنهم من

ایوب بن حر می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی به کتاب و سنت بازگردانده می‌شود و هر حدیثی که با کتاب خدا هم‌خوان نباشد باطل است.^۱

پاسخ شبهه سوم: خلط میان تخصیص و تقييد و اعلان تخصیص و تقييد

در باره سومین شبهه قفاری باید گفت او میان تقييد و تخصیص احکام الهی و اعلان تقييد و تخصیص تفاوتی ننهاده است، در حالی که این دو از آسمان تا زمین با یکدیگر فاصله دارند. آنچه قفاری ادعا کرده، این است که به باور شیعیان، امام حق تخصیص و تقييد و نسخ قرآن را دارد، اما آن چه از کلمات عالمان شیعه به دست می‌آید، این است که امام مقیدات و مخصصات قرآن را اعلان می‌کند و برای مردم بازگو می‌نماید و روشن است که میان این دو بسیار تفاوت است؛ چرا که در فرض دوم، امام به خودی خود حق تقييد یا تخصیص آیات قرآن را ندارد، بلکه این شأن مخصوص پیامبر اسلام و حتی به واقع شأن خداوند متعال است و امام تنها آن چه از پیامبر اسلام دریافت کرده است را به دیگران عرضه می‌کند، در حالی که در فرض اول امام می‌تواند از پیش خود قرآن را تخصیص یا تقييد بزند. به تعبیر دیگر، به باور شیعه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاست و آن حضرت آیین مقدس اسلام را به صورت کامل و بدون ذره‌ای کاستی از جانب خداوند متعال دریافت فرمودند. اما آن حضرت به رغم این که اصول کلی و چارچوب‌های اساسی دین و بسیاری از فروع آن را برای مردم بازگو نمودند فرصت ارائه تمام جزئیات دین را نیافتند و امامان معصوم که حامل علم پیامبر هستند، بدون این که از پیش خود ذره‌ای به دین بیافزایند، جزئیات مقیدات و مخصصات دین را - که از پیامبر اسلام دریافت

لا تثنق به؟ قال: إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله صلی الله

علیه وسلم وإلا فالذی جاءکم به أولى به. (الكافی، ج ۱، ص ۶۹)

۱. عن أيوب بن الحر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كل شيء مردود إلى الكتاب والسنة، وكل حدیث لا

یوافق کتاب الله فهو زخرف. (همان)

کرده‌اند - برای مردم بازگو می‌کنند. این مطلب به صراحت در سخنان محمد حسین آل کاشف الغطا نیز آمده است. وی تصریح می‌کند که به باور شیعه هر واقعه‌ای حکمی دارد و خداوند تمام این احکام را به پیامبر اسلام عرضه فرموده است و تخصیص یا تقییدی که امام معصوم بیان می‌کند، چیزی جز همان مقید یا مخصصی که از سوی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد وی به ودیعت نهاده شده بود نیست. متن سخن او چنین است:

امامیه بر این باور است که خداوند در هر واقعه‌ای حکمی دارد، حتی ارش خراش و هیچ حرکت یا سکونی از مکلفین نیست، مگر این که یکی از احکام پنج‌گانه خدا - یعنی وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه - برایش ثابت است و هیچ معامله مالی یا عقد ازدواج و مانند آن نیست، مگر این که در شرع حکمی برایش وجود دارد: صحت یا فساد. و خدای سبحان تمامی این احکام را نزد پیامبر خاتمش به ودیعت نهاد و پیامبر از روی وحی الهی یا الهام به این احکام آگاهی یافت، سپس آن حضرت به حسب رخدادهای و وقایع یا مشکلات و شرایطی که پیش می‌آمد بسیاری از آن‌ها را برای مردم بیان فرمودند، خصوصاً برای اصحاب خود که دورش را گرفته بودند و گرد عرش وجودش طواف می‌کردند تا این که اینان آن احکام را به سایر مسلمانان در اطراف و اکناف جهان برسانند «و این چنین شما را امت وسط قرار دادیم تا شاهدان بر مردم باشید و پیامبر شاهد بر شما باشد.» و احکام بسیاری باقی ماند که انگیزه‌ای برای بیانش وجود نداشت یا به دلیل این که در عصر نبوت مبتلی به نبود، یا به دلیل این که انتشار آن به مصلحت نبود. حاصل سخن این که حکمت تدریج در بیان احکام اقتضا می‌کرد پاره‌ای از احکام بیان شود و پاره‌ای دیگر مکتوم بماند، ولی آن حضرت - درود خدا بر او باد - آن‌ها را نزد اوصیای خود به ودیعت نهاد و هر وصی‌ای آن را به دیگری می‌سپرد تا این که در زمان مناسب و بر اساس حکمت آن را منتشر کند، عام تخصیص خورده را بیان کند یا مطلق قید خورده را یا مجمل مبین شده و

مانند آن را. پس گاهی پیامبر عامی را ذکر می‌کرد و پس از گذشت زمانی مخصص آن را بیان می‌فرمود و گاهی اصلاً آن را ذکر نمی‌فرمود، بلکه آن را نزد وصی اش به ودیعت می‌نهاد تا در زمانش آن را آشکار نماید.^۱

این مطلب که پیامبر گرامی اسلام ﷺ خاتم انبیاست و پس از ایشان کسی ره‌آورد تازه‌ای از آسمان نخواهد آورد و امام از جانب خود ذره‌ای به دین نمی‌افزاید یا از آن نمی‌کاهد و اگر درباره دین سخنی می‌گوید، تنها انتقال دهنده سخنان پیامبر گرامی اسلام ﷺ است، هم در روایات اهل بیت علیهم‌السلام و هم در سخنان بسیاری از دانشمندان شیعه به صراحت آمده است. به عنوان نمونه از روایات می‌توان به این دو حدیث اشاره کرد:

سوره بن کلیب می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: امام بر اساس چه فتوا می‌دهد؟ فرمود: بر اساس کتاب. پرسیدم: اگر در کتاب نباشد؟ فرمود: بر اساس سنت. عرض کردم: اگر در کتاب و سنت نباشد؟ فرمود: هیچ چیز نیست، مگر این که در کتاب و سنت وجود دارد. من سخنی را یک بار یا دوبار دیگر تکرار کردم، فرمود: تسدید می‌شود و توفیق می‌یابد، اما نه آن گونه که تو گمان می‌بری.^۲

حماد بن عثمان می‌گوید: من شاهد بودم که سوره از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: فدایت شوم! امام بر اساس چه فتوا می‌دهد؟ فرمود: بر اساس کتاب. پرسیدم: اگر در کتاب نباشد؟ فرمود: بر اساس سنت. عرض کردم: اگر در کتاب و سنت نباشد؟ فرمود: هیچ چیز نیست، مگر این که در کتاب و سنت وجود دارد. سپس لحظه‌ای درنگ کرده و فرمود: تسدید می‌شود و توفیق می‌یابد و

۱. اصل الشیعة واصولها، ص ۲۳۳.

۲. عن سوره بن کلیب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بأى شيء يفتى الإمام؟ قال: بالكتاب. قلت: فما لم يكن في الكتاب؟ قال: بالسنة. قلت: فما لم يكن في الكتاب والسنة؟ قال: ليس شيء إلا في الكتاب والسنة. قال: فكررت مرة أو اثنين؟ قال يسدد ويوفق فأما ما تظن فلا (بصائر الدرجات، ص ۴۰۷)

آن گونه که تو گمان می‌کنی نیست.^۱

علاّمه مجلسی در شرح این روایت چنین می‌نویسد:

مقصود از این فرمایش که: «یوفی و یسد» این است که تسدید می‌شود و توفیق می‌یابد تا به آن از کتاب و سنت علم یابد.^۲

این دو روایت به روشنی بر این مطلب دلالت دارند که تمام فرمایشات امامان معصوم علیهم‌السلام مستند به قرآن و سنت پیامبر گرامی اسلام است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آنان از پیش خود ذره‌ای در دین دخل و تصرف نمی‌کنند.

نکته پیش‌گفته در کلمات دانشمندان شیعه نیز به صراحت آمده است. به عنوان نمونه سید مرتضی در این باره می‌نویسد:

نبی بدون واسطه یا با واسطه روح الامین از جانب خداوند خبر می‌آورد... و امام از ناحیه نبی و نه از ناحیه خداوند خبر می‌دهد.^۳

شیخ طوسی نیز نوشته است:

تفاوت نبی و امام این است که نبی کسی است که از نزد خداوند تعالی بدون واسطه بشر خبر می‌آورد. امام امت و نقل‌کنندگان از نبی در این تعریف داخل نیستند، گرچه جملگی از نزد خداوند به واسطه بشر (نبی) خبر بدهند و ما در تعریف نبی قید بشر را افزودیم؛ زیرا نبی هم با واسطه از ناحیه خداوند خبر می‌آورد، لیکن آن واسطه فرشته است نه بشر.^۴

۱. عن حماد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سأله سورة وأنا شاهد، فقال: جعلت فداك! بما يفتي الإمام؟ قال: بالكتاب. قال: فما لم يكن في الكتاب؟ قال: بالسنة. قال: فما لم يكن في الكتاب والسنة؟ فقال: ليس من شيء ألقى الكتاب والسنة. قال: ثم مكث ساعة، ثم قال: يوفى ويسدد وليس كما تظن. (همان، ص ۴۰۸)

۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. الشيعة في الميزان، ص ۱۲۱، به نقل از الشافعي.

۴. الرسائل العشر، ص ۱۱۱.

آن چه گذشت به وضوح نشان داد که قفاری در نسبت دادن اعتقاد به برخورداری امام از حق تخصیص تقیید و نسخ شریعت به شیعه به خطا رفته است و آن چه از سخنان دانشمندان شیعه قابل استنباط است، بیش از این نیست که امام مقیدات و مخصصاتی را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت مشافهه و یا سینه به سینه دریافت کرده است، برای مردم بازگو می نماید.

پاسخ شبهه چهارم: تفویض مورد نظر قفاری به اعتقاد شیعه نیز باطل است

ادعای دیگر قفاری این بود که به باور شیعیان، امام از حق تشریح برخورداری است و او می تواند هر چه خواست حلال یا حرام کند.

در پاسخ این ادعا باید گفت بهترین راه برای شناسایی اعتقادات یک فرد یا طرفداران یک مذهب، مراجعه به مواضعی است که در آن به صراحت دیدگاه های خود درباره یک موضوع را ابراز کرده اند و البته روشن است که سخنان چندپهلوی که قابلیت تفاسیر مختلفی دارند - نمی توانند منابع مورد اطمینانی برای دست یابی به باورهای افراد باشند.

پس از بیان این مقدمه، به سراغ پاره ای از کلمات دانشمندان شیعه می رویم تا دیدگاه آنان درباره مسئله برخورداری امام از حق تشریح راجویا شویم. به عنوان نمونه، علامه مجلسی پس از بیان این که تفویض معانی مختلفی دارد، چنین می نویسد:

دومین معنای تفویض، تفویض در امر دین است و در این نیز دو احتمال می رود: اول این که خدای بلند مرتبه به پیامبر و همه ائمه تفویض کرده باشد که هر چه را خواستند حلال کنند و هر چه را اراده کردند حرام کنند، بدون این که از جانب خدا به آنان وحی یا الهام شود و یا این که بتوانند آن چه به آنان وحی شده را طبق نظر خوشان تغییر بدهند. چنین سخنی باطل است و هیچ عاقلی آن را بر زبان نمی آورد؛ چرا که پیامبر پیوسته روزهای زیادی منتظر وحی بود تا به سؤال پرسش گری پاسخ دهد و از پیش خود به او پاسخ نمی داد. و خداوند می فرماید: «و او بر اساس خواست خود سخن نمی گوید و

آن نیست مگر آن چه به او وحی شده است.»
دومین احتمال این است که وقتی خدای متعال پیامبرش را به کمال رساند به گونه‌ای که چیزی جز حق و درستی را اختیار نمی‌کرد و به ذهنش چیزی که مخالف مشیت خداوند باشد خطور نمی‌کرد، از این رو به منظور آشکار شدن شرافت آن حضرت نزد خداوند، تعیین برخی از امور را به آن حضرت تفویض نمود؛ مانند زیاد کردن نماز یا تعیین نوافل نماز و روزه و... چیزهای دیگری که گذشت و خواهد آمد و اصل تعیین جز با وحی نبود و اختیار هم جز با الهام نبود. و سپس خداوند آن چه را آن حضرت اختیار می‌کرد با وحی تأکید می‌کرد و این مطلب از نظر عقلی هیچ مشکلی ندارد و نصوص مستفیضی بر آن دلالت دارند.^۱

آیت الله خوبی نیز در این باره نوشته است:

به برخی از آنان چنین نسبت داده می‌شود که به الوهیت خداوند سبحان معترفند، لیکن بر این باورند که تمامی امور مربوط به تشریح و تکوین به دست امیرالمومنین یا یکی از ائمه است. بنابراین بر این عقیده‌اند که آن حضرت زنده کننده و میراننده است و او خالق و رازق است و او کسی است در خفا انبیای گذشته و آشکارا پیامبر گرامی اسلام را یاری کرد. این باورها اگرچه واقعاً باطل و برخلاف حقیقت است - چرا که قرآن بر این دلالت دارد که تمامی امور تکوین و تشریح به دست خداوند سبحان است - ولی این باور موضوعیتی در حکم به کفر معتقد به آن ندارد. بله، چنین اعتقادی همان تفویض است؛ چرا که معنایش آن است که خدای سبحان مانند برخی از سلاطین و پادشاهان از تدبیر امور کشورش کناره‌گیری کرده و آن را به یکی از وزرایش واگذار نموده است و این مطلب در شعرهای فارسی و عربی زیاد به چشم می‌آید؛ چرا که مشاهده می‌کنی که شاعر برخی از این امور را به امیرالمومنین نسبت می‌دهد. بنابراین چنین اعتقادی انکار امر ضروری

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۸.

است؛ چرا که امور مربوط به تکوین و تشریح مخصوص ذات واجب تعالی است. بنابراین کفر این دسته مبتنی بر آن چیزی است که گذشت که آیا انکار ضروری مطلقاً موجب کفر است یا این که زمانی موجب کفر می شود که به تکذیب پیامبر بازگردد، مانند این که او بداند آن چه را انکار می کند از ضروریات دین است. ما اگر نظر اول را بپذیریم حکم به کفر این افراد می کنیم و اگر نظر دوم را بپذیریم باید تفصیل داد بین کسی که اعتقادش مبتنی بر شبهه ای باشد که ریشه در برخی از روایات و ادعیه دارد - روایات و ادعیه ای که ظهور در این دارد که این امور به ائمه تفویض شده - و نداند که این امور مختص به خدای سبحان است و بین کسی که چنین عقیده ای داشته باشد و در عین حال بداند اعتقادش با ضروری دین در تعارض است. بر این اساس در صورت دوم، حکم به کفر می شود، ولی در صورت نخست نه.

برخی هم معتقد به ربوبیت امیرالمومنین و تفویض امور به آن حضرت نیستند، ولی بر این باورند که آن حضرت و سایر ائمه طاهرین و لیاان امر و کارگزاران خدای سبحان و گرامی ترین مخلوقات نزد خدا هستند. بنابراین خلق و رزق و مانند آن را حقیقتاً به آنان نسبت می دهند - نه به این معنا که آن را به آنان اسناد دهند - چرا که بر این باورند که عامل حقیقی خداوند است، بلکه مانند استناد مرگ به ملک الموت و باران به فرشته باران و زنده کردن به عیسی، هم چنان که در قرآن عزیز چنین آمده است: «ومن مردگان را به اذن خدا زنده می کنم.» و مانند سایر کارهای خداوند که با اعتباراتی به کارگزاران نسبت داده می شود. چنین اعتقادی موجب کفر نیست و انکار ضروری هم نیست. بنابراین آن را از اقسام غلو شمردن نظیر چیزی است که صدوق از استادش ابن ولید نقل کرده که نفی سهواً از پیامبر اولین درجه غلو است. و اشکالی در این معنا از غلو نیست، بلکه چاره ای از پذیرش فی الجملة آن نیست.^۱

۱. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۷۳.

آیت الله گلپایگانی - از دیگر عالمان شیعه - پس از بیان این که تفویض دارای معانی مختلفی است، می نویسد:

یکی از معانی تفویض این اعتقاد است که تکالیف به پیامبر واگذار شده است، به این معنا که آن حضرت در تشریح به وحی نیاز ندارند؛ چرا که خدای متعال امر تشریح را به دست آن حضرت سپرده و به ایشان تفویض نموده است. بنابراین هر حکمی که ایشان فرار بدهند حکمی است که اطاعتش واجب و تخلف از آن حرام است. یکی دیگر از معانی تفویض این اعتقاد است که تکالیف به علی علیه السلام یا به آن حضرت و سایر ائمه در زمان خودشان تفویض شده است. بنابراین آنان در تکالیف و احکام به خداوند نیاز ندارند و باورهای فاسد و مذاهب باطل دیگر شبیه آن چه گذشت، تمامی این اقسام باطل است و مخالف شرع است؛ چرا که ائمه جز آن چه را پیامبر می گوید نمی گویند و آن حضرت نیز چیزی جز آن چه خداوند می فرماید بر زبان نمی آورد. خداوند متعال می فرماید: «او از روی هوی سخن نمی گوید؛ آن جز وحی ای که فرستاده شده است نیست.» اما این کلام خدا: «آن چه را پیامبر به شما می دهد بگیریید و از آن چه شما را نهی می کند پرهیزید.» مراد از آن این نیست که پیامبر از پیش خود بدون این که از خدا گرفته باشد چیزی می آورد، بلکه مقصود این است که باید آن چه را پیامبر می آورد که معلوم است از طرف خداست اخذ نمود. پس هر چه را پیامبر و ائمه آوردند، آن را از خدا گرفته اند، گرچه به تفصیل در قرآن نیامده باشد. و خلاصه این که پیامبر واسطه در رسالت است نه جعل کننده احکام و تکالیف و نه مقنن قوانین.^۱

با توجه به آن چه گفته شد، درمی یابیم که اولاً تفویضی شرک به خداوند است که کسی در عرض خداوند و به صورت مستقل حکمی وضع کند یا احکام الهی را تقیید

۱. نتایج الافکار، ج ۱، ص ۲۲۳.

یا تخصیص زند و شیعه نسبت به پیشوایان خود هرگز چنین اعتقادی ندارد. حتی تصریح دانشمندان شیعه چنین اعتقادی شرک و باطل است. ثانیاً اگر برخی از عالمان شیعه بر این باورند که خداوند متعال تشریح برخی از جزئیات را به پیامبر اسلام ﷺ تفویض نمود، آن حضرت به مدد وحی و الهام الهی این مسئولیت خطیر را به انجام می‌رساند، همچنان که علامه مجلسی تصریح کرده بود. بنابراین در چنین موضعی نیز قانون‌گذار اصلی خداوند متعال است. از این رو این اعتقاد نیز خالی از هر نوع شائبه شرک است.

شبهه ۷۰. مسدود شدن باب نیابت از ترس رسوایی

قفاری در ادامه چنین می‌نویسد:

* ولی این نیابت پایان یافت؛ چرا که وقتی رحلت سمري فرا رسید، از او درخواست وصیت شد. او گفت: برای خداوند امری است که بدان می‌رسد. پس غیبت تامه غیبتی است که پس از سمري آغاز شد.

و احتمالاً این که بزرگان شیعه با بسته شدن بابیت توسط سمري موافقت کردند و آن را میان شیعیان رواج دادند، به این هدف بوده است که از رسوایی و آشکار شدن حقیقت اندیشه غیبت جلوگیری کنند؛ زیرا خصوصاً در زمان سلفش ابوالقاسم بن روح، طمع‌کنندگان در این منصب از بزرگان شیعه زیاد شدند و درگیری‌ها میانشان زیاد شد تا جایی که یکدیگر را لعن و تکفیر کردند و از یکدیگر براءت جستند. این

* ولكن هذه النيابة انتهت إذ «لما حضرت السمري الوفاة سئل أن يوصي فقال: لله أمر هو بالغه. فالغيبة التامة هي التي وقعت بعد السمري».

وقد يكون من أهداف موافقة القواعد الشيعية لإغلاق السمري للبابية وإشاعة ذلك بين الأتباع هو المحافظة على فكرة غيبة المهدي من افتضاح حقيقتها وانكشاف أمرها؛ حيث كثر الراغبون فيها من شيوخ الشيعة ولا سيما في عهد سلفه أبي القاسم بن روح، وعظم النزاع بينهم ووصل الأمر إلى التلاعن والتكفير والتبيري، كما يلحظ ذلك في التوقعات التي خرجت علي

مطلب از توقیعات منسوب به منتظری که به دست ابواب بیرون می‌آمد روشن می‌شود. به همین دلیل سمري داستان باییت را به انتها رساند.

و در این جا تحول دیگری در مسئله نیابت خصوصاً و در مذهب تشیع عموماً شکل گرفت و آن این که نیابت حق مطلق شیوخ قرار داده شد؛ زیرا محافل دوازده امامی، توقیعی منسوب به منتظر موهوم را منتشر کردند که بعد از اعلام پایان یافتن باییت به دست سمري بیرون آورده شد. در توقیع چنین آمده است: «اما در اتفاقاتی که رخ می‌دهد، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند هستم.» و بدین صورت پایان یافتن ارتباط مستقیم با مهدی اعلام شد و نیابت از منتظر به راویان احادیثشان و جعل کنندگان اخبارشان تفویض گردید.

اعلام این مطلب موجب دستیابی به مجموعه‌ای از اهداف شد. با این کار ادعای باییت از انحصار یک نفر بیرون آمد؛ چیزی که به آسانی و به صرف نظارت تعدادی از افراد رازش فاش می‌شد و به همین دلیل بود که در عصر غیبت نخست درباره آن بسیار تردید و تکذیب انجام گرفت. همچنان که این مطلب باعث فروکش کردن هجوم بر ادعای باییت که آثار سوئی در پی داشت گردید و نیابت به صورت مشاع برای شیوخ قرار داده شد و بر پایان یافتن نیابت خاص و تبدیل آن به نیابت عام غیبت کبرا گفته شد.^۱

ید الأبواب منسوبة للمنتظر فأغلق السمري حكاية البابية.

وهنا حصل تطور آخر في مسألة النيابة، وفي المذهب الشيعي عموماً، حيث جعلت النيابة حقاً مطلقاً للشيوخ، فقد أصدرت الدوائر الاثنا عشرية «توقيعاً» منسوباً للمنتظر الموهوم. وخرج بعد إعلان انتهاء البابية على يد السمري. يقول التوقيع: «أما الوقائع الحادثة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله». فأعلن انقطاع الصلة المباشرة بالمهدي وفوض أمر النيابة عن المنتظر إلى رواة حديثهم وواضعي أخبارهم.

ولقد حقق هذا الإعلان مجموعة من الأهداف، فقد أصبحت دعوى البابية غير مقصورة على واحد، والذي قد تكشف حقيقة أمره بسهولة، وبمجرد مراقبة مجموعة له، ولذلك يلاحظ كثرة الشك والتكذيب في فترات الغيبة الأولى. كما أن ذلك خفف التنافس على البابية التي كان لها آثارها، فبقيت مشاعة بين

نقد و بررسی سندی

روایت^۲ مورد نظر قفاری گرچه از نظر سندی ضعیف است، لیکن مضمون آن - یعنی نیابت فقها از امام مهدی در دوران غیبت - از مسلمات مذهب شیعه به شمار می آید.

نقد و بررسی محتوایی**پاسخ اول**

تحلیلی که قفاری از مسئله پایان یافتن دوران غیبت صغرا و شروع غیبت کبرا ارائه نموده و در مواضع متعددی آن را تکرار کرده است، بر چند مسئله استوار شده است که عبارتند از کثرت مدعیان نیابت، بالا گرفتن نزاع و درگیری میان مدعیان، گسترش شک و تردید در میان شیعیان و در نتیجه بیم آشکار شدن حقیقت که به گمان قفاری دروغ بودن اندیشه غیبت است. در چنین فضایی شیوخ شیعه مجبور به تغییر رویه شدند و نایب چهارم توقیعی منسوب به امام مهدی علیه السلام با این مضمون بیرون آورد که «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». پس از صدور این توقیع، باب نیابت خاصه بسته شد و همه فقها مشترکاً عهده دار منصب نیابت شدند.

درباره مستندات تحلیل قفاری پیش از این به تفصیل توضیح داده شد که اولاً مدعیان دروغین نیابت، انگشت شمار بودند؛ دوم این که همین تعداد انگشت شمار نیز در میان شیعیان جایگاهی کسب نکردند و از سوی شیعیان طرد شدند؛ سوم، در

۱. شیوخ الشیعة، وأطلق على انقطاع البایة الخاصة وتحولها إلى نیابة عامة «الغیبة الكبرى».

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۷-۱۰۸۵.

۲. حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكلینی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی، عن

إسحاق بن یعقوب. (کمال الدین وتمام النعمة، ص ۴۸۳)

این روایت به دلیل مجهول بودن اسحاق بن یعقوب ضعیف است (معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۳۶).

منابع حدیثی و تاریخی حتی یک مورد نفی اصل اندیشه نیابت گزارش نشده و آن چه گزارش شده است، ادعای نیابت از سوی مدعیان دروغین یا نهایتاً انکار نیابت یکی از نواب از سوی مدعیان دروغین است و هیچ کس اصل اندیشه نیابت را تکذیب نکرد و در صحت آن تردید ننمود؛ چهارم، به دلیل تثبیت موقعیت سفرا و افزایش آگاهی شیعیان، هر چه به دوران پایان غیبت صغرا نزدیک می شویم، جریان ادعای نیابت دروغین رو به افول می گذارد و سیر نزولی پیدا می کند؛ به گونه ای که در دوران نیابت نایب چهارم، حتی یک مورد ادعای نیابت دروغین وجود نداشت و هیچ کس با او در این باره به نزاع برخاست. این مطلب گواه روشنی بر تثبیت موقعیت نایب چهارم و اتفاق شیعیان بر سفارت او و بی اساس بودن تحلیل قفاری است.^۱

بنابراین بر خلاف تصور قفاری، نه اندیشه غیبت مفتضح شد و نه کسانی که رغبت به نیابت داشتند بسیار شدند و نه تعداد انگشت شمار مدعیان جایگاهی داشتند تا نزاع نواب با آن ها و صدور توقیع علیه شان جامعه شیعه را به تلاطم افکند و شیوخ شیعه را مجبور به تغییر رویه نماید. اصل جریان نیابت از امام مهدی علیه السلام نیز از سوی کسی مورد تردید یا تکذیب قرار نگرفت. با این وجود، تحلیلی که قفاری از مسئله پایان یافتن دوران نیابت نواب خاص ارائه کرده، تحلیلی بی مبنا و خودساخته خواهد بود که هیچ شاهد تاریخی بر صحت آن وجود ندارد.

پاسخ دوم

اشتباه فاحش دیگر قفاری این است که طبق تحلیلی که او ارائه کرده، این تغییری که در روش شیوخ شیعه ایجاد شد باید در دوران نیابت نایب چهارم باشد؛ یعنی بر اساس تحلیل قفاری وقتی شیوخ شیعه در دوران نایب چهارم دیدند مدعیان زیاد شدند و نزاع بسیار شده و زود است که اندیشه غیبت مفتضح شود، مجبور شدند تغییر روش دهند و نیابت خاص را پایان یافته اعلام کنند و آغاز دوران نیابت عامه را

۱. نک: ص ۱۰۲-۱۲۱ همین کتاب.

اعلام نمایند. بنابراین در همین دوران به دروغ از طرف امام مهدی علیه السلام توقیعی به این مضمون بیرون آوردند که «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُورَةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»، در حالی که برخلاف تصور قفاری، توقیع یادشده نه مربوط به دوران نیابت نایب چهارم و به دست او، بلکه مربوط به دوران نیابت نایب دوم است.^۱ با این حال، بنای بزرگ تحلیل قفاری و نتایجی که از آن گرفته بود از اساس فرو خواهد ریخت.

پاسخ سوم

قفاری گمان کرده است مسئله نیابت فقها برای اولین بار در زمان نایب چهارم و در توقیع مورد نظر مطرح شد، در حالی که فقهای شیعه برای اثبات نیابت فقها به این توقیع به عنوان یکی از دهها ادله نیابت فقها استناد می‌کنند و به باور آنها این مسئله در روایاتی همچون مقبوله عمر بن حنظله، حدیث اللهم ارحم خلفائی، حدیث العلماء ورثة الانبياء، حدیث الفقهاء حصون الاسلام، حدیث الفقهاء امناء الرسل، حدیث العلماء حکام علی الناس، حدیث مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء و... که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر معصومین علیهم السلام صادر شده نیز مطرح بوده است.^۲ بنابراین افزون بر این که تحلیل قفاری خود ساخته و فاقد هر نوع مستندی است، قراین متعددی بر بی‌اساس بودن آن گواهی می‌دهند.

پاسخ چهارم

افزون بر آن چه گفته شد، قفاری باید به این پرسش پاسخ دهد که اگر واقعاً تحلیل او درست باشد و جریان نیابت را شیوخ شیعه ساخته و پرداخته باشند و همین افراد پایان دوران نیابت خاص را اعلام کردند و دوران نیابت عام را پی‌ریزی نمودند، چگونه است با این که در سرتاسر دنیای اسلام دانشمندان شیعه بسیاری زندگی

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۴؛ الغیبة للحجة، ص ۲۹۱.

۲. الولاية الالهية الاسلامية؛ دراسة في ولاية الفقيه.

می‌کردند، بین همه آن‌ها مسئله پایان یافتن دوران نیابت خاصه و آغاز نیابت عامه مقبولیت یافت و هیچ‌یک از آن‌ها حتی کلمه‌ای در مخالفت با آن ابراز نکرد؟ با این‌که به ادعای قفاری، این مسئله به انگیزه مسائل مادی بوده است، طبیعتاً در چنین موضعی به سبب سهم‌خواهی‌ها و فزون‌طلبی‌ها راضی کردن همه ممکن نیست، به راستی چگونه می‌شد صدها عالم شیعه - که در سرتاسر دنیای اسلام، از حجاز گرفته تا بغداد و کوفه قم و ری و سمرقند زندگی می‌کردند و هر کدام برای خود شأنی قائل بودند و میان آن‌ها به لحاظ موقعیت اجتماعی و مدارج علمی تفاوت‌های بسیاری بود و به همین دلیل برای هر کدام می‌بایست سهمی متناسب با موقعیتش قرار داده می‌شد - را به گونه‌ای راضی کرد که حتی یک نفر هم لب به اعتراض نگشاید و حتی کلمه‌ای در مخالفت به زبان نیاورد؟ این امر اگر نگوئیم محال است، حتماً قریب به محال است. این نشان از آن دارد که برخلاف تصور آقای قفاری، مسئله نیابت خاصه و عامه نه ساخته و پرداخته شیوخ شیعه، که امری الهی به شمار می‌رفت و به دستور امام مهدی علیه السلام سازمان‌دهی شده بود. عالمان پرهیزگار شیعه نیز به این دلیل بر آن اتفاق نظر یافتند که می‌دانستند این مسئله به امر آن حضرت سامان یافته و البته طبیعی است که وقتی نواب امام مهدی علیه السلام به حقیقت سزاوار این جایگاه بودند، مسائل مالی مربوط به مقام امامت را نیز مدیریت می‌کردند و وجوه دریافتی را در موارد خود هزینه می‌نمودند.

شبهه ۷۱. تناقض در روایات غیبت

قفاری در ادامه چنین می‌نویسد:

* پس امام دارای دو غیبت شد، در حالی که آن‌ها روایاتی دارند که تنها از یک غیبت سخن می‌گویند، ولی روایاتی جعل شدند که با وضعیت موجود هماهنگ

* فصار للإمام غیبتان صغری و کبری رغم أن لهم روایات لا تتحدث إلا عن غیبة واحدة. ولكن

باشند و از دو غیبت سخن بگویند. در یکی از آن‌ها چنین آمده است: «ابا عبد الله علیه السلام فرمود: برای قائم دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگری بلند؛ در غیبت نخست از مکانش جز خواص شیعیانش آگاه نمی‌شوند و در دیگری جز دوستان او در دینش از آن اطلاع نمی‌یابند.^۱

نقد و بررسی سندی

روایاتی که بر غیبت امام مهدی علیه السلام دلالت دارند متواترند و نیاز به بررسی سندی ندارند، همچنان که روایت مورد نظر قفاری که از دو غیبت امام سخن می‌گوید، دارای سندی معتبر است.^۲

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: هماهنگی روایات غیبت

در این باره که برخی از روایات از یک غیبت برای امام مهدی علیه السلام سخن گفته‌اند و برخی دیگر از دو غیبت و قفاری این دو دسته را متعارض دیده است، باید گفت اصولاً میان این دو دسته هیچ تناقضی وجود ندارد؛ زیرا دسته نخست در مقام بیان اصل وجود غیبتند، یعنی ناظر به این هستند که امام مهدی علیه السلام بخشی از عمر شریفشان را به صورت پنهانی زندگی خواهند کرد و به جزئیات این مسئله همچون تعداد کیفیت و... اشاره نمی‌کنند؛ اما روایات دسته دوم، افزون بر اصل مسئله

وضعت روایات تناسب هذا الوضع وتحدث عن غیبتین، يقول بعضها: «قال أبو عبد الله علیه السلام: للقائم غیبتان أحدهما قصيرة والأخرى طويلة، الأولى لا يعلم بمكانه إلا خاصة شیعته، والأخرى لا يعلم بمكانه إلا خاصة موالیه فی دینه».

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۸۷.

۲. محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص ۳۵۳)، عن محمد بن الحسین (ثقه:

همان، ص ۳۳۴)، عن ابن محبوب (ثقه: الفهرست، ص ۹۶)، عن إسحاق بن عمار (ثقه: رجال نجاشی،

ص ۷۱). (کتاب الغیبة، ص ۱۷۵)

غیبت، به تعداد آن نیز توجه دارند و روشن است که میان این دو هیچ تناقضی وجود ندارد و البته این روشی است که در قرآن کریم نیز در موارد متعددی به کار گرفته شده است. به عنوان نمونه، در سوره نازعات چنین آمده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱

در سوره رحمن نیز می‌خوانیم:

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^۲

روشن است که این دو آیه با یکدیگر در تناقض نیستند، با این که در آیه نخست پاداش کسانی که از مقام پروردگار خود هراس دارند را «جنت» و در آیه دوم «جنتان» خوانده است. توضیح این تفاوت در تعبیری می‌تواند این باشد که آیه نخست تنها در مقام بیان این بوده است که چنین افرادی از دوزخ نجات خواهند یافت و بهشت جایگاه آنان خواهد بود؛ اما آیه دوم افزون بر آن چه گذشت تعداد بهشت‌ها را نیز بیان کرده است. نمونه دیگر این دو آیه است:

﴿تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ﴾^۳

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾^۴

در آیه نخست از خلقت زمین (الارض) توسط خداوند سخن گفته شده است و در آیه دوم، خلقت هفت زمین (ومن الارض مثلهن) به خداوند نسبت داده شده و هیچ‌کس آن‌ها را متناقض ندیده است.

پاسخ دوم: ثبت روایات غیبت پیش از آغاز غیبت

نکته قابل توجه دیگری که در این روایات وجود دارد و بر حقانیت این باور که امام

۱. آیه ۴۱-۴۰.

۲. آیه ۴۶.

۳. سوره طه، آیه ۴.

۴. سوره طلاق، آیه ۱۲.

مهدی علیه السلام دو غیبت داشته‌اند دلالت دارد، این است که برخی از روایاتی که ناظر به وجود دو غیبت برای امام مهدی علیه السلام هستند در کتاب شریف *کافی* وجود دارند که نویسنده آن در سال ۳۲۸^۱ یا شعبان سال ۳۲۹ وفات یافته است^۲ و بنابر نظر مشهور، علی بن محمد سمري نایب چهارم نیز در ماه شعبان سال ۳۲۹ از دنیا رفته^۳ و در نتیجه غیبت کبرا نیز در همین سال آغاز شده است. بنابراین در منابع حدیثی شیعه پیش از تحقق غیبت کبرا درباره آن روایاتی وجود داشته و این مسئله پیش از تحقیقش توسط پیشوایان شیعه پیش‌گویی شده بوده است. بنابراین در صحت این روایات نمی‌توان تردید کرد.^۴

قفاری در پی نوشت این قسمت نوشته است:

برخی روایات برای امام مهدی یک غیبت بر شمرده‌اند و تأکید کرده‌اند که او بعد از این غیبت ظهور خواهد کرد.

گویا او ظاهر نشدن امام مهدی علیه السلام پس از غیبت را دلیلی بر ساختگی بودن این روایات پنداشته است، در حالی که در روایت مورد نظر قفاری چیزی بیش از این نیامده است که آن حضرت پس از غیبت آشکار خواهد شد و در آن اشاره‌ای به مقدار زمان غیبت نشده است. بنابراین اگر غیبت امام مهدی علیه السلام هزار سال دیگر نیز

۱. الفهرست، ص ۲۱۱؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۳۶۴.

۲. *رجال طوسی*، ص ۴۳۹؛ *رجال نجاشی*، ص ۳۷۸.

۳. نک: *الغیبة للحجة*، ص ۳۹۶؛ *خلاصة الاقوال*، ص ۴۳۲؛ *رجال نجاشی*، ص ۲۶۱. نجاشی رحلت علی بن حسین را سال ۳۲۹ می‌داند در عین حال از خبر دادن زمان رحلت او توسط نایب چهارم نیز گزارشی نقل می‌کند. بنابراین به اعتقاد او نیز نایب چهارم در سال ۳۲۹ یا پس از آن رحلت یافته است.

۴. مطلب یادشده بر فرض این که وفات کلینی را سال ۳۲۸ بدانیم روشن است؛ اما اگر وی در سال ۳۲۹ رحلت کرده باشد باز به مطلب پیش‌گفته خللی ایجاد نمی‌شود؛ چرا که وفات نایب چهارم و شیخ کلینی در ماه شعبان بوده است (*رجال طوسی*، ص ۴۳۹؛ *الغیبة للحجة*، ص ۳۹۴) و عادتاً شیخ کلینی کتاب خود را پیش از مرگش منتشر کرده بوده است. بنابراین احتمال افزودن این روایات به کتاب توسط شیخ کلینی قریب به صفر است.

طول بکشد، باز به روایت مورد نظر خللی ایجاد نخواهد شد؛ زیرا آن حضرت پس از غیبت ظهور کرده‌اند. گویا قفاری توقع داشته که پس از دوران غیبت صغرا آن حضرت ظهور کند، با این که تقسیم دوران غیبت امام مهدی علیه السلام به صغرا و کبرا به لحاظ غیبت آن حضرت نبوده است؛ چرا که ایشان از آغاز غیبت همچنان غایب است؛ بلکه این تقسیم، تنها به لحاظ وجود سفرا و عدم وجود آن‌هاست.

شبهه ۷۲. تناقض روایات ملاقات با امام مهدی علیه السلام

نویسنده در ادامه مدعی شده است:

* همچنان که ملاحظه می‌شود طبق این روایت او دو غیبت خواهد داشت؛ در اولین آن، خواص شیعیانش با او در تماس خواهند بود و این اشاره است به سفرایی که به ترتیب ادعای نیابت کردند و در دیگری، خواص دوستانش با او در ارتباط خواهند بود و روایتی در کافی تعداد این افراد را سی نفر شمرده است. پس روایات آن‌ها ارتباط مستقیم با او را در هر دو حالت نفی نکرده‌اند، در حالی که سمري هنگام انجام مسئولیت بابت، توقیعی با این مضمون از طرف منتظر بیرون آورد که هر کس مدعی دیدن منتظر باشد دروغ‌گوست.^۱

نقد و بررسی سندی

روایتی که از همراهی سی نفر با امام سخن می‌گوید، از ضعف سند رنج می‌برد؛^۲

* فأنت ترى أن هذه الرواية أثبتت له غيبته الأولى يتصل به خاصة شيعته، وهذا قد يكون إشارة إلى السفراء الذين تناوبوا على دعوى البابية، والأخرى يتصل به خاصة موالیه، وقد أشارت رواية في الكافي إلى أن عددهم ثلاثون، فلم تنف رواياتهم الصلة المباشرة بالمنتظر في الحاليتين، رغم أن السمري حينما حل وظيفة البابية أصدر توقيعاً على لسان المنتظر يقول فيه: «من ادعى المشاهدة للمنتظر فهو كاذب».

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۸۷.

۲. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن علي بن أبي حمزة، عن

أبي بصير. (الكافي، ج ۱، ص ۳۴۰)

همچنان که توقیع مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است.^۱

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: توقیع مورد نظر نافی ملاقات نیست؛ نافی ادعای ملاقات است

در پاسخ شبهه یادشده باید گفت توقیع نایب چهارم ناظر به نفی ملاقات نیست تا با روایت دیگر در تعارض باشد، بلکه مدلول آن به ظاهر تکذیب مدعیان مشاهده است. به تعبیر دیگر، این توقیع ظاهراً می‌گوید هر کس ادعای ملاقات کرد دروغ گوشت، اما اگر کسی توفیق ملاقات با امام مهدی علیه السلام را یافت، اما در این باره با کسی سخن نگفت و ادعایی نکرد، از توقیع نفی چنین چیزی استفاده نمی‌شود. بنابراین در عین حال که احتمال ملاقات با امام مهدی علیه السلام وجود دارد و هیچ دلیلی بر نفی آن نیست و بلکه به دلالت روایت یادشده ملاقات توسط سی نفر انجام می‌پذیرد، اگر کسی مدعی آن شد، دروغ‌گویی بیش نیست. البته دلیل تأکید بر این که مدعیان ملاقات دروغ‌گویند روشن است؛ زیرا فرصت طلبان فراوانی وجود داشته و خواهند داشت که می‌خواهند با ادعای ارتباط با امام مهدی علیه السلام برای خود جایگاهی دست و پا کنند و این توقیع باب این سوء استفاده‌ها را بسته است. حاصل سخن این که توقیع، مدعیان ملاقات را دروغ‌گو می‌خواند و روایت دیگر از ملاقات سی نفر - که در هیچ کجا از آنان ادعای ملاقاتی نقل نشده - سخن می‌گوید. بنابراین این سی نفر از حوزه مضمون توقیع خارجند.

این روایت به سبب ضعف علی بن ابی حمزه ضعیف است (خویی، ج ۱۲، ص ۲۴۶).
 ۱. حدثنا أبو محمد الحسن بن أحمد المكتب قال: كنت بمدينة السلام في السنة التي توفي فيها الشيخ علي بن محمد السمري - قدس الله روحه - فحضرته قبل وفاته بأيام فأخرج إلي الناس توقيعاً. (كمال الدين وتمام النعمة، ص ۵۱۶)
 این توقیع به دلیل مهمل بودن حسن بن احمد المكتب ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۴۸).

پاسخ دوم: میان عام و خاص تعارضی نیست

توقیع مورد نظر عام است و روایتی که از همراهی موالی خاص یا سی نفر سخن می‌گوید خاص است و روشن است که میان عام و خاص هیچ منافاتی وجود ندارد؛ زیرا دلیل خاص مدلول عام را تخصیص می‌زند. بنابراین بر اساس مبنای شیعه - که همه امامان معصوم را نور واحد می‌داند - در توقیع شریف عامی آمده که در روایت امام صادق علیه السلام خاص آن ذکر شده است و حاصل آن این می‌شود که در دوران غیبت کبرا کسی توفیق ملاقات امام مهدی علیه السلام را نخواهد داشت، مگر موالیان خاص آن حضرت.

پاسخ سوم: توقیع مورد نظر، درباره ادعای نیابت است

همچنان که بسیاری از عالمان شیعه تصریح کرده‌اند، اساساً این توقیع درصدد نفی ملاقات با امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبرا نیست؛ بلکه درصدد نفی ادعای مشاهده همراه با ادعای نیابت است.^۱ علامه مجلسی در این باره چنین می‌نویسد:

شاید مقصود کسی باشد که ادعای مشاهده به همراه نیابت و آوردن اخبار از طرف حضرت برای شیعه را داشته باشد، شبیه آن چه سفرا انجام می‌دادند.^۲

آن چه این احتمال را تأیید می‌کند، قراین متعددی است؛ از جمله سیاق توقیع که صدر آن درصدد اعلام پایان یافتن دوران نیابت خاصه است و وقتی در چنین فضایی از مدعیان ملاقات سخن گفته می‌شود، مقصود کسانی است که مدعی همان چیزی می‌شوند که در صدر روایت نفی شده بود، یعنی کسانی که ادعای نیابت دارند. به تعبیر دیگر، ذیل توقیع درصدد توجه دادن به این نکته است که همان چیزی که پایان یافتنش اعلام شد، ممکن است مدعیانی داشته باشند و کسی که

۱. *الانوار اللامعة فی شرح الزیارة الجامعة*، ص ۳۶؛ *جنة الماوی*، چاپ شده در *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۳۱۹؛ *اعیان الشیعة*، ج ۲، ص ۷۱.

۲. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

چنین کند دروغ‌گویی بیش نیست. قرینه دیگر، واژه مفتر است که در این توقیع آمده است. این واژه نیز قرینه دیگری است بر این که توقیع یاد شده در صدد نفی مطلق ملاقات نیست؛ زیرا کسی که به دروغ ادعای ملاقات می‌کند، چیزی را به دروغ به امام مهدی علیه السلام نسبت نمی‌دهد، اما کسی که ادعای نیابت می‌کند به دروغ چیزی را به آن حضرت نسبت داده است. بنابراین مقصود این روایت نفی مشاهده همراه با ادعای نیابت است^۱ و در نتیجه، این توقیع با روایت مورد نظر آقای قفاری در تعارض نخواهد بود.

شبهه ۷۳. ارجاع شیعه به فقها به جای کتاب و سنت

قفاری در ادامه چنین می‌نویسد:

* و شیوخ آن‌ها می‌گویند: غیبت امام، موجب بزرگ‌ترین محرومیت‌ها از امام شد. شیخ آن‌ها نعمانی پس از بیان اخبار مربوط به دو غیبت می‌نویسد: این احاشی که از دو غیبت قائم سخن می‌گویند نزد ما صحیحند... اما غیبت نخست، همان غیبتی است که سفرای میان امام و مردم وجود داشتند و آن‌ها آشکار و در معرض اعیان مردم بودند و به دست آن‌ها دانش و حکمت‌های مشکل و پاسخ به هر سؤال معضل و مشکلی آشکار می‌شد و آن غیبت کوتاهی بود که دوران گذشت و مدتش به پایان رسید. و غیبت دوم، همان است که در آن سفرای واسطه‌ها برداشته شدند. لیکن

۱. *دائرالسلام*، ص ۱۹۳، با اندکی توضیح.

* وإن شیوخهم یقولون بأنه وقعت فی الغیبة الكبرى المحرومة العظمی من الإمام. یقول شیخهم النعمانی بعد ذكره لأخبارهم فی الغیبتین: «هذه الأحادیث التي یذكر فیها أن للقائم غیبتین أحادیث قد صحت عندنا... فأما الغیبة الأولى فهي الغیبة التي كانت السفراء فیها بین الإمام علیه السلام و بین الخلق منصوبین ظاهرین موجودی الأشخاص والأعیان یرج علی أیدیهم الشفاء من العلم و عویص الحکمة والأجوبة عن کل ما کان یسأل عنه من المعضلات والمشکلات وهي الغیبة القصيرة التي انتقضت أيامها و تصرمت مدتها. والغیبة الثانية هي التي ارتفع فیها أشخاص السفراء والوسائط». ولكن ←

شیوخ شیعه مدعی نیابت از منتظر در دوران غیبت دوم شدند و در این باره به توقیعی که سمري از منتظرشان آشکار کرد استناد می‌کنند. در این توقیع شیعیان در رخدادهای جدید به روایان حدیث ارجاع داده شدند.

ملاحظه می‌شود که آن‌ها را به کتاب و سنت ارجاع نداد، بلکه به شیوخ ارجاع داد.^۱

نقد و بررسی

شاید قفاری این کلام مرحوم نعمانی: «والغیبة الثانية هي التي ارتفع فيها أشخاص السفراء والوسائط» و این سخن عالمان شیعه که در دوران غیبت کبرا، فقها نایب امام مهدی علیه السلام هستند را متعارض دیده است؛ در حالی که کلام نعمانی نیز چیزی جز سخن عالمان شیعه نیست؛ چرا که مقصود نعمانی از ارتفاع سفراء و وسایط همان سفرائی است که به تصریح خود او در دوران غیبت صغرا موجود الاشخاص و الاعیان بودند و منصوب از طرف امام مهدی بودند؛ یعنی شخص آن‌ها به نام و نشان از طرف امام مهدی علیه السلام به مقام سفارت منصوب شده بودند، در حالی که در دوران غیبت کبرا امام مهدی علیه السلام از شخص خاصی نام نبرده‌اند و به صورت عام فقها را به منصب نیابت منصوب نموده‌اند.

قفاری در ادامه این قسمت مدعی شده است که در این توقیع شیعیان به جای ارجاع به کتاب و سنت، به شیوخ ارجاع داده شدند و ما این اشکال را ندیده می‌گیریم و آن را برای حمل می‌کنیم که احتمالاً ایشان هنگام نوشتن این سطور چشمانشان سنگین شده بوده و در عالم خواب و بیداری این شبهه را طرح کرده‌اند و گویا افرادی

شیوخ الشيعة يدعون في فترة الغيبة الثانية النيابة عن الإمام المنتظر ويستندون في ذلك على التوقيع الذي أظهره السمري عن منتظرهم، والذي يحيلهم إلى رواية حديثهم في كل الحوادث الواقعة الجديدة. فيلاحظ أنه لم يحلهم على الكتاب والسنة، وإنما أرجعهم إلى الشيوخ.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۸۸.

که رساله وی را تأیید کرده و به آن نمره عالی داده‌اند نیز این بخش از رساله دکتری آقای قفاری را در حال خواب و بیداری مطالعه کرده‌اند؛ زیرا روشن است که مخاطب این توقیع، عوام از مردمند و ارجاع آن‌ها به فقها به این دلیل است که مردم عادی، توانایی رجوع مستقیم به کتاب و سنت را ندارند؛ بنابراین باید به فقها - که اهل خبره‌اند - رجوع کنند و البته فقها نیز موظفند برای کشف حکم الهی از کتاب الهی و سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ بهره‌گیرند. نگارنده گمان نمی‌کند این مطلب حتی بر فردی جاهل پوشیده باشد، چه رسد به امثال آقای قفاری!

شبهه ۷۴. نیابت فقها از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه سخنان قفاری چنین است:

* و بدین صورت شیوخ شیعه در جایگاه نبیت غایب قرار گرفتند و به فضل نیابت از امامی که برایش چنین ویژگی‌های خارق العاده و فضایل کاملی برشمردند، میان پیروان کسب قداست کردند و به همین دلیل به شیوخشان که به درجه نیابت از امام رسیده‌اند مرجع و آیت الله می‌گویند. پس این‌ها مظاهر امام معصومند و به همین دلیل یکی از شیوخ معاصرینشان اقرار می‌کند که کسی که نایب را نپذیرد، مانند کسی است که خداوند بلندمرتبه را قبول نکرده و این در حد شرک به خداوند است و این به دلیل اعتقاد به نیابت است.

مظفر - شیخ آن‌ها - می‌گوید: عقیده ما درباره مجتهد جامع شرایط این است که

* وقد تبوأ شیوخ الشيعة بذلك منصب النيابة عن الغائب واستمدوا القداسة بين الأتباع بفضل هذه النيابة عن الإمام الذي أضفوا عليه تلك الصفات الخارقة، والفضائل الكاملة... ولذلك يطلقون على شیوخهم الذين وصلوا إلى منصب «النيابة عن الإمام» اسم «المراجع وآيات الله» فهم مظاهر للإمام المعصوم، ولذلك يقرر أحد شیوخهم المعاصرين بأن الراد على النائب كالراد على الله تعالى وهو على حد الشرك بالله وذلك بمقتضى عقيدة النيابة.

يقول شيخهم المظفر: «عقيدتنا في المجتهد الجامع للشرائط، أنه نائب للإمام عليه السلام في حال

اونایب امام علیه السلام در زمان غیبت است و اوحاکم و رئیس مطلق است و تمام آن چه برای امام درباره فیصله دادن قضا و حکومت بین مردم ثابت است برای او نیز ثابت است و کسی که او را نپذیرد امام را نپذیرفته و کسی که امام را نپذیرد خداوند بلند مرتبه را رد کرده است. و این در حد شرک به خداوند است، همچنان که در حدیثی از صادق آل البيت علیهم السلام این مطلب آمده است. پس مجتهد جامع شرایط صرفاً مرجع مردم در امر فتوا نیست، بلکه او دارای ولایت عامه است و در حکومت و فیصله دادن امور و داوری به او مراجعه می شود و این از مختصات اوست و تصدی این امر بدون اجازه او بر هیچ کس جایز نیست؛ همچنان که اجرای حدود و تعزیرات جز با دستور او و حکم او روا نیست و در مسائل مالی مربوط به امام و حقوق امام به او رجوع می شود.

و این جایگاه یا ریاست عامه را امام به مجتهد جامع شرایط داده است تا این که در زمان غیبت نایب او باشد و به همین دلیل به او نایب امام گفته می شود.^۱

نقد و بررسی

در کلام قفاری چند مطلب وجود دارد:

۱. دیدگاه شیعه درباره مسئله ولایت فقیه و این که رهبری جامعه اسلامی منحصرأ

غیبت، وهو الحاکم والرئیس المطلق، له ما للإمام في الفصل في القضايا والحكومة بين الناس، والراد علیه راد على الإمام، والراد على الإمام راد على الله تعالى، وهو على حد الشرك بالله كما جاء في الحديث عن صادق آل البيت علیهم السلام فليس المجتهد الجامع للشرائط مرجعاً في الفتيا فقط، بل له الولاية العامة، فيرجع إليه في الحكم والفصل والقضايا، وذلك من مختصاته لا يجوز لأحد أن يتولاها دونه إلا بإذنه، كما لا تجوز إقامة الحدود والتعزيرات إلا بأمره وحكمه. ويرجع إليه في الأموال التي هي من حقوق الإمام ومختصاته.

وهذه المنزلة أو الرئاسة أعطاها الإمام علیه السلام للمجتهد الجامع للشرائط ليكون نائباً عنه في حال الغيبة ولذلك يسمى (نائب الإمام)».

۱. همان، ص ۱۰۸۹.

باید به دست فقیه باشد.

۲. این که فقیه، تنها مرجع مردم در فتوا نیست، بلکه او حاکم و رئیس مطلق است و تمام اختیارات امام معصوم را دارد.
۳. دیدگاه شیعه درباره وجوب اطاعت از ولی فقیه.

پاسخ اول: اشتراک نظر شیعه و اهل سنت در لزوم حاکمیت مجتهدان بر جامعه

در نقد سخنان فقاری توجه به چند مطلب لازم است:

۱. این مطلب که جامعه اسلامی نمی تواند بدون رهبر و سرپرست باشد و لزوماً باید کسی رهبری جامعه را بر عهده گیرد، مسئله ای است که عقل آدمی به آن حکم می کند و تمام اندیشمندان مسلمان - اعم از شیعه و سنی - آن را پذیرفته اند. به عنوان نمونه، نووی در این باره چنین می نویسد:

به حکم فطرت و طبیعت نمی توان جامعه را بدون رهبری از اهل خرد و حکمت و علم و زکاوت رها کرد. به همین دلیل این سخن برخی از متکلمان خطاست که گفته اند: اگر مردم از ستم دست برداشتند نصب امام واجب نخواهد بود؛ زیرا صحابه بر نصب امام اجتماع کردند و مقصود از امام، بلند پایه ترین مسئول دولت است و امامت و خلافت و امارت بر مؤمنان به یک معنا هستند و مقصود از آن، ریاست عامه بر تمامی شئون دین و دنیا است.^۱

دیگر نویسنده سنی مذهب، عهده داری مدیریت جامعه را واجب کفایی شمرده و چنین می نویسد:

امامت مانند قضاوت واجب کفایی است؛ زیرا امت به ناچار به امام نیاز دارند تا دین را به پا دارد، و سنت را یاری نماید، و حق مظلوم را از ظالم بستاند، و حقوق را ادا کند، و هر چیزی را در جای خود بگذارد.^۲

۱. المجموع، ج ۱۹، ص ۱۹۱.

۲. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۲۹.

۲. همچنان که در کلام نووی آمده بود به باور اهل سنت، حوزه ولایت امام تمام امور دینی و دنیوی است؛ چنان که این مطلب با تعبیرهای دیگر در کلمات دیگر دانشمندان سنی مذهب نیز آمده است. به عنوان نمونه، نویسنده *کشف القناع* نوشته است:

و بر امام، ده کار لازم است:

«حفظ دین» طبق اصولی که گذشتگان از امت بر آن اجماع داشته‌اند. پس اگر صاحب شبهه‌ای از آن منحرف شد، با دلیل برایش توضیح داده می‌شود و طبق قوانین با او رفتار می‌شود تا این که دین از آسیب مصون بماند.

و «اجرای احکام» بین متخصصین و رفع نزاع میانشان.

و «حمایت از جامعه» و کشور تا مردم به دنبال کسب و کار خود بروند و با امنیت به سفر روند.

و «اقامه حدود» تا محارم الهی شکسته نشود و حقوق بندگان خدا از تلف شدن محفوظ بماند.

و «محافظة از مرزها» با سلاح‌های بازدارنده و نیروی دفع‌کننده تا این که دشمنان با نیرنگ پیروز نشوند و هتک محرمات نکنند و خون بی‌گناهی را نریزند.

و «جهاد با معاند» که بعد از دعوت با اسلام دشمنی می‌کند، تا این که یا مسلمان شود و یا داخل در ذمه گردد.

و «جمع‌آوری مالیات و صدقات» به صورت مشروع آن.

و «اندازه‌گیری مصارف» بیت‌المال بدون اسراف و کوتاهی و پرداخت به موقع آن ...

و «این که خود عهده‌دار نظارت بر امور باشد»...^۱

۳. اجتهاد و فقه‌دین از جمله شرایطی است که به اعتقاد بسیاری از

۱. *کشف القناع*، ج ۶، ص ۲۰۴.

عالمان سنی مذهب، رهبر جامعه اسلامی باید از آن برخوردار باشد. نووی در این باره چنین می نویسد:

در شروط امامت؛ و آن این است که امام مکلف، مسلمان، عادل، آزاد، مرد، عالم، مجتهد، شجاع، دارای رأی و کفایت باشد...^۱

تفتازانی نیز اجتهاد در اصول و فروع دین را از شرایط امام می داند:

در اصول و فروع مجتهد باشد تا این که بتواند امور دین را به پا دارد.^۲

۴. اطاعت از رهبر جامعه اسلامی واجب است و بلکه به باور اهل سنت این اطاعت مشروط به عدالت زمام دار مسلمین نیست و او گرچه فاسق باشد، واجب الاطاعه است.^۳

آن چه گذشت را می توان در این جملات خلاصه کرد که به باور اهل سنت، اولاً جامعه اسلامی نمی تواند بدون امام باشد؛ ثانیاً رهبری جامعه اسلامی جایگاهی رفیع است که هر کس شایستگی تصدی آن را ندارد و این مهم تنها باید به دست مجتهدانی باشد که از سایر ویژگی های امامت برخوردارند؛ ثالثاً امام عهده دار تمام شئون جامعه، اعم از شئون دینی و دنیوی امت است؛ رابعاً اطاعت از امام مسلمین واجب است.

حال از آقای قفاری می پرسیم این باور شیعه که در دوران غیبت تنها فقها و مجتهدان از حق رهبری جامعه اسلامی برخوردارند و آن ها بر تمام شئون دینی و دنیوی امت اسلامی ولایت دارند و اطاعت آن ها واجب است، با دیدگاه اهل سنت چه تفاوتی دارد؟ چه شده است که همین سخنان وقتی از زبان اهل سنت بیان می شود معقول و پذیرفتنی است، اما وقتی شیعه آن را به زبان آورد، گویا جرمی

۱. روضة الطالبین، ج ۷، ص ۲۶۲.

۲. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۷.

۳. روضة الطالبین، ج ۷، ص ۲۶۲؛ مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۳۲.

نابخشودنی مرتکب شده است.

به تعبیر دیگر، اعتقاد شیعه درباره نیابت فقها به لحاظ واقعیت خارجی با اعتقاد اهل سنت تفاوتی ندارد. اهل سنت معتقدند پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ این فقها و مجتهدان هستند که به عنوان خلیفه پیامبر اسلام می‌توانند و حتی واجب است رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گیرند و شیعه نیز اعتقاد دارد در زمان غیبت، این مهم به عهده فقها نهاده شده است. البته در نگاه شیعه این مزیت وجود دارد که جامعه اسلامی را دارای چنان قدر و منزلتی می‌داند که کسی حق فرمان راندن بر آن را ندارد، مگر به اذن خداوند و در نگاه شیعه، فقها از این جهت حق ولایت دارند که به فرمان امام معصوم - که جز از سوی خداوند سخن نمی‌گوید - به این جایگاه منصوب شده‌اند؛ همچنان که جز انسان‌های پرهیزگار کسی نمی‌تواند به این مقام دست یابد. اما به باور اهل سنت، این مقام نه تنها با رأی شخصی خلیفه پیشین و اجماع اهل حل و عقد - که با سه و بلکه یک نفر نیز مصداق پیدا می‌کند - و حتی با زور سرنیزه نیز قابل دست‌یابی است، بلکه فسّاق و فجّار نیز می‌توانند آن را به دست آورند.^۱

توجه به این نکته نیز جالب است که اهل سنت چنین شخصی را امام و امیرالمؤمنین و خلیفه رسول خدا ﷺ می‌دانند^۲، اما شیعه از فقها و مجتهدان به هیچ عنوان با عنوان امام به معنای واقعی آن یاد نمی‌کند و این واژه را منحصرأ مخصوص امام معصوم می‌داند و فقها را تنها نایبان امام به شمار می‌آورد، همچنان که واژه «مهدی» را بر هیچ‌یک از عالمان خود اطلاق نکرده است. حال چه شده که اطلاق واژه‌هایی همچون «مرجع تقلید» یا «نایب الامام» از سوی شیعیان بر فقها، بر آقای قفاری سنگین و غیرقابل هضم جلوه کرده است، اما در اطلاق واژه‌هایی همچون امام، امیرالمؤمنین و خلیفه رسول خدا بر رهبر فقیه، که حتی ممکن است

۱. المجموع، ج ۱۹، ص ۱۹۳-۱۹۲؛ روضة الطالبین، ج ۷، ص ۲۶۲ و ۲۶۶.

۲. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۳۲.

فاسق هم باشد کمترین اشکالی وجود ندارد.

پاسخ دوم: اختلاف نظر فقهای شیعه درباره حوزه اختیارات فقیه

بر آن چه گفته شد باید این نکته را افزود که اساساً درباره حوزه اختیارات فقیه میان اندیشمندان شیعه، دیدگاه‌هایی متفاوت وجود دارد و گرچه برخی از آنان تمام اختیارات امام معصوم را برای فقیه نیز ثابت می‌دانند، اما برخی دیگر بر این باورند که فقیه تنها مرجع فتوای مردم است و در حوزه امور حسبیه حق ولایت دارد. بنابراین آن چه آقای قفاری آورده است یک دیدگاه از میان دیدگاه‌های گوناگون فقهای شیعه است و نسبت دادن مطلب یادشده به تمامی فقهای شیعه امری بی‌اساس به شمار می‌رود.

در پایان این بخش توجه قفاری را به این نکته جلب می‌کنیم که در نگاه شیعی، نیابت فقها از امام مهدی علیه السلام کنار نهادن اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه بهترین خدمت به آن‌هاست؛ زیرا در دورانی که ستمگران و گردن‌کشان همه راه‌ها را بر اهل بیت بستند و مجالی برای فعالیتشان باقی نگذاشتند، به جای آن‌ها نمایان‌شان شیعه را سرپرستی کردند و برای تحقق آرمان‌هایشان تمام همت خود را به کار گرفتند و بر خلاف تلقی قفاری، منصب نیابت از امام بیش از آن که تکیه زدن به جای آن حضرت باشد، به دوش کشیدن بار سنگینی است که تنها از عهده انسان‌های وارسته و خودساخته برمی‌آید و عالمان پرهیزگار شیعه به شایستگی در طول دوران غیبت این مهم را به انجام رسانده‌اند و جامعه شیعه را چنان مدیریت کرده، به رشد و شکوفایی رساندند که اندکی از جلوه‌های زیبای آن که در نظام جمهوری اسلامی ایران رخ نموده است، چشم‌های جهانیان را خیره کرده و البته این هنوز از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتت بدمد!

امام هادی علیه السلام چه زیبا این همت علمای شیعه را ارج نهاده است:

اگر بعد از غیبت قائم ما نبودند عالمانی که به سوی او دعوت و راهنمایی

می‌کنند و با حجت‌های الهی از دین او دفاع می‌نمایند و بندگان ضعیف خدا را از دام‌های ابلیس و پیروانش و ناصبی‌ها نجات می‌دادند، کسی باقی نمی‌ماند مگر این که از دین خدا برمی‌گشت؛ لیکن آن‌ها کسانی هستند که سکان قلب‌های ضعیفان شیعه را به دست گرفته‌اند، همچنان که ناخدا سکان کشتی را به دست می‌گیرد و اینان برترین‌ها نزد خداوند بلندمرتبه هستند.^۱

شبهه ۷۵. مهدی موهوم

قفاری در فصلی با عنوان «نقد اندیشه غیبت و مهدویت در نگاه شیعیان اثنی عشری» چنین می‌نویسد:

* فرقه‌های مختلف مسلمین با دوازده امامی‌ها درباره وجود مهدی اختلاف نظر دارند، چه رسد به بلوغ او، چه رسد به رشد او، چه رسد به امامت او، چه رسد به عصمت او، چه رسد به مهدی بودنش! و شیعه برهان آشکاری برای اثبات هیچ‌یک از این مسائل ندارد، همچنان که پیش از این بیان شد.

واهل سنت به اقتضای نصوص شرعی و دلایل تاریخی و عقلی بر این باورند که اعتقاد شیعیان دوازده امامی به غیبت مهدی، توهمی بیش نیست؛ زیرا از او عین و اثری نیست و نه کسی او را حس کرده و نه از او خبری هست و کسی از او نه بهره

۱. لولا من ببقی بعد غیبة قائمنا ﷺ من العلماء الداعین الیه، والدالین علیه والذابین عن دینه بحجج الله، والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباک إبلیس ومردته ومن فشاخ النواصب لما بقی أحد إلآ ارتد عن دین الله ولكنهم الذین یمسکون أزمة قلوب ضعفاء الشیعة، کما یمسک صاحب السفینة سکانها أولئک هم الأفضلون عند الله عزوجل. (بحارالانوار، ج ۲، ص ۶)

* إن فرق المسلمین تخالف الاثنی عشریة فی خلق المهدي ووجوده فکیف ببلوغه، فکیف برشده، فکیف بإمامته، فکیف بعصمته، فکیف بمهدیته؟! والشیعة لا یقدرون ببرهان واضح علی إثبات واحدة من هذه الأمور - کما سلف أثناء استعراضنا لعقیدتهم وأدلتهم - .

فأهل السنة یقررون بمقتضى النصوص الشرعیة، والحقائق التاریخیة... والدلائل العقلیة أن مسألة غیبة المهدي عند الاثنی عشریة لا تعدو أن تكون وهماً من الأوهام، إذ «لیس له عین ولا أثر، ولا یعرف له

دنیوی برده نه منفعت مادی؛ بلکه اعتقاد به وجودش مایه چنان شر و فساد شده که جز پروردگار عالم کسی از آن آگاهی ندارد.^۱

نقد و بررسی

کلمات پیش گفته قفاری حاوی شبهات متعددی است که به ترتیب نقل و نقد خواهند شد.

شبهه اول: مخالفت تمامی مسلمین با شیعیان اثناعشری درباره مسئله امام مهدی علیه السلام

پاسخ اول: حق و باطل را با آمار و ارقام طرفداران نمی توان ثابت کرد

این که سایر مسلمین با شیعیان درباره وجود فعلی امام مهدی علیه السلام اختلاف نظر دارند، گرچه اجمالاً سخن حقی است، اما این مطلب به خودی خود چیزی را ثابت نمی کند و پیش از این به تفصیل ثابت کردیم که اساساً این تلقی که عقیده ای حق است که همه مسلمان ها بر آن اتفاق نظر داشته باشند، از اساس باطل است. در واقع بن مایه این ادعا این است که حق و باطل با آمار و ارقام طرفداران آن ثابت می شود و این مطلب افزون بر در تعارض بودن با آیات قران کریم، از سوی هیچ عقل سلیمی نیز پذیرفته نمی شود.

پاسخ دوم: عدول قفاری از روشی که به آن متعهد شده بود

این استدلال عدول از روشی است که آقای قفاری در ابتدای کتاب خود به التزام به آن متعهد شده است. او در آن جا روش خود را نقد شیعه بر اساس مقبولات شیعه معرفی می کند. با این حال، انکار مسئله وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام توسط سایر مذاهب اسلامی چیزی را ثابت نمی کند و گویا آقای قفاری توقع دارد که شیعه برای

حس ولا خیر، لم ینتفع به أحد لا فی الدنیا ولا فی الدین، بل حصل باعتقاد وجوده من الشر والفساد ما لا یحصیه إلا رب العباد».

۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۹۱.

اثبات معتقدات خود از اهل سنت اجازه بگیرد و به استناد منابع آن‌ها عقاید خویش را ثابت کند. به همین دلیل، او انکار تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام توسط اهل سنت را نقطه ضعفی برای شیعه دانسته است، در حالی که اگر این معیار درست باشد، متقابلاً اهل سنت نیز باید عقاید خود را به استناد مقبولات شیعه به کرسی بنشانند و با این وجود گمان نمی‌رود چیزی از باورهای آنان اثبات شدنی باشد.

شبهه دوم: فقدان دلیلی مستند بر اثبات امام مهدی علیه السلام

پاسخ

اما این که شیعه برهان آشکاری بر اثبات وجود امام مهدی علیه السلام ندارد، سخن سستی است که به تفصیل در مباحث گذشته بطران آن آشکار گردید. همچنین روشن شد که اثبات مسئله تولد و وجود امام مهدی علیه السلام بر اساس منابع شیعه بسیار سهل است و هیچ‌یک از اشکالاتی که قفاری بر استدلال‌های شیعه وارد کرده است اساس استواری ندارد. باز پیش از این به تفصیل ثابت شد که هم خبر تولد امام مهدی علیه السلام را بسیاری شنیدند و هم بسیاری او را در دوران حیات پدر بزرگوارش و پس از آن مشاهده کردند؛ هم بیشتر شیعیان، مسئله وجود و تولد او را باور کردند و هم پیشوایان معصوم پیش از او در ده‌ها روایت، تولدش را بشارت داده بودند. البته اگر اکنون از او به ظاهر نشانی نیست، به دلیل غیبت اوست و اگر شیعه به ظهور او اعتقاد داشت، سؤالاتی همچون این که کو و کجاست و آثارش کدام است، جا داشت، اما این پرسش‌ها بر فرض غیبت او بی‌معنا خواهد بود.

شبهه سوم: اعتقاد به امام مهدی علیه السلام منشأ شر است

پاسخ

اما این جمله ابن تیمیه که «بل حصل باعتقاد وجوده من الشر والفساد ما لایحییه الّا رب العباد» آدمی را به یاد سخن مشرکان مکه می‌اندازد که وجود پیامبر گرامی

اسلام را مایه شر و فساد می دانستند: «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»^۱ همچنان که نیاکان آن‌ها با حضرت موسی عليه السلام چنین می گفتند: «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ»^۲. دلیل این مطلب این است که حجت‌های الهی تنها برای مؤمنان مایه هدایت و سعادتند، اما آنان که به آن‌ها پشت کنند، سرنوشتی جز خسارت و تباهی نخواهند داشت و از همین روست که قرآن - با این که مایه شفا و رحمت است - برای آنان که از او برمی گردانند، جز خسارت چیزی به ارمغان نمی آورد: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۳.

ای کاش قفقاری تاریخ انبیای الهی و به ویژه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را مرور می کرد و می دید با آغاز دعوت انبیا، چه ولوله‌هایی که در جوامع ایجاد نشد و چه اختلافاتی که میان قبایل و عشیره‌ها و خانواده‌ها به وجود نیامد و آتش چه جنگ‌هایی که افروخته نشد و چه فرزندان‌هایی که بر پدران‌شان شمشیر نکشیدند و چه زنانی که با شوهرانشان به نزاع برخاستند. آیا قفقاری انبیا را نیز مایه شر و فساد می خواند و انگشت اتهام را به سوی پیامبران خداوند نیز نشانه می گیرد؟ بنابراین اعتقاد به مهدی موعود عجل الله فرجه نیز چیزی جز خیر و رحمت نیست و اگر شر و فساد باشد، علت آن پشت کردن به این حقیقت آسمانی است.

شبهه ۷۶. اعتراف نسب شناسان به بی فرزند بودن امام حسن عليه السلام

فقاری در ادامه چنین استدلال می کند:

* و عالمان انساب و مورخان تصریح کرده اند که حسن بن علی عسکری فرزندی

۱. سوره نساء، آیه ۷۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۱.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۲.

* وقد ذكر أهل العلم بالأنساب والتواريخ أن الحسن بن علي العسكري لم يكن له نسل ولا عقب.

نداشت.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول: نسب شناسان شیعه یا سنی؟

آقای قفاری در آغاز کتاب خود متعهد شده بود که در نقد اعتقادات شیعه تنها از منابع شیعه استفاده کند و البته این مبنای درستی است؛ زیرا اگر شیعیان به کتاب های اهل سنت اعتماد داشتند، از باورهای خود دست می کشیدند و سنی مذهب می شدند؛ همچنان که متقابلاً اهل سنت را نمی توان به استناد منابع شیعی به چالش کشید. بنابراین اگر مقصود او از نسب شناسان و مورخانی که به فرزند نداشتن امام حسن عسکری علیه السلام معترفند، نسب شناسان و مورخان سنی مذهب است، این اعتراف برای شیعه ارزشی ندارد و آقای قفاری نمی تواند از آن علیه شیعه استفاده کند. اگر هم مقصود او مورخان و نسب شناسان شیعه است، ادعای او باطل و بی اساس خواهد بود؛ زیرا به اجماع همه عالمان شیعه، امام مهدی علیه السلام متولد شده اند و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستند.

پاسخ دوم: اعتراف نسب شناسان سنی به تولد فرزند امام حسن علیه السلام

خوشبختانه برخلاف نظر آقای قفاری، بسیاری از مورخان و نسب شناسان سنی مذهب نیز به وجود فرزند برای امام حسن عسکری علیه السلام اعتراف کرده اند؛ از جمله:

۱. ابن اثیر - مورخ شهیر سنی مذهب - در نقل حوادث سال ۲۶۰ چنین می نویسد:

وفيهاتوفي الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام. وهو أبو محمد العلوي العسكري وهو أحد الأئمة الاثني عشر على مذهب الامامية، وهو والد محمد الذي يعتقدونه المنتظر بسرداب سامراء و كان مولده سنة اثنتين وثلاثين

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۹۱.

و مائتین؛^۱

و در این سال، حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رحلت کرد و او ابو محمد علوی عسکری است و او یکی از امامان دوازده گانه طبق مذهب امامیه است و او پدر محمد است که معتقدند در سرداب سامرا انتظارش کشیده می شود و تولد او در سال ۲۳۲ بوده است.

نیاز به توضیح نیست که آن چه را ابن اثیر به امامیه نسبت می دهد، اعتقاد به منتظر بودن محمد بن حسن علیه السلام است، نه والد محمد بودن امام حسن علیه السلام؛ یعنی او تصریح می کند که امام حسن علیه السلام پدر محمد علیه السلام است و این قسمت را به شیعه نسبت نمی دهد؛ بلکه نظر خود را بیان می کند.^۲ اما آن چه را به شیعه نسبت می دهد و یک باور شیعی می خواند، اعتقاد به منتظر بودن محمد علیه السلام است.^۳ به تعبیر دیگر، ابن اثیر به عنوان یک مورخ این گونه گزارش می دهد که «فیها توفی الحسن بن علی». او در ادامه برای توضیح بیشتر نوشته است که ایشان بر اساس مذهب امامیه، یکی از امامان دوازده گانه است.^۴ سپس باز به عنوان یک گزارش تاریخی ادامه می دهد: «و هو والد محمد» و باز برای توضیح بیشتر اضافه می کند که به باور شیعیان، این محمد، منتظری است که در سرداب است.^۵ وی در ادامه گزارش تاریخی خود می نویسد: «و کان مولده سنة اثنتین و ثلاثین و مائتین». بنابراین ابن اثیر از جمله مورخانی است که به تولد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده است.

۲. ابن خلکان - دیگر مورخ سنی مذهب - چنین می نویسد:

۱. الکامل، ج ۷، ص ۲۴۷.

۲. وهو والد محمد.

۳. الذی یعتقدونه المنتظر.

۴. وهو احد الائمة الاثنی عشر علی مذهب الامامیه.

۵. الذی یعتقدونه المنتظر بسرداب.

ابو القاسم محمد بن الحسن العسكري بن علي الهادي بن محمد الجواد المذكور قبله ثاني عشر الأئمة الاثني عشر على اعتقاد الامامية... كانت ولادته يوم الجمعة منتصف شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين ولما توفي أبوه وقد سبق ذكره كان عمره خمس سنين؛^۱

ابوالقاسم محمد بن حسن العسكري بن علي الهادي بن محمد الجواد که پیش از این شرح حالش گذشت. او دوازدهمین نفر از امامان دوازده‌گانه به اعتقاد امامیه است. ... ولادت او در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ بود و چون پدرش رحلت کرد - که شرح حالش را پیش از این بیان کردیم - پنج سال داشت.

۳. ابن ازرق از دیگر عالمان اهل سنت است که به تولد فرزند امام حسن عليه السلام اعتراف کرده است:

وذكر ابن الأزرق في تاريخ ميفارقين أن الحجة المذكور ولد تاسع شهر ربيع الأول سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل في ثامن شعبان سنة ست وخمسين وهو الأصح؛^۲

ابن ازرق در تاریخ میفارقین چنین گفته است: حجت یادشده در نهم ماه ربیع الاول سال ۲۵۸ متولد شد. و برخی گفته‌اند: در هشتم شعبان ۲۵۶، و این صحیح‌تر است.

۴. ذهبی نیز در این باره می‌نویسد:

المنتظر الشريف، أبو القاسم، محمد بن الحسن العسكري بن علي الهادي ابن محمد الجواد بن علي الرضى بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زين العابدين بن علي بن الحسين الشهيد بن الإمام علي بن أبي طالب، العلوي الحسيني. خاتمة الاثني عشر سيداً، الذين تدعي الإمامية عصمتهم - ولا

۱. وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲. همان.

عصمة إلا لنبی - و محمد هذا هو الذي يزعمون أنه الخلف الحجة، وأنه صاحب الزمان، وأنه صاحب السرداب بسامراء، وأنه حي لا يموت، حتى يخرج، فيملأ الأرض عدلاً وقسطاً، كما ملئت ظلماً وجوراً؛^۱

منتظر شریف ابوالقاسم محمد بن حسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین شهید بن الامام علی بن ابی طالب علوی حسینی خاتم دوازده سرور که امامیه مدعی عصمت آنان هستند - و کسی جز پیامبر معصوم نیست - و این محمد همان کسی است که گمان می کنند جانشین و حجت است و صاحب الزمان است و او صاحب سرداب سامراست و او زنده است و نمی میرد تا این که خروج کرده، زمین را - چنان که پراز ظلم و ستم شده است - سرشار از عدل و داد کند.

آن چه در توضیح کلام ابن اثیر آمد، این جا نیز می آید؛ زیرا در این جا نیز ذهبی در ابتدا دیدگاه خود را بیان می کند و محمد را فرزند امام حسن علیه السلام معرفی می نماید و در انتها اعتقاد به غیبت و صاحب الزمان بودن فرزند امام حسن علیه السلام را به شیعه نسبت می دهد.

۵. حموی نیز در این باره نوشته است:

علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب - رضي الله عنه - يكنى أبا الحسن الهادي ولد بالمدينة ونقل إلى سامراء، وابنه الحسن بن علي ولد بالمدينة أيضاً ونقل إلى سامراء فسميا بالعسكريين لذلك، فأما علي فمات في رجب سنة ۲۵۴ ومقامه بسامراء عشرين سنة، وأما الحسن فمات بسامراء أيضاً سنة ۲۶۰ ودفنا بسامراء وقبورهما مشهورة هناك. ولولدهما المنتظر هناك مشاهد معروفة؛^۲

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۲۳.

فصل دوم: نقدهای موردی [۵۰۵]

علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب کنیه اش ابوالحسن الهادی است که در مدینه به دنیا آمد و فرزندش حسن بن علی نیز در مدینه به دنیا آمد و به سامرا منتقل شد و به این دلیل به عسکریین نامیده شدند؛ اما علی در رجب سال ۲۴۵ رحلت کرد و بیست سال در سامرا بود. حسن نیز در سال ۲۶۰ در سامرا رحلت کرد و در همان جا دفن شدند و قبرهایشان در آن جا مشهور است و فرزند منتظرشان در آن جا بارگاه‌های معروفی دارد.

۶. زرکلی نیز در این باره چنین می‌نویسد:

محمد بن حسن العسکری (الخالص) بن علی الهادی، أبو القاسم، آخر الأئمة الاثني عشر عند الإمامية. وهو المعروف عندهم بالمهدي، و صاحب الزمان، و المنتظر، و الحجة، و صاحب السرداب. ولد في سامراء. و مات أبوه و له من العمر نحو خمس سنين؛^۱

محمد بن حسن العسکری الخالص بن علی الهادی ابوالقاسم، آخرین امامان دوازده‌گانه در اعتقاد امامیه است و او نزد آنان به مهدی و صاحب‌الزمان و منتظر و حجت و صاحب‌سرداب معروف است. او در سامرا متولد شد و حدود پنج سال داشت که پدرش رحلت کرد.

۷. سخن احمد بن حجر هیتمی شافعی در این باره چنین است:

ابومحمد حسن الخالص به سال ۲۳۲ هجری تولد یافت. ... ایشان به جز پسرش ابوالقاسم محمد الحجة که به هنگام رحلت پدرش تنها پنج سال داشت فرزند دیگری از خود به جای نگذارد.^۲

۸. شبلینجی - از دیگر نویسندگان سنی مذهب - نیز می‌نویسد:

در ذکر مناقب محمد بن حسن الخالص بن علی الهادی ... مادرش ام‌ولد

۱. الاعلام، ج ۶، ص ۸۰.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۲۰۷.

بود که به او نرجس گفته می‌شد.^۱

آن چه به عنوان نمونه گذشت، به روشنی بی پایه بودن این ادعا که «به گفته مورخان و نسب شناسان، حسن بن علی فرزندی نداشته» را آشکار کرد.

شبهه ۷۷. امامت کودک

قفاری در ادامه چنین می‌نویسد:

* و آن‌ها بر این عقیده‌اند که مهدی بعد از مرگ پدرش در حالی که - طبق اختلافی که در روایاتشان هست - دو یا سه یا پنج سال داشت، داخل سرداب شد و به رغم طفولیت و پنهان بودنش امام مسلمین شد، در حالی که طبق حکم خداوند - که به صراحت در قرآن و سنت و اجماع آمده است - واجب است که نزدیکان این یتیم بر فرض وجودش حضانتش را بر عهده گیرند و کسی مالش را نگهداری کند تا به سن رشد برسد. و چگونه کسی که در مال و بدنش محجور است می‌تواند امام همه مسلمین و معصوم باشد و مؤمن بودن دیگران در گرو ایمان به او باشد، چه رسد به این که چنین کسی با وجود طولانی بودن غیبتش معدوم و مفقود باشد و اگر ولی زنی غایب شود، حاکم یا ولی حاضر او اقدام به تزویج او می‌کند تا این که به سبب غیبت ولی موجودش مصلحت او فوت نشود، با این وجود چگونه می‌شود مصلحت امت با غیبت این امام در طول این مدت طولانی فوت شود؟^۱

۱. نورالابصار، ص ۳۴۲.

* ثم إنهم يقولون: إن المهدي دخل السرداب بعد موت أبيه، وعمره سنتان أو ثلاث أو خمس على اختلاف رواياتهم، وأصبح من ذلك الوقت هو الإمام على المسلمين رغم طفولته واختفائه، مع أن الواجب في حكم الله الثابت بنص القرآن والسنة والإجماع أن يكون هذا اليتيم - على فرض وجوده - عند من يستحق حضنته من قرابته، وأن يكون ماله عند من يحفظه حتى يؤنس منه الرشد، فكيف يكون من يستحق الحجر عليه في بدنه وماله إماماً لجميع المسلمين معصوماً لا يكون أحد مؤمناً إلا بالإيمان به؟! «فكيف إذا كان معدوماً أو مفقوداً مع طول هذه الغيبة؟! والمرأة إذا غاب وليها، زوجها الحاكم أو الولي الحاضر لئلا تضيع مصلحة المرأة بغيبه الولي الموجود، فكيف تضيع مصلحة الأمة مع هذا الإمام

نقد و بررسی

پاسخ اول

درباره افترای سرداب، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد. اما در این باره که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه کودکی بود که به مقتضای سنش محجوریت داشت و نیازمند حضانت بود و چنین شخصی چگونه می‌تواند امام مسلمین باشد، باید گفت حضانت به معنای این که کسی متکفل امور شخصی یک نفر شود و به عنوان مثال برای او غذا تهیه کند و به امور بهداشتی او رسیدگی نماید و... هیچ منافاتی با امامت ندارد؛ همچنان که پیامبر گرامی اسلام ص خادم یا خادمانی داشتند که به امور شخصی آن حضرت همچون تهیه غذا، نظافت و... رسیدگی می‌کردند. بنابراین از این که کسی عهده‌دار امور شخصی یک کودک پنج‌ساله باشد، نمی‌توان امامت او را زیر سؤال برد.

پاسخ دوم

این سؤال قفاری ریشه در تلقی اشتباه او از مقام امامت دارد. او امامت را منصبی زمینی و دنیوی تصور کرده و پنداشته است آن چنان که پادشاهی می‌میرد و خودش یا اطرافیان فرزند خردسالش را به جای او می‌نشانند، امام حسن عسکری ع نیز رحلت نمودند و فرزندشان توسط آن حضرت یا شیعیان به جای پدر نشانده شدند. اما این تلقی از اساس باطل است و شیعه امامت را منصبی الهی می‌داند که هیچ کس جز خداوند متعال در انتخاب آن نقشی ندارد و البته روشن است که خداوند، این منصب شامخ را جز به کسی که دارای توانایی کافی برای احراز این مسئولیت بزرگ باشد عطا نمی‌کند.

بهترین گواه بر مطلب یادشده این است که اندکی پیش از آغاز امامت امام

المفقود علی طول الدهور».

۱. اصول مذهب الشیعه، ص ۲-۱۰۹۱.

مهدی علیه السلام، امام جواد علیه السلام - امام نهم شیعیان - در سن هفت یا هشت سالگی به امامت رسید و با این که کودکی بیش نبود، تمام وظایف امامت را به شایستگی به انجام رساند. آن حضرت در نگاه شیعیان باید معصوم، اعلم اهل زمان، پرهیزگارترین و بافضیلت‌ترین اهل زمان خود می‌بود و همین عقیده می‌توانست دست‌آویزی مناسب برای دشمنان شیعه باشد تا با گرفتن کوچک‌ترین خرده از امام جواد علیه السلام، موقعیت والای آن حضرت را نزد شیعیان تضعیف کنند و حتی اصل باور آنان به نظام امامت الهی را به چالش کشند. با این وجود، در حالی که دشمنان اهل بیت - که از قضا براریکه قدرت نیز سوار بودند - برای پیدا کردن نقطه‌ضعفی از امام جواد علیه السلام انگیزه‌هایی بسیار قوی داشتند، در تمام کتاب‌های تاریخی - اعم از شیعه و سنی - حتی کوچک‌ترین اشاره‌ای نسبت به ناتوانی آن حضرت برای انجام مسئولیت‌های امامت وجود ندارد.

دومین گواه بر این که در رسیدن به مناصب الهی شرط سنی خاصی وجود ندارد و خداوند متعال می‌تواند جایگاه نبوت و امامت را حتی به خردسالی بدهد و البته این اعطا بدون تردید همراه با شایستگی است، به نبوت رسیدن حضرت عیسی و حضرت یحیی علیه السلام است. در قرآن کریم در این باره چنین آمده است:

﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا^۱

﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۲

به گواهی آیات یادشده، این دو پیامبر گرامی با این که کودکی بیش نبودند، بدون این که در مال و بدنشان محجور باشند، به مقام پیامبری رسیدند و حضرت عیسی علیه السلام به عنوان پیامبر اولوالعزم، حجت خداوند بر همه انسان‌ها بود و پیوستن به

۱. سوره مریم، آیه ۲۹ - ۳۰.

۲. سوره مریم، آیه ۱۲.

جرگه مؤمنان جز در سایه ایمان به آنان میسور نبود.

از آیات یادشده به روشنی می‌توان دریافت که کمی‌سن نمی‌تواند مانعی برای رسیدن به مناصب الهی باشد؛ همچنان که نمی‌توان به بهانه آن، شایستگی کسی را برای رسیدن به مناصب‌های الهی انکار کرد. البته آقای قفاری می‌تواند امامت را منصبی عادی و دنیوی تفسیر کند و به اقتضای آن، هم نصب امام از سوی خداوند را مورد تردید قرار دهد و هم استدلال بر آیات یادشده را نپذیرد؛ اما او باید به این نکته توجه داشته باشد که در آغاز کتاب خود متعهد شده است نقدهایش درون مذهبی باشد و اعتقادات شیعه را بر اساس مقبولات آنان به چالش کشد. بنابراین او در این جا نخواهد توانست از منظر یک سنی - که امام را منصوب از سوی غیر خداوند می‌داند - اعتقاد به امامت یک کودک را با این پیش‌فرض که امام منصوب از طرف خداوند متعال است نفی کند. به تعبیر دیگر، اعتقادات شیعه، یک دستگاه فکری منسجم است که اجزای آن با یکدیگر مرتبط و درهم تنیده‌اند و همچنان که برای فهم آن باید مجموعه را لحاظ کرد، برای نقد آن نیز توجه به این مطلب ضروری است. بنابراین خاصیت نظام‌واره بودن نظام فکری شیعه این است که نمی‌توان یک جزء از آن را به تنهایی و بریده از سایر اجزا در نظر گرفت و نقد کرد؛ بلکه نقد باید با توجه به نقش و موقعیت آن در کل مجموعه باشد.

با این توضیح روشن شد که اگر قفاری اعتقاد به امامت کودک را نقد کرده است، باید از او پرسید آیا نقد او بر فرض پذیرش الهی بودن منصب امامت است یا بر فرض انکار آن؟ اگر بر فرض انکار باشد، اشتباه او این بوده است که یک جزء از یک نظام فکری را بدون توجه به سایر اجزا مورد انتقاد قرار داده است و این شیوه به لحاظ روشی از اساس باطل است. به تعبیر دیگر، اساساً او اعتقاد شیعیان را نقد نکرده است؛ زیرا اگر شیعیان به امامت امام مهدی علیه السلام در سن کودکی معتقدند، به این دلیل است که آن حضرت را منصوب از طرف خداوند متعال می‌دانند و با توجه به

آیات پیش گفته، روشن شد که سپرده شدن مناصب الهی به کودک امکان پذیر است و اگر نقد او بر فرض پذیرش الهی بودن منصب امامت است، اشکال او بی جاست؛ زیرا باز با گواهی آیات یاد شده، خداوند می تواند یک کودک را حتی به عنوان پیامبر اولوالعزم برگزیند.

اما پاسخ این پرسش که چگونه می شود در طول این مدت طولانی مصلحت امت اسلامی فوت شود را شیخ طوسی نزدیک به هزار سال پیش داده و افزوده است:

فرستادن امامی که مبسوط الید باشد و مردم از فیض وجودش بهره مند شوند، لطف الهی است و البته ذات خداوند بلند مرتبه از بخل منزه است. بنابراین اگر انسان ها از مدیریت ظاهری امام معصوم بهره نمی برند، علت آن خداوند متعال نیست؛ بلکه علت اساسی این محرومیت خودشان هستند که زمینه های مناسب برای ظهور او را فراهم نکرده اند.^۱

آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی - دیگر فقیه و فیلسوف شیعه - درباره آن به این صورت پاسخ داده است:

... اگر ما از این مرتبه (نقش امام در عالم تکوین و ضرورت وجود او به جهت انتظام عالم تکوین)، سخن نگفتیم و گفتیم نصب امام تنها برای تبلیغ احکام است، باز هم غیبت امام با وجوب نصب او بر خداوند منافات ندارد؛ با این توضیح که جعل تکالیف و ارسال پیامبران و نصب حجت ها برای این است که استعدادهایی که می توانند به سعادت همیشگی و شقاوت ابدی برسند به مرحله فعلیت برسند و حقیقت سعادت با روی آوردن به سوی خداوند متعال از طریق انجام مسئولیت های بندگی است و حقیقت شقاوت به روی گرداندن از خداوند از طریق ترک مسئولیت های بندگی است و قوام این دو به اختیار و نشئت گرفتن فعل و ترک از جایگاه قلب است. پس آنچه در این جا لازم است، این است که [از سوی خداوند] چیزی

۱. الغیبة للحجة، ص ۱۱.

فصل دوم: نقدهای موردی [۵۱۱]

قرار داده شود که به امکان ذاتی و وقوعی امکان انگیزه‌مند کردن و برانگیختن یا منع کردن و نهی نمودن را داشته باشد، اگرچه در عالم خارج به دلیل سوء اختیار برانگیخته شدن و منع شدن رخ ندهد و فرستادن انبیا و نصب امام نیز به همین وزن است؛ زیرا این‌ها مقدمه مثل همین تکلیفند. بنابراین حکمشان همین گونه است. پس آنچه لازم است این است که کسی که یاد گرفتن تکلیف از او امکان داشته باشد مبعوث شود و همچنین کسی که یاد گرفتن تکلیف از او امکان دارد به عنوان امام نصب شود، در عین حال همچنان که سد کردن باب تعلّم و رسیدن احکام از سر سوء اختیار، اصل تکلیف را باطل نمی‌کند مشروط به این که به گونه‌ای باشد که اگر از آن تفحص کند به آن برسد، نبوت نبی و امامت امام را هم باطل نمی‌کند و صرف این که خداوند علم دارد که مکلف امثال تکلیف نمی‌کند یا این که از پیامبر یا امام پیروی نمی‌نماید، موجب لغویت جعل تکلیف یا بعثت رسول یا نصب امام نمی‌شود؛ چرا که آثار سعادت و شقاوت و لوازم آن تابع فعلیت تکلیف و فعلیت بعثت رسول و نصب امامند. پس آگاهی از این که ماده قابلیت سعادت یا شقاوت را دارد باعث بی‌نیازی از تکلیفی که او را به سعادت بالفعل یا شقاوت بالفعل برساند نمی‌شود. آری، گناه بستن راه انتفاع از رسول یا امام تنها برای کسی است که این کار را کرده و برای غیر آن گناهی نیست؛ ولی سخن ما درباره عاصی بودن عموم مردم به دلیل طغیان‌گری برخی از افراد نیست، بلکه سخن در این است که نصب امام و بعثت رسول لغو نیست، با این که قطع [به عدم انتفاع از آن‌ها] وجود دارد و بستن راه انتفاع از او مانند تکلیف یا به بستن راه وصول اوست و یا به عدم امثال از او.^۱

۱... ثم انه لو لم نقل لهذه المرتبة وقلنا بأن نصب الإمام لمجرد تبليغ الاحكام فغيبه الإمام ﷺ لاتنافى وجوب نصبه على الله تعالى أيضاً. بيانه: أن جعل التكليف وإرسال الرسل ونصب الحجج ﷺ لإخراج المواد المستعدة للسعادة الدائمة والشقاوة الأبدية إلى مرحلة الفعلية، وحقيقة السعادة بالإقبال على الله تعالى بالقيام بوظايف العبودية، وحقيقة الشقاوة بالاعراض عن الله تعالى بعدم القيام بوظايف العبودية وهما معنيان متقومان بالاختيار وانبعث الفعل والترك عن مقام القلب، فاللازم في هذا الباب ←

شبهه ۷۸. اعتراف شیعه به نبود فرزند برای امام حسن علیه السلام

نویسنده در ادامه چنین می نویسد:

* صرف نظر از دیدگاه اهل سنت درباره مهدی دوازده امامی ها و غیبت او، کسی که در منابع معتبر آن ها - که مربوط به این موضوعند - دقت کند به این نکته قابل اعتنا دست می یابد که این ادعا حتی نزد خود شیعیان مقبول نیفتاد، مگر در قرن های نسبتاً متأخر، آن هم در سایه جدیدی که مبلغان شیعه در امر ترویج این عقیده از خود نشان دادند، و از سوی دیگر اندیشه بابت را که در حال آشکار کردن حقیقت ادعای غیبت بود رها کردند. به همین دلیل بزرگ آن ها نعمانی - که از معاصران غیبت صغراست - تصریح می کند که همه شیعیان به جز اندکی درباره

جعل ما یمكن أن یكون داعياً وبعثاً أو زاجراً وناهماً بالإمكان الذاتی والوقوعی وان لم یحصل الابعثات أو الانزجار فی الخارج بسوء الاختیار، وكذا بعث الرسول ونصب الامام أيضاً، حیث إنه مقدمة لمثل هذا التکلیف فهو أيضاً بهذه المثابة، فاللازم بعث من یمكن تعلم التکالیف منه وكذا نصب من یكون كذلك، فسد باب التعلم ووصول الحكم عادة بسوء الاختیار كما لا یبطل حقیقة التکلیف إذا كان بمثابة بحیث لو تفحص عنه لوصل، كذلك لا یبطل نبوة النبی وإمامة الإمام علیه السلام، ومجرد علمه تعالی بعدم امتثال المکلف للتکلیف أو عدم الانقیاد للنبی صلی الله علیه وآله أو للإمام علیه السلام لا یوجب لغویة الجعل أو البعث أو النصب، وذلك لأن آثار السعادة والشقاوة ولوازمها تابعة لفعلیة السعادة والشقاوة وفعلیتهما تابعة لفعلیة التکلیف وفعلیة بعث الرسول ونصب الإمام علیه السلام، فالعلم بأن المادة قابلة للسعادة أو الشقاوة لا توجب الاستغناء عن التکلیف المبلغ له إلى السعادة الفعلیة أو الشقاوة الفعلیة. نعم سد باب الانتفاع بالنبی صلی الله علیه وآله أو بالامام علیه السلام لا یوجب الإثم إلا علی من استند إليه ولا إثم علی من لم یستند إليه، والكلام لیس فی ترتب الإثم علی العموم بطغیان الخصوص بل فی عدم لغویة نصبه وبعثه مع القطع بحسبه مثلاً وسد باب الانتفاع به كما فی التکلیف اما بسد باب وصوله أو بعدم امتثاله، وبقیة الكلام فی علم الكلام. (نهاية الدراية فی شرح الكفاية، ج ۲، ص ۳۸۴)

* وبغض النظر عن موقف أهل السنة من مهدی اثنتی عشریة وغیبتة... فإن المتأمل لنصوص المهدیة والغیبة فی کتب اثنتی عشریة المعتمدة، یلاحظ ملاحظة جدیرة بالاهتمام وهي أن هذه الدعوی لم تلق قبولاً لدى الشیعة أنفسهم إلا فی العصور المتأخرة نسبياً، وذلك حین جدت الدعاية الشیعیة فی ترویج هذه العقیدیة، وألغت فكرة البابیة التي انکشف بواسطتها أمر الغیبة، ولذلك فإن شیخهم نعمانی وهو من معاصری الغیبة الصغری یقرر أن جمیع الشیعة فی شك من أمر الغیبة إلا قلیلاً ←

غیبت به تردید افتادند؛ چرا که عوامل شک به صورت آشکاری وجود داشت؛ زیرا به اعتراف خودشان حسن عسکری در حالی که نشانی از او باقی نماند رحلت کرد و فرزند آشکاری از او شناخته نشد. از همین رو برادرش جعفر و مادرش میراث او را تقسیم کردند.

و در کافى - صحیح ترین کتاب روایی آن ها - و غیر آن از احمد بن عبدالله بن خاقان چنین روایت شده است که: «... چون در سال ۲۶۰ حسن عسکری رحلت کرد سامرا یک صد ناله زد: "ابن الرضا رحلت کرد". سلطان مأمورانی را فرستاد تا خانه و اتاق ها را تفتیش کنند و همه آن ها را مهر و موم کرد. پس از آن در جست و جوی فرزندش برآمدند و زنانی که به امور زنان آشنا بودند را آوردند. آن ها کنیزان آن حضرت را واری کردند و گفتند: یکی از کنیزان باردار است. آن کنیز در اتاقی قرار داده شد و تعدادی از زنان مأمور مراقبت از او شدند. پس از آن شروع به تجهیز آن حضرت کردند... چون از این کار فراغت یافتند، سلطان، ابوعیسی بن متوکل را برای نماز بر آن حضرت فرستاد. چون ابوعیسی نزدیک آن حضرت رسید، صورت آن حضرت را آشکار کرد و به بنی هاشم از علویان و عباسیان و امیران و کاتبان نشان داد... سپس گفت: این حسن بن علی بن محمد الرضا است که بر بستر به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و خادمان و ثقات امیر المؤمنین نزدش حضور یافتند... سپس بر او نماز خواند...»

منهم. ذلك أن أمارات الشك واضحة بيّنة لهم، حيث إن الحسن العسكري - كما يعترفون - توفي ولم ير له أثر، ولم يعرف له ولد ظاهر فاققسم أخوه جعفر وأمه ما ظهر من ميراثه.

وقد ورد في الكافي - أصح كتب الحديث عندهم - وغيره عن أحمد بن عبدالله بن خاقان قال: ... لما مات الحسن العسكري سنة ستين ومائتين ضجت سرم من رأى ضجة واحدة مات ابن الرضا، وبعث السلطان إلى داره من يفتشها ويفتش حجرها وختم على جميع ما فيها، وطلبوا أثر ولده، وجاءوا بنساء يعرفن الحمل، فدخلن إلى جواربه ينظرن إليهن فذكر بعضهن أن هناك جارية بها حمل، فوضعت تلك الجارية في حجرة ووكل بها بعض النسوة، ثم أخذوا بعد ذلك في تهيئته... فلما فرغوا من ذلك بعث السلطان إلى أبي عيسى بن المتوكل للصلاة عليه، فلما دنا أبو عيسى منه كشف عن وجهه فعرضه على بني هاشم من العلوية والعباسية والقواد والكتاب... ثم قال: هذا الحسن بن علي بن محمد الرضا، مات ←

پس از تدفین، سلطان و مردم در جست و جوی فرزندش برآمدند و در خانه‌ها بسیار کنکاش کردند و از تقسیم ارثش دست نگاه داشتند و پیوسته کسانی که از کنیزی که احتمال بارداری او می‌رفت مراقبت می‌کردند و ملازم او بودند تا این که روشن شد او باردار نیست. به همین دلیل ارثش میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شد.»

همچنان که ملاحظه می‌شود دوازده امامی‌ها این روایت را برای استدلال بر بطلان دیدگاه شیعیانی که بر حسن عسکری توقف کرده و وفاتش را انکار کرده بودند آورده‌اند، ولی از خلال آن بطلان ادعای وجود فرزند هم آشکار می‌شود؛ زیرا خانواده حسن و نقیب اهل بیت و سلطان به صورت آشکار درباره حقیقت ماجرا تحقیق کردند و این کار به منظور ابطال گمان شیعیان در این باره بود. به همین دلیل قمی و نوبختی و دیگران تصریح کرده‌اند که شیعه پس از رحلت حسن عسکری به فرقه‌های متعددی تقسیم شد و اکثر آن‌ها از اساس منکر وجود فرزند شدند، تا آن جا که برخی از آن‌ها گفتند ما به هر صورت ممکن از فرزند جست و جو کردیم، ولی او را نیافتیم و اگر بتوان ادعا کرد که حسن فرزندی مخفی داشته درباره هر میت بدون فرزندی می‌توان چنین ادعا کرد و می‌توان ادعا کرد پیامبر نیز فرزندی برجای گذاشته که نبی و رسول بوده است؛ زیرا این خبر که حسن بدون فرزند رحلت کرد، مثل این خبر است

حتف أنفه علی فراشه، حضره من حضره من خدم أمير المؤمنين وثقاته... ثم صلى عليه... وبعد دفنه أخذ السلطان والناس في طلب ولده وكثر التفتيش في المنازل والدور، وتوقفوا عن قسمة ميراثه، ولم يزل الذين وكلوا بحفظ الجارية التي وهم عليها الحمل ملازمين لها حتى تبين بطلان الحمل، فلما بطل الحمل عنهن قسم ميراثه بين أمه وأخيه جعفر.

فأنت تلاحظ أن الاثنى عشرية ساقوا هذه الرواية للدلالة عن بطلان قول من قال من الشيعة بالوقف على الحسن العسكري في إنكار وفاته، ولكن تبين من خلالها بطلان دعوى الولد، لأن أسرة الحسن، ونقابة أهل البيت، والسلطان حققوا علنياً في حقيقة الأمر وذلك لإبطال ما يزعمه الشيعة في هذا المجال، ولهذا قرر القمي والنوبختي وغيرهما بأن الشيعة افتروا - بعد وفاة الحسن العسكري - إلى فرق عديدة أنكرت أكثرها وجود الولد أصلاً حتى قال بعضهم: إنا قد طلبنا الولد بكل وجه فلم نجده، ولو جاز لنا دعوى أن للحسن ولداً خفياً لجاز مثل هذه الدعوى

که پیامبر بدون فرزند رحلت کرد. پس بدون تردید وجود داشتن فرزند باطل است. به اعتقاد من این واقعیت باعث شد شیوخ شیعه روایاتی را با این مضمون جعل کنند که مخفی بودن حمل ولادت و شک در آن و... را از لوازم منتظرشان قرار می‌داد تا این که از آن مرحله‌ای که نزدیک بود در آن حقیقت ماجرا فاش شود عبور کنند.^۱

نقد و بررسی سندی

حکایت مورد نظر قفاری از ضعف سند رنج می‌برد.^۲ البته بسیاری از مضامین آن را روایات متعددی ثابت می‌کند؛ مانند تلاش جعفر برای اثبات بدون فرزند بودن امام حسن علیه السلام و تقسیم ارث آن حضرت و... که پیش از این درباره آن گفت و گو شد.

نقد و بررسی محتوایی

درباره این ادعا که مسئله تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام از سوی اکثر شیعیان معاصر آن حضرت پذیرفته نشد، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد و بر آن این نکته افزودنی است که شیخ مفید - که بیش از هزار سال پیش می‌زیسته - پس از اشاره به انشعاباتی که در میان شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام رخ

في كل ميت من غير خلف، ولجأ أن يقال في النبي صلى الله عليه وسلم أنه خلف ابناً نبياً رسولاً، لأن مجيء الخبر بوفاة الحسن بلا عقب كمجيء الخبر بأن النبي صلى الله عليه وسلم لم يخلف ولداً من صلبه، فالولد قد بطل لا محالة.

وهذا الواقع - في نظري - هو الذي حدا بشيوخ الشيعة إلى وضع روایات تجعل من لوازم منتظرهم اختفاء حملة، وولادته، والشك فيه... كمحاولة من شیوخهم لتجاوز هذه المرحلة التي كاد أن ينكشف فيها أمر التشيع.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۴-۱۰۹۲.

۲. الحسين بن محمد الأشعري ومحمد بن يحيى وغيرهما عن أحمد بن عبيد الله بن خاقان. (الكافي، ج ۱، ص ۵۰۳)

این روایت به دلیل ضعیف بودن احمد بن عبدالله خاقان ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۶۱).

داد، درباره بافت جمعیتی شیعه چنین می‌گوید:

در زمان ما - که سال سیصد و هفتاد و سه است - از این فرقه‌ها که نام بردیم جز فرقه امامیه اثناعشریه که قائلند به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام که همانام رسول صلی الله علیه و آله است و جزم دارند به حیات آن حضرت و بقای او تا وقتی که قائم شود به سیف، چنان‌که شرح کردیم پیش از این از قول این طایفه را موجود نیست.

و این فرقه اکثر فرقه‌های شیعه‌اند به حسب عدد و دانشمندان و متکلمان و صالحان و عباد و فقها و اصحاب حدیث و صاحبان علم ادب و شعرند و ایشان بزرگان طایفه امامیه و رؤسای جماعت خود و در دیانت مورد اعتمادند و به جز ایشان بقیه منقرض شده‌اند، به گونه‌ای که هیچ کس از این چهارده فرقه‌ای که ذکر شد احدی را نمی‌شناسد که در ظاهر قائل به یکی از این مذاهب باشد و بر وصف دیانت باشد به غیر از فرقه اثنی عشریه و از آن‌ها اثری نیست جز حکایتی از گذشتگان و اراجیفی درباره وجود قومی از ایشان که صحت آن به ثبوت نمی‌رسد.^۱

بنابراین اندیشه غیبت نه در عصرهای متأخر، که از همان آغاز از سوی اکثریت شیعیان مقبولیت یافت.

و باز توضیح داده شد که آن‌چه دانشمندان شیعه بدان اعتراف کرده‌اند، این است که «لم یر له خلف ولم یعرف له ولد ظاهر». این جمله نفی فرزند برای امام حسن علیه السلام نیست، بلکه نفی دیده شدن و آشکار بودن آن حضرت است و به همین دلیل است که همین نویسندگان به فاصله چند سطر به صراحت از تولد امام مهدی علیه السلام و مسائل مربوط به آن به تفصیل سخن گفته‌اند.

اما درباره ماجرای که از کتاب شریف *کافی و کمال الدین* نقل کرده بود، باید گفت برخلاف تصور قفاری، این روایت نه تنها کوچک‌ترین تعارضی با مسئله تولد و غیبت

۱. الفصول المختارة، ص ۳۲۱.

امام مهدی علیه السلام ندارد، بلکه کاملاً با آن هماهنگ است؛ زیرا به باور شیعیان امام مهدی در سال ۲۵۵ به صورت مخفیانه متولد شدند و آن حضرت از همان آغاز حیات مبارکشان پیوسته از انظار عموم مردم مخفی بودند و جز خواص، توفیق ملاقات با ایشان را نیافتند؛ چرا که حکومت وقت پیوسته مترصد تولد امام مهدی علیه السلام بود تا بی درنگ آن حضرت را به قتل رساند. بنابراین طبیعی است که در سال ۲۶۰ - که حکومت وقت به انگیزه پیدا کردن ایشان، بیت امام حسن را تفتیش کرد - از آن حضرت اثری نیابد. همچنین در کنیزان امام حسن علیه السلام نیز اثری از بارداری نباشد؛ زیرا در آن هنگام از عمر شریف امام مهدی علیه السلام پنج سال گذشته بود و روشن است که بطلان بارداری کنیزی که گمان بارداری در او می رفت نیز ضرری به تولد امام مهدی علیه السلام - که در آن زمان پنج ساله بودند - نمی زند و اساساً روشن نیست که آقای قفاری میان این ماجرا و باور شیعیان به تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام چه تعارضی دیده است؟! و نیز - چنان که پیش از این به تفصیل گذشت - گویا منشأ اشتباه قفاری غفلت از این نکته بوده است که ماجرای تفتیش بیت امام حسن علیه السلام و ثابت شدن برائت کنیزان آن حضرت از حمل مربوط به سال ۲۶۰ است، در حالی که تولد امام مهدی در سال ۲۵۵ رخ داده است.

شبهه ۷۹. اعتراف اهل بیت به نبود فرزند برای امام حسن علیه السلام

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* افزون بر انکار اکثریت شیعه، اهل بیت نیز درباره این امر واکنشی روشن و قاطع از خود نشان دادند که این خود از دلایل آشکار بطلان این ادعاست. در تاریخ طبری در حوادث سال ۳۰۲ چنین آمده است که در زمان مقتدر، مردی ادعا کرد محمد بن

* وعلاوة على إنكار جل الشيعة لذلك، فإن لأهل البيت موقفاً صريحاً حاسماً في هذا الأمر. وهو من البراهين الواضحة على بطلان هذه الدعوى، حيث جاء في تاريخ الطبري في حوادث سنة ۳۰۲ هـ أن ←

حسن بن علی بن موسی بن جعفر است. خلیفه فرمان داد بزرگان آل ابی طالب و در رأس آن‌ها نقیب طالبیین احمد بن عبدالصمد معروف به ابن طومار را احضار کردند. ابن طومار گفت: حسن فرزندی نداشته. و فریاد بنی هاشم از ادعای این مرد بلند شده، گفتند: باید این مرد در میان مردم رسوا شود و به اشد مجازات عقوبت گردد. پس او را بر شتری سوار در روز ترویبه و عرفه در میان مردم گرداندند و پس از آن در سمت مغرب در زندان مصری‌ها محبوسش کردند.

این گواهی بنی هاشم و در رأس آن‌ها نقیب طالبیین مهم است؛ چرا که از سوی کسی انجام گرفته که نقیب علویین است و عنایت ویژه‌ای به ثبت اسامی موالید این خاندان در دفتر ویژه‌ای داشته است، و نیز به دلیل قدمت تاریخ این ماجرا که دوران غیبت صغرا بوده و در آن زمان بسیاری از سران شیعه ادعای باییت می‌کردند.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول: استناد به منابع اهل سنت برای نقد شیعه

قفاری در این قسمت از اشکال خود به کتاب یک نویسنده سنی مذهب استناد کرده و روشن است که اعترافات اهل سنت نمی‌تواند دلیلی علیه شیعه باشد و این مطلب اشکال قفاری را از اساس فرو می‌ریزد و ما را از پاسخ به آن مستغنی می‌کند.

رجلاً ادعی - في زمن الخليفة المقتدر - أنه محمد بن الحسن بن علي بن موسى بن جعفر، فأمر الخليفة بإحضار مشايخ آل أبي طالب وعلى رأسهم نقیب الطالبیین أحمد بن عبد الصمد المعروف بان طومار فقال له ابن طومار: لم يعقب الحسن. وقد ضح بنو هاشم من دعوى هذا المدعي وقالوا: يجب أن يشهر هذا بين الناس، ويعاقب أشد عقوبة. فحمل على جمل وشهر يوم التروية ويوم عرفة، ثم حبس في حبس المصريين بالجانب الغربي.

وهذه الشهادة من بني هاشم، وعلى رأسهم نقیب الطالبیین مهمة لأنها من نقیب العلویین الذي كان عظیم العناية بتسجيل أسماء موالید هذه الأسرة في سجل رسمي، ولقد تم فترتها الزمنية حيث إنها واقع في زمن الغيبة الصغرى التي كثر فيها ادعاء هذا الولد وادعاء بابيته من العديد من الرموز الشيعية.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۹۴-۱۰۹۵.

پاسخ دوم: نگاه نداشتن جانب امانت

به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود آن‌چه قفاری به نقل از تاریخ طبری آورده است را به دقت و برای چندبار مطالعه کنند تا به میزان امانت‌داری او پی ببرند. از آن‌چه قفاری از طبری نقل کرده است، چنین به ذهن متبادر می‌شود که وقتی ابن طومار به فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام گواهی داد، از آن‌جا که بنی‌هاشم با او در این مسئله هم‌نوا و هم‌عقیده بودند فریادشان در اعتراض به فرد مدعی بلند شد^۱. به همین دلیل قفاری بلافاصله تصریح می‌کند که گواهی بنی‌هاشم به فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام مهم است^۲. حال اصل ماجرا را از منبع اصلی که البته قفاری به اشتباه آن را تاریخ طبری خوانده است می‌خوانیم:

مردی نیکوجامه و خوش‌بو به درگاه غریب دایی مقتدر وارد شد، درحالی که زرهی به تن و چکمه‌ای قرمز به پا داشت و شمشیرنوی با کمربندی حمایل خود کرده و سوار بر اسبی بود و همراهش غلامی بود. اذن دخول خواست، اما دربان اجازه نداد و او را راند و بر او سخت گرفت. ولی او پیاده شد و داخل شد و نزد دایی نشست و بدون ذکر لقب امیرالمؤمنین به او سلام کرد. غریب درحالی که از کار او کراهت داشت به او گفت: «خدا تو را عزیز گرداند! سخنت چیست؟» گفت: «من مردی از فرزندان علی بن ابی‌طالبم و می‌خواهم خلیفه را نصیحتی کنم و نمی‌خواهم کس دیگری آن را بشنود و این مطلب آن قدر مهم است که اگر دیر شود، اتفاقی بزرگ رخ خواهد داد.» دایی نزد مقتدر و بانورفت و ماجرا را برایشان تعریف کرد. او وزیرش علی بن عیسی را فرستاد و دایی مرد را احضار کرد و وزیر و نصر حاجب و دایی هرچه تلاش کردند تا سخن خود را به آن‌ها بگویند، او نپذیرفت تا این‌که بر خلیفه وارد شد و شمشیرش را گرفتند و به او نزدیک شد و غلامان و خدمت‌گزاران

۱. فقال له ابن طومار: لم يعقب الحسن. وقد ضج بنوهاشم من دعوى هذه المدعى.

۲. وهذه الشهادة من بنى هاشم وعلی رأسهم نقيب الطالبیین مهمة.

دور شدند. و او به مقتدر چیزی گفت که کسی متوجه آن نشد. سپس مقتدر دستور داد به منزلی که برایش مهیا شده بود برود؛ آن چه پوشیده بود به او برگرداند و خادمانی را برای خدمت‌گزاری اش مقرر کرد. مقتدر دستور داد ابن طومار نقیب طالبیین و بزرگان خاندان ابوطالب را احضار کنند و سخن آن مرد را بشنوند و از کارش سر درآورند. آن‌ها بر او وارد شدند، در حالی که او بر جهاز طبری بلندی نشسته بود و در برابر هیچ کدامشان از جای برنخاست. ابن طومار از نسبش پرسید. او مدعی بود محمد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر الرضاست و از بیابان آمده است. ابن طومار گفت: «حسن فرزندی از خود به جای نگذاشت.» و عده‌ای می‌گفتند: «به جای گذاشت» و عده‌ای می‌گفتند: «به جای نگذاشت» و مردم در امر او متحیر بودند تا این که ابن طومار گفت: «این مرد گمان می‌کند از بیابان آمده، در حالی شمشیرش تازه‌ساز و تازه‌آراسته شده است؛ شمشیرش را به دارالطاق ببرید و ببینید چه کسی آن و تیغه‌اش را ساخته است.» شمشیر را به باب‌الطاق نزد شمشیرسازان بردند. آن‌ها آن را شناختند و مردی را آوردند که آن را از صیقل دهنده‌ای خریده بود به او گفته شد: «آن را به که فروختی؟» گفت: «به مردی معروف به ابن ضبعی که پدرش از اصحاب ابن فرات بود و از جانب او در حلب، به شکایات رسیدگی می‌کرد.» پس ضبعی را احضار کرد و آن مدعی و خاندان ابوطالب را جمع کرد و ضبعی اعتراف کرد که آن مدعی فرزند اوست. پس مدعی مضطرب شد و به لکننت افتاد و پدرش در مقابل وزیر به گریه افتاد تا این که وزیر بر او رحم کرد و وعده داد که از عقوبتش چشم‌پوشد و او را به زندان افکند یا تبعیدش کند. پس بنی‌هاشم ضجه سردادند و گفتند: «این مرد باید بین مردم گردانده شود و به شدیدترین وجه مجازات گردد.» سپس مدعی به زندان افتاد و در روز ترویه و عرفه از دوسو در شهر گردانده شد و دوباره به زندان افتاد.^۱

۱. جاء رجل حسن البزّه طیب الرائحة إلى باب غریب خال المقتدر وعلیه دراعة وخف أحمر وسیف ←

با مقایسه این عبارت با آنچه قفاری نقل کرده بود، خوانندگان عزیز خواهند توانست به میزان امانت داری او پی ببرند و حسن یا سوء نیت او را دریابند؛ زیرا او: اولاً با درکنار هم نهادن دو جمله غیر مرتبط - «لم یعقب الحسن» و «وقد ضج بنو هاشم من دعوی هذا الرجل» - از آن مطلبی برداشت کرده است که با مقصود اصلی نویسنده فرسنگ‌ها فاصله دارد. آن چه بنی هاشم را به ضجه واداشت، اعتقاد به فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام نبود، بلکه آشکار شدن ادعای دروغین مدعی بود و اساساً در این نقل سخنی از گواهی دادن بنی هاشم به فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام وجود ندارد و قفاری به دروغ این مطلب را به بنی هاشم نسبت

جدید بحمانل وهو راكب فرسا ومعه غلام فاستأذن للدخول فمنعه البواب فانتهره وأغلظ عليه ونزل فدخل ثم قعد إلى جانب الخال وسلم عليه بغير الأمرة فقال له غريب وقد استبشع أمره ما تقول أعزك الله قال أنا رجل من ولد علي بن أبي طالب وعندي نصيحة للخليفة لا يسعني أن يسمعها غيره وهي من المهم الذي إن تأخر وصولي إليه حدث أمر عظيم فدخل الخال إلى المقتدر وإلى السيدة وأعلمهما بأمره فبعث في الوزير علي بن عيسى وأحضر الخال الرجل فأجتهد الوزير والحاجب نصر والخال أن يعلمهم النصيحة ما هي فأبى حتى أدخل إلى الخليفة وأخذ سيفه وأدنى منه وتنحى الغلمان والخدم فأخبر المقتدر بشئ لم يقف عليه أحد ثم أمره بالانصراف إلى منزل أقيم له وخلع عليه ما يلبسه ووكل به خدم يخدمونه وأمر المقتدر أن يحضرا بن طومار نقيب الطالبين ومشايخ آل أبي طالب فيسمعون منه ويفهمون أمره فدخلوا عليه وهو على برذعة طبرية مرتفعة فما قام إلى واحد منهم فسأله ابن طومار عن نسبه فزعم أنه محمد بن الحسن بن علي بن موسى بن جعفر الرضا وأنه قدم من البادية فقال له ابن طومار لم يعقب الحسن وكان قوم يقولون إنه أعقب وقوم قالوا لم يعقب فبقى الناس في حيرة من أمره حتى قال ابن طومار هذا يزعم أنه قدم من البادية وسيفه جديد الحلية والصنعة فابعثوا بالسيف إلى دار الطاق وسلوا عن صانعه وعن نصله فبعث به إلى أصحاب السيوف بباب الطاق فعرفوه وأحضروا رجلاً ابتاعه من صيقل هناك فقبل له لمن ابتعت هذا السيف فقال لرجل يعرف بابن الضبعي كان أبوه من أصحاب ابن الفرات وتقلد له المظالم بحلب فأحضر الضبعي الشيخ وجمع بينه وبين هذا المدعى إلى بنى أبي طالب فأفربأنه ابنه فاضطرب الدعوى وتلجج في قوله فبكى الشيخ بين يدي الوزير حتى رحمه ووعده بأن يستوهب عقوبته ويحبسه أو ينفيه فضج بنو هاشم وقالوا يجب أن يشهر هذا بين الناس ويعاقب أشد عقوبة ثم حبس الدعوى وحمل بعد ذلك على جمل وشهرفى الجانبين يوم التروية ويوم عرفة ثم حبس. (صلة تاريخ الطبري، ص ۳۴)

داده است.

ثانیاً در عبارت پیش گفته به صراحت از این که باور به فرزند داشتن امام حسن علیه السلام در میان مردم وجود داشته سخن گفته شده و قفاری از آوردن آن خودداری کرده است؛ به گونه ای که مخاطب گمان می کند مسئله فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام مسئله ای بوده که همه بر آن اتفاق نظر داشته اند.

ثالثاً عجیب است که قفاری انتظار دارد در این ماجرا نقیب طالبیین به صراحت در مقابل خلیفه وقت به وجود داشتن امام مهدی علیه السلام تصریح کند؛ خلیفه ای که به اعتقاد شیعه، او و امثالش باعث و بانی غیبت امام مهدی علیه السلام شده اند. گویا قفاری فراموش کرده است که این ماجرا بر فرض راست بودنش مربوط به دوران غیبت صغرا - سال ۳۰۲ - است؛ یعنی همان زمانی که حکومت به شدت در صدد جست و جوی امام مهدی علیه السلام بود و به شیعیان توصیه می شد حتی از به زبان آوردن نام آن حضرت خودداری کنند تا مبادا حکومت حساس شده، برای پیدا کردن امام مهدی علیه السلام به فعالیت های خود شتاب بیشتری دهد. همچنین مقتدر همان کسی است که به مدت پنج سال نایب سوم را به زندان انداخت. با این حال روشن نیست چگونه قفاری توقع دارد نقیب طالبیین در برابر خلیفه عباسی از تولد امام مهدی علیه السلام سخن بگوید و اساساً برای اثبات این مطلب که نقیب طالبیین در برابر خلیفه عباسی اعتراف کرده که امام حسن علیه السلام فرزند نداشته، لازم نبود آقای قفاری به خود زحمت بدهد و از لابه لای کتاب *صله تاریخ الطبری* شاهد آورد؛ زیرا ما خود اعتراف می کنیم نه تنها نقیب طالبیین، بلکه تمام شیعیان آگاه - از کوچک و بزرگ گرفته تا مرد و زن - هیچ یک در مقابل خلیفه عباسی درباره وجود امام مهدی علیه السلام کلمه ای به زبان نمی آوردند. بنابراین نه قفاری در نقل ماجرا امانت داری کرده است و نه بنی هاشم به فرزند نداشتن امام حسن عسکری علیه السلام اعتراف کردند، و نه ماجرا بر فرض صحتش به نفع قفاری چیزی را ثابت می کند.

شبهه ۸۰. انکار وجود فرزند امام حسن علیه السلام توسط جعفر

نویسنده در ادامه مدعی شده است:

* افزون بر گواهی نقیب طالبیین و بنی هاشم، نزدیک ترین افراد به حسن عسکری یعنی برادرش جعفر نیز تأکید داشت که برادرش بدون داشتن فرزند از دنیا رفته است.

و شیعیان به این مسئله اعتراف دارند و نقل می کنند که جعفر کنیزان و همسران برادرش را حبس کرد و برایش ثابت شد که هیچ کدام باردار نیستند و او کسی که چنین ادعایی داشت را تقبیح می کرد و این مسئله را به دولت اسلامی نیز گزارش کرد. با این وجود طوسی می گوید: «انکار جعفر شبهه ای نیست که برای دانش پژوهی قابل اعتنا باشد؛ چرا که همگان بر این باورند که جعفر همچون انبیا معصوم نبود تا به دلیل عصمتش انکار حق و ادعای باطل از او ممتنع باشد. پس انجام کار ناروا از او ممتنع نیست.»

پس طوسی انکار جعفر را به دلیل معصوم نبودنش نمی پذیرد، ولی طوسی و دیگری دوازده امامی ها ادعای عثمان بن سعید درباره وجود فرزند و ادعای باییت او را می پذیرند، با این که عثمان نیز معصوم نیست؛ آیا این تناقض به شمار نمی آید؟ چگونه جعفر با این که برادر حسن عسکری و از سلاله اهل بیت و بزرگ خاندان پس

* وعلاوة على شهادة نقیب الطالبیین و بنی هاشم، فإن أقرب الناس إلى الحسن العسکری وهو أخوه جعفر يؤكد أن أخاه مات ولا نسل له ولا عقب.

والشیعة يعترفون بذلك، بل ينقلون أنه حبس جوارى أخیه وحلائله حتى ثبت له براءتهن من الحمل، وأنه شنع علی من ادعی ذلك وأبلغ دولة الخلافة الإسلامية بتأمرة، ولكن الطوسی يقول: إن هذا الإنکار من جعفر «ليس بشبهة يعتمد علی مثلها أحد من المحصلین لاتفاق الكل علی أن جعفر لم یکن له عصمة كعصمة الأنبياء فيمتنع علیه لذلك إنکار حق ودعوى باطل، والغلط غير ممتنع منه».

فالطوسی لا يقبل الإنکار من جعفر، لأنه غير معصوم، ولكن الطوسی ومعه طائفة الاثنی عشریة يقبلون دعوى عثمان بن سعید في إثبات الولد ودعوى بایيته وهو غير معصوم، أليس هذا تناقضاً؟!

از وفات حسن است تکذیب می‌شود، و مردی بیگانه از اهل بیت که در ادعایش مورد اتهام است و به نام بابیت می‌خواهد به مال و مقام برسد تصدیق می‌گردد؟ آیا در سخن کسی که این چنین است تردید وجود ندارد و گواهی اش رد نمی‌شود؟

و به دلیل موضعی که جعفر در برابر ادعای وجود فرزند از سوی محافل شیعی گرفت، در تنگنا قرار گرفت و تا جایی که او را جعفر کذاب نامیدند و روایاتی جعل کردند و به اهل بیت نسبت دادند که طبق آن‌ها اهل بیت از غیب خبر داده و رفتار جعفر را پیش‌گویی کرده بودند. پس به سجاد چنین نسبت دادند که او گفته است: «گویا جعفر کذاب را می‌بینم که ستمگر زمان خود را برای تفتیش از ولی خدا که در پناه خداوند غایب شده وادار کرده است؛ زیرا او از ولادتش آگاهی ندارد و اگر به او دست یابد بر کشتنش حریص است و در ارث برادرش چشم طمع دوخته تا آن را بدون استحقاق به چنگ آورد.»

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این روایت جعفر را متهم می‌کنند که به طمع میراث، ولادت را انکار کرد و این یادآور همان مثل معروف است که مرض خودش را به من انداخت و رفت؛ زیرا - همچنان که گذشت - سازندگان این روایات خودشان کسانی هستند که به طمع اموال ادعای وجود فرزند و بابیت او را کردند. همچنین صدر و

کیف یکذب جعفر وهو أخو الحسن العسكري ومن سلالة أهل البيت، وعميد الأسرة بعد وفاة الحسن، ويصدق رجل أجنبي عن أهل البيت، وهو متهم في دعواه، لأنه يجبر المصلحة لنفسه من المال والجاه باسم البابية، ومن هذا شأنه ألا يشك في قوله وترد شهادته؟! ولموقف جعفر المتميز ضد محاولات الرموز الشيعية اختراع ولد لأخيه، ضاق الشيعة ذرعاً بأمره، حتى لقبوه «بجعفر الكذاب» ووضعوا روايات نسبها لأوائل أهل البيت تنبأً بالغيب فتحدث بما سيقع من جعفر، وتندد به. فنسبوا للسجاد أنه قال: «كأنني بجعفر الكذاب قد حمل طاغية زمانه، على تفتيش أمر ولي الله المغيب في حفظ الله جهلاً منه بولادته، وحرصاً على قتله إن ظفر به طمعاً في ميراث أبيه حتى يأخذه بغير حقه.»

نلاحظ في هذه الرواية أنهم اتهموا جعفرًا بأنه أنكر ولادته طمعاً في الميراث، على حد المثل القائل: رمتني بدائها وانسلت، ذلك أن صانعي هذه الروايات هم الذين ادعوا الولد وقالوا ببابيته حرصاً على

ذیل این روایت با هم تناقض دارد؛ زیرا در عین حال که می‌گوید: جعفر از فرزند آگاهی نداشت، در ادامه می‌افزاید: او بر کشتن فرزند حریص بود. پس اگر از وجود فرزند اطلاع نداشت، چگونه بر کشتن او حریص بود؟ پس بین که آن‌ها چگونه از عثمان بن سعید دفاع می‌کنند و به جعفر تهمت می‌زنند و با این وجود مدعی‌اند که شیعه آل‌البیت هستند!

و جعفر تنها کسی از خاندان رضا نیست که این ادعا را انکار می‌کند؛ بلکه از روایات شیعه روشن می‌شود که این انکار از ناحیه بیت آن فرزند پنداری و عموزادگانش هم بوده است. برای نکته، این جریان که در کتاب‌های شیعه آمده دلالت دارد که از اسحاق بن یعقوب روایت شده است که: «از محمد بن عثمان عمری خواستم کتابی را که در آن برخی از سؤال‌های مشکلم را نوشته بودم به دست حضرت برساند. پس توییعی از سوی سرورمان صاحب‌الزمان به این مضمون صادر شد که: اما آن چه تو - که خداوند راهنمایی‌ات کند - درباره انکار ما توسط اهل‌بیتمان و عموزادگانمان پرسیده بودی، پس بدان که بین خداوند بلندمرتبه و هیچ کس خویشاوندی نیست و هر کس مرا انکار کند از من نیست و راهش راه فرزند نوح است؛ اما جریان عمومیم جعفر و فرزندانش جریان برادران یوسف است...»

الأموال - كما سلف - كذلك فإن الرواية تتناقض حينما تقول بأن جعفرًا يجهل ولادته، ثم تقول بأنه يحرص على قتله، فإذا كان يجهل أنه ولد له ولد فكيف يحرص على قتل مجهول وجوده؟! ثم انظر كيف يدافعون عن عثمان بن سعيد، ويتهمون جعفرًا وهم يدعون التشيع للآل.

وليس جعفر هو وحده من أسرة الرضا الذي ينكر هذه الدعوى. بل يظهر من روايات الشيعة أن الإنكار كان من بيت الولد المزعوم ومن بني عمه، يدل على ذلك ما جاء في كتب الشيعة «عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه مسائل أشكلت علي، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان صلى الله عليه: أما ما سألت عنه أرشدك الله من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا وبني عمنا. فأعلم أنه ليس بين الله عز وجل وبين أحد قرابة، ومن أنكرني فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح، وأما سبيل عمي جعفر وولده فسبيل أخوة يوسف...».

این روایت بر این نکته دلالت دارد که انکار وجود فرزند از جانب اهل بیت و عموزاده‌ها بوده و ادعای وجود فرزند از خارج بوده... با این وجود کدام سزاوار تصدیقند؟ آیا شریف‌ترین اهل بیت تکذیب می‌شود و روغن فروشی که شأنی در دین و دانش و نسب و مقام و ریشه ندارد تصدیق می‌گردد؟

گاهی گفته می‌شود خاندان و عموهای او در صدد مستور کردنش بوده‌اند تا جاننش محفوظ بماند، ولی توقیعی که از منتظر پنداری صادر شده، بر این مطلب دلالت دارد که انکار آن‌ها واقعی بوده است؛ چرا که آن‌ها را همچون پسر نوح کافر خوانده است؛ زیرا میان خداوند و هیچ کس قرابتی نیست. افزون بر این که مذهب آن‌ها بر این استوار است که قرابت امامانشان با پیامبر به آنان این منزلت را داده است.

همچنین حمله آن‌ها به جعفر و دادن لقب کذاب به او و متهم کردن او به هر عیب و منقصتی بر این دلالت دارد که انکار جعفر واقعی بوده است. به همین دلیل مدعیان وجود فرزند، روایاتی که به جعفر و اهل بیت منتظر و عموزادگان می‌تازد را جعل کردند و از انکار آن‌ها نفرت دارند و کینه‌هایشان را بر آن‌ها فرو می‌ریزند. این موضع آن‌ها در آن زمان تأثیر خود را گذاشت؛ زیرا همچنان که بزرگشان - نعمانی و دیگران - گواهی داده‌اند، همه شیعیان به جز اندکی در این ادعا تردید کردند.^۱

فیدل هذا علی أن إنكار وجود الولد صدر من أهل بيته وعمومته، والدعوى جاءت من الخارج... فأيهما أقرب للتصديق؛ أي كذب أشرف أهل البيت، ويصدق سمان لا يعرف له شأن في دين ولا علم ولا نسب ولا مقام ولا أصل؟!

وقد يقال بأن أهل بيته وعمومته يتسترون عليه صيانة له، لكن التوقيع الصادر عن المنتظر المزعوم يدل على أن الإنكار حقيقي لأنه يحكم عليهم بأنهم كابين نوح في الكفر، إذ ليس بين الله وبين أحد قرابة، مع أن مذهبهم قائم على أن قرابة أئمتهم من الرسول ﷺ هي التي خولتهم تلك المكانة... كذلك حملتهم على جعفر ووصفه «بالكذاب» ورميه بكل عيب ونقيصة يدل على أن الإنكار من أسرة الحسن حقيقي، ولذلك صنع أصحاب هذه الدعوة تلك الروايات التي تهجم جعفرًا، وأهل بيت المنتظر وبني عمه وتندد بإنكارهم وتفيض بالحقد عليهم. وقد كان لموقفهم أثره في ذلك الوقت، حيث شك جميع الشيعة في هذه الدعوى إلا القليل، كما شهد بذلك شيخهم النعماني وغيره.

نقد و بررسی سندی

روایات متعددی بر تکذیب وجود امام مهدی علیه السلام از سوی جعفر دلالت دارند که پیش از این درباره آن گفت و گو شد.

نقد و بررسی محتوایی

سخنان قفاری را در چند محور می توان خلاصه کرد:

۱. این که چرا سخن عثمان بن سعید بر جعفر ترجیح داده شد؛
۲. روایاتی که جعفر را مذمت کرده اند جعلی هستند؛
۳. شیعه حرمت اهل بیت را شکسته است.

پاسخ شبهه اول

پاسخ این پرسش که چگونه می توان سخن جعفر را به دلیل غیر معصوم بودنش نپذیرفت، اما سخن عثمان بن سعید را با این که او نیز معصوم نبود را می توان قبول کرد در بخش های گذشته بیان شد و توضیح داده شد که اساساً جریان غیبت امام مهدی علیه السلام از جمله آموزه هایی بود که ده ها سال پیش از تولد آن حضرت صدها روایت درباره اش وجود داشت و ده ها کتاب با عنوان «الغیبة» درباره آن نگاشته شده بود. اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام نیز تا پیش از شهادت آن حضرت، بر تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام اتفاق نظر داشتند و عثمان نیز شخصیت ناشناخته ای نبود که به یک باره ادعای نیابت کند؛ بلکه او سال های متمادی توفیق خدمت گزاری به آستان مقدس امام هادی و امام عسکری علیه السلام را داشت و در میان شیعه به عظمت شناخته می شد و در راست گویی و امانت داری اش تردیدی وجود نداشت. به همین دلیل در زمانی که عهده دار مقام نیابت بود، هیچ کس با او به مخاصمه برنخواست. بنابراین روشن است که با این اوصاف، مقبولیت اندیشه غیبت امام مهدی علیه السلام از

سنخ ترجیح سخن یک نفر بر سخن شخص دیگر نیست، بلکه در یک سو مجموعه‌ای از روایات و گزارش‌ها و شواهد و قراین وجود دارد و در طرف مقابل، ادعای یک نفر که عالی‌ترین دفاعی که از او می‌توان کرد - همچنان که قفاری چنین کرده - انتساب او به خاندان اهل بیت است و اهل نظر نیک می‌دانند که بر اساس ضوابط اسلامی، صرف انتساب فامیلی به خاندان وحی چیزی را ثابت نمی‌کند؛ به ویژه این که سخن او مخالف صدها روایت و گزارش و شواهد و قراین باشد و آنچه در بخش‌های پیشین گذشت، برای خواننده بصیر کافی است.

پاسخ شبهه دوم

۱. قفاری روایاتی که در نکوهش جعفر وارد شده است را ساخته و پرداخته عالمان شیعه دانسته و البته برای ادعای بزرگ خود حتی کوچک‌ترین دلیلی اقامه نکرده است. خوانندگان بصیر می‌دانند که اتهام جعل و تزویر، معونه چندانی نمی‌برد و راحت‌ترین ابزاری است که برای خراب کردن طرف مقابل می‌توان به کار گرفت؛ اما مشکل به کارگیری این ابزار، این است که همچون شمشیری دولبه، گاه دست خود انسان را نیز می‌برد؛ چرا که اگر بتوان به همین راحتی و بدون کوچک‌ترین دلیلی این همه روایت را ساختگی خواند و عالمان شیعه را جعلان حدیث معرفی کرد و از توطئه و تبانی پشت پرده آن‌ها داستان‌سرایی نمود، همه این اتهامات را به عالمان اهل سنت نیز می‌توان نسبت داد و آقای قفاری نیک می‌داند که بیرون آمدن از این چاه ویلی که خود کنده است، داستان همان سنگی خواهد شد که یک دیوانه در چاهی می‌اندازد و صد عاقل از بیرون آوردنش ناتوانند. بنابراین اولین مشکل این بخش از سخنان قفاری این است که بر مدعای بزرگ خود کوچک‌ترین دلیلی اقامه نکرده است.

۲. پاسخ دوم ادعای قفاری این است که اساساً این ادعای او ریشه در ادعاهای پیشینش - یعنی مجعول بودن نهاد وکالت - دارد؛ بدین معنا که وقتی او مدعی است

عده‌ای شیاد به طمع ثروت مدعی وجود فرزند شدند و ادعای نیابت کردند، طبیعی است که روایات مربوط به جعفر را دروغ و جعلی بخوانند. البته پیش از این، قراین و شواهدی که اثبات کننده صحت ادعای نواب بود به تفصیل بیان شد و با این وجود، راهی جز پذیرش روایات نکوهش جعفر وجود نخواهد داشت. به تعبیر دیگر، اگر قفاری بخواهد اثبات کند که روایات نکوهش جعفر جعلی هستند، باید تمام دلایل و قراینی که بر تولد امام مهدی علیه السلام دلالت داشتند و نیز تمامی قراینی که بر صحت ادعای نواب دلالت می‌کردند را یک به یک نقد و رد کند و تنها در این صورت خواهد توانست ادعای مجعول بودن روایات نکوهش جعفر را اثبات نماید. البته این مطلبی است که قفاری نه آن را اثبات کرده و نه می‌تواند اثبات کند.

پاسخ شبهه سوم

سومین مطلبی که در سخنان او به شکلی برجسته مطرح شده است، تأکید و اصرار بیش از اندازه‌اش بر مسئله پیوندهای خانوادگی و فامیلی است؛ این که جعفر از اهل بیت است و شیعیان با کذاب خواندن او حرمت اهل بیت را شکسته‌اند و... افزون بر این که این طرز تفکر قفاری ریشه در عقاید جاهلی او دارد که قرآن بیش از ۱۴۰۰ سال پیش بر آن خط بطلان کشید و با لعن ابولهب - عموی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله -^۱ نشان داد که گاه نزدیک‌ترین افراد به مردان الهی، دورترین افراد از آن‌ها هستند و گاه ندای حجت‌های خداوند از هزاران فرسنگ دورتر در گوش‌های انسان‌های پاک سیرت می‌نشیند؛ اما همین ندا کمترین موجی در سامعه نزدیک‌ترین نزدیکان ایجاد نمی‌کند.^۲ بنابراین برای تشخیص حق و باطل نمی‌توان به پیوندهای

۱. «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ» (سوره مسد، آیه ۱)

۲. برداران یوسف علیه السلام از دیگر نمونه‌های قرآنی مطلب پیش‌گفته‌اند که با وجود پیوند نزدیکی که با برادرشان - یوسف پیامبر علیه السلام - داشتند، با او به صورتی ناشایست رفتار کردند و با این وجود که خود می‌دانستند یوسف علیه السلام زنده است پدر را - که پیوسته چشم انتظار آمدن یوسف بود - ملامت می‌کردند.

قومی و قبیله‌ای اعتماد کرد و اساساً حق و باطل را نمی‌توان با افراد شناخت؛ بلکه این افرادند که میزان راستی و درستی‌شان با نسبتی که با حق دارند روشن می‌شود. افزون بر آن چه گفته شد، باید گفت قفاری که این چنین سینه‌چاک اهل بیت شده و از مخالفت شیعه با جعفر برآشفته گردیده، گویا فراموش کرده است امام حسن عسکری علیه السلام که به صورت مکرر از تولد و غیبت فرزندشان سخن گفته بودند و حضرت حکیمه که شاهد تولد امام مهدی علیه السلام بودند، نیز از اهل بیت پیامبر گرامی اسلام هستند و اگر سخن اهل بیت بر دیگران ترجیح داشته باشد، سخن پدر و نیز عمه - که به لحاظ زن بودنش از مسئله بارداری و تولد آگاه تر است - بر سخن دیگران ترجیح دارد. بنابراین حتی طبق معیاری که قفاری ارائه کرده است، ادعای تولد فرزند دلایل استوارتری دارد.

بر آن چه گفته شد باید این نکته را افزود که اساساً قفاری و همفکرانش که این چنین از بی‌احترامی شیعه به جعفر به فریاد آمده‌اند و خود را سینه‌چاک و دلدادۀ اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهند، ذره‌ای به خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ارادت ندارند و تظاهر آن‌ها به این مطلب دلیلی جز این ندارد که جعفر در برابر شیعیان موضع گرفت و نغمه مخالفت سرداد.

آن چه مطلب پیش گفته را تأیید می‌کند، این است که بخاری و مسلم - نویسندگان صحیح‌ترین کتاب‌های روایی اهل سنت - از امام حسن مجتبی علیه السلام - سبط پیامبر گرامی اسلام و ریحانه آن حضرت - و امام موسی کاظم و امام علی بن موسی الرضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام - که به اعتراف شیعه و اهل سنت از عالمان و فرهیختگان خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بودند - حتی یک روایت نقل نکرده‌اند. همچنین بخاری از نقل حتی یک حدیث از صادق آل محمد - که صیت علمش جهان را فرا گرفته بود - خودداری کرده است؛ با این وجود آیا می‌توان از ارادت به خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دم زد و بر مخالفت شیعه با جعفر

اشک ماتم ریخت؟!

نکته دیگری که قفاری از آن غفلت کرده، این است که او گمان کرده دلیل مخالفت شیعه با جعفر، اتهام او به داشتن انگیزه‌های مادی است؛ در حالی که اگر شیعیان به ادعای جعفر واقعی ننهاده‌اند، اتهام فساد مالی او نبود، بلکه به این دلیل بود که شیعیان ده‌ها دلیل بر تولد امام مهدی علیه السلام داشتند و پیشوایان معصوم علیهم السلام در صدها روایت از تولد و پنهان‌زیستی آن حضرت سخن گفته بودند و امام حسن علیه السلام مکرر در این باره سخن گفته بودند و به بسیاری از اصحاب مورد اطمینان‌شان فرزند دل‌بند خود را نشان داده یا آنان را مطلع کرده بودند و ادعای جعفر با همه این‌قراین و شواهد در تعارض بود. بنابراین نمی‌توان گفت اگر سخن جعفر به دلیل اتهام به طمع در اموال باطل باشد، ادعای نواب نیز به همین دلیل باطل است.

خبط‌های دیگر قفاری

خبط اول

اشکالی که قفاری به روایت امام سجاد علیه السلام گرفته از یک عرب زبان بسیار عجیب و مایه تأسف است که قفاری حتی از قواعد زبان مادری اش نیز آگاهی ندارد؛ زیرا در این روایت آمده است: «جهلاً منه بولادته و حرصاً علی قتله ان ظفر به». در این روایت «حرصاً علی قتله» به صورت مشروط آمده و مقید به «ان ظفر به» شده است و قتل در صورت دست پیدا کردن با جهل به وجود سازگار است، همچنان که می‌توان گفت «من از این که کسی در این خانه باشد اطلاعی ندارم، اما اگر کسی را در آن جا یافتم او را اکرام می‌کنم.» به تعبیر دیگر، آن‌چه با حرص بر قتل تعارض دارد، یقین به عدم ولادت است، در حالی که طبق این روایت، جعفر از ولادت آگاهی نداشت، نه این‌که نسبت به آن یقین داشته باشد.

خطب دوم

قفاری در پایان این قسمت، از جعفر و فرزندانش با عنوان اشراف اهل البیت یاد کرده و از عثمان بن سعید با عنوان روغن فروشی که جایگاه و اصل و نسبی ندارد! او سؤال کرده است چگونه می‌توان سخن اشراف اهل بیت را بر یک روغن فروش بی‌اصل و نسب ترجیح داد؟

این سخنان صرف نظر از دروغ بودنش^۱ از این نظر مایه تأسف عمیق آدمی می‌شود که چگونه یک دانشمند مسلمان هنوز از القبای آیین مقدس اسلام بی‌اطلاع است؟! این مطلب که در اسلام، شرافت به اصل و نسب آدمی نیست و تنها تقوای الهی است که انسان را در جایگاهی برتر از دیگران می‌نشانند، از ابتدایی‌ترین آموزه‌های دین اسلام است و به همین دلیل بلال - برده سیاه حبشی - به وسیله اسلام به چنان عزت و عظمتی نایل می‌شود که ابوسفیان‌ها و ابولهب‌ها و دیگر اشراف زادگان عرب اصیل قریشی به گرد پایش هم نمی‌رسند و معلوم نیست قفاری در چه فضایی رشد کرده و چگونه تربیت شده و چه تفکرات و اعتقاداتی بر وجود او حکم می‌راند که هنوز نتوانسته است به این آموزه‌های زیبا و دلنشین ایمان واقعی بیاورد!

خطب سوم

قفاری در ادامه از ترجیح سخن صحابی خاص امام هادی و امام حسن عسکری علیه‌السلام بر ادعای جعفر برآشفته است. او باید پاسخ دهد چرا اسلاف او از ترجیح سخن خلیفه اول بر سخن اشرف اهل بیت، پاره تن پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تنها یادگار آن حضرت، حضرت زهرا علیها‌السلام برنیاشفتند؟ طبق آن چه در منابع اهل سنت

۱. چرا که در هیچ‌یک از کتاب‌های شیعه و اهل سنت حتی کوچک‌ترین کلمه‌ای در مدح و بزرگداشت جعفر وجود ندارد و از سوی دیگر، در منابع شیعه روایات متعددی در وصف عثمان بن سعید و عظمت مقام او وارد شده است. بنابراین نه جعفر اشرف اهل بیت است و نه عثمان بن سعید مردی است که شأنی در علم و دین ندارد.

آمده است، هنگامی که پیامبر گرامی اسلام ﷺ رحلت فرمودند، حضرت فاطمه علیها السلام به عنوان تنها یادگار آن حضرت از ابوبکر تقاضا کرد فدک را - که میراث به جای مانده از پدر بزرگوارشان بود - به ایشان برگرداند؛ اما خلیفه با این استدلال که از پیامبر اسلام شنیدم: «لا نورث ما ترکنا صدقة»، از دادن فدک امتناع ورزید و آن حضرت به همین دلیل تا آخر عمر با ابوبکر سخن نگفت.^۱ نویسندگان سنی مذهب نیز تقاضای حضرت فاطمه علیها السلام برای بازپس گیری فدک را این گونه توجیه کرده اند که ایشان از روایت مورد نظر ابوبکر آگاهی نداشته است.^۲

حال با مقایسه این ماجرا با ماجرای جعفر به نکات جالبی می توان دست یافت. در این ماجرا دختر پیامبر اسلام ﷺ و اشرف اهل بیت علیهم السلام ادعای ارث دارد و در مقابل، یکی از صحابی پیامبر ﷺ این ادعا را بی مورد می داند و استدلال او این است که من از پدرت چیزی شنیده ام که تو نشنیده ای (انا لانورث ما ترکنا صدقة)! و هیچ کس زبان به اعتراض نمی گشاید که این کار، تکذیب اشرف اهل بیت و تنها یادگار پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. در ماجرای نزاع جعفر با عثمان بن سعید نیز جعفر - یکی از اهل بیت - مدعی می شود امام حسن عسکری علیهما السلام فرزندی نداشته و عثمان بن سعید - یکی از صحابه ویژه آن حضرت - این ادعا را بی مورد دانسته و می گوید: «من از برادرت امام حسن علیهما السلام شنیدم که فرزندی دارد، حتی او را دیدم.» صدها روایت و قرینه نیز وجود فرزند را تأیید می کنند. حال چرا ترجیح سخن عثمان بن سعید بر سخن جعفر تکذیب اشرف اهل بیت علیهم السلام و بی حرمتی به خاندان پیامبر اسلام ﷺ قلمداد می شود، اما ترجیح ادعای ابوبکر بر سخن حضرت فاطمه علیها السلام که با غضبناک شدن بر خلیفه اول و خودداری از سخن گفتن با او ادعایش را بی اساس و روایتش را جعلی خواندند، بی حرمتی به اهل بیت علیهم السلام و تکذیب اشرف خاندان پیامبر گرامی

۱. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۳.

۲. عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۱۹.

اسلام ﷺ نیست؟ منصفان در این باره خود قضاوت خواهند کرد!

خطب چهارم

ادعای مضحک دیگری که قفقاری از سرناچاری آن را در پاورقی آورده است، وجود اسماء یهودی در روایات مربوط به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه است. گویا قفقاری می خواهد آن را دلیلی بر پیوند شیعه و یهود به شمار آورد. البته اگر قفقاری به لوازم سخن خود ملتزم باشد، اسلاف او بیش از شیعیان در معرض این اتهام قرار خواهند داشت؛ زیرا در منابع دست اول اهل سنت از این دست از اسامی فراوان وجود دارد؛ شخصیت هایی با نام هایی چون سلیمان بن داود، موسی بن عمران، یوسف بن یعقوب و...^۱ که از محدثان اهل سنت بوده اند و بسیاری از روایات اهل سنت از زبان آنان نقل شده است.

شبهه ۸۱. انکار وجود فرزند از سوی پدر

قفقاری این بخش از کتاب خود را این گونه پایان می دهد:

* افزون بر تمام آنچه گذشت، خود حسن عسکری - که این فرزند به او نسبت داده می شود - این مطلب را انکار کرد؛ زیرا - همچنان که کلینی در *کافی* و ابن بابویه در *اکمال الدین* و دیگران روایت کرده اند - در بیماری منجر به وفاتش به مادرش وصیت کرد و تصدی امور اوقاف و صدقات را به او سپرد و بزرگان دولت و قضات را بر آن شاهد گرفت، در حالی که اگر او فرزندی داشت که امام مسلمین و دارای چنین

۱. *صحیح البخاری*، ج ۲، ص ۳۲ و ۱۴۸، ج ۳، ص ۱۵۴، ۱۸۸، ۲۰۳، ج ۵، ص ۷؛ *صحیح مسلم*، ج ۱، ص ۸۳، ج ۴، ص ۶۸ و ۱۴۴.

* وعلاوة على ذلك كله فإن الحسن العسكري نفسه المنسوب له هذا الولد قد نفى ذلك وأنكره حيث أسند وصيته في مرضه الذي توفي فيه إلى والدته، وأوكل لها النظر في أوقافه وصدقاته وأشهد على ذلك وجوه الدولة وشهود القضاء، كما يروي ذلك الكليني في *الكافي*، وابن بابويه في *إكمال الدين* وغيرهما، ولو كان له ولد هو إمام المسلمين، يحمل تلك الأوصاف الكاملة ←

اوصاف کامل و خارق العاده ای بود، نمی توانست جز او را وکیل خود نماید. پس کسی که خود وکیل و رئیس امت و مایه امنیت هستی و مردم است، با وجود غیبتش از تصدی امور اوقاف و صدقات پدرش ناتوان نیست؛ و چون چنین نکرد، معلوم می شود که اصلاً فرزندی نداشته است.

و با وجود این گواهی عملی، جایی برای این سخن طوسی: «حسن این کار را به هدف پنهان نگاه داشتن تولد فرزندش و مخفی کردن او از سلطان وقت انجام داد» باقی نمی ماند؛ چرا که این سخنی بدون دلیل است. بنابراین بطلان وجود داشتن او و آثاری که بر آن مترتب است آشکار می شود.

این گواهی اهل سنت و بیشتر فرقه های شیعه و نقیب خاندان ابوطالب و خانواده آل بوطالب و برادرش جعفر و حسن عسکری است و تمام این گواهی ها و شواهد، ادعای وجود فرزند را نفی می کند و ادعای باییت و ملاقات اجانبی که دورند را رد می نماید، چه رسد به این که چنین شخصیتی بر فرض این که وجود داشته باشد زنده ماندنش در طول صدها سال بعید است و اگر خداوند به سبب نیاز مردم، عمر کسی را طولانی می کرد، عمر پیامبرش را طولانی می نمود، همچنان که ابوالحسن رضا گفته است. و در طول این مدت، کسی از مکان و محل اقامتش اطلاعی ندارد و هیچ

والخارقة لما وسعه إلا توكيله، فمن هو وكيل ورئيس على الأمة، ومن هو أمان للكون والناس لا يعجزه مع غيبته أن يقوم بأعباء النظر على أوقاف أبيه وصدقاته... فلما لم يفعل دل على أنه لا ولد له أصلاً. وليس ينال من هذه الشهادة العملية للحسن العسكري قول الطوسي: إن الحسن فعل ذلك قصداً إلى إخفاء ولادة ابنه وستراً له عن سلطان الوقت، لأن هذا القول دعوى بلا برهان. وبهذا يثبت بطلان وجوده، وبطلان ما ترتب على ذلك.

ف هذه شهادة أهل السنة، وأكثر فرق الشيعة، ونقابة آل أبي طالب، وأسرة آل أبي طالب وأخيه جعفر، والحسن العسكري، وكل هذه الشهادات والبيانات تنفي دعوى الولد، وهي ترد دعوى الأجانب البعداء في نواياهم ممن ادعى البابية والمشاهدة. فكيف إذا أضيف إلى ذلك استبعاد بقائه - على فرض وجوده - مئات السنين ولو مد الله في عمر أحد من خلقه لحاجة الناس إليه لمد في عمر رسول الله ﷺ كما قال أبو الحسن الرضا، وهو مع طول هذه المدة لا يعرف أحد مكانه، ولا يعلم مستقره ومقامه، ولا يأتي بخبره ←

شخص قابل اطمینانی خبری از او نیاورده است و هرکس که به دلیل ترس بر خود یا دیگر اغراض از ستمگری پنهان شده باشد، مدت پنهان شدنش اندک است و از همگان نیز مخفی نمی شود.

و چگونه کسی که اولین مسئول امت است در این مدت طولانی غیبت کرده است؟ آیا این دلیل روشن و آشکاری بر این نیست که داستان غیبت، افسانه ای از افسانه هایی است که مزدوران و زندیقان و کینه ورزان ساخته اند؟

به نظر می رسد طرح این ادعا به انگیزه های مادی و سیاسی بوده است؛ میل به به چنگ آوردن ثروت و نابود کردن دولت اسلامی، دو هدف اصلی ابداع این اندیشه بوده اند؛ زیرا همچنان که در کتاب های شیعیان اثناعشری آمده است و ما پیش از این بیان کردیم، پول، جهت گیری های فرقه های شیعه را مشخص می کرد و دلیل نزاع ها و اختلافاتشان بود.

همچنین ماجرای امامت و خلافت سخن این گروه های شیعی است و آن ها بر این مدار سیر می کنند و ابداع اندیشه امام غایب آن ها را از اهل بیت جدا کرده و ریاست را به دستشان می سپارد و آن ها برای دستیابی به این هدف، متحمل مشقت فکر و کنکاش و تأمل نشدند؛ چرا که آن را در دین مجوس یافته بودند و همچنان که

من یوثق بقوله. وكل من اتفق له الاستتار عن ظالم لخوف منه على نفسه أو لغير ذلك من الأغراض يكون مدة استتاره قريبة، ولا يخفى على الكل.

وکیف یغیب المسؤول الأول عن الأمة هذه الغيبة الطويلة؟ أليس هذا كله دليلاً واضحاً جليلاً على أن حكاية الغيبة أسطورة من الأساطير التي صنعها المرتزقة والزنادقة والحاقدون؟!

ویدوأن هذه المقالة كان الدافع وراءها مادياً وسياسياً، فالرغبة في الاستئثار بالأموال، ومحاولة الإطاحة بدولة الخلافة كانا هدفين أساسيين في اختراع هذه الفكرة، والدليل على ذلك أن لغة المال تسود توجيهات الفرق الشيعية، وهي مصدر نزاعهم واختلافهم، كما حفظت نصوص ذلك كتب الأثني عشرية - كما مر -.

كذلك فإن قضية «الإمامة والخلافة» هي حديث هذه الخلايا الشيعية وهم في فلکها یسیرون... وابتداع فكرة الإمام الخفي يخلصهم من أهل البيت، ويجعل الزعامة في أيديهم. ولم يتكلفوا شيئاً من

گذشت، مجوس بر این باور بودند که منتظری دارند که زنده باقی و مهدی است.^۱

نقد و بررسی

در واقع بیشتر این بخش از سخنان قفاری - که آخرین قسمت از نوشته او در بخش «المهدية والغيبة» است - چیزی جز تکرار شبهات پیشین نیست که در بخش های گذشته به تفصیل به آن ها پاسخ داده شد و خوانندگان گرامی را به مباحث پیش گفته ارجاع می دهیم؛ ادعاهایی همچون غیرممکن بودن عمر طولانی امام مهدی علیه السلام، ابداع اندیشه غیبت به انگیزه منافع مادی یا اغراض سیاسی، ریشه داشتن این تفکر در آیین مجوس و...

اما به این شبهه که امام حسن عسکری با وصیت نکردن به فرزندش، خود وجود او را نفی کرده است، شیخ مفید بیش از هزار سال پیش پاسخ گفته است.^۲ در پاسخ آن به اجمال چنین می توان گفت که این استدلال که امام حسن علیه السلام مادر خود را وصی خویش قرار دادند و نه فرزندشان را، پس آن حضرت وجود فرزند برای خود را انکار کرده اند، هم بر مبنای شیعه باطل است و هم بر مبنای اهل تسنن؛ زیرا اگر قفاری از منظر یک سنی به این ماجرا نگاه کند و به امامت الهی و عصمت امام مهدی علیه السلام اعتقاد نداشته باشد، طبیعی است که در نظر او یک کودک خردسال نمی تواند وصایت کسی را بر عهده گیرد؛ بنابراین به صورت طبیعی امام حسن علیه السلام نمی توانست به فرزند خردسال خود وصیت کند؛ در نتیجه از وصیت آن حضرت به مادر گرامی شان نمی توان چنین برداشت کرد که پس آن حضرت فرزند نداشته اند. اگر آقای قفاری از منظر یک شیعه به این ماجرا نگاه کند، باز امام عسکری علیه السلام

عناء التفكير والبحث والتأمل للوصول إلى هذه الغاية، إذ إنهم وجدوا هذه الفكرة في الديانة المجوسية، ذلك أن «المجوس» تدعي أن لهم منتظراً حياً باقياً مهدياً... - كما مر -.

۱. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۹۸-۱۱۰۰.

۲. الفصول العشرة، ص ۶۹.

نمی توانستند به فرزندشان وصیت کنند؛ البته نه به دلیل خردسال بودنشان، بلکه به این دلیل که وصایت به امام مهدی علیه السلام منجر به اطلاع حکومت وقت از تولد آن حضرت می شد و در نتیجه جان ایشان به خطر می افتاد. بنابراین طبیعی بود که امام حسن علیه السلام در وصیت خود نامی از فرزند دلبندها به میان نیاورند.^۱ عجیب این است که قفاری به استناد ماجرای یادشده مدعی شده است امام حسن عسکری علیه السلام منکر وجود فرزند برای خود بوده است؛ اما او از دهها روایتی که از آن حضرت صادر شده و در آنها به مسئله تولد فرزندشان تصریح گردیده - که برخی از این روایات در بخش های گذشته بیان شد - ذکری به میان نیاورده است.

وی در نقد این سخن شیخ طوسی که علت وصیت نکردن امام حسن به فرزندشان مخفی نگه داشتن ایشان از حکومت بوده است، می نویسد: «این ادعایی بدون دلیل است.» حال از آقای قفاری می پرسیم مقصود او از دلیل چیست؟ اگر مقصودش این است که شیخ طوسی باید بر مدعای خود از منابع اهل سنت دلیل بیاورد، افزون بر این که از روش خود - که نقد شیعه بر اساس مقبولات شیعه است - عدول کرده، از اساس چنین سخنی نامعقول و التزام ناپذیر است؛ زیرا هیچ گاه نمی توان توقع داشت طرف داران یک مذهب، باورهایشان را بر اساس مبانی دیگران به کرسی بنشانند، هم چنان که نمی توان از اهل سنت توقع داشت برای اثبات تک تک باورهایشان از منابع شیعه دلیل آورند. البته مذهب شیعه این افتخار را دارد که می تواند بسیاری از معتقدات خود را حتی بر اساس منابع و مقبولات اهل سنت اثبات نماید؛ مانند آن چه علامه امینی در کتاب *الغدير* انجام داده است. همچنین اگر مقصود او از دلیل این است که شیخ طوسی باید از منابع شیعه بر مدعای خود

۱. گواه روشنی که نشان می دهد این رفتار امام حسن جنبه تقیه ای داشته، این است که آن حضرت در این وصیت خود بزرگان حکومت و قضاوت را شاهد می گیرد و نه اصحاب خود را. این نشان می دهد مقصود آن حضرت این بوده است که در نظر حکومت این تلقی را به وجود آورد که من فرزندی ندارم.

دلیل اقامه کند، این سخن حقی است و البته در منابع شیعه برای اثبات این مدعا شواهد فراوانی وجود دارد؛ از جمله نوبختی - نویسنده کتاب *فرق الشیعة* که معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده است - در این باره چنین می نویسد:

ما در برابر امام پیشین و امامتش سر تسلیم فرود می آوریم و به رحلت او اقرار می کنیم و اعتراف می کنیم که او از صلحش جانشینی دارد که به جای او نشسته است و همو امام پس از اوست... و نام بردن او و پرسش از مکانش جایز نیست تا این که برای آن دستوری برسد؛ چرا که او - درود خداوند بر او باد - پوشیده، ترسان و مستور به ستر خداوند متعال است و بر ما نیست از آن پرس و جو کنیم، بلکه این کار روا نیست و حرام است؛ چرا که آشکار کردن آن چه از ما پوشیده شده باعث ریختن خون او و خون ما می شود و در پوشیده ماندن آن و لب فرو بستن از آن، خون ایشان و خون ما محفوظ می ماند... و اباعبدالله الصادق در حالی که امرش آشکار بود و مکانش معلوم بود و نسبش بر کسی پوشیده نبود و تولدش مخفی نبود و یادش میان خاص و عام رایج و مشهور بود می فرمود: «هر کس مرا به نامم بخواند لعنت خداوند بر او باد!» و گاه یکی از شیعیانش او را ملاقات می کرد و از او رخ برمی گرفت. و روایت شده است که مردی از شیعیانش در راه با ایشان مواجه شد، ولی از آن حضرت رخ برگرفت و سلام نکرد و حضرتش از او تشکر کرد و او راستود و به او فرمود: «ولی فلانی مرا دید و بر من سلام کرد و کار نیکویی انجام نداد» و او را نکوهش کرد و آن را ناپسند دانست... پس در زمان ما چگونه جایز باشد با وجود شدت جست و جو و ظلم سلطان و رعایت نشدن حقوق امثال آنها از سوی سلطان با آنچه که از صالح بن وصیف به آن حضرت (امام حسن عسکری علیه السلام) رسید و ایشان را به زندان انداخت و او کسی که خبرش و نامش آشکار نشد و ولادتش مخفی بود را معرفی کرد؟ و روایات فراوانی وجود دارد که ولادت قائم بر مردم مخفی خواهد بود و یادش به فراموشی خواهد رفت و شناخته نخواهد شد...^۱

۱. *فرق الشیعة*، ص ۱۱۷-۱۱۸.

با توجه به آن چه گذشت روشن شد که نه امام حسن علیه السلام وجود فرزند را انکار کرد و نه بنی هاشم و نه اکثر شیعیان و انکار اکثریت اهل سنت نیز نمی تواند دلیلی علیه شیعه باشد، همچنان که انکار جعفر و تعداد معدودی از فرزندان او نمی تواند چیزی را ثابت کند؛ زیرا با وجود اعتراف کسانی همچون پدر، عمه و کنیزان و خادمانی که در بیت امام حسن علیه السلام حضور داشتند و از اخبار آن آگاه بودند و نیز اصحاب ویژه امام حسن علیه السلام و بلکه اکثریت شیعه، مخالفت جعفر - که از قضا روابط مناسبی با امام حسن علیه السلام نداشت و طبیعتاً از اخبار بیت آن حضرت بی اطلاع بود - و نیز مخالفت فرزندان جعفر قدر و اندازه ای نخواهد داشت؛ زیرا به تعبیر ابن قبه اگر حق جز با دلیلی که بر آن اتفاق نظر باشد ثابت شدن نباشد، هیچ حقی ثابت نخواهد شد. خوانندگان گرامی می توانند تفصیل این مطالب را در بخش های گذشته مرور کنند.

و اما این پرسش که چگونه اول مسئول امت در طول این مدت طولانی رخ از امت نهان کرده است، همچنان که پیش از این گذشت بیش از این که متوجه امام مهدی علیه السلام باشد، متوجه کسانی است که این وضعیت را به وجود آورده اند. اگر آن حضرت با میل و رغبت، زندگی پنهانی خود را در پیش می گرفت، این سؤال به صورت طبیعی متوجه ایشان بود؛ اما گویا قفاری این نکته را فراموش کرده است که به باور شیعه، غیبت امام امری اضطراری و ناخواسته است که برخلاف میل آن حضرت به ایشان تحمیل شده است. بنابراین از این ناحیه بر آن حضرت ایرادی وارد نیست.

خاتمه

آن چه گذشت نقد و بررسی ۸۱ شبهه مطرح شده از سوی دکتر ناصرالقفاری درباره قرائت شیعی اندیشه مهدویت بود. بر اساس آن چه گذشت، روشن شد که:

۱. بسیاری از شبهات قفاری مستند به روایت ضعیف و غیر قابل اعتمادند. بنابراین بسیاری از شبهات او نیاز به پاسخ‌گویی ندارند و حتی آن دسته از شبهاتی که مستند به روایات ضعیفند، قابل دفاع هستند و روایت مربوط به آن را می‌توان به صورت منطقی توضیح داد و تبیین کرد.
۲. در بسیاری از مواقع، وی اشکالات خود را بر مبانی اهل سنت بنیان نهاده است.
۳. او در مواضع متعددی جانب امانت را نگاه نداشته و با تقطیع روایات، کوشیده است از روایات تقطیع شده شبهه‌ای درافکند.
۴. روایات معتبر شیعه درباره امام مهدی علیه السلام و تولد و غیبت آن حضرت - و حتی معظم روایات ضعیف شیعه - منظومه‌ای به هم پیوسته و کاملاً هماهنگ است و اجزای آن کاملاً متناسب با هم و مکمل یکدیگرند و همدیگر را تأیید می‌کنند و هیچ خللی در میان آن‌ها وجود ندارد و هیچ‌یک در تعارض با دیگری نیستند. حتی تعارضات ابتدایی که گاه در میان آن‌ها مشاهده می‌شود، تعارضاتی بدوی است که در نگاه اولیه و بدون تأمل به نظر تعارض می‌آید؛ اما با تأمل روشن می‌شود که این تعارضات بدوی به راحتی قابل حل است. بنابراین تمام شبهات قفاری ضعیف است و به همه آن‌ها می‌توان پاسخ مناسب داد.

در پايان بر درگاه الهی سجده شکر می‌گذارم و بر آستان قطب عالم امکان بوسه
سپاس می‌نهم و امید آن دارم این تلاش ناچیز در نظر عیب پوش آن عزیز مقبول افتد!
از خوانندگان گرامی نیز می‌خواهم عیوب فراوان این نوشته را کریمانه به نویسنده
گوشزد نمایند.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

فهرست منابع

- اثبات الوصية، على بن حسين مسعودى، قم، مؤسسه انصاريان، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
- اثبات الهداة، محمد بن حسن حر عاملی، قم، مكتبة المحلاتی، ۱۳۸۳ق.
- الاحتجاج، احمد بن على طبرسى، نجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
- احكام القرآن، احمد بن على جصاص، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- احكام القرآن، محمد بن ادريس شافعى، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۰ق.
- اختيار معرفة الرجال، محمد بن حسن طوسى، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ق.
- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد)، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- أسد الغابة فى معرفة الصحابة، على بن محمد ابن اثير، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
- الاصابة، شهاب الدين بن حجر عسقلانى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- اصل الشيعة واصولها، محمد حسين آل كاشف الغطاء، قم، مؤسسه الامام على عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- اصول مذهب الشيعة الامامية الاثنى عشرية؛ عرض و نقد، ناصر القفارى، بى جا، انتشارات دارالرضا، بى تا.
- اعتقادات الامامية، محمد بن على بن حسين بن بابويه صدوق، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- اعجاز القرآن، محمد بن طيب باقلانى، مصر، دارالمعارف، چاپ سوم، بى تا.
- اعلام الورى، فضل بن حسن طبرسى، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- الاعلام، خيرالدين زركلى، بيروت، دارالعلم، چاپ پنجم، ۱۹۸۰م.
- اعيان الشيعة، محسن امين، بيروت، دارالتعارف، بى تا.

- *اقبال الأعمال*، على بن موسى حلى (ابن طاوس)، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- *الى المجمع العالمى بدمشق*، عبدالحسين شرف الدين، بى جا، بى نا، بى تا.
- *الامامة والتبصرة*، على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى، قم، مدرسة الامام المهدي، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
- *الانوار اللامعة فى شرح زيارة الجامعة*، عبدالله شبر، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
- *اوائل المقالات*، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد)، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
- *ايضاح الفوائد*، محمد بن حسن فخرالمحققين، قم، بى نا، چاپ اول، ١٣٨٧ق.
- *الايضاظ من الهجعة*، محمد بن حسن حر عاملى، قم، انتشارات دليل ما، چاپ اول، ١٣٨٠ش.
- *بحار الأنوار*، محمدباقر مجلسى، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
- *البحر الرائق*، زين الدين بن ابراهيم ابن نجيم مصرى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
- *البحر المحيط*، ابى حيان اندلسى، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- *بداية المجتهد ونهاية المقتصد*، محمد بن احمد بن رشد الحفيد، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق.
- *البداية والنهاية*، عمادالدين اسماعيل دمشقى (ابن كثير)، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
- *بدايع الصنائع*، ابوبكر كاشانى، پاكستان، المكتبة الحبيبية، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
- *البدر الزاهر فى صلاة الجمعة والمسافر*، حسين على منتظرى، مكتب آية الله العظمى المنتظرى، چاپ دوم، ١٤١٦ق.
- *بصائر الدرجات*، محمد بن حسن صفار، تهران، منشورات الاعلمى، ١٤٠٤ق.
- *بهايى گرى*، احمد كسروى، تهران، انتشارات فرخى، ١٣٤٤ق.
- *تاج العروس*، محمد بن محمد زييدى، تحقيق: على شيرى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- *تاريخ الاسلام*، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، بيروت، دارالكتاب العربى، چاپ اول، ١٤٠٧ق.

فهرست منابع ۵۴۵

- تاريخ الامم والملوك، محمد بن جرير طبرى، بيروت، مؤسسة الاعلمى، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق.
- تاريخ الغيبة الكبرى، سيد محمد صدر، قم، ذوى القربى، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.
- تاريخ اليعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بيروت، دار صادر، بى تا.
- تاريخ بغداد، احمد بن على خطيب بغدادى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- تاريخ سياسى عصر غيبت امام دوازدهم، جاسم حسين، تهران، انتشارات اميركبير، ۱۳۷۷ش.
- تاريخ ما بعد الظهور، سيد محمد صدر، قم، نشر ذوى القربى، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.
- تاريخ مدينة دمشق، على بن حسن بن عساکر، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ق.
- تاريخ، عبدالرحمن بن محمد حصرمى (ابن خلدون)، بيروت، داراحياء التراث العربى، چاپ چهارم، بى تا.
- تحرير الاحكام، حسن بن يوسف حلى، قم، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- تحفة الاحوذى، محمد مباركفورى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- التذكرة فى احوال الموتى وامور الآخرة، محمد بن احمد قرطبى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- تطور الفكر السياسى الشيعى من الشورى الى ولاية الفقيه، احمد الكاتب، بيروت، انتشارات دارالجدید، ۱۹۹۸ ميلادى.
- تعليقة على منهج المقال، وحيد بهبهانى، بى جا، بى نا، بى تا.
- تفسير ابن كثير، عمادالدين اسماعيل دمشقى (ابن كثير)، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
- تفسير ابى السعود، ابى السعود، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- تفسير البحر المحیط، محمد بن يوسف اندلسى (ابن حيان)، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- تفسير البغوى، بغوى، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
- تفسير الثعالبى، عبدالملك بن محمد ثعالبى، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- تفسير الجلالين، جلال الدين سيوطى و جلال الدين محلى، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
- تفسير السمعانى، ابوالمظفر سمعانى، رياض، دار الوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

- تفسير الفخر الرازي، محمد بن عمر فخر رازي، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٣ق.
- تفسير التميمي، علي بن ابراهيم قمى، قم، دارالكتاب، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
- تفسير سمرقندى، نصر بن محمد سمرقندى، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- تلخيص الشافى، محمد بن حسن طوسى، قم، منشورات عزيزى، چاپ سوم، ١٤٩٤ق.
- التمهيد، ابن عبدالبر، مغرب، وزارة عموم الاوقاف و الشؤون الدينية، ١٣٨٧ق.
- تهذيب الاحكام، محمد بن حسن طوسى، تهران، دارالكتب الاسلامية، چاپ سوم، ١٣٦٤ش.
- تهذيب التهذيب، احمد بن على بن حجر عسقلانى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
- جامع البيان، ابن جرير طبرى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق.
- الجامع الصغير، جلال الدين سيوطى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق.
- الجامع لاحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبى، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.
- جواهر الكلام، محمد حسن نجفى، تهران، دارالكتب الاسلامية، چاپ دوم، ١٣٦٥ش.
- حاشية الدسوقى على الشرح الكبير، شمس الدين محمد دسوقى، بى جا، دار احياء الكتب العربية، بى تا.
- حقائق الناضرة، يوسف بحراني، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، بى تا.
- خاندان نويختى، عباس اقبال آشتياني، تهران، انتشارات رشديه، ١٣٤٥ش.
- الخرائج والجرائح، قطب الدين راوندى، قم، مؤسسة الامام المهدي، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
- الخصال، محمد بن على بن حسين بن بابويه صدوق، قم، منشورات جامعة المدرسين، ١٤٠٣ق.
- خلاصة الاقوال، حسن بن يوسف حلى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- الخلاف، محمد بن حسن طوسى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤٠٧ق.
- الدر المختار، محمد علاء الدين حصكفى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق.
- الدر المشور، جلال الدين سيوطى، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
- الدراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية، حسين على منتظرى، قم، المركز العالمى للدراسات الاسلامية، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
- الدرر، ابن عبدالبر، بى جا، بى تا، بى تا.
- دعائم الاسلام، قاضى نعمان مغربى، قاهره، دارالمعارف، ١٣٨٣ق.

فهرست منابع [٥٤٧]

- دقائق التفسير، احمد بن تيميه، دمشق، مؤسسه علوم القرآن، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
- دلائل الامامة، محمد بن جرير طبرى، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ١٤١٣ق.
- الدياتح على مسلم، جلال الدين سيوطى، المملكة العربية السعودية، دار ابن عفان، چاپ اول، ١٤١٦ق.
- ذخيرة المعاد، محمد باقر سبزوای، قم، مؤسسه آل البيت، بى تا.
- ذكر اخبار اصفهان، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانى، ١٩٣٤م، بى نا.
- رجال ابن داود، حسن بن على حلى، نجف، مطبعة الحيدرية، ١٣٩٢ق.
- رجال النجاشى، احمد بن على نجاشى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ پنجم، ١٤١٦ق.
- رجال، محمد بن حسن طوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- الرسائل التسع، جعفر بن حسن حلى، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى، چاپ اول، ١٤١٣ق.
- الرسائل العشر، محمد بن حسن طوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، بى تا.
- رسائل فى الغيبة، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد)، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
- روح المعانى فى تفسير القرآن، سيد محمود آلوسى، بى جا، بى نا، بى تا.
- روضة الطالبين، يحيى بن شرف نووى، بيروت، دارالكتب العلمية، بى تا.
- سازمان وكالت ونقش آن در عصرنامه، محمدرضا جبارى، قم، انتشارات مؤسسه امام خمينى عليه السلام، ١٣٨٢ش.
- سنن ابى داود، ابوداود سجستانى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- السنن الكبرى، احمد بيهقى، دارالفكر، بى تا.
- سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، بيروت، مؤسسه الرسالة، چاپ نهم، ١٤١٣ق.
- سيرة الحلبية، على بن برهان الدين حلبى، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٠ق.
- شهبات وردود، سامى البدرى، بى جا، نشر حبيب، چاپ دوم، ١٤١٧ق.
- شرح اصول الكافى، محمد صالح مازندرانى، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٢١ق.
- الشرح الكبير، ابن قدامه عبدالرحمن، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
- شرح المقاصد فى علم الكلام، تفتازانى، پاكستان، دارالمعارف النعمانية، ١٤٠١ق.

- شرح سنن النسائي، جلال الدين سيوطي، بيروت، دارالكتب الاسلامية، بي تا.
- شرح صحيح مسلم، محيي الدين نووي، بيروت، دارالكتب العربي، ١٤٠٧ق.
- شرح نهج البلاغه، عزالدين بن ابى الحديد شيباني، دار احياء الكتب العربية، چاپ اول، ١٣٧٨ق.
- شواهد التنزيل، عبيدالله حسكاني، مجمع احياء الثقافة، چاپ اول، ١٤١١ق.
- الشيعة فى الميزان، محمدجواد مغنیه، بيروت، دارالتعارف، چاپ چهارم، ١٣٩٩ق.
- صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، ١٣٦٥ش.
- صحيح مسلم، ابوالحسين مسلم بن الحجاج قشيري نيشابورى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- الصحيفة السجادية، قم، مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ١٤١١ق.
- الصراع بين الاسلام والوثنية، عبدالحسين امينى، بي جا، بي نا، بي تا.
- صلاة الجمعة دراسة فقهية وتاريخية، عزالدين رضائزاد، قم، مؤلف، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- صلة تاريخ الطبرى، عريب بن سعد قرطبي، بيروت، مؤسسة الاعلمى، بي تا.
- الصواعق المحرقة على اهل الرضى والضلال والزندقه، احمد بن محمد بن حجر هيثمى، لبنان، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- طرائف المقال، على اصغر بروجردى، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- عبدالله بن سبا، مرتضى عسكرى، مجمع علمى اسلامى، چاپ چهارم، ١٣٧٠ش.
- علل الشرايع، محمد بن على بن حسين بن بابويه صدوق، نجف اشرف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ق.
- عمدة القارى، محمود بن احمد عينى، بيروت، داراحياء التراث، بي تا.
- عون المعبود، محمد عظيم آبادى، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤١٥ق.
- عيون المعجزات، حسين بن عبدالوهاب، نجف، محمدكاظم الشيخ صادق الكنتبى، ١٣٦٩ق.
- الغدير، عبدالحسين، امينى، تحقيق: ابراهيم بهادرى، اشراف: جعفر سبحانى، بيروت، دارالكتب العربى، چاپ چهارم، ١٣٩٧ق.
- الغيبة للحجة، محمد بن ابراهيم نعمانى، تحقيق: فارس حسون، قم، انوار الهدى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- فتح البارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، بيروت، دارالمعرفة، چاپ دوم، بي تا.

- فتح الباری، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- فتح الباری، شهاب الدین بن حجر عسقلانی، بیروت، دارالمعرفة، چاپ دوم، بی تا.
- الفتن، نعیم بن حماد، بیروت دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- فرق الشیعة، حسن بن موسی نوبختی، نجف، انتشارات مکتب المرتضویة، ۱۳۵۵ق.
- الفصول العشرة، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- الفصول المختاره، علی بن حسین سید مرتضی، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- فقه الصادق، محمدصادق روحانی، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۱۲ق.
- فلاح السائل، علی بن موسی حلی (ابن طاوس)، بی جا، بی نا، بی تا.
- الفهرست، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- فیض القدر، محمد عبدالرئوف مناوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- القاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بی جا، بی نا، بی تا.
- قرب الاسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.
- الکامل فی التاریخ، علی بن محمد ابن اثیر، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۶ق.
- کتاب البیع، سید روح الله الموسوی الخمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- کتاب الصلاة، سید ابوالقاسم خویی، قم، دارالهادی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- کتاب الطهارة، سید ابوالقاسم خویی، بی جا، انتشارات لطفی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
- کتاب الطهارة، سید روح الله الموسوی الخمینی، قم، مطبعة مهر، بی تا.
- کتاب الطهارة، شیخ مرتضی انصاری، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئویة الثانية لمیلاد الشیخ الانصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- کتاب الغیة، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- کشاف القناع، منصور بن یوسف بهوتی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

- كشف الاستار، ميرزا حسين نوري، تهران، مكتبة نينوى الحديثة، چاپ دوم، ١٤٠٠ق.
- كشف الغطاء، جعفر كاشف الغطاء، اصفهان، مهدي، بي تا.
- كشف الغمة، على بن عيسى اربلي، بيروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ١٤٠٥ق.
- كمال الدين وتمام النعمة، محمد بن على بن حسين بن بابويه صدوق، تحقيق: على اكبر غفاري، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
- كنزالفوائد، ابوالفتح كراچكي، قم، مكتبة المصطفوي، چاپ دوم، ١٣٦٩ش.
- لسان العرب، محمد بن مكرم مصري انصاري (ابن منظور)، قم، نشر ادب حوزه، ١٤٠٥ق.
- المبسوط، شمس الدين سرخسي، بيروت، دار المعرفة، ١٤٠٦ق.
- مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، مكتب النشر الثقافة الاسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.
- مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسي، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- مجمع الزوائد، على بن ابي بكر هيثمي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ق.
- المجموع، محيي الدين نووي، بيروت، دار الفكر، بي تا.
- المحلى، على بن احمد بن حزم، بي جا، دارالفكر، بي تا.
- مختصر اثبات الرجعة، فضل بن شاذان، چاپ شده در مجله تراثنا، سال دوم، ش ٤.
- مدارك الاحكام، محمد بن على عاملي، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- مرآة العقول، محمد باقر مجلسي، تهران، دار الكتب الاسلامية، چاپ چهارم، ١٣٧٩ش.
- المزمار، محمد بن جعفر مشهدي، قم، القیوم، چاپ اول، ١٤١٩ق.
- مسالك الافهام، زين الدين على عاملي، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- المسائل السروية، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی (شيخ مفيد)، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
- المسائل العكبرية، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی (شيخ مفيد)، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
- مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوري، بيروت، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
- مستدرکات علم رجال الحديث، على نمازی، تهران، ابن المؤلف، چاپ اول، ١٤١٢ق.
- مستند الشيعة، احمد بن محمد نراقي، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- المسند، احمد بن حنبل، بيروت، دار صادر، بي تا.

فهرست منابع ۵۵۱

- مصباح المتجهج، محمد بن حسن طوسی، بیروت، مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- المصنف، محمد بن ابی شیبہ، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- معجم احاديث الامام المهدي، علی کورانی، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
- معجم رجال الحديث، سید ابوالقاسم خویی، بی جا، بی نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
- مغنی المحتاج، محمد بن احمد شریینی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.
- المغنی، عبدالله بن قدامه، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، دارالعلم، بی تا.
- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله اشعری، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، بی تا.
- المتع فی الغیة، علی بن حسین سید مرتضی، بیروت، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- الملل والنحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- المنار المنیف فی الصحیح والضعیف، ابن قیم الجوزیه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
- المواقف، عضدالدین ایچی، بیروت، دارالجيل، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- المهدي، صدرالدین صدر، تهران، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۳ق.
- المهدب، عبدالعزيز قاضی ابن براج، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
- نتایج الافکار، سید محمدرضا گلپایگانی، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- نورالابصار فی مناقب آل النبی المختار، ذوی القربی، مؤمن بن حسین شبلنجی، بی جا، بی نا، چاپ اول، ۱۳۸۴ق.
- نهاية الدراية فی شرح الکفایة، محمدحسین غروی اصفهانی، قم، انتشارات سید الشهداء، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- النهاية، محمد بن حسن طوسی، قم، قدس محمدی، بی تا.
- نیل الاوطار، محمد شوکانی، بیروت، دارالجيل، ۱۹۷۳ق.
- الوافی بالوفیات، صفدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- الوافی، ملا محسن فیض کاشانی، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.
- وسائل الشيعة، محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق: مؤسسة النشر الإسلامی، قم، مؤسسه

آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

- *وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان*، ابن خلكان، بيروت، دارالثقافه، بى تا.
- *الولاية الالهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية*، محمد مؤمن، مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

- *ونديداد*، هاشم رضى، فكر روز، ۱۳۷۶ش.

- *هداية الكبرى*، حسين بن حمدان خصيبى، بيروت، مؤسسة البلاغ، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق.
- *هدية العارفين*، اسماعيل باشا بغدادى، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- *بيست ها* (گزارش پور داود)، بى جا، بى نا، چاپ سوم، ۱۲۵۶ق.
- فصل نامه *انتظار موعود*، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۸ش.
- فصل نامه *تاريخ درآينه پژوهش*، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۵ش.
- فصل نامه *مشرق موعود*، شماره ۹، بهار ۱۳۸۸ش.